

یادداشت‌های سیاسی

و

رویدادهای تاریخی

خاطرات شخصی

پابرهه هائی از:

تاریخ سیاسی معاصر افغانستان

نویسنده: سلطان علی کشتمند

(جلد اول و جلد دوم)

نذکری بعنوان حسن مقدمه: در این اثر، تلاش یعمل آمده است تا اصول عدالت
از هنگ سیاسی دعاویت گردد و این مطلب چنین بازگشانی میگردد:

ای این اثر، رشته ای محروس، مرکز و ناگستنی را مینتوان
مر روگردانی از خشنونت گرانی، کبنه ورزی، انتقام جوئی،
و از سوی دیگر روآوردن به مصالحه، گلشت، برده باری،
بر فراتیک، صلح جوئی و عدالت پسندی است. تویستنده بگونه ای
آنکار خوبیش را در بر این انصافها، بعد از آنها، خطاهای و جنگ طلبیها ابراز
کرده و از انصاف و عدالت، از صلح و امنیت، از آزادی و حقوق انسانی و از ترقی و
دمقرکراسی پشتیبانی کرده است.

تویستنده در این اثر پیام روشنی دارد و آن این حقیقت که در هر مرحله ای،
دیر بازود، و استی بر نادرستی، حق بر باطل و صداقت بر توطنه پیروز میگردد؛ نرمی و
قاطعیت دموکراتیک بر خشنونت و توسل به زور چیزهای میشود؛ شکیابانی بر شتاب،
انعطاف پذیری بر تعصب گرانی، دوستانشی بر کونه فکری و واقعگرایی بر ذهنگری
غلبه می‌پاید.

یکی از ویژگیهای مبارز دیگر این اثر، زیدان مهدیانه و ارائه مطالب در آن
بگونه عینی و احتراز از پیشداوریها است. بدین ترتیب، در این اثر کوشن شده که
در رابطه به اشخاص از کاربرد کلمات منفی و تاهی احتراز جعل آید؛ مگر آنکه تقلیل
قول مطرح باشد. انتقادات و اراده از سوی تویستنده، خصلت مشخص و عینی دارد
و عاری از برخوردهای ذهنگرانه است. به همینسان، در صورت انتصبهای قابل بحث
در اثر، اصطلاحات و جملات تشریفاتی، مبالغه آمیز و تعارفی، بکار گرفته شده است».

نگارش و تألیف این اثر یک سال و نیم (بهار ۲۰۰۰-پائیز ۲۰۰۱) و چاپ آن
با خاطر حل مسائل مالی و فنی، زمان زیادی - بکمال را احتوا نمود. در چاپ اثر، اهتمام
ناشر - نجیب کبیر، فرزند خانواده ای باوقوف دارای پیشنهای همسوئی و همفکری با
کنتمد، در خور یادآوری است.

بنابر کمودی در فتاوی رایانه ای، چندجا در متن اثر اشتباه (گست میان
دو سطر و دو حرف) رخ داده است. در و برایش بعدی، آشاء الله افزون بر آنها،
اصلاحات لازم دیگر وارد خواهد شد.

شناسنامه، کتاب:

نام: یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی
خاطرات شخصی با برها، هائی از: تاریخ سیاسی معاصر افغانستان
نویسنده: سلطان علی کشمند

تایپ کامپیوتری و صفحه، بنده از: نویسنده (س ع کشمند)
طرح نقاشی روی و پشت جلد از: کیکاؤس علی
طرح دجیتال متون و تصاویر از: اسپارتک کشمند

ناشر: نجیب کبیر.
نوبت چاپ: اول
سال چاپ: ۲۰۰۲

حق تأثیف و چاپ:

تمام حقوق برای نویسنده محفوظ است. این اثر و دیجیگی خود از آن ننتیواند بدون اجازه نویسنده باردیگر چاپ و نشر گردد؛ ثبت، ذخیره یا در یک سیستم بازیافت سپرده شود. هر شخصی، هرگاه به چنین عمل غیر مجاز در رابطه، به این یادداشت‌ها و خاطرات دست یازد، با برخورد قانونی و مطالب برای جبران خسارات. مواجه خواهد شد. البته، نقل قول‌ها در حدود لازم، با حفظ صحت و صداقت مطبوعاتی، شامل این ممنوعیت نیست.

گزینه ای نمادین از متن این بخش:

« خاطرات دوران کودکی و جوانی توأم با حوادث سیاسی سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، یعنی نیم قرن اخیر سده بیستم میلادی، چون تصاویر متحرک روی پرده از خاطرم میگذرند. به پندران من، هر شخصی در زندگی خویش خاطراتی برای گفتن و نوشتن دارد. همانگونه که اورگانیزم و صورتهای انسانها باهم تفاوت‌های مشخص دارند، نحوه زندگی، خاطرات و سرنوشت انسانها نیز رنگارنگ و متفاوت اند. همچنان روش، شیوه و پرداخت نگارش نیز نمیتواند همنگ باشد. شباهت‌ها وجود دارد، ولی یکسانی و تکرار نباید مطرح باشد. در دنیای تنوع‌ها و بغيرجیها، خاطرات زندگی هرگاه با رویدادهای سیاسی و تاریخی مشهود آمیخته باشد، جالب خواهد بود.»

« آنچه بمثابة خاطرات در این اثریاد داشت گردیده است حاوی واقعیتها و حقایق است و من در این مورد با وسوس سعی کرده ام تا از هرگونه گذاف گوئی احتراز گردد... من تلاش کرده ام تا دریاد داشتها و نگارشها، حتی الامکان خوشبینیها و بدینهای شخصی را راه ندهم، از ذهنیگریها و کجع اندیشهایها احتراز بچویم، قصد اهانت و بدآندیشی به هیچ شخص و گروه را نداشته باشم و صداقت در اظهار حقایق را بطور عینی رعایت نمایم... ولی بیطرفی کامل را من از خود نیز انتظار ندارم.»

(ص ۱۱-۱۲ و ۲۲-۲۳)

به نام خداوند بخشايندهٔ مهربان

اهداء:

به آناییکه پاک و پرافتخار زیستند و بخاطر حقیقت و عدالت اجتماعی رزمیدند!
به آن همزمانیکه، با کار و پیکار عادلهٔ خویش مخالفت و خصومت استبداد و
ارتجاع را بجان خریدند!
به رفقای ارجمندی که تن شان درخاک خفت، ولی اندیشه‌های انسانی ایشان
نمرد و کارنامه‌های شان از خاطره‌ها زدوده نشده!
به آن یاران همیشه یاد که جان‌های عزیز خویش را در راه بهروزی انسانهای
رنجدیدهٔ میهن قربان کردند!
روان ایشان شاد!

به خاطرهٔ گرامی:

پدرم - الحاج نجف علی و مادرم - آمنه بی حاجی که با رنج و محنت، ولی با
وقار و حیثیت زیستند و تلاشهای انسانی خویش را وقف فرزندان خود کردند و
به رحمت حق پیوستند!
روان ایشان شاد!

خدا یا چنان کن که پایان کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

پیشگفتار

درست درشت و پنجمین سالگرد تولد خویش (بهار سال ۲۰۰۰) تصمیم گرفتم تا یادداشت‌های پراگنده سالهای اخیر خویش را جمعبندی نمایم. این یادداشت‌های تاریخی توأم با خاطرات شخصی برای آن نوشته شده است تا در شرایط مهاجرت و در حالیکه بسوی کهولت میروم، لااقل بخاطر آرامش وجودانی خودم و باسخ به تشویق دوستان، کاری انجام داده باشم. با این، بدرجه اول هدف ارائه معلومات و آگاهی به هموطنان و دوستانی است که از کشور یا رویدادهای نیم قرن اخیر دورمانده اند. در این یادداشتها و خاطرات در رابطه به اوضاع کشور واژجمله درباره زندگی و کارمن تذکراتی بعمل آمده است. ولی، محتوای آنرا شرایط مشخص اجتماعی جامعه ما در مراحل مختلف رشد تاریخی آن تشکیل میدهد. برای نوشتن خاطرات‌هه افزون بر اعضای خانواده، شماری از دوستان خبیر و آگاه مرا ترغیب کرده اند که آز ایشان صمیمانه سپاسگزار هستم. خاطرات دوران کودکی و جوانی توأم با حوادث سیاسی سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، یعنی نیم قرن اخیر سده بیستم میلادی، چون تصاویر متحرک روی پرده از

خاطرم میگذرند. به پندار من، هر شخصی در زندگی خویش خاطراتی برای گفتن و نوشتن دارد. همانگونه که اورگانیزم و صورتهای انسانها باهم تفاوت‌های مشخص دارند، نحوه زندگی، خاطرات و سرنوشت انسانها نیز رنگارنگ و متفاوت‌اند. همچنان روش، شیوه و پرداخت نگارش نیز نمیتواند همنگ باشد. شباهت‌ها وجود دارد، ولی یکسانی و تکرار را نباید بکار گرفت. در دنیای تنوع ها و بغرنجیها، خاطرات زندگی هر گاه همراه با رویدادهای سیاسی و تاریخی مشهود آمیخته ارائه گردد، جالب خواهد بود.

قابل تذکار میدام که از لحاظ اصول، خاطرات توضیح رویدادهای تاریخی است که از یادداشتها، مشاهدات و تجارت‌شخصی ناشی می‌شود. خاطرات با اوتوپیو گرافی (شرح حال شخص بوسیله خود وی) ارتباط خیلی نزدیک دارد و اکثراً یکی بهای دیگر قرار می‌گیرد و در برخی موارد مکمل یکدیگر هستند. ولی تفاوت در اینجا است که نگارنده "خاطرات باند کر تجارت و مشاهدات شخصی، خود معمولاً بر رخدادهای عینی تأکید و تکیه مینماید و در حالیکه اوتوپیو گرافی بیشتر متکی بر شرح حال شخصی نگارنده است. ترکیب هردو، شیوه دقیق‌تر برای روشن ساختن قضایا و رویدادها شمرده می‌شود. زیرا نگارنده گان خاطرات معمولاً اشخاصی‌اند که در رخدادهای تاریخی، خود نقش ایفاء کرده‌اند یا نظاره کنند گان نزدیک بوده‌اند و باید قبل از توضیح رویدادها، خود و نقش ایشان شناخته شود. بنابراین، هدف عمده خاطره نویسی توضیح یا تغییر رویدادها بر پایه مشاهدات و تجارت شخصی نگارنده است.

بقرار تعاریف بالا، این اثر دارای سه مشخصه می‌باشد که دریک گل جمع شده‌اند: بعضی از آنرا خاطرات تشکیل میدهد که ضبطنا حاوی اوتوپیو گرافی این نگارنده، بثابه مشخصه دوم، نیز است. مشخصه سومی آن استفاده از یادداشتها بمنظور تأییف آن بخش‌هایی از این اثر می‌باشد که ضرورت بد ارائه مدارک و اسناد قابل اعتبار تاریخی و رسمی احساس گردیده است.

محتویات

یادداشتها و خاطرات:

این یادداشت‌های تاریخی و خاطرات به بخش‌ها و هر بخش به فصول و غالباً به عنوانین سرخطی دیگر تقسیم بندهی گردیده است. هر بخش با حفظ تسلیل تاریخی مطالب معینی را که خصلت بالتبه مستقلانه دارند، احتوا مینماید. در آغاز هر بخش بفرض سهولت در ورود به آنها مقدمه‌ای تحت عنوان "بهای پیش‌گفتار" پیش‌بینی گردیده است که حاوی کلی ترین مسائل مطروحه در فصول بعدی همان بخش می‌باشد. همچنان در پایان هر یک بمنظور جمع بندهی کردن مطالب گفته شده در فصول قبلی، یکی - دو فصل تحت عنوان "نتیجه گیریها و تحلیلات" گنجانیده شده است. شایان تذکر میدانم که تلاش بخرج داده شده است تا متنون نگاشته شده در پیش‌گفتارها در فصول اصلی تکرار نشود و متنون متذکره در فصول اصلی یکباره گردنتیجه گیریها و تحلیلات تکرار نگردد. معهذا، یک امر طبیعی تلقی خواهد شد از آنجا که موضوعات چه در پیش‌گفتار، چه در متن اصلی و چه در نتیجه گیریها یکسان اند، ناگزیر اصطلاحات عمومی، نامها و تاریخ‌ها مکرر به نظر خواهند آمد. البته این بمعنی تکرار مطالب نیست، بلکه گسترش و ادامه گفته‌ها با زرفای پیشتر درخصوص آنها است.

این یادداشتها و خاطرات مرکب از یک رساله (کتابواره) و یک کتاب است.

رساله مشتمل است بر:

خاطرات دوران کودکی و جوانی

کتاب حاوی یادداشت‌ها و خاطرات سیاسی است، تحت عنوان:

یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی مشتمل بر ۳ جلد در ۹

بخش:

جلد اول: از مشروطیت سلطنتی تا حکومت جمهوری
و تاریخچه تشکیل و تکامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان

(در سه بخش: از ۱ تا ۳)

جلد دوم: قیام نظامی اپریل و پیامدهای آن

(در سه بخش: از ۴ تا ۶)

جلد سوم: دهه هشتاد: تلاش برای عادی ساختن اوضاع سیاسی و

پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان

(در سه بخش: از ۷ تا ۹)

رساله: پس از یک مقدمه کوتاه درباره ریشه و منشأ خانوادگی، عبارت است از خاطرات دوران کودکی و جوانی من در یکی از دهکده‌های افغانستان. سعی بعمل آمده است تا در این بخش خاطرات، تصویر روشن و نمونه واری از وضع زندگی دهاتی خانوادگی من مصادف به دهه‌های سوم و چهارم قرن بیستم میلادی در یکی ازدهات کشور ترسیم گردد.

محفویات خاطرات در این جزو شامل مطالب عادی زندگی اجتماعی و خانوادگی من در روستا، درنظر نخست شاید پیش پا افتاده ویگانه از متون اصلی تلقی گردد. ولی به نظر من ضروری است که همه چیز به نام خود آنها همانگونه که بوده اند یا نامیده میشده اند، یاد گردد. معلوم است که در سنین کودکی، خاطرات من نمیتوانست سیاسی باشد و خاطرات همانگونه که بود، در اینجا آمده است.

به نظر من، ثبت نامهای معمول، عنعنات، خصوصیات و شرایط مادی و معنوی زندگی اهالی خانواده ما بعنوان یک نمونه در یک دهکده، از لحاظ جامعه شناسی در یک مقطع زمان و در یک مکان معین، شاید بتواند مفید شمرده شود؛ به ویژه اینکه وجود مشترک و مشابهات فراوان با زندگی اجتماعی بخش‌های دیگردهات کشور بطور کلی و با روستاهای حومه کابل بگونه خاص در دورانهای مورد بحث در این خاطرات داشته است. نامهای معمول برخی از اشیا و اسباب در ده همانگونه که نامیده میشده اند، برای آن ذکر گردیده است تا احتمالاً در گنجینه لغات عامیانه افزود گردد.

برخی از دوستان بمن مشوره داده اند که درج مطالب عادی زندگی دهاتی در این یادداشتها و خاطرات، از وزن اثر میکاهد و شاید سبک جلوه نماید. ولی من شخصاً باین عقیده باقی مانده ام که چون من نه وزیر و نه صدراعظم و نه در کدام خانواده اشرافی باصطلاح با نام و نشان زاده شده بودم، بهتر است همه چیز همانطور که بوده اند، ثبت گردد و این عیب شمرده نمیشود.

هرگاه خواننده مایل باشد میتواند این رساله، یعنی خاطرات دوران کودکی و جوانی را بعنوان خاطرات غیرسیاسی، بمتابه مقدمه ای برای آتوبیوگرافی و خاطرات سیاسی مجزا از پنهانهای دیگر این اثر در نظر بگیرد که صرف در یک مجموعه (در یک مجلد با جلد اول) به چاپ رسیده است.

من درواقع در پی آن بوده ام که مسایل ناآشنا را بطور غیرآلی باهم پیوند بدهم یا محتويات این رساله را گویا جبراً باصطلاح وارد تاریخ بسازم. معهداء، شاید منطقی باشد که آتوبیوگرافی در ارتباط به رویدادهای تاریخی در کشور و پیوست با آنها، در چنین اثری که بخش مهمی از آن مشتمل بر خاطرات شخصی و سیاسی است، بالنسبه به تفصیل، بیان گردد.

اصل کتاب یا اثر، دورانهای کامل و تا حدودی مجزا از هم را در یک کل مورد بررسی قرار میدهد. البته مشخصه^{*} محتويات اثر را فشردگی مطالب دربخشها تختین تا گستردنگی آنها دربخشها بعدي، تشکيل میدهد.

بنظور معرفی بخش ها، به توضیحات مختصرزیرین، پیرامون هر یک

میبردازم:

بخش اول:

این بخش دربر گیرنده تغییرات سریعی است که در زندگی سیاسی و اجتماعی در افغانستان بوقوع پیوست. این دوران مشتمل بر سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳، معروف به دهه قانون اساسی است که با حکومت انتقالی دو کنور محمد بوسف آغاز گردید. ممیزه عمدۀ این دوران عبارت از تعریض سلطنت مطلقه به پادشاهی مشروطه و اعلام دموکراسی سیاسی در کشور، البته نه به معنی کامل این

اصطلاحات، میباشد. هسته اصلی تحولات این دهه را، برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان، جایگزینی حکومتهای غیر خاندانی به جای حکومتهای خاندانی در عین سلطنت، ولی با انداز نوین، تشکیل میدهد.

موضوع اصلی که نمایانگر اندک تحمل دموکراسی از جانب هیأت حاکمه شمرده میشود، تشکل احزاب، سازمانها و جربانات سیاسی مخالف دولت در کشور، برغم موکول کردن آنها به قانون احزاب و عدم توشیح آن قانون، بود. نقش عمده را در تحول سیاسی این دوران، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بریژه جناح پرچمی آن، ایفاء نمود که بمنابه وارث سنن پرافتخار مبارزات آزادیخواهانه در کشور شناخته میشد. با وجود اینکه دموکراسی ظاهراً از بالا "اعطاء" گردید و خصلت نیم بند داشت و با وجود اینکه در اثر تغییر پیهم حکومتها ثبات سیاسی در کشور بوجود نیامد، ولی آن سالها از لحاظ پیدایش امکانات برای اعتلای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و شرکت افشار معین روشنفکری در شکل گیری تغییرات سیاسی، از اهمیت ویژه ای در تاریخ معاصر کشور برخودار میباشد.

بخش دوم:

در این بخش از تشكل و مبارزات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بخصوص نقش بر جسته بخش پرچمیهای آن، یادآوریهایی بعمل آمده است. تشكل و فعالیتهای رزمجوانه و مردمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در شرایط دموکراسی محدود که در عین حال برای دموکراسی متذکره اعتبار و آبرو شمرده میشد، بمنابه جنبشی که ادامه دهنده عننه پرافتخار مبارزات آزادیخواهانه در کشور بود، مورد ارزیابی این بخش قرار گرفته است. توضیحات ارائه شده در این بخش مشتمل بر رویدادهای مستند است و ضمناً خاطرات و نقش شخصی من نیز در هماردی که محسوس و مشهود بوده است، درج این بخش گردیده است.

پیشگفتار

یخچش سوم:

این بخش از وقوع تغییری کیفی در حیات سیاسی کشور آغاز مینماید و تعلوّاتی را که پس از آن بوجود آمد، پیگیری میکند. در این بخش توضیح گردیده است که اعلام دولت جمهوری، دراثر یک کودتای نظامی بوسیله محمد داؤد، از لحاظ شکل دولت یک گام به پیش شمرده میشد. ولی پنجم سال دولت جمهوری (۱۹۷۸-۱۹۷۳)، سالهای حاکمیت فردی در واقع فاقد پایه های اجتماعی و طبقاتی باثبات در کشور تلقی میگردید و فعالیتهای آن مبتنی بر اصول معین سیاسی وايدئولوژیک نبود. اصالت اراده رهبر و کیش شخصیت، مشخصه آن دوران شمرده میشد. ولی در آن سالها یکبار دیگر برپایه همان سیاست گذشته محمد داؤد، هنگامیکه صدراعظم افغانستان بود، یعنی "اقتصاد رهبری شده"، گامهای معینی در جهت رشد اقتصادی و اجتماعی در کشور به پیش گذاشته شد و سیاست عدم انسلاک دنیاگردید.

در سیاستها و شخصیت محمد داود دو مشخصه عمده مبارز بود: یکی آرزومندی وی برای رشد سریع اقتصادی و اجتماعی که خصلت مینپرستانه داشت و شاید نه چندان شهرت طلبانه و دیگری گرایش وی بسوی استبداد فردی که از اندیشه های برتری جوئی ملی او ریشه میگرفت. شایان یادآوری است که وی در زندگی شخصی خویش از تقوی و عدم آسودگی به فساد برخوردار بود، ولی برخی افراد استفاده جو میتوانستند برای مدتی تحت حمایت او خود را پنهان نمایند.

در دوران جمهوری محمد داود با آنکه سیاستهای خود کامه برای رشد جنبش دموکراتیک در کشور مجال زیاد باقی نگذاشته بود، ولی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از نمای فرجه ها و امکانات برای بقای خود استفاده نمود. وارد کردن نفوذ سیاسی در میان گروه هائی از کادرهای افسری در ارتش، شیوه جدید مبارزه سیاسی به تأسی از کودتای جولای ۱۹۷۳ تلقی میگردید که راه را برای برانداختن نظامی حکومتها باز کرده بود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بویژه بخش خلقيهای آن از اين شيوه مبارزه نيز بهره جست. اين حزب يك萨ال قبل از ساقط کردن دولتجمهوري محمد داؤد، به وحدت مجدد خود، دست یافت. حزب و بویژه بخش پرچمی آن، نقش قابل توجهی را بخاطر زنده نگهداشتن روند مبارزه سیاسی با اتخاذ تكتیکهای متناسب در دوران جمهوریت در افغانستان، ایفاء کرد. در این بخش، رویدادهای تاریخی مستند مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته است و ضمناً خاطرات و نقش شخصی من نیز در ارتباط به مبارزات سیاسی حزب، بازتاب یافته است.

بخش چهارم:

اين بخش از وقوع حادثه بزرگ سیاسی در کشور، یعنی چگونگی قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ حکایت مینماید. در این بخش آمده است که به دنبال پیروزی قیام، استبداد و حاکمیت خود کامه گروهی و شخصی در کشور بشیوه جدیدی آغاز گردید. سیاستهای حاکمیت خلقيها با ادعای ناوارد نسایندگی کردن از منافع طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان کشور و اعمال حکومت پرولتری درواقع در تضاد با منافع مردم افغانستان قرار گرفت. این حاکمیت به سرآغاز بیرحمیها و جنگهای خونین در کشور مبدل گردید.

در این بخش، چشمدیدها، تجارب، برداشتها، یادداشتها و تحلیلات شخصی من بعنوان یادآوری خاطرات آن دوران نگارش یافته است. اگرچه از لحظه زمانی مدت مورد بررسی در این بخش خیلی کوتاه است، ولی از لحاظ کثرت حوادث ناگوار به دست حادثه آفرینان رژیم، ضرورت احساس گردید که خاطرات خویش را به تفصیل بیشتر درج این بخش نمایم.

بخش پنجم:

اين بخش مشکل از یادداشتها و خاطرات شخصی من است. در این بخش چگونگی بازداشت، بازجوییها و شکنجه های من بدست رژیم برای خاطرات

شخصی توضیح گردیده است و به دنبال آن از خاطرات دوران هفده ماهه زندان بمثابه زندانی مجرد، یادآوریهایی بعمل آمده است. بمنظور ترسیم کردن روش وضع در برخی موارد، جزئیات گفتگوها و برخورد ها نیز حین بازجوئیها، شکجه ها دوران زندان، یادداشت گردیده است. سرگذشت و داستان واقعی بازداشت، بازجوئی، شکجه دادن، زندانی ساختن، محکوم به اعدام کردن من، نمونه ای از هزاران سرگذشت واقعی هزاران تن زندانی دیگر، علاوه بر ناپدیدشده ها و سریه نیست شده ها میباشد که بعضاً گفته شده و غالباً ناگفته باقی مانده است.

بخش ششم:

این بخش تحلیلی از سیاستهای نادرست و ناصواب رژیم و نقش گرداننده فعال آن، حفیظ الله امین در طی سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میباشد. در این بخش، از سالهای متذکره بعنوان سالهای ناهنجار در تاریخ سیاسی افغانستان، یادآوری گردیده است. محتویات این بخش عمدهاً متکی بر استنتاج های تاریخی بواسیله برخی از تاریخ نگاران و سیاستمداران افغانی و خارجی و نقل قول های مشخص از آثار ایشان، میباشد. ارزیابیها و تحلیلات من از سیاستهای رژیم توأم با دنباله خاطرات زندان مبنی بر صدور حکم اعدام درباره من بواسیله رژیم، تخفیف بعدی آن و سرانجام رهائی از زندان، در این بخش نگارش یافته است. همچنان در رایطه به ورود قوای شوروی به افغانستان و پس منظر آن، وضع بحرانی رژیم و مبارزه با خاطر برانداختن حاکمیت رژیم حفیظ الله امین، توضیحات لازم ارائه گردیده است. این دوران اگرچه از لحاظ زمانی صرف بیست ماه را احتوا مینماید، ولی بررسیها در این بخش بنابر تراکم حوادث، وسیعتر انجام گردیده است.

بخش هفتم:

این بخش مرحله دشواری در سیاست و حاکمیت جدید را از آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ تا نوامبر سال ۱۹۸۶، هنگامیکه ببرک کارمل از تمام پستهای حزبی و دولتی سبکدوش گردید، مورد بررسی قرار میدهد. در این بخش درباره

ورود قوای نظامی شوروی به افغانستان بحث بعمل آمده است. ضرورت ایجاد حاکمیت نوین سیاسی؛ تکامل سیستم دولتی، اداره و حکومت؛ و اقدامات بخاطر عادی ساختن وضع در کشور، در شرایطی که بیرک کارمل در رأس حزب، دولت و حکومت قرار داشت، در این بخش ارزیابی گردیده است. سپس از آغاز مذاکرات سیاسی برای حل سیاسی مسأله افغانستان تذکرات لازم بعمل آمده است. در این بخش صرف به اشارات آمده است که چگونه برخی از نیروهای مسلح مخالف دولت درده هشتاد موضع سختی داشتند و مبارزه منفی را به پیش میبردند.

تشکیل پنجم هجدهم جنجال برانگیز حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کسب قدرت بوسیله نجیب الله در این بخش به بررسی گرفته شده است. در این بخش، خاطرات و نقش شخصی من از تخفیف ساعت و روزهای این مرحله و تغییراتیکه در موقف رسمی من در جویان آن رخ داد، یادداشت گردیده است.

بخش هشتم:

این بخش به بررسی کار شورای وزیران بمتابه حکومت نوین افغانستان درده هشتاد قرن بیست میلادی، اختصاص دارد. در این بخش پیرامون شیوه های جدید اداره دولتی، اصلاحات در سیستم کار شورای وزیران و ایجاد شوراهای نمایندگان مردم در ۲۹ ولایت کشور، توضیحات لازم ارائه گردیده است. نتایج کار حکومت و در این میان و از جمله، نقش این نگارنده بعنوان صدراعظم افغانستان درده هشتاد در رابطه به رشد اقتصادی و اجتماعی در کشور؛ توسعه بنیادها و نهادهای فرهنگی، علمی و حقوقی؛ حمایت و پرورش کودکان و برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم از لحاظ مواد غذائی، مواد سوخت، البسه و تاحدودی مسکن؛ ارزیابی گردیده است.

در این بخش، برخورد واقعیت‌انه نسبت به مسأله ملی در افغانستان، خدمت و احترام به اعتقادات و مقدسات مذهبی مردم و رعایت عنعنات، سنن و رسوم

پسندیده ایشان در سالهای ۱۹۸۰ بوسیله حکومت، توضیح شده است. این بخش بطور کلی درباره تغییرات مشتبی که در زندگی مردم و در اقتصاد و فرهنگ کشور دردهه هشتاد رخ داده بود، پرداخته است.

بخش نهم:

این بخش شامل مطالبی مخلوط از مواضع آشتی ناپذیر نیروهای مسلح مخالف دولت، عدم پیشرفت سیاست مصالحه ملی و وضع دولت نجیب الله در سالهای اخیر حاکمیت وی میباشد.

خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان مورد بحث این بخش است و بروز اختلافات شدید در میان حزب بشمول کودتای نظامی نافرجام شهناز تی، به بررسی گرفته شده است. تضعیف روزافزون رژیم، وضع و خیم اقتصاد و بحران در شمال کشور، در این بخش بررسی گردیده است. نقش کشورهای خارجی، مساعی سازمان ملل متحد و مذاکرات سیاسی برای حل مسأله افغانستان، برخی از مطالب عمدۀ مورد بحث را در این بخش تشکیل میدهد و در آن، لغزش‌های رهبری حزب وطن در اوضاع بحرانی در اوایل سال ۱۹۹۲ بسوی گرایشهای ملی و قومی، بازتاب یافته است. در این بخش، خاطرات شخصی و نقش من بعنوان عضو هیأت اجرایی حزب وطن، تغییرات در موضوع‌گیریها، استعفای من از عضویت هیأت اجرایی و در مجموع از حزب مذکوره و سوء قصد ترویجی بر ضد من نگارش یافته است. اشاره به عطش نیروهای مخالف برای رسیدن به قدرت، آخرین مطلب این بحث میباشد.

در جریان بحث پیرامون بخش‌های نه گانه این اثربعنوان خاطرات و یادداشتها، نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بررسی گرفته شده است. تحولاتی را که این حزب در طی سالهای، از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، از سرگذراند و خدمات بزرگی را که در راستای حفظ منافع اقتدار زحمتکش جامعه افغانستان به انجام رساند، مطرح بحث این یادداشتها میباشد. در یادداشتها به تاریخچه مختصر

این حزب بمثابه وارث بالاستحقاق نهضت آزادیخواهانه و وطنپرستانه در کشور، اشاره گردیده است و از مبارزات از جان گسینته رزمجوان حزب، فداکاریها، از خود گذیریها، قربانیها، سنگرنشینیها و پیروزیهای ایشان یادآوریهایی بعمل آمده است. ضمن تحلیلات، سهم بزرگ حزب، سازمانها و اعضای آن درامر بهبود کار در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طی دهه ۱۹۸۰ و خدمات بر جسته ایکه از اینظریق به مردم انجام داده اند، به بررسی گرفته شده است. این امر، فصل درخشانی را در تاریخ معاصر افغانستان تشکیل میدهد. همچنان نقش سازمانهای اجتماعی و توده ای وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جریان مبارزه و کار طی این دهه یکی از فصول بر جسته دیگر واز افتخارات این حزب شمرده میشود. نقش ح دخ ا در همکاری با احزاب و سازمانهای دموکراتیک و متفرق درده متذکره فصل مهم دیگری در تاریخ جنبش ترقیخواهانه کشور است. در پایان میتوان نتیجه گیری کرد که تهی شدن حزب از محتوای متفرق و تبدیل آن به یک نهاد بوروکراتیک تحت نام «حزب وطن»، چگونه منجر به برافتادن یک نظام متفرق و جاگزینی آن بوسیله عقب گرانی سیاسی گردید.

ویژگیهای معینی در یادداشتها و خاطرات:

طوریکه بخلافظه میرسد، در این اثر مطالب و مسائل گونه گون مطرح گردیده است، ولی تسلسل تاریخی در آن بمنظور جلوگیری از گست موضع از یکسو و بخاطر ارائه محمل یا پایه ای برای نگارشها و خاطرات از سوی دیگر، بگونه ای مشخص، رعایت گردیده است.

آنچه بمثابه خاطرات یادداشت گردیده است، به پندار من حاوی واقعیتها و حقایق است و من در اینمورد با وسایل سعی کرده ام تا از هر گونه گذاف گونی احتراز گردد. بخشهایی از یادداشتها متنضم حقایق و پندارهایی است که ناگزیر به اشخاص، گروه ها و دسته بندیهای معینی منسوب خواهد شد.

و ممکن است که برخی از آنان و علاقمندان ایشان، از این بابت رنجیده خاطر شوند. زیرا من می‌دانم که برخی از نیروها و جریانات سیاسی چنان غریب دراندیشه های دیرین خوبیش اند که برغم آشکارشدن اشتباهات جبران ناپذیر ایشان نه تنها از خود انتقاد نمی‌نمایند، بلکه انتقاد دیگران را نیز نمی‌پذیرند. ولی برای ابراز حقایق راه دیگری وجود تدارد. زیرا هرگاه ضرورت به نام بردن از اشخاص و گروه ها باشد، نمیتوان طفره رفت و یا واقعیتها را نادیده گرفت. در هر حال، من تلاش کرده ام تا دریادداشتها و نگارشها، حتی الامکان خوشبینیها و بدبینهای شخصی را راه ندهم، از ذهنیگریها و کج اندیشهای احتراز بجویم، قصد اهانت و بداندیشی به هیچ شخص و گروه را نداشته باشم و صداقت در اظهار حقایق را بطور عیتی رعایت نمایم.

دراین اثر عمدتاً برخی نظریات انتقادی ضمن توضیح رویدادها به خلائق‌های پیشین مربوط میگردد. هدف از خلائق‌های پیشین دراین اثر، گروهی از مدافعان و فعالان سیاستهای ضد دموکراتیک رژیم است که عمدتاً بدست حفظ الله امین اداره میگردید، نه تمام خلائق‌ها که بخشی از ایشان دربرانداختن رژیم وی سهتم مستقیم اداء کردند و پس از آن در مبارزه با اندیشه‌ها و نتایج اعمال ناهنجار آن دوران، شرکت ورزیدند. ولی باید در نظر گرفت که تذکرات انتقادی متذکره گاملاً دارای خصلت عینی اند و مبرا از هر گونه گُش و کیه شخصی است و دراین میان، عمد و اتهام قطعاً مطرح نیست.

شایان یاد آوری میدانیم که من در زابطه به اعمال حقیقت الله امین و همکاران نزدیک وی صرف گوشش هائی از حقایق را بازگو کرده ام و همچنان در مورد بعضی از پرچمیهای خویش نیز برخی نظریات انتقادی را اظهار کرده ام؛ ولی نه اینکه برآیند یا هیچ شخص دیگری اتهام وارد نمایم و تحت نام "افشاگری" که بعضاً در مواردی متراծ باشد بسطی و توطئه گری است، مطالبی خلاف کرامت و اخلاق انسانی بنویسم و عفت قلم، پاکیزگی عقیده و آزادی بیان را آلوده سازم. معهداً، تنی چند از "نویسنده‌گان" خلقی دربرابر پرچمیها و بویژه در مورد رهبران ایشان، به یک کلام ململ و دو کشور نجیب الله، چنان اصطلاحات و



کلمات زشت بکاربرده و اتهامات ناروا وارد کرده اند که با هیچ معیاری و با هیچیک از موازین زندگی مدنی و ادبیات سیاسی سازگاری ندارد. همچنان هدف از تذکر گروه‌های مسلح مخالف درده هشتاد، برخی از دسته‌های تفنگ بدست است که برایه منافع و انگیزه‌های مختلف شخصی و گروهی عمل میکردند، نه الزاماً تمام گروه‌های مسلح و تنظیمهای "مجاهدین" در آن دهه و دهه نود، رویدادهای این دهه "اخیر اصلاً" مورد بررسی این اثر نمیباشد.

قاعدتاً جانبداران دسته بندی‌های پیشین، باستی در شرایط کنویی، از روی وجدان کارهای ناصواب گذشته را خود انتقاد نمایند، نه اینکه کورکورانه به دفاع برخیزند، خود را شریک نادرستیها و نارواها بازنده یا از انتقاد دیگران بیجا برنجند. اکنون آن دورانها گذشته است و از آنها صرف خاطره‌ها باقیست و بخاطر آن نباید کینه به دل گرفت. پذیرش انتقاد وارد، نشانه "خرد مندی، واقعیتی، تعلل و شکیابی" است که این صفات از مشخصات انسان متمدن در دنیا امروزی شمرده میشوند. در هر حال این امر شاید حائز اهمیت نباشد که من یا دیگران انتقاد نمائیم یانه، دیگران به دفاع برخیزند یا نه، ولی تاریخ بگوئه عینی قضاوت مینماید.

با آن، شاید شماری از خوانندگان و صاحب نظران ما مسایل مطروحه در این یادداشتها و خاطرات، مانند هراثر تاریخی و پژوهشی دیگری، موافق نباشند. ولی من نمیتوانشم غیراز آتجه هستم بگوئه دیگر باندیشم. به هقیده "من هرگاه کسانی در این یا آن مورد ناخورستند باشند، بهتر است که بجای برانگیخته شدن، کینه وزیبدن و اتهام بستن، قلم بدست بگیرند و انتقاد بسورد بنویسند تا هم نویسنده در صورت اشتباه خود را تصحیح نمایند و هم خوانندگان از حقایق آگاهی یابند. در دنیای متمدن امروزی، برخورد دموکراتیک در قبال قصایا بهترین راه برای حل معضلات شمرده میشود و هرچه بیشتر تحمل و نرمیش دربرابر نظریات مخالف و دگراندیشی، توأم با انتقادات سالم و سازنده، توصیه ورعایت میگردد.

خاصتاً ضرورت به توضیح میدانم که در میان بخش‌هایی از مردم بخصوص در خارج از کشور، از اوضاع واقعی سالهای پیشین و بویژه دهه هشتاد فرن بیستم در افغانستان و از جریان وقایع وحوادث این سالها آگاهی لازم، اطلاعات کافی و بیطرفانه و برداشت بالنسبة بکسان وجود ندارد. زیرا در شرایط تشدید جنگ سرد بمقایس جهانی و دریکی از محرّاقهای حساس عملکرد آن، یعنی در افغانستان در گیر جنگ، بسیاری از حقایق عمده‌اش در غرب یا معکوساً انکاکس یافت و یا در پرده ابهام باقی ماند.

در سالهای متذکره در رابطه بمسائل افغانستان بویژه در خارج از کشور، چه از جانب رسانه‌های گروهی و تحلیلگران غربی و چه از جانب افغان‌های مقیم در خارج، ارزیابیها و برخوردهای جانبدارانه و یکجانبه منفی صورت گرفته است. بخصوص بحاظر این پیشداوری‌ها و پندار نادرست که حکومتهای افغانستان گویا جز وسیله‌ای باصطلاح بدست "اشغالگران" شوروی نبوده‌اند، از حقایق بسیاری عمداً چشم پوشی بعمل آمده است. برپایه این فضاوشهای از قبل معلوم و سیلی از اطلاعات یکجانبه در دنیای غرب، در بحوزه جنگ سرد، شماری از هموطنان ما در خارج، آگاهانه یا غیرآگاهانه، تصویر سیاهی از مجموعه کارهای دولت در طی دهه هشتاد در افغانستان، در اذهان خویش ترسیم کرده‌اند و آتش خصومت نازوانی را علیه منسوبيان، کارمندان و همکاران حزب و دولت در سالهای متذکره، دامن زدند.

اینگونه برخوردها و قضاوتها تا هنوز در رابطه به سالهای مورد نظر نه تنها وجود دارد، بلکه عمداً دامن زده می‌شود، هستندۀ عدهٔ زیادی که باصطلاح مردم ما، بحاظر موازن و قافیه بیست، تاکنون در کنار یادآوری از بیندادگریها و عقب‌گراییها آنانیکه می‌خواستند به زور چرخ تاریخ را به عقب برگردانند، حتی‌اً چند دشnam بدون تفرق نیز نثار مجموع گردانندگان دولت در طی دهه ۱۹۸۰، مینمایند و بدون شواهد و دلایل محکم به همه اتهام مینندند. ایشان برای یکمرتبه بخود زحمت نمیدهند که واقعیتها را بینند و از کارهای بزرگی که بسود فرهنگ و اقتصاد کشور طی سالهای متذکره انجام گردیده است، لااقل یادآوری

نمایند. قابل تذکار است که بنابر تسلط روان و "ذهنیت" دوران جنگ سرد، برخیها نتوانسته اند که نظریات خویش را بازنگری و بازسازی کنند و اوضاع امروز را در مقایسه با دیروز، مورد ارزیابی قرار بدهند.

عقل سلیم حکم مینماید که بهجای ساده ساختن قضایا و حکم عام صادر کردن برهمه و بدون تمايز، باید مقایسه ها، تنشیات و واقعیتهای عینی ب نحو مشخص درنظر گرفته شود. چنانکه درسالهای هشتاد ته تنها ویرانیهای ناشی از ادامه جنگ در کشور، مستمراً بازسازی میگردید، بلکه گامهای استواری، بمقياسها و تنشیات اقتصاد افغانستان، درجهت توسعه اقتصادی و رشد فرهنگ به پیش گذاشته میشد. همچنان با مشاهده سیر حوادث منفی درسالهای نود، تلاش بعمل میآید که از کارهای مشتب و بزرگی که در طی دهه هشتاد انجام گردیده است، اصلاً یادآوری نگردد یا آنها در پرده ابهام باقی بمانند. بدینگونه شیوه های معینی از "توطنه سکوت" در زمینه تکار گرفته میشود.

تا اینجا روی سخن با آسانی بود که غیرآگاهانه باصطلاح به داوری میگذرند، ولی هستند کسانیکه خود از لحاظ فردی و سازمانی مرتكب خطاهای بزرگ شده اند و اکنون برای پوشاندن آنها برف بام خود را بالای بام دیگران میاندازند. در این میان هستند کسانیکه خود از دزه خواران، خوان گشته حزب و دولت درده هشتاد بودند، ولی اکنون بخاطر کسب کدام مقام و موقف سیاسی احتمالی، جلب توجه اربابان قدرت و نشاندادن "استقلالیت" خویش، به جعل حقایق میبرند.

بنابر آن، در این خاطرات و نگارشها من سعی خواهم کرد تا گوشه هایی از برخی حقایق عینی مربوط به دهه هشتاد سده بیست میلادی را در افغانستان مورد بررسی غیرجانبدارانه، تاجاییکه مقدور است، قرار بدهم. البته بیطریقی مطلق را من از خویشن نیز انتظار ندارم.

در این اثر، من بخاطر رعایت شخصیت کلیه اشخاصی که از ایشان اسم گرفته شده است، از تذکر القابی تشریفاتی چون: آقا، رفق، صاحب، محترم، جناب، پروفیسور، استاد، پوهاند، جنral، سردار، پیر، حضرت، شیخ، مرحوم،

شادروان، فقید، خان و امثالهم دراول واخیر اسماء اشخاص، عمدتاً احتراز کرده ام (مگر اینکه دراقتباس مستقیم از گفته ها یا نوشته های دیگران یا درمن تذکار یافته باشد). در ارتباط به این مطلب، ضرورت به یادآوری میدانم که در افغانستان کمتر معمول بوده است تا تخلص یا اسم فامیلی از جانب همه پذیرفته شود و این امر موجب شده است که بعضاً یاد کردن اشخاص به اسم اوی ایشان اند کی بی وزن جلوه نماید. البته، نبود تکرار القاب تشریفاتی در این یادداشتها به هیچوجه بمعنی بی احترامی به یکدام شخصیتی، به هیچکسی نیست، بلکه هدف حفظ بیطرفي میباشد. هرگاه خوانندگان محترم آنرا نقص بشمارند، معذرت مرا پذیرند.

همچنان در این یادداشتها و خاطرات، خوانندگان درموارد زیادی به کلمه "من" که منظور نویسنده است، برخواهد خورد. البته این یک ناگزیری است. زیرا این اثر عمدتاً مشتمل بر خاطرات شخصی و سیاسی من میباشد. همچنان، نجواسته ام که کلمه ما و افعال جمع را درموارد مشخص بحای مفرد بکارگیرم و یا آنجه را ضمن بررسیها به من تعلق مگیرد، ناگفته بگذارم. با صراحة ابراز میدارم که نیت و هدف هیچوجه خودخواهی و نمیت نیست، بلکه افاده مطلب است.

قابل تذکار میدانم که در اشاره آواره گی و دوری از وطن، من نتوانستم به آثار، مصوبات، فیصله ها، احصایه ها، بیانیه ها و نشرات و اطلاعات رسمی کشوری دسترسی کافی داشته باشم. باینحاظ آنچه در این یادداشتها به رشته تحریر درآمده است متکی بر خاطرات شخصی خویش و درمواردی که بررسی تاریخی مطرح باشد، متکی به آثار تاریخی و پژوهشی، نشرات و اسناد چندی بوده ام که به دسترس من قرار گرفته اند. در اینجا لازم به تذکر میدانم که شماری از دوستان، مآخذی در اختیارم گذاشتند که از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. در این راستا، کمکهایی که از سوی دوست گرامی حبیب الله میهنیار انجام گردیده است، در خور قدردانی است. بخاطر آماده ساختن این یادداشتها و

خاطرات برای نشر و پخش، پشتیبانی همسرم کریمہ کشتمند، برادرم اسدالله کشتمند و فرزندانم شایان یادآوری است.

در هر حال، باید اذعان کرد که در رابطه به یادآوری از رخدادهای تاریخی، من خود را خوش چین مزرع پربرام مؤرخین و محققین بزرگ کشور خودمان افغانستان و برخی از تاریخنگاران و تحلیلگران خارجی، میشمارم که مطالب مطروحه را با شیوه‌های نگارش، نتیجه گیریها و تحلیلات مشخص خویشتن، ارائه کرده‌ام. با این، من ادعائی ندارم که این اثر کامل و یا بی نقص باشد.

تنظيم این یادداشتها و خاطرات در لندن، بریتانیا انجام گرفته است. سعی کرده‌ام، تاجائیکه در سالهای معین در حوالات کم و بیش شخصاً شرکت داشته‌ام، مطالب بعنوان خاطرات و تذکرات و در مواردیکه حضور نداشته‌ام بحیث تحلیلها و یادداشت‌های مستند، بمنظور جلوگیری از گستب رویدادهای سیاسی، ارائه گردد.

شایان یادآوری میدانم که من تلاش ورزیده‌ام تادراین یادداشتها و خاطرات بگونه مشخص برخورد نمایم و ارزاییها، بزرسیها، گزارشها، تحلیلات و قضاوتهای من بر واقع و حوالات عینی متکی باشد.

خوبیها آرزومند که این اثرمورد پذیرش دولتی قرار گیرد که در پی دستیابی به اطلاعات از دیدگاه مترقبی دربارهٔ برخی جهات تحولات سیاسی، بخصوص طی نیم قرن اخیر، (پس از نیمهٔ سده بیستم میلادی) در کشورمان افغانستان، هستند.

رسالہ

خاطرات دوران کودکی و جوانی

گزینه‌ای نمادین ازمن این بخش:

«با آنکه زندگی شخصی من مشحون از حوادث گوناگون است. ولی، سالهای زندگی کودکی و پخشی از جوانی من که مصادف به دهه های ۳۰ و ۴۰ سده بیستم میلادی میباشد، برای من سالهای کودکی و بیخبری بود که دریکی از دهات خومه کابل سپری گردید. در اینجا نیز، دهقانان و سایر زحمتکشان فشار و سختی‌های کار اجباری (بیگار)، را بدش میکشیدند و مالیات کمرشکن به جنس و انساع محصولات و عوارض نازوای دیگر را ازد آمد تاچیز خوبیش میرداخند و قدم برنمی آوردنند.

مورجدیت حکومت را در دهات مظلالم خوانین، اربابان، ملکها، قریه‌داران، سودخواران و زمینداران، حواله داران (تحصیلداران) و محاسبان به نمایندگی از نائب الحکومه‌ها، والی‌ها، حکمرانان، حاکمان و علاقه داران ستمگر، کوتولاه (پولیس و زاندارم)، قاضی‌ها و مفتی‌ها تعییل میکردند. مردم که بحضور طلاقت فرسا زحمت میکشیدند، باین شیوه زندگی عادت کرد و اجباراً به سختی‌های آن تن درداده بودند. قریه‌ما و خانواده دهقانی ما نیز یکی از چنین قریه‌ها و خانواده‌ها بود».

«خاطرات بام خواهی‌ها شیوه‌ای تایبستانی، تصویرات شیرین شیوه‌ای مهتابی، نشستن زیر سایه های گوارای بید و چنان‌کنار جوی های آب روان را تاکنون فراموش نکرده ام. من هنوز نرمی بستر سبزه های نورسته بهاری را از یاد نبرده ام. گوشی آوای ملايم شرشر گندم های قد برافراشته در مسیر نرسیم جانبیش صحنه‌گاهی هنوز در گوشهايم طنین انداز آند و برگهای درختان سپیدارهای بلند قامات، شلشل کسان در زیرتابش نور خیره کننده آفتاب نیم چاشت در برابر چشمانت میدرخشنده».

«من شاهد زحمتکشیها و عرق ریزیهای دهقانان و مزدوران زراعتی از پکسو و شاهد حرص و آز صاحبان اراضی و سودخواران از سوی دیگر بوده ام. آبله ها و گره های دستها و پاهای چروکها و شیاره های سیماهای آفتاب زده دهقانان، لباسهای کرباسی پاره پاره و پنه خوردده دهاتیان، هنوز پیش دیده ام مجسم اند من با ده و روستا، با قلعه خودما و با مردم شرافتنده و زحمتکش آن، وابستگی اخلاقی دارم. نمیتوانم همه یی اینها را جزء خاطرات خوبیش نشمارم.» (ص ۳۵ و ۳۶)

فهرست عنوانین:

صفحات

۳۳	بجای پیشگفتار:
۳۴	منشأ خانوادگی:
۳۵	ریشه و پیشینه زندگی خانوادگی:
۳۶	وضع زندگی خانوادگی:
۳۷	نمونه ای از یک برخورد استبدادی در رابطه به خانواده ما:
۳۸	فرزنده یک دهقان زحمتکش:
۳۹	گوشش هائی از خاطرات دوران کودکی و جوانی من
۴۰	درباره سلطان جان:
۴۱	بقایای اشرافیت فتووالی:
۴۲	خانواده ما در قلعه سلطان جان:
۴۳	-شرایط مادی زندگی در قلعه:
۴۴	عنعنات و رواجهاهی اهالی ده:
۴۵	بازیها و سرگرمیهای کودکان و جوانان:
۴۶	استقبال از نوروز:
۴۷	برخی رسوم و عادات مردم:
۴۸	برخی خاطره ها از زندگی دهاتی و از شهر کابل:
۴۹	انتباها من از زندگی در ده:
۵۰	ترک قلعه سلطان جان:
۵۱	مرحله دیگری از زندگی خانوادگی ما:

فهرست عنوان‌ین

صفحات

بجای پیش‌گفتار:	
شاعه اندیشه‌های دموکراتیک	۸۲
و فعالیتهای شب سازمانی در میان جوانان:	
خاطره آموزش در لیسه غازی،	
قراگیری نخستین درس‌های سیاسی:	۸۵
شرکت در محافل مباحثه و فعالیتهای سیاسی:	۸۷
سالهای کارمن دروزارت معادن و صنایع،	
آغاز مبارزه سیاسی و علاقمندی به نویسنده‌گی:	۹۰
فصل اول:	
امکانات برای تشکیل حزب سیاسی:	۹۴
سیاسی شدن حلقات مطالعه:	۹۷
فصل دوم:	
عوامل سقوط حکومت محمد داود	
و ضرورت اعلام دموکراسی:	
اعلام استغفاری محمد داود:	۹۹
فصل سوم:	
حکومت دوکتور محمد یوسف	
و اعلام طرح قانون اساسی جدید:	۱۰۰
یادی از مسافرتها به ولایات جنوبی و به هزارستان:	۱۰۴
اعلام خط مشی حکومت:	۱۰۷
ماهیت و محتوی قانون اساسی:	۱۰۸

فصل چهارم:

اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوکتور محمد یوسف:

جاده ۳ عقرب:

میونوال بعنوان صدراعظم و جاده ۳ عقرب:

فصل پنجم:

تحلیلی مختصر درباره اصلاحات

حکومت دوکتور محمد یوسف:

۱۱۰

۱۱۲

۱۱۸

۱۲۱

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۴

۳۵۵

۳۵۶

۳۵۷

۳۵۸

۳۵۹

۳۶۰

۳۶۱

۳۶۲

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

۳۷۰

۳۷۱

۳۷۲

۳۷۳

۳۷۴

۳۷۵

۳۷۶

۳۷۷

۳۷۸

۳۷۹

۳۸۰

۳۸۱

۳۸۲

۳۸۳

۳۸۴

۳۸۵

۳۸۶

۳۸۷

۳۸۸

۳۸۹

۳۹۰

۳۹۱

۳۹۲

۳۹۳

۳۹۴

۳۹۵

۳۹۶

۳۹۷

۳۹۸

۳۹۹

۴۰۰

۴۰۱

۴۰۲

۴۰۳

۴۰۴

۴۰۵

۴۰۶

۴۰۷

۴۰۸

۴۰۹

۴۱۰

۴۱۱

۴۱۲

۴۱۳

۴۱۴

۴۱۵

۴۱۶

۴۱۷

۴۱۸

۴۱۹

۴۲۰

۴۲۱

۴۲۲

پیوست به رساله:
تحلیلی کوتاه از اوضاع
اجتماعی و اقتصادی در روستاهای افغانستان:

۶۹

بجای پیشگفتار

منشاً خانوادگی

از آنجا که زندگی خصوصی و خانوادگی من بمعابه نویسنده این "یادداشتها و خاطرات" ضمن بررسی عمومی از رویدادهای تاریخی همزمان در کشور (سالهای ۱۹۳۰-۱۹۹۰) توضیح گردیده است، لازم می بیم که قبل از دراینجا به خوانندگان گرامی، خود را مختصرآ معرفی نمایم. منظور اینست که هر گاه خواننده مایل باشد که زحمت خواندن این اثر را برخود هموار بسازد یا صرف صفحات آنرا ورق بزند، اندیشه قبلي درباره نگارنده آن داشته باشد. هدف من نه خود سたانی و نه خودخواهی، نه تلقین خواننده برای قضاوت قبلى و نه برانگیختن احساسات گویا برای تحسین میباشد. البته احتمال برانگیخته شدن تعصبات معین عليه من، از سوی برخی منفی باقها مستغی نیست. منظور ازنوشن این یادداشتها و خاطرات ساده بوده و آن آشنازی به زندگینامه شخصی توأم با سهم من درامور گشوری دربرهه ای از تاریخ افغانستان است که بوسیله خودم نگارش میباید.

ریشه و پیشینه زندگی خانوادگی:

البته هیچکسی نمیداند یا بیاد ندارد که نسلهای گذشته او چگونه زیسته اند یا نخستین سالهای دوران کودکسی وی چگونه سپری گردیده است. ولی بعقیده من توجه به گفته ها و قصه های بزرگان و پیشینان منبع خوب اطلاعات برای نسلهای بعدی شمرده میشود. همچنان مطالعه آثار تاریخی توأم با کنکاش و جستجوی واقعیتها از میان آنها شیوه اصلی دریافت حقایق است. افزون برآن،

استنباطات منطقی نگارنده یا مؤلف نقش بزرگی در تشکل اندیشه و نوشته ایفاء مینماید و اما من تلاش کرده ام تا تلفیقی منطقی و مناسب از این شیوه ها را در این بخش یادداشتها و خاطرات بکار گیرم.

اگرچه داستان زندگی هریک از اشخاص و خانواده ها بمقیاس حیات ملتها پیشیزی بیش نیستند ولی جزء آن هستند و باید پیوست با آن مورد بحث قرار گیرند و من سعی کرده ام که این شیوه را در جریان توضیح زندگی شخصی، خانوادگی و سیاسی خویش، درنظر بگیرم.

گذشته زندگی خانوادگی من نیز به داستان دریه هزاره ها، بیجا شدنها و مهاجرتهای ایشان در داخل و خارج افغانستان رابطه دارد. بنابر آن، بیان کوتاهی را در اینجا در ارتباط به روشه و پیشینه خانوادگی خویش می‌آورم.

طی سالهای زیادی، هزاره ها در مجموع و خانواده های پدری و مادری من نیز، فرود و فراز های گوناگون را از سرگذرانده اند. در دهه هشتم سده نزدهم میلادی، دربی حوادث بزرگی که در سراسر هزارستان (هزاره جات) بوقوع پیوست، خانواده پدری ام مجبور به ترک خانه و کاشانه خود گردیدند، راهی پنهانهای مختلف سرزمینهای نزدیکتر شدند تا اینکه، سالها بعد از پایان جنگ خانه برانداز امیر عبدالرحمن با هزاره ها (۱۸۸۱ - ۱۸۸۳)، در حوالی کابل اقامت گزیدند. اصلاً ایشان منسوب به هزاره های دایه و فولادی هستند که در سرزمینهای اجرستان (هرستان) متوطن بودند. در این سرزمینها هفتصد قلعه مربوط به هزاره ها وجود داشته است که در جریان جنگها، باشندگان اصلی آنها کشته یا رانده شده اند و آن منطقه اکنون عمده تا در تصرف قبایل ملاخیل و اکاخیل و تا حدودی در دست افراد قبایل دیگر قرار دارد.

در جریان مقاومتها، قیامها و جنگهای خونین و پس از آن، شمار زیادی از خانواده های بیجاشده و آواره شده از سرزمینهای اصلی خویش در هزارستان به مناطق دیگر و از جمله به کابل و حومه آن مهاجرت گردند. از زمرة این عده، خانواده پدر کلان پدری من، شیرعلی نیز بود که وی با پدر خویش محمد علی

یکجا با اعضای دیگر خانواده از هزارستان راهی کابل گردید. آنان که مجبور به ترک سرزمینهای اصلی خویش در اجرستان شده بودند، برای مدتی در دایمیرداد هزارستان در کنار خانواده مادری ام، محل اقامت گزیدند تا اینکه به قریه دوغ آباد چهاردهی در کناره غربی دشت برچی مدتی را سپری کردند و سپس در قلعه سلطانجان چهاردهی در کناره شرقی آن دشت در حومه کابل متوطن شدند. پدر کلان مادری من سالها قبل به قلعه شهاده ولايت کابل اقامت گزید و پرخی از اعضای خانواده مادرم هنوز در منطقه قرقتک دایمیرداد بسر میبرند.

وضع زندگی خانوادگی:

با آنکه زندگی شخصی من مشحون از حوادث گوناگون است. ولی، سالهای زندگی کودکی و بخشی از جوانی من که مصادف به دهه های ۴۰ و ۴۱ سده بیستم میلادی میباشد، برای من سالهای کودکی و بینخبری بود که در یکی از دهات حومه کابل سپری گردید. در اینجا نیز، دهقانان و سایر زحمتکشان فشار و سختی های کار اجباری (بیگار)، را بدوش میکشیدند و مالیات کمرشکن به جنس و انواع محصولات و عوارض ناروای دیگر را از درآمد ناچیز خویش میبرداختند و دم بر نمی آوردند.

موجودیت حکومت را در دهات مظالم خوانین، اربابان، ملکهای، قریه داران، سودخواران و زمینداران، حواله داران (تحصیلداران) و محتسبان به نمایندگی از نائب الحکومه ها، والی ها، حکمرانان، حاکمان و علاقه داران ستمگر، کوتوال ها (پولیس و ژاندارم)، قاضی ها و مفتی ها تمثیل میکردند. مردم که بنحو طاقت فرسا زحمت میکشیدند، باین شیوه زندگی عادت کرده و اجباراً به سختی های آن تن درداده بودند. قریه ما و خانواده دهقانی ما نیز یکی از چنین قریه ها و خانواده ها بود.

یکی از نمونه های ظلم و بیعدالتی آن دوران را که در مورد خانواده ما انجام گرفته است و در ذهن و خاطره من از دوران کودکی نقش بسته است، در اینجا باز گویندیم.

نمونه ای از یک برخورد استبدادی در رابطه به خانواده ما:

روزی از خزان سالهای ۱۹۳۰ بود که مأموران حکومتی چهاردهی کابل به قریه ما (قلمه سلطانجان) ریختند و چند تن از مردان ده و از جمله پدرم را مورد اتهام و بازجوئی قراردادند. آنان که بحزم متکب نشده اعتراف نکردند، زیر چوب قرار گرفتند. ایشان را در کنار جوی پیش روی قلعه سلطانجان چهاردهی توسط دسته های از خمچه های (شاخه های) نوبریده درختهای بید، آلو بالو و گرد آلو چنان بیبرhma نه زدند که از حال رفتند. مأموران ظالم که از آمر یا قوماندان کوتولی (رئیس پولیس کابل) بنام طره باز دستور گرفته بودند، دسته های بیشمار چوب را قبل از درآب جوی گذاشته بودند که خیس، سخت و سنگین شوند و پس از چوب زنی بار دیگر آنها را در آب غوطه میکردند (درآب فرو میبرند) و خونهای پاک متهمین، آب شفاف جوی را رنگین میساخت. برغم این قساوت و برخورد ظالمانه، جوانان ده و از جمله پدرم به کاری که نکرده بودند اعتراف نکردند. البته معلوم نشد که هدف تنها گرفتن اعتراف بود و یا زهر چشم نشان دادن به اهالی قریه، که باترس و انزجار عمل وحشیانه مأموران حکومت را تماشا میکردند، و یا هردو.

اصل قضیه از این قرار بود که شخصی از میان قبیله اتمان زائی در یک شب تاریک و طولانی پائیز درپایی درختهای بید، کنار جوی آب بقتل رسید. کوچی های اتمان زائی همه ساله دومرتبه برای چند روزی - دربهار و خزان - هنگام عبور از پاکستان بسوی هزارستان (هزاره جات) و از هزارستان بسوی پاکستان در حوالی قریه ما غژدی (خیمه) میزدند و اقامت اختیار میکردند. در شبی که شخص متذکر بقتل رسید، عده ای از دهقانان واzugمله پدرم به کار

خرمن کوبی و پوست کنی جواری، حفاظت خرمنهای جواری و کاه گندم و آبیاری زمینهای زراعتی برای کشت پائیزی در بروون از خانه های خویش مصروف کار بودند. ایشان از جانب مأموران حکومت موردن اتهام قرار گرفتند. مأموران میخواستند برای نشان دادن فعالیت خویش به هر طریقی که امکانپذیر باشد، برخی از متهمین را وادار به اعتراف نمایند و باینجهت به بیرحمانه ترین شیوه ها متولّ شدند.

هرگاه قاتل که از میان خود قبیله اتمانزایی بود، به زودی کشف نمیگردید، سرنوشت در دنگ از درانتظار متهمین و از جمله پدرم بود. درواقع خانواده مقتول، شخص قاتل را که یکتن از اعضای قبیله و از دیربازی دراندیشه گرفتن انتقام بود به حکومت معرفی نمود. باینقرار ماجراهای گرفتن اعتراف به زور از پدرم و چند تن دیگر پایان یافت. ولی پدرم که بسختی ضرب دیده بود تا التیام جراحات بدنه خویش رنج کشید و بیشتر از آن، این حادثه صدمه روانی وصف ناپذیری تا پایان بر ذهن و روان پدرم و فرزندان او بجا گذاشت.

در این بخش وضع نمونه وار مستولی در روستای افغانستان بگونه سمبلیک، تحت عنوان خاطرات دوران کودکی و جوانی، طی دهه های ۴۰ و ۵۰ سده بیستم میلادی ترسیم میگردد. ضمناً باید گفت که برخی خاطرات شخصی من نیز در جریان این سالها شکل گرفته است. در آن روز کاران از لحاظ سیاسی و اجتماعی شرایطی بس دشوار در افغانستان حکمفرما بود.

این سالها، سالهای دشوار برای خانواده ما نیز بود، ولی دشوارتر برای صدها هزار خانواده دیگر کشور ما که با فقر و گرسنگی دست و گریبان بودند و برای هزاران خانواده داغدیده وطن که عزیزان شان قربانی استبدادشده و در زندانها و سیاه چالها شکنجه میشدند و رنج میکشیدند. این سالها در مقیاس سراسری کشور ما به درجات، گذشت سالهای بیشتر شدت کمتر، با خصوصیات زیرین مشخص میگردد: سالهای تشدید فقر عمومی مردم، سالهای استثمار بیرحمانه ترده های زحمتکش، سالهای بیداد استبداد خشن آسایی، سالهای پامال

کردن حقوق و آزادیهای مردم، سالهای نقض حقوق بشر، سالهای نارضایتی
جدی کتله های عظیم و سالهای سرکوب ظالمانه هرگونه اعتراض مردم و خفه
کردن آواز حق طلبی و آزادیخواهی در حلقه آنان.

فرزند یک دهقان زحمتکش:

من در بهار سال ۱۹۳۵ میلادی در یک خانواده زحمتکش دهقانی در قلعه بی موسوم به "سلطان جان" در چهاردهی کابل متولد شده ام. اسم مرا پدر و مادرم به شگون نیک "سلطان" گذاشتند واسم "علی" که از چندین نسل درخانه دان پدری ام هروج بود بطور طبیعی به آن پیوست. چنانکه اسم پدرم نجف علی و پدر کلانم شیر علی بود. نیکه هایم تا چندین نسل دیگر محمد علی، نور علی، قربان علی، حسین علی، قسیر علی، نام داشتند. من که دهقان زاده واقعی بودم و در آغاز سرو کارم با کشت و کار دهقانی بود، در جوانی که تازه چیزهایی یادداشت میکردم، تخلص "کشمند" را پذیرفتم و این به نام خانوادگی ما مبدل گردید.

پدر کلان پدری من، شیر علی مردی پرهیز کار ولی خیلی زحمتکش بود. او که استطاعت خریداری قلبه و وسائل شخم زنی را از خود نداشت، بالای زمینهای دیگران تمام عمر دهقانی کرد و وی از کار توانفسای خویش صرف یک پنجم محصول را دریافت میداشت. ولی او چنان زحمت کشید و به سختی کار کرد که در اوآخر عمر خویش مؤمن گردید تا چند جریب زمین در قلعه سلطان‌جان خریداری نماید و برای دویسر و یک دختر خویش به ارث بگذارد.

گوشه هایی از حاطرات دوران کودکی و جوانی من در قلعه سلطان جان

قلعه سلطان جان، قلعه بی یکه و قدیمی بود که در حدود بیست کیلومتری غرب شهر کابل روی تپه بی نه چندان بلند قرار داشت و اکنون نیز این قلعه وجود دارد. چهل - پنجاه سال قبل در اطراف قلعه تا چهار- پنج کیلومتری آن هیچ قریه، خانه و آبادی دیگری وجود نداشت. قلعه که دارای شش برج بلند و خیلی قطور میباشد در سالهای پیشین، از دور مانند کوه بهجه ای خاکستری رنگ در وسط یک جزیره سبز به نظر میآمد. قلعه را از چهارسو با غاهای میوه و درختان توت، بید و چنار دربر گرفته بود و کشتزارهای سرسبز گندم، جو و جواری، شرشم و باقلی، رشنه، و شبدر، ترکاری و سبزیجات، پیرامون آن دامن گسترده بود.

قلعه سلطان جان بنای کهنی است و شاید توسط سلطان احمد، یکتن از سرداران محمد زائیها ساخته شده بود یا وسیله وی به ارث گرفته شده بود و یا از دیگران تصاحب و به اسم او معروف گردیده بود. ضخامت دیوار قلعه و برجهای آن به دو و دومتریوم میرسید. در طول دیوارها و برجهای تیرکشها در یک ردیف صف کشیده بودند و در قسمتهای بالائی آنها سنگ تیغه ها چاگذاری شده بود. در ورودی قلعه خیلی ضخیم و سنگین و آهن کوب شده بود که در میان دو برج بلند، محکم فشرده میشد. شبانه دروازه "قلعه را خادم مسجد می بست و در عقب آن چوبی از چهارسو تراشیده را که تبه نامیده میشد، در میان دو گیرای محکم آهني جا میداد.

قلعه با کار و زحمات بزرگ دهقانان زحمتکش و مزدوران محل چنان محکم بنایافته بود که از ده ها سال باینسو نیمه بی از دیوارهای بر جها از پائین سائیده شده و فروریخته، ولی بر جها و دیوارها همچنان پاپر جا باقیمانده است. تا سالهای اخیر حتی از گل کنه بی که در تهداب دیوار بخش شمالی آن وجود دارد برای ساختن تنور، دیگدان، اجاق، کندو، کنگنه، پاتله و اشیای گلین دیگر استفاده نمیموده است.

قلعه سلطان‌جان خود نایانگر یک دوره فتووالی بوده است. چنانکه خصوصیات و مناسبات فتووالی و نیمه فتووالی تا سالهای اخیر در آنجا حکم‌فرما بود. از لحاظ زمینداری و مناسبات اجتماعی طی سالها تغییرات معنی در آنجا متدرجاً رخ میداد. گفته می‌شد که زمانی تمام زمینهای اطراف قلعه متعلق به سلطان احمد، معروف به سلطان‌جان بوده است و سپس بخش‌هایی از آنرا دیگران خریده اند. ولی بهترین قسمت‌های زمینها، متصل به قلعه، هنوز (تاسالهای ۱۹۵۰) بدست یکتن از نواسه‌های وی موسوم به شیراحمد که خیلی به نیکه و نیاکان خود می‌پالید، باقی مانده بود.

بخش دیگر زمینهای مرغوب قلعه سلطان‌جان را یکتن از نظامیان دربار محمد نادرشاه موسوم به جرنیل عبدالغفار خرباداری نموده بود. همچنان در بخشی از زمینهای موروثی از میان خانواده امیر حبیب‌الله، وارثین خانمی معروف به شاه بوبوجان سهم داشتند که از خویشاوندان نزدیک شیراحمد شمرده می‌شدند.

بقا‌یای اشرافیت فتووالی در قلعه:

شیراحمد معروف به "سردار" از نواسه‌های سلطان احمد مربوط به خانواده امیر حبیب‌الله بود. زمینهای وی مرغوب و حاصلخیز و نزدیک به قلعه قرار داشت و در جریان نوبت آب کاریز، سهم بزرگ از آن وی شمرده می‌شد. با غ وی وسیع و پر از درختان میوه چون: سیب، زردآلو، قیسی، آلوسالو، گردآلو، آلو بخار، ناک و بهی بود. سیبهای این باغ خیلی باکیفیت، خوشمزه و متنوع بود.

و بنامهای سیب جورس، سیب نازک بدن، سیب ترشک، کدوسیب و سیب تیرماهی یاد میشد. از قسمت مرکزی باغ جوی عمومی پرآب کاریز میگذشت. دروسط باغ شرشره یی ساخته شده بود که از میان آن، آب در آبگیری که معروف به حوض مجنون ییدها بود میریخت واژ میان جویهای باریک دیگر بیرون میشد و به کردها و چمن های باغ وصل میگردید. در کنار حوض و جویجه های اطراف آن زنقهای بزرگ برگ با گلهای رنگارنگ و در کردهای متصل به خیابانهای پیرامون حوض گلابهای صدبرگ، کینا و گلهای پتوئی چپه پر کاشته میشد. در قسمت بالائی حوض وجود پنجه چنار بزرگ که میگفتند شاید بیش از چند صد سال عمر داشته است و در چهار سوی آن، درختهای بزرگ یید و مجنون بید منظره زیبائی را ایجاد کرده بود و ریشه های باریک قرمز رنگ ییدها در میان حوض شنا میگردند.

در زیر سایه گوارای ییدها در اطراف حوض و در زیر سایه پنجه چنار، صفه های با صفاتی ساخته شده بود که هر روز در تابستانها آب پاشی میشدند. درست غربی قلعه در وروی بالنسه کوچک ولی ضخیم و میخکوشده مشرف به باغ باز میشد و از روی تپه در پای دیوار قلعه، بازینه های سنگی از یکسو با باغ وازسوی دیگر با خانه شیراحمد وصل میگردید.

خانه شیراحمد یک چهارم ساحه قلعه را دربر میگرفت. خانه ها درسه طبقه با اورسیهای چوبین دقیقاً کنده کاری شده گه معروف به کلکینهای یکدانه، سه دانه و پنج دانه بود در دورسته بطور متناظر مشرف به حوالی ساخته شده بود و در وسط، زینه ای چوبین کنده کاری شده و کوشکنهای وسیع اتاقهارا باهم وصل میگرد. بامهای عمارت یکسان بود و با سنجها احاطه شده و تخت بام نامیده میشد که برای شنیشینی ها و بام خوابیها در تابستانها مورد استفاده قرار میگرفت. در انتهای تخت بام، پلکان سرپوشیده با پله های قالین گرفته منتہی به شیشه خانه بزرگی میگردید.

این شیشه خانه که دارای کلکینهای وسیع از سطح تاسقف اتاق بود، بالای یکی از چهار برج شش گوش بزرگ و بلند قلعه اعمار شده بود که خود

چهار گوش داشت و یکی از هنرهاي خوب معماری آزمان شمرده ميشد. از اينجا منظره زيبای باجهای میوه و زمينهای سرسبز اطراف بعuibی به نظر ميرسيد و در واقع اين اتفاق روش و وسیع مفروش با نفیس ترین قالیهای ساخت شمال کشور، مهمانخانه یا عشر تکده شیراحمد بود.

Shirahmed را كه اعضای خانواده و دوستان وی "شیرآغا" و دیگران سردار صاحب" مینامیدند، مردی عیاش مشرب، خوشگذران و ظاهرًا شیرین زبان بود و دوستان شهری زیادی از میان خانواده های محمد زائیها و افراد ثروتمند معروف به خاندانهایها داشت. آنان اغلبًا در ابتداء در باغ علیمردان شهر کهنه و سپس در شهرنو و کارته چهار دارای خانه های مجلل آزمان بودند و در اطراف کابل و ولایات باجهای و زمينهای مزروعی داشتند. شیراحمد نیز چند حوالی بزرگ بر دربر در باغ علیمردان و شهرنو خریده بود و بعضًا زمستانها را در آنجاهای میگذشتند.

در قلعه سلطانجان، نزد وی خانواده های شیک پوش با گادی های مجلل در بهار و تابستان، بخصوص شامهای پنجشنبه و روزهای جمعه مینامندند و بیباک در باغ سطع عیش و نوش میگسترند. شیراحمد در ساختن بسگ آب دست بالا داشت و قمار باز خوش طالع و جلاک بود. او در موسیقی نیز اندکی سررشه داشت و گاهگاهی با خواهرزاده خویش حکیم آذر که آواز خوان، آرایشگر، خیاط و طراح البسه (دیزاپر) چیره دستی بود، برخی تصنیف ها را زمزمه میکرد. وی همچنان با همسایگان ثروتمند اطراف قلعه سلطانجان مناسبات خوبی داشت. ولی آنان از نگاه او بنابر عقیماندگی فرهنگی شریک خوشگذرانهای وی نبودند.

بجانب شرق قلعه سلطانجان، قلعه میرمحبوب قرار داشت و تمام اراضی آنرا دو برادر از اهالی لغمان که یکتن مشهور به مدیر بودجه و برادر دیگر معروف به مستوفی بود، خریده بودند. برادر ارشد، محمد انور سالها مدیر بودجه وزارت مالیه بود و پس از تقاعد وی، در حالیکه این پست به ریاست ارتقا

یافته بود، پسرموصوف عبدالرحمان که محاسب خوبی بود، عهده داراین وظیفه گردید. شیراحمد با هردو برادر روابط خوبی تأمین کرده بود.

در جنوب قلعه سلطانجان، بافصله چند فرسخی در همواریهای دامنه‌های کوه قروغ، زمینهای حاصلخیزی در چهارسوی "قلعه جبارخان" وجود داشت. دو برادر که قبل از دروردن ملای مساجد بودند به نامهای مولوی عبدالرب و مولوی عبدالرحیم به کابل آمدند و سرانجام یکنین بحیث رئیس تمیز و دیگری بحیث معین وزارت عدلیه مقرر گردیدند و خیلی به زودی ثروت بزرگی بدست آوردند. آنان تمامی دوازده قلبه زمین و خود قلعه جبارخان را خریداری کردند و در ربع سیب کنار قلعه به تقلید از "سزدار" و حتی بهتر از وی کوتی آهن پوش شده‌ای، اعمان نمودند: راه گادی رو و سپس موترو رو آنان از برابر قلعه سلطانجان میگذشت. هنگامیکه، روزهای پنجشنبه و جمعه موتراهای برادران مولوی از برآبر قلعه عبور میکردند، کودکان ده تا فاصله‌های زیادی از عقب آنها در میان انبوهی از گرد و خاک میدویادند.

همسايه غربی قلعه سلطانجان، قلعه کوچکی بود که در حاشیه شرقی دشت وسیع برچی قرار داشت. در این قلعجه علاوه بر چند حا نیواده زحمتکش دیگر، محمد ایوب کلال با خانواده خود زندگی میکرد. وی کلال با سابقه بود، و دستهای هنرآفرین داشت. او بهترین آفتابه‌ها، صراحی‌ها، کوزه‌ها، کاسه‌ها، جام‌ها، دیگ‌ها، پاتله‌ها، تقاره‌های خمیری و کالاشونی و قروت سائی و اشیای دیگر گلین کلالی و تیکری را میتأخت. باشندگان قلعه ما و قریه‌های همجوار ساخته‌های باکیفیت و ارزان قیمت وی را مینخریدند.

حرف روی زندگی بخش فنودالی - اشرافی قلعه یعنی زندگی شیراحمد بود. وی اصلاً یک مرد نظامی بحساب نمیرفت که تا وتبه کندک مشری ارتقا یافته بود و در دوران جوانی در بعضیهای از شمال کشور و از جمله در شیرگان سالهای زیادی در امور باصطلاح امنیتی در چهارچوب مقامات حکومتی محلی وظایفی داشته است. او چندین پیکال زمین در ولایت جوزجان که در گذشته ها

حکومت اعلی شیرگان نامیده میشد، خربیده و ثروت زیادی اندوخته بود. میگویند که او هرچند بار درسال با دستهای پر و قالینهای مرغوب به کابل میآمد. با وصف آن وی آرامش شخصی خود را بیشتر دوست داشت و خیلی قبل از سن تقاعد در رتبه کندک مشری کار را ترک کرد.

او غالباً لباس انگلیسی: موزه بلند، کرتی گلسنگ کمر باریک چاکبردار با آرنجها چرمین، بر جس و کلاه کارک میپوشید و با چوب دست کوتاهی بازی میکرد. او هنگام خدمت نظامی، یکتن از نفر خدمتهای مطیع را که از لحاظ ملیت ترکمن بود و "ایشان" نامیده میشد با خود به کابل آورده بود و نامبرده تا اخیر عمر نزد وی باقی ماند. او همچنان چندین اسب یرغه و خوش قامت و چندین وصله سگ بلند قامت دُم بریده را از شمال با خود آورده بود. او در اسب سواری ماهر بود و در سگ جنگی ها، سگهای معروف به ترکستانی او برُد داشتند.

شیراحمد تمام خصوصیات نمونه یک اریستوکرات نظامی و فنودال را دارا بود. خصوصیات زندگی شخصی وی، همسر و فرزندان اورا برانگیخته و خوشگذرانیهای وی آنانرا بستوه آورده بود. او یکبار دیگر با خانم معروفی بنام فاتوچان ازدواج کرد و همسر و هشت تن فرزندان خویش را در حواله تنگدستی، بیرحمانه رها کرد و آنان با زحمات زیاد و قبول دشواریها، زندگی خویش را به پیش برداند.

میگویند که فاتوچان در آغاز یکی از زنان مشهور اشرافی بوده است و بعداً وی به زنی برادر حبیب الله کلکانی معروف به سردار آغا درآمد. او سپس با شخص دیگری و سرانجام با شیراحمد موصوف ازدواج کرد.

فاتوچان که در قلعه به ناهای بی جان و شیرین گل معروف گردید، خانمی زرنگ و خیلی مؤثر برشوره را خود بود. وی از شوهر سابق خویش میراث بزرگی اعم از بهترین اراضی و تاکستانها در کوهه دامن، خانه هادر کابل و پول نقد و جواهرات در دست داشت. او ارثیه دیگری را نیز با خود به خانه

شوهر آورد. اسم او مستوره و دختر بکتن از دهقانان وی در شکردره کوه‌هادمن بود. شیراحمد نیز از گذشته تنها "ایشان"، نفرخدمت باسابقه را با خود نگهداشت. ایشان، مردی چهارشانه و دارای زور فراوان بود. از صبح تاشام از وی کار معنی شیره جان می‌کشیدند. چه کاری هر قدر سخت و توانفسان بود که وی انجام میداد. او بعیث آشپز، پیشخدمت، جاروبیگر، هیزم شکن، باگبان، تیمارگر اسپهای گادی و سواری "سردار"، مورد استفاده قرار می‌گرفت. او برده وارکار می‌کرد و فقط در زندگی کارکردن را خیلی خوب میدانست. او تا اخیر عمر فرصن نیافت که حتی حرف زدن به زبان فارسی را به خوبی بیاموزد و تنها تعدادی از کلمات و جملات را بهجه غلیظ تر کمی اداء می‌کرد. باداران او علاوه بر استئمار شدید وی، به نامهای: ایشان کله کته، غول بیابان و کلمات ناجور دیگر اورا صدا میزدند.

زمان زیادی نگذشته بود که چین و چروک و شیاره‌های برجسته بی بزر روی و پیشانی ایشان پدید آمد و کفیدگی پاهای وی که هرگز پایپوش نیافت از دور نمایان بود. شیراحمد و همسر جدید وی (شیرآغا و شیرین گل) بفکر زن دادن ایشان و به شوهرساندن مستوره افتادند و این برای آنان یک ضرورت بود. زیرا از یکسو ایشان بسوی پیری زود رس میرفت و توان کار را بطور فزاینده بی از دست میداد و از سوی دیگر آنان به بکتن خدمتگار زن شدیداً نیاز داشتند، برای اینکه مهمانداریهای آنان یکباره دیگر شدیداً بالا گرفته بود و این کار زیادی می‌طلبید.

مستوره از همان آغاز باین ازدواج راضی نبود؛ ولی اجراءاً بآن تن درداد. پس از مرگ زودرس ایشان که با حسرت و تلغکامی، گمنام و مرموز چشم از این جهان پوشید، مستوره بیش از پیش نارضایتی نشان میداد و می‌خواست که از اینوضع رهائی یابد و به منزل خویش بازگردد. ولی به زودی دختری به دنیا آورد. دخترک از آوان تولد به فرزندی شیرین گل و شیرآغا قبول گردید. مستوره خانم مکرراً تقاضا نمود که اجازه داده شود تا با کودک خویش به زادگاه خود بازگردد، ولی اجازه نیافت. او به ناچار چندین بار بفار

دست زد، ولی باز هم موفق نگردید. یکبار افشاریش از ترس از دست دادن کار و روزگار خویش اورا باز فرستادند و بار دیگر حاکم چهاردهی وی را جبراً به منزل شیرآغا و شیرین گل باز گرداند. باری او مجبور گردید که برای رهائی خویش فرق سر خویش را با کارد بشگافد و با سر و روی پرخون نزد حاکم چهاردهی رفت، ولی حاکم وی را باز هم به دست شیرآغا سپرد. یکبار دیگر او با استفاده از غیابت شیرین گل و شیرآغا، در حالیکه راه به بروون از منزل بر روی قفل گردیده بود، در تاریکی شب با بهم گره زدن چندین چادر شب و رویجایی و بستن یکسر آن به یکی از میله های آهنی ضخیم و محکم که برای جلوگیری از خطر سقوط دریخشهای از کلکینهای اتاق نصب گردیده بود، خود را به پائین رسانید. البته این کار خیلی خطرناکی بود، زیرا طوریکه وصف آن اتاق وسیع دارای کلکینهای بلند بالای برج جنوبی قلعه در بالا رفت، از آنجا تا سطح زمین بشمول بلندی گوشه ای از تپه که برج بر آن اعمار گردیده بود، بلندی بالتبه رمادی بود و به پنج منزل یعنی نزدیک به پانزده متر میزرسید و پائین جستن از آن با وسایل غیرقابل اطمینان و آنهم توسط یک خانم بسی تجربه نمایانگر به تنگ آمدن از زندگی بود. مستوره خانم پا بفرار کذاشت و در حوالی صبح بسوی منزل پدری شتافت. ولی یکبار دیگر از نزد خانواده اش از شکر دره باز گشتنده شد. چند سال دیگر گذشت و مستوره خانم سرانجام از اندیشه فرار دست کشید. میگویند (ما از قلعه سلطان جان سالها قبل کوچیده بودیم) که مستوره خانم باری به عقد نکاح شیرآغا درآمد و دلیلش شاید اینکه: شیرین گل نبیخواست که حتی پس از مرگ، میراث آنان به خانم اسبق و هشت تن از فرزندان شیرآغا برسد و خود وی هیچ فرزندی یا میراث خوار نزدیک نداشت.

شیراحمد گاهی چهره مفتر و گاهی خوش برشورد داشت. خیلی خوب یاددارم که باری وی به من در قلعه گفته بود که: «هزاره را مانده و درس خواندم!». او بار دیگر پس از قیام سال ۱۹۷۸ که من وزیر پلان بودم گفت: «جای خوشی و خوشبختی بزرگ است که فرزند قلعه خود مانرا به این مقام مسی

بینم». او یکبار دیگر پس از آنکه من از زندان حفیظ الله امین جان به سلامت برده و صدراعظم بودم، درحالیکه خیلی شکسته و تقریباً نایینا شده بود، نزدم آمد و خیلیها اظهار خوشی کرد. من خیلی به گرمی از وی استقبال کردم. وی دعای نیک کرد و رفت و گفت: «اگر کارم بنده شده بار دیگر می‌ایم». ولی دیگر نیامد و پس از چندی وفات کرد.

خانواده ما در قلعه سلطان جان:

علاوه بر خانواده شیراحمد که ذکر آن در بالا رفت، در حدود بیست خانواده دیگر در قلعه سلطان جان بسر میبردند که اکثراً دهقانان بیزمین و کمزین بودند. اغلب این خانواده‌ها از لحاظ ملیت هزاره بودند و صرف دو خانواده تاجیک در آنجا بسر میبردند. مناسبات میان باشندگان بسیار حسن‌بود و در روابط هیچگونه تبعیض و مخالفتی موجود نبود.

از جمله، خانواده پدری من از دونسل آنسو در آنجا متوطن بود. پدرم مانند پدر کلان و نیکه هایم دهقان پیشه بود. پدر و مادر مان خیلی علاقمند بودند که علیرغم دشواریهای مالی و دوری راه، فرزندان ایشان تحصیل نمایند. چنانکه، به همت ایشان امکان‌پذیر گردید که من، برادران و خواهرانم همه تا درجه لیسانس و بالاتر از آن تحصیل نمائیم. با اینقرار هر یک به درجات ذیل تحصیلات خوبش را تکمیل کرده‌اند:

برادرانم: حسن علی طیب ماستری در رشته انجینیری ساختمانهای زیربنائی؛ عبدالله کشنمند دوکتورا در فلسفه و ادبیات؛ اسدالله کشنمند ماستری در اقتصاد زراعی؛ حمیدالله کشنمند ماستری در ژورنالیزم؛ وحیدالله کشنمند دوکتورا در اقتصاد. خواهرانم: جمیله بدخشی لیسانس در اقتصاد و لطیفه علی لیسانس در ادبیات. همسرم کریمه کشنمند لیسانس در اقتصاد افعله.

قابل تذکار میدانم که در امر تشویق و ترغیب مان برای تحصیل پدر کلان مادری ما، میرزا غلام حیدر ویکتن از دوستان خانوادگی ما بنام معلم

پایینده محمد، معروف به هزاره نیز نقش دوستانه و کمک کننده با اهمیتی ایفاء کرده‌اند.

پدر کلان مادری ما مردی روشنفکر و شرافتمند بود. او سختیها و تلخی‌های روزگار را از همان آوان کودکی احساس کرده بود و بعد از میکوشید که همیشه برای رفع مشکل به دیگران کمک نماید. وی دوران کودکی خوبیش را در زندان امیر حبیب الله گذشتاند و در آنجا از ملاٹی که او نیز زندانی بود، سواد خواندن و نوشتن آموخت.

پدر کلانم که در دایمیرداد هزاره جات متولد گردیده بود، سالهای زیادی را برای آن در زندان سپری کرد که سرپرستی در بروان از زندان نداشت و در درون زندان به پدر بیمار خوبیش خدمت میکرد. پدر وی، نائب غلام محمد که در دایمیرداد نگهداری اسپهای سرکاری را به اجاره گرفته بود به اتهام اینکه چند تا از اسپها مرده بود، برای سالهای متولی در زندان محبوس ماند تا آنجا که پدر و حیات گفت. پس از آن پدر کلانم در حالیکه جوان و بساد خوش نویسی شده بود، از زندان برآمد. او برای امرارمعیشت کارهای گوناگونی را پیشه کرد تا اینکه بکمک یک تن از دوستان خوبیش برای چندی در یکی از ادارات دولتی بحیث میرزا استخدام شد و سپس کارهای منشی گری را در ادارات دیگر انجام داد. او قلم دست ماهر و منشی چیره دستی بود و باین مناسبت به منشی غلام حیدر معروف گردید.

پدر کلانم عمر طولانی داشت و سالهای زیادی کار کرد، ولی هنگام وفات هیچ چیزی از مال و ثروت برای بازماندگان خوبیش به ارث نماد.

پدرم نجف علی انسانی زحمتکش، مؤمن، صادق و بامناعت بود و در تقوا و صداقت در میان اهالی قلمه و دوستان شهرت داشت. وی دهقانی کمزین شمرده میشد و صرف پنج و نیم جریب زمین آبی و هشت جریب زمین داشت (للمی) از خوبیشن داشت. وی سالهای زیادی برای تأمین معیشت بالای

دوازده جریب زمین یکنفر تاجر که در چوک چهارچته شهر کابل دکان بزاری داشت، زحمت میکشید و چهاریک حاصلات را دریافت میداشت. تاجر موصوف اراضی حاصل خیز دیگری را علاوه بر آن درقلعه سرخ گلستان چهار آسیاب و بخشی از آن قلعه را نیز خریداری کرده بود.

با کار طاقت فرسای پدر و مادرم چرخ زندگی خانوادگی ما به کندی میچرخد. سادرم با انوی متواضع، خوش قلب و خیرخواه بود و خدمات توافرانسائی را همراه با پدرم برای تأمین معیشت و تربیت فرزندان خویش متحمل گردید.

من کودکی خویش را با کاردهقانی آغاز کردم و درنجوانی نیز سالهایرا روی زمین در همراهی با پدرم کار میکردم. من در نگهداری گاوها، درامور آبیاری، دروغگری، جمع آوری محصولات و خرمن گوبی شرکت میورزیدم. چه روزها و شبها که یکجا با پدرم هنگام نوبت آب کاریز برای آبیاری زمینها و در بهارها برای به جوی برگرداندن بخشی از آب دریای چمجه مست که از بالاهای کوه های پغمان سرچشم میگرفت، با قبول دشواریها سپری میگردم.

بخصوص درشهای نوبت آب، دهقانان هیجانی و نگران بودند که مبادا پلوانکهای ساخته شده از چم ها در دهنے جویها فرو افتد و آب ضایع یا دزدی شود. آب چیزی قیمتی شمرده میشد. چه بسا که جنگهای خونین برادرکشی میان دهقانان غالباً بخاطر منافع زمینداران برسر آب، صورت میگرفت.

شرایط مادی زندگی درقلعه:

در قلعه ما آب براساس پار که پیمانه یی کهن عنعنی برای تقسیم بندی بود، توزیع میگردد. قیمت زمین براساس مقدار پار آب، پائین آب و بالا آب و فالصله آن از قلعه تعیین میشد. خرید و فروش سهم آب نیز معمول بود. همه ساله جویها و کاریزها پاک کاری ولای کشی میشد و این امر با کار حشر صورت میگرفت یا با انداز دسته جمعی براساس سهم آب. در حالت دومی

کاربز کن این کار را انجام میداد. کاربز کنی حرفه‌ای پر مخاطره بود و چه بسا که کاربز کنها جان خود را دربرابر عاید ناچیزی از دست میدادند. هر یک از جویهای آب برای خود نام داشتند، بطور مثال: جوی پشت قلعه، جوی پیش قلعه، شاه جوی، جوی کلان، بالاجوی، پایان جوی وغیره که در آنها آب کاربز وهم آب در ریا جریان میافتد.

در قریه ما در کشت و کاردهقانی: اجاره داری، نصفه کاری یا چهاریک و پنجیک کاری، معمول بود. اجاره زمین دربرابر پول و عدم تا دربرابر جنس صورت میگرفت. اجاره بصورت بالمقطع عقد میگردید و چه بسا که در خشکسالی‌ها، در صورت وقوع آفات طبیعی و پدایش ملغ و سایر حشرات مضره و کم حاصلی‌ها گلیم اجاره دار جمع میگردید. اجاره داران غالباً از کارمزدوری استفاده میگردند.

مزدورها دربرابر یک مبلغ معین پول و غالباً دربرابر یکمقدار معین غله و یکی - دودست لباس در سال استخدام و شدیداً استثمار میشدند. بعضاً صاحبان زمین نیز مستقیماً از زمینهای خود با استفاده از کار مزدوری بهره برداری مینمودند. نصفه کاری در صورتی انجام مییافت که تخم بذری، گاو‌های قلبه بی، کود که پارو گفته میشد و تمام وسائل دهقانی و مصارف روی زمین از جانب دهقان تأمین میشد. چهاریک و پنجیک در صورتی معمول بود که در حالت اولی گاو قلبه ای از سوی دهقان و مصارف دیگر از سوی صاحب زمین و در حالت دومی کلیه مصارف از جانب زمیندار تأمین میگردید.

پدرم در کار دهقانی چهاریک کاری میگردید، زیرا او در هر حال برای کشت زمین محدود خویشتن به نگهداشت یکجوره گاو قلبه ای ضرورت داشت.

انجام آنمه کار ثقيل دهقانی به تنها برای پسرم خیلی دشوار بود. باینجهت من و برادرانم مجبور بودیم تا در کارها پدر را تا حدودی باری برسانیم. من در کارنهالشانی، جویجه کشی، ناغه گیری، پلوان کشی، شخم زنی و راکول کاری همکاری میگردم. شباهای تابستان و ماه‌های اول خزان را برای نگهداری

خرمنهای گندم و جواری روی خرمنهای کاه میخوايیدم. من همچنان در کار بیده کردن همکاری میکاردم. بیده عبارت از رشقه و شبدر تاییده شده و خشک شده بود که در ترنگنهای بافته شده از چرمینه یا ریسمان منجی در ماه های خزان به کاه دان انتقال و ذخیره میگردید و در زمستانها با کاه گندم، جو یا جواری مخلوط و درسته نامیده میشد و خوراکه خوب حیوانی بود.

همچنان در خوراکه گاوها در زمستانها سبوس، نان قاق و کنچاره نیز اضافه میگردید. در چهاردهی کنچاره را از تیل شرش بدست میآوردند. طوریکه در جوازخانه ها، دانه های شفاف شرش از میان دوله چوین پائین میغایطید و در لای دوستگ بزرگ و سنگین آسیاب که توسط گاو میش، یابو یا قاطر یوغ به شانه گردآگرد چرخانده میشد، خورد و خمیر میگردید. تیل از نوله فلزی فرو میریخت و تقایا که یکنون کیک حیوانی بود کنچاره نامیده میشد.

در سالهای پیشین ما تیل شرش را برای روشن کردن چراخ تیلی با فلیته پخته ای درخانه استفاده میکردیم و سپس جای آنرا تیل خاک گرفت که در چراگک بسیار ابتدائی موسوم به موشک، در اریکین و در چراخ موسوم به لمبه با دود غلیظ گلوگیر میسوخت. چراخ گازی را که گیس مینامیدند صرف خانواده های ثروتمند در منازل خویش و در محاذی عروسی و در شبشنی ها مورد استفاده قرار میدادند. روشی اینگونه چرااغها زیاد بود و در آنها پترول میسوخت. آثار و علایم تمدن درده ما و در مجموع دردهات کشور کمتر به چشم میخورد. ولی محیط زیست پاک و باصفا بود و از آلودگی خبری نبود. آب و هوای منطقه بالعموم پاک و گوارا بود. مردم آب آشامیدنی خویش را از دهن کاریز تهیه میکردند. من همراه با دیگر چه های ده بوسیله کوزه های گلین آویخته به دوانجام بانگی چوین از کاریز هر روز به خانه آب میبردم. این خود برای ما یکنون تفریح و سرگرمی روزانه شمرده میشد.

آب کاریز خیلی خنک، شفاف و بری از هر گونه آلودگی بود. دهن این کاریز در میان درختزاری غلو مشکل از درختان بید و چنار و سپیدار باز میگردید. این درختزار بخاطر فروش چوب با ارزش آن دردو جناح یک قول

بر از نشیب و فراز بفاصله های طولانی بوسیله محمد اتور مدیر بودجه ایجاد گردیده بود. خیزش مدام آب در جویجه های باریک میان درختزارها و نشیبهای پوشیده از سبزه های نازک نورسته و ریزش پیم آب از شرشه ها نشاط برانگیز و خوش آیند بود.

عنعنات و رواجهاي اهالي ده:

ترتیب میله های بهاری بوسیله زنان قلعه کنار جویهای آب روان که بنام میله بی بی نوروزی یاد میگردید، مخصوصاً برای کودکان خیلیها جالب بود. من هنوز خاطرات دوران کودکی از این میله های بهاری، جشن پوست کندن جواری و گردآوری کچالو درفصل برگ رسیان، قصه خوانی و چیستان گوئیهای شباهی دراز زمستان را بخوبی یاد دارم.

در شباهی زمستان پس از ادای نماز خفتن، جوانان در مسجد که تاوه خانه داشت و گرم بود، گردهم میشستند و به بحث و صحبت میپرداختند. غالباً در این نشستها مسافرین جهان دیده نیز که سر راه خویش اطراف میگردند یا مهمنان اهل قلعه شرکت میگردند و از افسانه های دیو و پری و افسانه های کوه های قاف (کوه های فققاز) گرفته تا کارنامه های امیر سجزه عم حضرت رسول (ص) و حماسه های حضرت علی (ع) نقل میگردید. بعضًا آناییکه پایان ها یعنی به نیماره هند یا بالاها یعنی به ایران یا از طریق آن به ترکیه، اروپا و کشورهای عربی مسافت کرده و بخصوص آناییکه بوسیله آبگوت یعنی کشتی به حج رفته حاجی، کربلائی وزوار شده بودند، قصه های خیلی جالب نقل میگردند.

همچنان در این شباهی سرد و طولانی، اعضای خانواده ها اعم از مردان و زنان و غالباً با مهمنان و همسایه ها در اطراف صندلی گردهم می نشستند و چیستان گوئی میگردند. در چنین شب نشینی ها نهنج البلاغه، شاهنامه فردوسی، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و یوسف زلیخای نظامی و جامی، بوستان و گلستان سعدی، قصه های دلپذیر کلیله و دمنه، نجمان خاکی و هزارویکشب

توسط یکتن باسواند با آواز بلند قرائت میشد و حاضران با دقت بآن گوش فرا میدادند و از روی ذیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی فال میدیدند.

صندلی چون میز چوبین مریع شکل دارای چهارپایه بود که روی تور یا روی چهارخشتی و یا منقل پر از خروج گذاشته میشد. بالای صندلی لحاف بزرگ معمولاً قورمه بی یعنی رنگارنگ پهن میگردید. در وسط بالای صندلی چراغ تیلی بل بل کنان میسوخت. نبوت و تلخان و چوکیده (نوت و چهارمفر کوکیده شده بوسیله اوغر یا هاونگ)، جلغوزه، خسته، پسته، بادام، کشمش و نخود روی سر صندلی یا دریک مجمع مسی و یا برنجی حکاکی شده ریخته میشد. در چهار سوی صندلی دوشکها و بالشهای پخته ای و رختخواب های پیچیده در چادرشها برای تکیه زدن و لمیدن در پته های صندلی جابجا میگردید.

فرش اتاقها گلیم سیاه و سفید یا رنگه بود و یا نم که بعضًا بوسیله زنان ده بافته یا مالیده میشد، ولی غالباً محصولات صنایع دستی هزارستان بودند. دیوارهای داخل اتاقها سیم گل میشد و باهمها گاه گل. اتاقها دارای تاقچه ها و روف ها بودند که معمولاً پیاله و چاینک گردن و نیکلائی، سماوار و پتنوس روسی، جام و کاسه، گیلاس و پتنوس حکاکی شده برنجی یا مسی وطنی زیببخشن آنها میگردید. در برخی از خانه ها سراچه وجود داشت که مخصوص پریزائری از مهمنان مرد بود. غالب خانه ها پس خانه داشتند که در آنها بوغنبدهای اضافی برای مهمنان شب پا، صندوقها، کندوها و چوب و چخت اضافی نگهداری میشد.

بعضی خانه ها دارای برنده و بامجه بودند که مخصوصاً خانهها در راههای زمستان برای آفتاب گرفتن در آنجا می نشستند و مردها پشت قلعه پیتاو میگردند.

بازیها و سرگرمیهای کودکان و جوانان:

کودکان و جوانان در زمستانها در پیتاو پشت قلعه و در بهار و تابستان معمولاً زیر نبوت گلان به بازیهای متنوعی چون: جوزبازی، سانقه بازی، تسله بازی، بجل بازی، دنده کلک و توب دنده میپرداختند و خانه بندنک، دوازده بزه،

جزبازی، چشم پتکان، شدمکان و کشتی گیری میشمودند. در اوایل بهار پفک بازی، غولک زنی، فلخمان اندراری، تیر و کمان زنی و شرکت در دام نشانی برای گرفتن جل و گنجشک و همچنان توراندازی برای بودنه گیری، سرگرمی خوب کودکان و جوانان بود.

ازمیان همه^{*} این سرگرمیها، بازی توپ دنده خیلی جالب و مورد پسند همه بی جوانان قلعه مابود. این بازی شیاهت زیاد به کریکت انگلیسی و بیس بال آمریکائی داشت و درواقع بگونه ای یکنوع ورزش مرکب از هردو بود. در این بازی توپ تینس و دنده های خردی شده چوبین مورد استفاده قرار میگرفت. دو تیم و هریک از پنج تا هفت تن دربرابر هم تشکیل میشد. اینکه در آغاز بازی کدام یک از تیمها دنده را صاحب شود با قرعه و معمولاً از طریق شیر و خط با سکه یا تر وخشک با یک پارچه تیکر، تعیین میگردید.

بازی از اینجا آغاز میشد که یک تن از اعضا تیم که بدنه نامیده میشد توپ را برای کفтан یا کپتان تیم پاس میداد یعنی بالامانداخت. اعضای تیم رقیب در میدان بازی پراگنده میشدند و مترصد بودند تا توپ را که دنده باز تیم متقابل با ضربت بازه کوییده است بقاپند و با آن یک تن از اعضا آن تیم را که میخواهد خودرا در گول آنطرف میدان بازی برساند، بکوبد. در صورتیکه توپ به بدن وی اصابت میکرد، تیم نوبت را لذتست میداد و تیم رقیب جای آنرا اشغال و دنده را به کف میگرفت و در صورتیکه اصابت نمیکرد یک یا چند تن از فرست استفاده نموده و خودرا به نقطه مقابل میرسانیدند. البته این پایان یک حرکت بود، باید یک یا چند تن از اعضای یک تیم خودرا باردیگر به محل اولی برسانند. در اینصورت او یا آنان نیز حق گرفتن دنده و ضربت زدن به توپ را بدست میآورند. هر قدر تعداد بیشتر اعضاء باصطلاح زنده میشدند یعنی حق دنده گرفتن را میبافتند، بازی به نفع آنان تمام میگردید. علاوه بر آن، چانس در دست داشتن بازی را به نفع خوبیش بیشتر میساختند. زیرا هرگاه عضو اولی در

زدن دقیق توب یا دور راندن آن مؤفق نمیگرددید، عضو یا اعضای دیگر تیم فوراً جای او را میگرفتند.

بدیهی است که هردو تیم سعی میکردند تا تعداد بیشتر اعضای خود را زنده سازند و مقابلاً هردو تیم تلاش میکردند که از این امر مقابلاً جلوگیری نمایند. در مؤقتیت هر تیم چند عنصر مؤثر بود: یکی اینکه، ضربت بر توب دقیق و قوی باشد و توب هرچه دورتر از دسترس اعضای تیم مقابل پرتتاب گردد. دوم اینکه، در قاییدن توب از هوا مهارت کافی و در غیر آن سرعت عمل برای اخذ آن وجود داشته باشد. سوم اینکه، گیرنده توب بتواند با آن بازیکن دونده را بزند، در غیر آن توب از میدان خارج خواهد شد و در این صورت اعضای تیم مقابل فرصت خواهند یافت تا تعداد هرچه بیشتر اعضای خویش را زنده سازند. چهارم اینکه، دونده ها موقع شناس و دقیق باشند و فاصله و زمان را برای رفتن به هدف مقابل میدان بازی یا آمدن به خطراز آنجا دقیقاً و آتا محاسبه نمایند.

البته در مجموع بازیکنان این ورزش باید مهارت‌های کافی کسب میکردند. تیم برنده از روی تعداد بیشتر ضریبها طی یک‌مانع معین تشخیص میگرددید. زمان را غالباً از روی حرکت سایه یک جسم ثابت تعیین میکردند. باین‌قرار که در آغاز بازی، هردو تیم به توافق میرسیدند که مثلاً سایه یک پارچه چوب غرض شده در زمین از یک خط فرضی به خط فرضی دیگری برسد. البته این در صورتیکه روز آفتابی باشد و در شرایط کشورما آفتابی بودن مشکل نیست.

ریهی بازی غالباً مرد میان سالی انتخاب میشد که او خود در جوانی توب دنده باز بوده است یا علاقمند پروپا قرص این بازی. بازی توب دنده در واقع یک مبارزه بود برای اینکه چگونه زنده ماند و پیروز شد.

استقبال از نوروز:

در پایان زمستان که روزها هوا گرمتر میشد و شبها هنوز سرد بود، سطح بر فهای آب شده، آبمانته یا تبریز در ماه حوت بخسته میگردید و سرجه میشد.

ینخمالک روی سرجه یا لفڑش بوسیله تخته های چوبین از نشیبین ها برای کودکان خیلی جالب بود. در آن سالها در زمستانها برف زیاد میبارید و تا پایان زمستان باقی میماند.

دهقانان، پس از گذشت چله کلان و چله خورد که آنرا چله خشک و چله تر نیز مینامیدند، میگفتند که شصت و شکست فرا میرسد و باید برای کشت بهاری خود را آماده سازند. برای ذوب شدن سریعتر برف و آماده ساختن زمین برای کشت، روی برفها خاک میپاشیدند که گرد زدن نامیده میشد. غالباً تا نوروز زمین و تر میشد یعنی آماده کشت میگردید.

اهالی قلعه ما برای استقبال از نوروز با عقیدتمندی و با علاقمندی فراوان آمادگی میگرفتند و مقدم آنرا گرامی میداشتند. جشن یا میله نوروزی خیلی جالب و دیدنی بود. دهقانان نرگاوها، جوانه ها و گوساله ها را که در زمستان چاق و مست میشدند به رنگهای مختلف در میآوردن و بر آنها پوزبندها و افسارهای چرمین و رنگین می بستند و در پیش روی قلعه به نمایش میگذاشتند.

در این روز قلبه کشی عنஸوی یکی از مراسم جالب و حتمی شناخته میشد. دهقانان جوره گاوها قلبه بی را به یوغ میبینند و مسابقه قلبه کردن را به راه میانداختند. برنده که در این مسابقه شخم زنی پیشی میگرفت خیلی افتخار میکرد و دیگران برای او کف میزدند و تقدیرش میکردند.

این سرگرمیها در اول صبح نوروز انجام میشد و بعد پدران دست فرزندان را بدست میگرفتند و برای تعاسای میله نوروزی به سخی جان میرفتند. آنان حین برافراشتن جهنده سخی دعا مینمودند و برآوردن آرزوها و نیازهای خوبش را از خداوند متعال تمنا میکردند. بعد ماهی و جلبی میغوردن و اندکی برای مادر اولادها با خود به خانه میبردند. درواقع فصل ماهی و جلبی خوری زمستانها بود و در نوروز ختم میگردید، زیرا هوا دگر گرم میشد و نگهداری آن دشوار بود.

تهیه مینوه نوروزی و کلچه نوروزی در هر خانواده معمول بود و به همسایگان نیز تعارف میگردید. معمولاً تبادله کاسه همسایگی نیز میان همسایه های دربه دیوار رواج داشت.

تهیه لباس جدید برای تمام اعضای خانواده ها در نوروز یک امر لازمی شمرده میشد. با آمدآمد نوروز آمادگیها برای تدارک لباس های نو، آغاز میگردید. هر گاه کسانی بهمچوروت امکانات برای خرید لباسهای جدید را نداشتند، حتماً لباسهای بهتر و تمیز خوبیش را در این روز به تن میگردند. غالباً خانواده ها، هر گاه امکانات داشتند مفروشات لوازم و وسائل خانه های خوبیش را جدید میساختند و در غیر آن پاک کاری، خانه تکانی و گلیم تکانی بخاطر مقدم نوروز در هر خانه امری لاپدی بود.

نوروز از اعیاد، جشنها و ازماندگارهای تاریخی پیشینان ماست که بمثابه یک میراث بالرژش معنوی یا عنونه خیلی گرانبهاء از نسلهای بسیار پیشین به نسلهای بعدی مردم ما نیز تاکنون بجا مانده است.

نوروز در کشور همسایه ما، ایران از روز گاران خیلی قدیم، از امپراتوری ساسانیان و هخامنشیان باینسو، بمثابه بزرگترین عید و جشن ملی برگذار میشود. در تاجیکستان، تاجیکها با احساسات سرشار از روان همپیوندی با زبان زیبای فارسی از نوروز استقبال مینمایند. در کشور های دیگر آسیای میانه: ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و همچنان آذربایجان بخصوص در سالهای اخیر، از نوروز بعنوان یک سنت دیرین بشایستگی یادآوری میگردد.

فارسی زبانان در هر جای دنیا که هستند نوروز پر فروغ را جشن میگیرند. در جامعه کهن ما، نوروز باستان ریشه های عمیق دارد. تاریخ برگزاری نوروز در سرتاسر تاریخ خراسان زمین قدیم که سرزمینهای مان نیز بخشی از آن بوده است، بمثابه یک جشن بزرگ به ادوار پیشین قبل از ظهور اسلام میرسد. این روز خجسته در آن روز گاران قدیم با شکوهمندی خاصی برگزار میگردید. بلخ باشی که پیوسته مهد پرورش بهترین یادگارها و مواریت پرغنای فرهنگی مان بوده است، سنت گرامی تجلیل از نوروز را بعنوان یکی از اعیاد

درخشان، در طول سده‌ها همچنان حفظ کرده است. میله‌های گل سرخ، این عننه عالی که در مزار شریف از نوروز آغاز میگردد و تا چهل روز ادامه میباید و در عین زمان جهنده شاه ولایت‌آب نیز با مراسم با شکوهی در این روز بر فراز روضه مبارک برافراشته میشود و تا چهل روز در اهتزاز میباشد، یکی از درخشانترین پادگارهای شکوهمند دوران باستان است که تا روزگاران کنونی همیشه از شهرت بزرگی برخوردار بوده است. در واقع وجود روضه مبارک در مرکز بلخ باستان، مزار شریف که اسم با مسمی است، گواه بر پیوند نام بزرگ مولای مقیمان حضرت علی (ع) با نوروز میباشد.

نوروز که نخستین روز سال است و شب و روز آن برابر باهم، بر اساس تقویم خاورزمیں، در عین حال آغاز گر فصل نوین؛ بهار و آغاز نخستین ماه سال؛ حمل، میباشد. تقویم شمسی یا خورشیدی بهتر از هر تقویم دیگری بشمول تقویم میلادی، تقسیم بندی میان روزها و شبهه، ماه‌ها و فصول سال را بطور منطقی در نظر گرفته است. بر اساس این تقویم، هر تغیر متناسب از یک وضعیت به وضعیت دیگر، در طول شب و روز مصادف میگردد به پایان ماه قبل و شروع ماه جدید که در عین حال پایان یک فصل و آغاز فصل دیگر میباشد. تقویم خورشیدی حابز اهمیت بزرگ علمی درنجوم شناسی و منطق نیرومند عینی در عمل است. افتخار و شرف برداشمردان و فرهنگ آفرینان خراسانزمنی باستان که یکی از مواریث غنی هزار ساله آنان هم اکنون مورد استفاده شیاروزی ماست.

برخی رسوم و عادات مردم:

در روزهای دهم عاشورا و مولود شریف خانواده‌ها؛ شله نذری، شله شیرین، شله زرد، دله، گندم بریان یا حلوا میپختند. غذاهای نذری همراه با نان پرکی و شیریت معطر باعطر گلاب پست از ادای نماز شام در مسجد میان نمازگذاران و در پیش روی قلعه میان کودکان وبخصوص به فقراء توزیع میگردید.

نذرها، صدقات و خیرات ها در میان مردم مروج بود و انجام آنها صواب شمرده میشد. غالباً زنان بنام نذرانه ها باهم دیدار میکردند و در اینگونه مراسم همسایگان و خویشاوندان دعوت میشدند. در خانواده ها، نذرانه ها بنامهای گوناگون و به شیوه های مختلف و با تشریفات بخصوص تهیه میگردید. نذر های معمول عبارت بودند از: نذر مشکل کشاء، نذر دستر خوان سخنی، نذر مالیده، نذر دیگچه، نذر حلوا، نذر شوله شیرین، نذر لب اوی (نذر کنار آب روان) وغیره.

در قلعه ما نذرانه های کوچکتر معمولاً در زیارت شاه یاقوت حیدر ولی که بفاسله یک کیلومتری از قلعه قرار داشت و دارای چشمی آب سبز گون شفابخش بود و در زیارت خواجه سبزیوش ولی که پیوست با خانه ما واقع بود، صورت میگرفت. ولی نذر های بزرگتر سالانه پس از برداشت محصولات خوب در زیارت سخنی شاه اولیاء و در زیارت حضرت عباس (ع) انجام میگرفت.

در قلعه ما که اکثریت اهالی آن شیعه مذهب بودند در ماه محرم و روزهای مذهبی دیگر، زنان و مردان به تکیه خانه های نزدیک برای ادائی مراسم متوجه میرفتند.

در ده، تهیه غذای ملا به نوبت از جانب خانواده ها از یک صبح تا صبح دیگر بر عهده گرفته میشد. کودکان با مدادها در مسجد حاضر میشدند، چهار زانو می نشستند و سر روی کتاب خم میکردند. دروس برای آنان از جانب ملای مسجد از الفبا آغاز میگردید و به قرائت قرآن مجید، پنج کتاب، دیوان حافظ شیرازی، بوستان و گلستان سعدی ارتقاء مییافت. کودکان همچنان نوشتن را با قلم نمی و سفیده بر زوی تخته مشق میآموختند.

غذای مردم عادی رادر ده در موسیم گرما معمولاً سبزیجات و میوه جات تازه به مقادیر زیاد، شیر، ماست، قرروت و درهفتہ یکی - دوبار شوربای گوشت گوسفند و در زمستان سبزیجات و میوه جات خشک، قرتوئی، کجزی، قرروت، شیر روغن و گوشت فاق تشکیل میکرد. پلو و چلو معمولاً برای مهمابان

پخته میشد. کله و پاچه گوسفند جشن غذائی تلقی میگردید و بولانی از گندنه، کچالو، کدو، ارغزک، گندمک و ترشک تازه و خشک غذای لذیذ شمرده میشد. کودکان خود، در کشتزارها کچالوی داشی با چیدن و کوبیدن کلوخهای داغ، جواری بریان و کوجه جواری، درست میگردند.

غذاهای خوب و یامزه مخصوصاً درماه رمضان برای روزه افطاری و پس شبی تهیه میگردید. شباهای ماه رمضان با سحرخیزیهای آن همیشه جالب بود. در شب برات که در شب چهاردهم ماه قبل از رمضان یعنی در نیمه ماه شعبان برگزار میگردید و فضای مهتابی و روشن بود، آتشبازی با پناقیهای رنگارنگ، گلریزها و دیگرگهای گلین مملو از باروت و رنگهای متنوع انجام میشد و مغلط ها به زیر یافلی ها مینواختند و خرسک بازی میگردند. خرسک را لباس چند رنگ به تن میگردند و گوش کلاه های رنگین که دارای گوشاهای بزرگ بود برسر او میگذاشتند. این گروه هنرمندان محلی و عنعنی به هنرمنایی میبرداختند و در پایان پول جمع آوری مینمودند.

عید رمضان و عید قربان هردو خیلی باشکوه به تناسب امکانات ده برگزار میگردید. نماز عید، نظر به فصل سال در مسجد تاوه خانه دار زمستانی یا در مسجد سرباز تابستانی انجام میشد. سپس مردان، جوانان و کودکان با خلوص نیات، بهم عید مبارکی میگفتند و بعل کشی میگردند. در قلعه ما، مردها در روزهای اول عید، در تابستانها در صفحه های زیر سایه گرختان پنجه چتار و در زمستانها در مسجد گرد هم میآمدند. هر خانواده بهترین ویژترين امکانات خوش را برای تهیه غذاهای عید بکار میگرفتند. در روی یک دسترخوان بزرگ چنبری یا استالافی ا نوع غذاهای، از قبلی: پلو، چلو، قابلی، شله، کچری قروت، کباب ها و سالنهای گوناگون، فرنی ها و شیرینیها چیده میشد و دسته جمعی تناول میگردید.

سمنک اندازی، سمنک پزی و دیگرچه پزی از عنعنات فرهنگی خوب پیشینان بود که در قلعه ما بقوت خود باقیمانده بود.

برخی باورهای مردم به عادات گذشته از عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی آنان و عدم دسترسی به وسایل، تسهیلات و امکانات معاصر، نمایندگی میکرد. بعنوان مثال: از آنجائیکه در صورت وقوع بیماری دسترسی به طبیب ودوا امکانپذیر نبود، اهالی ده از ادویه مروج معروف به یونانی که از جانب حکیم یاشی توصیه شده بود استفاده میکردند. ادویه از قبیل: جوانی، بادیان، زوف، خاکشیر، فلوس، کسترایل، مرحم زبان سگ، پوست اشار و بهی و برگ بید جوش داده شده و غیره از عطاریهای سرچوک خربزاری و بدون تشخیص به بیمار خورانده یا مایلده میشد.

برای باصطلاح باک کردن خون، جوک ها که از جبه زارها و دلدلزارها بدست میآمد، بجان انسان چسبانده میشد. جوکها آنقدر خون می مکیدند که میافتدند و می مردند. معمولاً جوک نشانی، کاردک زنی، کدو گک نشانی و شاخک نشانی بدون تشخیص، بجان بیمار بوسیله زنان جت انجام میگرفت. آنان در عین زمان چوری فروشی نیز میکردند و به خرید و فروش اشیاء گوناگون میپرداختند.

اجرای چنین کار در عین زمان در برخی موارد معمول بود. چنانکه، سلمانی که دلاک نامیده میشد، علاوه بر اصلاح ریش و بروت و تراشیدن سر، دندان نیز میکشید. او همچنان بجهه ها را سنت (ختنه) میکرد و هم در طوی ها (عروسوی ها) دهل یا سرنی مینتواخت. همزمان به آن، وی بثابه جارچی و قاصد (خبررسان و پیک) ایفای وظیفه میکرد.

مراسم و معابر عروسی در ده خیلی جالب بود. غالباً ازدواجها در میان خویشاوندان و اهالی قلعه صورت میگرفت. ازدواج با بیگانه ها کمتر انجام میشد و بعضاً ازدواجها شکل بدل را بخود میگرفت. در صورت اخیر طوبانه مطرح بحث قرار نمیگرفت، درحالیکه در غیر آن بالعموم طوبانه مطرح میگردید. نخست از جانب خانواده پسر (داماد) طلبگاری که خیلی طول میکشید و تکرار میشد، بعمل میآمد. سپس در مورد طوبانه موافقت میگردید و بعد آمادگیهای دیگر.

برای عروس خانم باید چندین دست لباس از پارچه های گرانقیمت زربفت آنزمان مانند گیم خواب، قفاویز، اتلس، گاج بعمل، پرچه گل، زری گل، تهیه میگردید. برای استفاده روزمره یا خانه پوشی او از پارچه های معمولی چون چیت، الاف، تسر، کریپ با چادر از ململ، داکه، پاج یا جارجت، لباس درست نمیشد. شال بنامهای کشمیری، شاه پسندی یا خامک دوزی خردباری و بعضًا کلاه بنام عرقچین زردوزی شده با گلاباتون از جانب خانواده داماد و همچنان از جانب خانواده عروس بحیث جهیزیه، تهیه میگردید.

برای داماد نیز لباس؛ معمولاً پیراهن و تبان از پارچه هایی بنامهای کتان، صحن، جنم، تسر، کشمیره و مرینه؛ دستار از تکه سرگز چون ساتن، ململ، پاج یا لنگهای قبلاً بافته شده پشاوری، مشهدی و چندماولی سندی، مکس و ابریشمی خردباری میگردید.

برای تزیین گوشاوندان خانواده عروس نیز تهیه یکی - دو جوره لباس که جوره نامیده میشد، پیوسته در نظر بود و در این میان تهیه لباس جدید برای شاه بالا که پسر بچه یی پنج تا ده ساله از میان خانواده داماد انتخاب میگردید و در مراسم عروسی در کنار عروس و داماد مینشست، فراموش نمیشد. البته معافل عروسی زنانه و مردانه مجزا از هم ولی هردو در منزل خانواده عروس بريا میگردید. در معافل عروسی مردانه معمولاً دسته های موسیقی محلی و لوگری و در معافل زنانه هنرمندان زن که به ساز زنانه معروف بود، هنر نمائی میگردد.

در بیان، در حالیکه آهنگ دلنشیں آهسته برو - فضای محفل را آگنده از نشاط میساخت، مراسم آئینه مصحف و خینه گزاری در محفل زنانه، در حالیکه داماد و عروس کنار هم روی تخت هی نشستند، انجام میگرفت. عروس را خیلی با دبدبه، در حالیکه داماد نیز وی را همراهی میکرد، نشسته در دولی، سوار بر اسب ترثیں شده یا بوسیله گادی به منزل داماد میبردند و در حالیکه موکب او از میان دهات و گوچه باهی ها میگذشت مردم محل سر راه وی به تماشا میباشند.

قبل و بعد از مراسم عروسی، محافل خوشی دیگری بناهای طوی بری، پیش خوری، خوبیش خوری، تغت جمعی، پای وازی و غیره برگزار میشد. ازدواجها، معمولاً درماه های خزان انجام میگرفت. زیرا در این ماه ها بود که دهفanan از کار جمع آوری محصولات، کشت خزانی و آماده کردن زمین برای کشت بهاری فارغ میشدند. در این فصل سال، آنان برخی محصولات مازاد و موashi خود را میفرمودند و یکمقدار پول بدست میآوردند.

برخی خاطره ها از زندگی دهاتی و از شهر کابل:

بخاطر دارم که چگونه گندم و جواری در پائیز آرد و برای زمستان ذخیره میگردید. برای آرد کردن گندم در آسیابهای آبی قریه های سرآسیاب و چهارآسیاب چهاردهی غالباً من با پدرم همراهی میگردم. بعده آرد در کندهای بزرگ گلین در خانه جایجا میگردید. بیاد دارم که چگونه مادرم در تصور داغ، نانهای پنجه کش و ضمانتاً برای من و برادران و خواهرانم کلچه نانهای روغنی میپخت. وی در حالیکه آستینچه ضعیمی را در دست میبودشید و نان گنك را در دست داشت نانهای بربیان را از دیواره های تور میکند و روی رفیده میگذاشت.

مادرم در برابر دیدگان ما خدمات بزرگی را در زندگی دهاتی متحمل میشد. او علاوه بر کار پر مشقت خانه: مسکه و قیماق، البسه و کلاه های بخیه دوزی و گلاباتون دوزی شده را برای عرضه به بازار آماده میکرد و پدرم هفتاد یکبار خود را از کار در ده فارغ میساخت و برای فروش آتها و خرید وسایل و مواد مورد ضرورت زندگی به شهر میرفت. پدرم گاه گاهی مرا نیز با خود به شهر کابل میبرد. من دکانهای پر زرق و برق سرچوک و بخشی از چهارچته کابل را بیاد دارم. از چوک یا چهارسو که در زیر سقف چهارچته قرار داشت رسته های بزازان، سیمساران، زرگران، مسگران، سراجان و دراخیر آهنگران جدا میشدند. ولی متأسفانه نه تنها بخش باقی مانده از چهارچته بلکه محله ها و

ساختمنهای کم نظیر و تاریخی دیگری از قبیل: نفاره خانه، کوتولالی، کوتی لندنی، کوته سنگی، بخشی از بالا حصار و برخی جاهای قدیمی دیگر را مستولان شهرداری در سالهای پیشین، در دهه های چهل و پنجاه، بیسوجن تخریب کردند. بخاطر دارم هنگام بازدید شهر، با پدرم فالوده و ژاله معطر با شربت گلاب و پوشیده باقی ماقبل یا شیرین قاليبی به رنگهای طبیعی میوه ها، آب ولایتی رنگارنگ خنک در فالوده پزی شاه پسند پنجشیری میغوردم و مینوشیدم. این فالوده پزی بشکل یک آئینه خانه وسیع و قشنگ روبروی مسجد شاه دوشمشیره و لی در کنار دریا برون از محوطه لیسه نجات یا لیسه امانی قرار داشت و آنهم در سالهای متذکره در بالا، بدون دلیل تخریب گردید و محل آن مانند محل کوتی لندنی در کنار پل آرتل بالای دریای کابل، بدون استفاده باقی ماند.

همچنان من هنوز مزه خاص چاینکی، کله پاچه وزبان بره، کرائی، کباب تنوری، کباب سیخی، کباب چوپان، قابلی، منتلو، حلیم، حلوا و پراته بازارهای سابقه کابل را در رستورانها و سماوار چیهای سرچوک، مرادخانی، خیابان، دروازه لاهوری، مارکیت پل با غ عمومی، چند اول، سوریازار، ده افغانان، ده زنگ و کوته سنگی، فراموش نکرده ام.

انتباها من از زندگی در ده:

من در آوان جوانی بودم که خانواده ما، قلعه سلطان جان را ترک گفت. ولی خاطره های دوران کودکی و جوانی از آن زندگی ساده دهانی در ذهنم نقش بسته است.

در بالا درباره عادات، عنعنات، خصوصیات و سرگرمیهای اهالی ده اشاراتی بعمل آوردم. ولی، باید یادآورشد که شادی ها و خوشیهای مردم اندک بود و رنجهای ایشان فراوان. زندگی فقیرانه و کار پرمشقت، بیگار و اجرهای زندگی، قروض و مالیات جای زیادی برای نشاط انسانها و خانواده ها باقی نمیگذاشت. دهقانان به تنگدستی و تهدیستی دایمی دچار بودند، بسختی استثمار

میشدند و رنج میکشیدند. علاوه بر آن مظالم کوتول، ملک، تحصیلدار، سپاهی، محاسب، حاکم، مفتی، قاضی و والی دمار از روزگار آنان بر میآورد. هرگاه کوچکترین شک و تردیدی درمورد این یا آن شخص بوجود میآمد یا به ارتکاب کار کرده یا ناکرده کسی متهم میشد، سرو کار وی با بندیخانه، چوب زدن و اقرار گرفتن، قین و فانه وزنجیر و زولانه، میافتاد.

مطالیکه در بالا آمد بمتابه برخی از یادداشتها و خاطرات با زندگی من پیوند ناگستنی دارد. در جین شرایطی بود که توأم با خوشبیها و رنجهای زندگی در میان خانواده^۱ تهییدست ولی آزاد اندیش خویش، در میان دوستان، همسالان، خوشاوندان، همسایه ها و هم رستائی های خویش دیده گشودم و رشید کردم. تاکنون سیماهای آفتاب خورده بعضاً شاد و بعضاً غمده هریک ایشان را بخاطر دارم. تصورات و اندیشه های دوران کودکی و جوانی هنوز درخاطره ام زنده باقی مانده اند.

بوی نان گرم تنوری و عطرشیدر و شرشم، گلها و بوته های خوشبو هنوز در مشام آشنا هست. مزه قیماق خانگی و دوغ جکی هنوز در ذایقه ام وجود دارد. بیاد دارم که چگونه^۲ از درختها توت شصتی و ابراهیمی، شاه توت و سنجد، قیسی و زردآلو، آلوبالو و گردآلو را میجیدیم و جابجا میخوردیم. در صحیحگاه بهاران، گلهای لاله آتشین را از دشت برجی، رواش و سماراق را از دامنه های کوه های قوروغ، گندمک و ارغزک را از میان کردهای گندم نورسته جمع آوری میکردیم.

خاطرات بام خواهیهای شبهای تابستان، تصورات شیرین شبهای مهتابی، نشستن زیر سایه های گوارای بید و چنار کنار جوی های آب روان را تاکنون فراموش نکرده ام. من هنوز نرمی بستر سبزه های نورسته بهاری را ازیاد نبرده ام. گوئی آوای ملایم شرشر گندم های قد برافراشته در مسیر نسیم جانب خشن

صبح‌گاهی هنوز در گوشهايم طبین انداز اند و برگهای درختان سپیدارهای بلند قامت، شلشل کنان در زیر تابش نور خیره کننده آفتاب نیم چاشت دربرابر چشمانم میدرخشند.

من شاهد زحمتکشیها و عرق ریزیهای دهقانان و مزدوران زراعتی از یکسو و شاهد حرص و آز صاحبان اراضی و سودخواران از سوی دیگر بوده ام. آبله‌ها و گره‌های دستها و پاها، چروکها و شیارهای سیماهای آفتاب زده دهقانان، لباسهای کرباسی پاره پاره و پینه خورده دهاتیان، هنوز پیش دیده ام مجسم اند.

بیاد دارم که من حتی در دوران نوجوانی، هنگامیکه خرم من گندم چون اهرم طلائی گون آراسته و آماده برداشت میگردید و پدرم سه قسمت آنرا به وزن در جوالهای صاحب زمین میریخت و صرف یک بخش را برای خود بر میداشت، سخت افسرده خاطر میشدم.

من شاهد بوده ام که چگونه پس از طفویلت و نوجوانی، دوران جوانی کوتاه میشد و جوانان دراثر کار پرمشقت و شرایط دشوار زندگی بسرعت به پیری زودرس میگراییدند و مرگ و میر میان کودکان خیلیها بالا بود. خانواده ما میتواند بحیث یکی از نمونه‌ها در رابطه به بقای کودکان ذکر گردد؛ والدین هشت طفل خویش را در سینین کمرتاز دوسالگی ازدست دادند و هشت تن دیگر؛ شش پسر و دو دختر که عبارت از برادران و خواهرانم و من باشم، زنده ماندند.

من رنجها و بدبهتیهای روستاییان زحمتکش را با قلب و وجودان خود احساس کرده ام و این منبع الهام برای کار و مبارزه بعدی ام بوده است. باينقرار، من با ده و روستا، با قلعه خودما و با مردم شرافتمند و زحمتکش آن، وايتگی اخلاقی دارم. نمیتوانم همه بی اینهارا جزء خاطرات خویش نشمارم.

ترک قلعه سلطان جان:

در این سالها زندگی خانوادگی ما، مانند ملیونها خانواده دیگر در وطن، در مضيقه بود. پدرم پس از قروش قطعات کوچکی از زمین مزروعی، موashi و وسائل دهقانی، سرانجام مجبور گردید تا آخرین قطعه زمین خویش را نیز به کوچیهای اتمان زائی، دربرابر قرضه و سود سنگین آن، به فروش برساند و ما ناگزیر به ترک قلعه سلطان جان شدیم.

اتمان زائیها هر سال دو مرتبه در اطراف قلعه ما اطراف میکردند: یکی در بهار، هنگام آمدن از پاکستان و سپس رفتن بسوی هزارستان (هزاره جات) و دیگری در خزان، هنگام آمدن از هزارستان و رفتن به پاکستان. آنان علاوه بر مالداری و گله داری به تجارت نیز میبرداختند، باینگونه که اموال مورد ضرورت، چون: پارچه باب، نک، چای و دیگر امتعه را از پاکستان با خود میآوردن. یکمقدار این اموال را در حومه کابل و غزنی و جاهای دیگر میفرخندند و یکمقدار دیگر را با خود به هزارستان میبرند و بفروش میرسانند. در بازگشت: روغن زرد، برک، گلیم، نمد و قرووت از هزارستان با خود میآورند و آنرا در پائیز، در کابل و جاهای دیگر میفرخندند.

ایشان نه تنها از خرید و فروش امتعه نفع میگرفتند، بلکه منافع بیشتر آنان از خرید براساس قرضه با سلم و فروش بر اساس قرضه با سود سنگین بود. باتفاق هزاران خانواده خانه خراب میشدند و به زودی تمام مایملک خود را دست میدادند. غالباً کوچیها در عوض قروض خویش زمین یا موashi مقووضین را میگرفتند. آنان برای این امر به زور نیز متولی میشدند و همیشه فیصله بنفع ایشان انجام میگرفت. در مورد بفروش رساندن زمین موروثی پدرم نیز عین عملیه انجام گرفت.

مرحله دیگری در زندگی خانوادگی ما:

سالهای بعدی در زندگی خانوادگی ما از لحظه نداشتن خانه و اصرار معیشت خیلی دشوار بود. ولی با توصیه پدر و تشویق مادرم نه من و نه برادران و خواهرانم ترک تحصیل نکردیم. همه برادران و خواهرانم و من به تحصیلات خویش در داخل و خارج کشور ادامه دادیم. خانواده ما برای زندگی، نغشت به شهر کهنه، بعداً در قلعه خمدان، واقع در میانه راه بینی حصار و شاه شهید و سپس در حوالی کوهه سنگی اقامت گزید.

سرنوشت مارا برای بیست سال تمام در بیست و هشت خانه کرانی در کوچه های کوهه سنگی و دهبوی و باغ بالاسر گردان ساخت تا اینکه در اپارتمانهای مکروریان استقرار یافیم.

پدرم دکان کوچکی داشت که از درآمد آن حداقل مخارج زندگی تأمین میگردید. من در یازده سالگی در لیسه غازی و سپس در فاکولته حقوق و اقتصاد، از طریق دریافت حق الزحمه از طریق نوشتن مقاله ها و انتشار ترجمه ها در مطبوعات آن زمان و اجرای وظیفه معلمی (از جمله معلم خانگی) تا حدی با خانواده کمک میکردم.

به رغم اینکه ارتباط مادی خانواده من از ده قطعه گردید، ولی علائق معنوی به زادگاهم، به نخستین یادگارهای تشكل و تبلور حاطراتم و به انبوه تجارب ناشی از دلخوشیها و دشواریهای دوران کودکی و جوانی ام، در ذهن و قلبم پابرجا مانده است. برای اینکه تصویری کلی از وضع و مناسبات در روستاهای کشور در طی سالهای مورد بحث در این بخش ترسیم شده باشد، تحلیل مختصر زیرین را ارائه میدهم.

(پیوست به رساله)

تحلیلی کوتاه از اوضاع اجتماعی و اقتصادی در روستاهای افغانستان

سرگذشت زندگی خانوادگی ما درده، نمونه‌ای از صد ها هزار داستان زندگی دشوار و اندوه بار خانواده‌های دهقانی مشابه دیگر دردهات افغانستان، در سالهای میان دو جنگ جهانی بوده است. در آن سالها، دسترسی به تحصیل برای فرزندان خانواده‌های فقیر روستائی از روی تصادف و خیلی نادر امکان پذیر می‌گردید و چنین تصادفی برای من نیز افق افتاد که تا حدودی منجر به تغییر سرنوشت من گردید.

در آن دورانها بخصوص دردهات افغانستان فقر عظیم مادی و تبعیض، روان اکثریت مردم را بسختی می‌فرشد. جامعه روستائی بطور کلی به دو قطب دارا و ندار، به مالکان صاحب امتیاز مادی و معنوی و به دهقانان زحمتکش فاقد زمین و وسائل کار، منقسم شده بود. در این میان، اقسام ولایه‌های متوسط دردهات از لحاظ مادی و اجتماعی بگونه روزافزون در موضع ضعیفتر قرار می‌گرفتند.

زمین عمدتاً در تصرف زمینداران بزرگ بود که بواسیله دهقانان به دهقانی یا اجاره داری کشت می‌گردید. در حدود ۷۰ درصد اراضی قابل کشت و بخش اعظم تجهیلات آبیاری به زمینداران تعلق داشت. دهقانان که تعبیناً ۹۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌کردند، صرف یک پنجم اراضی مزروعی را در اختیار داشتند و آنهم منقسم به بخش‌های خیلی کوچک در میان صدها هزار خانواده دهقانی.

دهقانان بیزمین و کمزین در تحت نظام مسلط نیمه فتووالی در روستاهای افغانستان، تشنگ و گرسنه زمین بودند. در حدود ۳۰ فيصد دهقانان از خود زمین

نداشتند و بقیه باقطعبات کوچک زمین خویش نمیتوانستند و سایل معيشت خانواده های خویش را فراهم سازند و بایجهت روی زمین ملاکان به دهقانی یا اجاره داری، کار میکردند.

باينقرار، تقسیم محصولات به جنس میان صاحبان زمین و دهقانان بیز مین یا کمز مین واحد مالیات دولتی و محلی به جنس (غله) از دهقانان و زمینداران، شکل عمله مناسبات تولیدی را در زراعت در شرایط نیمه فنودالی ماقبل سرمایه داری در سالهای ۱۹۳۰، مشخص میساخت. این مشخصه مانع گسترش سريع مناسبات بورژوائی در روستاهای افغانستان میگردید و روند عرضه محصولات زراعتی را در دوران تجارت کند میساخت. ولی در سالهای بعد، متدرجاً سرمایه های خصوصی به حمایت دولت در شیوه های تولید دردهات کشور نفوذ کرد پاینسان متدرجاً، مالکیت خصوصی بر سایل تولید، بدرجہ اول بر زمین و سپس بر اسباب و آلات زراعتی، جای اشکال متروک زمینداری فنودالی را گرفت. این امر موجب گردید تا تسهیلات معین با خاطر رشد تولید در کشاورزی و دامپروری برای فروش، پدید آید و بازار داخلی مصرف گسترش بیابد.

در تحت این شرایط، در شیوه های دهقانی و زمینداری تغییرات معین رُخ داد، تولید زراعتی و محصولات حیوانی با خاطر فروش در بازار رشد کرد و مناسبات کالائی - پولی دردهات کشور به پیدایش و گسترش خود، آغاز نمود. ولی از این امر، صاحبان اراضی بیشتر نفع بردن و استثمار دهقانان تشدید گردید. زیرا ملاکان از نیازمندی شدید اقسام دهقانی کار روی زمین، استفاده میکردند و در جهات بهره کشی از آنان را با خاطر افزایش محصولات قابل فروش در بازار، بالا مبیرونند. بخصوص فقدان قوانین که امور دهقانی و اجاره داری را بر پایه تقسیم محصولات میان دهقانان و زمینداران تنظیم نماید از یکسو و انحصار زمین بدست ملاکان از سوی دیگر، اجازه میداد که دهقانان کماکان تحت استثمار شدید قرار بگیرند. دهقانان مجبور میشدند که نه تنها سیستمهاي آییاري را پاک کاري و ترميم نمایند، بلکه برخی کارهای معین را برای مالکین اراضی نیز انجام بدھند. معمول ترین اشکال دهقانی آنهایی بودند که زمینداران علاوه بر

زمین و آب، گاوهاي قلبه اي، تخميانه و بعضًا تمام وسائل زراعتی را تأمین میکردنده و دهقانان صرف کارخویش را عرضه مینمودند و سهم محدودی بدست میآوردنده. باینقرار خانواده های دهقانی بسوی فقر تشیدیدی رانده میشدند. برداخت یک نهم تا یک چهارم محصولات زراعتی از جانب زمینداران به دهقانان در روستاهای کشور معمول بود و مزدوران زراعتی صرف یکمقدار معین غله با یکی - دوجوئه لباس درسال دربرابر کار شاق خویش از ملاکان دریافت میداشتند و به سختی استثمار میشدند.

شرایط مشابه در عرصه دامپروری نیز حکمران بود. دامپروران، بخش بیزورگ علفچه ها و گله های موashi را در اختیار داشتند. بخاطر تولید دامپروری عمدتاً برای فروش در بازار واژجمله بطرور خاص در رابطه به پرورش گوسفند قره قل، چوبانان دربرابر کار دشوار و پرمشغولیت خویش، سهم ناچیزی دریافت میداشتند.

بقایای ماقبل سرمایه داری همچنان در سیستم مالیاتی در کشور متبارز بود. بردهقانان افزون بر مالیات اراضی و موashi، عوارض دیگری از سهم ملاها و میرآبها گرفته تا اربابان و قریب داران، تحییل میگردید. ایشان مجبور بودند که همه ساله یکمقدار غله را به قیمت های ثابت به دولت تحویل نمایند و کار اجباری بنام بیگانه در سر کسازی و سیستمهای آییاری، انجام بدهند. شکل دیگری از استثمار دهقانان، معمول در همه جا در روستاهای افغانستان، ریح بلندی بود که به سود خواران و سلم دهنده گان تادیه میگردید.

صاحب زمین که اکنون با تجارت و سوداگری سروکار داشتند، از لحاظ اقتصادی و سیاسی مواضع مسلط خود را در جامعه حفظ میکردند. ایشان بخصوص از سالهای ۳۰ به بعد همراه با قشری از روحانیون مذهبی، دراداره دولت نفوذ قابل نلاحظه ای بدست آوردند. در این راستا، قانون اساسی سال ۱۹۳۱، بخاطر تحکیم فراضع لایه های بالائی طبقات حاکمه نیمه فنودالی که در عین حال به سرمایه تجاری دسترسی و وابستگی یافته بودند، پایه قانونی لازم را برای حفظ سلطه ایشان از لحاظ سیاسی، فراهم آورده بود.

مسئله ارضی، مناسبات تولید در زراعت و تحولات دردهات افغانستان در سالهای بعدی و در شرایط گوناگون جدیداً پدیدآمده، دستخوش تغییرات و دگرگونیهای عظیم گردید که در بخش‌های بعدی این یادداشتها و خاطرات به توضیح و تحلیل آنها پرداخته خواهد شد.

یادداشت‌های سیاسی ورویدادهای تاریخی

جلد اول

از مشروطیت سلطنتی تا حکومت جمهوری

و تشکیل و تکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

جلد دوم

قیام نظامی اپریل و پیامدهای آن

جلد سوم

دهه هشتاد: تلاش برای عادی ساختن
اوپرای سیاسی و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان

بادداشت:

دربخشاهی نه گانه^۱ این اثرا نامه های زیبادی از برخی رفقا، دوستان، همکاران و همقطاران و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی در رابطه به عرصه های کاری و فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی در زمانهای مختلف، نمونه وار تذکار یافته است و همچنان از برخی از اشخاص جدا گانه و بگونه خاص نام برده شده است. ولی باید اذعان نمایم که حافظه یاری نکرده است که فهرستهای نامها در هر مورد و در هر بخشی فراگیر یا کامل باشند. بنابر آن آرزو مندم: (۱) آنایکه از تذکار بازمانده اند، این کمبود را به دیده^۲ اغماض بینگرن و معذرت را پیدیرند و (۲) هر گاه ممکن باشد و لازم ببینند؛ آنان خود یا دوستان ایشان، آگاهان و صاحب نظران، درجهت تکمیل فهرستواره^۳ نامها همکاری نمایند و ممنون سازند.

جلد اول

از مشروطیت سلطنتی

تا حکومت جمهوری

و

تشکیل و نکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

تاریخهای عمده از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلد کتاب:

- اعلام استعفای محمد داؤد از مقام صدارت ۱۹۶۳ مارچ ۱۰
- تعیین دوکنور محمد یوسف بعنوان صدراعظم ۱۹۶۳ مارچ ۱۱
- تعیین اعضای کابینه حکومت دوکنور محمد یوسف ۱۹۶۳ مارچ ۱۳
- اعلام خط مشی حکومت دوکنور محمد یوسف و اعلام آمادگی برای طرح قانون اساسی جدید ۱۹۶۳ مارچ ۱۶
- تشکیل کمیته تسویه قانون اساسی جدید ۱۹۶۳ مارچ ۲۸
- تشکیل کمیته تدارک برای تشکیل حزب مترقبی ۱۹۶۳ سپتامبر ۹
- تصویب قانون اساسی بوسیله لوبه جرگه ۱۹۶۴ اول اکتوبر
- توشیح قانون اساسی ازسوی محمد ظاهر شاه ۱۹۶۴ اول اکتوبر
- پایان دوراول حکومت دوکنور محمد یوسف و تعیین وی بعنوان صدراعظم دوره انتقالی ۱۹۶۴ اول اکتوبر
- برگزاری کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان اول جنیوری ۱۹۶۵
- آغاز مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا ۱۹۶۵ ۱۲۶ ۱۹۶۵ ۱۲۷
- گشایش پارلمان جدید (دوره دوازدهم شورا) ۱۹۶۵ ۱۴ ۱۹۶۵ پائیز
- تشکیل فرابکسیون پارلمانی ح دخ ۱ ۱۹۶۵ ۱۲۵
- حادثه ۳ عقرب و تظاهرات بزرگ خیابانی ۱۹۶۵ ۱۲۶
- بازداشت ۴ تن از شرکت کنندگان حادثه ۳ عقرب ۱۹۶۵ ۱۲۶
- آغاز اعتراضات و تظاهرات در دانشگاه کابل ۱۹۶۵ ۱۲۶
- استعفای دوکنور محمد یوسف از مقام صدارت ۱۹۶۵ ۱۲۹
- تعیین محمد هاشم میوندوال به مقام صدراعظم ۱۹۶۵ ۲ نومبر
- اعلام آزادی ۴ تن زندانی شده حادثه ۳ عقرب ۱۹۶۵ ۴ نومبر
- اعلام قانون مطبوعات ۱۹۶۵ دسمبر

- ۱۱ اپریل ۱۹۶۶ • انتشار جریده "خلق" بعنوان ناشر اندیشه های ح دخ ۱
- ۲۹ نومبر ۱۹۶۶ • حمله بر فراکسیون پارلمانی حزب درشورا
- ۴ می ۱۹۶۷ • انشعاب ح دخ ا به دو جناح پرچمی و خلقی
- ۱۱ اکتبر ۱۹۶۷ • استعفای محمد هاشم میوندوال
- ۱۵ نومبر ۱۹۶۷ • تعیین نوراحمد اعتمادی بعنوان صدراعظم
- ۱۴ فبروری ۱۹۶۸ • آغاز انتشارات جریده "پرچم" بعنوان ارگان
نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمها)
- ۱۹۶۹-۱۹۶۸ • اوج نهضت کارگری و روشنگری و
اعتراضات، اجتماعات سیاسی و تظاهرات خیابانی
- سپتامبر ۱۹۶۹ • مبارزات انتخاباتی (و سپس پارلمانی)
ح دخ ۱ (پرچمها) در دوره سیزدهم شورا
- ۲۲ اپریل ۱۹۷۰ • مصادره جریده پرچم
- ۱۶ می ۱۹۷۱ • استعفای نوراحمد اعتمادی از مقام صدارت
- ۶ جولای ۱۹۷۱ • تعیین دوکنور عبدالظاهر بعنوان صدراعظم
- ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۲ • استعفای دوکنور عبدالظاهر از مقام صدارت
- ۷ دسامبر ۱۹۷۲ • تعیین محمد موسی شفیق در مقام صدراعظم
امضای معاهده توسعی آب
- ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ • رود هلمند میان افغانستان و ایران
کودتای محمد داؤد،
- ۱۷ جولای ۱۹۷۳ • برانداختن سلطنت و اعلام جمهوری
اعلام محمد داؤد از سوی
- ۱۸ جولای ۱۹۷۳ • کمیته مرکزی بعنوان رئیس دولت
- ۱۲ اگست ۱۹۷۳ • اعلام استعفای محمد ظاهر شاه از سلطنت

- اعلام "خطاب به مردم افغانستان" بعنوان خط مishi دولت جمهوری
 - مسافرت محمد داود به ایران
 - تدویر کنفرانس حزبی (پرچمها)
 - تعیین کمیسیون برای بحث روزه
 - طرح قانون اساسی نظام جمهوری
 - ارائه یک طرح برای قانون اساسی ازسوی ح دخ ا (پرچمها) مبتنی بر دموکراسی پارلمانی و تشکیل دولت متحده فدرالی
 - اعلام قانون جدید جزا ازسوی رژیم محمد داود
 - اعلام قانون اساسی نظام جمهوری و انتخاب محمد داود بعنوان رئیس جمهور
 - برگزاری کنفرانس وحدت حزبی (وحدت مجده جناحهای پرچم و خلق ح دخ ا)
 - شهادت میراکبر خبیر
 - بازداشت رهبران ح دخ ا ازسوی رژیم محمد داود
 - قیام نظامی ثور
- ۱۹۷۳ ۱۲۲ آگوست
- ۱۹۷۵ ۱۴ اپریل
- ۱۹۷۵ ۲۵ دسامبر
- ۱۹۷۶ ۱۹ مارچ
- ۱۹۷۶ مارچ
- ۱۹۷۶ دسامبر
- ۱۹۷۷ ۱۵ فبروری
- ۱۹۷۷ ۳ جولای
- ۱۹۷۸ ۱۷ اپریل
- ۱۹۷۸ ۲۶ اپریل
- ۱۹۷۸ ۲۷ اپریل

بخش اول

اعلام دموکراسی

و

حکومت دوکتور محمد یوسف

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«به رغم اینکه تغییر حکومت و تعیین دوکتور محمد یوسف بحیث صدراعظم، در بنیاد طبقاتی قدرت دولتی کدام تغییر اساسی به میان نیاورد، ولی در حیات سیاسی کشور نهادهای جدیدی را بنیاد گذاشت که در راستای حرکت تدریجی بسوی ساختار بورژوازی روپنای سیاسی در کشور انجام میگرفت...»

سعی بعمل آمدۀ بود تا در قانون اساسی جدید افغانستان، اصول دموکراتیک معاصر در جامعه عنعنی با خصوصیات محافظه کارانه آن، وقت داده شود و البته این کار دشواری بود. در قانون مذکوره ارزش‌های دموکراتیک عام تا حدودی درج و ثبت گردید، ولی خلاهای از لحاظ اصول دموکراتیک و مشروطیت در آن باقی ماند. از جمله مبتنوان از موقول کردن تشکیل احزاب سیاسی و برخی از آزادی‌های دموکراتیک و فعالیت‌های سیاسی دیگر به قوانین جداگانه، یادآوری کرد. همچنان عدم رعایت تقسیم دقیق میان صلاحیت‌های پادشاه و پارلمان موجب آن گردید که نه پارلمان به یک نیروی واقعی مبدل گردد و نه اینکه سیستم سیاسی کشور واقعاً به پادشاهی مشروطه با تمام خصوصیات آن تغییر نماید. با آن، قانون اساسی جدید اعضای خانواده سلطنتی را از مداخله در امور دولتی منوع میساخت.

(ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۲۱)

فهرست عناوین

صفحات

بعای پیشگفتار:	
شاعه اندیشه های دموکراتیک	
وفعالیتهای شب سازمانی در میان جوانان:	۸۳
خاطره آموزش در لیسه غازی،	
فرآگیری نجستین درسهاي سیاسی:	۸۵
شرکت در محافل مباحثه و فعالیتهای سیاسی:	۸۷
سالهای کارمن دروزارت معادن و صنایع،	
آغاز مبارزه سیاسی و علاقمندی به نویسنده‌گی:	۹۰
فصل اول:	
امکانات برای تشکیل حزب سیاسی:	۹۴
سیاسی شدن حلقات مطالعه:	۹۷
فصل دوم:	
عوامل سقوط حکومت محمد داود	
و ضرورت اعلام دموکراسی:	۹۹
اعلام استعفای محمد داود:	۱۰۰
فصل سوم:	
حکومت دوکتور محمد یوسف	
واعلام طرح قانون اساسی جدید:	۱۰۲
یادی از مسافرتها به ولایات جنوبی و به هزارستان:	۱۰۴
اعلام خط مشی حکومت:	۱۰۷
ماهیت و محتوی قانون اساسی:	۱۰۸

فصل چهارم:

اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوکتور محمد یوسف:

جادهه ۳ عقرب:

میونوال بعنوان صدراعظم و جادهه ۳ عقرب:

فصل پنجم:

تحلیلی مختصر درباره اصلاحات

حکومت دوکتور محمد یوسف:

بجای پیشگفتار

اشاعه اندیشه های دموکراتیک و فعالیتهای شبه سازمانی در میان جوانان

در سالهای حکومت محمد داود (۱۹۵۳-۱۹۶۳) گرایش‌های محسوسی برای فراگیری و اشاعه اندیشه‌ها و ادبیات سیاسی دموکراتیک و مترقی در میان روشنفکران پدید گردیده بود و آثار متفرقی با اشتیاق شدید مورد مطالعه قرار می‌گرفت. بحث‌های داغ پیرامون مسائل تئوریک وايدئولوژیک میان محصلان که دارای میراث و عننه غنی مبارزه همزمان در وجود اتحادیه محصلان با دوره هفتم شورای ملی بودند و در مجموع میان روشنفکران و جوانان صورت می‌گرفت. محافل مطالعه آنارکومندوچا "خصوصیت سیاسی" کسب نمود. در این محافل درباره وضع در گشور و ضرورت مبارزه سیاسی صحبت بعمل می‌آمد.

آزاری که مورد مطالعه جوانان قرار می‌گرفت محدود بود و بدین‌حاظ دست بدست می‌گشت، دستنویس و نسخه برداری می‌شد. خوانش ادبیات سیاسی تازه رواج یافته بود و از خارج کشور به شیوه‌های مختلف، آشکار و مخفی وارد می‌گردید. شمار اینگونه آثار به زبان فارسی زیاد نبود. ولی شماری چند در مطبوعات رسمی ایران به زبان فارسی بی‌گردان شده و به چاپ میرسید یا در نتیجه تلاش‌های فرهنگی حزب توده ایران آماده می‌گردید. در اینجا از برخی از آثار متذکره، اعم از ادبیات داستانی یا سیاسی که جهات ترقی‌جواهانه و در افغانستان آن زمان خوانندگان زیاد داشتند، در زیر نام میرم:

دانستان پاشنه آهنین اثر جیک لندن و آثار دیگر وی.
دانستان مادر از گورکی و چند اثر دیگر از وی، مانند: دانشکده‌های من، در جستجوی نان، دوران کودکی وغیره.

ـ خرمگسـ اثر اقلیلیان و نیچ.

ـ فولاد چنگونه آبدیده میشود از استروفسکی.

ـ روز فرانسـ و بزرگردیم گلن نسین پیجینیمـ آثار ژان لا فیت از مبارزین دوران نهضت مقاومت فرانسه و چند اثر دیگر وی.

ـ ماسه ها و حمامه ها، نامه های سرگردان، شکست سکوت و آثار دیگری از کارو.

ـ یادداشتها و نوشته های فلسفی از احسان طبری.

ـ یادنامه شهدان از رحیم نامور.

ـ لذاعیه خسرو روزبه.

ـ اصول مخفی کاری از نشرات حزب توده.

ـ اصول مقدماتی فلسفه اثر زورز پولیسیز فراتسوی.

ـ نشرات حزب توده ایران.

ـ مجلات ـ زنـ، مسائل بین المللیـ و ماهنامه ـ مردمـ از حزب توده.

ـ داستانهای صنادق دنایت، نیوایان و بختور هرگو، آسپارتاکوسـ هوارد فاست، آثار ارنست همنگوی امریکائی، آثار چارلس دیکنز انگلیشی، آثار لیو توولستوی و انتوان چخوف و داستایر فسکی روسی و شناری دیگر از آثار متفرقی که در ایران نوشته، ترجمه و به چاپ رسیده بود.

ـ و کتابهایی چند به زبان انگلیسی که مورد استقاده محدود قرار میگرفت.

ـ معهد داؤد دربرابر پخش و اشاعه ادبیات سیاسی که بطور محدود و نیته معلمی اتفاق میگرفت کدام حساسیت بخصوص نشان نمیداد. این امر شاید ناشی از کم احتیت دادن باشگوه بختیها بوده باشد که در آغاز حضیث اکادمیک داشت یا شاید اعتقادات محدود خود وی به برخی از مسائل مطروحه در هر حال او بگذاش عمل خشنونت آمیز دربرابر روشنگرگران دست نزد وهر گاه اینگونه فعالیتها که یشتر جنبه عقیدتی داشت، خصیلت سازمانی و تشکیلاتی بخود میگرفت مثلاً تحت پیگرد شدید قرار میگرفت.

خاطره آموزش در لیسه غازی، فراگیری نحسین در سههای سیاسی:

من درسین نه - ده سالگی به صنف چهارم مکتب ابتدائیه چهارقالمه چهاردهی شامل شدم و تحصیلات متوجهه و ثانوی را در لیسه غازی شهر کابل که لیسه متذکرہ از سال ۱۹۴۴ به بعد با برترش کونسل بریتانیا توأمیت داشت، به پایان رساندم. لیسه غازی برای من مدرسه میانی نیز بود. عمارت این مکتب در آن زمان در به دیوار صدارت قرار داشت و کلکینهای ملاقی اتفاقهای دولای آن بسوی راهرو و باغ صدارت باز میگردید. بدھا جایگاه آن به انسستیوت اداره صنعت واگذار گردید. سپس در آخرین سالهای حکومت محمد داؤد بعنوان صدراعظم، عمارت تاریخی وزیری مکتب بدون موجب تخریب و با محوطه صدارت محقق گردید. این مکتب مشتمل از ساختمانهای قدیمی و لی استوار، با سقفها و روالهای بلند تزئین شده با گچ بود. در درون مکتب محوطه وسیع مشجر، خیابانها و چمنهای سبز وجود داشت. در چهار سوی باغ مکتب، شمار زیادی اتفاقهای درسی دورنمایه و دولای صفت بسته بودند.

من که در سالهای ۱۹۸۰ بعیت صدراعظم کار نیکردم در برخی لمحات، خاطرات دوران آموزش در لیسه غازی را که صنوف درسی قبلی آن در چند متری پیش چشم قرار داشت، بیامد میآمد و چگونگی ماجراهای آن دوران که من و چند تن از همستانم از لحظه شناسی سری پرشور و قلیق برآزمیست داشتیم، در ذهنم زنده میشد.

من آگاهی سیاسی و نحسین درسها و تجارب سیاسی را در صنوف اخیر لیسه غازی گست کردم. در آن سالها، در همه جاهما و از جمله در مکتب ما نیز، در بی رویدادهای سیاسی دوره های هفت و هشت شورای ملی و جنبش محضلان از سیاست، توأم با تکرانی سخن در میان بود. در مکتب ما نیز برخی از معلمان و شاگردان صنوف بالاتر پراخون و خدادهای آن سالها صحبت میگردند. یکسی از آموزگاران آگاه، معروف به قاضی عبدالظاهر که معلم مضامین عقاید و مطلق ما

بود به شاگردان احساس وطنوستی، دانش سیاسی و اعتقاد به دموکراسی را تلقین میکرد.

فاضی ظاهر شخصیتی متدين و اواسته، دموکرات و آزاد بخواه بود که مدتنی را بعیش زندانی سیاسی در زندان سپری کرده بود. وی یکی از مذاقان جدی و پرشور اتحادیه محصلان دوران پیشین بود. او حین تلویس در لیسه غازی، همچنان اشعار و پارچه های بامعنی سیاسی مبنوشت و بدون هران آنها را برای شاگردان علاقمند میخواند او راه حل برای مشکل مردم افغانستان را استقرار دموکراسی و نظام جمهوری میدانست. وی چندین بار بعنوان قاضی و معلم از کارسکدوش گردیده بود؛ ولی تا پایان

متعبه به اندیشه های آزاد بخواهانه باقی ماند. درشهای سیاسی او اثرات ژرف در ذهن و روان بسیاری از شاگردان بجا میگذاشت.

در میان برخی از شاگردان مکتب ما نیز جنب و جوش سیاسی وجود داشته در آن سالها صرف امکانات برای ابراز نظرهای محدود در دست بود. من و شماری از هم صنفی هایم پیوسته درین آن بودیم که چیزهای بیشتر و بیشتری از گذشته و حال از لحاظ سیاسی بنتویم و بدانیم. مادرسالهای اخیر در لیسه غازی، کنفرانسها و نمایشنامه های نیمه سیاسی برگزار میگردیم و دربرون از مکتب با شخصیتهای سیاسی دیدار مینمودیم و از ایشان درس مبارزه را میآموختیم. در اینجا از چند تن از هم دوره های خوبش که باهم یک حلقة کوچک مطالعه آموزش و فعالیت سیاسی را بوجود آورده بودیم، تمام میمیرم: عبدالصمد اظہر، شاه ولی (دکتور)، مهرالحق قطره، غلام مصطفی و عبدالواشح آشتیا، محمد حسین نگبهان (سایق) از لیسه باخترا مزاشریف به لیسه غازی آمده بودند و در کار نمایشنامه نویسی و ترتیب کنفرانسها مکتبی با ما همکاری میگردند و نقش فعالی ایفاء میند.

بدینقرار برای من، آن مکتب در عین حال نخستین مدرسه آموزش مقدماتی سیاسی بود و در آنجا باشست کارشخصی، زبان انگلیسی را نیز آموختم که در طول زندگی کمک کننده بود. در چنین اوضاع و احوال، من نیز همراه با

شماری از همصنfan و دوستان دربرخی از محافل مترقی جوانان شرکت میکردم، آثار و ادبیات سیاسی را با اشتیاق مطالعه و در محافل جوانان که مهندسیتهای مختلف برپایمیگردیده در میتوهم که وکنفرانسها و کنفرانسها مکتبی، فعالانه شرکت مینمودم.

شرکت در محافل

مباحثه و فعالیتهای سیاسی:

محافل مطالعه و مباحثه سیاسی پطور فرزانه بی و سمعت میباشد، ولی راهها و عکانات برای تشکل و مبارزه سیاسی تا آنگاه مشخص نشده بود. هنوز شرایط برای ایجاد احزاب و مازمانهای سیاسی که در اوضاع غوین و ظلیله اتفاق میافزد آزادی طلبانه و ترقی خواهانه را بهده میگرفتند، به پختگی لازم نرسیده بود.

من هنوز در مکتب نبودم که بآچنده تن از همصنfan خوش گروه کوچکی را تشکیل کردیم، ولی به زودی در یافتنیم که یائید قبل از همه بیاموزیم و تجربه کسب نمائیم. تجربه وزندگی به ما آموخت که کمتر احساسات عمل نمائیم و با تعمق

بیشتر بیاندیشیم. باینراور متدرجاً برخوردهای هیجانی دوران جوانی ما فروکش کرد و ادارشدم که در صحنه سیاست سنجیده ترگام بگذاریم.

سپس در جریان سالهای تحصیل دردانشکده های حقوق و اقتصاد دانشگاه کابل، در قطبان دیگران ضمناً برای من نیز امکانات آموزش ادبیات هنری در حلقات مطالعه و مباحثه علمی، آشنائی با شیوه های مبارزه سیاسی و آغاز به نوشن، پدید گردید. در این موارد بنابر اهمیت و ارتباط آنها، درخششای بعدی توضیحات بیشتر ارائه خواهد شد.

من برای نخستین بار با پیرک کارمل پس از رهائی وی از زندان ملاقات کردم. او برای تعداد کنیری از جوانان و روشنفکران مرجمع قابل اعتمادی برای طرح مسائل روز سیاسی بود. وی با اطمینان و با خوشبینی نسبت به آینده صحبت میکرد. او معتقد به دموکراسی سیاسی و تشکل روشنفکران دریک حزب دموکراتیک بود. در آنهنگام هنوز مسائل مارکسیستی در صحبتها وی انعکاس

نمدشت. در دوران زندان، او آثار زیبادی مطالعه کرده و زبان انگلیسی را فراگرفته بود. صحبت‌های سیاسی وی گیرا، آموزنده و مستدل بود و خیلی به زودی موفق به جلب شماری از جوانان پیرامون خویش گردید. آشنازی و دوستی من با بیرون کارمل برپایه در کهای مشرک مان از مسائل سیاسی ماندگارشد و با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعکیم یافت.

بیرون کارمل مدتی پس از رهائی از زندان اجلزه ییافت که تحصیلات ناتکمیل خویش را دردانشکده حقوق و علوم سیاسی دنبال نماید. او بنوان یک تن از فعالان بر جسته اتحادیه معروف محصلان درسالهای حکومت شاه محمود از صنیف دوم دانشکده در تقلیل هرات خیابانی دری. انتخابات برای دوره هشتم شورای ملی در سال ۱۹۵۲ میلادی زمانی شده بود.

بیرون کارمل دردانشکده حقوق و علوم سیاسی دور دور دوم در میانیات سیاسی باشگردان و استادان شرکت میکرد. در آن سالها من نیز، در فاکولته حقوق و علوم سیاسی تحصیل میکردم که در عین زمان بخش اقتصاد نیز جزو آن فاکولته بود و هنگامیکه در سال ۱۹۵۵ دانشکده اقتصاد جداگانه تشکیل گردید من از صنیف سوم به آن ثبت نام کردم.

در همین سالها، شعاری از استادان که غالباً آنان بعداً به پست‌های صدارت، معاون صدارت، وزارت و پست‌های بناهیست دیگر ارتقا نمایند دردانشکده حقوق و اقتصاد تدوین میکردند که معروفترین ایشان عبارت بودند از: محمد موسی شفیق، دوکتور عبدالصمد حامله، حمیدالله علی، دوکتور عبدالولحد سرابی، دوکتور سید شریف شرف، دوکتور محمد احسان تره کی، محمد عارف غوثی، دوکتور محمد انور ارغندیوال و دیگران، همچنان شماری از محصلان که بعدها به شخصیت‌های معروف مبدل شدند چون: محمد طاهر بدخشی، نوراحمد نور، محمد اکرم حسان، هیرمحمد امین فرنگ (دوکتور)، محمد اسماعیل قاسمیار، شهرالله شهری و شمار دیگری که من هم همصنف و هم دوره ایشان بودم. شماری از فرزندان خانواده‌های بالائی که شهرت نیک داشتند

در سالهای متذکره در دانشکده های حقوق و اقتصاد تعصیل میگردند چون: محمد عزیز نعیم، فضل احمد نینواز، محمد عمر پسر ارشد محمد داؤد و دیگران. در سالهای متذکره، دانشکده های حقوق و اقتصاد در محیط فرهنگی کشور از شهرت خوبی پرخوردار بودند و محل آنها یک بنای بزرگ و تاریخی بجامانده از دوران سلطنت امیر امان الله بود. این عمارت با شکوه در عقب زیارت شاه دوشمشره موقعیت داشت و دارای چمنها و درختهای پر برگ و شاخ بود. غالباً محصلان در ساعات فراغت در زیر سایه این درختهای کهنسال گرد میآمدند و به بحث و نبادل نظر میبرداختند. فضای دانشکده های متذکره مشحون از مباحثات و صحبت های سیاسی و علمی بود و آزادی نسبی برای اظهار نظریات سیاسی گوناگون وجود داشت.

در همین سالها، محمد داؤد از دانشکده های متذکره بازدید بعمل آورد، بیانیه ای ایراد کرد و خویشتن را در معرض مسواله های گوتاگون محصلان قرار داد. او در صحبت های خویش از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی حکومت سخن راند و در ضمن صحت از دستواری پدید آمده در برابر اقدامات حکومت خویش برای برآنداختن چادری (رفع حجاب) در قندهار شکایت کرد و همچنان بسوی قلعه جواد، اقامتگاه حضرات مجددی اشاره نمود و اظهار داشت که آنان و امثال ایشان در برابر برنامه های اصلاحات حکومت وی کارشکنی فینجا یابند.

در این سالها، فعالیتهای سیاسی من مشخصتر و درک و باور سیاسی ام روشنتر شده بود. اکنون همراه با هم دیوان، روزها و سیها به بحث پیرامون راه های رشد آینده افغانستان و مسائل سازمانی میبرداختیم. در نتیجه همین مطالعات و فعالیتهای سیاسی بود که نخستین هسته های حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تحت رهبری ببرک کارمل بوجود آمد.

سالهای کاوهن در وزارت معادن و صنایع آغاز مبارزه میانی و علاقمندی به نویسنده‌گی: من امتدت دوازده سال در مخشای اداره صنعت کشور در چهارچوب وزارت معادن و صنایع کار گردم و تجارت گرانبهائی از لحاظ آموزش و پیروزش در کارآذاری و اجرائی، خنده و ختم در جریان این سالها ازدواج نمودم و در عین زمان مسئولیت آدامه تحصیل برادران و خواهران کوچکترم را بر عهده خویش گرفتم. در این سالها، من صدھا مقاله و مضمون میانی و اقتصادی را برای روزنامه ها و مجلات معروف آنزمان چون: اصلاح، ایس، اقتصاد، ثروت، زندگانی، پشتون زغ، میرمن وغیره، از زبان انگلیسی ترجمه کردم و به فارسی نوشتم که در آنها به چاپ رسیده‌اند.

به رغم سختگیریهای مین محمد داؤد در طی ده سال حکومت وی، گروهی از روشنفکران، فرنگیان، انجینیران، متخصصان، تکنولوگیها و کارمندان ورزیده دولت در داخل و خارج کشور در جریان کار آموزش و پیروزش دیدند و در عرصه های گوناگون زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور فضوی گردند، در واقع همین ها بودند که برای ده سال آینده پسخ حکومتهای دوران دمه نیمه دموکراسی را در کشور به پیش برداشتند.

از ملاحظات شخصی من است که بطور نمونه در وزارت معادن و صنایع شماری از بهترین متخصصان فنی بهیث رؤسای ادارات، مؤسسان و پیروزه های متعدد پیرامون دوکتور محمد یوسف گرد آمده بودند و ایشان خیارت بودند از: انجینیر محمدحسین هسأء، انجینیر عبدالقدوس مجید، انجینیر عبدالصمد سالمی، انجینیر سید هاشم میرزاد، انجینیر غلام دستگیر عزیزی، انجینیر احسان الله مایبار، انجینیر گلیجان، انجینیر حمید الله، حفیظ الله کار و دیگران، پیش از آنکه دوکتور محمد یوسف در سال ۱۹۵۳ مژلف به تشکیل حکومت گردد، برای تمام ده سال دوران حکومت محمد داؤد بهیث وزیر معادن و صنایع کار کرد.

وزارت معادن و صنایع یکی از وزارت‌خانه‌های کلیدی در حکومت محمد داؤد بود. در تحت اداره این وزارت طی پلاتهای پنجاهی انکشاف اقتصادی بزرگترین سرمایه گذاریهای دولتی صورت گرفت ویژترین قسمت امدادها و قرضه‌های اتحاد شوروی و چکوسلواکی جلب گردید. کارهای عمده تفحص نفت و گاز در شمال کشور، استخراج و انتقال گاز طبیعی، مدرنیزه کردن معادن ذغال سنگ، سروی و مطالعه معادن حامد افغانستان، ایجاد دستگاه‌های برق آبی نفلو و غوری، ساختمان کارخانجات جنگلک و فابریکات بزرگ کود کیماوی و سمنت‌سازی، تأسیس فابریکات متعدد صنعتی دولتی، مختلط و خصوصی از طریق این وزارت‌خانه انجام گرفت. البته، اداره، سربرستی و پیشبرد اینهمه کارها نیاز به متخصصان کارآزموده داشت که بطور دوامدار در داخل و خارج کشور پرورش می‌افتند.

محمد طاهر بدخشی و من، پس از فراغت از فاکولته اقتصاد با به مشوره میرمحمد صدیق فرهنگ که خود سمت مشاورت دوکتور محمد یوسف را داشت، به وزارت معادن و صنایع معرفی و به کار گمارده شدیم.

قبل از آنکه پیرامون سالهای کارخویش در آن وزارت به توضیح مختصر بگذرم، لازم به یاد آوری میدانم که من در سال ۱۹۶۱ از دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل به درجه دوم فارغ گردیدم. در آن زمان معمول بود که فارغان درجات یکم، دوم و سوم را در کادر علمی دانشکده مربوط به بیت استادان آینده می‌پذیرفتند و من خیلی‌ها مایل بودم که باین موقف پذیرفته شوم و این حق طبیعی من نیز شمرده می‌شد. ولی دوکتور عبدالواحد سرابی در آن هنگام رئیس دانشکده متذکره بود و ندرتاً امکان‌پذیر می‌شد که یک تن هزاره به چنین مقاماتی دست یابد. او شاید به دستور بالاها، از پذیرش من ابا ورزید و صرف اول نمره صنف، میر محمد امین فرهنگ و همچنان با جهش از نمره دوم، سوم نمره را که انسانی شریف ولی غیر سیاسی بنام عنایت الله بود، بعنوان استادان آینده دانشکده، پذیرفت. بنابر آن، من مجبور شدم که برغم علاقمندی شدید به کار علمی و تدریسی، کار اداری را اختیار نمایم.

با آن، سالهای کار من در وزارت معدن و صنایع در عین حال، سالهای آموزش و پژوهش و کسب تجارت بود. برای جندین سال من با تیم متخصصین ملی متعدد در آن وزارت در رشته مدیریت صنعتی همکاری و مشترک کار مینمودم.

کار در این عرصه واقعاً بسیار مکتب بود و برای تصدیها مؤسسات صنعتی خیلی جانب و مفید. زیرا هدف: آشنازی، تشویق و راهنمائی صنایع علمدتاً نویناد. کشور با اساسات و مقتضیات سیستم اداره صنعتی بود که برای صنایع تیمور ما جدید تلقی میگردید. در آن اداره حسابات عواید و مصارف، تفعی و صرر و دارایها و بدنهای مؤسسات صنعتی دولتی، مختلط و خصوصی بورد بررسی و کنترول سیستماتیک قرار میگرفت. برای انتظار لازم بود که مؤسسات از لحاظ پلان مالی و سیاست پولی، از لحاظ مسائل بانکی و سرمایه گذاریهای جدید و از لحاظ تناسب سرمایه های ثابت و متغیر کنترول گردد؛ فعالیتها، مقیاسها و معقولیتها اقتصادی بود بررسی قرار گیرد؛ اداره کار، تقسیم و بازده کار، مسائل استخدام و مزدها ارزیابی شود؛ ظرفیتها، معیارها و مؤثرات تولیدی مطالعه گردد؛ پرآبدیهای اقتصادی تولید، عوامل تولید، مسائل مربوط به محاسبه قیمتها ثابت شد، اشتراکات، عرضه و تقاضای رقابتی، بازاریابی، فروشات، استهلاکات و مسائل اساسی دیگر نظارت گردد. غالباً مؤسسات اقتصادی از راهنماییهای این اداره استقبال میکردند و مشوره ها و رهنمودهای آنرا بکار می بستند.

منظور بررسی مسائل مطروحه دریلاً و در فجمیع هماطر ارزیابی فعالیتهای تولیدی و خدماتی مؤسسات، من بعضاً همراه با همکاران افغانی و بعضًا با متخصصین ملی متعدد به ولایات کشور مسافت مینمودم. در نتیجه این مسافرتها و سافرتهای متعددی که بطور جداگانه انجام دادم در رابطه به مجموع کشور از لحاظ جغرافیائی، تقسیمات ملکی، پیداوار طبیعی، شیوه های زندگی، خصوصیات و عادات مردم عملاً آشنازی وسیع حاصل گردم.

در سالهای اخیر حکومت محمد داؤد، گروه قابل توجهی از روشنفکران، فرهنگیان و همچنان کارگران فنی و متخصصین حرفه‌های گوناگون بوجود آمده و در حال رشد بود. من با شماری از نمایندگان سیاسی و آگاه این افتخار، چه شخصاً و چه از طریق بزرگ کارمل، محمد طاهر بدخشی و میراکبر خسیر آشنا نی حاصل کرده بودم. همچنان سالهای زیاد کار در بخش صنایع کشور، امکانات و معجال شناخت و آشنائی با خصوصیات و روحیات کارگران را برای من میسر ساخت: این سالها درواقع سالهای تدارک برای مبارزه آگاهانه و متشکل بود.

(فصل اول)

لماکانات برای تشکیل حزب سیاسی

از آغاز نیمه دوم قرن بیست میلادی تغیرات معنی در ساختار اجتماعی جامعه‌عنوانی افغانستان پدیدار گردید. اقدامات در زاستای رشد اقتصاد و مسیس اصلاحات اقتصادی با تطبیق پلانهای پنجالله در دوران حکومتهای محمد داؤد و دو کشور محمد یوسف، مناسبات تولید را در کشور دچار دگرگونی ساخت. اگرچه تدابیر اتخاذ شده از جانب محافل حاکمه درست رشد مناسبات سرمایه داری در کشور سیر میگرد، ولی محدودیت آن در چهار جنوب اقتصاد رهبری شده بیشتر متجربه رشد سرمایه داری دولتی گردید. احداث پروژه‌های ساختمانی و سرمایه گذاریهای وسیع دولتی با استفاده از منابع داخلی و خارجی در عرصه‌های تولید صنعتی و زراعی موجب شد تا طبقه کارگر افغانستان از لحاظ کمیت رشد نماید. برطبق ارقام دست داشته در سال ۱۹۶۳ در پروژه‌های عمده ساختمانی، پنجاه هزار تن از کارگران دارای تخصص اشتغال داشتند و مجموع کارگران صنعتی، ساختمانی و ترقیپورتی به ۱۸۰ هزار تن بالغ میگردید.

افزایش کمی طبقه کارگر، مسائل جدید اجتماعی را بخاطر تنظیم مناسبات میان کارگران و صاحبان کار، رسیدگی به مسائل دستمزدها و حقوق کارگران و تأمین کاربرای کارگران را بیان آورد. در عین زمان رجوع دهقانان و مزدوران مازاد زراعتی به شهرها و پایان یافتن کار ساختمانی پروژه‌های بزرگ و عدم جاگزینی آنها با پروژه‌های جدید، پائین آمدن سطح دستمزدها و یکاریهای کنلوی وضع اقتصادی طبقه کارگر را وحیم میساخت.

در پایان حکومت شاه محمود و سالهای حکومت محمد داؤد عده‌یی از بقایای آزادیخواهان نهضت دوره هفتم شورای ملی، معروف به مشروطه سوم، در اثر اعمال فشار و اختناق سیاسی در زنگنه و خارج آن مضمحل شدند و در گذشته، عده‌یی دیگری از شرکت کنندگان و هوای خواهان این نهضت در اثر کبرس و مختیهای روزگار عملاً امکانات اشتراک فعال در مبلغ سیاست را از دست دادند ممهله، عده‌یی در مقابل استیهای استبدادی به مبارزات منفردانه و خاموشانه ادامه دادند ولی در هر حال ایده های اندیشه ها، آرمانها و اهداف دموکراتیک آزادیخواهانه و مشروطه خواهانه نهضت دموکراتیک درآهان و قلوب جوانان مبارز و روش اندیش وسیع رخته و ریشه کرده بود.

محمد داؤد طی ده سال حکومت خویش دربرابر هر گونه سازمان سیاسی و حتی اجتماعی و فرهنگی و دربرابر هر گونه عمل مبارزه طلبانه سیاسی، بسختی حساسیت نشان می‌داد. برای روش ساختن بهتر موضوع، در اینجا یک نکته باریک قابل تذکار است: یکی از خصوصیات بارز دوران حکومت محمد داؤد، علم اعتماد شخص او به تشكل فکری و ذهنی جوانان و روشنفکران، ولی حساسیت وی دربرابر تشكل سازمانی بود. او شخصاً خود را مرکز و مرجع سیاست و قانونیت می‌پنداشت. او سیاستهای تبعیض ملی و قومی را اعمال می‌کرد، به توده‌های مردم و نقش سازنده ایشان در جامعه معتقد نبود و به این اسر احترام نمی‌گذاشت. با آن، محمد داؤد بعنوان رهبر دولتی که جانبدار جدی ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی افغانستان بود، شناخته می‌شود. ولی در طول دوران ده سال کار خویش بعنوان صدراعظم افغانستان در اساتی ایجاد زیربنای توسعه اقتصادی کشور و ایجاد پایه‌های آموزش فنی، فرهنگ و پهداشت پیگیرانه کارنمود و جایگاه افغانستان را بمنابه یک کشور غیر منسلک با انخاذ سیاست بیطرفي فعال در عرصه "بین المللی ارتقا بخشید.

ولی، برغم خواست واراده وی که طرفدار دموکراسی، تشكل و مبارزه سیاسی نبود، در اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور، بگونه روزافزون

صفوف روشنفکران فشرده تر، تعداد زحمتکشان فزونتر و در مجموع سطح آگاهی توده های مردم بیشتر میگردد.

درنتیجه تطبیق پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی که از جهات مثبت سیاستهای حکومت محمد داؤد شمرده میشود، نسل جدیدی از روشنفکران پا بر صه وجود نهاد و در زندگی مادی و اجتماعی مردم تغیرات قابل ملاحظه بیس پدید آمد. بکی از جهات دیگر مثبت دوران حکومت وی توجه نسبی به مسئله آموزش و پرورش جوانان بود. همچنان برای نخستین بار پس از نهضت امنی مسئله حقوق زنان مطرح گردید و به سیاست اجبار پوشیدن حجاب بوسیله زنان بایان پخته شد. این امر موجب گردید که شماری از زنان روشنفکر و تحصیلکرده بطور فعال در امور اجتماعی و فرهنگی کشور سهم بگیرند.

در سالهای ۱۹۵۰ مؤسسات آموزش عالی افغانستان در چهار چوب یگانه دانشگاه کشور (بوهنتون کابل) و بخصوص من دانشکده های حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد به مرکز تجمع جوانان و روشنفکران مبدل شده بود. در سالهای اخیر این دهه و سالهای نخستین دهه ۶۰ مباحثات داغ اندیشه بین سیاسی در میان محصلان و استادان، انجام میگرفت. آثار و کتب اجتماعی و سیاسی از هر قیاش و هر مکتب سیاسی در میان جوانان دست بدست میگردید و مورد مطالعه قرار میگرفت. آثار مشخص مارکسیستی بجز چند جزوی کوچک ترجیه و چاب ایران و از نشرات حزب توده ایران هنوز در افغانستان وارد نگردیده و نا ساخته بود، ولئن به زبانهای انگلیسی و فرانسوی وجود داشت که بنابر ندانستن وسیع این زبانها مورد استفاده اندک قرار میگرفتند. آثار تحقیقی، فلسفی، تاریخی و داستانهای سیاسی و رازدیگان که به زبان فارسی متعلق به مکاتب گوناگون فکری، از ایران وارد میگردید، غالباً مبندها و خواهند گان فراوان داشت که در اینباره در پیشگفتار این بخش، تذکرات مختصر بعمل آمده است.

سیاستی شدن حلقات مطالعه‌ها

در همین سالها، حلقات مطالعه که در میان گروه‌های از جوانان ایجاد گردیده بود بیش از پیش خصلت سیاستی کسب میکرد. علاقمندی به مباحثات سیاسی و تبادله آثار و کتب سیاستی از محیط مؤسسات تعلیمی و تحصیلی متدرجاً به خانه‌ها نیز راه یافت. اکنون دیگر بازدیدها و بحثها در محیط‌های مطمئن‌تر ویژتر باقمه‌گران انعام میگرفت. به ابتکار شماری از جوانان، آثار سیاسی دستتویس میگردید یا برای تورید و پخش آنها کارهای سازماندهی میشد. برای تشویق و جلب علاقمندان مطالعه و ترغیب آنان به مباحثات سیاسی فعالیتهای معینی صورت میگرفت. جوانان علاقمندی روزافزون به هدایت با مبارزان و شخصیت‌های سیاسی و استعمال نظریات ایشان، ابراز میداشتند.

ذرعرصه ایجاد حلقات مطالعه و گرایشها برای گسترش آنها عمدتاً بیرک کارمل به فعالیتهای مبتکرانه بی میرداخت. او شناخت و مناسبات وسیعی با روش‌فکران و بیوند‌های دیرین با مبارزان و آزادیخواهان داشت. در حلقاتی که عمدتاً به ابتکار بیرک کارمل بوجود آمده بودند، علاوه بر تبادله آثار سیاسی و مباحثه پیرامون محتویات آنها، بحثهای جدی درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور انجام میگرفت. ولی، از هر گونه تذکر مشخصی درباره تشکیل سیاسی احتیاط بعمل نیامد. من نیز شامل یکی از این حلقات بودم و بیرک کارمل نیز در آن شرکت میکرد، ولی او هرگز اظهار نمیداشت که حلقه مربوطه را وی ایجاد کرده، اداره و سرپرستی مینماید. در آغاز من نمیدانست که حلقات مشابه دیگری نیز وجود دارد. ولی پس از چندی از وجود آنها اطلاع یافتم و بعضی ذر حلقات دیگر نیز شرکت میکردم.

بیرک کارمل در چندین حلقه مطالعاتی بطور متناوب شرکت میورزید. او در برخوردها و صحبتهاش خیلی با احتیاط و متواضع بود، ولی عملاً نظریات سیاسی وی به جانبداری از دموکراسی که خیلی گیرا و مجاب کننده بود، سرتا پای مباحثات جلسات را اختوا میکرد. او بمنابه پلی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روش‌فکران تازه پی خاسته، بسایر شناختهایش

از هردو جانب، سن و استعداد سیاسی خوبی، نقش ایفاء نمی‌مود. وی زمینه‌های بازی‌بدها و صحبت‌های متداوم را با شخصیت‌های سیاسی دوره هفتم شورای ملی برای پسیاری از جوانان بوجود آورده بود که عمدتاً عمارت بودند از: شخصیت‌های خانواده دوکتور عبدالرحمن محمودی و شخصیت‌های دیگر حزب خلق، میر غلام محمد غبار شخصیت بر جسته سیاسی و مؤرخ کشور، میر محمد صدیق فرهنگ شخصیت باز و نویسنده سیاسی، فتح محمد میرزاد معروف به فرقه مشر و براعتلی تاج و سایر رهبران سیاسی هزاره‌ها و دیگر شخصیت‌های حزب وطن، رهبران حزب ویش زلمیان واژ جمله نورمحمد تبره کی، عبدالرؤف بینوا و بقایای اتحادیه محصلان دوره هفتم که همقطاران وی بودند و شخصیت‌های مستقل و منفرد مانند میراکبر خیر و دیگران.

درجینین دیدارها با شخصیت‌های سیاسی تجارت قیلی مبارزات آزادخواهانه و مشروطه طلبانه مورد بحث و بررسیهای معین قرار می‌گرفت و با استفاده از آن تجارت در آینده سیاسی کشور مشوره‌های مفیدی ارائه می‌گردید. با انسان، سیاستهای اجتماعی و اقتصادی بالتسه مثبت سالهای ۱۹۵۰ جمع گذشت زمان و تأثیر تحولات عمیق سیاسی در عرصه جهانی، در آخرین سالهای حکومت محمد داود، موجب پرورش فکری و پیدایش اندیشه‌های درجهت شکل سیاسی در میان مبارزان و جوانان روشنگر کشور گردید.

اعلام دموکراسی بوسیله حکومت دوکتور محمد یوسف زمینه‌های مساعدی را برای تبارز این اندیشه‌ها در عمل، پدید آورد. چنانکه ایده‌ها و هسته‌های فکری برای تشکل نخستین سازمان سیاسی طراز جدید که بعداً بنام حزب دموکراتیک خلق افغانستان مسمی شد، در سالهای اخیر حکومت محمد داود بوجود آمد و با اعلام دموکراسی در عمل تبارز یافت.

(فصل دوم)

عوامل سقوط حکومت محمد داؤد و ضرورت اعلام دموکراسی

در ماه مارچ ۱۹۶۳ تغییر مهم ویسابقه‌ای در شیوه اداره حکومت در افغانستان بوجود آمد. محمد داؤد، پسر عمومی شاه، خلاف انتظار پس از ده سال حکومت، استعفای خویش را از مقام صدارت افغانستان اعلام کرد. با اینقرار، سرانجام پادشاه تصمیم گرفت که صرف نظر از دردسرهای آن، از ارتباطات خانوادگی در کار حکومت صرف نظر نماید و خود شخصاً در اداره امور کشور فعال گردد. از جمله، وی در سال ۱۹۶۲ به مسافرتی طولانی در داخل کشور بمنظور ایجاد روابط مستقیم با رهبران قومی و قبیلوی پرداخت و پس از آن، از محمد داؤد خواست که استعفای بدده.

دلایل زیادی میتواند برای آن تغییر غیرمتوجه وجود داشته باشد و عده ترین آنها از این قرار اند: نخست اینکه: شیوه حکومت ده ساله استبدادی محمد داؤد، به رغم بهبود نسبی در زندگی مردم ناشی از اقدامات اقتصادی وی، نارضایتی شدید اهالی و بخصوص اشار روش‌نگری جامعه را بیار آورده بود. دوم اینکه: اوضاع درجهان بطور قابل ملاحظه بی تغییر نموده و خواستهای محافل روش‌نگری کشور برای تحول درجهت دموکراسی یکبار دیگر بالا گرفته بود. سوم اینکه: در شرایط نوین، حکومت کردن به شیوه کهن برای ادامه نظام سلطنتی مفید شمرده نمیشد. چهارم اینکه: شکل دیگری از حکومت کردن یکبار دیگر متناباً مورد آزمایش قرار میگرفت. پنجم اینکه: سیاستهای محمد داؤد در رابطه به مسئله پشتونستان که از لحاظ اقتصادی کمرشکن شده بود و دوبار افغانستان را در لبه پرتگاه جنگ با پاکستان قرار داد، اشکالاتی را در سیاست

خارجی کشور بخصوص با کشور همسایه و حامیان غربی آن بوجود آورده بود. ششم و مهمتر از همه اینکه: سرانجام محمد ظاهر شاه خواست تا خود در اداره دولت نقش مستقیم ایفاء نماید.

اعلام استعفای محمد داؤد:

با این اقدام، شاید دو هدف مطمح نظر بود. یکی اینکه: مسئولیتهای سنگین و سه‌گین گذشته به حکومتهای گذشته خاندانی واگذار شود و پادشاه خود پس از آن درسطح قانون اساسی غیر مسئول اعلام گردد. دو، دیگر اینکه: از ناراضایی شدید مردم، ناشی از ناهنجاری‌های حکومتهای خانوادگی کاسته شود و عمر سلطنت طولانی گردد.

بدینقرار، تغییر حکومت در اینبار جاگزینی ساده و براساس نوبت در میان خانواده، مانند دفعات پیشین نبود، بلکه این مسأله با ضرورت تحول و یکبار دیگر با آزمایش دموکراسی در کشور توأم گردید. از قرار معلوم شاید محمد ظاهر شاه شخصاً ضرورت چنین تغییری را برای محمد داؤد نیز قبلاً حالی ساخته باشد. زیرا محمد داؤد، طرح یک قانون اساسی را به پادشاه ارائه نمود که حاوی پیشنهادات چندی درجهت پذیرش دموکراسی محدود در کشور بود. ولی دموکراسی سیاسی از یکسو با طبیعت محمد داؤد در عمل مطابقت نداشت و ازسوی دیگر پیشنهادات متذکره که از لحاظ محتوى خوبیش فاقد اصول قبول شدهٔ دموکراتیک بود، ناقص و غیر عملی شمرده میشد. افزون بر آن، محمد داؤد بحیث رهبر یگانه حزب سیاسی پیشنهادی خوبیش، ادامه حکومت خود را برای تحقق پیشنهادات، مشروط می‌ساخت. پیشنهادات مشخص محمد داؤد طی پیامی از جانب وی یکروز پس از استعفایش به تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۶۳ اعلام گردید. محمد داؤد از تعدل قانون اساسی واز دموکراسی واقعی و باثبات و از تقسیم قدرت میان قوای سه گانه دولت در پیام خوبیش سخن گفته بود.

خبر استعفای محمد داؤد در میان مردم نخست با تعجب و سپس با خوشحالی مواجه شد. بسیاری از مردم به کوچه‌ها و جاده‌ها ریختند و فضای نیمه

جشنی در شهر حکمفرما گردید. سوالات زیادی در اذهان مردم خطور میکرد و بازار شایعات گرم بود. بعضیها میپرسیدند که مبادا در عقب پرده دستهای دیگری، دستهای غربی‌ها در کار باشد!

معهذا، اشار مختلف مردم از این تغییر با خورسندی استقبال کردند. جوانان و روشنفکران امیدوار شدند که سرانجام فضای مساعد تری برای تنفس سیاسی در کشور فراهم خواهد شد و بخارطه دفاع از حقوق پایمال شده^۲ مردم امکانات برای مبارزه مشکل دموکراتیک بوجود خواهد آمد. حتی نمایندگان ارتجاع سیاسی که در دوران حکومت محمد داؤد تحت فشارهای معینی قرار داشتند، از این تغییر برای انجام فعالیتهای آزاد علاقمند شدند. تاجران و بازاریان از اینکه راه ترانزیتی بار دیگر از طریق پاکستان باز گردیده و مناسبات باز رگانی از سرگرفته خواهد شد، اظهار خوشی مینمودند. اگرچه تبادله اموال میان افغانستان و پاکستان در طول مدتیکه سرحدات بسته بود، بطور قاچاق انجام میگردید ولی منفعت اساسی رانه تاجران بلکه قاچاقچیان سرحدی بدست میآوردند. کوچیها نیز ابراز خورسندی مینمودند که پس از آن خواهند توانست آزادانه به پاکستان واز آنجا به افغانستان رفت و آمد نمایند و به داد و ستد و معاملات دیرینه خویش پردازنند.

(فصل سوم)

حکومت دوکتور محمد یوسف واعلام طرح قانون اساسی جدید

محمد ظاهر، پادشاه افغانستان در ماه مارچ ۱۹۵۳ دوکتور محمد یوسف را مؤظف به تشکیل حکومت ساخت. دوکتور محمد یوسف که از یک خانواده متواترالحال تاجیک کابل برخاسته و در آلمان غرب تحصیلات خویش را در رشته فزیک به پایان رسانیده بود، در تمام دوران حکومت محمد داؤد به سمت وزیر معادن و صنایع کار میکرد. وی اصلاً یک روشنفکر بدون سابقه مبارزه سیاسی و درواقع یک تکنوقرات بود، ولی با خاطر اعاده دموکراسی محدود در کشور با محمد ظاهر شاه اظهار آمادگی و عملانه همکاری نمود.

دوکتور محمد یوسف وزارت معادن و صنایع کشور را طی ده سال به یکی از وزارتخانه های مؤقق مبدل ساخته بود که در حیات اقتصادی افغانستان نقش بزرگی ایفاء نمود. دوکتور محمد یوسف به تجربه خود اهمیت و مفیدیت کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی را درک نموده و نسبت به ادامه آنها خوشبین بود. یکی از دلایلی که وی مورد اعتماد پادشاه قرار گرفت شاید مؤثربست این عامل نیز بوده است. چنانکه حکومت جدید نیز به همان روحیه و مقیاسهای قبلی همکاریهای متقابل را با آنکشور ادامه داد. همچنان وی فضای همکاری و تفاهم را میان متخصصین افغانی و مشاورین و متخصصین شوروی که شمار قابل ملاحظه ایشان در آن وزارت کار میکردند، ایجاد نموده بود.

دوکتور محمد یوسف به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۵۳ اعضای چهارده گانه کابینه خویش را اعلام نمود. وزرای وی عمدتاً متشكل از تکنوقراتها و بوروکراتهای سابق و مسور دامت اعتماد پادشاه بودند. معهذا، از نخستین روزهای

تشکیل حکومت، گرایشها برای تطبیق دموکراسی محدود و رعایت آزادی های شخصی در کشور، در میان اعضای

حکومت متدرج نیرو میگرفت و در میان روشنفکران و آزادیخواهان امید برای بوجود آمدن فضا و روحیه دموکراتیک در کشور، تقویت میگردید.

در نخستین ماه های حکومت جدید، شور و شوق فراوانی برای بوجود آوردن برخی نوآوریها و ابتكارات در میان اعضای کابینه مشاهده میرسید. کمیسیونها، کمیته ها و هیأت های گوناگون برای بحث و تصمیم گیری روی این یا آن مسئله بوجود می آمد.

وزراء و کارمندان بالارتیه در اینجا و آنجا سخنرانی میکردند و درباره سودمندیهای نظام دموکراسی تبلیغ مینمودند. ایشان بطور نوبتی به ولایات کشور مسافرت مینمودند و مسایل گوناگون و بیویژه ضرورت تحولات سیاسی را درجهت تطبیق دموکراسی در کشور، با مردم در میان میگذاشتند. حکومت تصمیم گرفت که هیأت های متشكل از کارمندان بالارتیه دولتی و متخصصین بگونه دسته جمعی به مناطق مختلف افغانستان مسافرت نمایند و از نزدیک با مردم در تماس شوند تا از نظریات و خواستهای ایشان آگاهی حاصل گردد. نخستین بازدید باین سلسله از سمت جنوبی، یعنی ولایات لوگر، پکتیا، پکتیکا ولوی و لسوالی خوست صورت گرفت. سپس هیأت از مناطق مختلف هزارستان بازدید بعمل آورد. بازدید از ولایت بدخشنان از لحاظ کوهستانی بودن آن، در دیگر سوم قرار داشت و بهمین سلسله نوبت به مناطق و ولایات دیگر میرسید. ولی پس از انجام دو مسافت اولی، از ادامه مسافرت های دسته جمعی صرف نظر بعمل آمد. دلیل برای قطع آن شاید مرگ نابهنه گام وزیر پلان، عبدالحق عزیز بوده است که او مبتکر این نظریه بود یا شاید در ک این مطلب که ارائه پاسخ مقتضی به خواستهای سیدم از جانب حکومت دشوار تلقی میگردید. در آن دو مسافت پر آوازه، من نیز بحیث نماینده بخش صنایع کشور، جزء هیأت بودم.

بادی از مسافرها به ولایات جنوبی و به هزارستان:

هیأت بزرگی در حدود یکصد تن، مشکل از شماری متخصصین داخلی و خارجی، کارمندان بالارتیه دولتی بشمول چند تن از وزراء و معینان وزارت‌خانه‌ها در تحت ریاست عبدالحسین عزیز، وزیر پلان در تابستان سال ۱۹۶۳ عازم ولایات جنوبی کشور گردید. کاروان طولانی موترهای معروف به جیپ روسی و لندرور انگلیسی حامل اعضای هیأت و در پیشاپیش آنها موترهای زیل روسی حامل خیمه‌ها، بسترها و سفری و وسایل آشپزخانه متعلق به وزارت دربار شاهی بسوی جنوب در حرکت افتاد. نخستین اقامت هیأت در محمدآغه و پل علم در ولایت لوگر و سپس از گردیز، جاجی، زدران، منگل، جاجی میدان و خوست بازدید بعمل آمد. هیأت در بازگشت راه دیگری را در پیش گرفت که از یعقوبی، صبری، اورگون، زرمت، شرن مرکز ولایت پکتیکا میگذشت و از طریق غزنی به کابل میانجامید.

هیأت مذکوره در هر جا که اطراق میکرد، مورد استقبال هزاران تن از اهالی قرار میگرفت. وزراء و برخی از رؤسا برای مردم سخنرانی میکردند و دموکراسی را به ایشان نوید میدادند و معرفی مینمودند و متخصصین به مصاحبه ها و جمع آوری معلومات از مردم میپرداختند. مردم حیرت زده و بی باور بسوی سخنرانان میدیدند و بعضیها سوالاتی بعمل میآوردند. باری یکتن از موسیپدان در برابر سخنان تند انتقادی عبدالحسین عزیز در ارتباط به برخوردهای مستبدانه نائب الحکومه‌ها، والیها و حکام، با خورستنی اظهار داشت که آیا واقعاً پس از این چنین اشخاص مورد بازخواست قرار خواهند گرفت؟ قبل از آنکه وی جواب بدهد، فیض محمد والی پکتیکا که روپرتوی مستمعین ایستاده بود، انگشت به اشاره تهدید بسوی والی بلند کرد و به زبان پشتو گفت: «گمشو! دهانت را تا گوشها بای باز کرده‌ای! باز من به تو میفهمام!»

فیض محمد والی که اختیارات زیادی کسب نموده بود، در طول مسافرت با هیأت همراه بود و از کارنامه های خویش زیاد سخن میگفت. او اظهار میداشت که از قطع کامل جنگلات پکتیا جلوگیری بعمل آورده است، کشت بادنجان رومی و سبزیجات دیگر را برای نخستین بار در پکتیا رواج داده است و کارهای مفید دیگری. هر گاه مردم از وی شکایت مینمایند، برای آنست که او به رغم مخالفت سران قبایل، در ولایت پکتیا مکتب و سرک احداث نموده است. در هر حال، او از جمیع هیأت خیلی خوب پذیرائی کرد و مهمانیهای بزرگ برپا نمود و میله های شاهانه در حواشی جنگلات زیبای شهیدان جاجی و مندھیر و درسته گندو ترتیب کرد.

مسافرت دومی در ماه های تابستان سال ۱۹۶۳، در هزارستان انجام گرفت. ترکیب هیأت اندکی کم و بیش بسان هیأت اولی بود. ترتیبات مسافرت، مانند مرتبه اولی، در سطح بالائی پیشیشی شده بود. در زمرة هیأت متذکره محمد ناصر کشاورز وزیر زراعت، تعداد کثیری از کارمندان عالیرتبه دولتی اعم از معینان و رؤسای وزارت‌خانه های متعدد، شمار زیادی از متخصصین و کارمندان ملل متحده و متخصصین خارجی که در افغانستان کار میکردند، شامل بود.

در مرحله اول، هیأت از سرخ و پارسا ولوچ مرکز آن، دره ترکمن، شیخ علی و غوربند بازدید بعمل آورد. در مرحله دوم هیأت متذکره عازم بخشهای مرکزی هزارستان گردید و آغاز از میدان به تکانه و سیاه خاک، دایمیرداد، حصه اول بهسود، حصه دوم بهسود، دایزنگی، یکاولنگ، بامیان، شهرستان، گیزان، بخشهایی از ارزگان، دایکندي، لعل و سرجنگ مسافت کرد. مرحله سوم که شامل مناطقی چون: جاغوری، جغتو، ناور، اجرستان و مالستان میگردید بنابر وفات عبدالحقی عزیز نادیده باقی ماند.

من خود شخصاً شاهد بودم که از همان نخستین لحظات ورود هیأت به سرزمینهای هزاره ها، از تکانه و سیاه خاک تا پنجآب مرکز دایزنگی، هزاران قطعه عربیسه از جانب مردم به رئیس هیأت، عبدالحقی عزیز، وزیر پلان حکومت دوکنور محمد یوسف ارائه گردید. در این عرابیض از مظالم حکام، مأموران

مالیاتی، قضات، تحصیلداران، محتسبان، عساکر دولتی وبخصوص از زورگوئیهای کوچی‌ها در موارد مشخص و مشهود شکایت شده بود. رئیس هیأت از این‌وضع چنان گنج شد که نشاط مسافرت و صحبت‌های شیرین درباره دموکراسی را از دست داد. پس از آن، او خیلی به صراحت در رابطه به فساد اداری، بیدادگریهای حکام و کارمندان دولت مؤذن در هزارستان در سخنرانیهای خود اشاره میکرد. او میگفت که مشت نمونه خروار، وضع در مجموع هزاره حات به شهادت اینجا معلوم است. او هنگام ورود به مرکز دایزنگی حاکم کلان را مؤذن ساخت که شماری از مستولین دولتی را در دایزیرداد و بهسود از کار سبکدوش نماید. ولی طرفه اینکه: هنگام بازگشت هیأت از دایکنی به دایزنگی او دریافت که جناب خود حاکم کلان قبل از اهالی منطقه، پولهای گذافی بنام مصارف هیأت جمع آوری کرده و بجیب زده بود. این امر وزیر پلان را خیلی برآشفته ساخت و بخصوص اینکه چنین عملی به حیثیت هیأت عالیرتبه دولتی برخورده بود، در حالیکه مصارف ایشان به حساب دولتی انجام میگردید. اگرچه حاکم متذکره فوراً برکنار ساخته شد. ولی، جراحات هزاره‌ها ناشی از استبداد دیرین و اختناق خونین خیلی عمیقتر از آن بود که بتوان آنرا با مرحم گذاری سطحی التیام بخشید. در هر حال این یک گام بود با وصف اینکه در عمل کدام اقدام قابل توجه در جهت تغییر سیاست در قبال هزاره‌ها برداشته نشد. ولی دست کم، احساسات بر انگیخته گردید و حرف مردم ناشنیده نماند.

در حالیکه، قبل برآن محمد داؤد صدراعظم در سالهای ۱۹۵۰، در رأس یک هیأت هنگام مسافرت به هزارستان، در حصه اول بهسود راه خود را قطع کرد و به کابل بازگشت. توضیح از اینقرار که: هزاره‌ها از ظلم حکام وبخصوص پاییال شدن کشت وزراعت ایشان بوسیله گله‌ها و رمه‌های کوچجه‌ها عرایضی تقدیم کردند. میگویند که محمد داؤد از این امر برآشفته شده و گفته بود که: "کوچجه‌ها حق دارند، این سرزمین مربوط به آنهاست!"

عبدالحی عزیز که شخصی با احساس و از مبارزین سابق دوره هفتم شورای ملی بود، پس از مسافرت مفصل و طولانی در هزارستان که شرح آن در بالا گذشت و مشاهده آنمه وضع ناهنجار، از لحاظ شخصی خیلی متأثر گردید. میگویند یکی از علل مرگ نابهنهگام وی دراثر سکته قلبی اندکی پس از بازگشت از این مسافرت شاید همین تأثیر بوده باشد.

من نیز بحیث نماینده بخش صنایع و یکتن از نماینده‌گان ملیت هزاره جزء این هیأت بودم و در هردو مرحله به هزارستان مسافرت کردم. من در آزمان دروزارت معادن و صنایع کارمیگردم و دوکنور محمد یوسف صدراعظم سرپرستی آن وزارت را نیز بر عهده داشت. همچنان برات علی تاج، فرقه مشرف‌فتح محمد، دوکنور عبدالواحد سرانی و غلام علی معین معادن نیز بحیث نماینده‌گان ملیت هزاره و تشیع جزء اعضای هیأت بودند.

ولی متأسفانه برات علی تاج که یکتن از بزرگان و رهبران هزاره و یکتن از بنیادگذاران حزب وطن، میارز، دموکرات و آزادپیوه معروف بود در نیمه راه مسافرت، دربهسود داعی اجل را لبیک گفت. بر اتعلی تاج به تازگیها از زندان پرمشقت و طولانی رها گردیده و بیمار بود. این یک نمونه دیگر تبعیض آشکار دربرابر هزاره‌ها و تشیع بود که شخصیت‌های سیاسی ایشان درحالیکه به عین "اتهام" با دیگران زندانی میشدند، ولی چند مرتبه بیشتر از میعاد زندانی بودن دیگران در زندان باقی میماندند.

اعلام خط مشی حکومت:

دوکنور محمد یوسف خط مشی حکومت خویش را بتاریخ ۱۶ مارچ ۱۹۶۳ اعلام. در اعلامیه حکومت جدید، اصول اساسی فورمولیندی شده قبلی دوران حکومت محمد داؤد بخصوص دربرابطه به سیاست خارجی و سیاست‌های اقتصادی، مورد تائید قرار گرفت. در خط مشی حکومت دوکنور محمد یوسف آمده بود که سیاست اقتصادی کشور بر پایه اقتصاد رهبری شده و پلانهای

انکشاف اقتصادی ادامه خواهد یافت و در عین زمان تشبیثات خصوصی و سرمایه گذاریهای خارجی تشویق و حمایت خواهد شد. در سیاست خارجی حکومت در ارتباط به سیاست بیطری و عدم انسلاک تأکیدات جدی بعمل آمده و پشتیبانی از مسئله پشتونستان تائید شده بود. ولی همه میدانستند که حکومت جدید نمیتواند در عمل مانند گذاشته در رابطه به مسئله پشتونستان تعهد باقی بماند و یا این مسئله منجر به وحامت مجدد روابط با پاکستان گردد.

در خط مشی، آنچه تعهدات جدید و جالب بود اینکه: قانون اساسی کشور تجدید گردیده، قوای ثلثه دولت اعم از اجراییه، تقاضیه و قضائیه از هم مجزا خواهند شد و به جدائی حکومت از سلطنت در چهارچوب قانون اساسی رسمیت داده خواهد شد تا اینکه هریک از این قوا بدون مداخله در امور همدیگر وظایف محوله را انجام بدهند و همچنان باید مسئولیت‌های هریک به صراحت تعیین گردد. خط مشی از جنبش ارتقائی و تسریع رشد کشور درجهت تقویت سیستم دموکراتیک سخن میگفت، ولی عملاً دموکراسی دچار لنگشهای شد و بنا بر عوامل چندی محدود و آسیب پذیر باقی ماند.

کمیته هفت عضوی تسویه قانون اساسی به تاریخ ۲۸ مارچ از جانب صدراعظم تعیین گردید و پس از تسویه بخاطر بررسی مزید به یک کمیسیون مشورتی بیست و هشت عضوی محول شد. لوبه جرگه از تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۶۴ دایر گردید و در جلسات بحث برانگیز و جنجالی آن، قانون اساسی مورد تصویب قرار گرفت و به تاریخ اول اکتبر ۱۹۶۴ از جانب پادشاه توشیح شد. دوران یکسال میان اعلام قانون اساسی جدید و افتتاح پارلمان (شورا) در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۵ دوران انتقال یاد گردید و دوکتور محمد یوسف از جانب پادشاه بار دیگر مؤلف به تشکیل حکومت دوران انتقالی شد.

ماهیت و محتوی قانون اساسی:

سعی بعمل آمده برد تا در قانون اساسی جدید افغانستان اصول دموکراتیک معاصر در جامعه عنعنوی با خصوصیات محافظه کارانه آن، وفق

داده شود و البته این کار دشواری بود. در قانون مذکور ارزش‌های دموکراتیک عام تا حدودی درج و ثبت گردید، ولی خلاهای زیادی از لحاظ اصول دموکراتیک و مشروطیت در آن باقی ماند. از جمله میتوان از ممکول کردن تشکیل احزاب سیاسی و برخی از آزادیهای دموکراتیک و فعالیتهای سیاسی دیگر به قوانین جداگانه، یادآوری کرد. همچنان عدم رعایت تقسیم دقیق میان صلاحیتهای شاه و پارلمان موجب آن گردید که نه پارلمان به یک نیروی واقعی مبدل گردد و نه اینکه سیستم سیاسی کشور واقعاً به پادشاهی مشروطه با تمام خصوصیات آن تعییر نماید.

این نواقص قانون اساسی وجمع این حقیقت که بسیاری از ارزش‌های آن در عمل از جانب حکومتها نقض گردید، دموکراسی اعلام شده را خصلت محدود بخشد. چنانکه، احزاب سیاسی برای فعالیتهای سیاسی بر اساس قانون اساسی در ثوری اجازه تشکیل یافته‌ند، ولی قانون احزاب تا پایان توشیح نگردید.

با آن، قانون اساسی جدید اعضای خانواده سلطنتی را از مداخله در امور دولتی منع می‌ساخت. با وصف اینکه در اینصورت شاید یک عامل ذهنی نیز نقش داشته است و هدف آن محمد را داؤد بوده است، ولی در هر حال گامی به پیش بسوی دموکراسی و مشروطیت شمرده می‌شد. بطود کلی تصویب و اعلام قانون اساسی یک اقدام بزرگ و با اهمیت بود و تا حدود معینی خواسته‌ای آزادیخواهان و مبارزان مشروطه خواه را برای آزادی فعالیتهای سیاسی وجودائی نسی حکومت وسلطنت که جانهای شیرین خویش را در این راه قربان کرده بودند، برآورده می‌ساخت.

(فصل چهارم)

اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوکتور محمد یوسف

از اقدامات قابل توجه ویکی از مؤلفه‌های حکومت دوکتور محمد یوسف عادی ساختن نسبی مناسبات با پاکستان بود. به تاریخ ۷ جولای ۱۹۶۳ اعلام شد که در نتیجه مذاکرات هیأت‌های افغانستان و پاکستان در تهران، مناسبات دبلوماتیک، قونسی و تجارتی میان دوکشور از سر گرفته خواهد شد. حکومت دوکتور محمد یوسف از نخستین روزهای آغاز بکار، به یکسله اقدامات اقتصادی و عقد موافقنامه‌های جدید همکاری با اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا بالتبه در یک توازن، بخصوص در ساحه ساختمانی و سرکسازی، دست زد. حکومت به زودی، اصلاحات در فرخهای اسعاری را اعلام کرد و کمک مالی صندوق وجهی بین‌المللی را دریافت نمود. این اقدامات اویله درجهت معتقد ساختن روش‌فکران مبنی براینکه حکومت توانائی انجام کار را دارد، تاحدودی کمک نمود.

حکومت دوکتور محمد یوسف به تطبیق پلان پنجم‌الاہ دوم، که هنگام آغاز بکار در سال دوم آن قرار داشت، به تطبیق اقتصاد مختلط و رهبری شده توسعه بخش خصوصی اقتصاد، همانگونه که متعهد شده بود، ادامه داد. در دوران این حکومت کار یکتعدد پروژه‌های مهم زیربنایی چون: جاده میان کابل و پل‌خمری و تونل سالنگ، پروژه آبیاری ننگرهار، فابریکه خانه سازی کابل، میدانهای هوائی مزار شریف و قندز و پرخی پروژه‌های مهم دیگر بکمک مالی و فنی اتحاد شوروی به پایه تکمیل رسید. همچنان بکمک آنکشور کار پروژه‌های بزرگی چون: تمدید پایپ لاینهای گاز شترغان - مزار شریف و شترغان -

کلفت، جاده‌های پلخمری - حیر تان، مزار شریف - شترغان و هرات - اسلام قلعه و یک عدد پروژه‌های متوسط آغاز گردید.

حکومت اگرچه به جلب سرمایه گذاریهای بزرگ داخلی و خارجی در عرصه رشد صنعتی کشور به مؤقت قابل توجهی دست نیافت، ولی شماری از متشربین داخلی برای ایجاد برخی مؤسسات متوسط و کوچک صنعتی خصوصی و مختلط اقدام کردند.

طی زمان حکومت انتقالی در رابطه به تجدید تشکیلات کشور اقداماتی سطحی انجام گرفت، باین معنی که بدون ملاحظه تراکم نفوس، ساحه و خصوصیات ملی و قومی مردم، کشور به بیست و هفت ولایت تقسیم بندی گردید. بطور مثال: سه ولایت پشتوان نشین قندهار، مشرقی و جنوبی به ۹ ولایت تجدید تقسیم شدند، در حالیکه حتی یک ولایت جدید برای مجموع سرزمین وسیع هزارستان ایجاد نگردید و تمام مناطق هزاره نشین کما فی السابق به ولایات دیگر همچوar تقسیم بندی مجدد شد. مثال دیگر: در ساحه صحرائی ولایت سابق جنوبی، ولایت جدیدی بنام پکتیکا ساخته شد که در بهترین اوضاع واحوال نفوس آن کمتر از سی - چهل هزار تن بود و در سالهای اخیر به گزارش ملل متحد خالی از سکنه شده و باصطلاح به منطقه ارواح مبدل گردیده بود، ولی تعدادی از ولسوالیها در افغانستان مرکزی و شمالی هریک نفوس بیشتر از ولایت متذکره داشتند.

همچنان قانون انتخابات نیز مسئله نفوس را در نظر نگرفت و مانند گذشته انتخاب یک و کیل را برای شورا از هر ولسوالی پیشینی نمود، در حالیکه تفاوت‌های زیادی از لحاظ شمار نفوس میان آنها وجود داشت. در پیش گرفتن چنین روشی غیرعادلانه موجب آن گردید که حقوق حقه برخی از ملتها تلف گردد. افزون بر آن، عدم توشیح قانون احزاب و فقدان رسمی احزاب سیاسی از اعتبار انتخابات آزاد و دموکراتیک و قانون انتخابات در عمل کاست. این وضع زمینه را برای اعمال نفوذ و تقلب در انتخابات و از جمله، خریداری آراء عده‌ای از اهالی بوسیله ملاکان و صاحبان ثروت، بوجود آورد.

طی دوران حکومت انتقالی دوکتور محمد یوسف، شماری قوانین دیگر که در قانون اساسی پیشینی شده بود و از جمله مهمترین آن: قانون مطبوعات، بوسیله فرمانهای تقدیمی نافذ گردید. طرح قانون مطبوعات در حالیکه قبل از قانون اساسی آماده گردیده بود و تطبیق آن در عمل بخاطر ارائه آزاد افکار و اندیشه های اشار مشخص مردم در یک جامعه دموکراتیک خیلیها ضروری تلقی میگردید، صرف در آخرین روزهای دوره انتقال امکان توشیح یافت.

دوکتور محمد یوسف طی دو سال و هفت ماه حکومت خویش (از ۱۰ مارچ ۱۹۶۳ تا ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵)، اگرچه برخی از بنیادهara برای تطبیق عملی نظام نیمه دموکراسی در کشور ایجاد نسود، ولی در عمل برای فعالیتهای آزاد و دموکراتیک، محل زیادی نگذاشت. او اصلاً از مبارزات رودر رو، انتقادات آزاد و آزادی فعالیتهای سیاسی چه در پارلمان و چه دربرون از آن تا حدودی بیم داشت. باینجهت در دوران مذکوره، احزاب سیاسی رسمی و نشرات آزاد وغیر دولتی اجازه فعالیت نیافتند. بعیده من چنان احتیاط و محافظه کاری بی لزوم در پارلمان و دستپاچگی ها دربرون از آن، موجب سقوط حکومت وی در حادثه سوم عقرب گردید.

حادثه ۳ عقرب:

در اکتوبر ۱۹۶۵، رویدادی مهم سیاسی در کشور رخداد که معروف به حادثه سوم عقرب است. در این روز (۲۵ اکتوبر)، تظاهرات مسالمت آمیزی پیرامون پارلمان نو تأسیس به راه افتاد، ولی حکومت دچاردستپاچگی شد و نیروهای معینی از محافل حاکمه با اعمال خشونت بیجا آنرا به حادثه خونینی مبدل ساختند. در این روز حکومت، بدون هیچگونه مجوز قانونی و بدون موجب، صرف برپایه یک انگیزه نادرست سیاسی و بدون ملاحظات و سنجشها قبلى عواقب آن، شماری را که من نیز در آن میان بودم، باز داشت کرد. در حالیکه دوکتور محمد یوسف صرف باشدک نرمش سیاسی و ذلجوئی محصلان، میتوانست بسادگی از سقوط حکومت خود جلوگیری نماید. ولی محمد هاشم

میوندوال که مترصد اوضاع بود، بجای وی از آن وضع خیلی خوب بهره برداری نمود. در هر حال، پس از چند روز محدود، درنتیجه مقاومت شدید محضان و خواست عمه ایشان برای آزادی زندانیان و تغییر حکومت، من همراه بادیگران از زندان آزاد شدم.

توضیح بیشتر پیرامون این مسئله را ضروری میشمارم:

برغم توجیهات گوناگون صاحب نظران و تلقیات متناقض در بررسیهای متعدد، مظاهره سوم عقرب هنگامه جوئی نه، بلکه یک اجتماع مساملت آمیز بود که بدون سازماندهی قبلی در صبح سوم عقرب، ۲۵ آکتوبر ۱۹۶۵، بطور خود بخودی بوجود آمد. این حقیقتی است که من شاهد آن و خود یکتن از شرکت کنندگان اولی آن بودم.

مسئله اساسی در پذید آمدن حادثه ۳ عقرب یک موضوع ساده بود که در هر نظام دموکراتیک، قبولشده تلقی میشود. این موضوع عبارت بود از طرح مسئله رأی اعتماد بر حکومت بطور علنی یا سری. اصلاً شورای نو تشکیل بر اساس قانون اساسی جدید، شور و شوق و هیجانات زیادی را میان اقسامی از جوانان که هواخواه جدی بسط و گسترش «موکراسی در کشور بودند، ایجاد نمود. ایشان علاقمندی شدیدی برای جریانات درون مجلس ابراز میکردند و برای استماع مباحثت آن پیرامون مجلس گرد میآمدند و عده بی، تا جاییکه امکان پذیر بود، در محل معین اختصاص داده شده برای مستمعین، مینشستند و دیگران از طریق بلند گوها که خارج از تالار نصب گردیده بود، گوش فرا میدادند.

این امر از نخستین روزهای جلسات مجلس معمول شده بود. دلایل آن از اینقرار بود: نخست، تشنجی شدید جوانان بخاطر دموکراسی که از مردم بارها بازگرفته شده بود. دوم، علاقمندی جدی اهل سیاست به کسب اطلاعات سیاسی. سوم، مشاهده تجارب عملی آزادیهای سیاسی در عمل در وجود پارلمان. چهارم، حصول اطمینان از اینکه حکومت آیا در عمل آزادیهای دموکراتیک متعهد شده خود را در برابر نمایندگان مردم رعایت مینماید؟ پنجم، کسب اطمینان از اینکه

آیا و کلا در پارلمان بر طبق تعهدات انتخاباتی خویش با استفاده از دموکراسی اعلام شده عمل مینمایند؟

بطور کلی مباحث پارلمانی در کشور بخصوص برای جوانان علاقمند به امور سیاسی یک مسأله تازه و برانگیز نده بود. باینجهت در شرایط فسیدان قانون احزاب و عدم موجودیت احزاب رسمی سیاسی در کشور، در طی چند روز نخستین افتتاح جلسات پارلمانی، شور و شوق زیادی برای حضور در جلسات شورا و استنامع بیانیه های وکلاء از جانب گروه ها و اقسام مختلف جوانان و بخصوص محصلان ابراز میگردید. هرگاه درایت، صیر و تحمل سیاسی از جانب حکومت وجود میداشت به زودی اینگونه علاقمندیهای احساساتی فروکش میکرد و جای آنرا متدرجاً تعلق سیاسی میگرفت و حوادث ناگوارنیز بروز نمیکرد.

جلسات شورا بر مبنای قانون اساسی به تاریخ ۱۴ آکتوبر افتتاح گردید و قرار بود که بتاریخ ۲۴ آکتوبر، جلسه رأی اعتماد بر حکومت در مجلس مطرح گردد. از صبح اول وقت تعداد کثیری از جوانان، علاقمندان و محصلان پیرامون تالار گرد آمدند. عده ای در داخل مجلس برطبق معمول روزهای پیشین در جایگاه مستمعین که محل جداگانه ای در پیش بالائی تالار بود جایگشند و شمار بیشتری بروند از تالار اجتماع کردن و مترصد بودند تا جریان مجلس را از طریق بلند گوها بشونند. در موعد معین هیأت وزرا وارد مجلس شدند و از آنجائیکه هنوز به اجتماع مسالمت آمیز مردم عادت نکرده بودند بعض اینکه از آن استقبال نمایند، این وضع را منافی حیثیت خویش پنداشتند و به رسم اعتراض مجلس را ترک گفتند. این حرکت عجولانه موجب بروز اختراضات در درون وبرون مجلس گردید.

هیأت اداری شورا که درآغاز، خود مشوق و مسبب تجمع استنماع کنندگان در مجلس شده بود، پیشنهاد نمود که جلسه رأی اعتماد بر حکومت سری انجام گیرد. وضع مغشوشی در داخل مجلس پدید آمد و درگیر و دار آن، تشکیل جلسه بخاطر بحث بر مسأله رأی اعتماد بر حکومت برای فردای آنروز سری اعلام گردید.

تاریخ ۲۵ اکتوبر (۳ عقرب)، در حالیکه تصمیم بر سریت جلسه باطلاع مردم رساننده نشام بود بر طبق معمول بکباردیگر شمارزیاده پیرامون مجلس تجمع نمودند ولی پولیس مانع ورود آنان در درون محوطه پارلمان گردید. اجتماع کنندگان در حوالی کارته ۳ در کنار سرک دارالامان اجتماع نمودند و به ایراد بیانیه ها پرداختند. من نیز در اجتماع حضور داشتم. اجتماع و بیانیه ها هردو مسالمت آمیزو بود. از معموکراسی و صورت تعلیم دموکراتیک دربرابر انتقادات وارد و از اهمیت اصل علیت در نظام دموکراسی صحبت بعمل میآمد. در پایان اجتماع قطعنامه ای مختصر که حاوی تقاضاهای معینی از حکومت باخاطر رعایت اصول دموکراسی بود، صادر گردید. در این میان، بسیار کارمل بعنوان نماینده مردم دور پارلمان میخراfnی پرشوری به دفاع از آزادی های دموکراتیک مردم و به دفاع از علیت مجلس حین بحث بر موضوع با اهمیتی چون جلسه رأی اعتماد ایراد نمود. اینکه گفته میشود، وی مستقیماً جوانان را برای مظاهره برانگیخت درست نیست و هر کاه چنین چیزی گفته باشد باز هم باستی در شرایط صحبت از دموکراسی طبیعی تلقی میگردید. دو هر حال تشکیل اجتماع با آن شور و هیجانی که در میان جوانان وجود داشت، امر ناگزیر شمرده میشد.

اجتمع در مقابل فابریکه حجاري و تجاري پراگنده گردید. شماری مستقیماً در جاده دارالامان بطور متفرق بسوی شهر حرکت گردند و شماری دیگر بطور جمعی بسوی کارته چهار رسپار شدند. من در زمرة جمعیت اخیر نبودم، ولی گفتند که ایشان بطور ناگهانی بوسیله افراد مسلح با مسلسلها که بوسیله خودروهای زرهپوش حمایت میشدند، در حوالی کارته چهار، مورد حمله قرار گرفتند.

در مورد اینکه دستور آتش گشودن بر تظاهر کنندگان از سوی کدام مقامی صادر شده باشد، میر محمد صدیق فرنگ در اثر خوبیش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۴۳ مینویسد: "معلوم نیست که به امر کدام شخص کلام تقطّعات اردو وارد صحنه شد، زیرا نتیجه تحقیقاتی که در این باره صورت گرفته، میجگاه انتشار نیافت. اما قدر مسلم این است که بعد

از ظاهیر منکامن که ما بایان یافتن روز امکان خصم ظاهرات مشاهده میشد، در یک نقطه واقع در فرودگاهی خانه صدراعظم و منصوریه به لامس افراد مسلح از رو به ظاهر گشته گان آتش کردند. بر اساسن شاهده محیط امر آتش از جانب سردار عبدالولی صادر گردیده و در ترجیمه آن سه نفس که بیک تن محصل و دو تن فیروز محصل بودند به قتل رسیده اند زخم برداشته، معینان صباح الدین کشکی در اثر خویش بنام "دهه قانون اساسی"، ص ۴۷ چنین اظهار میدارد: "عبدالولی قوانین اخراج مرکز موافق امور را در مناطق اطرافت همارت شوری شخصاً به عهد گرفته بود. او در آنجا با یکتعداد تانکها حضور گشت. به اساسه شرعاً دست داشته عبدالولی بود که فیروز را اجراه داد."

بدینقرار، در اثر تبر اندازی افراد مسلح بر بیک اجتماع که در مرحله کامل‌آیانی محسود و رسیده بود، شسواری از شرکت گشته‌گان در ظاهر بقیه رسیده و شاری دیگر زخمی شدند. با وقوع این حادثه، اجتماع کشته‌گان در کوچه‌های کارته چهار براگنده شدند، ولی خیلی به زودی محصلان دانشگاه کابل اطلاع یافته‌ند و متوجه آن شدند که اجتماع مسراکی در معوجه بنای بنادگاری سید جمال الدین افغانی، پیوست با دانشگاه مددکر، گرد آمدند. اکنون دیگر اجتماع کشته‌گان و صندران، پس از وقوع حادثه، خیلی برو آشیخته شده بودند. در اجتماع فیصله بعمل آمد که ظاهرات افتراضیه بسوی شهر گشانده خواهد شد. با اطلاع از این تصمیم محصلان، دانشگاه از سه جهت از سوی گروه‌های کثیری از افراد مسلح محاصره گردید و راه‌ها بسوی شهر پسته شد. ولی ظاهر گشته‌گان به ماجراه پیشینی ناشده ای دست زدند. آنان بسوی راه چهارمی، یعنی کوه آسمائی روی آوردند و از گردنه‌های بالند آن با تحمل مختیهای زیادی عبور کردند و پس از چند ساعتی در حوالی شام در کارتۀ پروان سرازیر شدند. ظاهر گشته‌گان در فرودگاهی شاهد اجتماع نبودند و فیصله بعمل آوردند که به اجتماعات خویش ادامه خواهند داد.

از فرداي آنروز محصلان در معوجه دانشگاه دست به اعتصاب و اجتماع زدند. در عین زمان حکومت به دستگیری چند تن از اشتراک گشته‌گان اجتماع

لقدام نمود، از جمله، صبح روز ۲۵ اکتوبر پولیس، محمد طاهر بدخشی و مرا که در وزارت معادن و صنایع کار میگردیم، در وزارت متذکر دستگیر نمود و در ظارتخانه ولایت کابل توقیف کرد. دلیل اینکه چرا ما دون را دستگیر نمودند معلوم نگردید، زیرا ما نه محصل بودیم و نه از اشتر اک کنندگان فعال تظاهرات. ولی شاید به دلیل اینکه اعضای کمیته مرکزی حزب جدید تشکیل دموکراتیک خلق بودیم و همچنان شخصاً دوکتور محمد یوسف و انجینیر محمد حسین مسae (قبلاً مسae و برای مدنسی وزیر معادن و صنایع واخسیرا در آن زمان، وزیر امور راه‌آهن) ما را میشناختند. همچنان در عین زمان بدون دلایل موجه یک تن محصل - عبدالپھیض رجب ویکن استاد - انجینیر محمد عثمان را نیز زندانی ساختند. در هر حال معلوم بود که باین اقدام نیز، بطور ناستجده، عجلانه و بدون کسب اطلاعات مؤثث قبلى دست زدند. هرگاه اندکی توجهه مینمودند، در میافتد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف ادامه حکومت دوکتور محمد یوسف بود. ولی اتخاذ موضع مخالف در پارلمان در رابطه به یکسلسله مسلسل اساسی، از مسوی نماینده حزب امری معمول و قبول شده دموکراتیک تلقی میگردید و شرکت در اجتماعات یا تظاهرات مسالمت آمیز از بدیهیات یک نظام دموکراتیک شمرده میشد.

پس از دستگیری ما، بیرک کارمن این حقیقت را به مقامات مربوط حالی ساخت که هنوز زمان موجود است و بروای جلوگیری از وحشتم وضع، حکومت باید انقطاع و نرمش لازم از خود نشان بدهد، زندانیان را آزاد نماید و صدراعظم شخصاً از محصلان دلجهوئی بعمل آورد. ولی حکومت با آن مشوره ها توجه نه نمود.

طوریکه گفته شد، ما را به زندان متذکره انتقال دادند و طی ۱۰ روز دیگر که در زندان بودیم هیچگونه بازجویی از ما بعمل نیامد. ولی در عین زمان آزادی زندانیان ^۳ عقرب در سر لوحه خواستهای محصلان قرار گرفت. با آنکه برای حکومت دوکتور محمد یوسف زمان کافی وجود داشت تا با یک ابتکار یا یک اقدام موجه وضع را بحال عادی برگرداند. اکنون دیگر خواست اساسی

محصلان برای بایان دادن به اعتراضات، صرف آزادی زندانیان متذکره بود و عذر خواهی هام از حادثه تیراندازی. ولی حکومت از جا نجنبید و به پاسیفیزم خویش ادامه داد.

در نتیجه، پادشاه از دوکشور محمد یوسف خواست تا وی از مقام صدارت استعفا بدهد و بتاریخ ۲۹ آکتوبر ۱۹۶۵ محمد هاشم میوندوال را بعیث صدراعظم، مؤظف به تشکیل حکومت ساخت.

به قول کشککی در "دهه قانون اساسی" (ص ۴۴)، میوندوال از قبل خویشتن را صدراعظم در حال انتظار میداشت. او (ص ۴۵) مینویسد: «محمد یوسف واضحاً میوندوال را بعیث رقیب خود برای پست صدارت می شناخته. میوندوال یک ژورنالیست و دبلومات زرنگ بود. طی سالیان متعددی در سفارت افغانستان درواشگشن ولند در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با دقت احرار قبور را از طرف مطبوعات و سازمانهای مشاهده کرده بود».

با این‌نحو میان او و دوکشور محمد یوسف پیوسته اختلاف و رقابت شدید شخصی وجود داشت و میوندوال برای گرفتن قدرت، با صلح سروشوست پا بود. دوکشور محمد یوسف از این افسر کاملاً مطلع بود و شاید هرگونه تعلل را در برابر تقاضا برای اینکه فوراً باید استعفا بدهد، راید میدانست. در اینباره کشککی در "دهه قانون اساسی" ابراز می‌نماید: «محمد یوسف توسط همکارانش متهم گردید که در برابر فشار تسليم شد و بدون مجاذبه واقعی برای بقای خود استعفا کرد، طوریکه یک تن از اعضای کابینه او گفت: "محمد یوسف بسیار خوش بود که در عرض بحیث سفیر مقرر شود". باینقرار او کنار رفت و از جمله مسئولیت حادثه تیراندازی بر ظاهر کنندگان مسالمت جو را عملاً بر عهده گرفت.

میوندوال بعنوان صدراعظم و حادثه ۳ عقرب:

میوندوال به تاریخ ۲ نویمبر، خط منی حکومت و اعضای کابینه خویش را به شورا ارائه نمود. او به ابتکار تازه‌ای دست زد و اجازه داد که نه تنها جریان

مجلسه بحث بر رأی اعتماد بر حکومت و پیانیه های وکلا از طریق بلند گوها در محوطه پارلمان جمله از طریق رادیو در سرتاسر کشور پخش گردد. این اقدام وی تا حدود زیادی رضایت وکلا را که میخواستند مردم و شخصوصن در حوزه های انتخاباتی ایشان، آواز و خواستهای آنان را بشوند، جلب نمود.

برک کارمل بر پایه مشی و مرام حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیانیه تاریخی - انقلابی پر محتوائی را به دفاع از نظام دموکراسی و حقوق و آزادیهای سیاسی، اجتماعی و ملی مردم ایران نمود که در سرتاسر کشور در میان مردم واکنشهای مثبت بزرگی را بوجود آورد. عده ای از وکلای آزادیخواه دیگر نیز مسائل عمده و حیاتی کشوری را در پیانیه های خوش مطرح ساختند، ولی غالب آنان به طرح مسائل و مشکلات محلی اکتفا نمودند. در هر حال، حکومت محمد هاشم میوندوال با اکثریت آراء از مجلس رأی اعتماد حاصل نمود.

محمد هاشم میوندوال به ابتکار دیگری دست زد. وی بتاریخ ۴ نومبر، بار دیگر به پارلمان آمد و مسئله عذرخواهی از حادثه ۳ عقرب را مطرح کرد. او در همان روز همراه با شماری از وکلا، درحالیکه بازوبند سیاهی را برسم سوگواری پسته بود، به دانشگاه کابل حاضر شد و در اجتماع محصلان شرکت نمود. وی در برابر محصلان از وقوع حادثه ۳ عقرب که منجر به شهادت و جراحت عده ای شده بود، تأسف و تسلیت خود و شخص پادشاه را ابراز داشت و تعهد نمود که زندانیان را بصورت فوری آزاد مینماید و عاملین حادثه تیر اندازی را مورد شناسانی قرار خواهد داد و مجازات خواهد کرد. با این ژست میوندوال، محصلان راضی شدند و اظهار داشتند که بمجرد کسب اطلاع از رهائی زندانیان، دست از اعتصاب خواهند کشید.

حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر بود که ما چهار تن زندانی ۳ عقرب را عبدالستار شالیزی، وزیر امور داخله جدید پذیرفت و از اقدام نادرست و غیر منجه زندانی ساختن ما ابراز تأسف نمود و باین مناسبت از نام حکومت معذرت خواست.

باينقرار، اولین حکومت دوران دموکراسی محدود جزء تاریخ گردید و طی هفت سال و نیم دیگر، پنج حکومت دیگر تشکیل و ماقبل شد تا اینکه محمد داآرد، به دوران سلطنت در افغانستان، پایان داد. حادثه ۳ عقرب بعیش روز جوانان از جانب حزب دموکراتیک خلق افغانستان ویرخی از نیروهای دیگر تا پایان، همه ساله برگزار میگردید و نظاهرات وسیع و محافل باد و بود در این روز در کابل ویرخی شهرهای دیگر برپا میشد.

(فصل پنجم)

تحلیلی مختصر درباره اصلاحات حکومت دوکتور محمدیوسف

به رغم اینکه تغییر حکومت و تعیین دوکتور محمدیوسف بحیث صدراعظم، در بنیاد طبقاتی قدرت دولتی کدام تغییر اساسی بیان نیاورده، ولی در حیات سیاسی کشور نهادهای جدیدی را بنیاد گذاشت که در راستای حرکت تدریجی بسوی ساختار پوزیوائی روبنای سیاسی در کشور انجام میگرفت.

با وجود اینکه، دوکتور محمدیوسف عضو خانواده سلطنتی نبود، ولی عضو وفادار معاون حاکمه مرتضی به سلطنت شمرده میشد و با تعیین وی بحیث صدراعظم، قدرت پادشاه با امتیازات ویژه اش بهمچو جمه متأثر نگردید، بلکه عملاً بیش از پیش توسعه و تقویت یافت. با آن، این تحول گام مهمی بود در راستای خواستهای عمدۀ مردم که یکی از اجزای مهم آنرا اصلاحات درجهت جلوگیری از مداخله مستقیم خاندان سلطنتی در امور اساسی کشور، تشکیل میگرد.

حکومت جدید اعلام داشت که تغییرات معینی را در سیستم اداره دولت بوجود خواهد آورد. قانون اساسی جدید بادرنظر داشت برخی از جهات حقوق مدنی مورد تصویب قرار گرفت، قانون جدید انتخابات اعلام گردید و تأسیس احزاب سیاسی در سطح قانون اساسی مجاز شمرده شد و تشکیل آنها موكول به قانون خاص احزاب گردید.

ضرورت تأکید بر اصلاحات سیاسی در نخستین اقدامات حکومت و بویژه در قانون اساسی جدید تجلی یافت. یکی از اهداف عمدۀ اصلاحات در قانون اساسی را مجزا کردن صلاحیتهای قوای سه گانه دولت؛ قوه مقننه، قوه اجرائیه

وقوه قضائیه، تشکیل میکرد. این هدف بعنوان یکی از خواستهای دیرین مردم و بمثابه آوازی بود که از نحسین سالهای ۱۹۵۰ در گلوی مردم افغانستان خفه شده باقی مانده بود. همچنان اصلاحات متذکره نشانه ای از تمايل بسوی توسعه نهادهای بورژوازی دولت تلقی میگردد.

شایان تذکر است که تقسیم صلاحیتهای قوای مه گانیه دولت در عین زمان نقطه پایانی بود برای جدائی حکومت از تحت تأثیر خاندان سلطنتی که در عوض مستقیماً شخص پادشاه را در رأس قوای ثلاته متذکره قرار داد.

در رابطه به اعلام حق تأسیس سازمانهای سیاسی درنظر گرفته شد که دو حزب مربوط به طبقات حاکمه که یکی حکومت نماید و دیگری نقش اپوزیسیون را ایفا کند، اجازه فعالیت یابند. ولی در عمل ابتکار تشکل احزاب سیاسی را طبقات حاکمه و مخالف مربوط به آن، از دست دادند. بینجهت تایپیان قانون احزاب توسعه نگردید و این امر وضع را در عوض بهبود، پیچیده ساخت. هرگاه این قانون رسماً اعلام میگردید، لاقل برطبق برنامه حکومت، برپایه آن به دو یا چند حزب اعتدالی اجازه فعالیت داده میشد و با صلح از هرج و مرج سیاسی که مقام سلطنت و مخالف وابسته به آن خیلیها نگران بودند، جلوگیری بعمل میآمد. آنچه در عمل رخداد اینکه، هر جریان و گروهی اجازه فعالیت نیمه علمی و نیمه قانونی داشتند و دربرابر فعالیتهای ایشان محدودیتهای قانونی وضع نگردیده بود. درنتیجه: احزاب، سازمانها و جریانات سیاسی گوناگون از راست افراطی تا چپ افراطی بوجود آمد.

چشم انداز سیاسی کشور بدون وجود احزاب سیاسی براساس قانون، خیره گردید و یکی از دلایل عدم ثبات سیاسی در کشور همین مسئله بود. هرگاه به احزاب ملی بمثابه اپوزیسیون قادر نمند قانونی خارج از ساختار حکومتی اجازه فعالیت داده میشد، علاوه بر اینکه عمده ترین جزء یک نظام واقعی و مؤثر دموکراتیک رعایت میگردید، از فساد اداری و لغزیدن به سیاستهای غیر ملی، تعصب گرایانه و بی نظمی جلوگیری بعمل میآمد. در عین زمانیکه آزادی برای تبارز جهات گوناگون نظریات سیاسی و مبارزه سیاسی با این نظریات وجود

پیداشت، از بی نظمیها جلوگیری بعمل می‌آمد و صرف راه رسیدن به حکومت از طریق کسب اکثریت در پارلمان کشور باز گذاشته میشد. درحالیکه اجزای مختلف حکومت بشمول احزاب چپ بنابر ساختار معین اجتماعی کشور هنوز مسالهای زیادی از رسیدن به حکومت و کسب اکثریت پارلمانی فاصله داشتند، ولی مخالف حاکمه از وجود آنها بیموجب هراسیدند و خود ثبات سیاسی را در کشور بمخاطره افگیندند. حادثه ۳ عقرب نمونه‌ای از چنین دست پاچگی و شتاب بیموزد تلقی شده میتواند.

حکومت لاو دکتور محمدیوسف همانگونه که در بیانیه های برنامه گونه و بیویژه در خط مشی خوبی اعلام داشته بود، عملآ در عرصه اقتصاد مشی مرعی الاجرا در مسالهای پیشین را، ادامه و توسعه داد. پیش عده پلان پنجالله انکشاف اقتصادی و اجتماعی برای مسالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۲ در مسالهای حکومت دو دکتور محمدیوسف مورد تطبیق قرار گرفت. اهداف انسانی پلان هندزکره را موازین معینی تشکیل میکرد که عبارت بودند از: نهضت، توسعه کشاورزی با توجه بیشتر به افزایش تولید پخته خام بمنظور صادرات و نیز دست آوردن اسعار خارجی. دوم، انکشاف صنایع گاز و نفت، صنایع کیمیا و توسعه ظرفیت‌های صنایع سبک. سوم، پرورش کادرهای فنی، متخصصین و کارگران ماهر بمنظور تأمین نیروی کار برای تحقق دو هدف فوق، گسترش سواب آموزی و بهبود خدمات صحی برای مردم.

در عین زمان، حکومت جدید در نظر و عمل تلاش نمود تا بتكارات و سرمایه‌های خصوصی را مبتنی بر سیاست‌های اقتصاد رهبری شده تشویق و حمایت نماید. ولی بنا بر عدم تراکم سرمایه کافی در بخش خصوصی، عدم انتقال سرمایه‌های خصوصی از بخش‌های تجارت و خدمات به صنایع و تولید داخلی و عدم ابتکار برای جلب اعتماد سرمایه گذاران داخلی و خارجی، مؤقتیهای لازم در این عرصه مشاهده نرسید.

امکانات تحقق مؤفنه پلان پنجالله دوم، مانند پلان پنجالله اول، برایه جلب کمکهای خارجی اقتصادی و همکاریهای فنی استوار بود. زیرا منابع داخلی

نمیتوانست ظرفیتها و امکانات لازم را برای رشد فزاینده تولیدات داخلی، فراهم آورد. پیشینی گردیده بود که نزدیک به ۶۰ درصد وجوده لازم برای تحقق پلان از منابع خارجی تأمین گردد. یگانه منبع قابل اطمینان برای دسترسی حکومتهای افغانستان به اخذ کمکهای اقتصادی و فنی عبارت بود عمدتاً از اتحاد شوروی و برخی کشورهای سوسیالیستی دیسکر. حکومت دوکتور محمدیوسف علاقمندی خوبی را برای استفاده از کمکهای شوروی ابراز داشت و حکومت اتحاد شوروی نیز نشان داد که کما کان مایل به همکاری با افغانستان بروایه همان برنامه‌های درازمدت متقابلاً موافقت شده برای کمکهای مادی و فنی باشراحت مساعد میباشد. این همکاریها امکانات احداث پروره‌های عمده ساختمانی را بدرجه اول برای اهداف تولیدی، بوجود آورد. در جریان سالهای حکومت دوکتور محمدیوسف بخاطر تحقق پلان پنجم‌ساله دوم، کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی بالغ بر تتعیین پنجاه فیصد تمام سرمایه گذاریها در اقتصاد افغانستان و تعمین ۷۵ درصد کمکهای خارجی گردید. چکوسلواکی و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی برای تحقق پلان سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند.

در حالیکه برنامه‌های درازمدت مناسبات اقتصادی میان افغانستان و کشورهای سوسیالیستی به پایه استواری برای تحقق پلان پنجم‌ساله دوم مبدل گردیده بود، اخذ کمکهای اقتصادی بشکل قرضه‌ها و امدادها از برخی کشورهای سرمایه داری چون ایالات متحده امریکا و آلمان غرب و از برخی سازمانهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و بانک آسیائی تاحدود معینی در عمل تحقق یافت. حکومت دوکتور محمدیوسف تلاش نمود تا در عین زمان از طریق توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای غربی و بهبود مناسبات با پاکستان، مناسبات سیاسی با کشورهای متذکره را گسترش بدهد، ولی تاحدود معینی باین امر توفیق یافت.

گرایش و محتوى عمدۀ برنامه‌های اقتصادی حکومت را در مجموع تشکل سرمایه داری در افغانستان تشکیل میکرد، ولی این روند در جامعه درحال رشد ما توانم با تضادهای پیچیده اجتماعی بود. پایه اساسی سیاست اقتصادی

حکومت را کما کان اقتصاد رهبری شده در چهار جوب سرمایه داری دولتی مشخص می‌ساخت.

در عین زمان در جریان ارتقای سطح آگاهی و فعالیت بخششای وسیعی از توذههای مردم و دربی اعلام آزادی و برنامه‌های حکومت مبنی بر نوآوریها، خواستهای آنان نیز هنوز میگردید. مردم ابراز میداشتند که خطرناکترین پدیده‌های زشت در مسائل اجتماعی افغانستان عبارت اند از؛ فساد اداری، تبارگماری، سوء استفاده از دارائیهای عامه، رشوه ستانی و زدویندهای مالی. این پدیده‌ها به چنان مقیاسهایی در اداره دولتی شیوع یافته بود که هر گونه کوششی را بخاطر ایجاد یک اداره مؤثر خنثی می‌ساخت. شرایط بگونه‌ای بود که بخششای از کارمندان دولتی بشمول شماری از کارمندان بالا رتبه برای ثروت اندوزی و سوشه میشدند.

حکومت نمیتوانست که تدبیر کنترول کننده و جلوگیری کننده مؤثر را برای ازیان برداشتن فساد اداری اتخاذ نماید و مطبوعات آزاد وجود نداشت که به مبارزه افساگرانه دربرابر زشتیها و پلیدیها برخیزد. روح آزادی در وجود مطبوعات دولتی نه دیده بود که منتقدین بتوانند احساس مصنونیت شخصی نمایند و آشکارا و مشخص درباره نواقص و فساد چیز بنویسند. مطالبی که در این ارتباط در صفحات روزنامه‌ها ابراز میگردید غالباً بگونه غیر مستقیم و به اشارات گگ افاده میشد. با این‌قرار، سیستم اداره غیر دموکراتیک، فساد، رشوه ستانی و ناقص بودن نظام قضائی در کشور نادرانه مورد انتقاد علمی قرار میگرفت. همچنان مطبوعات، هرگز امتیازات طبقاتی را در کشور که برای قرن‌ها مروج بود بر ملا نمی‌ساختند و انتقاد نمیگردند. گویا پذیرفته شده تلقی میگردید که این امتیازات از یکسو و محرومیت توده‌های مردم از سوی دیگر یک امر طبیعی ولایدی است.

سیستم انتخاباتی در مجموع و بخصوص فراروند انتخابات برای شورا، دارای خصلت غیر دموکراتیک بود. حتی بر اساس قانون جدید انتخابات؛ خوانین و ملاکین، قریه داران و اربابان، سران قبایل و بزرگان اقوام، متنفذین و حکام

تفحیل، مانند گذشته، امکانات ترساندن مردم و اعمال فشار بر جریان انتخابات و دست اندازی به حق رأی دیگران را داشتند. آنان حق انتخاب آزادانه نمایندگان خود را از مردم سلب میکردند. درنتیجه، امکانات انتخاب نمایندگان واقعی مردم به پارلمان محدود میگردید. نمایندگانی که از مشکلات مردم آگاهی داشتند، آرزومندیهای ایشان را میدانستند و از حقوق و منافع آنان قادر به دفاع بودند، نمیتوانستند به پارلمان راه بیابند. معهداً، قابل شدن حقوق قانونی برای زنان در امر انتخاب کردن و انتخاب شدن به پارلمان در میان اقشار روشنگری کشور با واکنش مثبت مواجه شد و از اهمیت ویژه ای برخورزدار گردید. به رغم اینکه شرایط اجتماعی در کشور، شرکت وسیع زنان را در روند انتخابات تسهیل نمیکرد، ولی حضور نسی آنان در این روند، گامی هستقی، امیدوار کننده و دموکراتیک شمرده میشد.

بخش دوم

تشکیل و تکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

و

حکومتهاي دهه دموکراسی محدود

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«تأسیس ح دخ، از اهمیت ویژه‌ای در تاریخ افغانستان برخوردار گردید. این نخستین سازمان سیاسی با انضباط و دارای تشکیلات منظم چپ و مترقبی و دارای برنامه وايدئوژی روشن بود که بمنابه بيانگر منافع طبقات و اشار زحمتکش کشور روش‌فکران وطنبرست ترقیخواه پا به عرصه وجود نهاد و انجام تحولات انقلابی را در کشور دربرابر خرویش قرار داد.

با تأسیس ح دخ، اسطع آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ارتقا یافت و برای نخستین بار سیاستهای ترقیخواهانه از اسطع روش‌فکری پا فراتر نهاد و در اذهان اشار کارگری وزحمتکشان کشور تفوذ نمود...

درست بنابر درک همین اهمیت بزرگ ح دخ ا بود که در داخل کشور طیف وسیعی از نیروهای ارتجاع افراطی دربرابر آن صفت آرائی گردند. و دریندۀ خارجی نیز نیروهای دست راستی به تحریکات شدید درباره ماهیت و هویت طبقاتی وايدئولوژیک آن پرداختند.

مبازه بعاظر بهبود شرایط کار و استخدام، حکومتها را دردهمه دموکراسی و اداره می‌ساخت تا این مسایل را بگونه جدی درنظر بگیرند و بایجهت از یکسو به برخی از خواستهای عمدۀ کارگران تن دردهند و از سوی دیگر برای کاهش بیکاری و حل مسایل مبرم و حاد اجتماعی و اقتصادی درکشور به طرح و تحقق پلانهای پنجماله بعاظر ایجاد و گسترش تأسیسات صنعتی، ترانسپورتی، ساختمانی و آبیاری ببردازند.»

«من در گنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (منعقده کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵) شرکت کردم و بعنوان یک عضو از هفت تن اعضاء اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدم... به تأسی از فیصله حزب، من در جریان سال ۱۹۶۵ در مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا فعالانه شرکت کردم. ولی قاعده‌تا در شرایط تسلط فتووالیزم و عقب ماندگی شدید اجتماعی و نفوذ ژرف نهادهای کهن دردهات و تأثیر بزرگ مالکیت و پول و موقف اجتماعی، مانع آن میشده که آراء کافی بدست بیاورم.» (ص ۱۴۶، ۱۵۰ و ۲۲۹)

فهرست عناوین:

صفحات

- بجای پیشگفتار: شرایط و امکانات برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح دخ ۱): کمیته تدارک: فصل اول: آمادگیها برای تشکیل ح دخ ۱: فصل دوم: کنگره مؤسس ح دخ ۱: فصل سوم: مبارزات انتخاباتی ح دخ ۱: شرکت من نیز در مبارزات انتخاباتی: فصل چهارم: جریده "خلق" و مردم دموکراتیک خلق: فصل پنجم: مبارزات پارلمانی ح دخ ۱: حمله به فراکسیون پارلمانی حزب درشورا: فصل ششم: اختلافات در رهبری ح دخ ۱: انگیزه پافشاری بر توسعه کمیته مرکزی ح دخ ۱: اساسنامه ح دخ ۱ او در پی آن، انشعاب: فصل هفتم: ح دخ ۱ پس از انشعاب: کار تشکیلاتی و تئوریک در حزب: اشتغال من در عرصه ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی:

۱۸۴- انعام کار ایدئولوژیک

و تئوریک در حزب پس از انشاعاب:

فصل هشتم:

جریده "پرچم" بعنوان ارگان نشراتی حزب:

فصل نهم:

حکومتهای دوران دموکراسی

و جریانات سیاسی در کشور:

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۴۱۰

۳۴۱۱

۳۴۱۲

۳۴۱۳

۳۴۱۴

۳۴۱۵

۳۴۱۶

۳۴۱۷

۳۴۱۸

۳۴۱۹

۳۴۲۰

۳۴۲۱

۳۴۲۲

۳۴۲۳

۳۴۲۴

۳۴۲۵

۳۴۲۶

۳۴۲۷

۳۴۲۸

۳۴۲۹

۳۴۲۱۰

۳۴۲۱۱

۳۴۲۱۲

۳۴۲۱۳

۳۴۲۱۴

۳۴۲۱۵

۳۴۲۱۶

۳۴۲۱۷

۳۴۲۱۸

۳۴۲۱۹

۳۴۲۲۰

۳۴۲۲۱

۳۴۲۲۲

۳۴۲۲۳

۳۴۲۲۴

۳۴۲۲۵

۳۴۲۲۶

۳۴۲۲۷

۳۴۲۲۸

۳۴۲۲۹

۳۴۲۳۰

۳۴۲۳۱

۳۴۲۳۲

۳۴۲۳۳

۳۴۲۳۴

۳۴۲۳۵

۳۴۲۳۶

۳۴۲۳۷

۳۴۲۳۸

۳۴۲۳۹

۳۴۲۴۰

۳۴۲۴۱

۳۴۲۴۲

۳۴۲۴۳

۳۴۲۴۴

۳۴۲۴۵

۳۴۲۴۶

۳۴۲۴۷

۳۴۲۴۸

۳۴۲۴۹

۳۴۲۴۱۰

۳۴۲۴۱۱

۳۴۲۴۱۲

۳۴۲۴۱۳

۳۴۲۴۱۴

۳۴۲۴۱۵

۳۴۲۴۱۶

۳۴۲۴۱۷

۳۴۲۴۱۸

۳۴۲۴۱۹

۳۴۲۴۲۰

۳۴۲۴۲۱

۳۴۲۴۲۲

۳۴۲۴۲۳

۳۴۲۴۲۴

۳۴۲۴۲۵

۳۴۲۴۲۶

۳۴۲۴۲۷

۳۴۲۴۲۸

۳۴۲۴۲۹

۳۴۲۴۲۱۰

۳۴۲۴۲۱۱

۳۴۲۴۲۱۲

۳۴۲۴۲۱۳

۳۴۲۴۲۱۴

۳۴۲۴۲۱۵

۳۴۲۴۲۱۶

۳۴۲۴۲۱۷

۳۴۲۴۲۱۸

۳۴۲۴۲۱۹

۳۴۲۴۲۲۰

۳۴۲۴۲۲۱

۳۴۲۴۲۲۲

۳۴۲۴۲۲۳

۳۴۲۴۲۲۴

۳۴۲۴۲۲۵

۳۴۲۴۲۲۶

۳۴۲۴۲۲۷

۳۴۲۴۲۲۸

۳۴۲۴۲۲۹

۳۴۲۴۲۲۱۰

۳۴۲۴۲۲۱۱

۳۴۲۴۲۲۱۲

۳۴۲۴۲۲۱۳

۳۴۲۴۲۲۱۴

۳۴۲۴۲۲۱۵

۳۴۲۴۲۲۱۶

۳۴۲۴۲۲۱۷

۳۴۲۴۲۲۱۸

۳۴۲۴۲۲۱۹

۳۴۲۴۲۲۲۰

۳۴۲۴۲۲۲۱

۳۴۲۴۲۲۲۲

۳۴۲۴۲۲۲۳

۳۴۲۴۲۲۲۴

۳۴۲۴۲۲۲۵

۳۴۲۴۲۲۲۶

۳۴۲۴۲۲۲۷

۳۴۲۴۲۲۲۸

۳۴۲۴۲۲۲۹

۳۴۲۴۲۲۳۰

۳۴۲۴۲۲۳۱

بجای پیشگفتار

شرایط و امکانات برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح دخ ا)

با اعلام دموکراسی از طریق تشکیل حکومت دولتمرد محمد یوسف در بهار ۱۹۶۳، مبارزین آزادیخواه که استبداد و اختناق سیاسی دست و پای ایشان را بسته بود، پر و بال گشودند. جوانان مبارز، از این تحول با خورسندي توأم با احتیاط لازم استقبال کردند. از جمله، حلقات مخفی و نیمه مخفی مطالعه که در بخش پیشین فوزد بررسی قرار گرفت، بدون اعلام علنی، متدرجاً به حوزه های سیاسی تغییر کرد، وسعت یافت و جدیداً شکل گرفت.

کمیته تدارک:

بمنظور انجام کار سیاسی در حوزه ها، جلب اعضای جدید و آمادگی برای تشکل حزب سیاسی، کمیته تدارک بوجود آمد. در تأسیس این کمیته بویژه ببرک کارمل نقش عمده ایفاء نمود. وی با استفاده از شناختها، در کها و مناسبات وسیع سیاسی خویش ضرورت و امکان ایجاد و رشد آنرا به حزب سیاسی مستدل ساخت.

کمیته تدارک در آغاز مشکل از شش تن در پائیز ۱۹۶۳ ایجاد گردید و اعضای آن عبارت بودند از: ببرک کارمل، میر غلام محمد غبار، میراکبر خبیر، نورمحمد تره کی، علی محمد زهما و صدیق الله روحی. محمد طاهر بدخشی اندکی بعد بآن پیوست. دولتمرد محمودی در چند جلسه اولی کمیته تدارک شرکت کرد و بعداً با آن مقاطعه نمود. میر محمد صدیق فرهنگ که با عضویت نورمحمد تره کی در کمیته متذکره اختلاف نظر داشت، پس از

چند جلسه، از شرکت در آن عملاً ابا ورزید، ولی مناسبات نزدیک خویش را با بیرک کارمل حفظ کرد.

با تشکیل کمیته تدارک هریک از اعضای آن حلقات، دوستان و علاقمندان خویش را در حوزه‌ها مشکل ساختند و در آغاز سربرستی از آنها را خود بر عهده گرفتند و متدرجاً اعضای بر جسته این حوزه‌ها باهمدیگر شناسائی حاصل کردند و اعضای کمیته تدارک متناویاً با ایشان دیدار بعمل میآوردند.

هر عضو کمیته تدارک مسئولیت جلب عناصر دموکراتیک و مترقبی الفکر را به حلقة‌ها و سپس به حوزه‌های سیاسی که برپایه محل زیست تشکیل میشدند، بر عهده داشتند. شمار اعضای حلقة‌ها که به معیار ۷ تا ۱۰ تن میرسیدند، حوزه‌های سیاسی شناخته میشدند و منشی برای هریک آنها تعیین میگردید. جلسات حلقة‌ها و حوزه‌ها غالباً در منزل منشی‌ها و بعض‌اً بطور نوبتی در منازل اعضاء برگزار میگردید. بخاطر تأمین ارتباط میان حوزه‌ها و کمیته تدارک، منشی‌های چندین حوزه، در هفته یکبار با هریک از اعضای معین کمیته تدارک ملاقات میکردند و ضمن تبادل نظر پیرامون مسائل عمده جاری، منشیها پس از گزارشدهی از فعالیت حوزه‌ها، دستور لازم سازمانی را دریافت میداشتند. اشخاصی که بوسیله میرغلام محمد غبار به کمیته معرفی شده بودند تحت سربرستی حشمت خلیل غبار، پسر ایشان کار میکرد.

بیشترین حوزه‌ها و اعضاء را بیرک کارمل از میان جوانان روشنفکر آزاد اندیش مربوط به ملتیهای مختلف افغانستان، بوجود آورده بود. برای هریک از حوزه‌ها، یکتن به صفت منشی بحیث سربرست تعیین گردیده بود و من نیز اینچنین وظیفه ایرا دریکی از حوزه‌هاییکه دارای بیشترین اعضاء بود، بر عهده داشتم.

اعضای حوزه‌های مربوط به میر اکبر خیبر مشتمل بر شماری از روشنفکران با استعداد از میان خانواده‌های نیمه مرغه و متوسط الحال شهری، با بیرک کارمل نیز از همان ابتداء شناخت و همکاری نزدیک داشتند.

نور محمد تره کی با شماری از جوانان و محصلان که غالباً ریشه‌های توده بی ودهاتی داشتند و عمدتاً پشتون بودند و با عده‌ای از اشخاص مسن که با وی دارای شناختهای قبلی شخصی بودند، دید و بازدید داشت. افراد دسته دومی مانند آدم خان، عطامحمد شیرزی، و کیل عبدالله و چند تن دیگر اهل حرفه و تجارت پیشه بودند.

اعضای نزدیک به محمد طاهر بدخشی را عمدتاً جوانان بادرد روشنفکر و عده‌ای از کارگران مربوط به ملتیهای تاجیک و ازبک، اصلاً منسوب به بدخشان و ولایات شمال کشور، تشکیل میکرد.

صدیق الله روحی و علی محمد زهماء پس از مدتی یکی پی دیگر بالترتیب راهی کشورهای لبنان (یونوورستی بیروت) و یکی از کشورهای اسکاندوبیائی با استفاده از فیلوشپهای آموزشی، شدند. برغم آنکه اعضای کمیته با عزیمت ایشان بخارجه بغرض ادامه تحصیل و تجربه اندوزی مخالف بودند، ولی ایشان نپذبرفتند و رفتند. با نظریق عضویت ایشان در کمیته تدارک معوق ماند و عملاً پایان یافت.

در واقع تا جاییکه ممکن بود، کمیته تدارک از مسافرت حتی اعضای بالقوه حزب، یعنی اعضای حوزه‌ها بخارج از کشور، جلوگیری مینمود. برایه چنین سیاستی اتفاق افتاد، من که جوان و تا حدی احساساتی بودم، دور تبه بورسهای آموزشی را برای ادامه تحصیل و کسب تجارت در رشتہ منیجمنت صنعتی که از جانب سازمان ملل متحد باری در بریتانیا و مرتبه دوم در فرانسه حتی همراه با همسرم پیشینی شده بود، رد نمودم.

میر غلام محمد غبار پس از چندی کمیته تدارک را ترک گفت. علت آن تاجاییکه توضیح گردید، پدید آمدن اختلاف نظر در رابطه به مسأله رهبری در حزبیکه باید تشکیل میگردید و ماهیت برنامه بی آن بود. واقعیت اینست که بطور مفهوم شده رهبر آینده حزب میر غلام محمد غبار تلقی میگردید و ببرک کارمل نیز باین امر اذعان داشت. ولی پس از چندی برملاً گردید که نور محمد تره کی به هر قیمتی درپی آن بود تا بحیث رهبر حزب شناخته شود. وی

خویشتن را در کمیته تدارک شخصاً متساپل به سوسیالیزم نشان داده بود، در حالیکه مشی رسمی قطعاً چنین نبود. آشکار شدن چنین گرایشهایی میر غلام محمد غبار از عضویت در کمیته استعفاء نمود و همچنان از همینجا اختلاف جدی میان بیرک کارمل و نور محمد تره کی از یکسو و میان بیرک کارمل و میر غلام محمد غبار از سوی دیگر، بوجود آمد.

کمیته تدارک باقیه اعضای آن که مشکل از چهارت تن بودند، به کار خویش تا تصویب و توشیح قانون اساسی جدید ادامه داد و حوزه های سیاسی را رهبری نمود. اعضای حوزه ها درواقع مشکل از همفرکرانی بودند که در متساپل کلی سیاسی وايدئولوژیک غالباً توافق نظر داشتند. جلسات حوزه ها در هفته یکباره بگونه منظم وغیر علنی دایر میگردید. در اجنبای جلسات حوزه ها، افزون بر جدل و بحث درباره متساپل ایدئولوژیک، مطالب زیرین شامل ومطرح میگردید:

- چگونگی مبارزه با خاطر امحای بقایای فتووالیزم و بازیافت راه های رشد سریع اقتصادی و اجتماعی کشور.
- مبارزه برای دموکریک ساختن نظام دولتی در چهارچوب سلطنت مشروطه و مبارزه علیه فساد اداری.
- مبارزه در راه تحقق دموکراسی در کشور و تأمین آزادیهای فردی اعم از آزادی بیان و قلم، آزادی شرکت در سازمانهای سیاسی و اجتماعی، در اجتماعات و انتخابات، آزادی اقامت و مسافرت، عدم تعرض به محرومیت منزل و مالکیت شخصی، حفظ محرومیت مخابرات و مراسلات، برائت ذمه در برابر اتهامات قبل از حکم محکم دموکراتیک.
- فراهم ساختن امکانات و شرایط برای تأمین آزادیهای اجتماعی مردم اعم از حقوق ملی ملیت‌های مسکون در افغانستان، آزادی برگزاری اجتماعات (بویژه تظاهرات و اعتصابات) و فعالیت اتحادیه های صنفی و مسلکی کارگری و روشنفکری و اتحادیه های دهقانان کشور.

- برابری همه افراد در برابر قانون، برابری زنان با مردان از لحاظ قانونی و رفع هرگونه تبعیض از لحاظ ملی، نژادی، زبانی و منطقی در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
- مبارزه بخاطر طرح و تصویب قوانین دموکراتیک و بوبیزه قانون مطبوعات و قانون انتخابات که آزادی کامل انتشارات و شرکت آزادانه توده های مردم را برای انتخاب کردن و انتخاب شدن، تضمین نماید.
- مبارزه بخاطر طرح و تصویب قانون مترقبی کار و تأمینات اجتماعی کارگران از لحاظ بیمه ها و حقوق دوران بیکاری.
- مبارزه بخاطر توسعه آموزش و پرورش همگانی و تخصصی، رشد فرهنگ و هنر و ایجاد تسهیلات برای تداوی و وقایه مردم در برابر بیماریهای واگیر.
- مبارزه در راه ادامه سیاست فعل عدم انسلاک با قضاوت آزاد و پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی علیه استعمار و جهانخواری و دفاع از صلح جهانی.

مبادرزه عملی سیاسی برای من از هنگامی آغاز گردید که در سالهای (۱۹۶۴-۱۹۶۳) در یکی از حوزه های سیاسی - آموزشی ماقبل حزبی، که در تحت رهبری "کمیته تدارک" کار میکرد، شرکت کردم. من رهبری یکی از آن "حوزه ها" را برعهده داشتم تا به انتخاب و نمایندگی از آن در کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (منعقده کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵) شرکت کردم و بنوان یک عضو از هفت تن اعضاء اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدم.



(فصل اول)

آمادگیها برای تشکیل ح دخ ا

رشد نسیبی اقتصاد و فرهنگ در کشور و در بی آن اعتلاء سطح آگاهی افشار روش‌فکری و کارگری جامعه ضرورت تحولات دموکراتیک را بصورت عینی پدید آورد. آمادگیهای ذهنی برای ایجاد تغییرات در ساختار سیاسی کشور از سوی محافل حاکمه سلطنتی ضرورت تشکیل سیاسی را در کشور تسريع نمود. اعلام دموکراسی و طرح قانون اساسی جدید و مجاز شمردن تشکیل و فعالیت سازمانهای سیاسی در کشور، مبارزان و هوای خواهان دیرین راه آزادی، ترقی وعدالت اجتماعی را به وجود آورد و فضای جدید تنفس را برای ایشان ایجاد نمود. نیروها و گروه هاییکه بدرجه اول خود را وارد وادمه دهنده راه مبارزات دوران دموکراسی نیم بند حکومت شاه محمود صدراعظم در دوره هفتم شورای ملی می پنداشتند، به فعالیت جدی سیاسی پرداختند.

به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۶۴ قانون اساسی که ماده ۳۲ آن ایجاد احزاب سیاسی را بر طبق قانون احزاب مجاز می‌شمرد، نافذ گردید. این امر برای تشید فعالیتها بخاطر تشکیل حزب سیاسی در افغانستان بمنابه چراغ سبز و تکانه نیرومندی تلقی گردید. از فردای همانروز آزادی طلبان ییش از پیش پربال گشودند و بازدیدها میان افراد گروه های گوناگون طرفدار پیشرفت کشور و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان افغانستان علیه تر و بیشتر گردید. طی این ملاقاتها، پیرامون ضرورت ایجاد حزب مترقی، اهداف و وظایف آن و درباره وضع کشور، منطقه و جهان تحلیلها و بحثهای جدی صورت می‌گرفت. کمیته تدارک از آنروز به بعد به ستاد واقعی برای تشکیل کنگره مؤسس حزب مبدل

گردید و وظیفه نخستین خود، تعیین روز و محل برگزاری، تهیه اسناد کنگره و طرز العمل انتخاب نمایندگان را در دستور روز خویش قرار داد.

تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تاریخ سیاسی کشور، از اهمیت بزرگ سیاسی برخوردار می‌باشد. قبل از آنکه درباره چگونگی پدید آمدن این حادثه مهم تاریخی - کشوری و مراحل مختلف رشد و تکامل آن در اینجا سخن گفته شود، لازم است که شرایط عینی و ذهنی برای پیدایش آن در مرحله معینی از تاریخ کشور مورد بررسی قرار گیرد.

شرایط عینی در کشور برای تغییر در نظام اداره حکومت از استبداد به دموکراسی صوری و تدارک برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقریباً یکسان بوده است. باینمعنی که این دو پدیده، کم و بیش همزمان با وجود آمدند و رشد کردند. معافل حاکمه خیلیها تلاش کردند تا احزاب محافظه کار دلخواه خویش را ایجاد نمایند و دست کم دو حزب از این مقام را برای انتقال حکومت به یکدیگر در کشور به تأسیس بریتانیا، ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای غربی مسلط بازند، ولی توفیق نیافتند. زیرا روان اجتماعی در کشور هیچ تشكل و سازمانی را نمی‌پذیرفت که رنگ و بوی دولتی داشتند یا بگونه‌ای به طبقات و محافل حاکمه وابستگی نشان میدادند.

باری شاعر شهیر کشور خلیل الله خلیلی حزبی را بنام "وحدت ملی" معروف به "زرنگار" تأسیس نمود. از آنجا که موصوف شخصاً خیلیها نزدیک به دیوار بود و همچنان بنابر مرام محافظه کارانه آن به دفاع از منافع طبقات و محافل حاکمه کشور، آن حزب در نظره از هم پاشید.

غلام محمد فرهاد حزبی را به نام "افغان ملت" تأسیس نمود که بعد از افغان سوسیال دموکرات نامیده شد. این حزب و ارگان نشراتی آن بنام افغان ملت با برنامه آشکار برتری جوئی ملی با شعار "افغانستان کبیر" معروف گردید، ولی در محافل روشنگری کشور صرف مورد توجه شماری از پشتونها قرار گرفت. چنانکه بعداً خواهیم دید، عدم مؤقتیت حزب دموکرات متفرق میوندوال نیز نتوانست جایگاه قابل قبولی برای خویش در کشور احراز نماید.

با آن، زمینه های عینی برای تشکیل حزبی دموکراتیک و ملی بثابه وارت مبارزات مشروطه طبلانه و آزادیخواهانه در کشور، وجود داشت. هرگاه اراده سیاسی از جانب شخصیتهای معروف دوره هفتم شورای ملی مبارز میگردید، بگونه استثنائی امکانات تأسیس یک حزب دموکراتیک دارای گرایشها و موضع سیاسی وايدئولوژیک میانه با ماهیت واقعی سویا دموکراتیک یا بورژوا دموکراتیک میتوانست بوجود آید. بگونه مثال: هرگاه میرمحمد صدیق فرهنگ، عبدالحسین عزیز، برائلی تاج، فتح محمد فرقه مشر، محمد اسماعیل مبلغ، محمد آصف آهنگ و دیگران همراه با دکتور محمد یوسف و همکاران نزدیک وی که بالعلام دموکراسی و طرح قانون اساسی اعتبار قابل ملاحظه ای کسب کرده بودند و به رغم نزدیکی یا محالف حاکمه سلطنتی شانس تاریخی داشتند، به تأسیس حزب مپرداختند، میتوانستند نقش قابل توجه سیاسی در جامعه ایفا نمایند. در آنصورت ممکن بود شماری از روشنفکران و نمایندگان اقشار میانه حال جامعه و شماری از شخصیتهای سیاسی و اجتماعی پیرامون آن گرد آیند و یک حکومت پارلمانی پایدار تشکیل دهند. اینها از جمله مطالibi بود که من گاهگاهی با میرمحمد صدیق فرهنگ در رسالهای ۱۹۶۰ هنگامیکه وی بصفت مشاور دکتور محمد یوسف و رئیس پلان و وزارت معدن و صنایع کار میکرد و من نیز کارمند آن وزارت بودم و همچنان در نهضتین سالهای ۱۹۸۰، هنگامیکه ایشان بعنوان وزیر مشاور در صدارت همکاری میکردند، در میان میگذاشتند.

بیرک کارمل و میرا کبر خیر در آغاز کار در راستای تشکیل یک جبهه متعدد یا یک حزب مترقبی و دموکراتیک دارای پایه های وسیع اجتماعی و دارای موضع سیاسی میانه به چپ، یک حزب چپگرای ترقیخواه، امکانات سیاسی بزرگ در دست داشتند و چنین طرحی میتوانست طرفداران زیادی در میان بقایای مبارزان گذشته و در میان روشنفکران و حمتشان کشور پیدا نماید و بدینگونه شمار زیادی از جوانان از چپ روی و افراطی گری نیز نجات میافتدند. من که از لحاظ اندیشه های سیاسی با کارمل و خیر نزدیک بودم، شاهدم که آنان

آگاهی و ارزیابی خیلی دقیق از اوضاع آنزمان کشور داشتند. ایشان به دموکراسی سیاسی، حکومت قانون، مبارزه پارلمانی و تجمع نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه دریک جبهه واحد مشکل از نمایندگان تمام اشار پائینی و میانه حال اجتماعی اعتقاد داشتند. ولی از یکسو بنابر نبود اراده برای تشکل مستقلانه و کار برای همسان ساختن در کهای سیاسی اشار روش‌نفرکری و متوجه جامعه بسوی تشکل یک جبهه واحد وازسوی دیگر وارد آوردن اتهامات نادرست و استنگی به اشرافیت برایشان از جانب رقبای سیاسی، نتوانستند این سمت وسو را دنبال نمایند و ناگزیر شرایط شرکت برای ایجاد یک حزب چپ، نه یک حزب یا چندش گسترده دموکراتیک را پذیرفتند.

شایان تذکر است که درنتیجه رشد نسیم سرمایه داری دولتی و خصوصی در جریان انکشاف اقتصادی و فرهنگی کشور، افزایش کمی زحمتکشان و کارگران و پیدایش اشار جدید روش‌نفرکری، امکانات برای تشکل سیاسی بیش از هر زمان دیگر پدید آمده بود. همچنان او جگیری پیسابقه نهضتهاي آزادبیخش ملی درجهان سوم و نارضایتی تاریخی مردم افغانستان از استبداد حکومتها، روان جوانان را تغییر نموده بود. اعلام دموکراسی از سوی دولت و بهره گیری پموقع سازمان دهنده گان سیاسی از شرایط مساعد، یعنی به پنختگی رسیدن شرایط عینی و آمادگهای وسیع ذهنی، منجر به تشکیل حزب سیاسی دموکراتیک و چپ مترقبی در کشور، گردید.

(فصل دوم)

کنگره مؤسس ح دخ ا

کنگره مؤسس بتاریخ اول جنیوری ۱۹۶۵ در منزل نورمحمد تره کی واقع در کارتنه چهار کابل برای ۱۲ ساعت (از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب) دایر گردید. اگرچه زمان آغاز جلسه به وقت افغانستان آخرین روز ماه دسمبر بود، ولی زمان تصمیم گیریها و ختم آن به نهضتین ساعات پس از نیمه شب تاریخ اول جنیوری مصادف میگردید و باین مناسبت همین تاریخ بحیث روز تأسیس حزب، پذیرفته شد. دلیل برای انتخاب عمدی این روز، کسب شهرت برای تأسیس حزب با یادآوری از این نهضتین سالروز معروف در عرصه جهانی بود.

در کنگره، ۳۰ نماینده از هر یک از حوزه های سیاسی انتخاب و دعوت شده بودند و ۲۷ تن عملاً در آن شرکت کردند. میراکبر خیبر بنابر ملحوظات ناوارد سیاسی از جانب یکتن از اعضای کمیته تدارک و دوتن دیگر؛ محمد اسماعیل دانش و عبدالقدوس غوربندی، به بهانه ناموجه کار اداری غائب بودند. اعضای کنگره که در جلسه شرکت ورزیدند عبارت بودند از؛ نورمحمد تره کی، بیرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، شهزاده شهپر، سلطان علی کشمند، صالح محمد زیری، عبدالکریم میشاق، شاه ولی، محمد ظاهر جدران، عبدالوهاب صافی، سلیمان لایق، نوراحمد نور، محمد حسن بارق شفیعی، ملاعیسی کارگر، عبدالهادی کریم، محمد ظاهر افق، عبدالحکیم شرعی، عبدالحکیم هلالی، محمد اکرم کارگر، عبدالله حاجی، نورالله کلالی، آدم خان حاجی، غلام محی الدین زرمتی، عطامحمد شیرزی، عبدالقیوم قویم و خان محمد خالیار.

نمایندگان از لحاظ ملی، قومی و نژادی مربوط به ملتیهای عمدۀ مسکون در افغانستان، از لحاظ تشکیلات منطقوی کشور مربوط به ۱۵ ولایت و از لحاظ منشأ طبقاتی مربوط به اقسام مختلف اجتماعی می‌شدند. شمار بیشتر شرکت کنندگان، همان منشی‌های قبلی حوزه‌های سیاسی بودند که بحیث نمایندگان انتخاب و به کنگره فرستاده شدند. ایشان با درنظرداشت ملحوظات و حساسیت‌های قومی، مذهبی، منطقوی و زبانی و بخاطر پیش‌بینی برای فرآگیر شدن و سراسری ساختن حزب، قبل از استعین شده بودند و با تقدیر ترکیب شرکت کنندگان در کنگره واعضای انتخاب شده در مقامات رهبری حزب بگونه‌ای با ترکیب ملی کشور تاحدوی همسان به نظر می‌آمد.

بنابر آن، این حقیقت شایان تذکر است که تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح دخ) یک پدیده تصادفی و شتابزده نبود. برای این امر کارهای مقدماتی وسیعی از لحاظ سازه‌اندیشی و پیش‌بینی تمام مراحل تکاملی حزب، انجام گردیده بود که اقدامات زیرین را شامل می‌گردید:

- ایجاد حلقه‌های مباحثات و مطالعات سیاسی بخاطر برگزاری بهترین کادرهای مبارزه؛

- انجام تبادل نظر وسیع با اداءه دهنندگان و پیش‌گستران راه مبارزه دموکراتیک و آزادیخواه دوره هفتم شورای ملی بخاطر تداوم مبارزه؛
- سعی برای ترکیب منطقی کیته تدارک بمنظور پیوند دادن نسلهای پیشین وجودی مبارزان و اندیشه‌های سیاسی دموکراتیک و ترقیخواه؛
- شرکت دادن افراد و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به گروه‌های قومی مختلف، کهنسالان و جوانان در حوزه‌ها؛
- متقاعد ساختن اعضای حوزه‌ها، بمتابه اعضای بالقوه حزب، به ادبیات دموکراتیک وايدئولوژی مترقی.

کنگره ح دخ ا در فضای نیمه مخفی دایر گردید، زیرا بیم آن میرفت که محافل حاکمه مبادا دست به کدام پیگرد بزنند. به نظر میرسید که محافل متذکره، موجودیت علنی تجمعی را بخاطر بنیاد گذاری چنان سازمان سیاسی ای

که نیروهای دموکراتیک پیرو تئوری انقلابی در آن نقش رهبری کننده داشتند، تحمل خواهد کرد. اوضاع بر جنین احوالی گواهی میداد و دلیل عدمه، عدم اعلام قانون احزاب بود. تلقیاتی وجود داشت که از ایجاد حزب پیشرو که تأسیس آن در دستور روز قرار داشت جلوگیری بعمل خواهد آمد.

کنگره بوسیله محمد ظاهر بدخشی، عضو کمیته تدارک، افتتاح گردید. وی نور محمد تره کی و بیر کارمل را بعنوان سازمانده‌گان طراز اول سازمان سیاسی و کنگره آن، به نمایندگان با قرائت زندگینامه و مبارزات ایشان، به شرکت کننده کان معرفی نمود. باین‌گونه، مفهوم شده تلقی میگردید که هردو تن نقش رهبری کننده مساویانه در حزب ایقا خواهند کرد، ولی یک تن ایشان در هر حال رسمًا باید در رأس قرار میگرفت. کارمل این موقف را داوطلبانه برای تره کی واگزار شده بود. ایکاش وضع چنین نمی‌بود و صرف یک رهبر بگونه طبیعی وجود میداشت تا ناشی از آن، آنهمه رنج و دشواری بعدی در بی نمی‌آمد. ولی در این امر ناگزیری در کار بود. زیرا از یکسو تره کی بنابر کهنسالی و گذشته سیاسی خویش وبالاتر از آن تمایل و اشتاق شدید به رهبر بودن واز سوی دیگر کارمل بنابر استعداد سوشارش و گذشته سیاسی اش و نقش تعیین کننده ایکه برای تشکیل حزب داشت، در چنین موقعی قرار داشتند. ولی تاکنون گفته میشود که عامل مهمتر از آن، این حقیقت بود که از یکسو بعض اعظم پشت‌زو زبانها، در میان اعضای آینده حزب و شرکت کننده کنگره، از تره کی پشتیبانی میگردند و وی را رهبر خویش مشمر دند واز سوی دیگر، اکثریت قاطع فارسی زبانان، هوای خواه جدی کارمل بودند و مقام رهبری را شایسته و میدانستند؛ در حالیکه این امر بعنوان یک واقعیت و گرایش عمومی تلقی میشد، ولی تمام حقیقت نبود. بگونه مثال؛ خیر، نور ولایق که پشتون بودند، از جانبداران جدی کارمل شردد میگردند و پنجشیری، میثاق و شرعی که غیر پشتون بودند، از تره کی طرفداری میگردند. واقعیت اینست که گروه‌های معینی بگونه خاص از این بی‌آن رهبر پشتیبانی میگردند. هردو تن از رهبران متوجه این جانبداری‌ها و حساسیتها بودند. بنابر آن، کارمل میگوشید که در عمل زیاد متبارز نباشد تا تره

کی را به رقابت و حسادت برانگیزد و تره کی علناً به کارمل میگفت که «سکنند پایدل بزن!» یعنی نقش دوم را ایفا کن!

محمد طاهر بدخشی به رغم اینکه فارسی زبان و تاجیک بود، ولی از روی مصلحت، مناسبات خوب با هردو جانب را رعایت میکرد و آرزومند بود که اتحاد میان پیروان هردو جناح حفظ گردد. او از لحاظ سیاسی پیوسته مؤید نظریات کارمل بود، ولی در رسمایات، موقف تره کی را تائید واژ وی جانبداری میکرد. او حین معرفی هردو تن در آغاز کار کنگره مؤسس، چنین موضعگیری را متبارز ساخت.

بنابراین پیشنهاد بدخشی، آدم خان جاجی که کهنسال ترین عضو پشتون بود بحیث رئیس کنگره عبدالحکیم شرعی که جوان و غیر پشتون بود بعنوان معاون رئیس، برگزیده شدند. رعایت چنین ملعوظات تصنیعی تا پایان درح دخ ا، تا هنگام انشباب معمول بود.

آدم خان پیانیه افتتاحیه مختصراً قرائت کرد و از تره کی و کارمل تقاضا نمود که بالترتیب صحبت نمایند. نور محمد تره کی پیانیه ای درباره گذشته تاریخی افغانستان و اهمیت ایجاد حزب مترقبی در کشور ایراد نمود و ببرک کارمل درباره "اوپایع موجود افغانستان و جهان" سخنرانی نمود. متن این پیانیه هارا "کیته تدارک آماده ساخته بود. در این پیانیه ها، تحلیلاتی از تاریخچه مبارزات نیروهای آزادیخواه تحول طلب در کشور، تأثیرات جنبش‌های آزادیخشن ملی بر اوضاع افغانستان، مبارزه حلقات سیاسی در داخل و نقش آنها در بیداری وارتقای آگاهی طبقاتی زحمتکشان کشور و تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی بسود صلح و آزادی، صحبت بعمل آمد.

در پیانیه های متذکره نکات زیرین مورد بحث قرار گرفته بود: طی دو سال، قبل از تشکیل کنگره، شرکت کنندگان جنبش راه خود را تعیین کردن؛ با تصویب قانون اساسی سال ۱۹۶۴ برای اتحاد نمایندگان طبقات و اشاره زحمتکش جامعه و ایجاد حزب سیاسی آنها، شرایط مساعد پدید گردید؛

باتعین اهداف و وظایف کلی حزب نوبنیاد، اکنون روش گردیده است که به نمایندگی از کدام طبقات و بسود آنها مبارزه نمود و با شناخت رسالت تاریخی خویش آمادگی خویش را درجهت شرکت درامر ساختمان جامعه جدید، ابراز داشت.

در رابطه به توضیع ماهیت طبقاتی و موضع ایدئولوژیک و سیاسی حزب، در بیانیه ها چنین تذکار بعمل آمده بود: کارگران و کلیه زحمتکشان افغانستان به زودی در ک خواهند کرد که راه دیگری برای نجات و آزادی آنها وجود ندارد بجز ایجاد حزب نیرومند وبالضبط که بكمک آن میتوان دشمنان متعدد را شکست داد و انقلابیون افغانستان را در مبارزه بخاطر منافع زحمتکشان برانگیخت. هرگاه این حزب بتواند، زحمتکشان و روشنفکران کشور را متعدد بازد و ایشان به ایدئولوژی پیشرو آشنا و معتقد شوند، افغانستان بسوی پیشرفت و ترقی اقتصادی و اجتماعی سوق خواهد شد و مردم آن به پیروزیهای بزرگی دست خواهند یافت.

پس از ارائه بیانیه های متفاوت در فوق، هریک از نمایندگان کنگره به پا خاستند و درباره زندگی و آمادگی خویش برای مبارزه با وقف، انقلابی و فدای کارانه مختصراً صحبت کردند. این صحبتها جالب بود و فضایی از احساس و هیجان انقلابی در جلسه بوجود آورد. از جمله نوراحمد نور به مقتضای جوانی و روح پرشور انقلابی خویش یکی از چنین بیانیه ها را ایجاد نمود که تاکنون در خاطره ها باقی مانده است.

صحبت‌های نمایندگان که احساسات حاضرین را بر میانگیخت زمان زیادی زا احتوا کرد و سپس دو سند تحت عنوان: اصول اساسی مردمی حزب واصول اساسی تشکیلاتی حزب به کنگره ارائه گردید و مورد تصویب قرار گرفت. هر دو سند بوسیله کمیته تدارک با اشتراک میر غلام محمد غبار تهیه و در آنها کلی ترین اهداف و وظایف تعیین گردیده بود. کنگره تصمیم گرفت که اسناد متذکر که بمثابه نکات اساسی برای طرح و تدوین مرا امنانه و اساسنامه حزب

پدیرفته شوند. باینمنظور کمیسیونی در تحت سرپرستی ببرک کارمل مشکل از محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و شاه ولی تعیین گردید.

دریغش بعدی کار کنگره، نمایندگان به بررسی مسائل تشکیلاتی مندرج دراجندای جلسه، پرداختند. مسأله عده را دراین مورد، انتخاب اعضا کمیته مرکزی حزب تشکیل میگردید. درنتیجه رأی دهی آزاد وسری، اعضا کمیته مرکزی مشکل از ۱۱ تن، ازجمله هفت تن به صفت اعضای اصلی وچهار تن بعنوان اعضای علی البطل یا کاندید درکمیته مرکزی انتخاب شدند. اعضا اصلی به ترتیب شمار آراییکه حاصل گردند عبارت بودند از:

نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، غلام دستگیر پنجشیری، شهلا شهیر، سلطان علی کشمند، صالح محمد زیری واعضا علی البطل: عبدالکریم میثاق، شاه ولی، محمد ظاهر جدران وعبدالوهاب صافی.

به رغم اینکه رأی گیری کاملاً سری انجام گرفت، ولی بگونه ای قبل از مانده گردیده بود که از لحاظ شایستگی شخصی، خصوصیات طبقاتی و تعلقیهای ملی، مذهبی و زبانی، بطور کلی اعضا کمیته مرکزی به ترکیب بالا انتخاب گردد. پیشنبی میگردید که تره کی و کارمل به اتفاق آراء نمایندگان انتخاب شوند، ولی حین شمارش معلوم شد که شمار آراء تره کی نسبت به کارمل یکی بیشتر بود (تره کی ۲۷ و کارمل ۲۶ رأی).

پس از رأی گیری، زمزمه ها بر زبانها افتاد که تره کی به کارمل رأی نداده است تا برتری خویش را براو نشان داده باشد، درحالیکه کارمل به او رأی داده بود. از همینجا، افرون بر نقاط اختلاف دیگر، نظره نهال شک و عدم اعتماد دیگری بسته شد که بعدها به جوانه زدن آغاز کرد.

در پایان کار کنگره بنیاد گذار ح دخ ا، پیام شرکت کنندگان عنوانی مردم افغانستان قرائت گردید و مورد تصویب قرار گرفت. این پیام را گروهی از نویسندهای باشتر اک ببرک کارمل، طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری وبارق شفیعی تهیه کرده بودند. دراین پیام باطلاع مردم افغانستان رسانده میشد که چرا

و جگونه ح دخ ۱ تأسیس گردید و این حزب درقبال مردم چه وظایفی را بر عهده گرفته است و چه اهداف و رهنمود هائی را پیروی مینماید.

در حالیکه پایان کار کنگره رسماً اعلام گردید، در حضور نمایندگان، نخستین پلنوم کمیته مرکزی یعنی جلسه کامل کمیته مرکزی به شرکت تمام اعضا اصلی و علی البدل آن، دایر گردید. در جلسه متذکره نور محمد تره کی بعیت منشی اول و برک کارمل بحیث معاون منشی اول کمیته مرکزی ح دخ ۱، انتخاب شدند و جلسه ساعت ۲ پس از نیمه شب اول جنیوری ۱۹۶۵، پایان یافت.

تأسیس ح دخ ۱، از اهمیت ویژه ای در تاریخ افغانستان برخوردار گردند. این نخستین سازمان سیاسی با انضباط و دارای تشکیلات منظم چپ و مترقبی و دارای برنامه وایدئوی روشن بود که بمتابه بیانگر منافع طبقات و اقشار زحمتکش کشور و روشنگران وطنپرست. ترقیخواه پا به عرصه وجود نهاد و انجام تحولات انقلابی را در کشور دربرابر خویش قرار داد.

با تأسیس ح دخ ۱، سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ارتقا یافت و برای نخستین بار سیاستهای ترقیخواهانه از سطح روشنگری پا فراتر نهاد و درآذهان افشار کارگری و زحمتکشان کشور نفوذ نمود. این حزب اهداف برنامه ای خویش را با گرایشهای جنبش آزادیبخش ملی و جنبش انقلابی جهانی همسان ساخت و به اینلحاظ اهمیت آن از محدوده افغانستان فراتر رفت. این امر همچنان اهمیت تاریخی این حزب را ثابت نمود.

درست بنابر درک همین اهمیت بزرگ ح دخ ۱ بود که در داخل کشور طیف وسیعی از نیروهای ارتیاع افراطی دربرابر آن صفت آراثی کردند و در بعد خارجی نیز نیروهای دست راستی به تحریکات شدید درباره ماهیت و هویت طبقاتی وایدئولوژیک آن پرداختند.

(فصل سوم)

مبارزات انتخاباتی ح دخ ۱

به موجب قانون اساسی و قانون انتخابات در سال ۱۹۶۵، مبارزه انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا، عمدتاً برایه برنامه‌های فردی انجام گرفت. زیرا در نبود قانون احزاب پلاتفرم انتخاباتی احزاب سیاسی وجود نداشت. غالباً نمایندگان بشیوه کهن: اعمال نفوذ از جانب متنفذین محلی، به شورا راه یافتند. حزب زرنگار خلیل الله خلیلی با استفاده از این بشیوه، بر طبق اشاره میر محمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر" (جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۳۶) موفق گردید که شماری از ملاکان و متنفذین را با همکاری عبدالقيوم وزیر امور داخله به شورا وارد کند. این حزب پس از مدتی از هم باشید.

یگانه سازمانی که دارای برنامه انتخاباتی بود و بصورت منظم مبارزه فعال سیاسی دست زد، حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. برایه فیصله کمیته مرکزی حزب، شمار قابل ملاحظه‌ای از اعضای حزب در حوزه‌های انتخاباتی در سرتاسر کشور ثبت نام کردند و مبارزه تبلیغاتی آگاهی دهنده بود.

- پلاتفرم انتخاباتی کاندیداهای حزب را نخست در مبارزه انتخاباتی طی سه ماه و سپس در جریان انتخابات، عمدتاً اصول کلی مردمی مصوب کنگره ح دخ ا، تشکیل می‌کرد. محتوی تقریبی این اصول عبارت از مطالب زیرین بود:
- دفاع از تمدن ارضی، استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی کشور؛
- تمرکز تمام قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت مردمی از طریق ایجاد حکومت مبنی بر دموکراسی ملی؛
- تأمین حقوق و آزادیهای وسیع دموکراتیک برای مردم؛

۰ تقویت اتحاد میان خلقهای کشور بر مبنای اصول دموکراتیک و برابری برادرانه؛

۰ رشد اقتصاد کشور از طریق اقتصاد دولتی پلانی، حمایت از بخش خصوصی، انجام اصلاحات ارضی؛

۰ مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و نفوذ امپریالیستی، دفاع از جنبش‌های رهایی‌خواه ملی، مبارزه علیه ستم ملی، دفاع از حق خود ارادت پشنونها و بلوچهای ماورای خط سرحدی دیورند؛

۰ تعقیب سیاست خارجی مستقل و صلحجویانه، جانبداری از سیاست بیطرفی مشیت و همزیستی هشالت آمیز و عدم شرکت در بلاتکهای تجاوز کارانه نظامی.

کاندیداهای حزب طی سه ماه واندی فعالیتهای انتخاباتی گستردۀ ای را در شهر کابل، در برخی از مراکز ولایات و در مناطقی از دورترین نقاط کشور با تعلم دشواریها، موانع و خطرات گوناگون انجام دادند. در مبارزه انتخاباتی حزب، هدف افشاری ماهیت ارتजاعی طبقات و محافل حاکمه، بیدار ساختن مردم از خواب دیرین از لحاظ سیاسی و جلب آنان مبارزه فعال علیه اختناق و ستمگری محلی و بخاطر دستیابی به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی ایشان بود. در جریان این مبارزه، توجه به ارتقای سطح فهم سیاسی و آگاهی اجتماعی اشار گوناگون مردم و درک ضرورت شرکت ایشان در حیات سیاسی و اجتماعی در کشور، مبذول گردید. کاندیداهای حزبی با استفاده از این فرصت، اجتماعاتی از مردم را تشکیل نیکردن، در محلات کار مردم میز فتند، در مساجد پس از ادائی نماز جمعه و روزهای دیگر سخنرانی مینمودند و باینو سیله ارتباط با توده‌های مردم را استقرار می‌بخشیدند.

بادرنظر داشت امکانات عینی و عملی بخاطر به راه اندادختن کارزار تبلیغاتی مؤثر از جانب داوطلبان و بنا بر فیصله کمیته مرکزی، ببرک کارمل و انهاهیتا راتبزاد از شهر کابل، نور محمد تره کسی از ولسوالی نواه و لایت غزنی (محل تولد وی) و دیگران از مناطق دیگر کشور برای وکالت در دوره

دوازدهم شورا، کاندید شدند، بین سلسه، من نیز از ولسوالی چهاردهی ولاست کابل (محل تولد خویش) نامزد و کالت شدم.

در شهر کابل در جریان مبارزه انتخاباتی، کار عظیم تبلیغی، تهییجی و روشنگرانه، بعمل آمد. شهر را شور و هیجان عجیبی فرا گرفت. این مبارزه شهروندان شهر را به شرکت فعال در انتخابات پادر نظرداشت تجربه دوره هفتم شورای ملی، فراخواند و تعداد بیشماری از آنرا به صفوت مبارزان جلب نمود. در شهر کابل و حوزه های دیگر: گردنهایها، همایشها و راه پیماییهای متعددی به شرکت ده ها هزار تن بوجود آمد و در آنها کاندیداهای و فعالان حزبی سخنرانیهای هیجان انگیزی بعمل آوردند. صدها هزار ورق تبلیغاتی با فتوهای کاندیداهای در میان شهروندان کابل و حوزه های انتخاباتی دیگر پخش گردید و کاندیداهای از شهرت و اعتبار بزرگی در میان مردم برخوردار گردیدند.

مبارزات انتخاباتی در سراسر کشور، در ولسوالیهای که نامزدهای ح دخ ا کاندید بودند، در فضای خیلی جدی و حاد انجام گرفت. از یکسو کار پر تحرک سیاسی و بیدار کننده در میان مردم از سری کاندیداهای و فعالان حزبی انجام میشد و از سوی دیگر ملاکان، اربابان و متنفذین محلی غالباً به پشتیبانی آشکار حکومتهای محلی، مقاومت تپ آلد و تغیریکارانه نشان میدادند. در برخی از ولسوالیهای کم نفوذ و دربست تابع ایصال متنفذین محل، اصلاً مجالی برای انجام مبارزه برای هیچکسی باقی گذاشته نشده بود، در برخی از حوزه ها به صندوق های آراء دستبرد زده شد و برخی از کاندیداهای، چون: صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، هادی کریم، فدامحمد خواریکش، قادر بهیار واکرم کار گردد جریان مبارزات انتخاباتی خلاف تمام موازین دموکراتیک بازداشت شدند.

نورمحمد تره کی در حوزه مربوطه موفق به اخذ رأی کافی نگردید و همچنان شمار زیادی از کاندیداهای دیگر حزبی، از جمله اینجانب، نتوانستند که آراء کافی بدست آورند. تجربه شخصی من برای عدم مُتفقیت جهت اخذ آراء

کافی میتواند بعنوان یک نمونه درمورد نامزد های دیگر حزبی در مناطق روزنایی کشور نیز در نظر گرفته شود.

شرکت من نیز در مبارزات انتخاباتی:

احساس ضرورت تحول سیاسی در آخرین سالهای حکومت ده ساله محمد داؤد، سپس اعلام دموکراسی در کشور و قانون اساسی جدید در نیستین سالهای دهه ۱۹۶۰، امکانات توین برای فعالیتهای سیاسی را بوجود آورده بود. به تأسی از فیصله حزب، من در جریان سال ۱۹۶۵ در مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا فعالانه شرکت کرد و خودم را نیز برای کرسی پارلمان از ولسوالی چهاردنه کاندید نمودم. مبارزه سختی میان دو اندیشه نوگرانی و محافظه کاری در آن حوزه انتخاباتی نیز در گیر بود. ولی قاعده‌تا در شرایط تسلط فنودالیزم و عقب ماندگی شدید اجتماعی و نفوذ ژرف نهادهای کهن دردهات و تأثیربرگ مالکیت و پول و موقف اجتماعی، مانع آن میشد که آراء کافی بدست بیاورم. معهداً، من همراه با شمار زیادی از جوانان حزبی و دوستان شخصی و خانوادگی مبارزه فعال انتخاباتی را به پیش بردم. هدف اولی از شرکت در این مبارزه برایه سیاستهای حزب نوبناد، انجام کار تبلیغی و سیاسی روشنگرانه در میان مردم و هدف دومی انتخاب شدن و راه یافتن در پارلمان بود. برای من مانند کاندیداهای دیگر حزبی در رابطه به تأمین هدف اولی مؤقتی معین بدست آمد، ولی در ارتباط به هدف دومی توفیق حاصل نشد.

برغم نوآوریها در شیوه های سنتی مبارزه انتخاباتی در روزنایان، هنوز خیلی زود تا از اکثریت توده های مردم که از نعمت سواد محروم بودند و هنوز شدیداً تحت نفوذ متنفذین محلی قرار داشتند، توقع برده میشد که با عننه گذشته خود ببرند. از گذشته ها بدانسو، در موادی چون انتخاب و کلا، متنفذین محلی با استفاده از موقف با امتیاز مادی و سیاسی خویش. بجای دهقانان و روزنایان دیگر بعنوان یک عننه ناپسند، تصمیم میگرفتند. در انتخابات برای

دوره دوازدهم شورا نیز بر رأی دهندگان از جانب متنفذین اعم از ملاکان، اربابان، خوانین، قریب داران، سودخواران و گماشتنگان حکومتهای محلی فشار وارد می‌آمد که به کاندیداهای آنان رأی بدهند و همچنان بنحو گسترده‌ای آراء مردم از جانب ایشان مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت.

با وجود این، کاندیداهای ح دخ در جریان مبارزات انتخاباتی در مناطق مختلف کشور واژجه اینجانب در ولسوالی چهاردهی: کار توضیحی، تبلیغی، ترویجی، تهیجی، آگاهی دهنده، بیدار کننده و پسیج کننده وسیعی را در میان توده‌های مردم انجام داد. این مبارزه که بشیوه‌های نوین در میان اجتماعات معمول مردم در مساجد و در مخالف و در همایشها و گردهمایی‌های تنظیم شده بطور انفرادی انجام می‌گرفت، نقش و نشانه قابل ملاحظه‌ای در اذهان، قلوب و روان مردم بجا گذاشت. همچنان در جریان این مبارزه، شمار بزرگی از جوانان تحصیلکرده به مبارزان فعال دموکراتیک مبدل شدند و اعضای جوان حزبی در راه پختگی سیاسی گامهای استواری به پیش گذاشتند. من خود شاهد که در جریان مبارزه انتخاباتی چهره‌های درخشان از میان روش‌نفکران تばاز کردند و از جمله از حوزه انتخاباتی چهاردهی نیز افرادی برخاستند که بعد از آن دولتمردانی در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی مبدل شدند. در میان آنایکه فداکارانه و فعالانه در کارزار مبارزات انتخاباتی با من همکاری می‌کردند، در اینجا از دو کتور محمد کبیر، دو کتور عبدالکبیر رنجبر، محمد اسماعیل محشور، محمد ابراهیم سروری و عارف که نام فامیلی را بکار نمی‌برد ولی بنا به خصلت خویش بنامهای مستعار از پی قهرمانان داستانی یاد می‌گردید، نام میرم، از میان اعضای رهبری، محمد ظاهر بدخشی و دستگیر پنجشیری بیشترین همکاری‌ها را بعمل آورندند.

من حین انجام مبارزات انتخاباتی با گروه کثیری از افراد سرشناس و با احساس در قریب‌های مختلف حوزه دیدار و از نزدیک صحبت مینمودم. خاطره دیدارها و صحبتها بادانشمند و مبارز نستوه علامه محمد اسماعیل بلخی در افشار چهاردهی و مشوره‌های وی برای من الهام بخش بود. همچنان صحبت با محمد

اسمعیل مبلغ، مبارز و سخنران شهیر کشور که او از جمله درمیان باشندگان قلعه شهاده چهاردهی از نفوذ معنوی بزرگی برخوردار بود برای من فرصت‌های نکو شمرده میشد. من در حالیکه در مساجد و تکیه خانه‌ها و محافل مردمی سخنرانی و با جمیعتها و افراد صحبت میکردم و همکاری ایشان را به پشتیبانی از کاندیدای خویش جلب مینمودم، دیگران - برخی از کاندیداهای رقب - علیه من کارزار تبلیغاتی را برای اندخته بودند و راه‌های اعمار خود را با تخریب من جستجو مینمودند.

همچنان شمار بیشتر کاندیداهای از طریق بربا کردن مهمنانها و اهداء تحفه‌ها تلاش میکردند که شماری از رأی دهنده‌گان را بسوی خود متمایل سازند. درروز انتخابات، هریک از کاندیداهای که با این ارباب و آن قریه دار، با این منتفذ و آن ملای مسجد سازش قبلى داشتند، رأی دهنده‌گان را بگونه جمعی با بهای معین به حوزه انتخاباتی انتقال میدادند تا بگونه فرمایشی در صندوق‌ها ورقه رأی خویش را بربزانند و با همان بهای معین به خانه‌های خویش برگردانند.

من و همکارانم در حوزه انتخاباتی با چنین وضعی مواجه بودیم، ولی در نتیجه تلاشها و کار وسیع تبلیغی و ترویجی روشنگرانه توفیق دست داد که گروه‌های از مردم و بخصوص جوانان، باسواندن و کارگران خود به حوزه بروند و بطور داوطلبانه برای من رأی بدهند.

کاندیداهای دیگر ح دخ ا در حوزه‌های متعدد انتخاباتی در کشور، کم و بیش با وضعی مشابه متذکره در بالا مواجه بودند. برای ایشان و همچنان برای من شرکت در مبارزات انتخاباتی فرصتی برای نزدیکی با مردم و دستیابی به انجام کار سیاسی تبلیغی، توضیحی، ترویجی و روشنگرانه درمیان توده‌های مردم بود؛ برغم اینکه شانس مؤقتی با اخذ آراء کافی برای راهیابی به پارلمان کشور، کمتر بمالحظه میرسید.

با وجود این، از زمرة تمام کاندیداهای چهار تن از رهبران و فعالان حزب به رغم رقابت شدید مخالفان و خرابکاریهای فراوان محافل حاکم، موفق به اخذ آراء اکثریت قاطع رأی دهنده‌گان شدند و با اینقرار بعنوان و کیل در دوره دوازدهم

شورا در افغانستان انتخاب گردیدند و فرآکسیون پارلمانی حزب را تشکیل دادند. ایشان عبارت بودند از: بیرک کارمل و آناهیتا راتبزاد از شهر کابل، نوراحمد نور از ولسوالی پنجوائی ولايت قندهار و فیضان الحق فیضان از ولسوالی رودات ولايت ننگرهار. همچنان سه تن از شخصیتهای معروف سیاسی: میرمحمد صدیق فرنگ، محمد اسمعیل مبلغ و محمد آصف آهنگ نیز، از شهر کابل انتخاب شدند.

در کابل، هنگام اعلام پیروزی کاندیداهای حزب و سایر آزادیخواهان در انتخابات، به ساعت ۹ شب نمایش بزرگ خیابانی بشرکت هزاران تن بوجود آمد و در فضای مملو از شور و شفف و مشحون از احسان و هیجان وطنپرستانه تا ساعت ۱۲ شب ادامه یافت.

(فصل چهارم)

جريدة "خلق" و مرام دموکراتیک خلق

با استفاده از مواد قانون جدید مطبوعات که انتشار جراید و روزنامه های انفرادی را مجاز نمی شمرد، حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای انتشار جريده خویش تحت عنوان "خلق" بمتابه "ناشر افکار دموکراتیک خلق"، تصمیم گرفت. بخلافه این ضرورت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در فقدان قانون احزاب نمیتوانست نشریه ای را بنام خود مطالبه نماید، ناگزیر بود که امتیاز جريده را بشکل انفرادی حاصل کند. بایمنظور بنابر فيصله کمیته مرکزی، صاحب امتیاز جريده نور محمد تره کی و مدیر مسئول آن بارق شفیعی تعیین گردیدند. عناوین متذکره در بالا به رنگ سرخ چاپ میگردید که موجب نگرانی و اعتراض محافل حاکمه گردید. در مورد نام جريده و انتخاب رنگ عنوان آن از همان آغاز تفاوت نظرهای جدی وجود داشت. کارمل مخالف برگزیدن عنوان "خلق" و نوشتن آن بنحو جدی به رنگ قرمز بود، ولی تره کسی پافشاری نمود و موفق شد!

در نخستین و دومین شماره جريده خلق مرآت نامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت عنوان "مرام دموکراتیک خلق" به چاپ رسید. تاریخ نشر این سند بزرگ برقا نامه ای حزب مصادف به ۱۱ اپریل سال ۱۹۶۶ میباشد.

مرام دموکراتیک خلق برپایه اندیشه های مندرج در دویانیه ارائه شده در کنگره مؤسس و اصول کلی مردمی حزب مصوب کنگره، تدوین گردید. کمیسیونی در تحت رهبری ببرک کارمل و به عضویت محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و دوکتور شاه ولی از جانب کمیته مرکزی مؤذن به طرح آن شد. من نیز بمنظور جستجو، مطالعه و مقایسه مآخذ و برنامه های احزاب متفرقی

در کشورهای گوناگون و تنظیم یادداشت‌ها برای کمیسیون، از طریق بیرک گارمل، همکاری مینمودم.

مرام دموکراتیک خلق افغانستان حاوی یک مقدمه بود که اهداف و وظایف حزب را از لحاظ تئوریک مستدل می‌ساخت و چهاربعش آن عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را مورد بررسی وسیع قرار میداد.

در مقدمه مرام چنین آمده بود: «این سند به اساس تحلیل علمی از اوضاع ملی و بین‌المللی تنظیم گردیده است و مظهر آرمانهای خلق رحمتکش افغانستان، بیش از ۹۵ فیصد نقوص مملکت، یعنی طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران مترقی می‌باشد».

در مقدمه خاطرنشان گردیده بود که از سال ۱۹۱۹ به بعد، یعنی از زمان استرداد استقلال کشور، مردم رنجیده افغانستان: «برای طرد نظام فتووالی (ملوک الطوائف) استبداد و ارتقای داخلی، ریشه کن کردن تقایی استعمار و نفوذ امپریالیزم، دلیرانه مبارزه کردن که به کمال تأسیف بنابر نبود شرایط مساعد ملی و بین‌المللی مؤقتاً مواجه به شکستهای رقتبار گردیده» و اضافه شده بود که درنتیجه این‌وضع: «قدرت فتووالها بمثابه فرمانروایان محلی (طبقه حاکمه) و محاذل حاکمه آن همچنان پابرجا باقی ماند و تضاد اساسی بین دهقانان و فتووالها، تضاد بین خلقهای کشور و امپریالیزم را، شدت پختی».

در مرام دموکراتیک خلق با تذکر از تغییرات ریشه بی که در جهت رشد روند تحولات بین‌المللی سود خلقهای رنجیده آسیا، افریقا و امریکای لاتین بوقوع پیوسته است، توجه گیری بعمل آمده بود که: «برای خلقهای ستمدیده افغانستان نیز امکانات واقعی برای آزادی از قید ارتقای فتووالی و نفوذ عوامل استعماری و امپریالیزم بوجود آمده است».

بر طبق مرام، اتخاذ سیاست خارجی بر مبنای سیاست بیظرفی و صلح خواهی، پیروی از سیاست هم‌بستی مسالمت آمیز و ضدیت با استعمار و استعمار نوین و عدم الحق در بیمانهای نظامی، موجب میگردد تا اعتبار کشور در عرصه

بین المللی ارتقا یابد، امدادها و کمکهای بیشایه و مساوی حقوق کشورهای صلح‌خواست برای افغانستان جلب گردد، نیروهای بشری و ثروت‌های طبیعی کشور و سکنور دولتی بر طبق پلانهای انکشافی تقویت شود. در مرام گفته شده بود که مشی مترقب خارجی؛ «امکانات و شرایط لازم را برای ایجاد حکومت دموکراتیک ملی و راه رشده غیر سرمایه داری بیان می‌آورد».

برینیاد مرام دموکراتیک خلق، محتواهی اساسی جنبش ملی و دموکراتیک در افغانستان عبارت بود از: مبارزه برای حل تضاد میان فئودالها، تاجران بزرگ محتکر و کمپرادور، بیرون‌کاری پوسیده و نهایندگان انصهارات بین المللی از بکسر و تورهای مردم افغانستان از سوی دیگر، مردم حزب، ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک را هدف استراتژیک و وسیله حل این تضاد میدانست. در مرام گفته می‌شد: «پایه اساسی چنین حکومت باید متشكل از جبهه متحده ملی فتشکل از تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک و وطنپرست، یعنی کارگران، دهقانان، هنرمندان مترقبی، اهل حرفه، خورده بورژوازی (مالکین کوچک و متوسط) و بیوزرزازی ملی (سرمایه داران ملی) باشد که در راه استقلال ملی، تعقیم دموکراتی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک خلد امپریالیستی و خنده فنودالی مجاهده و مبارزه صینمایند».

مرام یا برنامه، اهداف و وظایف حزب را در عرصه سیاسی چنین فورمولیندی نموده بود: امتحان نظام فنودالی و مبارزه در برابر نفوذ امپریالیستی؛ تمرکز تمام قدرت دولتی به دست مردم از طریق انتخابات و ایجاد پارلمانیکه از تمام انتشار اجتماعی نمایندگی نماید؛ حل عادلانه و دموکراتیک مسأله ملی؛ تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی؛ دموکراتیزه ساختن سیستم قضائی؛ تأمین واقعی حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مردم اعم از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی اعتصابات و تظاهرات؛ ایجاد سازمانهای سیاسی، اتحادیه‌های ملکی؛ دریش گرفتن سیاست خارجی مترقب و تحقق سایر تحولات دموکراتیک.

بخاطر حل مسأله ملی، در مرام تذکار بعمل آمده بود که حکومت ملی و دموکراتیک وظایف زیرین را انجام خواهد داد:

«مبازه در راه اتحاد و همبستگی تمام ملتها واقوام زحمتکش افغانستان براساس تأمین منافع طبقات محروم و براساس اصل مساوات برادرانه؛ مبارزه همه جانبیه علیه هرگونه ستم ملی اعم از تفوق طلبی قومی، نژادی، قبیلوی و منطقی و همچنان علیه تنبیلات محلی که نفاق ملی بار می‌وردد».

در ارتباط بموضع فوق پیشینی شده بود که: «...سعی خواهد شد تا از طریق قانونی و براساس اصول دموکراسی بر تشكیلات اساسی مملکت از لحاظ رابطه اقتصادی، لسانی و فرهنگی تجدیدنظر شود...».

دریخت اقتصادی مرام ده‌گراتیک خلق آمده بود که: «افغانستان دارای منابع فراوان طبیعی و قوای مستعد انسانی است» و امکان‌پذیر است که در صورت اتخاذ راه رشد مترقبی، دریک مدت کوتاه «سریعاً سطح حیات خلقها را از لحاظ تهیه و تأمین خوراک، پوشش، مسکن، صحت و معارف بقدر کافی ارتقا بخشد».

در این بخش مرام یا برنامه گفته می‌شد که مانع رشد مناسبات تولیدی و توسعه اقتصادی، نظام اجتماعی موجود مبتنی بر مناسبات تولید فتووالی و مقابل فتووالی است که موجب استثمار بی‌رحمانه و ظلم بر توده‌های عظیم کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان کشور گردیده است. در مرام نتیجه گیری بعمل آمده بود که باید اینوضع تغییر نماید و پیشنهاد می‌شد که: «در عرض روابط کهنه غیرعادلانه، سیستم جدید اقتصاد ملی مبتنی بر روابط جدید و عادلانه و براساس منافع مؤلفین نعمات مادی جامعه، یعنی توده‌های زحمتکش مردم استقرار یابد».

در مرام پیش‌بینی گردیده بود که یگانه راه بروز رفت کشور از عقب ماندگی اقتصادی قرون متادی، راه تأمین سریع رشد اقتصاد و فرهنگ، راهی که افغانستان را به کشور صنعتی تبدیل نماید و ترقیات همگانی را طی مدتی نسبتاً کوتاه، یعنی در «دوران زنگی یک نسل» فراهم سازد، راه رشد غیر

سرمایه داری است. بخاطر پیشرفت در این راه ضروراست تا تمام نیروهای دموکراتیک و میهنبرست کشور دریک جبهه واحد ملی بخاطر ایجاد حکومت دموکراسی ملی، متحده شوند. چنین حکومتی باید سیاستی را درجهت رشد اقتصاد برطبق پلان دولتی توسعه بعدی بخش دولتی، مختلط و خصوصی در اقتصاد بحیث وسیله تحکیم استقلال اقتصادی وارتقای سطح زندگی زحمتکشان درپیش گیرد.

مسئله ارضی - دهقانی بنا بر حاد بودن این مسئله در آزمان، مورد توجه بخصوص ح دخ اقرار داشت. در مرام حزب خاطر نشان شده بود که شرط حتمی برای رشد نیروهای مؤله را در کشاورزی، انجام تحولات دموکراتیک ارضی تشکیل میدهد. سیاست حزب در این زمینه بگونه ذیل با صراحت در مرام پیش بینی شده بود:

«اجراهای اصلاحات ارضی بر بنای عدالت اجتماعی به اشتراک مستقیم همه دهقانان و بینضلع دهقانان بیزیمین و گمزمین افغانستان و وضع قوانین دموکراتیک و مترقی که جمیع نظامات و مؤسسات فتووالی را ملغی قرار دهد، استثمار و فقر دهقانان را از ریشه محوازد و سطح محصولات زراعتی کشور را بمزیان وسیع افزایش دهد.»

در عرصه های صنعتی، مالی و تجارت در نظر بود تا توجه خاص به تورید تجهیزات تحقیکی جهت انجام پایه های محکم برای رشد صنایع ملی و تأمین کنترول بر تجارت از طریق تحقق سیاستهای حمایوی گمرکی مبذول گردد. بازگران مالیات غیرمستقیم با درنظرداشت عدالت اجتماعی و توجه به مالیات مستقیم ازدواش مردم بدور افگنده شود.

مرام ح دخ ا در عرصه اجتماعی انجام اقدامات زیرین را ضروری میپنداشت:

حق کار، حق استراحت، تعیین ساعت کار در هفته که برای تمام گنگوگرهای کارگران بیش از چهل و دو ساعت نباشد، حق دریافت معاش تقاعد و مدد معاش، منع استفاده از نیروی کار کودکان دارای سنین کمتر از پانزده سال.

همچنان در مرام پیشینی شده بود تا اقدامات زیرین بعمل آید: اعمار منازل ارزان قیمت و صلحی برای بیخانه‌های افشار جامعه؛ تأمین حقوق مساوی زنان با مردان در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ تجدید ساختار دستگاه اداره دولتی بر مبنای اصول دموکراتیک با در نظر داشت کارائی آن؛ ایجاد محکم دموکراتیک مبتنی بر عدالت، قادر اغراض و اتخاذ شیوه قضاوت علی؛ الغای قوانین مخالف منافع مردم یا تجدید نظر برآنها.

در مرام ح دخ ا تدابیر برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری و روش فکری تحت عنوان اتحادیه‌های صنفی یا مسلکی، تحقق ایده‌های مبنی بر انعام خدمات گسترده طبی رایگان برای مردم و سازماندهی مبارزه فعال برای امحای بیسادی وجهات در کشور، پیش بینی شده بود.

ح دخ ا در مرام خویش برای انجام تعولات فرهنگی، نقش و مقام بر جسته ای قابل گردیده بود. از جمله در نظر بود تا اقدامات زیرین صورت گیرد: ایجاد مؤسسات نگهداری و پرورش سالم کودکان قبل از سنین مکتب؛ تعمیم تعلیمات اجباری همگانی و مجانية ابتدائی به زبانهای مادری فرزندان کشور؛ گسترش تعلیمات مجانی متوسط بگونه ایکه شاگردان مبادی دانش را فراگیرند و آموزش و پرورش عملی در زمینه‌های صنایع دستی، کشاورزی، تولید و تغذیک کسب نمایند. توسعه شبکه‌های مؤسسات تحصیلات عالی، دانش، ادبیات، هنرها، موزیم‌ها، سپورت، وسائل اطلاعات جمعی، زبان و فرهنگ عمومی تمام خلقها و اقوام کشور، پیشینی گردیده بود.

در پایان مرام ح دخ ا، چنین آمده بود: «... در نهایت، مادرحالیکه ارزشها و اهداف دموکراتیک قانون اساسی را حمایت میکنیم و در این مرحله تاریخی برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و تقویت راه رشد غیر سرمایه داری بر اساس ایدئولوژی مترقبی و جهانی بینی علمی بشیوه مسالمت آمیز و علتنی مجددانه مبارزه مینمائیم، هیچگاه مستوریتهای عظیم خود را در پیشگاه خلق نجیب و زحمتکش

افغانستان عزیز از یاد نبرده و نظر خود را از غایبه نهائی و دورنمای تکامل اجتماعی که ساختمنان یک جامعه سوسیالیستی است، دورنخواهیم داشت».

ح دخ ا خطاب به تمام نیروهای مترقبی و دموکراتیک که در راه تأمین منافع خلقهای تحت ستم افغانستان مبارزه مینمایند، دعوت بعمل آورد تا به حزب بیرونندند و «در راه تحقق مردم آن مبارزه کنند».

طوریکه بملاحظه میرسد، مردم ح دخ ا شکل جدیدی از قدرت سیاسی را طرح نمود که عبارت بود از: ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک منکسی بر جبهه متحده نیروهای ملی و دموکراتیک؛ یعنی اتحاد کارگران، دهقانان، روشنگران مترقبی، پیشه وزان، اشاره متوسط الحال، خورده مالکین شهر و روستا و بورژوازی ملی؛ یعنی اتحاد کلیه نیروهای مترقبی و دموکراتیک جامعه که درامر امای فنودالیزم و رفع عقب ماندگی قرون متمادی کشور و مردم آن، ذینفع بودند. مردم حزب در ماهیت امر بثابه هدف، تأمین تحقق انقلاب ملی و دموکراتیک را در افغانستان طرح نمود که درنتیجه آن میباشد سرنگونی قدرت فنودالها و دیگر ستمگران و «ایجاد دولت ملی و دموکراتیک و پیشرفت کشور از راه رشد غیر سرمایه داری» تحقق می یافتد.

طرح و تدوین نظریه انقلاب ملی و دموکراتیک در انطباق با شرایط و ویژه گیهای افغانستان و نیازمندیهای مردم آن بادردنظر داشت عوامل داخلی و خارجی از خدمات بزرگ نگاراندگان آن شمرده میشد. واقعاً که طرح چنین برنامه ای علمای تنظیم شده و جامع برای نحسین بار در تاریخ معاصر افغانستان، از جانب کمیسیون مؤظف، تلاش واستعداد عظیم می طلبید. طوریکه همه در آن شرایط میدانستند ثقلت کار کمیسیون بردوش ببر ک کارمل بود و ظاهر بدخشی و دستگیر پنجشیری در تنظیم آن نقش فعال ایفا نمودند و برخی دیگر از اعضای کمیته مرکزی در غناخشیدن به آن سهم گرفتند. شاه ولی که عضو کمیسیون بود به نمایندگی مفهوم شده از جانب نورمحمد تره کی در این کمیسیون و کمیسیونهای قبلی شرکت میکرد، ولی در حالیکه نقشی ایفا نمیکرد، مانع جدی کار نیز نمیگردید. بنابر آن، ترکیب کمیسیون و همچنان هنوز نبود حفیظ الله امین

در صحنه سیاسی افغانستان، شانس نکو بود که سندي با چنان طرح‌های جالب و جدید، گیرا و نیرومند در آن شرایط پرای نخستین بار با ادبیات جدید و مترقبی پایه عرصه وجود نهاد، تأثیرات عظیم سیاسی درست‌تاسر کشور وارد کرد و عقول و قلوب افسار گوناگون اجتماعی را تسبیح نمود.

شایان تذکر است که طرح تشکیل دولت ملی دموکراتیک برپایه تحقق دموکراسی ملی، وجوهه متعدد فراگیر نمایندگان سیاسی افسار اجتماعی و روشنفکری کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت از اندیشه‌های بیرک کارمل و همکاران نزدیک وی بود. ولی نورمحمد تره کی و برخی از همکاران وی از همان آغاز دربرابر این طرح بشدت مخالفت میورزیدند و از انقلاب خلقی، دموکراسی خلقی و ایجاد جامعه سوسیالیستی توأم با اعمال خشونت علیه طبقات و افشار بالائی چامعه جرف میزدند. برپایه نظر آنان، نه تنها تشکیل جبهه متعدد و شرکت طبقات و افشار متوسط جامعه و بورژوازی ملی در آن متفق بود، بلکه دکناتوری پرولتاریا باید اعمال میگردید. با نججهت کار برای طرح و تصویب مردم زمان رسادی را احتوا کرد و دلیل آن انجام مباحثات گسترده درباره این مسئله و مسائل دیگر بود که غالباً خصوصیت خسته کننده و حتی مض محل کننده بخود میگرفت.

در واقعیت امر تره کی و همکاران، طرفدار برنامه جدا کثیر تاسرتاسی اعلام ماهیت کمونیستی و کارمل و همکاران، جانبدار برنامه حداقل با ماهیت دموکراتیک بودند. هردو جانب ظاهرآ خود را وفادار به اعلامیه های جلسات مشورتی احزاب کمونیستی و کارگری منعقده سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو می پنداشتند، ولی از محتویات اعلامیه های متذکر کره تعبیرهای متفاوت داشتند. مراجعت پس از بحث ها و گفتگوهای طولانی و هیجان برانگیز، توافق ضمیمی بر سر شناخت نظریات هردو جانب بوجود آمد. باینقرار که تره کی و همکاران طرفدار پرقراری نظام دموکراسی خلقی شناخته شدند که نمونه آن جمهوری مردم چین ولاقل برخی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی بود. به رغم اینکه در کشورهای متذکر کره نمایندگان برخی از طبقات و افشار غیرکارگری

دروجود احزاب کوچک و فرمایشی آنها نمایندگی داشتند، ولی هژمونی بدست طبقه کارگر - حزب کمونیست - بود. کارمل و همکاران به طرفداری از برقراری نظام دموکراسی ملی معروف گردیدند که نتوانه آن برخی از کشورهای آسیائی و افریقائی بود که باحضور مؤثر طبقه کارگر، هژمونی میتوانست بدست هریک از نمایندگان جبهه متحده ملی بشمول بورژوازی ملی دریک ائتلاف وسیع سیاسی، باشد.

با وجود آنمه اختلافات، سرانجام از تلقیق نظریات هردوجانب، مرام دموکراتیک خلق افغانستان طرح گردید وازوی کمیته مرکزی و جلسه مشورتی مشکل از فعالین حزبی به تصویب رسید و متعاقباً در جریده خلق انتشار یافت. ولی در عین زمانیکه توافق در زمینه مرام بوجود آمد، خود به بزرگترین مایه اختلاف نیز مبدل شد تا اینکه حزب به انشاع مواجه گردید و هردو جناح به نامهای خلقی و پرچمی معروف شدند.

در هرحال، مرام دموکراتیک خلق افغانستان بیشتر مهر و نشان اندیشه های پرچمی هارا داشت و صرف در چند جا امتیازات لفظی مانند تکیه بر اصطلاح "انقلاب" و "ایجاد جامعه سوسیالیستی" در پایان مرام چند طرح چپروانه، به خلقی ها داده شده بود. به همین مناسبت این سند برنامه ای را پرچمی ها در مطابقت با اندیشه های خویش واز آن خود میدانستند و عین مشی را در نشرات جریده پرچم دنبال کردند.

بیرک کارمل از همان آغاز پس از نشر مرام، در چهار شماره پیهم بعدی جریده خلق، مقالات مفصلی را پیرامون راه ها و شیوه های تحقق مرام دموکراتیک خلق مشابه با همان ادبیات مرام نوشت که جهات گوناگون آنرا توضیح میکرد. کارمل در مقاله

خویش تحت عنوان "چرا حزب برای تأسیس جریده خلق برای سراسر افغانستان اقدام کرد"، چنین نوشت:

«پیش‌آنگ ترقیخواه و وطنپرست افغانستان (ح دخ ۱) برای نخستین بار در مسیر تاریخ مبارزات ملی در کشور قطب نمای صحیح یعنی مرام‌نامه

دموکراتیک خلق را برای نجات طبقات مستمدیده کشور بخصوص کارگران، دهقانان زحمتکش و روحانیون مترقی تنظیم و اعلام نمود».

در مقالات «وسایل و راه هایی که آرمانهای خلقهای مستمدیده افغانستان و مردم دموکراتیک خلق را به پیروزی میرسانند» کارمل درباره نقش جریده خلق چنین ارزیابی بعمل آورده بود:

«بخاطر عدم پذیرش اراده فردی بسیار دیگران، این جریده باید تمام نیروهای دموکراتیک، تمام وطنپرستان و فرزندان صدق وطن، باشهاست ترین مدافعين منافع خلقهای تحت ستم و محروم را دریک جریان و سازمان سیاسی و اجتماعی دموکراتیک مشکل سازد، یعنی وسیله وحدت سازمانی وايدئولوژیکی باشد». به ادامه آن، نتیجه گیری بعمل آمده بود که جریده خلق «باید نه تنها تبلیغ کننده دسته جمعی و بیدار کننده همگانی توده های مردم، بلکه همچنان سازمانده جمعی و پیش‌آهنگ دموکراتیک زحمتکشان افغانستان باشد».

حين بررسی مسأله مصادره جریده در کوریدورهای حکومت و شوراء، کارمل علاوه بر دفاع قاطع در مجلس، مقاله ای را در آخرین شماره خلق تحت عنوان «خلق از خود دفاع میکند» نوشت که برای اعضای حزب منطق قوی دفاعی بدت میداد.

معهذا، نورمحمد تره کی و همکاران نزدیک وی، جریده خلق و مجموع محتویات آنرا از خود میشمردند. زیرا وی صاحب امتیاز جریده بود و به نظر ایشان همین امر برای از خود شمردن کافی شمرده میشد و مهم نبود که بارق شفیعی پرچمی، مدیر مسئول آن بوده است و اصلاً نشریه متذکره حزبی بود و نه شخصی یا گروهی.

باینمناسبت، پس از انتشار جریده خلق در شش شماره، طرفداران تره کی خود را آشکارا «خلقی» نامیدند و به این عنوان معروف شدند. ولی واقعیت اینست که بخشهاي از خلقها به مردم دموکراتیک خلق افغانستان در عمل وفادار

باقی نماندند. چنانکه دوران حاکمیت ایشان پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ گواه براین امر است.

در هر حال، با انتشار مردم دموکراتیک خلق افغانستان به زبان فارسی و برگردان آن به زبان پشتون همزمان در بیست هزار نسخه، بازتاب وسیع و مثبتی در جامعه کسب کرد و به زودی نسخه‌های آن که بواسیله داوطلبان حزبی تنک تک پیروش میرسید، نایاب گردید. البته شایان تذکر است که در جامعه کم سواد و عادت نکرده آن‌زمان افغانستان به خوانش ادبیات سیاسی، این تیراز بزرگی شمرده میشد و نشانده‌نده علاقمندی شدید مردم به آن پدیده ای نوظهور بود.

نیروهای متفرقی و دموکراتیک در وجود روش‌فکران، فرهنگیان و نماینده‌گان کارگران و زحمتکشان از انتشار مردم دموکراتیک خلق استقبال شایانی بعمل آوردند و در میارزه بعدی خویش مسلمان از آن الهام گرفتند. ولی نیروهای راستگرا و ارتقایی در درون و بردن پارلمان و دولت با نشر آن به لرزه افتادند و فوراً به مخالفت و مخاصمت برخاستند. شایعات گوناگونی در اینجا و آنجا پدید آمد که دموکراسی نوبنیاد تحمل پذیرش چنان نظریات انقلابی واردیکال را ندارد و به زودی حکومت به اقدامات تلافی جویانه علیه حزب دست خواهد زد. ولی حکومت محمد هاشم میوندوال و عبدالرؤف بینوا وزیر اطلاعات و کلتور وی که اجازه انتشار جریده خلق را صادر نموده بودند، ظاهراً بیطریقی خویش را حفظ کردند.

معهذا، بنابر تحریکات شدید گروه‌های راستگرا، مسئله توقيف جریده در پارلمان مطرح گردید. در مجلس سفلی بنام ولسی جرجه بنا به حضور فعال فراکسیون پارلمانی حزب در تحت رهبری بیرک کارمل موجودیت شماری از کلای ترقیخوا و میهنپرست و دفاع قاطعی که از نشر مردم دموکراتیک خلق بعمل آمد، مجال خرابکاری به و کلای مرتاج داده نشد. ولی بنا به تحریکات نیروهای راستگرا، مسئله مصادره جریده در مژانو جرجه (مجلس علیا) بواسیله سناتور محمد هاشم مجددی مطرح گردید و این مجلس پس از بحثهای تحریک آمیز فراوان پیرامون آن، فیصله ایرا مبنی بر توقيف "خلق" صادر نمود.

(فصل پنجم)

مبارزات پارلمانی ح دخ ۱

حزب بر بنیاد برنامه خویش، مبارزه پارلمانی را بعنوان یکی از اشکال عمدۀ مبارزه پذیرفته بود. این مبارزه از جهات گوناگون مورد پذیرش و توجه جدی بود:

- (۱) انجام کار توضیحی درباره ماهیت سیاستهای مترقی حزب؛
- (۲) افشاء سیاستهای حکومت‌ها در دفاع از منافع و موضع‌های اجتماعی طبقات و محافل حاکمه ارتجاعی در کشور؛
- (۳) جلب توده‌های مردم بسوی حزب و سیاستهای آن؛
- (۴) نیل به اتحاد سیاسی با احزاب و نمایندگان طبقات و اقشار دموکراتیک جامعه بمنظور تشکیل جبهه متحد ملی؛
- (۵) کسب اکثریت پارلمانی در دوره‌های دیگر و تشکیل حکومت‌های پارلمانی.

انجام این وظایف سترگ بدون تلفیق مبارزه پارلمانی با مبارزات سیاسی و اجتماعی خارج از آن، میسر نبود. باینجهت حزب میکوشید که از بیکسو مبارزات درون پارلمان سریوشیده باقی نماند و انکاس گستردۀ "برونی کسب نماید و از سوی دیگر با اشکال دیگر مبارزه سیاسی هماهنگ گردد. ولی با تأسف نشرات آزاد هنوز وجود نداشت و وسائل اطلاعات جمعی در دست دولت بود. بنابر آن، مبارزه برای قبول علنیت بعنوان یکی از ارکان عمدۀ دموکراسی یکی از خواستهای فراکسیون پارلمانی حزب را از همان آغاز تشکیل شورا در اکتوبر ۱۹۶۵، تشکیل میکرد. در آن‌مان، این امر به یکی از تقاضا‌های عمدۀ گروه‌های

کثیری از روشنفکران و بخشوص محصلان و شاگردان مکاتب عالی و بخشاهی آگاه زحمتکشان شهر کابل مبدل گردیده بود.

حادثه ۳ عقرب برپایه همین گرایش مسلط بخاطر علنيت مباحثات پارلمان و بخشوص آگاهی از صورت جلسه رأی اعتماد درشورا درباره حکومت دوکتور محمد یوسف رخ داد که شرح آن در بخش قبلی این یادداشتها گذشت. یکباره دیگر شایان تذکر شمرده میشود که ح دخ ابطور قطعی خواهان سقوط حکومت دوکتور یوسف نبود؛ چنانکه فراکسیون پارلمانی حزب در جلسه رأی اعتماد، به حکومت وی رأی مستنکف داد، درحالیکه دربرابر حکومت بعدی در تحت رهبری محمد هاشم میوندوال موقف جدی مخالف اتخاذ نمود.

بیرک کارمل به نمایندگی از فراکسیون پارلمانی حزب، در جلسه شورا حین بررسی مسأله رأی اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف، در بیانیه خوبیش ارزیابی واقعیت‌نامه ای بعمل آورد. وی جهات مشتب و دستآوردهای دموکراتیک حکومت دونیم ساله دوران انتقال را مورد تائید قرار داد واز کمبودهای آن، از جمله عدم مؤقتیت دراعلام قانون احزاب، انتقاد نمود. او همچنان پیشنهادات سازنده ای را برای دور دوم حکومت دوکتور محمد یوسف ارائه داد که بخاطر تحکیم و گسترش دموکراسی در کشور ضروری تلقی میگردید. ولی موقف فراکسیون حزبی دربرابر حکومت محمد هاشم میوندوال بنابر سابقه کار و گرایشهای سیاسی وی، سخت و انتقاد کننده بود.

بیانیه بیرک کارمل برای نخستین بار از پشت بلند گوهای شورا که از طریق رادیوی سرتاسری کشوری پخش میگردید، نه تنها تالار مجلس، بلکه حلقات بروون از پارلمان را نیز به لرزه درآورد. سخنان دقیقاً انتخاب شده بالدیبات نوین انقلابی و با آهنگ رسا درگوش وجان ملیونها انسان جامعه ما نشست، در ذهن ایشان نفوذ کرد و به تکانه نیرومندی برای مبارزه بعدی ایشان مبدل گردید. برگردان آن بیانیه به زبان پشتون بوسیله نوراحمد نور در مجلس ارائه گردید و باینگونه به آگاهی بخشاهی بزرگی از مردم در سرتاسر کشور رسانیده شد. مبارزه فراکسیون پارلمانی حزب واکنش گسترده ای در درون

و برون مجلس بوجود آورد. توأم شدن این مبارزه با اشکال و شیوه های دیگر مبارزه سیاسی خارج پارلمانی، علاقمندی جدی حلقات روشنگری و کارگری کشور را مبارزه سیاسی برانگیخت.

در عین زمان تحمل معین نظریات او بوزیسیونی از جانب حکومت میوندوال و حکومتهای بعدی، نشانه ای از رشد نسبی جامعه، آرایش معین نیروهای سیاسی و پختگی لازم شرایط سیاسی و اجتماعی در گشود؛ تلقی میگردید. در واقعیت امر، وجود ح دخ ا و مبارزه فعال آن در عین زمان نمودی از دموکراسی بود و حیثیت واعتبار دولت را نیز ارتقا می بخشید. در غیر آن، چگونه میتوانست باور کرد که در کشور دموکراسی وجود داشته است!

ولی با تأسف این حقیقت از جانب محافظ حاکمه در کشور نمیگردید. بنابر آن، آنها دربرابر فعالیتهای فراکسیون حزب، دربرابر آن نخستین جرقه های مبارزه قانونی، مسالمت آمیز و دموکراتیک که در شرایط نوین سیاسی و اجتماعی در کشور نمایان شده بود، واکنش شدید منفی نشان میدادند. آنها خیلی علاقمند بودند که بشیوه های خشن گذشته برای سر کوب جنبش دموکراتیک متول
شوند، ولی دیگر شرایط تغییر یافته و زمان برای برگشت به آن دیر شده بود. معهداً، نمایندگان نیروهای ارتیاج واستبداد که به بیماری عصباتی دچار شده بودند، در شورا دربرابر مبارزه دلiranه اعضای ح دخ ا در درون و بردن پارلمان چون مار بخود می پیجندند و مترصد فرصت بودند، تا اینکه حادثه ننگین و بزدلانه حمله فزیکی بر اعضای فراکسیون پارلمانی حزب را به تاریخ ۳۰ نومبر ۱۹۶۶، بوجود آوردند.

حمله به فراکسیون پارلمانی حزب در شورا:

در ماه نومبر ۱۹۶۶ بودجه دولت مورد بررسی شورا قرار داشت. و کلا در مردم جهات گوناگون بودجه به بحث میرداختند. فراکسیون پارلمانی حزب بودجه برخی از وزارت خانه هارا که سرپوشیده و مبلغ بالنسبة گذافی بود، مورد بررسی انتقادی قرار داد.

طرح این مطلب در پارلمان و کلای مرتعج را بر آشفته ساخت وایشان آنرا بمتابه مداخله در امور دولت تلقی کردند. چنانکه به تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶ حين صحبت بیرک کارمل درباره موضوع متذکره، شماری از وکلای مرتعج اعتراض نمودند و یکتن آنان بنام بنام عبدالرشید، و کیل پلخمری معروف به سردار، خطاب به همقطاران دیگر خویش صدازد که: «(اورا بزرنده)»

با یقرار توطنه حمله بر اعضای فراکسیون پارلمانی حزب که از پیش چیده شده بود، تحقق یافت. بر اساس آن شماری از وکلای مرتعج بر بیرک کارمل حمله ور شدند و او را تحت ضربات مشت ولگد خویش قراردادند. نوراحمد نور و اناهیتا راتبزاد در حالیکه خواستند جلو حملات آنانرا بگیرند؛ ولی درنتیجه هرسه تن به سختی مضروب شدند. قبرغه های بیرک کارمل شکست برداشت ویخشی از استخوان جمجمه نوراحمد نور نیز شکست. دوکنور اناهیتا راتبزاد نیز، از سوی آنان که حرمت انسان ویخصوص زن را بجا نمیآوردند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

سرانجام با پادرمیانی برخی از وکلای بیطرف، به حمله مرتعجین پایان داده شد و هرسه تن به شفاخانه صدری کابل انتقال گردیدند. در حالیکه نور برای دوروز در حالت اغماء بود، ولی کارمل و اناهیتا راتبزاد با اعضای شکسته ویسته شده حاضر به پذیرش مراجعین مشکل از اعضای حزب و نمایندگان مردم گردیدند. فردای همانروز، تظاهرات گسترده اعتراضیه خیابانی به سازماندهی حزب از کارته چهار آغاز گردید و در برابر شفاخانه صدری واقع در کنار پل آرتل، اجتماع نمود. برغم مشوره اطباء معالج، کارمل برروی بالکون شفاخانه ظاهر گردید و بیانیه ای ایجاد نمود که رخداد حادثه را در پارلمان به اجتماع کنندگان توضیح میداد. تظاهرات اعتراضیه در جاده های عمدۀ شهر کابل امتداد یافت و در چهار راهی های عمدۀ میتنگها برپا گردید و نسبت به عمل غیر انسانی مرتكبین حادثه اعتراض بعمل آمد. در این تظاهرات عظیم خیابانی ده ها هزار تن از شهروندان کابل شرکت ورزیدند و با صدور قطعنامه ای به آن پایان دادند.

تظاهرات، انعکاسات وسیعی را بسود ارتقای اعتبار حزب و به زیان نیروهای ارتجاعی در جامعه بوجود آورد. مجلس سفلای شورا (ولسی جرگه) پس از این حادثه برای یک هفته تعطیل بود. در میان قشراهای آگاه زحمتکشان و روشنفران گرایشهای مشهودی به دفاع از حزب و برنامه‌های ترقیخواهانه آن بوجود آمد و در داخل پارلمان جبهه متحدی مشکل از عناصر دموکرات و منور‌الفکر ضد استبداد، تشکیل گردید.

به تاریخ اول دسمبر ۱۹۶۶، اعضای دموکرات و آزادیخواه و کلای بیطرف شورا در تالاری در جووار وزارت معادن و صنایع تشکیل جلسه دادند. در این جلسه اعتراضیه ۹۰ تن ازو-کلای شورا گرد آمدند که سرشناس ترین ایشان میرمحمد صدیق فرنگ، محمد اسماعیل مبلغ، محمد آصف آهنگ، عبدالرحیم هاتف، گل پاچا الفت، محمد یوسف فرزان و دیگران بودند. در جلسه فیصله گردید در صورتیکه از مسیben حادثه بازجوئی بعمل نیاید و برای ایشان جزاهای مقتضی تعیین نشود و در صورتیکه امنیت و کلا در درون و بر ورون مجلس تضمین نگردد، لز حضور به آن امتناع خواهند ورزید. ایشان عملاً باشورا مقاطعه کردند و برای مدتی بالتبه طولانی در آن حضور نیافتند و این امر منجر به بحران جدی گردید. سرانجام با مشاهده اینوضع، پادشاه شخصاً پا به پیش گذاشت و میان اعتراض کنندگان و بقیه اعضای مجلس بگونه ای به مصالحه پرداخت. پس از آن، فراکسیون پارلمانی ح دخ ا با پستوانه نیرومند تر، مشکل از متحدین خویش در شورا، بمبارزات پارلمانی ادامه داد.

(فصل ششم)

اختلافات در رهبری ح دخ ا

طوریکه قبل اشاره گردیده است، اختلافات جدی سیاسی وايدئولوژیک در میان دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نور محمد تره کی و پیر کارمل از همان آغاز تأسیس حزب وجود داشت. جناح تره کی جانبدار تأسیس یک حزب سرخ مارکیستی - لینینستی بودند که در قطار احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان به رسمیت شناخته شود. ولی جناح کارمل از تأسیس یک حزب ترقیخواه دموکراتیک با قبول موسیوالیزم بعیث یک هدف دور، هدف غائی، جانبداری مینمودند که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک برای تشکیل حکومت دموکراسی ملی مبارزه نمایند. اگرچه طرح جناح کارمل با قبول برخی اصطلاحات چپ‌وانه پذیرفته شد، ولی درونمایه اساسی اختلافات بجای خود باقی ماند. علل اختلافات عمده به مسائلی چون: طرز دید و برداشت هریک از جناح‌ها از شرایط عینی میانی در کشور، ملاحظه ضرورتهای تاریخی، درک متفاوت از ایده‌ها و اندیشه‌های مسلط ایدئولوژیک، مربوط میگردید. همچنان مسائلی چون: خاستگاه طبقاتی و خصوصیت‌های ملی اعضای هریک از جناح‌ها تأثیرات معین بر موضع‌گیری‌های سیاسی آنان وارد میکرد. نقاط مورد اختلاف میان هر دو جناح در رابطه به مسائل اساسی گاه و ییگاه متبارز میگردید.

در جریان فعالیتهای حزبی برای تحقق مرام دموکراتیک خلق در رابطه به اشکال مبارزه سیاسی، ارزیابی نیروهای طبقاتی، شرکت این نیروها در مبارزه انقلابی، خصلت انقلاب، آینده حکومت دموکراسی ملی و ظایف عمده برای تکامل آن، بین دو جناح برخوردها و طرز دیدهای مختلف بوجود آمد. تره کی

عقیده داشت که در رأس انقلاب آینده، طبقه کارگر میتواند و باید نقش رهبری کننده ایفاء نماید و فعالیتهای حزبی باید سری انجام گیرد و حتی الوسع از علیست در مبارزه پرهیز شود. ولی در مقابل، کارمل عقیده داشت که بمالحظه محدودیت طبقه کارگر و عدم آمادگی سیاسی آن، حزب باید به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ضد فنودالی تکیه نماید و بازار مانهای سیاسی بیانگر منافع اقشار دموکراتیک جامعه اتحاد، ائتلاف و سازش سیاسی صورت گیرد. این نقاط نظر متفاوت افزون بر حلقه رهبری متدرجاً به صفوں حزبی نیز سرایت کرد و گسترش یافت.

همچنان خرده گیریهای انتقاد آمیز بیمورد در مبارزه میان رهبران جداگانه با خاطر کسب قدرت نیز، زمینه هارا برای انشعاب مساعد میساخت. در این رابطه، حفیظ الله امین هم نقش تحریک آمیز ایفاء میکرد. در نتیجه سرتاسر حزب را بیماریهای کودکی، خرده گیریهای کاریها، محفل بازیها، فراکسیون‌بازیها، تمايلات محل پرستی، شوونیستی و سکتاریستی و مجموعه خصلتهای خرد بورژوازی - روش‌نگرانه، فراگرفت.

بدینسان، طرز دید، برداشتها و شیوه های برخورد به مسایل مربوط به انقلاب به مرزی کشانیده شد که جناح ها هم‌دیگر را تحقیر میکردند و بدنام مسی ساختند.

انگیزه پا فشاری بر توسعه کمیته مرکزی ح دخ :
 این انگیزه ذهنی عبارت بود از: نخست زمزمه ها و سپس سر و صدای مشکوک در درون حلقات رهبری حزب درباره ورود قریب الوقوع شخصی از ایالات متحده امریکا به نام حفیظ الله امین که وی « بمجرد اطلاع از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تفاصیله عضویت خوبیش را قبل از فرستاده است و در راه بازگشت به وطن میباشد! »
 « اطلاعیه بالا را نور محمد تره کی در جلسه کمیته مرکزی ابلاغ نسود و برخی از اعضای کمیته مرکزی پیرامون شخصیت وی حرفهای بُنی سر و ته»

و گیج کننده فراوانی اظهار داشتند. این شخص مرموز و آنهمه تبلیغ قبلی درمورد وی، در ذهن بسیاری از اعضای کمیته مرکزی به معما مبدل گردیده و شک و تردیدهای را بوجود آورده بود. باری گفته شد که او در راه برگشت به وطن کسی معطل گردیده است و در نیمه راه، در بیروت برای آنجام کارهایی متوقف گردیده است!

در درون حزب با مواصلت پرس و صدای حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا، تفاوت نظرها و اختلافات شکل نوینی به خود گرفت ویشر آگنده با شک و تردید گردید. شگفت انگیز بود که رهبر حزب با تمام وسائل وامکانات تلاش میورزید تا برای نامبرده، گذشته و شخصیت کذائی درست گردد و وی یک انقلابی پرشور(!) شناخته شود. ولی نخستین انتباها از دیدار با امین برای شمار زیادی از اعضای رهبری حزب و بخصوص برای کارمل وهکارانش، تعجب برانگیز مینمود. او شخصی در ظاهر آراسته ولی از لحاظ اندیشه میان خالی به نظر میآمد. وی در حالیکه همیشه ترسم بر لب داشت، تلاش میورزید که انداز روش فکر آن بخود بگیرد، ولی به وضوح یک مرد عامی تشخیص میگردد و از لحاظ فهم خویش دردانش و ادبیات مترقی خوبیها کم سواد تا سرحد یک بیسواد بود. او صرف چند اصطلاح مارکیستی از قبیل سوسیالیزم، انقلاب پرولتری، دکاتوری پرولتاریا، ایدئولوژی طبقه کارگر، انترناسیونالیزم پرولتری و چند جمله محدود از این ادبیات را به زبان های پشت، دری و انگلیسی میدانست و گاهگاهی آنها را بجا و بیجا بالهجه غلیظ امریکائی منش، مورد استعمال قرار میداد. او شخصی خیلی زرنگ، محیل و ظاهراً خوش برخورد بود، از گذشته خود بگونه مشخص چیزی اظهار نمیکرد و در موارد گوناگون در برابر هر گونه سوالی طفره میرفت. بمنظور آگاهی از گذشته وی چند مطلب زیرین قابل یادآوری است:

حفیظ الله امین از لحاظ ملت پشنون واصلاً اهل قبیله خروتی است که در بیمان متولد گردیده است. وی تحصیلات خویش را در دارالعلیمین کایبل به آنجام رسانید و هنگامیکه در فاکولته تعلیم و تربیه تحصیل میکرد، در میان محصلان

و معلمان به شخصی دارای اندیشه‌های برتری جوئی ملی و شوونیستی شناخته می‌شد. او دومرتبه به ایالات متحده آمریکا رفت (۱۹۵۷-۱۹۵۸ و ۱۹۶۳-۱۹۶۵) و در آنجا به تحصیل پرداخت. وی درسالهای متذکره در آمریکا، رئیس انجمن محصلان افغان بود و دو تن از باران نزدیکش بنامهای محمود سوما و منصور هاشمی معاون و صندوقدار انجمن بودند. آن دو یکجا با امین از امریکا به کابل برگشتند و بعد از عضویت ح دخ ۱ را کسب کردند و در کابینه امین درسالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به حیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی و وزیر آب و برق، کار میگردند.

پس از بازگشت امین به افغانستان سر و صدای زیادی پخش گردید. منی براینکه رئیس قبلی انجمن متذکره بنا به اعتراف خودش عضویت سازمان سیا را داشته است. این امر شک و تردیدهای زیادی را درباره امین و گذشته او بوجود آورد. ولی مسأله اساسی، گذشته او نه، بلکه برخوردهای تحریک آمیز آشکار موجود او در درون حزب بود. وی به پیشنهاد نورمحمد تره کی بحیث عضو اصلی حزب (بدون طی مراحل آزمایشی معمول، قبل از پذیرش به عضویت اصلی) پذیرفته شد. دیری نگذشت که بنا به اصرار تره کی در سال ۱۹۶۶، کمیته مرکزی توسعه یافت و حفیظ الله امین نیز بحیث عضو آن پیشنهاد گردید.

در جریان بحثهای جنجال برانگیز پیرامون گزینش اعضای جدید، مجموعاً ۸ تن دیگر جدیداً به عضویت علی البدل (مشورتی) کمیته مرکزی قبول شدند که عبارت بودند از: حفیظ الله امین، محمد اسماعیل دانش، عبدالاحمد درمانگر و محمد ظاهر افق مفهوم شده از جناح تره کی و نور احمد نور، سلیمان لایق، بارق شفیعی و عبدالحکیم شرعی مفهوم شده از جناح کارمل. پس از چندی (جنوری ۱۹۶۶) توافق گردید که نوراحمد نور و شاه ولی به عضویت اصلی کمیته مرکزی ارتقا یابند.

اساستانمه ح دخ ا و دربی آن، انشعاب:

اختلافات در درون حزب، در میان اعضای رهبری، روز تاریز تشدید میگردید. طوریکه گفته شد مسائل مورد اختلاف عبارت بود از در کها و برداشتهای متفاوت میان دو جناح در رابطه به یکسلسله مسائل تئوریک وابدالولوژیک و مخصوص در رابطه به مسأله انقلاب و همچنان فعالیتهای سیاسی و مبارزات روز.

در واقع این ناهمسانیها دراندیشه ها و شیوه های برخورد، خیلی عمیق بود و مسائل استراتژیک و تاکتیک را دربر میگرفت. جناح تره کی کماکان در موضع چپروانه خویش پافشاری میکردند. ایشان طرفدار جدی هرچه بیشتر سرخ ساختن در و پیکر حزب بودند، ولی ازتشدید مبارزات سیاسی مسالت آمیز در پارلمان و برگزاری از آن، بویژه پس از حادثه حمله بر فراکسیون پارلمانی حزب، هراس داشتند. تره کی پیرامونه میگفت: «این طفلک بیچاره (ح دخ ا) را نباید در پیش پایی پیل آند اخت!»!

اکنون دیگر باحضور حفیظ الله امین در کمیته مرکزی، تحریکات علیه جناح کارمل روز تاریز شدت اختیار میکرد. ایشان کارمل و برخی از همکاران نزدیک وی را به اشرافیت و خدمت بمنافع استراتژیک طبقات حاکمه متهم مینمودند. آنان مدعی بودند که کارمل مانع رشد و تکامل حزب با ماهیت مسترقی آن یعنی ماهیت کمونیستی میگردد. ولی کارمل معتقد بود که اتکاء به لفاظهای چپروانه کمونیستی موجب انزوای سیاسی حزب در جامعه و در میان مردم میگردد.

در چنین اوضاع و فضای مسأله تدوین اساسنامه حزب که بنا بر اختلافات درونی، تآنگاه معطل گذاشته شده بود، بار دیگر مطرح گردید و از جانب جناح تره کی بر آن تأکید و پافشاری بعمل آمد. در جلسات کمیته مرکزی پیرامون این مطلب بحثهای داغ و تشنیج زا، انجام میگرفت. جناح تره کی

پیشنهاد مینمود که ماهیت حزب بمتابه یک حزب مارکسیستی - لینینیستی بربایه اصل مرکزیت دموکراتیک و وفادار به انترناسیونالیزم پرولتری باید در اساسنامه تذکار یابد، ولی جناح کارمل آنرا مغایر اصول مردمی حزب و دوراز واقعیتی سیاسی میدانستند. سرانجام هردو جانب پس از سه ماه بحث و مشاجره به وجهه المصالحه مؤقتی تن دردادند و قرار بر آن بسود که پنجم کمیته مرکزی (جلسه کامل) دایر گردد و آنرا مورد ارزیابی، تائید و تصویب نهائی قرار بدهد. ولی این فرصت میسر نگردید. زیرا بتاریخ چهارم می ۱۹۶۷ حزب به دو جناح عمدۀ منشعب گردید.

طرح اساسنامه پیشنهادی بوسیله خلقها غیرعلنی بود و ماده اول آن چنین اظهار میداشت: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان عالیترين شکل سازمان سیاسی و پیش آهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان است. ح دخ ا جهانیستی علمی مارکسیستی - لینینیستی را منعیت ایدئولوژی خود قرار داده، در فعالیتهای خود بر اتحاد داوطلبانه افشار آگاه و پیشقدم مردم افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنگران انکاء مینماید».

در اساسنامه بحیث یکی از شرایط عضویت چنین پیشینی شده بود: «هر کسیکه به عضویت ح دخ ا پذیرفته میشود، باید تشوری مارکسیستی - لینینیستی را فرا گیرد، نسبت به دشمنان طبقه کارگر آشتنی تا پذیر باشد، پخاطر منافع زحمتکشان و برعلیه استمار و تمام اشکال ستم اجتماعی و ملی مبارزه نماید، اندیشه های سوسیالیزم علمی، وطنپرستی و انترناسیونالیزم پرولتری را درین تورده ها تبلیغ نماید.»

طوریکه بمالحظه میرسد، متن اساسنامه خیلی رادیکال و چپروانه تنظیم گردیده بود و از لحاظ محتواهی خود انکاس دهنده شرایط و واقعیتهای اجتماعی جامعه افغانستان نبود. همین اساسنامه آخرین امکانات سازش را میان هردو جناح ازین برد. جناح تره کی پس از انشعاب آنرا برای اعضای حزب خود تکثیر نمود که بدست نیروهای دیگر نیز رسید. ولی جناح کارمل آنرا کنار گذاشت و برای تدوین یک اساسنامه معقول و متناسب به شرایط اقدام نمود.

اینکه کدام جناح مسئول انشعاب در حزب بوده است تا پایان مورد مشاجره و مناقشه بود و هریک، جانب مقابل را گروه انسابی و خود را جانشین ویگانه ادامه دهنده راه حزب دموکراتیک خلق افغانستان می پنداشتند. اعضای کمیته مرکزی بقرار ذیل جناح بندی گردید:

اعضای اصلی کمیته مرکزی در جناح تره کی عبارت بودند از: (۱) نور محمد تره کی، (۲) محمد طاهر بدخشی، (۳) صالح محمد زیری و (۴) شاه ولی. اعضای علی البدل (مشورتی) عبارت بودند از: (۱) عبدالکریم میثاق، (۲) محمد اسماعیل دانش، (۳) حفیظ الله امین، (۴) محمد ظاهر جدران، (۵) عبدالاحمد درمانگر و (۶) محمد ظاهر افق.

اعضای اصلی کمیته مرکزی در جناح کارمل عبارت بودند از: (۱) بیرون کارمل، (۲) دستگیر پنجشیری، (۳) سلطان علی کشمند، (۴) نوراحمد نور و (۵) شهرالله شهپر. اعضای علی البدل (مشورتی) عبارت بودند از: (۱) عبدالحکیم شرعی، (۲) سلیمان لایق، (۳) بارق شفیعی و (۴) عبدالوهاب صافی.

برایه ترکیب های فوق، هردو جناح مدعی اکثریت خود واقیلت جانب مقابل بودند. جناح تره کی میپنداشتند که اکثریت بطرف آنان است. زیرا جمع اعضای اصلی

و علی البدل متشکل از ۱۰ تن بسوی آنها و ۹ تن بسوی جناح کارمل قرار داشتند. ولی جناح کارمل اظهار میداشتند: از آنجا که نقش تعیین کننده را در اتخاذ تصامیم تنها اعضای اصلی ایفاء می نمایند و اعضای علی البدل مرحله آزمایشی را سپری مینمایند و صرف دارای حق رأی مشورتی هستند، بنابر آن اکثریت ۵ تن دربرابر ۴ تن بسوی آنان میباشد.

این دعوی تا پایان فیصله ناشده باقی ماند و در حالیکه یک مسأله شکلی بود و صرف بخاطر عدم آمادگی برای قبول مسئولیت درقبال انشعاب در حزب، هردو جناح به آن توسل میجستند. ولی، واقیتهای زندگی وزمان یيهودگی پافشاری بر اکثریت واقیلت را به اثبات رسانید.

هرگاه در همان آغاز، مسائل مورد اختلاف و تفاوت نظرها به صراحت و غلنی مطرح میگردید و هر یک تحت نام حزب جداگانه با هویت مشخص سازمانی وايدئولوژيك خويش مبادرختند، آنهمه دعوي هاي کنه برس "ارثيه ها" منجر به آنهمه استخوان شکنها نمigرد.

در هر حال بالانشعاب ح دخ ا، از يكسو روحیه بی باوری در میان اعضای رهبری، صفووف و فعالان حزبی رخنه نمود و از سوی ديگر نیروهای ديگر سیاسی اعم از راست و چپ افراطی مجال رشد و سریاز گیری یافتدند. اختلاف در درون ح دخ ا یعنی میان هردو جناح آن بشدت دامن زده میشد و روز تاروز ابعاد گسترده تر کسب میکرد. هر یک از جناح ها برای جلب اعضای رهبری و فعالان حزبی بسوی خود تلاش میکردند و در این میان شماری از ایشان یادلسرد میشنندن و از مبارزه دست میکشندند یا به صفووف نیروهای چپ افراطی می پیوستند و یا با تشکیل سازمانهای انشعابی برای خود پایگاه سیاسی جستجو مینمودند.

در سال ۱۹۶۷ محمد طاهر بدخشی از جناح تره کی جداشد و پس از جندي سازمان مستقلی را زیرنام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) تأسیس نمود. قبل از این جدائی، مشاجرات و برخورد های شدید میان طاهر بدخشی و حفیظ الله امين در ارتباط با مسائل ملی صورت گرفته بود و در نتیجه انشعاب دومی رخ داد. از آنجا که امين در این مشاجرات برخورد آشکار اعتراض جویانه از موضع شوونیستی داشت، ناگزیر وی را نیز جزای مؤقتی دادند (تنزیل مقام از عضویت اصلی کمیته مرکزی به عضویت علی البطل آن). ولی او چنان کینه به دل گرفت که بعداً بدخشی را بگونه فجیعی بشهادت رساند.

همچنان در سال ۱۹۶۸ سه تن از اعضای رهبری: دستگیر پنجشیری، شهر الله شهر و عبد الحکیم شرعی از جناح کارمل جداشند و تحت نام "خلق کار گر" بفعالیت سازمانی مستقل پرداختند و یکسال بعد به جناح تره کی پیوستند و آند کی بعد شهر از جناح تره کی نیز برید و در واقع از فعالیت سیاسی دست کشید. افزون بر آن، گروه های انشعابی دیگری از میان ح دخ ا تشکیل گردید که عمده ترین آنها عبارت بودند از:

۱. گروه کار

۲. سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)
۳. سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا)
۴. جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جaza)
۵. کارگران جوان افغانستان (کجا)

در بخش پایانی این فصل لازم به یادآوری دانسته میشود که هرگاه رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تا پایان به آرمانهای اولیه حزب پایر جا و فادرار باقی میماندند، همبستگی خویش را حفظ مینمودند و وسوسه چپروپاها و چپ نمائیها نمیشنند، به تکتازیها و خودخواهیها نمی گرویدند، امکانات عینی وجود داشت که از طرق مسالت آمیز و پارلمانی یک دولت ملی و دموکراتیک تأسیس گردد، رشد سریع اقتصادی و اجتماعی کشور تأمین شود، دانش و فرهنگ شگوفان بوجود آید، فقر و تیره روزی مردم از ریشه برانداخته شود و مردم افغانستان نیز در شاهراه ترقی و پیشرفت گام بگذارند. زیرا ح دخ ا میتوانست در این پروسه نقش فعال ایفاء نماید. تأسیس ح دخ ا نتیجه قانوننند به پختگی رسیدن شرایط عینی و ذهنی در مرحله مشخصی از رشد اجتماعی و سیاسی کشور و مجهز با برنامه علمای تنظیم شده بود که خواستهای اساسی مردم و ضرورتهای تاریخی کشور را انعکاس میداد.

درواقعیت امر با تأسیس ح دخ ا به نیاز عینی جامعه در راستای نوسازی انقلابی آن پاسخ درست گفته شده بود و بینجهت این حزب که در سرلوحه فعالیتهای خویش مبارزه برای عدالت اجتماعی را قرار داده بود، در سرنوشت تاریخی کشور از اهمیت بزرگی برخوردار گردید.

در مرام این حزب برای نخستین بار در تاریخ جنبش دموکراتیک در کشور، راه های مشخص رهائی مردم از تحنت ستم ملی و اجتماعی و انتقال قدرت از دست معافی حاکمه بوروکراتیک به دست یک حکومت ملی و دموکراتیک، پیشینی گردیده بود. ح دخ ا بایمنظور اتحاد تمام نیروهای ترقیخواه ضد استبداد فنودالی را بخاطر تأسیس جبهه متحد ملی باشترانک تمام

سازمانهای مترقبی و دموکراتیک کشور پیشنهاد کرده بود که بگونه روزافزون مورد پذیرش گروه‌ها و نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی قرار میگرفت. ولی افسوس که نبود فرهنگ پیشرفت سیاسی، عقب ماندگی اجتماعی، وجود هرورشونیستی و تأثیر ایده‌های خودخواهانه غریزی موجب گردید تا مبارزه عادلانه و منطقی ح دخ ا در نیمه راه پیشرفت تکاملی خود متوقف گردد و سرانجام مسیر انحرافی در پیش گیرد. انشعاب درح دخ ا و مبارزه بین جناح‌های آن به سد بزرگی در راه تأسیس جبهه واحد نیروهای مترقبی و دموکراتیک در کشور مبدل گردید.

(فصل هفتم)

ح دخ ا پس از انشعاب

پس از انشعاب، هردو جناح خودرا حزب دموکراتیک خلق افغانستان مینامیدند. ولی برای وجه تمایز، جناح تره کی خودرا "پیش‌آهنگ طبقه کارگر" و "خلقی" میگفت و جناح کارمل "حزب زحمتکشان افغانستان" را متراffد به ح دخ او استعمال میکرد. جناح خلقيها برای انجام فعالiteای گسترشده سیاسی نه تصميم داشتند ونه امکانات. ايشان باوارد آوردن اتهامات بر جناح متقابل و در پيش گرفتن سياست خود بزرگ بیني خوش، تلاش میورزيدند که اعضای حزبي خودرا وفادار به آرمانهاي چپروانه حفظ کنند و عمدتاً از ميان جوانان پشتور زبان و در ميان ارتش سرباز گيري نمایند. اينکه در ميان خلقيها از انشعاب تا وحدت مجدد حزب چه گذشت، اطلاعات زياد وجود ندارد. زيرا ايشان بيشتر به دور خود پيچide بودند و چندان جلوه بروني نداشتند. بنابرآن، آنچه پس از اين درباره فعالiteای ح دخ ا ميايد، منظور از پرچمها است.

(اصطلاح "خلقی" و "پرچمی" نامهاي رسمي دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان نيسیست. بخاطر سهولت در نام گرفتن و تشخيص، این نامها از سوی دیگران استعمال گردیده است. من نيز در اینجا بخاطر افاده روشنتر مطلب، نامهاي متفاوت را برگزیده و مورد استعمال قرار داده ام)

کار تشکيلاتی و تئوريک در حزب:

حزب پس از انشعاب به فوريت به تشکيل کميته هاي جديده حزبي در شهر کابل و شهرهای عده دیگر دست زد. چنانکه ده کميته حزبي در نواحی

شهر کابل و ۹ کمیته را در ولایات کشور تأسیس نمود. در شهرهای کندز، هرات و شیرغان گروه‌های مبتکر حزبی بوجود آمد. حزب بسرعت اساسنامه جدیدی را در مطابقت منطقی با شرایط مبارزه در جامعه و ضرورت‌های تشکیلاتی برای ساختار حزب طرح نمود و بسترس کمیته و حوزه‌های حزبی قرار داد.

کمیته‌ها و حوزه‌های حزبی با حفظ سریت، در هفتۀ یکبار دایر می‌گردیدند. چندین حوزه حزبی از لحاظ فاصله در محل زیست و محل کار در چهارچوب یک کمیته حزبی تشکیل می‌شدند. شمار اعضاء در هر حوزه حزبی از ۷ تا ۱۰ تن بود و منشی‌های حوزه‌ها اعضای کمیته‌های حزبی را بوجود می‌آورندند.

حزب در این هنگام در حدود یک‌هزار و پنجصد تن از میان روشنفکران، کارمندان و کارگران، عضو داشت. البته در اینجا حرف بسر کیفیت است و نه کمیت. زیرا اعضای جدید خیلی به دقت پس از طی مرحله مختلف آزمایشی پذیرفته می‌شدند و تقریباً همهٔ ایشان فعالان حزبی بودند. در برخی از محلات از جمله درهات و شیرغان کمیته‌های دهانی نیز تشکیل شده بود. اعضاء قبل از پذیرش به عضویت اصلی باید بر پایه اصول اساسنامه، مرحله آزمایشی را سپری مینمودند. بعدها مرحله دیگری نیز معمول گردید که براساس آن، داوطلبان عضویت، قبل از گروه‌های علاقمندان سازمان می‌یافتد و سپس به عضویت آزمایشی پذیرفته می‌شدند.

افزون بر آن، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که کم و بیش همزمان و همگام با حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد شده و پس از انشعاب در تحت رهبری دو کنواناهیتا راتبزاد دربست به جناح پرچمیها پیوسته بود و همچنان سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که در جنب حزب تشکیل گردید، پذیرش اعضای جدید را به حزب معرفی و توصیه مینمودند. تشکیل سازمان پیش‌آهنگان افغانستان در چهارچوب سازمان جوانان گام دیگری برای پرورش جوانان آینده با روح حزبیت و احساس مسئولیت بود.

اعضای کمیته مرکزی فعالیتهای خویش را در ساحه تشکیلاتی وايدنولوزیک تشدید می بخشیدند. شماری از ایشان برای تجدید سازمان دادن کمیته های حزبی و کار سیاسی با اعضای حزب پس از انشاب به ولایات کشور سفر کردند. بگونه مثال: نوراحمد نور و عبدالجعید سربلند به قندهار و هلمند، سليمان لايق به پلخمری، نظام الدین تهدیب به کندز، بارق شفیعی به لغمان و ننگرهار و من در چندین نوبت برای مدت‌های معین از دو تا سه ماه در هریک از شهرهای هرات، مزار شریف و شرغان اقامت گزیدم و با اعضای حزب، با حفظ سریت، کار حزبی و سیاسی تشکیلاتی انجام دادم.

خاطرات کار آن دوران، شور و شوق، احساسات و هیجانات انقلابی اعضا حزب، روحیه وقف و فداکاری آنان در مبارزه و سرسپردگی ایشان در رفاقت حزبی هنوز در ذهن من زنده است. من فراموش نمیکنم که برخی از فعالان و رهبران محلی حزبی چون: سیداکرم پیگیر، فدامحمد دهنشی، سید نسیم میهنپرست و دیگران در شرغان و سه تن از فعالان حزبی معروف به خلیل معلم، نبی کارگر و غلام سخنی دهقان و دیگران در هرات با چه روحیه بلند انقلابی کار و پیکار میکردند. من بیاد دارم که کارگران پیشاہنگ تحصصات نفت و گاز شرغان به گروه ها به خانه های رفقاء حزبی دعوت میشدند و من با ایشان صحبت مینمودم و در مقابل از ایشان درس پایداری و پیگیری را در مبارزه میآموختم. به یاددارم که چگونه مخفیانه به ولسوالی گزره هرات برای دیدار با دهقانان پیشقدم هرات میرفتم و ساعتها با ایشان صحبت میکردم. من فراموش نمیکنم که چگونه چندین براذر از یک خانواده متول در هرات با وقف انقلابی برای حزب کار میکردند و من در منزل یک تن از وکلای ملی هرات برای مدت دو ماه مخفیانه زندگی میکردم و مهمان ایشان بودم.

اشغال من در عرصه^{*}
ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی:

در سال ۱۹۶۷، حین انشعاب حزب به دوجناح با مصطلح "خلقی" و "پرچمی" من به پرچمیها پیوستم و طی ده سال جدائی مسئولیت امور آموزشی وایدئولوژیک را در حزب بر عهده داشتم.

طی آن سالها، من بخش اعظم کار را در انتشارات "پرچم"، ارگان مرکزی حزب به پیش می‌بردم. در یکصد شماره جریده، مقالات زیادی را برای پرچم نوشتم که به اسم خودم، به اسماء مستعار و به طرق دیگر در آن به چاپ رسیده است. همچنان برای مدتی مسئولیت تحقیکی چاپ آنرا نیز، بردوش داشتم.

در سالهای حکومت جمهوری محمد داؤد (۱۹۷۳-۱۹۷۸) من برای مدتی جهت تأمین معیشت در یکی از مؤسسات کوچک وارداتی و صادراتی خصوصی بحیث محاسب و ترجمان زبان انگلیسی کار کردم و سپس تمام وقت خودرا وقف کار حزبی نمودم. در جریان این سالها چندین رساله آموزشی را برای آموزش در کورس‌های حزبی ترجمه، تألیف و تکثیر کردم و متن یک قانون اساسی حکومت دموکراتیک پارلمانی را در مقابل قانون اساسی حکومت پرzedنسل (جنیوری ۱۹۷۷) محمد داؤد برای اعضای حزب (جناح پرچمیها) پیتابه یک طرح، نوشتم که در میان حلقات روشنفکری کشور نیاز اشاعه یافت و مورد توجه و علاقمندی جدی ایشان قرار گرفت. در سال ۱۹۷۷، حین احیای وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، من بعنوان یکتن از اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم که کماکان در عرصه آموزشی، ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی کار میکردم.

در سال ۱۹۷۷، حین احیای وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، من بعنوان یکتن از اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم که کماکان در عرصه آموزشی، ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی کار میکردم.

انجام کار ایدئولوژیک و تئوریک در حزب پس از انشعاب:

پخاطر ارتقای سطح آگاهی سیاسی اعضای حزب توجه زیادی به آموزش ادبیات مترقبی، اصول سازماندهی حزبی و تئوری مترقبی مبذول می‌گردید. اعضای حزب نیز بخاطر ترویج ایده ها و اندیشه های مترقبی و سیاسی در میان رحمتکشان بمبارزه فعال می‌بردند. زیرا عقیده برآن بود که بدون آموزش و فراگیری تئوری علمی انقلابی و کاربرد خلاق آن، پرایک انقلابی و ساختمان جامعه دموکراتیک مبتنی بر عدالت اجتماعی، نمیتواند وجود داشته باشد.

بمنظور ارتقای سطح فهم تئوریک اعضای حزب، آموزش سیاسی در مرآکز معین بطور سازمان یافته آغاز گردید که معروف به کورس‌های حزبی بود. در این کورسها برای این تشخیص سطح فهم و برداشت خویش شماری از اعضای حزب گرد می‌آمدند و باشان درینشهای جامعه شناسی، اقتصاد سیاسی و تاریخ جنبش‌های آزادیبخش ملی، تدریس می‌گردید. در جریان آموزش، توجه ویژه ای به مسائل تکامل جامعه، ساختارهای اجتماعی، راه‌های رشد اقتصاد، مضمون عمده سیاست دولت یعنی دموکراسی ملی و انتباق آن در شرایط جامعه افغانستان، نیروهای محركه انقلاب ملی و دموکراتیک و متعددین آنها، مبذول می‌گردد.

باید گفت که کورس‌های آموزش حزبی تابع کدام تشکیلات اداری و دارای برنامه‌های تدریسی دائمی نبودند و تمام اعضای حزب نیز مکلف ساخته نمی‌شدند که در این کورسها آموزش بینند. شرکت در آنها داوطلبانه انجام می‌گرفت ولکچرهای آموزشی تحت نظر کمیسیون ایدئولوژیک-حزب تهیه می‌گردید. سرپرستی کمیسیون مذکوره از آغاز تا انجام بر عهده من بود و شماری از اعضای پیشو حزب در کار تهیه لکچرهای تکثیر مضامین آموزشی و تدریس در کورس‌های مذکوره همکاری مینمودند. من خود نیز تدریس بخش اقتصاد سیاسی

را بر عهده داشتم و برای اینمنظور رساله‌ای ابتدائی نوشتم و همچنان کتابی را نیز از انگلیسی به زبان فارسی برگرداندم. شایان یادآوری است که میراکبر خیرافروز بر کارهای تشکیلاتی ایدئولوژیکی خویش، درامر تهیه لکچرها و تدریس در کورسها نقش سازنده، فعال و مفیدی به انجام رسانید.

در جلسات حوزه‌ها و کمیته‌های حزبی، آموزش تئوریک و بحثهای ایدئولوژیک بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالیتهای آنها را احتوا میکرد. هر یک از اعضاء مکلف به مطالعه آثار دست داشته بودند و از مطالعات، دریافت‌ها و برداشت‌های خویش، در جلسات گزارش میدادند، بسوالات دیگران پاسخ میگفتند و پیرامون آنها تبادل نظر صورت میگرفت. آثار انتشار یافته به زبان فارسی در ایران واژگمله نشرات حزب توده ایران منابع و مأخذ مهم برای مطالعات اعضای حزب شمرده میشدند. اعضای حزب علاوه بر مطالعه آثار، آنها را نیز در چند نسخه تکثیر میکردند. باین‌گونه در آموزش سیاسی این دوره، خود آموزی نقش مهم ایفاء میکرد.

حزب در شرایط دشوار، کار ایدئولوژیکی را با استفاده از تمام شیوه‌ها و وسائل رسوخ ایدئولوژیک پرتوده‌های مردم بطرور خستگی ناپذیر انجام میداد و باین‌گونه ارتباط با آنها را نیز تأمین مینمود. حزب در ک میکرد که بدون بیدار کردن اذهان توده‌های مردم وارتقای سطح آگاهی سیاسی زحمتکشان به دفاع از منافع خود، ناممکن است ایشان را به صفوف مبارزه جلب نمود و برای انجام تغییرات بنیادی در کشور، بسیج کرد.

انجام کار مؤثر و فراگیر ایدئولوژیک در میان اعضای حزب، تقویت اذهان زحمتکشان و تفہیم راه مبارزه برای ایشان می‌طلبید که نشرات منظم حزبی بدسترس قرار گیرد. برای اینمنظور ضرورت بود که حزب ارگان نشراتی خویش را تأسیس نماید.

(فصل هشتم)

جريدة "پرچم" عنوان ارگان نشراتی حزب

درنتجه تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر کمیته مرکزی، حزب مؤفق گردید که اجازه انتشار ارگان نشراتی خویش را تحت نام "پرچم" بدست آورد. یکبار دیگر در شرایط نبود قانون احزاب، ناگذیر امتیاز انفرادی نشر جریده بنام سلیمان لایق اخذ گردید و وی از شماره نخست تا شماره هفتادم مدیر مسئول آن نیز بود و از آن به بعد میراکبر خیرب بحیث مدیر مسئول جریده تعیین گردید. برای اینکه پیوند ارگانیک جریده با حزب نشان داده شود، تحت نام پرچم نوشته میشد که "ناشر اندیشه های دموکراتیک خلق". نخستین شماره پرچم تاریخ ۱۴ فبروری ۱۹۶۹ به چاپ رسید.

رهبری پرچمها متصرف آن بود که در نخستین فرصتها نکات اساسی و نهادی برنامه و اهداف خویش را یکبار دیگر صراحة بیخشند و با انتشار پرچم این امکانات میسر گردید. در سرمهقاله شماره نخست تحت عنوان "نگاهی به وظایف ملی ما در این مرحله تاریخی" ببرک کارمل چنین نوشت:

"بر مبنای اصول جهانی علمی و ایدئولوژی پیشرو عصرما و انتظام آن برشراحت کنونی جنبش افغانستان، بر اساس روحیه وطنپرستی بمنظور تشکیل جامعه آزاد از تناقصات طبقاتی، فارغ از بهره کشی انسان از انسان و آزاد از اسارت و ستم ملی بحیث هدف غائی اعلام میداریم که پرچم مقدس جهاد و مبارزه ضد ارتقای داخلی و خارجی را تامرسگ و پیروزی، سربلند و استوار نگاه خواهیم داشت".

به دنبال مطلب فوق، هدف غائی که بمعنی جامعه سوسیالیستی بکار گرفته میشد، چنین توضیح گردیده بود:

«افغانستان در مرحله مبارزه و جنبش دموکراتیک و ملی قرار دارد، نه در مرحله «هدف غائی» که بعضیها ناشیانه و عوام‌گریبانه آنرا بحیث مسئله روز و جزء وظایف و هدف نزدیک سیاسی طرح میکنند. جنبش دموکراتیک و ملی در واقعیت امر بمنزله تدارک ضروری و مقدمه‌ای بر جنبش مرحله «هدف غائی» است که

بصورت اجتناب ناپذیر دنباله جنبش دموکراتیک بشمار می‌رود».

سپس هدف عمدۀ مبارزه درمقاله متذکره که درواقع کوششی بود برای تصریح مرام حزب منتشره در جریده خلق، چنین توضیح گردیده بود:

«هدف عمدۀ وظیفه ملی در مرحله تاریخی کنونی نیل به ایجاد حکومت دموکراسی ملی است که بر بنیاد جنبش وسیع خلقهای کشور بصورت مهمترین نقطه چرخش مبارزه ضد فشولیزم و ضد امپریالیزم پدیده می‌آید».

بخاطر نیل به هدف متذکره چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

«حلقه اساسی مبارزه و پیشبرد جنبش در راه استقرار دموکراسی ملی عبارت است از ایجاد جبهه متحد دموکراتیک و ملی و تقویت روزافزون آن».

پرچم اهداف و وظایف حزبی و سیاستهای آنرا در شرایط نوین پس از انشغال تشریح میکرد و از وضع دشوار اقتصادی توهه های زحمتکش در کشور سخن میگفت. در بررسیها و تحلیلات نسخه نه تنها دشواریهای زندگی مردم توضیح میگردید، بلکه علل و منشأ آنها و راه های بروون رفت نیز نشان داده میشد. جریده، بیداری اذهان توهه های مردم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی ایشانرا بعنوان یکی از اهداف عمدۀ خوبیش قرار داده بود و این امر رابرای دستیابی به اهداف دموکراتیک حزب و تشویق مردم برای شرکت در روند مبارزه علیه ارتعاج داخلی، ضروری میشمرد.

جریده پرچم در رابطه بمبارزه طبقاتی، مسائل ملی و بین المللی و شرایط اجتماعی - اقتصادی در کشور به نشرات مبیرداخت وزندگی عادی مردم، موقف زنان در جامعه و مسئله برابری حقوقی آنان با مردان، مسائل مربوط به وضع صحت عامه، داش و فرهنگ، آموزش و پرورش را در کشور مورد بحث قرار

میداد. درقبال این مسایل و مطالب اساسی دیگر اجتماعی و اقتصادی، سیاست‌های حزب و برخوردهای تاکتیکی و استراتژی آنرا اعلام میداشت. تمام مطالبی که تحت عنوانین و مضامین گوناگون بشیوه‌های متفاوت در پرچم به نشر میرسیدند، یک هدف واحد را مطمح نظر خویش داشتند که چگونه درامر بینداری مردم و دادن آگاهی به ایشان کمک شود تادرمبارزه ضدار تجاعی و درساختمان جامعه نوین فارغ از ستم اجتماعی و ملی شرکت ورزند. بطور کلی، جربده پرچم هدف اساسی خویش را نشرات در رابطه بمسایل زیرین تعین گرده بود:

- دفاع از مفردات مرآمنامه حزب، توضیح جهات گوناگون، تبلیغ و ترویج آن.
- پخش و اشاعه اصول جهانی‌بینی علمی، ادبیات مترقی و اندیشه‌های پیشرو آن دوران.
- بازنگاری در تحت نظامهای پوسیده اجتماعی.
- بیان خواسته‌ای اساسی طبقات و اقسام روش‌گری و کارگری کشور.
- خدمت به امر بیداری شورسیاسی و اجتماعی توده‌های مردم.
- ایجاد شور و شوق مبارزه میان جوانان.
- دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم کشور.
- پشتیبانی از روند دموکراسی در کشور، تحکیم و گسترش پایه‌های آن.
- افشاء ماهیت و سیاستهای نیروهای ارتجاعی دست راستی و چپ افراطی.
- ارائه تحلیلات کلی در رابطه به جامعه افغانستان از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، طبقاتی و ملی.
- پشتیبانی از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و نهضتهای کارگری جهان.
- مبارزه علیه ارتجاع داخلی، استعمار کهن و نوین و امپریالیزم در عرصه جهانی.
- توضیح ماهیت کمکهای اقتصادی و فنی اتحاد شوروی و سایر کشورهای دوست، اهمیت و تأثیر آنها در امر رشد و تکامل اقتصادی جامعه.
- بررسی جهات گوناگون دموکراسی ملی از لحاظ تئوریک.

◦ نشان دادن راه‌های تشکیل حکومت ملی و دموکراتیک بمتابه یکمرحله ضروری در روند تکامل جامعه.

◦ دفاع از ضرورت تشکیل جبهه متحده ملی متشکل از نمایندگان طبقات و اقشار پائینی و میانه، از کارگران تا سرمایه داران ملی.

درارتباط به مطالب فوق مقالات ببرک کارمل، میراکبیر خیبر، سلطان علی کشمند، نوراحمد نور، سلیمان لا یق، بارق شفیعی، اناهیتا راتسزاد، دستگیر پنچسری و همکاران دیگر در شماره های مختلف پرچم بچاپ رسیده است. در بسیاری از مضامین پرچم نتیجه گیری بعمل می آمد که بمنظور نیل به اهداف تعیین شده بخاطر رهانی مردم از اسارت، استبداد و ستم، همبستگی و پیکارچنگی نیروهای ترقیخواه وطنپرست، دموکراتیک و آزادخواه و درگام نخست وحدت مجدد حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بمتابه سلاح نیرومند مبارزه، شرط لازمی شرده می شود. پرچم تأکید مینمود که «یگانه راه درست جهت تحول بنیادی و دموکراتیک در کشور کنار گذاشتن افتراق و دست اتحاد بهم دادن نیروهای مترقبی و دموکراتیک است، در غیر آن ارجاع سیاه و بیحرم داخلی و خارجی با ایجاد نفاق و تفرقه در صفوں مبارزان راه آزادی ملی و دموکراسی، ترقی و پیشرفت سریع کشوه، نیروهای مترقبی و دموکراتیک را در غسل وزنجیر می بندند» (شماره ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۸).

پرچم معتقد بود که بدون وحدت نیروهای دموکراتیک، بسط و توسعه جنبش ملی و دموکراتیک و ایجاد جبهه متحده در کشور ناممکن است (شماره های ۱۴ ۱۹۶۷ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۸).

همچنان بخش قابل ملاحظه نشرات جریده وقف بررسی اصول و شیوه های مبارزه حزبی میگردید. در مقالات معین بخاطر آشنائی و آگاهی اعضای حزب، به بیان بعضهای از ادبیات حزبی و مسائل تئوریک و سیاسی پرداخته میشد و هدف آموزش و پرورش آنان با روح حربیت و انقلابیت، دنبال میگردید.

تمام مضامینی که در صفحات پرچم بچاپ میزدند، خصلت عمومی دموکراتیک داشتند و کلیه اشکال ستمگری را افشاء و محکوم میکردند

و نیروهای ملی و وطنپرست را بخاطر تحقق اهداف حزب فرامیخواندند. بطور خلاصه میتوان گفت که پرچم نقش بزرگ روشنگرانه، هدایت کننده، توضیح دهنده و پسیج کننده نیروهای مترقبی را در جامعه افغانستان، ایفاء نمود. پرچم که ادامه دهنده راستین راه جریده خلق بود، افزون بر ماهیت و محتوای مترقبی نشرات خود، شیوه نوشتار را در زبان فارسی در افغانستان دگرگون کرد و ادبیات نوین سیاسی را در کشور معرفی نمود که سرمشق نمادین برای تسام انتشارات بعدی در کشور قرار گرفت.

برای من یکی از افتخارات بزرگ زندگی معنوی، پیوستگی اسم با نام و نشرات پرچم میباشد. افرون برآنکه مضامین و مقالات زیادی به اسم مشخص و مستعار من در صفحات آن به نظر رسیده است، همچنان مضامین تئوریک، تحلیلات، بررسیها و گزارش‌های فراوانی برای آن جریده نوشته ام.

در اینجا صرف بفرض یادآوری از برخی خاطرات گرانبهای خویش از روی نسخه‌های پراگنده ای که بدسترسم قرار گرفته اند، عناوین برخی از تحلیلات عمده اقتصادی و اجتماعی را که برای پرچم نوشته بودم و به اسم مشخص من از شماره هفتم (۲۵ اپریل ۱۹۶۸) تا شماره ۹۵ (۱۶ اپریل ۱۹۷۰) انتشار یافته اند، نام میبرم:

- تحلیلی درباره وضع تجارت در افغانستان تحت عنوان "سیاست درهای باز اقتصاد ناتوان کشور را ناتوان تر میسازد" منتشره در چند شماره پیهم.
- بررسی تجارت با حوزه‌های مختلف تجارتی در دویخش تحت عنوانین "حوزه آزاد تجارتی" و "بسط و توسعه تجارت بارتری".
- ادامه بررسیها از وضع تجارت در کشور، بحیث یک نمونه عمده تحت عنوان "وضع تجارت پشم".
- تحلیلی درباره وضع صنایع دستی در کشور و زندگی پیشه وران و بررسیهای مشخص در چند بخش از جمله درباره بوت دوزی و وضع بوت دوزان و قالین بافی و وضع قالیبافان کشور منتشره در چند شماره پیهم.

- تحلیلی درباره وضعیت صنایع افغانستان تحت عنوان "راه صنعتی کردن کشور".
- بررسی اوضاع مالی، پولی و اسعاری در کشور تحت عنوان "نگاهی به وضع مالی دولت".
- تحلیلی در ارتباط به ساختار اجتماعی اهالی کشور در چهار بخش تحت عنوان "حقایق و ارقام درباره ترکیب اجتماعی جامعه ما" که در چندین شماره پیهم منتشر گردید.
- تحلیلی از جنبش‌های آزادیبخش ملی تحت عنوانین "وظیفه عمدۀ دربرابر جنبش آزادیبخش ملی ما نیل به استقلال اقتصادی است" و "نیروهای دموکراتیک و مبارزه آزادیبخش ملی" منتشره در چندین شماره.
- تحلیلی درباره پلانهای دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی تحت عنوان "پلانهای اقتصادی افغانستان و اصول پلانگذاری علمی" که در سه بخش و چندین شماره به چاپ رسید.
- بررسی وضع ترانسپورت و انتقالات تحت عنوانین جداگانه "پرآگندگی و بسی نظمی امور ترانسپورتی در کشور" و "وضع ناسامان سهای شهری".
- نگاهی بر سیاست زراعتی دولت تحت عنوان "وضع تأسف آور تولید غله و پنبه در کشور".
- تحلیلی درباره زندگی دشوار اقسار زحمتکش کشور تحت عنوان "وضع اقتصادی زحمتکشان" در چهار بخش که در چهار شماره پیهم منتشر گردید.
- بررسی پدیده هایی از برخورد نادرست حکومت در رابطه به فعالیتهای غیر ملی تاجران وابسته تحت عنوانین "اعلانات و اشتهرارات فربینده" و "مقامات حکومتی با سرمایه های غارتگر همکاری میکنند".
- تحلیلاتی درباره سیاستهای اقتصادی و اجتماعی حکومت نوراحمد اعتمادی تحت عنوان "اعترافات صدراعظم و وزراء" که در چندین شماره پیهم منتشر گردید. همچنان تحلیل جداگانه ای درباره مشی اقتصادی دولت تحت عنوان "نگاهی بر قسمت اقتصادی بیانیه صدراعظم".

- بررسی ذخایر معدنی آهن در کشور تحت عنوان "فروش آهن خام حاجی گک":
- تحلیلی درباره موضع و خواست عمدۀ دانشجویان کشور تحت عنوان "اتحادیه محصلان افغانستان باید به اشتراک توده‌های وسیع محصلان تشکیل گردد".
- شرکت در یک بحث گسترده مطبوعاتی تحت عنوان "مردم بیلانس عواید و مصارف پروژه وادی هلمند را میخواهند".
- تحلیلی درباره بزرگ جلوه دادن کارهای کوچک حکومت بوسیله رسانه‌های گروهی تحت عنوان "فریب تبلیغات ارتقای و تحدیر کننده را باید خورد".
- بررسی ضرورت‌های قانونی در کشور بر اساس قانون اساسی تحت عنوان "در راه وضع قوانین دموکراتیک بمتابه شعار روز باید مبارزه کرد".
- تحلیلی درباره وضع اقتصادی کشور و ارائه پیشنهادات برپایه هدف مراسی تشکیل حکومت دموکراسی ملی تحت عنوان "پایان دادن به عقب ماندگی اقتصادی راه مترقبی خیر سرمایه داری و صنعتی کردن کشور است".
- تحلیلی از سیستم مالیاتی در کشور تحت عنوان "نظام مالیاتی کشور ظالمانه و منسخ است".
- بررسی از ذخایر زیرزمینی و روزمنی کشور تحت عنوان "منابع سرشار طبیعی ما بلا استفاده مانده اند".
- بررسی تأثیرات تجارت بر زندگی مردم و قیمت‌های اموال تحت عنوان " جداگانه " نکاتی چند درباره تجارت خارجی افغانستان " و " نکاتی چند درباره قیم مواد مورد نیاز مردم " که در دو شماره منتشر شده اند.
- ترتیب عناوین مذکوره در بالا، از لحاظ قدامت انتشار آنها، انتخاب گردیده است.

من بعنوان یکتن از نویسنده‌گان دایمی جریده، در تعیین مشی نشراتی و کار چاپ و انتشار آن فعالانه شرکت ورزیده‌ام. چه روزها و شب‌های بشماری را که همراه با رفقا بخاطر بررسی هر کلمه، جمله و فقره قابل نشر در جریده سپری کرده‌ام و شاهد چه فداکاری‌های عظیم اعضای حزب برای نشر و پخش پرچم بوده‌ام. خاطره کار و پیکار رفقاء حزبی، سور و شوق، احساسات و افتخارات واژخود گذری‌های ایشان از جمله در رابطه به نشرات پرچم برای همیشه دردهن من و هم‌زمان مان زنده خواهد ماند.

پرچم از یکسو بگونه روز افزون از شهرت و اعتبار عظیمی در میان مردم برخوردار می‌گردید و از سوی دیگر چون خارچشم ارتجاع داخلی، خشم و کینه طبقاتی آنها را برمی‌انگیخت. نیروهای عقب گرای دست راستی ورقای سیاسی آرزو داشتند که مانع نشر و پخش آن گرددند. بارها، عناصر ارتجاعی فروشنده‌گان جریده را که غالباً اعضای داوطلب حزبی بودند، لت و کوب می‌گردند و تلاش می‌ورزیدند تا نسخه‌های بیشتر آنرا خردواری کنند و آتش بزنند. ولی فروشنده‌گان و رضاکاران حزبی از خرابکاری‌های آنها جلوگیری بعمل می‌آورندند. از یک نسخه به یک نفر بیشتر نمی‌فروختند و تا آخرین نسخه هارا به علاقمندان می‌رسانندند و در عین حال کار تبلیغی وسیعی را برای فروش آن انجام میدادند. با وجود اینکه تبراز جریده از لحاظ کثرت خود در مطبوعات کشور کاملاً پیسابقه بود، بنابر علاقمندی جدی مردم، به زودی نسخه‌های آن نایاب می‌گردید. نیروهای دست راستی سرانجام موفق شدند تا دربرابر نشرات پرچم موانع ایجاد نمایند. در شماره ۹۹ جریده که بتاریخ ۲۲ اپریل ۱۹۷۰ به نشر رسیده بود، در پارچه شعری منتشره در آن، کلمه ایرا مغایر سنت اسلامی پنداشتند. حکومت با استفاده از وضع به توافق جریده دست زد. بایسان به مرحله دیگری از مبارزه در خشان حزب پایان داده شد.

(فصل نهم)

حکومتها دوران دموکراسی و حریانات سیاسی در کشور

در دوران حکومت دوکتور محمد یوسف اساسات دموکراسی محدود در کشور پایه گذاری گردید و پس از سقوط حکومت وی مرحله تطبیق آن در عمل فرا رسید. از آغاز تا پایان آن دوران هیچیک از حکومتها که آمدند و رفتند، حکومتها حزبی و پارلمانی نبودند. باوصف اینکه اوضاع احوال سیاسی در کشور بشدت تغییر یافته بود، ولی هنوز بشیوه فردی حکومت میشد. احزاب و سازمانهای سیاسی در حواشی فعالیت میکردند و نه در هسته سیاست و دولت. شمار بیشتر این سازمانها از موضعی متفاوت سیاسی در صفوں اپوزیسیون با حکومتها قرار داشتند و حکومتها بوروکرات بدون سلاح سیاسی دربرابر آنها بمبارزه میپرداختند و هر چند بعد ساقط میگردیدند.

کمود جدی در نظام دموکراسی این دهد، فقدان قانون احزاب و نبود اراده سیاسی لازم از بالا، برای سپردن قدرت واقعی به مردم بود. حکومتها این دوران مشکل از بوروکراتها و تکنوکراتها بودند که صرف منافع شخصی، علاقمندی به کرسی، سلیقه های فردی و غریزه منفعت طبقاتی، ایشان را رهنماei میکرد. باین مناسبت احساس مسئولیت در برابر مردم از جانب اکثریت اعضای کابینه و برخی از کارمندان بالارتبه دولتی، وجود نداشت و ایشان خود را در برابر پارلمان نیز که غالب اعضای آن مشکل از نمایندگان طبقات حاکمه بودند، خوبیشتن را مسئول نمی دانستند. از سوی دیگر

فساد اداری، سوء استفاده از دارائیهای عامه، رشوه و اختلاس خصلت عام کسب کرده بود.

معهذا، حکومتهای متذکره در تطبیق عملی و تحمل برخی جهات دموکراسی خود را ذینفع میدانستند و هیچ‌گدام ظاهراً متابیل به بازگشت به استبداد نبودند. از حکومت دوکتور محمد یوسف تا حکومت محمد موسی شفیق دربرابر فعالیتهای سیاسی احزاب و سازمانها، ظاهراً ممانعت جدی بعمل نمی‌آمد، ولی از جانب نیروهای راست در حواشی حکومتها تحریکات بشدت دامن زده می‌شد. در دوران حکومت محمد هاشم میوندوال و بویژه در دوره حکومت نوراحمد اعتمادی، برخی از احزاب، جریانات سیاسی و مطبوعات بالتبه آزاد بوجود آمدند. حکومت دوکتور عبدالظاهر سعی مینمود که تاحدود معینی دربرابر نیروهای اوپوزیسیون تحمل سیاسی و برده باری از خود نشان بدهد و حکومت محمد موسی شفیق در نظر داشت که ظاهراً دموکراسی سیاسی با خصلت محدود آن در کشور ادامه یابد.

در مجموع دهه نیمه دموکراسی را در میان مردم بنام "دموکراسی تاجدار" و "دموکراسی شاهانه" یاد میکردند و مفهوم آن، اینکه دموکراسی بوسیله پادشاه از بالا "اعطا" شده بود، در حالیکه بخلافه تناسب نیروهای اجتماعی دگرامکانات برای حکومت کردن پیشوه استبداد پیشین وجود نداشت. شگفت انگیز اینکه تاریخنگاران داخلی که بنحوی از انجاء خود در رخدادهای دهه متذکره دخیل بودند، گویا به "دفاع" از دموکراسی، تحمل معین حکومتهای را دربرابر فعالیتهای سیاسی این یا آن سازمان سیاسی سازش خواندند. ولی سوال در اینجا است که هر گاه دست کم حکومتها آن سیاستهای اندک تحمل را دربرابر اوپوزیسیون دریشند، پس از وجود دموکراسی در کشور چگونه ممکن بود سخن گفت؟

تأسیس جراید آزاد و جریانات راست و چپ:

رخدادهای سیاسی و اجتماعی افغانستان بیان مینماید که در هر یک از مراحل او جگیری جنبش آزاد بخواهانه در تاریخ معاصر کشور، خواست نخستین و اساسی نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه، آزادی مطبوعات و مطبوعات آزاد بوده است. متقابلاً مطبوعات سیاسی پیوسته نقش اساسی در امریکداری مردم واعتلای جنبش ایفاء کرده است. دردهه دموکراسی محدود نیز بنابر همین یکی از نخستین ضرورتها برای کسب باور مردم به دموکراسی، قانون مطبوعات در ماه جولای ۱۹۶۵ اعلام گردید. برایه آن، جراید معین با موضوعگیری‌های گوناگون با وقفه‌های معین یکی پی دیگر انتشار یافتد.

طی سالهای متذکره هم‌جامعة ۳۵ نشریه مستقل به نشرات پرداختند که بجز یکی - دو روزنامه یکی - دو مجله موقوت، بقیه همه هفت‌نامه (جراید هفتگی) بودند. از میان آنها، تعداد بیشتر توقیف و مصادره شدند یا بنابر دشواریهای مالی و پائین آمدن تیراز مطبوعاتی، از نشر بازماندند. جراید متذکره عمده تا خصلت سیاسی داشتند، از موضع گوناگون سیاسی به نشرات میپرداختند، از منافع طبقاتی بخصوص، از جانب نیروهای اجتماعی و سیاسی متفاوت و از گرایش‌های ملی و مذهبی معین نمایندگی میکردند.

برخی از این جراید از موضع راست افراطی و ارجاعی گرفته تا موضع چپ افراطی به نشرات میپرداختند. شماری بیشتر آنها دارای ماهیت و خصلت مذهبی و ناسیونالیستی بودند، مانند: هفت‌نامه‌های گهیج، خیر، نداء حق، مجله اسلام و هفته نامه‌های پکتیا، افغان، افغان ولس و تعداد دیگر. برای نشرات راستگرای مذهبی و ناسیونالیستی امکانات گسترده طباعتی، مالی و سیاسی فراهم میگردید و تعداد بیشتر آنها تا پایان به نشرات خود ادامه میدادند. هفت‌نامه صدای عوام از موضع اسلام چیگرا و بنوان ارگان جمعیت عوام، نشرات میکرد.

ترجمان هفته نامه ای بود که به دفاع از حقوق ملیت‌های تحت ستم موضعگیری داشت.

شمار بیشتر جراید بادرنظرا داشت محتویات قانون اساسی و سیاست‌های رسمی حکومت‌ها، موضعگیری‌های سیاسی میانه، از میانه به راست و از میانه به چپ را دنبال میکردند، ولی کترمُؤلفیت و خواننده داشتند، مانند: جبهه ملی، اتحاد ملی، روزگار، افکار نو، کاروان (روزنامه)، پیکار و شمار دیگر.

در این میان برخی از جراید به زبان سیاسی، ماهراه طنز مبنی‌شوند و به زبان کارتون نیز سیاست‌های ارتجاعی و نواقص محافل حاکمه را افساء مینمودند، مانند: ترجمان. حتی نشریه هجو نویس نیز وجود داشت، مانند: شوخ و نشرات اختصاصی ادبی، مانند: هفته نامه سپیده دم و ماهنامه دریا.

برای نشرات دموکراتیک و چپ مجال زیادی جهت رشد وادامه آنها وجود نداشت. زیرا علیه آنها تحریکات گوناگون ارتجاعی بوجود می‌آمد. هفته نامه خلق و هفته نامه پرچم، ارگانهای نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان درنتیجه تحریکات آشکار و خشن نیروهای ارتجاع از چاپ بازماندند. جریده کمک بعد از انتشار نخستین شماره آن، به بهانه چاپ شعری از داؤد فارانی، مصادره گردید.

شعله جاوید که ارگان نشراتی حزب دموکراتیک نوبن بود و از موضع مائوئیستی و رادیکالیزم چپ به نشرات میرداخت، علم مبارزه علیه تمام نیروهای چپ و راست و میانه و علیه تمام جریانات و کشورهارا برافراشت و علیه نهضت دموکراتیک به تحریکات پرداخت و پس از توافق پرچم، نشرات آن نیز پایان یافت. برخی از جراید فرمایشی ارتجاعی، صرف برای مبارزه علیه نشرات دموکراتیک خلق بوجود آمدند و پس از توافق آن، این جراید که خود وظایف خود را پایان یافته بگفتند، دست از نشرات کشیدند، مانند: جریده مردم و برخی نشرات دیگر. برخی از جراید بخاطر منافع شخصی و گروهی در نشرات خوش مواضع فرصت طلبانه اتخاذ کرده بودند، مانند: پیام امروز (پس از برگزاری نخستین مدیر مسئول آن) هفته نامه‌های صباح، پروانه و بعضی‌های دیگر.

افرون بر خلق، پرچم و شعله جاوید شماری از جراید دیگر نیز از احزاب، جمعیتها و سازمانهای سیاسی نمایندگی می‌کردند، مانند: وحدت - ارگان حزب وحدت ملی (زنگار) خلیل الله خلیلی که با تعیین وی بعیث سفیر در عربستان سعودی، دست از نشرات کشید. مساوات - ارگان حزب دموکراتیک متفرقی محمد هاشم میوندوال که در دوره اول نشراتی از شاه طلبی و ملیت خواهی سخن می‌گفت و در دوره دوم منادی سویاپلیزم و دموکراسی پارلمانی گردید. افغان ملت و ملت ارگانهای نشراتی دوچنانچه حزب سویاپل دموکرات و خواهان بود وجود آمدن «افغانستان بزرگتر» بودند. افغان ملت در رابطه بمسایل شرکت برق افغانستان با میوندوال درافتاد. این جریده با انتشار ترجمه مقاله مجله رامپارس امریکائی منجمله باین مضمون که: «بعضی از هسکاران سی، آی، ای در مقامات بالائی دولتی افغانستان جا دارند» از جانب حکومت محمد هاشم میوندوال، متوقف گردید. همچنان جریده هدف که علیه حکومت میوندوال به نشرات می‌پرداخت، بوسیله آن حکومت مصادره شد.

با طراز بندی بالا، شایان یادآوری دانسته می‌شود که تذکرات مختصر انجام شده درباره هریک از جراید ناکافی است و در اینجا صرف افاده نمایدین مطرح نظر بوده است. همچنان یاد آوری می‌شود که در اینجا صرف خصلت مسلط جراید بمثابه ماهیت آنها برگزیده شده است، در حالیکه پسیاری از آنها مواضع و خصایل گوناگون داشته اند و برخی از آنها در جریان نشرات خود تغییر مواضع نیز داده اند.

(فصل دهم)

تظاهرات خیابانی و نهضت روشنفکری و کارگری کشور

پرچمیها پس از انشعاب حزب، بیش از دوهزار میتگ، تظاهر و اعتصاب را سازمان دادند و فعالیتهای خویش را در میان جوانان، زنان، کارگران وزحمکشان تشدید بخثیبدند. در تظاهراتیکه از جانب حزب (پرچمیها) سازمان داده میشد، سیاستهای ضد مردمی حکومتهای وقت مورد انتقاد قرار میگرفت.

از حادثه ۳ عقرب (۲۵ اکتبر) سال ۱۹۶۵ به بعد، تظاهرات خیابانی باشترک محصلان دانشگاه و مکاتب عالی، کارمندان و سایر روشنفکران برپا میگردید. تظاهرات سیاسی از سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ آغاز گردید، در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ به اوج خود رسید و تا سال ۱۹۷۳ ادامه یافت. در اکتبر ۱۹۶۶ بخارط یاد و بود از شهدای سوم عقرب، محافل و تظاهرات مسالمت آمیز از جانب محصلان دانشگاه (دانشجویان) و شاگردان لیسه ها باشترک معلمان و سایر روشنفکران برپا گردید و پس از آن، این روز همه ساله به سازماندهی ح دخ ۱ بنام "روز جوانان افغانستان" برگزار میشد. در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ در جریان تظاهرات این روز دو تن از اعضای ح دخ ا: عبدالرحمن (پرچمی) در لغمان و عبدالقادر (خلقی) در هرات از جانب افرادیهای مذهبی و چپروان با ضرب کارد بقتل رسیدند و این امر مناقشات و نا آرامیهارا بشدت شعله ور ساخت.

خواست اساسی محصلان، شاگردان و معلمان را اصلاح برنامه های تحصیلی و برنامه های تدریسی، اصلاح شیوه های پذیرش به مؤسسات تحصیلات عالی کشور بدون تبعیض و تمايز از لحاظ قومی، منطقوی، زبانی،

محلى، جنس، موقف اجتماعی و دارائی تشکيل ميکرد. ايشان خواهان تشکيل آزادانه اتحاديه های صنفي محصلان، معلمان و کارمندان بودند.

تقاضاهای عمدۀ کارگران غبارت بود از: افزایش عادلانه دستمزدها، بهبود شرایط کار، مرخصی های سالانه، کاهش ساعات کار، جلوگیری از سوء استفاده از بخششی ها، انتقالات رايگان تا ساحه های کار یا جiran آن، جلوگیری از اخراج های خود سرانه، جبران اضافه بستيهها، وارد نياوردن فشارهای اجتماعی و سیاسي، تاديه هزدها و معاشات عقب افتاده، بهبود شرایط ايمتني حين انجام کار، ايجاد بيمه های صحی و طبابت. دسترسی کارگران به مواد کربونی واستفاده از تأمینات و خدمات مادي نيز جزء آن خواستها بود. ايشان تشکيل و به رسميت شناختن اتحاديه های خويش را بمتابه يك خواست عمدۀ تقاضا ميکردن.

ميتنگها، تظاهرات و اعتصابات محصلان و روشنفکران در آغاز به رهبری ح دخ ا (پرچميها) تحت نظم معين و درفضای آرام با سخنرانيهای گرم و مؤثر فعالان حزبي انعام ميگرفت. خواستهای ايشان بگونه منطقی طرح و ارائه ميگردید و غالباً به نتایج معين نيز ميانجاميد. ولی متدرجآ نيروهای راست و چپ افراطی در میان صفوف محصلان و برخی از شاگردان ليسه ها رخنه کردند.

آنان سعی ميورزیدند که اين جنبش نو پا را به بيراهه بکشانند، بى نظمي بوجود آورند و بسود گروه های خود از آن استفاده نمایند.

چپروان برای پيشبرد اهداف انقلابيگرانه خويش و بحاطر رقابت منفي غالباً در میان برخی از شاگردان کم سن و سال احساساتي وهيجاني مکاتب تحريکات ايجاد مينمودند و هرج و مرچ بريا ميگردند. ولی نيروهای راست افراطی و بنیاد گرایان اسلامی، پيروان اخوان المسلمين، هدف خويش ايجاد موانع در برابر اين جنبش را قرار داده بودند. آنان فضای رعب و ترس را میان محصلان و شاگردان بوجود ميآورند. برای اينکه ايشان مخالفت خويش را باشرکت دختران دانشگاهي و ليسه ها و با زنان روشنفکر معلم و کارمند درنهضت روشنفکري كشور نشان بدنهند، حتى به اعمال خشن و قبيح پاشيدن تيزاب بر روی آنان، مادرات ميورزیدند و عملاً زمينه ها را برای بجان هم

انداختن دانشجویان و دانش آموزان و برخوردهای فزیکی فراهم می‌گردند. چنانکه آنان باری خین اقدام به این عمل قبیح دربرابر دختران دانش آموز لیسه رابعه بلخی واقع کارته چهار، از جانب فعالان پرچمیها و اعضای سازمان دموکراتیک زنان باز داشته شدند، چند تن ایشان دستگیر و به پولیس تسلیم داده شدند. بینگونه میارزه حاد میان نیروهای ملی و دموکراتیک از یکسو و نیروهای راست و چپ افراطی از سوی دیگر در جنبش روشنفکری کشور در گرفت.

محافل حاکمه دولتی از اینوضع درجهت تشدید فشار بر جنبش روشنفکری استفاده می‌گردند، فضای ترس و تشویش را در میان محصلان، شاگردان، معلمان و کارمندان آموزشی و فرهنگی بوجود می‌آوردند. شعبات پولیسی به ارعاب گروه‌های روشنفکری و إعمان تضییقات علیه ایشان دست میزدند. وزارت تعلیم و تربیه بمشوره پولیس معلمان را از کار برکنار می‌گردند، بجهاهای نامناسب و دور دست تبدیل می‌گردند و به تهدید محصلان و شاگردان می‌پرداختند. بگونه مثال: آنها بدون ارائه هیچ دلیلی، از جمله همسرم کریمه کشتمند را که در صنوف یازدهم ودوازدهم لیسه مسلکی دخترانه بلقیس تدریس مینمود به مکتب ابتدائیه سید جمال الدین افغانی بطور جزائی بحیث معلم جهت تدریس در صنوف اول و دوم تبدیل نمود. پس از چندی درداره پولیس کابل از وی بازجوئی بیدلیل بعمل آورد و به سبکدوشی از کار تهدیدش نمود. بازجوئی بنظر اینکه شاگردان صنوف مربوطه خویش را برای شرکت به ظاهرات تشویق کرده است. چگونه ممکن بود که کودکان شش - هفت ساله در فعالیتهای سیاسی شرکت ورزند؟ سوالات چنان پرت و احمقانه بود که ارزش جواب گفتن را نداشت. این صرف یک نمونه مشهود بود که مذکور شدم، در غیر آن صدها تن از فعالان حزب (پرچمیها) در دانشگاه، در لیسه‌ها و در محل کار ایشان مورد اذیت و آزار، تهدید و فشار قرار گرفتند.

معهذا، جنبش روشنفکری در تحت کنترول ورهری پرچمیها، برغم دشواریهای ناشی از خرابکاریهای نیروهای راست و چپ افراطی و اعمال تضییقات از جانب حکومتها، بگونه روزافزون نیرو می‌گرفت و به پیروزیهای

در خشان دست میافتد. در این جنبش بمعابه مدرسه مبارزه عملی، شمار زیادی از فعالان حزبی پرچمی آموزش دیدند، تبارز کردند، آبدیده شدند و به پنجه لازم سیاسی دست یافتند. این جنبش از داشتگاه و لیسه ها آغاز گردید و سپس فراگیر تمام اشار روش‌فکری کشور شد.

از سال ۱۹۶۸ به بعد ظاهرات خیابانی عظیم و میتنگهای سیاسی عمدتاً در جاده های عمده شهر و در پارک زرنگار برپا میگردید وده ها هزار تن از روش‌فکران، کارمندان وزحمتکشان شهر و نواحی آن، شرکت میکردند. در این ظاهرات خیابانی و میتنگهای عظیم توده ای، رهبران حزبی (پرچمی) سخنرانی میکردند. اکنون دیگر خواستهای صنفی به خواستهای اساسی سیاسی مبدل گردیده بود. سخنرانیهای تهییج کننده بیرک کارمل و سایر رهبران حزبی سور و هیجان عظیم در میان شرکت کنندگان می‌افزید و ایشان را به تحرک سیاسی و ایجاد است.

شایان تذکر است که در امر برآه اندازی و تقویت جنبش روش‌فکر انه در کشور با بسیج کردن جوانان و زنان، نقش سازمان دموکراتیک جوانان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در جنبش دخ ۱ (پرچمیها) از اهمیت بزرگ استثنائی برخوردار بود.

پرچمیها در جریان این جنبش روش‌نگرانه در آن سالها به سازمان دهندگان واقعی توده ای مبدل میگردیدند و فعالیتهای دلیرانه و موضع‌گیریهای سنجیده شده سیاسی ایشان قلوب و اذهان مردم را تسخیر مینمود. اکنون دیگر خرابکاریهای نیروهای ارتقای راست و چپ افراطی نمیتوانست جلو سیل عظیم جنبش روش‌فکری کشور را که در تحت رهبری پرچمیها با جنبش کارگری توأم شده بود، سد نماید.

حکومتها در این سالها، بر پرچمیها در این یا آن مورد فشار وارد میکردند. چنانکه دو مرتبه شماری از فعالان حزبی واژ جمله نجیب الله، عبدالوکیل، نجم الدین کاویانی، فرید احمد مزدک، حشمت الله کیهانی، خلیل زمر، امتیاز حسن، دوکتور فاروق، عبدالله سپنتگر، حشمت اورنگ مشهور

به باید، محمد اسمعیل محشور معروف به ماما، عبدالهادی کریم، و دیگران را برای مدت‌های معینی از شش ماه‌الی یکسال و نیم بدون دلایل موجه، به زندان افگنیدند.

سه تن از رفقاء عبدالوالکیل، نجیب‌الله و محمد اسمعیل محشور که دانشجویان رشته‌های اقتصاد، طب و حقوق بودند، مجال یافتدند که دربرابر ادعاهای مدعی‌العموم مبنی بر باصطلاح تحریک کردن تظاهرات و "اخلال امنیت" از خود دفاع نمایند. دفاعیه ایشان بیشتر خصلت عمومی دفاع از جنبش دانشجویی و روش‌نگری و دفاع از مشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را داشت تا دفاع شخصی. متن دفاعیه‌های مفصل آنان در شماره‌های ۱۳ (۷۹) و ۸۰ (۱۰۰) و ۸۱ (۱۹۶۹) آکتوبر ۱۹۶۹) بالترتیب تحت عنوانیون: "مستبدین و متنفذین هر روز بالای مردم کشور ما ظلم و ستم می‌کنند"، "محرك مبارزه ما فقر و تهی‌دستی توده‌های عظم خلق کشور است" و "دستگاه اداره دولت وسیله ستم بر توده‌های عظیم مردم" ، به چاپ رسیده است. همچنان اطلاعیه مبنی بر بازداشت نجم الدین گاویانی در شماره ۹۰ (۳ فیبروری ۱۹۷۰) پرچم به نشر رسید. وی همراه با شماری از فعالان ح دخ او سایر جریانات سیاسی پس از تظاهرات شهریان کابل حین ورود سپررو اگنسو معاون رئیس جمهور امریکا، زندانی شدند و شمار دیگری از دانشگاه و از کار اخراج گردیدند. ایشان برای مدت‌های طولانی بدون محاکمه تحت بازجویی پولیس در زندان باقی ماندند.

نهضت کارگری کشور نیز درنتیجه فعالیتهای گسترده حزب (پرچمها) سرعت درست قراسر کشور و بخصوص درمناطق صنعتی اوج گرفت. کارگران آگاه و پیشناز با الهام از مبارزه دموکراتیک و وطنپرستانه حزب (پرچمها) و در تحت رهبری آن بفعالیتهای بسیج کننده باشکوهی پرداختند. ایشان صدها میتینگ، اعتصاب و راه پیمایی را دراعتراض به شرایط ناهنجار کار وزندگی خوبیش و بخاطر تحقق آرمانهای حزب جهت بهبود این شرایط، برپا کردند.

در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ برنامه و مبارزه حزب بگونه مشهود به نیروی مادی قابل ملاحظه‌ای برای به تحریک درآوردن بخش‌های آگاه کارگران و زحمتکشان در نقاط مختلف کشور، مبدل شده بود. توده‌های کارگری در مؤسسه‌ات بزرگ صنعتی، ساختمانی، ترانسپورتی، معدنی و تفحصاتی بگونه آگاهانه‌ای به جنبش انتصابی منی پیوستند و تا برآوردن خواسته‌ای برحق خویش پیگیر و پایرجا ببارزه بر میخاستند. کارگران پیشاهنگ در کارخانجات جنگلک، درنساجی گلهار، در کانال نیگرهار، در سین زر کندز، در میوه قندهار، در سمنت غوری، در تأسیسات سرکسازی و ترانسپورتی پلخمری و بویژه در تأسیسات نفت و گاز شمال در مزار شریف و شبرغان با شرکت فعال و دلیرانه خویش در جنبش انتصابی و مقاومت کارگری، حماسه‌ها آفریدند و برای بدست آوردن حقوق صنفی و برآورده ساختن خواسته‌ای عادلانه خویش به پیروزیهای درخشنان تایل آمدند.

مارش کارگران تأسیسات نفت و گاز شمال:

مارش بیش از ۳۵۰ تن از کارگران و کارمندان آگاه تأسیسات نفت و گاز شمال که به مارش ظفر آفرین و دورانساز کارگران معروف گردید، در تحت رهبری حزب (پرچمیها) انجام گرفت. این حرکت در تنهضت کارگری کشور جایگاه با اهمیت استثنایی احراز نمود. کارگران مارش کننده از شهر شیرغان تا شهر مزار شریف و سپس تا پلخمری و سالنگها به فاصله بیش از سه صد کیلومتر را پیاده پیمودند. ایشان پلاکاردهای نوشته شده، شعارها و پوسترها و از جمله پوستر معروف "کارگر زن جیرشکن" را با خود حمل میکردند. راه پیمایان در شهرهای سر راه و در مناطق پر جمعیت میتنگها برپا میکردند و دلایل دست زدن به راه پیمائی را توضیح مینمودند.

خبر مربوط به این مارش در شماره دهم (۱۳ می ۱۹۶۸) پرچم انتشار یافت و در چندین شماره دیگر پی گرفته شد. پرچم در اینباره چنین نوشت: «

مارش قهرمانه و ظفر آفرین کارگران تفحصات پترول عالیترین نمودار مبارزه طبقانی رحمتکشان کشور ماست و چون فراغت تابناک از یا پسردیهای الهام بخش در فردای روشن و آزاد افغانستان پرافتخار، خواهد درخشیده».

خواستهای عمده کارگران را افزایش دستمزد، تهیه محل مناسب برای رهایش، تدوین و تطبیق لایحه ترقیع و تقادع و تأسیس اتحادیه کارگری تشکیل میکرد. اعتضاب به روز ۲۸ اپریل ۱۹۶۸ بوسیله کارگران بخش برمه کاری تفحصات پترول آغاز گردید و بزودی کارگران بخشهای دیگر نیز با آنان پیوست. این اعتضاب سه روز متواتر در محل کار کارگران دوام نمود، ولی از جانب مقامات مربوط دربرابر خواستهای قانونی آنان پاسخی داده نشد. اعتضاب به روز اول می، مصادف به روز جهانی کارگران به تظاهرات خیابانی تبدیل گردید و به استقبال و اشتراک روش تفکران و اقسام دیگر اهالی شیرخان مواجه گردید. پس از آن باردیگر، کارگران خواستهای خوبیش را به رئیس تفحصات پترول سپردنده و موصوف در پاسخ اظهار داشته بود: «ما بشما ضرورتی نداریم، هر کجا که خواسته باشید بروید!» و در عین زمان والی جوزجان بر کارگران فشار وارد میکرد که باصطلاح «محركین را معرفی نمایند. کارگران صرف میگفتند که محركین حقیقی ما سیمای آفتاب سوخته و شکم هایی گرسنه ماست!»

کارگران به اعتضاب خویش برای چند روز دیگر ادامه دادند، ولی پاسخی مثبت دربرابر تقاضاهای برحق خویش بدست نیاوردند. ایشان در عوض از همه جا جواب منفی و تهدید دریافت داشتند. در مقابل چنین وضعی آنان تصمیم به راه پیمایی مسالمت آمیز گرفتند. کارگران بانظم و اراده عجیبی بسوی کابل راه می پیمودند تا خواستهای برحق خویش را باگوش مردم و مقامات مربوط دولت برسانند. در جریان آن راه پیمایی دشوار از یکسو اهالی قره ها و شهرها، کارگران و شاگردان مکاتب به استقبال ایشان می شتافتند و ابراز همدردی و همبستگی میکردند و از سوی دیگر پولیس و زاندارم و مقامات دولتی به تهدید و تخویف آنان میپرداختند. ولی آنان باهمان نظم و انصباط محکم کارگری، استوار راه می پیمودند. نقطه اوج جنبش در اینجا بود که

کارگران سمنت و برق غوری، نساجی پلخمری و سایر کارگران، شاگردان مکاتب، کارمندان و اهالی شهر پلخمری به اشتراک کارگران راه پیما مینشگ بزرگ اعتراضیه ای را از ساعت ۱۰ تا ۱۲ شب بوجود آوردند و این امر بیش از پیش مقامات دولتی را نگران ساخت. دو روز بعد، مارش در حوالی سالنگها درمیان کوهستانات دور از چشم مردم بوسیله پولیس و قوای انتظامی دولت متوقف ساخته شد و کارگران به اجبار بوسیله موترهای نظامی بازگردانده شدند. این مارش و شیوه برخورد حکومت با کارگران، انعکاسات وسیع در جامعه بوجود آورد و حکومت اعتمادی از سوی یکی از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب، نوراحمد نور و کیل پنجوانی قندهار، در شورا مورد استیضاح قرار گرفت. آغاز مارش ۸ ماه می و پایان آن ۱۸ می بود. سه رانجام حکومت و ادار گردید که دربرابر مقاومت کارگران سرنهند و به خواستهای برحق آنان تن دردهد.

این مارش به سلسله تظاهرات و اعتصابات درنهضت کارگری جوان افغانستان، بعیث نیرومند ترین حلقه مقاومت دربرابر استبداد و بورو گراسی افغانستان و در تاریخ مبارزات کارگری، یک پدیده نادر و حمامه آفرین شمرده میشد. مارش کنندگان که عزم راسخ داشتند برای برجسته ساختن خواستهای عادلانه صنفی و سیاسی خوبیش تا کابل راه پیمائی نمایند، صرف هنگامی در سالنگها متوقف شدند که حکومت به زور متول گردید. حکومت دریافت که کارگران تا کابل میرسند و مواضع ضد کارگری محافل حاکمه را بیش از پیش افشاء مینمایند. در هر حال، این راه پیمائی درنهضت کارگری و مبارزات سیاسی کشور بخاطر ارتقای بیداری و سطح آگاهی سیاسی کارگران، به تحرک درآوردن و بسیج کردن نیروهای آنان، نقش عظیمی ایفاء نمود. سهم مؤثر و سازمان دهنده ای را که کمیته حزبی ولایت جوزجان و در رأس فدامحمد دهنشین ادا داد، ثبت تاریخچه پرافتخار آن جنبش کارگری ظفر آفرین است. اهمیت سیاسی و اجتماعی و گستره جنبش روشنفکری و کارگری کشور، در پرچم - ارگان حزب به تفصیل ارزیابی و بیان گردیده است. پرچم

گزارشها و تحلیلات عمیقی را در رابطه به این جنبش و پیوند آن با اشکال دیگر مبارزه حزب اعم از پارلمانی و خارج آن، ارائه داده است. در تحلیلات متذکره، از جمله این خصلت مبارزه، ارزیابی گردیده است که چگونه جنبش روشنفکری با جنبش کارگری آن دوران درهم می‌آمیخت، چنانکه بسیاری از اعتصابات و خواستهای کارگران در مؤسسات گوناگون با پشتیبانی عملی محصلان و روشنفکران مواجهه میگردد.

لوئیس دوپری، مؤرخ معروف امریکائی، جدول نمونه واری از برخی تظاهرات و اعتصابات انتخاب شده را که صرف در ماه‌های اپریل، می و جون ۱۹۶۸ انجام گردیده بود، در اثر خویش بنام «افغانستان» (ص ۶۲۰) ارائه کرده است. برپایه آن جدول، تصویر زیرین ترسیم میگردد:

در ماه اپریل:

- اعتصاب کارگران شرکت ساختمانی کوهسار
- اعتصاب شاگردان در ولایت نیمروز علیه جزاهاي غير عادلانه

در ماه می:

- اعتصاب کارگران کارخانجات جنگلک
- اعتصاب و میتنگ کارگران مطبوعه دولتی کابل
- اعتصاب رانندگان بسها و موتر های باربری دولتی در کابل
- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکات نساجی و بایسکل سازی پلچرخی در حومه کابل

◦ اعتصاب کارگران و کارمندان پشمینه بافی قندهار

- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکه برق غوری در پلخمری
- اعتصاب کاگران فابریکه نساجی پلخمری

- میتنگ اعتصابی کارگران نفت و گاز شمال
- مارش کارگران شیرغان بسوی کابل (که در کوتل سالنگ عقب گشتد)
- اعتصاب یونت قیر ریزی شهرهای پلخمری - شیرغان
- تظاهرات و اعتصابات ۲۰۰۰ تن از شاگردان مکاتب عالی که از شمول به دانشگاه کابل بازداشته شده بودند
- اعتصاب در انتستیوت تکنالوژی (در تحت سرپرستی آلمان غرب)
- اعتصابات و میتنگها در تجییک ثانوی کابل، در مکتب نرسنگ و در لیسه تربیت معلم
- تظاهرات خیابانی جمعی محصلان و شاگردان و پرخورد آنان با نیروهای راست افراطی
- اعتصابات در دانشکده های شرعیات، حقوق و طب بخاطر برنامه های تحصیلی

درماه جون:

- اعتصابات و میتنگهای کارگران و کارمندان فابریکه پخته سپین زر کندز
- میتنگ اعتصابی در مطبوعه معارف کابل
- میتنگها و اعتصابات کارگران فابریک نساجی گلبهار
- اعتصاب کارگران در جبل السراج
- دومین اعتصاب کارگران سمنت غوری
- برخورد اعتصابی معدنجی های معدن طلای نورآبه در ولایت تخار
- میتنگهای اعتصابی کارگران فابریکات حجاری و نجاری نهر درسن کابل
- دومین اعتصاب کارگران فابریکه نساجی پلخمری
- اعتصاب کارگران فابریکه میوه قندهار
- اعتصاب کارگران حلالی پخته در حضرت امام و در سپین زر کندز
- میتنگهای اعتصابی کارگران بندری با شرکت دهقانان در شیرخان بندر ولایت کندز

• میتنه‌ها و اعتصابات کارخانجات جنگلک در کابل

اعتصاب معلمان مؤسسه تربیه معلم در ولایت کندز به پشتیبانی از خواسته‌ای کارگران شرکت سپین زر قندز

• میتنه‌های شاگردان مکاتب گلهار به حمایت از کارگران نساجی

اعتصاب شاگردان در جبل السراج به پشتیبانی از تقاضاهای کارگران

• اعتصاب مؤسسه تربیه معلم ولایت پکتیا

• میتنه اعتصابی شاگردان مکتب تغذیک ثانوی کابل

اجتماعات در فاکولته های تعلیم و تربیه و طب دردانشگاه کابل

اشتراك شاگردان مکاتب با اجتماعات کارگران و دهقانان در ولایت قندز.

بقراریکه قبل اظهار گردید، اعتصابات و تظاهرات متذکره در بالا، صرف نمونه های انتخاب شده در جریان سه ماه سال ۱۹۶۸ میباشد و البته در ماه ها و سالهای دیگر نیز اعتصابات و تظاهرات زیادی رخداد بود.

سال ۱۳۴۷: سال اعتصابات و تظاهرات عنوان مضمون جمع بندی شده ای بود که در شماره دوم، سال دوم پرچم مژرخ ۲۴ مارچ ۱۹۶۹ انتشار یافت. بقرار این جمعبندی، در سال متذکره (سال ۱۹۶۸) به شماره ۷۶ اعتصاب و تظاهر و مشخصات آنها بر شمرده شده است. البته جریان مفصل هریک در ۵۲ شماره پرچم در سال متذکره در زمان وقوع آنها به نشر رسیده بود. غالباً این رخدادها که در تحت رهبری ح دخ (پرچمیها) انجام گرفت، مسالمت آمیز و بدون اعمال خشونت بود و صرف چند استثنای در نتیجه تحریکات نیروهای ارتعاج راست و چب افراطی وجود داشت که منجر به برخی نا آرامیهای محلی و برخوردها گردید. وقوع رویدادهای متذکره برخلاف آنچه برخی از وقایع نگاران و تاریخنگاران داخلی اظهار داشته اند، نه هرج و مرچ طلبی بود، نه تفنن و نه گریز از کار و آموزش. آنها در واقع انفعال های کوچکی ناشی از عقده های متراکم اجتماعی بودند که بواسیله حکومتهای افغانستان بر بخششای گوناگون مردم واژ جمله بر افسار روش فکری و کارگری کشور، تحمل شده بود. این اعتراضات

و عصیانهای کوچک در واقع اقدامات قانونی برای ارائه خواستهای ابتدائی و عادلانه کارگران، کارمندان، دانشجویان، دانش آموزان و سایر روشنفکران و زحمتکشان شمرده میشد که از گذشته ها با آنسو حقوق ایشان پایمال شده بود. بالآخره اقدامات متذکره بازتابی از وضع خیلی ناهمجارت اجتماعی و اقتصادی دامنگیر مردم کشور بود و اعتراض عليه آن وضع تلقی میگردید.

صرف درنتیجه او جگیری جنبش انتسابی، پاشاری و مقاومت کارگران و بندهایی از روشنفکران بود که برخی از حقوق ابتدائی پایمال شده ایشان، برآورده گردید و بنا بر آن، علاقمندی ایشان به کار، آموزش و تولید افزایش یافت.

افزون بر تظاهرات خیابانی و میتنهای سیاسی معین بمناسبت ۳ عقرب، روز جوانان، که در تحت رهبری کمیته حزبی شهر کابل و کمیته های حزبی ولایتی حزب باشترایک فعال سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان همه ساله برپا میگردید، اجتماعات از قبل تعیین شده دیگری نیز بمناسبت‌های دیگر برگزار میشد. مهمترین رویدادها در این رابطه برگزاری هشتم مارچ بمتابه روز بین المللی زنان اول می بمناسبت روز جهانی کارگران بود. روزهای متذکره همه ساله با راه اندازی تظاهرات و اجتماعات مسالمت آمیز و پرشکوه جشن گرفته میشد. ۸ مارچ بوسیله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در تحت رهبری دوکتور اناهیتا راتبزاد باش رکت فعال هزاران تن از زنان و دختران آگاه کشور در کابل و برخی از شهرهای دیگر، سازماندهی میگردید و کارگران با همکاری اتحادیه های خوش و رهبری کمیته های حزبی پرچمیها از اول می تجلیل شایسته بعمل میآورند.

باید گفت که در همه نمایشات و تظاهرات خیابانی و میتنهای سیاسی عمده بمناسبت‌های مهم؛ شعارها، پوسترها و پرچمها بر افراد شرکت میشد، ستیزهای و تربیونها برپا میگردید و تختهای روان در حرکت میافتداد. برای تهیه این وسائل گروهی از رفقا همکاری داوطلبانه میکردند. شعارها را عمدتاً محمد عزیز مجید زاده با خطوط درشت، هنرمندانه مینوشت، نقاشی ها عموماً از احمد شاه و اسلم

اکرم بود و تختهای روان و ستیزها بوسیله گروهی از همکاران به رهبری محمد شفیع معلم مکتب میخانیکی تهیه میگردید.

(فصل یازدهم)

مبارزات انتخاباتی و پارلمانی پرچمیها در دوره سیزدهم شورا

دریاره مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا و بخشی از مبارزات پارلمانی ح دخ اقبلاً سخن گفته شد و اینک چند سخن دیگر دریاره مبارزات انتخاباتی حزب (پرچمیها) برای دوره سیزدهم و در پی آن تذکراتی پیرامون مبارزات پارلمانی این دوره:

انتخابات برای این دوره شورا نیز در شرایط دشوار صورت گرفت. زیرا سطح آگاهی سیاسی توده ها هنوز خیلی‌ها پائین بود و طبقات حاکم ارتقاضی و ستمگر هنوز بر جامعه تسلط کامل داشتند. معهدنا، شرکت در انتخابات این دوره، نغصتین حلقات بیوند با توده ها را که از طریق مبارزات انتخاباتی و پارلمانی دوره قبلی بوجود آمده بود، توسعه و تحکیم بخشدید. این امر، برغم دسایس، تحریکات و مقاومت نیروهای ارتقاض و مخالفان حزبی یکسی از مؤثرترین اقدامات برای بقاء و تکامل حزب شمرده میشد. کارتیلیگاتی و مبارزه انتخاباتی در نقاط مختلف کشور از یک سو موجب ارتقای نسبی سطح آگاهی سیاسی مردم گردید و از سوی دیگر برای معرفی بیشتر حزب و اعتلای حیثیت و اعتبار آن در جامعه، نقش ارزنده‌ای ایفاء نمود.

در این دوره نیز حزب با وجود کلیه موانع قانونی و غیرقانونی فعلانه شرکت کرد و شمار زیادی از کاندیداهای خویش را معرفی نمود. ولی رژیم که از دوره دوازدهم بسود خود نتیجه گیریهای معین بعمل آورده و از افشاگریهای فراکسیون پارلمانی حزب سخت ناراحت شده بود، در نتیجه مداخلات آشکار و

پنهان محافل حاکمه از ورود شمار زیادی از کاندیداهای حزب جلو گیری بعمل آورد (تا حدودی مشابه به دوره های هفتم و هشتم شورای ملی). بنابر آن، حزب در انتخابات دوره سیزدهم از شهر کابل صرف یکتن را کاندید نمود تا امکانات تمرکز مبارزه فعال، گسترده و پشتیبانی از وی را داشته باشد. درواقع، مبارزه خیلی حاد در شهر صورت گرفت و برغم مقاومت شدید نیروهای ارتیجاع، حزب در مراحل گوناگون به افشاگری مداخلات پرداخت و درنتیجه موفق شد که بیرک کارمل را نماینده حزب و مردم به پارلمان پفرستد. کاندیداهای دیگر حزبی درنتیجه مداخلات گسترده مقامات محلی دولتی یا به رسم اعتراض با انتخابات مقاطعه کردند و بنا نگام ساخته شدند. از میان خلقیها نیز یکتن (حفیظ الله امین) از ولسوالی پغمان انتخاب گردید. درمورد اینکه وی چگونه باین امر موفق گردید در آنزمان شایعات زیادی اشاعه یافت.

نماینده حزب (پرچمیها) در پارلمان با استفاده از تجارب دوره قبلی، شیوه مترقی آزمون شده در مبارزات پارلمانی را اتخاذ نمود. درین دوره نیز فراکسیونی مشکل از نماینده‌گان دموکراتیک و ترقیخواه در داخل پارلمان بوجود آمد که ایشان در جریان مبارزه خویش از طرح های ح دخ (پرچمیها) نیز پشتیبانی نمیکردند.

ح دخ (پرچمیها) در پارلمان از آزادیهای دموکراتیک مردم و منجمله از حقوق و آزادیهای ملی و مذهبی تمام ملتها و اقوام ساکن در کشور، بویژه اقلیتهای ملی و از حقوق و آزادی های سیاسی و اجتماعی زنان دفاع نمود. طرح مسئله ارضی و حل آن از طریق اجرای اصلاحات دموکراتیک ارضی بسود دهقانان و به اشتراک آنان و طرح صنعتی ساختن کشور، از جانب سخنگوی حزب درشورا، ارائه گردید. وی پیشنهادات متعددی را درباره مطالبات طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان افغانستان به شورا سپرد.

بیانیه های سخنگوی حزب درشورا (بیرک کارمل)، اشاعه گسترده آنها از طریق رادیوی سراسری، جریده شورا و بویژه بوسیله پرچم - ارگان نشراتی

حزب و نشرات دیگر حزبی، نقش بزرگی را درجهت بیداری توده های مردم و ارتقای نفوذ و حیثیت حزب درمیان مردم ایجاد کرد. پخش وسیع این بیانیه ها زمینه را برای کار سیاسی و سازمانی و جلب و جذب عناصر آگاه ترقیخواه در صوف مبارزه مساعد ساخت. سخنگوی حزب ازنهضت روشنفکری و کارگری درکشور که شرح آنها قبلاً گذشت، مجدهانه دفاع نمود و اقدامات حکومت را که درجهت سرکوب این نهضت صورت میگرفت، بشدت محکوم کرد.

حزب با استفاده از تربیبون پارلمان اهداف و برنامه مترقبی خویش را توضیع و تبلیغ نمود که درامر بیداری زحمتکشان، روشنفکران و گرایش آنان بسوی اندیشه های انقلابی، نقش قابل ملاحظه ای ادا کرد.

رهبری حزب از طریق مبارزه در دوره سیزدهم شورا تجارب نوینی اندوخت و درنظر بود که این روند ادامه یابد و در دوره چهاردهم با آمادگیهای بیشتر در مبارزات انتخاباتی شرکت بعمل آید. بنابرآن، کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که شمار بیشتری از زهران و فعالان حزبی مانند دوره های قبلی برای کسب نمایندگی در شورا از نقاط مختلف کشور کاندید شوند. برایه این فیصله قرار بود که در شهر کابل بازهم یک نماینده از جانب حزب (برچمیها) کاندید گردد و تمام اعضای حزب در شهر کابل مبارزه گسترده ای را پیرامون آن، متوجه سازند. من بعیث کاندیدای حزبی برای شهر کابل تعین شده بودم، ولی فرصت برای اعلام کاندیداها و آغاز مبارزات انتخاباتی باقی نماند. زیرا حکومت محمد موسی شفیق انتخابات برای دوره چهاردهم شورا را برای یکسال به تعویق افتگند و در پی آن کودتای ۲۶ جولای ۱۹۷۳ محمد داؤد به حکومت محمد موسی شفیق و نظام سلطنتی درکشور و به دموکراسی روپردازی، پایان بخشید.

(فصل دوازدهم)

برخورد پرچمیها در ارتباط به سایر سازمانها و جریانات سیاسی

طوریکه قبلاً گفته شد از سال ۱۹۶۵ به بعد، سازمانها و جریانات سیاسی آغاز به فعالیت نمودند. آنها نظریات خویش را از طریق جراید و نشریه‌های انفرادی مربوط خویش، انتشار میدادند. هر یک از جریانات متذکره طرز دید، تحلیلات و شیوه‌های برخورد جداگانه در رابطه مسایل جدی ملی و بین‌المللی وبویژه در زمینه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی کشور ایران میداشتند و راه‌های برونو رفت از عقب ماندگی عظیم کشور را جستجو و پیشنهاد مینمودند.

ح دخ ۱ (پرچمیها) بادرک ضرورت همبستگی کلیه نیروهای جانبدار پیشرفت اجتماعی کشور تلاش میورزیدند تا با سازمانها و جریانات سیاسی ملی و دموکراتیک مناسبات نزدیک تأمین نمایند. حزب مؤلف گردید که افراد، حلقات کوچک و گروه‌های مستقل ضد ارتجاعی و طرفدار تسریع رشد اقتصادی و اجتماعی کشور را در درون و برونو پارلمان بسوی اهداف و برنامه‌های ترقیخواهانه خویش جلب نماید. بسیاری از نیروها اهداف برنامه‌ای و مبارزات عملی ضد ارتجاعی پرچمیها را بخاطر رفع عقب ماندگی عظیم اقتصادی و فرهنگی کشور، بخاطر ازمیان بزدن نابرابری‌های اجتماعی، بخاطر جلوگیری از بعض نزادی، ملی، منطقی و زبانی و در مجموع سیاستهای آنرا بخاطر خل مسایل عمده کشوری می‌پسندیدند و پیامون آن گرد می‌آمدند.

این تنها پرچمیها بودند که سیاست روش و پلاتفرم مشخص برای تجمع کلیه نیروهای ترقیخواه کشور، دردست داشتند و دربرابر سایر سازمانها و جریانات سیاسی موقف ایشان مشخص بود. ایشان در عین زمان، ماهیت و

سیاستهای گروه‌های ارتجاعی ضد وحدت نیروهای مترقبی و وطنپرست و ضد منافع توده‌های مردم را، قاطعانه انشاء می‌نمودند. در این راستا، مبارزه شدیدی میان پرچمها و متحدهای از یکسو و نماینده‌گان نیروهای راست و چپ افراطی - اخوان‌الملین و مائوئیستها از سوی دیگر در جریان بود. در تداوم این مبارزه، بنابر تحریکات راستیها و چیبهای افراطی گاهگاهی برخوردهای شدید لفظی میان فعالان پرچمها و آنها صورت می‌گرفت. بعضی این برخوردهای لفظی چنان شدت و حدت می‌افتد که هرگاه خود داری پرچمها در کار نمی‌بود، منجر به خشونت و خونریزی می‌گردید. فعالان حزبی پرچمی جداً توصیه شده بودند که شکار تحریکات نیروهای ارتجاعی نشوند، از هرگونه برخورد فزیکی احتراز بجویند و حتی الامکان از آن جلوگیری نمایند.

در یک مقطع معین زمانی در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ مبارزه تبلیغاتی میان جرأید پرچم و شعله جاوید در گرفت، زیرا بالندگی تفاوت همزمان نشر می‌شدند. در این مبارزه، پرچم جانب احتیاط را در پیش گرفته بود که مبادا تفرقه شدید میان‌گروهی نیروهای چپ مانع مبارزه علیه نیروهای ارتجاع گردد، ولی شعله جاوید بیباکانه با تمام جبهات اعم از راست و چپ می‌جنگید و بویژه پرچم را آماج تبلیغات شدید انتقادی خویش قرار داده بود. این جریده انتشارات پرچم را تجدید نظر طلبی و سازشکارانه میدانست و پرچم نشرات شعله جاوید را چپروانه و انقلابی نمایخواهاند. در عین زمان، خلقیها با اندک تفاوت از لحاظ ادبیات سیاسی، از موضع شعله جاوید، ولی متعرض تر از لحاظ شخصی و گروهی، در برابر پرچمها مبارزه می‌کردند. همچنان نیروهای راستگرا بمبارزه شدید علیه آن برخاسته بودند.

پرچم هردو جریان چپروانه خلقی و مائوئیستی را اعتراف چپ و مواضع راست گرایان داخل پارلمان و خارج آنرا اعتراف راست میدانست و معتقد بود که اولیها با مطلق کردن عنصر خود بخودی یعنی نقش طبقه کارگر و دومنی بار د شرایط ذهنی، ضرورتهای دیگر یعنی مساعدت شرایط و تناسب عینی نیروهای اجتماعی، رشد نیروهای تولیدی و درجه تشکل توده‌های مردم را

از نظر میاندختند. از نظر پرچم نظریات هردو جریان، ابن الوقتی و کرتاه نظری شمرده میشدند. بعقیده پرچم نظریات گروه‌های چپرو اولی تحت تأثیر روحیه انقلابیگری و ایدئولوژی خردۀ بورژوازی قرار گرفته بود و البته نظریات گروه دومی ناشی از سلط ایدئولوژی بورژوازی بود (پرچم - شماره ۱۷ جون ۱۹۶۸).

مبازه پرچمیها، اصولی و از مواضع دموکراتیک و میهنپرستانه و فارغ از بازیهای سیاسی انجام میگرفت، چنانکه پرچم در رابطه به برخوردهای شدید مطبوعاتی در موضوع متمم ساختن حکومتهای دموکراسی محدود با همکاری با سازمان سیا (سی، آی، ای) که بیشتر جهت تبلیغاتی داشت، شرکت نورزید.

پرچمیها در حالیکه بخاطر وحدت نیروهای ملی و دموکراتیک ضد ارتجاع داخلی و خارجی مبارزه مینمودند، مبارزه درونگروهی را برای جنبش مترقبی و چپ در افغانستان زیان‌بخش میدانستند.

(فصل سیزدهم)

حکومتهای دهه دموکراسی و رابطه آنها با جریانات سیاسی

درینش قبلی این اثر چگونگی سقوط حکومت دوکتور محمد یوسف وجانشین شدن محمد هاشم میوندوال که ازقبل بحیث صدراعظم درحال انتظار بسر میبرد، مورد بررسی مختصر قرار گرفت.

میوندوال، حکومت خویش را به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵ در شرایطی تشکیل کرد که انتظارات زیادی از او بخاطر تطبیق دموکراسی و مفرادات قانون اساسی جدید، اعلام رسمی تشکیل احزاب سیاسی، ازمیان برداشتن فساد اداری، بی قانونیها و سوء استفاده های وسیع درستگاه اداره دولت و اقدامات بخاطر تسریع رشد اقتصادی و اجتماعی کشور، وجود داشت. وی وعده های بلند بالائی را در خط مشی ویانیه های خویش دربرابر شورا و مردم تعهد سپرده بود. فهرست این تعهدات خیلی طولانی بود، ولی در عمل موفق به تطبیق بسیاری از آنها نگردید.

حکومت میوندوال و مطبوعات آزاد:

میوندوال که از لحاظ حرفة به مطبوعات علاقمند بود، انتشار نخستین جراید آزاد را براسان قانون مطبوعات، اجازه داد که درمیان آنها جراید خلق، افغان ملت و مساوات نیز شامل بودند. انتشار آنها برای او دشوار بیهائی را به همراه آورد تا اینکه توطنه سازمان داده شده درمشانو جرگه برای مصادره جریده خلق تحقق یافت و او نفس راحت کشید. ولی، جریده افغان ملت با جریده

مساوات مربوط به شخص میوندوال، درافتاد. زیرا میوندوال به حسابگیری از دبرشا لوى شرکت (شرکت برق) مبادرت ورزید که رئیس این شرکت برای سالهای متعددی غلام محمد فرهاد مؤسس حزب سوسیال دموکرات و افغان ملت بود. این امر خشم افغان ملت را برانگیخت.

در عین زمان از اقبال بد حکومت میوندوال، افشاری مطلبی در مجله رامپارتن اعریکائی درباره وابستگی اتحادیه مصلحان افغانی در ایالات متحده امریکا با دستگاه اطلاعاتی آنکشور (سی، آی، ای) در دست جدیدی برای وی بوجود آورد. زیرا جریده مساوات باشتابزدگی به انتشار ترجمه مطلب منتذکره دست زد و جمله ایضا که عبارت بود از: «بعضی از همکاران سی، آی، ای در مقامات بالائی دولتی افغانستان جا دارند» از قلم انداخت.

جریده افغان ملت که مترصد و وضع بود، روی این مطلب فوراً مج مساوات را گرفت و به افشاگریهایی دست زد. بالمقابل، میوندوال حوصله مندی را از دست داد و به توقيف جریده افغان ملت پرداخت.

میوندوال بدون اینکه بخاطر توسعه و اعلام قانون احزاب کدام اقدام مشهود بعمل آورد، خود با استفاده از خلای قانونی به تأسیس حزبی به نام حزب دموکراتیک متوجه، اقدام نمود که در مرا امنا نام این حزب اصطلاحات معنول آن دوران و از جمله ضرورت تحقق سوسيالیزم را در کشور، برغم اعتقادات عمیق شخصی خویش برضد آن، گنجاند.

اقدامات میوندوال چه در دوران صدارت وی و چه بعد از آن، جنبش بزانگیز، عجولانه و چند پهلو بود. او در نزدیکی با غرب شهرت داشت و برای رفع آن گویا یانیه ضد غربی در ملل متعدد ایجاد نمود. او شاه پرسنی را در صدر گفتار و کردار خویش قرار داد و خود را خادم شاه خواهند و چندی بعد نسبت به وی اظهار بیوفائی نمود. او درضدیت با اندیشه های مترقبی و نیروهای چپ شهره بود و برای پوشاندن آن، اعتقاد خود را به سوسيالیزم و ترقی عنوان کرد. او در آغاز از طرفداران محمد داود و مسئله پشتونستان بود و بعداً در برابر

هردو قرار گرفت. در آخرین تحلیل، او میخواست غیر از آنچه که هست، شناخته شود، ولی چنین نشد. میوندوال به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۷ بنابر بیماری از عهده اش استعفاء کرد و پادشاه آنرا فوراً پذیرفت. نوراحمد اعتمادی که در حکومت میوندوال معاون صدارت و وزیر امور خارجه بود، از جانب پادشاه مؤذن به تشکیل حکومت گردیدم.

حکومت نوراحمد اعتمادی:

در دو دوره پیش حکومت سه سال و هشت ماهه اعتمادی، موازین دموکراسی سیاسی در کشور تا حدود معین در عمل مورد تطبیق قرار گرفت. در آن سالها، نیروهای راست و چپ افراطی، اخوان المسلمين و مائوئیستها، هردو فعال بودند و نیروهای راستگران مریبوط به محافل حاکمه (بته از آزادیهای زیادی در فعالیتهای خوش بهره میگرفتند. در این جریان، ح دخ ا (خلقه‌ها و برچمیها) نیز امکانات برای فعالیتهای معین را در دست داشتند و در کارده‌ها جزیده آزاد دیگر، برای مددتی پرچم نیز به نشر میرسید؛ ولی نشرات جریده متذکر که چون خار به چشم مبلغان ده نیمه دموکراسی خلید و هنوز می‌خشد و شکایت سردادند و هنوز هم میگویند که اعتمادی طرفدار نیروهای چپ بود. از ایشان سوال میشود که هرگاه حداقل آزادی‌ها برای فعالیت نیروهای دموکراتیک و چپ وجود نمیداشت، پس از کدام دموکراسی که آنمه مایه افخار و مباراک آنان است، میتوانستند امروز حرف بزنند!

باید درنظر گرفت که در دوران حکومت اعتمادی بود که تضییقات برج دخ ا و بویژه بر پرچمها تشدید گردید. جزیده پرچم که زبان و سلاح بران حرب بود، توقیف شد، در جالیکه جراید دست راستی و ارتقای ضد پرچم تا پایان به نشرات تعصب آمیز و تحریک آمیز خود ادامه میدادند. پولیس دو هر تبه بر تحریم دانشگاه کابل حمله برده و شماری از فعالان پرچمها را تحت لست او کوبید. قرارداد، پرچمها مطلقاً خلاف واقعیت به ایجاد تحریکات در میان

شاگردان مکاتب متهم گردید، درحالیکه این امر بوسیله مأثوریستها و اخوانیها انجام میگرفت و برچم خود به صراحت علیه اینگونه تحریکات مبارزه فینمود. هشت تن از فعالان حزبی خلاف تمام موازین دموکراتیک به "جرائم" دست زدن به تظاهرات دربرابر آگنیو معاون رئیس جمهور امریکا که در سال ۱۹۷۰ به افغانستان مسافرت نمود، بازداشت و زندانی شدند، درحالیکه تمام نیروهای سیاسی دیگر در این تظاهرات شرکت داشتند. در دوران حکومت اعتمادی بود که پرپرچمها فشارهای گوناگون وارد میگردید، درحالیکه نیروهای راست و چپ افراطی و بویژه اخوانیها آزادانه به فعالیتهای گسترده تحریک آمیز خود ادامه میدادند.

واقیت ایست که نوراحمد اعتمادی شخصاً تا حدود معینی گرایش به تداوم دموکراسی داشت و سیاست تحمل دربرابر اپوزیسیون سیاسی را درپیش گرفته بود، نه اینکه گرایش برای حمایت پخصوص پرچمها داشته باشد.

تضادها و کشمکشهای درونی محافل حاکمه برای کسب قدرت، عامل اساسی برای بی ثباتی اوضاع سیاسی و حکومتها در افغانستان، بویژه در دهه نیمه دموکراسی شمرده میشود. این امر در رابطه به سقوط حکومت نوراحمد اعتمادی نیز صدق مینماید. موقف وی از جانب حکومت قبلی و پخصوص از جانب شخص میوندوال بشدت تضییف میگردید و در میان اعضای حکومت وی نیز برای رسیدن بعدی به کرسیها تلاش‌های بدnam کننده، انعام میشد. نمایندگان محافل حاکمه که درشورا تسلط کامل داشتند و خواهان تغییر مهره ها در کادر حکومت بودند، در ماه می ۱۹۷۱ بدون ارائه انتقادات یا پیشنهادات مشخص، موقف کارشنکانه دربرابری اتخاذ کردند. اعتمادی وادار گردید که بخاطر احتراز از برخورد با شورایه تاریخ ۱۶ می ۱۹۷۱ استعفاش را به پادشاه بسپارد.

حکومت دوکتور عبدالظاهر:

دوکتور عبدالظاهر بر اساس فرمان پادشاه به حکومت رسید و متعاقب آن از شورا رأی اعتماد کسب کرد. دوران حکومت او، اندکی بیش از یک سال، (جنون ۱۹۷۱ - سپتامبر ۱۹۷۲) توأم با دشواریهای ناشی از تحریکات شدید درباره زبان درشورا، خشکسالی بیسانند، سیلابهای مدهش و شیوع بی‌اعتنی درکشور، همیری گردید. کارشکنیهای عناصر اجتماعی ضد دموکراسی درشورا، مانند دوران حکومت نوراحمد اعتمادی، سرانجام موجب سقوط حکومت دوکتور عبدالظاهر نیز گردید.

تحریکات درباره زبان از آجات نشأت کرد که شماری از عناصر مرتbjع تبعیض طلب و جانبدار برتری جوئی ملی، مسأله رجحان دادن به زبان پشتو را در قانون مامورین دولت، پیشنهاد کردند. این موضوع عکسی نابغه دانه موج عظیمی از اعتراض فمایندگان دموکراتیک و متفرقی را در درون شورا برانگیخت و موجب اعتراضات گسترده دربرون از شورا نیز گردید و تاصر حد یک بحران واقعی درکشور به پیش رفت و مدت زیادی ادامه یافت تا اینکه مرتعین عقب نشینی اختیار کردند.

قطع سالی ویرانگر و کمبود جدی غله جات در برخی از مناطق کشور و بخصوص در بخش‌های غربی و شمالی و در اتفاقات مرکزی در دو سال پیش (سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱) ابعاد بزرگی از بدیختی برای مردم بوجود آورد. در پی این حوادث، برطبق گزارشها، شماری از مردم افغانستان تلف شدند و حتی مجبور به فروش فرزندان خویش گردیدند. در این امر شک و تردیدی وجود ندارد که بی کفایتی حکومت و عدم تحرک و خیم حوادث طبیعی متذکره مبارزه لازم صورت نگیرد، ولی برای بزرگ جلوه دادن مسئولیتهای حکومت درقبال این حوادث و عواقب آن، دستهای دیگری نیز ناشی از رقابت‌ها، حсадت‌ها، خودخواهیها و کرسی طلبیها، در کار بود.

محمد موسی شفیق وزیر امور خارجه حکومت دوکتو عبدالظاهر، صدراعظم در حال انتظار شمرده میشد و همکاران نزدیک وی در درون حکومت و در پارلمان برای بدنام ساختن مزید صدراعظم دست اندر کار بودند.

باوصفت اینکه دلایلی از جانب قایع نگاران دهه نیمه دموکراسی مبنی بر اینکه نیروهای چپ و مترقبی از جانب حکومت دوکتو عبدالظاهر، گویا مانند حکومت اعتمادی مورد حمایت قرار گرفته باشد، ارائه نگردیده استه ولی ح دخ ۱ (خلقیها و پرچمیها) همچنان فعال بودند، سازمانهای دست راستی و بخصوص نیروهای راست و چپ افراطی نیز وجود داشتند و کماکان دربرابر نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه دست به تحریکات میزدند.

عناصر ارتجاعی در شورا به حکومت دوکتو عبدالظاهر، مانند حکومت اعتمادی که هردو برای وکلا امتیازات زیاد شخصی قایل نبودند، یکبار دیگر دست به تحریکات زدند. دوکتو عبدالظاهر که از این وضع ناهنجار در درون حکومت خویش و در پارلمان بجان رسیده بود، دویار پیشنهاد استعفای خویش را به پادشاه سپرد. پس از تعطیل، سرانجام محمد ظاهر شاه استعفای وی را پذیرفت و همانطوریکه وسیعاً پیشینی میگردید، محمد موسی شفیق در ماه سپتامبر ۱۹۷۷ مؤذف به تشکیل کابینه گردید.

حکومت محمد موسی شفیق:

حکومت محمد موسی شفیق کمتر از یک سال دوام کرد. او در طی این مدت تلاش نمود که ثبات سیاسی را با اتخاذ میاستهای از میانه به راسته، بوجود آورد. او که تمايل شدید به تجملات و ظواهر یک حکومت نوع غربی داشتند میاستهای خود را با اراده و قاطیت بیشتر نسبت به حکومتهاي سلف خویش تحقق می بخشید. چنانکه امضای معاهده توسعی آب دریای هلمند با ایران و آمادگی برای کنار آمدن با پاکستان درباره مسئله پشتوستان، نمونه های بارزی از اراده سیاسی وی شمرده میشود. او همچنان شumarی از قوانین را با قابل شدن امتیازات زیاد برای برخی از ناینندگان از طریق شورا به تصویب رسانید و موفق

به اخذ تعهدات برای دریافت مقداری قرضه‌ها و امدادهای خارجی از کشورها و سازمانهای مختلف بین المللی گردید.

شفیق که از لحاظ خانوادگی و تحصیلات شخصی سابقه مذهبی و تحصیلی از کشورهای غربی و عربی داشت، می‌خواست که افغانستان را در درجه‌تی مورد علاقه خویش سوق دهد که عبارت بود از: (۱) نزدیکی با غرب و (۲) سازش با راستگرایان اسلامی و در عین حال ضدیت با نیروهای دموکراتیک و مترقبی. وی عقاید خویش را در این دوراستا، آشکارا اظهار میداشت و در عمل سیاستهای خویش را به آنسو سمت میداد.

شفیق در نظر داشت که تمام کشورهای غربی ذی‌علاقه و متوجه آنها را در جامعه افغانستان دینفع بسازد. چنانکه وی بر حسب علاوه‌مندی کشورهای گوناگون، افغانستان را به حوزه‌های نفوذ آنها منقسم ساخته بود. بگونه مثال: او در نظر داشت که چین در پریزه‌های مربوط در مناطق مرکزی و در ولایت بدخشان سرمایه گذاری نماید؛ ایالات متحده امریکا در جنوب و در کابل؛ جاپان و کشورهای اروپای غربی در شمال، در نظر بود که مناطق غربی و جنوب غربی به ساحه نفوذ ایران و کشورهای عربی خلیج فارس، مبدل گردد و مناطق شرقی و جنوب شرقی کما کان بهیث ساحت تحت نفوذ پاکستان باقی بمانند.

محمد موسی شفیق عمدتاً می‌خواست که نیروهای راستگرای اسلامی را در مبارزه علیه نیروهای چپ تشویق و در برخی موارد بیش از پیش تحریک نماید. وی در نظر داشت که نیروهای چپ مترقبی را از لحاظ سیاسی به تدریج و زیرکانه خلع سلاح نماید. چنانکه؛ وی نیز ظاهراً اول می‌را بحیث روز کارگران افغانستان پذیرفت، ولی برگزاری آنرا بوسیله احزاب سیاسی شناخته شده پمتابه احزاب طبقه کارگر افغانستان، منع قرار داد. او می‌خواست که با به تعویق انداختن انتخابات شورا لااقل برای یکسال، ازورود نمایندگان مردم در شورا و بویژه از مبارزات پرچمها جلوگیری بعمل آورد؛ برای نفوذ در انتخابات بعدی آمادگی‌های لازم اتخاذ کند و سیاستهای خود را کیف مایشاء دنبال نماید. در نظر بود که طی این‌مدت، قانون انتخابات مورد تجدید نظر قرار گیرد. برغم اینکه،

این قانون کاملاً دموکراتیک نبود، پیشینی میشد که بازهم حق نمایندگی مردم محدودتر گردد. گفته میشد که وی خود را در زمینه بازهم محدود ساختن دموکراسی در کشور، معهده ساخته بود.

در دوران حکومت محمد موسی شفیق، اختلافات دیرین در دربار بویژه در میان عبدالعزیز و محمد داؤد، خیلی جدی و حاد شده بود. صباح الدین کشککی وزیر اطلاعات و کلتور و همکار نزدیک محمد موسی شفیق در اثر خویش تحت عنوان «دهه دموکراسی» (ص ۹۱) چنین مینویسد: «مداخله در امور حکومت (شفیق) از طرف اعضای خاندان شاهی یک اخلاق و ممانع عمله در کارهای کشور گردیده بود. فرآکسیون سردار عبدالعزیز در این خاندان فیصله کرده بود تا قدرت خود را بیشتر سازد».

شاید شفیق آرزو داشت که اسباب رقابت و تحریکات میان دو جانبه در درون درباره فراهم نگردد. ولی حوادث کاملاً درجهت مقابل خواستها و سیاستهای حکومت او سیر کرد و حکومت وی همراه با نظام سلطنتی با کودتای نظامی ۲۷ جولای سال ۱۹۷۳ ساقط گردید.

(فصل چهاردهم)

تحلیلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور در تحت اداره حکومتها دوران دهه دموکراسی

مسایل مورد بحث مطبوعات دولتی و آزاد، مباحثات پارلمانی و فعالیتهای جریانات سیاسی را عمدتاً مبارزات سیاسی تشکیل میکرد. آنها به بحث پیرامون وضع اقتصاد و فرهنگ در کشور و راه های رشد آنها کمتر میپرداختند. چنانکه؛ نیروهای راست افراطی هیچگونه پیشنهاد مشخص را در عرصه های اقتصادی ارائه نمیکردند و مبارزه آنها را عمدتاً وارد آوردن اتهامات سیاسی بر نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه و بیویژه بر پرچمیها، احتوا میکرد. چهروان خلقی و مائوئیستی درجهان تصورات انقلابیگرانه خویش میبیستند و برای مردم فقیر کشور تئوری میباشند و طرح های خیالی بظاهر فربینده را پیش میکشیدند و حاضر نمی شدند که از آن بالا های ذهنی بر زمین سخت در بائین نگاهی بیاندازند.

از میان همه، این جریده پرچم و پرچمیها بودند که بمسایل رشد اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و تکامل فرهنگی کشور و دشواریهای زندگی توده های مردم افغانستان، توجه جدی مبذول میداشتند. بخش مهمی از نشرات پرچم و در پارلمان فعالیتهای سخنگوی حزب را بررسی مسایل اجتماعی و اقتصادی تشکیل میکرد.

بطور کل فعالیتهای حزبی پرچمها در عرصه اقتصادی برپایه اهداف برنامه ای ایشان مشتمل بود بر ارائه تحلیلات واقعیت‌انه از جامعه عقب مانده افغانستان، پیشنهاد راه های مشخص غلبه بر عقب ماندگی قرون، مبارزه با خاطر

بهبود شرایط کلوزنده‌گی وزحمتکشان و تسلیم تعوده‌های مردم و اعتراض سطح فرهنگی جامعه

واقعیت اینست که شرایط زندگی تعوده‌های گسترده مردم و بیویژه اقشار پائین جامعه بگونه روزافزون بهتر میگردید و گروه‌های بیشتر مردم به فقر رانده میشوند در حالیکه ضرورت پرداخت بر این اتفاق به مسئله بیکاری در شهرها و دهات کشور و وز قاروز جلخی، ترو خاد ترمیکرده و اقدامات عاجل را میطلبید، ولی حکومتها با عن مسائل کمتر توجه داشتند آنها وضع ناهنجار در دهات بشمول شرایط دشوار زندگی بعشهای گسترده بسی فهقانان و زحمتکشان روسانی را، برغم اینکه در بیانیه‌های و کلای شوراً انعکاس می‌یافتد، تادیده میگرفتند، در این زمینه طوری برخورد صورت میگرفت که گویا مسئله دهقانی و اوضاع و احوال در دهات خارج از حیطه دموکراسی است و کافی خواهد بود که حکومتهای بصلاحیت و بی کفایت محلی بآن بپردازند، در حالیکه دهقانان با برخوردهای ناشایسته کارمندان دولتی مواجه بودند، هرچه بیشتر بسوی فقر، بیسادی و بیماری رانده میشنند، تعطیلات کوچک زمین دهقانان کمزمین همچنان بدلست زمینداران بزرگ متصر کرده و زندگی افزایش در شمار دهقانان بیزمن و اقشار کارگری در کشلورزی، ادامه میافتد، هرچند اوضاع و احوالی، مسئله حمایت از حقوق تعوده‌های دهقانان دربرابر زمینداران، نیازمند توجه جدی بود و باید تدبیر قانونی مانع گشرش و ژرفای این روند میگردید، ولی حکومتها گویا صرف تمایزین بودند و باصطلاح به اراده خیرخواهانه زمینداران تکیه میگردند!

گردانندگان حکومتهای دوران دموکراسی اصلًا درباره اصلاحات ارضی نمی‌اندیشیدند ملاکان افزوون بر مالکیت بزرگ خویش، بعشهایی از زمینهای دولتی را نیز غصه تعوده و دهقانان را بالای آن نیز بشدت مورد استثمار قرار میدادند، باری قانون سروی اراضی مطرح گردید که بموجب آن حدود مالکیت قانونی ملاکان میتوانست تاحفه‌ودی تشیت گردد و املاک دولتی ملحقة از آنها جدا شود، ولی در نیمه راه، نماینده‌گان ملاکان درشورا بآن دستبرد

زدند و شرط "تصرف مالکانه" را برآن افزوond که عملاً مآلے بازگرفتن اراضی دولتی را از زمینداران غاصب ناممکن ساخت.

همچنان موائزی بخاطر توزیع عادلانه آب برای آبیاری و صورت استفاده مؤثر از آن درزراحت افغانستان وجود نداشت. منابع تویلی گالانی - بولی که در روستاهای افغانستان مروج شده بود، دهقانان را بیش از پیش به روابط تجاری و قرضه دهی به صاحبان پول و زمین، به سود خواران وابسته می‌ساخت. در این جریان، جلابانیکه درمیان تویلی کنندگان و تاجران در معامله بودند، بخش اعظم پول را که باید بدست مؤلبدین میرسید، از نیمه راه می‌قایپندند. از این معاملات، بوزه مؤلبدین کوچک زیان بیشتر میدند. مطالبات زیادی وجود داشت که باید هر سه تا دست جلابان و معامله گران را از گلوی مؤلبدین مواد خام زراعتی کوتاه می‌ساخت که با نامساعد ترین شرایط به دهقانان قرضه میدانند و محصولات ایشان را به قیمت‌های تصنیعی پائین خریداری می‌کردند.

حکومتها جرأت دست زدن در این عرصه با اهمیت را از خوبیش تبارز نمی‌دانند. صرف در دوران کوتاه حکومت محمد موسی شفیق اقدام به تأسیس بانک انکشاف زراعتی گردید که تا حدودی میتوانست در صورت اتخاذ یک سیاست معقول قرضه دهی، از گرانی بار سود ازدواش مؤلبدین مواد خام زراعتی و حیوانی بکاهد.

در مجموع، وضع دردهات کشور بوسیله پرچم فاجعه انگیز ارزیابی می‌گردید. سهمی را که دهقان از کار خویش در کشت قطعه معنی از زمین دریافت می‌داشت، خیلیها کوچک بود. این سهم بیشتر از یک سوم یا یک پنجم محصول کشت شده بوسیله خود دهقان را، احتوا نمی‌کرد و او می‌دانست که با آن سطح درآمد، یک سوم یا نیمه سال را قحطی و گرسنگی خواهد کشید. این امر دهقان را وادار می‌ساخت که باز هم تن به گرفتن قرضه براساس سود و سلم پددند تا اینکه کاملاً زندگی وی ویران و خانه خراب شود.

شرایط اجتماعی مستولی در روستاهای کشور بمنابه مانعی در راه افزایش سطح محصولات کشاورزی تلقی میگردید. افزون بر عدم علاقمندی دهقانان به کاریکه نیازهای زندگی ایشان را تأمین نمیکرد، مالکان نیز با استفاده از گاراژان دهقانی علاقمندی به تجارتی کردن زراعت و ایجاد فارمیهای میکانیزه، بهبود شبکه های آبیاری و اصلاح زمینها، نداشتند. نتیجه اینوضع، پائین بودن سطح تولید در زراعت و کمبود مدام غله در کشور بود، در حالیکه افغانستان کشور زراعتی بناشته بیشد. عدم مؤقتیت در امر حل مسأله کمبود مواد خوراکی و تورید غله از خارج، برای اقتصاد کشور زیانبخش تلقی میگردید. زیرا علاوه بر و استگی دوامدار کشور به ورود مواد خوراکی، سطح تولید مواد خام زراعتی بمنظور استفاده در صنایع و صادرات بطور دوامدار پائین باقی میماند.

افزایش متدامن جمعیت شهرها با پرسه هاییکه در روستاهای کشور میگذشت، ارتباط مستقیم داشت. در اوضاع خراب اقتصادی در دهات، دهقانان به فقر رانده شده، راه دیگری نداشتند بجز اینکه برای کاریابی و تأمین معیشت حیاتی به شهرها رو آورند. کمبود کار برای بیکاران در شهرهای عمده کشور، سرازیر شدن نیروی کاراضافی در بازار کار کشور و شرایط ناهمجارت زندگی میعیشتی ایشان، موجب میگردید تا ناملایمات اجتماعی و نا آرامیها شکل گیرد. بنا بر آن، طبقه کارگر بمنابه یک نیروی قابل ملاحظه و مسائل اجتماعی وابسته به آن در پیشایش جنبش دموکراتیک در کشور، قرار گرفت. مبارزه بخاطر بهبود شرایط کار و استخدام، حکومتها را دردهه دموکراسی و ادار میساخت تا این مسائل را بگونه جدی در نظر بگیرند و بایجهت از یکسو به برخی از خواستهای عمده کارگران تن دردهند و از سوی دیگر برای کاهش بیکاری و حل مسائل عمری و حاد اجتماعی و اقتصادی در کشور به طرح و تحقق پلانهای پنجالله بخاطر ایجاد و گسترش تأسیسات صنعتی، ترانسیورتی، ساختمانی و آبیاری پردازند. چنانکه؛ در جریان تحقق دو پلان پنجالله اول و دوم، ۵۰ هزار تن کارگر ماهر در پروژه های عمده ساختمانی از قبیل سرک سازی، برق رسانی

و آبیاری استفاده شده بودند و شمار مجموعی کارگران که متصرفه در صنایع ساختهای و انتقالات به کارگماشته شدند به ۱۸۰ هزار تن بالغ میگردیدند قابل توجه اینکه: پس از اعلام برانداختن حجاب اجباری بر تعداد زنان مشغله متصرفه افزایش بوجود آمد و شمار ایشان در فابریکات و دفاتر به ۳ هزار تن ارتقا یافتند ارقام مربوط به نیروی کمی کارگران نشان میدهد که در هر یک از تأسیسات بزرگ، مانند نفت و گاز شمال، تأسیسات آبیاری ننگرهار و غیره هزاران تن کارگر مشغول بکار بودند و شمار کارگران نساجی به ۱۶ هزار تن مرسید.

بادداشت‌های اقتصادی حکومتها را کما کان اقتصاد پلاتکداری شده و رهبری شده مختلط تشکیل میکرد که از جانب حکومت محمد داؤد پایه گذاری شده و از جانب حکومت دوکتور محمد یوسف ادامه داده شده بود. این حکومتها به رغم گرایش درونی خوبیش درست گسترش سرمایه داری خصوصی و کاهش وابستگی به سرمایه گذاریهای دولتی، راه دیگری بجز تطبیق پلانهای اقتصادی برای حداقل رشد اقتصادی کشور نداشتند. چنانکه؛ حکومت میوندوال خیلیها تلاش بعمل آورد که تشبیثات و سرمایه گذاریهای خصوصی را تشویق نماید و تأسیس پژوهه های زودهنرآ جاگزین تأسیسات بزرگ زیربنائی در بلان بنجاح ساله سوم بازد که در سال ۱۹۶۷ آغاز بکار گرد. ولی باین امر توفیق نیافتد زیرا مشتبین داخلی بصورت عنعنی سرمایه های خوبیش را عمدتاً در امور تجارت و ترانسپورت و عرصه های منفعت آورد بگری بکار میردند تا اینکه در امور صنعتی سرمایه گذاری نمایند. دولت خود منابع مالی کافی برای سرمایه گذاریهای مستقل در اختیار نداشت و از منابع خارجی حصول قرضه ها برای این منظور امکان پذیر نبود.

ممهداً، سرمایه گذاریهای دولتی بخاطر ایجاد تأسیسات زیربنائی از قبیل دستگاه های تولید انرژی، تفحص و استخراج معدن، رشد کشاورزی و توسعه شبکه های آبیاری بمنظور تولید مواد خام زراعتی، راه سازی و ساختهای اساسی، زمینه های عینی برای سرمایه گذاریهای خصوصی در عرصه های صنعتی شمرده میشدند.

در طی پلانهای پنجمالله دوم و سوم که در دوران نیمه دورگردی به تحقق پرداخت، در اثر سرمایه‌گذاریهای بالتبه بزرگ دولتی و کمکهای چشمگیر از منابع خارجی و بروزه از اتحاد شوروی، کارهای بزرگی درجهت رشد اقتصادی و اجتماعی در کشور، انجام گردید.

چنانکه^۱ بحکم فنی و اقتصادی اتحاد شوروی پروره‌های مهمی تکمیل و به پهره برداری می‌برده شد، چون: شاهراه کابل - کندز - شیرخان بندر، شاهراه پلخمری - مزار شریف - شیرخان، شاهراه بتنو آرمه قندهار - هرات - تورغندی (قره تیه)، اسفلات جاده‌های شهری، اعمار تانکهای ذخیره مواد فتی، تأسیسات آبیاری ننگرهار، پند ذخیره آب می‌برد غزنی، ساختمان صیلوهای کابل و پلخمری، اعمار بندرگاه‌های دریائی بالای دریای آمو در امام صاحب و حیرتان، میدانهای هوائی کابل و بکرام، دستگاه برق آبی نفو، دستگاه برق درونه، دستگاه برق حرارتی مزار شریف، دستگاه برق غوری در پلخمری، تھضمات سفت و گاز شمال، استخرآج گاز و یاپ لاین انتقال گاز جرقدق - مزار شریف و جرقدق - کلفت، فابریکه کود کیمیاواری مزار شریف، فابریکه خانه سازی کابل، پولیتختیک کابل، تھنیکم های کابل و مزار شریف و ده ها مؤسسه بزرگ و متوسط دیگر و کمکها و امدادهای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

در چهارچوب پلانهای متذکره، از ایالات متحده امریکا کمک‌های اقتصادی و فنی در امور زیرین دریافت گردید: ادامه کار در پروره وادی هلمند و ارغنداب، اعمار دستگاه‌های برق کجکی و گرشک و لایهای انتقال آنها، میدان هوائی قندهار، شاهراه کابل - قندهار، شاهراه هرات - اسلام قلعه، برخی از ساختمانهای دانشگاه کابل و کمکها و امدادهای دیگر در عرصه تعلیم و تربیه و عرضه گندم.

کشورهای دیگر، چون: آلمان غرب برای ساختمان دستگاه برق آبی ماهیبر و پروره اکتشاف پکتیا، چین برای اعمار تأسیسات آبیاری پروان و

^۱ تاجدودی استناد شده از "افقستان در پیش قرن اخیر"، جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۷۶-۷۷۸ اثر میر محمد صدیق فرهنگ.

فابریکه نساجی بگرامی، هند بخاطر ساختمان شفاخانه اطفال در کابل و دستگاه‌های کوچک برق آبی به افغانستان کمکهای مالی و فنی، مبذول داشتند.

همچنان با استفاده از امدادهای مالی خارجی، شماری از جوانان کشور برای تحصیل به برخی از کشورهای متذکره در بالا اعزام شدند. چنانکه از جمله: «به اتحاد شوروی ۳۰۰۰ نفر و به امریکا و سایر کشورها از مرکز کمک امریکا ۲۱۴۲ نفر». (از افغانستان در پنج قرن اخیر اثر میرمحمد صدیق فرهنگ) درنتیجه تحقق پلهای پنجاله ورشد کمی و کیفی کارگران ضرورت

جدی محسوس بود تا روابط میان استخدام شوندگان و استخدام کنندگان یا کارگران و کارفرمایان از لحاظ حقوقی در چهارچوب قوانین تنظیم گردد و از بحران میان آنها جلوگیری بعمل آید. ولی، حکومتهای نیمه دموکراسی توجه چندانی بین امر مهم مبذول نمیکردند و قوانین موجود به هیچوجه پاسخگوی شرایط جدیداً پدید آمده در کشور نبودند. درنتیجه تناقضات در عرصه کاربوجود آمد و موجی از ناآرامیها، اعتراضات، تظاهرات، اعتراضات و راه پیمانیها سرتاسر کشور را فراگرفت.

ارتفاعی پیهم قیمت‌های مواد اولیه مورد نیاز بشمول مواد خوراکی موجب نگرانی و نارضایتی روز افزون توده‌های مردم میگردید. مسئله شیوع فقر از بی ثمر بودن نظام کنترول بر قیمت‌های خورده فروشی از جانب مقامات مربوط دولتی، حکایت میگرد. کمبود مواد خوراکی و ارتفاعی سریع هزینه‌های زندگی، زندگی را در شهرها دشوارتر میساخت. چنانکه؛ همه ساله از ۱۰ تا ۴۰ درصد قیمت‌های گوشت، آرد، شکر و مواد دیگر بالا میرفت. احتکار از جانب عمدۀ فروشان یکی از علل عده افزایش قیمت‌ها بشمار میآمد. همچنان کرایه خانه‌ها در شهرها، بی کفایتی‌ها و سوء استفاده‌ها در شهرداریها، موجب تشدید معضلات در شهرها و نارضایتی مردم میگردید.

ج دخ ۱ (برچمیها) در رابطه به مسایل بالا، در پارلمان و خارج آن، تحلیلاتی را اشاعه و راه‌های حل را ارائه میدادند. ایشان از نظر یاتیکه، مطالبات و خواستهای افسار گسترده مردم را شکل می‌بخشید، ارزیابیهای سیاسی بعمل

میآوردند. ولی، این حقایق از جانب حکومتها ناشنیده و نا دیده گرفته میشد. با این هم، مطالب ابراز شده در میان مردم از شهرت و تائید روزافزون برخوردار میگردید و ایشان در می یافتند که ناهجاريهای متذکره نتیجه عملکرد حکومتها بشیوه های کهن و بی کنایتی نظام اجتماعی و اقتصادی مسلط در کشور، میباشد. رشد و گسترش مبارزه ترقیخواهانه که شرایط قبلي را برای اعلام اصلاحات سیاسی سال ۱۹۶۵ بوجود آورده بود، همچنان مطالبه میمود تا تمام نظام اداره دولتی در مطابقت با احساسات و مطالبات مردم نزدیکتر گردد. ولی، سیاستهای دولتی در وجود حکومتها درجهت معکوس سیر میگرد. معافل حاکمه کافی می بنداشتند که شعارهای تبلیغاتی حافظه طبقاتی در زمینه همکاری قاطبه مردم با حکومت ها و وحدت ملی، تکرار گردد.

برغم اینکه حکومتها از ضرورت گسترش تماسها میان دستگاه اداره دولتی و بخشهای وسیع مردم سخن میگفتند، ولی، در نظر نمیگرفتند که انجام این امر، تجدید ساختار ماشین دولت برپایه شرایط پدید آمده در کشور را ایجاد میگرد. باینقرار از یکسو ایجاد فاصله میان دستگاه اداره پوسیده و مردم واژ سوی دیگر عدم استقرار و ثبات سیاسی موجب تحریک آخرين حکومت دوران دموکراسی گردید. توطئه ها برای برانداختن این یا آن ورساندن دیگران به کرسیها و در آخرین تحلیل بخاطر ایجاد بی ثباتی و بدنام ساختن دموکراسی، از داخل محافل حاکمه نشأت میگرد. در این میان، رقبتها و خودخواهی ها در درون دربار و تجدید آرزومندیها از سوی محمد داؤد برای اعتلای کشور یا درنتیجه خودخواهیهای شخصی وی، نظام سلطنتی در افغانستان پایان یافت.

esalat.org

بخش سوم

اعلام نظام جمهوری در افغانستان

و
بازشدن راه برای گودتاهای نظامی

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«از صبح روز ۲۶ سرخان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آهنگهای رزمی و مارشهای نظامی از رادیو پخش میگردید و اندکی بس از ساعت ۷ صدای آشنائی، صدای محمد داود از طریق رادیو افغانستان طین انگشت... درباره شخصیت محمد داود، قبل از کودتا نظر درگانه وجود داشت.

روشنکران و آزادیخواهان بلاحظه دوران حکومت استبدادی ده ساله پیشین وی، سیاستهای تبعیض آمیز اورا بریزه در رابطه بسایل ملتها مردود میشمردند. ولی اقدامات مثبت او درجهت رشد همیشه اقتضا اجتماعی، پیروی از سیاست بیطرفی و عدم اسلامک، توجه به گسترش معارف و فرهنگ و رفع حجاب اجباری زنان هنوز در خاطره های مردم زنده بود...

سیاست داخلی بالنسیه ملامت محمد داود و سیاست خارجی وی مبنی بر بیطریقی که بریزه یکی - دوسال نخست رژیم جمهوری وی بود، در سالهای اخیر دچار نوسانات جمیع گیریده و بیش از پیش خصلت معامله گرانه بخود گرفت. مردم در آغاز، انتقال از سلطنت جمهوری را بمندیده و خوب پذیرفته بودند و ادامه سیاست عدم اسلامک به باشه اصل اساسی سیاست خارجی به آرزومندی نیروهای ترقیخواه کشور در مطابقت قرار داشت...

در سالهاییکه جمهوری محمد داود برقرار بود، بطور کلی هیجیک از تقاضاهای اساسی نیروهای جانبدار اصلاحات اجتماعی و اصلاحات در سیستم اداره دولتی نه تنها فرزاعمل تحقیق اختفت، بلکه بگوییم روزانه خصلت عقب گرا یانه بخود گرفت. در عین زمان اندیشه های دموکراتیزه کردن حیات سیاسی که جانبداران عمدۀ آنها روشکران و درباره نظامیان نیز بودند، بگونه فراینده ای گسترش مییافت و مورد قبول عامه قرار میگرفت...»

(ص ۲۴۵ و ۲۹۸ - ۲۹۹)

فهرست عناوین:

صفحات

بعای پیشگفتار:

آمادگی برای انجام کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳:

۲۴۳

انگیزه های کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳:

۲۵۱

فصل اول:

الای سلطنت و اعلام نظام جمهوری در افغانستان:

۲۴۵

کمیته مرکزی جمهوریت:

۲۴۹

فصل دوم:

واکنش سیاسی ح دخ ۱ (پرچمها)

۲۵۰

درقبال کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳:

۲۵۱

وضعیت حزب درقبل نظام جدید:

۲۵۱

فصل سوم:

بيانیه خطاب به مردم افغانستان:

۲۵۵

فصل چهارم:

مواضع سیاسی ح دخ ۱ (پرچمها)

۲۶۰

دربرابر رژیم جمهوری محمد داود:

تجددید نظر برمرشی ح دخ ۱ (پرچمها)

۲۶۱

متناسب به نوسانات و عقبگراییهای رژیم:

۲۶۵

تشدید فشاربر پرچمها و واکنش دربرابر آن:

۲۶۸

کنفرانس حزبی:

فصل پنجم:

مبازه بخاطر وحدت مجدد ح دخ ۱:

۲۷۲

برخورد مشخص به مسأله وحدت حزب:

۲۷۴

فصل ششم:

۲۸۰

کنفرانس وحدت ح دخ ا:

فصل هفتم:

۲۸۷

تشدید فشار از جانب رژیم برخ دخ ا:

اعلام قانون اساسی جدید و تشدید فشار بر

۲۸۸

نیروهای میانی، بویژه دربرابر خ دخ ا:

۲۹۱

فصل هشتم:

تحلیلی تغییر از اوضاع اجتماعی و اقتصادی

کشور در تحت حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد:

بجای پیشگفتار

آمادگی برای انجام کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳

در درازای ده سال در افغانستان، در زیر لوای دموکراسی، هفت حکومت تشکیل گردید و ساقط شد (دو کشور محمد یوسف - دو دوره، محمد هاشم میوندوال، نور احمد اعتمادی - دو دوره، دو کشور عبدالظاهر و محمد موسی شفیق). طی این سالها از لحاظ سیاسی و اجتماعی در جامعه عدم ثبات حکمرانی بود. حکومتها در گیرسز درگمی ها بودند. آنها نمیتوانستند بدرستی تشخیص نمایند که بکدام سو و به چه میزانی به پیش بروند. تضادهای گوناگون سرتاپی جامعه را فراگرفته بودند. تذکرات زیرین را برای مشخص ساختن دشواریهای عnde آن دوران، میتوان ارائه نمود:

- دموکراسی بورژوازی با مناسبات مسلط فنودالی و نیمه فنودالی در کشور در تضاد و کشمکش بود و با یعنیت حکومتهای ظاهراً حامل اندیشه های بورژوا دموکراتیک با پارلمانی عمدتاً مشکل از نمایندگان ملاکان فنودال، سرو کارداشتند.
- حکومتهای میزروی و غیرحربی فاقد پایه های استوار طبقاتی در جامعه بودند در حالیکه نیروهای اپوزیسیونی مشتمل بر سازمانهای دارای گرایشها راست و چپ، برای خود تشکیلات معین داشتند.
- نیروهای راست افراطی و چپروان ماجراجو با سوء استفاده از دموکراسی به تحریکات و توطندهای آشکار دست میزدند و اوضاع سیاسی را در کشور بی ثبات میساختند، ولی حکومتها قادر به مقابله با آنها نبودند.
- مطالبات سیاسی مردم و احزاب براساس موازین اعلام شده دموکراسی خیلی بالاتر از آمادگیهای ذهنی و عملی حکومتها شمرده میشد.

• عدم استقلالیت حکومتها در اتخاذ تصامیم بزرگ و قاطع موجب پائین آمدن اعتبار و صلاحیتهای آنها میگردد.

• تعیین صدراعظم ها برپایه اعتماد شخصی و نه برپایه وزنه و نیروی سیاسی آنها در جامعه انجام میگرفت و برگزاری آنان نیز بدینگونه بود. آنان که متکی برپیوهای سیاسی نبودند، برای بقای خویش صرف یک میسار را میباختند و آن گسب رضایت محافل حاکمه سلطنتی بود، نه گسب رضایت مردم.

بقراریکه در ارتباط به ماهیت و سیاستهای حکومتها دوران دموکراسی در پیش دوم این اثر ارزیابی های مفصل بعمل آمده است، آنها عدم صلاحیت خویش را با خاطر جعل مسائل میرم جامعه به اثبات رساندند. فساد اداری واستفاده های سوء از مقام و قدرت اجرائی، استبداد و ستم اجتماعی و ملی، مظالم و بی رحمیهای ملاگان فتووال روز تارو ز گسترش می یافتد، بی نظمیها و دستبردها ذرا ذاگه امور اقتصاد کشور بیشتر میگردید، مخارج زندگی به سرعت بالا میرفت، توده های مردم بگونه روز افزرون از وعده ها و تعهدات بی بشوانه حکومتها باخاطر جعل این یا آن مسأله و مطالبه احسان دلسردی و نا امیدی میگردند. اشار گستره مردم نسبت به حکومتها و صلاحیتهای کاری آنها جدا شده بودند و آشکارا نارضایتی ابراز میداشتند.

سالهای مذکوره شاهد وضع دشوار اقتصادی توده های مردم بود. در برخی از ولایات کشور افزون بر بیکاری و بیروزگاری در تبعیه خشکسالی و کمبود مندید مواد غذایی، مردم با فقر و گرسنگی دست و گربیان شدند و حتی واذار به قروش یا ترک فرزندان خویش گردیدند و شماری جانها خویش را از دست دادند. ایشان با خاطر زنده ماندن، مغل سکونت خویش را ترک گفتند و به شهرها روی آوردند. اینوضع، ناخورستنی مردم و فیروهای دموکراتیک را بر میانگیخت.

ح دخ ۱ (پرچمیها) که ندای حق طلبانه مردم را بلند میگرد و راه های عملی حل مسائل دشوار را پیشنهاد مینمود، مورد تهدید و تهیف قرار میگرفت. این حزب ضرورت برآنداختن مناسبات مسلط فتووالی و نیمه فتووالی

را که با دموکراسی سیاسی و پیشرفت اجتماعی در کشور در تضاد آشکار بود و مانع تعمیم دموکراسی در کشور بیگردید، به اثبات می‌رسانید و از منافع توده‌های زجمتکش مردم و به دفاع از آزادیهای دموکراتیک ایشان مبارزه مینمود. در صورتیکه واقعاً محافل حاکم در کشور از دموکراسی دفاع میکردند، امکانات واقعی برای دوام نظام در چهار جوب شاهی مشروطه در کشور وجود داشت، مشروط بر اینکه: با اقدامات قاطع سیاسی و اقتصادی نفوذ ملاکان و اربابان فنودال محدود میگردید، تشکیل یک پارلمان واقعاً هیئتی و دموکراتیک و یک حکومت ترقیخواه نماینده برای مردم اجازه داده میشد و زمینه‌های شرکت نظامیان در زونه سیاسی و دموکراتیک در جامعه فراهم میگردید. ولی محافل متذکره تلاش میورزیدند که وضع دشوار اقتصادی و اجتماعی و ناهنجاری‌های سیاسی و نارضایتهای شدید مردم را صرف با شعارهای درباره دموکراسی، وحدت ملی و آشتی طبقاتی پوشانند. آنها مترصد بودند که بار دیگر دکناتوری در کشور تحمیل گردد. روش است که این سیاست از جانب نیروهای ارتجاع دست راستی مورد پشتیبانی قرار میگرفت، ولی از جانب نیروهای دموکراتیک رد میگردید.

در شرایطی که بقای دموکراسی اعلام شده در کشور در لبه پرتگاه سقوط فرار گرفته بود و نیمات محافل حاکم بخاطر بازگشت به دکناتوری آشکارتر میگردید، در حالیکه رقابت برای تمرکز قدرت بدست جناح‌های مختلف دربار تشدید گردیده بود، محمد داؤد که ده سال تمام در انتظار نشسته بود بالتجام یک کودتای نظامی به نظام سلطنتی در کشور پایان پختید و نظام جمهوری خویش را اعلام نمود.

پس منظر قضیه: محمد داؤد در طبیعت خویش مردی بلند پرواز شناخته میشد. او بمتابه یک شاهزاده تریست شده و زندگی کرده و از آوان جوانی درستهای بلند نظامیگرانه و حکمرانی برخیشها و مناطق مختلف افغانستان بطور مطلق العنان کار نموده بود. او هنگامیکه، س از ده سال صدارت بتاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۶۳ از مقام قدرت مطلقه برافتاد، مدت ده سال دیگر در منزل خویش که توأم

با رفاه مادی بزرگ بود، تقریباً تحصیل اختصار نمود. میگویند که او طی این مدت رابطه خود را تقریباً با دریار سلطنتی قطع نموده بود. او به ندرت در محضر عام ظاهر میشد، ولی دوستان شخصی و طرفدارانش گاهگاهی در رابطه به شخصیت و نیات خیرخواهانه او نسبت به مردم و دوستاره مطالعات و مشغولیتهای سیاسی وی حرفهای را اشاعه میدادند. ولی در هر حال از این حقیقت نباید چشم یوشی نکرد که او میتوانست تقوای شخصی خوبیش را تا حدود زیادی حفظ نماید.

محمد داؤد طی مدت متزل نشینی خوبیش تماسهای محدودی را با مهارت مخفی کاری با برخی افراد مؤثر، شخصیت‌های اجتماعی و بویژه افسران جوان و از جمله تحصل کرده در اتحاد شوروی تأمین کرده بود. در عین زمان اطراقیان وی اطلاعات غیر واقعی را برای رد پاگم کردن پخش مینمودند.

تجربه و عمل بعداً نشان داد که محمد داؤد بنابر عوامل و دلایل گوناگون، حکومت کردن را حق سالم خود مینداشت و فاجاییکه برای او امکان‌ذیر بود درجهت تضعیف حکومتهای دوران دموکراسی میکوشید. او جدا در آن دیشه کسب قدرت بود و همه این امررا میدانستند بشمول خانواده سلطنتی که شاید بنابر منابع و احساسات خانوادگی آنرا حدی نمیگرفتند.

درباره شخصیت محمد داؤد، قبل از کودتا نظر دو گانه وجود داشت. روشنکران و آزادیخواهان بلاحظه دوران حکومت استبدادی ده ساله پیشین وی، سیاستهای تبعیض آمیز اورا بویژه در رابطه بمسایل ملت‌ها مردود میشمردند، ولی افاده‌های مثبت او درجهت رشد معین اقتصادی و اجتماعی، پیروی از سیاست بیطریقی و عدم انسلاک، توجه به گسترش معارف و فرهنگ و رفع حجاب اجباری زنان هنوز در خاطره‌های مردم زنده به دارد. برخی از جهات سیاستهای مثبت وی بدرجات مختلف بوسیله حکومتهای دهه دموکراسی و بویژه از سوی حکومتهای دوکتور محمد یوسف و نوراحمد اعتمادی ادامه یافته بود.

نا آنجا که معلوم است، محمد داؤد بگونه مستقیم و غیرمستقیم گروهی از طرفداران شخصی و افسران جوان را از هرقماش و اندیشه برپایه وفاداری

شخصی پیرامون خویش گرد آورد و خیلی آرام و طی یکمدت بالنسبه طولانی ضرورت برانداختن قدرت سلطنت را به ایشان تلقین نمود و تدابیر دقیقی را برای انجام کودتای نظامی دریک لحظه مساعد تاریخی اتخاذ کرد.

انگیزه های کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳:

درباره علل، انگیزه ها و چگونگی انجام کودتا از جانب تاریخنگاران افغانی و خارجی حدسهها، قیاسها، تلقیات و نظریات گوناگون ابراز گردیده است. بطور کلی دست اندر کاران و طرفداران دده دموکراسی در اینباره باشک و بدگمانی، با نفرت و بدینی اظهارنظر کرده اند. آنان وقوع این رویداد را نامیمون خوانده اند و محمد داؤد را آله^۱ دست اتحاد شوروی شمرده اند. بر عکس برخی تحلیلگران بیطرف نظریات یکجانبه فوق را درست نشمرده و چنین نتیجه گیری کرده اند: برانداختن نظام سلطنتی مشروطه و دموکراسی طبقاتی در حال احتضار و جاگزین ساختن آن با یک نظام جمهوری ظاهراً مورد قبول عامه با ابراز آرزومندیها برای گشايش راه بسوی رشد سریع اقتصاد ملی و تلاش برای ارتقاء سطح رفاه اجتماعی در این پیروزی کودتا کمک کرد و در آغاز موجبات خورستنی مردم را فراهم آورد.

در هر حال، نظریات هرچه باشد، ولی واقعیت سرخخت اینست که کودتای ۱۷ جولای محمد داؤد به تشخیص و به ابتکار شخص خود وی سازمان داده شده و انجام گردیده بود. دست داشتن اتحاد شوروی و بویژه سهمگیری پرچمیها در آن یک افسانه محض است و صرف از روی تخيّمات، حدسیات، قیاسها و قرینه سازیهای ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.

حقایق گواه برآنست که پرچمیها مانند نیروها و گروه های دیگر دربرابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند و اینکه این تحول را درابتدا مورد پشتیبانی قراردادنده یک امر طبیعی تلقی میگردد و فکر میشود که این پشتیبانی در آنهنگام یک اقدام درست و بموقع بوده است. تمام نیروهای دموکراتیک و

ملی غیرجانبدار دیگر، قاطبه مردم افغانستان و گلیه نیروهای ترقیخواه آن عصر در عرصه جهانی آنرا تائید و پشتیبانی نمودند. حتی محمد ظاهر، پادشاه پیشین افغانستان که بوسیله همین کودتا خلع شده بود نیز، بمشاهده محبویت رژیم جدید جمهوری، آنرا مورد تائید قرار داد. البته نیروهای راست افراطی افغانستان بشدت عليه آن قرار گرفتند. زیرا این محمد داؤد بود که از جمله رفع حجاب اجباری زنان را حینیکه صدراعظم بود بمرحله اجرا گذاشته بود و از طریق طرح و تطبیق پلانهای پنجساله راه رشد اجتماعی و توسعه اقتصادی کشور را گشوده بود.

(فصل اول)

الغای سلطنت

و

اعلام نظام جمهوری در افغانستان

از صبح روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آهنگهای رزمی و مارش‌های نظامی از رادیو پخش می‌گردید و اندکی پس از ساعت ۷ صدای آشنا، آواز محمد داؤد از طریق رادیو افغانستان طین افگند. محمد داؤد در بیانیه خویش دموکراسی را قلایی خواند و افهار داشت که:

«از ابتداء تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فربی استوار گردیده بود».

محمد داؤد در این بیانیه رادیویی خویش پس از بررسی کوتاه وضع کشور، سلطنت و حکومتهای دهه دموکراسی چنین اعلام داشت:

«دموکراسی یعنی حکومت مردم، به یک انارتیزیم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنان مبدل شد و هر کدام از این قدرتها بجان مددیگر و بجان مردم افتادند و به پیروی از فور مسول تفرقه انداز و حکمرانی کن آتش را در متر تاصر صلکت افروختند تا چوناک در سایه این فضای ملوث و تیره و تار پراز بدجغعتی و فقر و فلاکت مقاصد شرم مادی و ممکن می‌امسی خود را حاصل نمایند».

وی هدایا آن، جاگزینی نظام جمهوری را بهای سلطنت چنین اعلام کرد:

«هموطنان عزیز باید به اطلاع شما بر سالم که دیگر این نظام ازین رفت و نظام سجدیدی که عبارت از نظام جمهوری است و با روحیه حقیقی اسلام

موافق است جاگزین آن گردید. رفقاء من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشما تبریک میگوئیم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهیم». (اقتباس از دست نویس شخص محمد داؤد منتشره در سالنامه شماره ۴۰ سال ۱۹۷۳).

کودتای نظامی بعاطر تعویض سلطنت به رژیم جمهوری از نیمه شب ۲۶ سرطان (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آغاز گردیده بود و تا ساعات ۵-۶ صبح بدون هیچگونه مقاومت قابل ملاحظه ای به پیروزی رسید. صرف عبدالولی حین ابلاغ تسلیمی به وی، اندکی مقاومت از خویشتن نشان داد که با آتش توپ یکمراده تانک بر دیوار باغ منزل وی، دستگیر گردید. محمد ظاهر شاه در زمان وقوع کودتا در کشور نبود. وی به تاریخ ۲۵ جون به اروپا مسافرت نموده و در ایتالیا بسرمیرد.

کودتا بطور کلی بدون خونریزی انجام گردید. چنانکه محمد داؤد بتاریخ ۲۴ جولای ۱۹۷۳ دریک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به سوال یکتن از خبرنگاران چنین اظهار داشت:

«با کمال صراحة گفته میتوانم که این کدتای یک کودتای کاملاً سفید بود، زیرا اصلاً مقاومتی دیده نشد بلکه احساسات و اشیا راک تمام قوای مسلح اردو و همه مردم افغانستان خاصه طبقات جوان و منور با آن همراه بوده آنرا تائید کرده اند».

باینلحاظ، برخی از مؤرخین آنرا کودتای درون کاخ و برخی های دیگر آنرا پادشاه گردشی خوانده اند. در هر حال، واقعیت اینست که کودتای متذکره یک رخداد بزرگ، یک تحول بسیاره و یک دگرگونی واقعی در نظام دولتی و کشوری افغانستان شمرده میشود. در طول تاریخ، برآنداختن نظامهای سلطنتی در هر کشوری توأم با رویدادهای خوبین و پر از طلاقطم بوده است، ولی در افغانستان عقب مانده، این رخداد غیرقابل پیشیستی دریک زمان معین و بواسیله شخصی معین انجام شد و مورد قبول عامه قرار گرفت.

اعلام نظام جمهوری به جشن بزرگ سرور مردم در سرتاسر کشور مبدل گردید و مسورد تائید، پشتیبانی و همکاری گسترده ایشان قرار گرفت. این استقبال و پشتیبانی مردمی از جمهوری چنان مشهود و فراگیر در کشور بود که حتی محمد ظاهر شاه برغم اینکه بوسیله نظام جدید خلع ید گردیده بود، به تائید آن پرداخت. وی ۲۵ روز بعد از اعلام جمهوری در کشور نامه مؤرخ ۱۲ آگوست ۱۹۷۳ خویش را عنوانی محمد داآد باین عنوان نوشت:

«برادرم جلال‌التمآب رئیس جمهور»!

«...مگر همینکه در یافتن مردم افغانستان بفرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام از اراده مردم وطنم خسدم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما [پلاغ می‌کنم] (اقتباس از سالنامه افغانستان، شماره ۴۰ که نامه با خط قلمی وبا امضاء محمد ظاهر شاه به چاپ رسیده است).

برخی از مؤرخین و از جمله میر محمد صدیق فرهنگ، نامه پادشاه را

اشتباه میدانند، چنانکه وی چنین مینویسد:

«استعفای محمد ظاهر شاه از پادشاهی و تائید کودتا اشتباه بزرگ زندگی او بود و خوبت محکمی بر بنیان مشرب رژیط که بمحض قانون اساسی سال ۱۳۶۳ پادشاه به حفاظت آن متنهد بود، وارد کرد. بعضیها متذکر شده اند که این استعفا بلکه کودتای سال ۱۳۵۲ نتیجه سازشی بود در داخل خانواده ای که اینها عمام می خواستند توسط آن از شدت مخالفت عامه کاسته و عمر دولت خاندانشان را طولانی سازند» (افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص ۱۰).

به پندار من، با مطالعه نامه متذکر که میتوان نتیجه گیری کرد که اولاً این برخورد درقبال شرایط جدیداً پدید آمده منطقی بوده است و ثانیاً در نامه به

استقبال اکثریت کامل مردم افغانستان از نظام جمهوری اذعان گردیده است. پس از استماع این رویداد شگرف مبنی بر اعلام برانداختن نظام کهن واستقرار جمهوری جوان، شور و هیجان غرسی سرتا پای جامعه را فرا گرفت. آنایکه حتی از صحبت درباره ساقط کردن سلطنت برخود میلرزیدند، بهت زده

شدند. اقتدار گسترده مردم، روش فکران و نیروهای دموکراتیک جامعه، از این تغییر شکفت انگیز استقبال نمودند. ولی نیروهای راست افراطی بشدت تکان خوردند و دست اندر کاران ذینفع دوره مشروطیت سرخورده و مأیوس شدند. از همان نخستین ساعات روز پیروزی کودتا که خبر آن از طریق رادیو افغانستان پخش گردید، جنب و جوش و شعر و شعر عجیبی میان مردم بوجود آمد. اهالی شهر کابل به جاده‌ها ریختند، به هلله و پایکوبی پرداختند، برروی تانکها که در چهار راهی‌های عمدۀ مستقر شده بود برآمدند، خورسندي خویش را از آن دگرگونی غیر مترقبه ابراز داشتند و به پشتیبانی از نظام جمهوری بیانیه‌های شورانگیز ایجاد کردند. دروصف جمهوری اشعار و تصاویف فراوان سروده شد و آهنگهای گوناگون در این زمینه ساخته و پرداخته گردید.

استقبال مردم در کابل در سراسر کشور بازتاب مساعد و مناسب یافته. از جانب قطعات و گارنیزیونهای نظامی، والی‌ها و متنفذین تلگرامها، پیامها و نامه‌های وفاداری عنوانی محمد داؤد مواصلت ورزید. دولتهای خارجی نیز رژیم جدید را برسمیت شناختند و سفرای آنها اعم از مقیم و غیر مقیم با محمد داؤد ملاقات نمودند و به وی شادباش گفتند.

در این میان بازار مذاهنه و تملق نیز گرم گردید و کیش شخصیت محمد داؤد بوسیله اطرافیان و کرسی طلبان بر جامعه تحمیل شد. با وصف اینکه تلویزیون هنوز در کشور وجود نداشت، این وظیفه را عمدتاً "مطبوعات و بویژه رادیو به انجام میرسانید. نخست وی را مؤسس جمهوری، رهبر ملی، زعیم ملی و بعدها رهبر انقلاب، رهبر کسیر انقلاب و به القاب بلند بالای دیگر خواندند. در مطبوعات دولتی آنقدر درباره مزایای نظام جمهوری و شخصیت محمد داؤد سخن گفتند که برای مردم دلگیر و ملال آور گردید و برای شخص وی و اطرافیان نزدیکش غرور کاذب و تکبر آفرید.

کمیته مرکزی "جمهوریت":

در نخستین روز پیروزی کودتا (۱۷ جولای ۱۹۷۳) اعلام گردید که کمیته مرکزی دولت جمهوری افغانستان تحت عنوان کمیته اولی تشکیل جلسه داد و محمد داؤد را بحیث رئیس دولت و صدراعظم تعیین نمود. سپس اعلام شد که کمیته مرکزی بتاریخ اول آگست ۱۹۷۳ در تحت ریاست محمد داؤد جلسه کرد و اعضای کاریه را با اکثریت قاطع آراء تائید نمود.

در مورد این سوالات که کمیته مرکزی چند تن عضو داشت و مشتمل بر کی ها بود و بناینده‌گی از کدام سازمان، نهادسیاسی یا دولتی فعالیت میکرد و چگونه تشکیل شده بود، تا پایان پاسخ گفته نشد. ولی قدر مسلم اینست که برغم قیاسها و قرینه سازیهای بی بنیاد برخی از تاریخ نگاران، در کمیته مرکزی متذکره رهبران پرچمی هرگز شرکت نداشند و آن کمیته به نماینده‌گی از ح دخ (پرچمها) نیز تشکیل نشده بود. تا جاییکه معلوم است، این کمیته متشكل از اشتراک کنندگان فعال کودتا اعم از نظامیها و چند تن غیر نظامی بود و درواقع بمعایله یک وصله ناجور، کمیته مرکزی دولت جمهوری شمرده میشد. اینجین نامگذاری بر نهادی بدون برنامه و آئین نامه، بر سری بدون بدنه که هیچگونه پایه سیاسی، اجتماعی و طبقاتی نداشت و توجیهی برای موجودیت آن ارائه نگردیده بود، خود از عدم پختگی سیاسی، از خلای ذهنی و از بی تجربگی در کارسازمانی، نماینده‌گی میکرد.

(فصل دوم)

واکنش سیاسی ح دخ ۱ (پرچمیها)
درقبال کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳

سحرگاه ۲۶ سرطان من نیز مطلع شدم که ساعت ۵ صبح منزل میراکبر خبری واقع مکروریان کابل در جلسه هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب شرکت نمایم. هنگامیکه لحظاتی قبل از ساعت ۵ من وارد شدم، در آنجا بیرک کارمل، میراکبر خبری و نوراحمد نور حضور داشتند و پس از دقایقی اعضاً دیگر نیز وارد شدند. خبری گزارش داد که از نیمه شب به بعد فعالیتهای نظامی کودتائی در کابل به رهبری محمد داؤد انجام گرفته است. وی اظهار داشت که بوسیله یکتن از رفقا که دوکتور محمد حسن شرق را سوار بر زره پوش دیده است، ساعتی قبلاً از موضوع مطلع گردیده است و وی بلا فاصله کارمل را در جریان گذاشته بود و قرار بر آن شد که جلسه هیأت اجرائیه دایر گردد. رفقا سوالاتی را مطرح کردند دایر براینکه: آیا رهبری حزب قبل از موضوع اطلاع داشته است، شرکت کنندگان کی ها اند و امکانات مؤقتیت کامل آن وجود دارد یا نه؟

بیرک کارمل در پاسخ اظهار داشت که هیجیک از اعضای رهبری قبل از در جریان نبوده است و درباره مطالب دیگر معلومات کافی هنوز در دست نیست و به زودی تمام جواب مسئله روشن خواهد شد. وی پیشنهاد نمود که درباره موضع‌گیری حزب و واکنش آن درقبل مسئله، تبادل نظر بعمل آید و فیصله ای در زمینه صورت گیرد تا به تمام اضافی حزب بسرعت ابلاغ گردد. پس از صحبت‌های کوتاه و مشخص که بطور کلی روحیه تائید از آن تغییر پیدا بود، فیصله بعمل آمد که به تمام اضافی حزب از وقوع این رویداد

اطلاع داده شود و به ایشان جداً ابلاغ گردد که هشیاری و آگاهی خوبیش را حفظ نمایند، مترصد وضع باشند، بهیچگونه اقدام خودسرانه دست نزند و در رابطه به موضع‌گیری مشخص حزب منظظر دستور رهبری حزب باقی بمانند. در رابطه به موضع مشخص حزب درقبال کودتا فصلنه گردید که در لحظه کنونی تا روشن شدن کامل هویت و ماهیت کودتا گشته‌گان و سیاستهای رژیم جدید، حالت ترصید و انتظار در پیش گرفته شود. سپس بحال حظه مواضع سیاسی رژیم، سیاستهای متناسب حزبی مطرح بحث قرار گیرد.

موقعیت حزب در قبل از نظام جدید:

بنظرور تعیین سیاست حزب درقبل تحول جدید ضرورت به زمان زیاد نبود، زیرا محمد داؤد بموان پایه گذار نظام جدید جمهوری در کشور در همان نخستین روز انجام کودتا وضع را روشن ساخت. واکنش مساعد مردم دربرابر آن رخداد به زودی آشکار گردید و هیأت رهبری نظام جدید خود، با ایجاد فضای تفاهم و برقراری مناسبات متقابل با خ دخ (پرچمها)، علاقمندی ابراز داشت. بنابر آن، رهبری حزب در نخستین روزهای اعلام جمهوری ابلاغیه ای را به نشر رسانید که در آن از تمام اعضای حزب تقاضا شده بود تا:

«از نظام جدید پشتیبانی نمایند و در صورت ضرورت به دفاع از آن در مبارزه علیه ارتجاع داخلی و دسایس امیر بالیزم برخیزند». در ارتباط به روابط حزب با گردانندگان رژیم جمهوری باید مذکور شد که: از گذشته‌ها، میان دو کتور محمد حسن شرق و یک حلقه هواخواه پرچمیها روابط نزدیک دوستانه وجود داشت. این حلقه مشتمل بود از: غلام جیلانی باختنی، شاه محمد دوست، عبدالهادی مکمل، عبدالسلام (از تاشقغان)، عبدالسلام، محمد یعقوب کمک، دو کتور عبدالغیاث صافی، و تا حدود معینی دو کتور نعمت الله پزواک و دیگران، دو کتور شرق پس از کودتا، مناسبات خوبیش را با حلقه متذکر نزدیکتر و محکمتر ساخت. این حلقه از گذشته‌ها

همچنان با بیرک کارمل در تماس و تفاهم بود. از سوی دیگر، شماری از نظامیان بویژه احمد ضیاء مجید ویرخی از شخصیتهای فرهنگی، بویژه دوکتور محمد اکرم عثمان که با محمد داؤد همسوئی داشتند، با میر اکبر خیرنیز دارای مناسبات دوستانه بودند. افزون بر آن، فیض محمد که عضو کمیته مرکزی و عضو حکومت محمد داؤد بود، در آغاز یکشنبه از علاقمندان حزب (پرچمیها) شمرده میشد و سپس به عضویت حزب پذیرفته شد. اینکه برخیها ابراز داشته اند که پاچاگل و فادار و عبدالحمید محتاط برچمی بوده اند، حقیقت ندارد. سید عبدالاله وزیر مالیه و سپس معاون صدراعظم و یکی از مهره های اصلی رژیم، در آغاز مرحله اندک خوشبینی نسبت به پرچمیها ابراز میداشت، ولی به زودی در موضوع مخالفت با آن قرار گرفت.

شایان تذکر است که هواخواهان پرچمیها در درستگاه اداره جمهوری محمد داؤد، بدرجه اول و فاداران جدی شخص وی شمرده میشدند. چنانکه؛ آنان از پلان کودتا، قبل از وقوع آن، حزب را مطلع ناخته بودند. ولی پس از گذشت زمان بهمان میزانیکه رژیم جمهوری محمد داؤد گرایش‌های نوسانی میباشد و چهره منفی بخود میگرفت، هواخواهان و علاقمندان برچمی به اعضای وفادار حزبی تغییر موضع میدادند.

باید متذکر شد که این ادعاهای حقیقت ندارد که پرچمیها با محمد داؤد در یک ائتلاف سیاسی و دولتی مذاکره شده قرار داشته اند. طوریکه معلوم است، هیچیک از رهبران حزب در مقامات رهبری رژیم عضویت نداشتند. تعیین برخی از علاقمندان و اعضای حزب در رده های بالائی و متوسط حکومت مرکزی و بویژه در مقامات حکومتهای محلی که بوسیله فیض محمد وزیر امور داخله تعیین شده بودند، دلیل بر کدام ائتلاف نیست و این امر ناشی از ضرورتی بود که حکومت محمد داؤد به آن جداً احساس نیاز میکرد. زیرا رژیم، فاقد کادرهای آگاه سیاسی و اداری بود و بویژه ولسوالها و علاقه داران رژیمهای قبلی خیلیها فاسد و فاقد پایگاه اجتماعی بودند و محمد داؤد خود شخصاً سازمانی نداشت تا از میان آن کادرهای محلی را برگزاری میکرد. وجود

شمایر از فعلاً پرچمی برای مدتی بعنوان ولسوال و علاقه دار که با وقفه صداقت، پاکی و فدائکاری بی نظیری در تحقیق لوای رژیم جمهوری کارمیکردند نه بعنوان پرچمی، برای رژیم در میان مردم آبرو و اعتبار بوجود آورد.

این ادعاهای که گویا پرچمیها در امر وارد آوردن فشار بر اسلامگرایان راستگرا، یا گروه میوندوال و یا در امر بازداشت‌های آنان و تعییل جزاها برایشان دست داشته‌اند، از بنیاد نادرست است. زیرا پرچمیها پیوسته سیاست اصولی مبارزه علیه و رو درروی سیاسی با نیروهای مخالف را دنبال میکردند و علیه هیچ نیرو یا گروهی دست به توطئه نمیزدند. چنان‌که در بخش قبلی این اثر همانگونه که ابراز گردیده است، پرچمیها در حالیکه ارگان نشراتی خوبیش، پرچم را در اختیار داشتند در مبارزه منفی بدنام کننده دربرابر میوندوال شرکت نکردند. افزون بر آن، مگر مدعاون وارد آوردن چنین اتهامات ناوارد فراموش کرده‌اند که محمد داؤد شخصی یک‌نده و خود رأی بود و امر و نهی دیگران را درمورد این یا آن مسأله نمی‌پذیرفت و وی دستگاه ضبط احوالات را تحت نام دیگری (مصطفویت ملی) مشکل از افراد حرفه‌ای ساقه در اختیار خوبیش داشت. شگفت‌انگیز اینکه: مخالفین معروف محمد داؤد که شناخت خیلی خوب از تندخویی وی داشتند حتی جرأت نکردند که بنا بر تعلقات طبقاتی و اشتراکات درمواضيع سیاسی، وی را مسئول بدانند. برخی از این قماش اشخاص بسادگی و غیر مستولانه، بدون هیچ‌گونه شواهد و مدارک و حتی بدون ارائه دلایل کافی و مقنع حکم کرده‌اند که این پرچمیها بوده‌اند که در موجودیت محمد داؤد چنین و چنان کرده‌اند. ختم ایشان از اینجا آب می‌خورد که چون پرچمیها بمعنایه یک حزب نیرومند و دارای پایگاه گسترده اجتماعی زنده باقی ماندند و چون برخی از جهات سیاستهای محمد داؤد را پشتیبانی میکردند، پس حتماً تمام دستگاه اداره رژیم را می‌چرخاندند. چنین برداشتها از مسائل بفرنج اجتماعی و سیاسی، حتی ناشی از سوء نیات هم نباشد، چیزی بجز ساده سازی محض و کوتاه‌اندیشی سیاسی نیست.

اصولیت پرچمیها از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک حکم میکرد که متناسب با ضرورت‌های تاریخی و صرف برایه منافع توده‌های مردم، مشی خویش را درقبال رژیم جمهوری معین و مشخص سازند. تلاش برای دست یافتن به کرسیها و استغال بمسایل کوچک، بدناه کننده و تعریک آمیز علیه این یا آن نیرو و گروه، قطعاً با مواضع پرچمیها در منافات بود.

ولی هرگاه امکانات میسر میگردید که دریک مطح بالای سیاسی، مثلاً در شکل فکری رهبران رژیم وست دهی سیاستهای کلی نظام جمهوری بسوی رشد اقتصاد و فرهنگ در کشور، تأمین آزادیها و حقوق مردم، دفاع از منافع زحمتکشان و نهضتهای آزادیبخش ملی و از لحاظ ارائه اندیشه‌های ترقیخواهانه همکاری نماید، دریغ نمی‌ورزید. چنانکه رهبری حزب به تقاضای همکاران نزدیک محمد داؤد، درامر تهیه متن "خطاب به مردم افغانستان" کمک نمود.

محمد داؤد در تجسس تأثیر گراشها ترقیخواهانه همکاران جوان کودتائی خویش و بخاطر ایفای سیاست مترقب درجهت جلب همکاری نیروهای چپ و دموکراتیک، برنامه خطاب بعدم افغانستان را که بوسیله پرچمیها تهیه شده بود، پذیرفت و آنرا با اندک تغییرات و دستکاریها در طی یک بیانیه رادیوئی اعلام داشت. شاید ضرورت به تذکر باشد که متن اولی برنامه متذکره بنا به دستور رهبری حزب، با ملاحظه "شرایط مسلط آن دوران نگاشته شده بود. متن نوشته شده را ببرک کارمل از مجرای ارتباطی از طریق دوستان میراکبر خبیر برای رهبری رژیم، ارسال نمود. در متن چاپ شده برنامه "خطاب به مردم افغانستان" در مطبوعات دولتی، قسمت‌هایی از آن به قلم، بازنویسی گردیده است و کلماتی، اصطلاحات و جملاتی در آن اضافه یا از آن حذف گردیده است. بطور کلی برنامه متذکره از لحاظ ماهوی دارای محتوای دموکراتیک و سمت وسوی مترقب مشابه به برنامه عمل پرچمیها میباشد و از لحاظ شکل با وصف تغییرات واردۀ درآن، با ادبیات پیشرو نوشتار پرچم شباهت‌های فراوان میرساند.

(فصل سوم)

بیانیه

“خطاب به مردم افغانستان”

رئیس دولت و صدراعظم، ۳۵ روز بعد از کودتا، شام ۲۲ آگوست ۱۹۷۳
 بیانیه‌ای از طریق رادیو تحت عنوان “خطاب به مردم افغانستان” ایجاد نمود.
 دراین بیانیه درواقع خط مشی رژیم جمهوری افغانستان تعیین گردید که از نظر
 محتوا خوبیش متوفی و دموکراتیک بود. در بیانیه مذکوره تا اندازه معینی
 خواستها و مطالبات نیروهای ترقیخواه کشوبیاز تاب مساعد یافته بود.
 چنانکه: میرمحمد صدیق فرهنگ در «افغانستان در پنج قرن اخیر»، جلد
 دوم (ص ۱۵) مینویسد:

«دراین بیانیه که از نگاه اسلوب نگارش و محتوی با برنامه حزب
 دموکراتیک خلق شباخت به هم میرساند، اصلاحات بنیادی مانند بسط و توسعه
 حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم در وجود قانون اساسی، مبارزه با ارتشهای
 و فساد اداره، .. تقسیم اراضی، سواد آموزی و تعمیم معارف و خدمات صحي
 مندرج بود و بک اداره پاک، فعال و با امانت را به مردم نویی می‌داد.»
 در بیانیه وضع دشوار اقتصادی و سیاستهای نادرست حکومتهای دهه
 دموکراسی مورد ارزیابی قرار گرفته بود. چنانکه در آن گفته می‌شد:

«در طی ده سال اخیر سرتا بای جامعه را در عرصه های مختلف
 اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بعران عمیق سرا گرفت... اقتصاد کشور که با
 تطبیق دو پلان پنجساله اول و دوم رشد نسبی می‌یافت، با رکود مواجه گردید
 و بطریق ورشکستگی سوق داده شد. پلانگذاری اقتصادی تابع امیال ذهنی
 اشخاص گردید و مؤثریت لازم خود را در امر رشد اقتصادی کشور از دست

داد. آهنگ رشد اقتصادی کندر گردید و تجمع سرمایه بوجود نیامد. از هجم سرمایه گذاریهای دولتی برای اکتشاف اقتصادی از یکسال تا سال دیگر کاسته شد. پس اندازها و سرمایه گذاریهای خصوصی برای ایجاد صنایع جلب نگردید. بطور مثال، مجموع سرمایه گذاریها در پلان پنجساله دوم که ۲۶۰ میلیارد افغانی بود در پلان نام نهاد پنجساله سوم به ۱۹۳۵ میلیارد افغانی تقلیل یافت. هرگاه تطبیق چند پروژه محدود پیش بینی شده پلان دوم را که آنهم بكم کشورهای دوست صورت گرفته است اشترا فقرار دهیم، اقتصاد کشور طی دهه اخیر با ملاحظه رشد نفووس سالانه، صعود قیم و تناسب رشد کشورهای مشابه در حال رشد غوض اینکه گامی بجلو بردارد به عقب گام گذاشته است...».

درینیه ضمن بررسی مفصل اوضاع اقتصادی - اجتماعی در کشور تذکار بعمل آمده بود که مناسیات کنه زراعتی باعث فقر دهستانان، کمبود مواد خام زراعتی گردیده، سطح زندگی، فرهنگ و صحت مردم در نازلترين سطح جهانی قرار گرفته بود. قیمتها بطور سراسم آور بالا میرفت، ولی معاش مامورین پائینتر به و مستخدمین دولت و اجرت کارگران از حد بخور و نمیرجاوز نمیکرد. ظلم و عتم مستبدین و متغذین و مامورین هایی رتبه بگونه بيرحمانه ای شدت میافت. دستبرد از بیت المال و دارائی ملی و از کیسه مردم رایج گردید. فاقاً قبری، قلب و سودخواری بطور روز افزون گسترش میافت. سیاست داخلی درده گذشته برایه فربی و قلب سیاسی استوار بود. تعیض و انتیاز دربرابر گروههای مختلف مردم، سیاست تفرقه و قفتین میان اقوام افغانستان شرط بقای حکومتها پنداشته میشد.

درینیه خطاب به مردم افغانستان، ایجاد تحول عمیق و اساسی در نظام اجتماعی و پشتیبانی از منافع مردم افغانستان وده داده شده بود. چنانکه در آن گفته هیشود:

«در راه تأمین حقوق کامل مردم و اختلاف کامل به اصل حاکمیت ملی گام اول را به لطف خدا برداشتیم... و قدم بقدم برای نجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خواهیم کرد» و به ادامه

اظهار گردیده است: «دولت جمهوری دستگاه اداره دولت را از لحاظ پرسونل، شیوه های کار، سادگی و سرعت عمل و سیستم اداره تصفیه و اصلاح خواهد گرد و آنرا سر از نو تشکیل و تکامل خواهد داد... دولت جمهوری بسط و توسعه حقوق و آزادیهای دموکراتیک را... با خاطر ترقی و تکامل جامعه، استحکام نظام جدید و پیشرفت مادی و معنوی لازم میشمارد...».

در بیانیه درار تباطط به اصلاحات اقتصادی گفته میشود:

«افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوریست در حال رشد و رفع عقب ماندگی اقتصادی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی در این صورت احرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل و مترقی، هماهنگ و براساس پلان و برپایه سیاست و تکنولوژی معاصر ایجاد شود».

درباره رشد و توسعه صنایع در بیانیه چنین آمده بود:

«دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معدن، ایجاد صنایع فلزکاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاولی و برق را که ضامن ترقی سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، حایز اهمیت بزرگ میشمارد و در تحت سکور اقتصاد دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت». به دنبال این موضوع چنین اظهار گردیده بود: «دولت جمهوری سرمایه گذاریهای خصوصی و تشبیثات خصوصی را در رشتہ ایجاد صنایع گوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق، حمایه، رهبری و کنترول خواهد کرد و همکاریهای لازم را بین سرمایه های دولتی و سرمایه های خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بوجود خواهد آورد».

همچنان در بیانیه گفته میشود که: تجارت خارجی کشور را بر ووی منافع ملی و هبری و میستم مالیاتی کشور را بر اساس و بجهان دادن مالیات مستقیم بر مالیات غیر مستقیم اصلاح خواهد کرد. اصلاحات ارضی و براساس منافع اکثریت مردم افغانستان به عنوان یکی از اقدامات عمده در برنامه اصلاحات بنیادی خوبیش در نظر خواهد گرفت. شرکتهای تعاونی ذراغتی تولیدی و مصرفی را به

اشتراك زارعین و بنفع آنان تأسیس خواهد کرد. ساختمنهای عامه را مطابق به شرایط عصر بوجود خواهد آورد. فعالیتهای خانه سازی را سریع خواهد کرد و برای گسانیکه سرتناه ندارند، مسکن تهیه و توزیع خواهد نمود.

درینش اجتماعی «خطاب به مردم افغانستان» چنین اظهار گردیده بود:

«دولت جمهوری برای بهبود شرایط کار و معیشت مامورین و مستخدموںین دولتی اقدامات مقتضی را بعمل خواهد آورد. ارتقا به مقامات دولتی را براساس شایستگی و تقوی، صلاحیت، سوابق خدمت، روحیه و طبیرستی و عشق به خدمت در راه اعتلا و ترقی وطن درنظر خواهد گرفت. دولت در جمله نهضتین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را مناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار کارگران را تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی دربرابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت».

همچنان در این پخش گفته میشد که:

«برپرو گرامهای معارف تجدیدنظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد و برای امتحای بیسواندی عمومی و تحول فرهنگی مملکت براساس فرهنگ ملی و متفرق مبارزه خواهد نمود. نسل جوان را بآتفقوی و روحیه و طبیرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد».

در رابطه به مسئله ملتیها چنین اظهار نظر شده بود:

«دولت جمهوری برای ایجاد اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردمان افغانستان براساس برابری، برادری و دوستی سعی مینماید و درین آنست که همه انواع و اشکال تبعیض را ریشه کن سازد».

(اقتباسها: از سالنامه شماره ۴۰ سال ۱۹۷۳).

طوریکه بخلافظه میرسد اغلب مفردات، اصطلاحات و اقدامات پیشینی شده در عرصه های مختلف جامعه که درینیه خطاب به مردم افغانستان تذکار و انتشار یافته بود، با خواستها و تقاضاهای نیروهای متفرقی و منجمله ح دخ ا (برچسبها) بطور کل توافق داشت. در صورت تحقق محتوای این بیانیه، میتوانست شرایط و امکانات گذار بسوی ایجاد حاکمیت ملی و دموکراتیک

در کشور فر هم گردد با پنهان سیاستهای وزیر جمهوری محمد داؤد صرحد در
یازده خطاب به مردم افغانستان طبقاً از جانب خ دخ (پرچمها) سوره پشتیبانی
قرار گرفتند ولی بر عکس نیروهای راستگرا و بیوهز گروههای راست افراطی
که منافع طبقات حاکم ارتقای را در کشور در مقابل اطره میدیدند، با انتشار برنامه
متذکره، نگران و برآورونده شنیدند و دست به تعیینکات شدید و آشکار زدند.

(فصل چهارم)

مواضع سیاسی ح دخ ۴ (پرچمها) دربرابر رژیم جمهوری محمد داؤد

با اعلام «خطاب به مردم افغانستان» و موضع‌گیریهای متفرقی اویله درسیاست و عمل از جانب رژیم جمهوری، ح دخ ۱ (پرچمها) که معیار اساسی قضاوت و برخورد آن را منافع توده‌های مردم تشکیل میکرد، به پشتیانی آشکار از آن برخاست. چنانکه در ابلاغیه مؤرخ ۳ دسمبر ۱۹۷۳ ارబری حزب به اعضای آن، چنین هشیاریا ش داده میشد:

«از آنجاییکه رژیم جمهوری، از لحاظ تاریخی و سیاسی گامیست بزرگ و متفرقی و میتواند در عرصه تغییر نظام کهنه اقتصادی - اجتماعی کشور نیز تأثیرات متقابل و مثبت وارد نماید؛ از آنجا که جمهوری جوان افغانستان میتواند راه را برای مردم کشور بسوی ترقی و آزادی بگشاید؛ از آنجا که بیانیه شاغلی محمد داؤد تحت عنوان خطاب به مردم افغانستان وطنپرستانه و متفرقی است؛ لهذا ح دخ اثاید و پشتیانی روشن و قاطع خود را از آن بر اساس اصول وطنپرستانه خویش ابراز میدارد».

باید منذکر شد که ح دخ ۱ (پرچمها) علاوه بر اعلام موضع‌گیریهای متفرقی دولت جمهوری، باین هدف به پشتیانی از آن برخاست تا آن گام مثبت از جانب ارتیاع داخلی و منطقه در نظر نگردد، اصلاحاتی که میتوانست بسود رشد اقتصاد کشور و بهبود وضع زندگو مردم منجر گردد در عمل تحقق یابند و شرایط مساعدتر کار و زندگی برای کارگران، دهقانان و تمام زحمتکشان به‌قصد کسب حقوق حقه ایشان پدید گردد.

ح دخ ۱ (پرچمیها) حمایت و پشتیبانی از نظام جدید را درینک جبهه مقعد با تمام نیروهای ترقیخواه هژفندار جمهوری برای مبارزة علیه ارتعاع فنودالی و نیروهای راستگرا و برای ایجاد افغانستان نوین، شرط لازم میشمرد. باین مناسبت رهبری حزب فیصله نمود که اعضای حزب میتوانند دربست های مختلف اداره دولتی ایقای وظیفه نمایند و از اینظریق سعی کنند تا محنتواری متوفی خط مشی رژیم جمهوری در عمل تحقق یابد.

شرایط پشتیبانی از خط مشی دولت جمهوری در فیصله نامه پنجم (اجلاس عنوانی) کمیته مرکزی ح دخ ۱ (پرچمیها) که بمناسبت نهمین سالگرد تأسیس حزب به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۴ دایر گردیده بود، بازتاب روش داشت. در این فیصله نامه از جمله گفته هیشد:

«اعضای حزب در نظر بگیرند تا از آن سجهات اندیشه ها و عمل رژیم جمهوری دفاع نمایند که بستود ترقی کشور و درجهت منافع زحمتکشان شهروده میباشد».

بقراریکه بمالحظه میزست، پشتیبانی ح دخ ۱ (پرچمیها) از نظام جمهوری محمد داؤد مشروط بز آن بود که رژیم سیاستهای متوفی تو دموکراتیک را تنفع آزادیها و تحقق آرمانهای متوفی و عادلانه توده های مردم افغانستان به انجام برساند. در غیر آن هیچگونه مقابله، معامله و ملعوظ دیگری در میان نبود تا پرچمیها خود را مکلف بدانند که در هر حال مبارزه خویش را در خدمت دفاع از رژیم متذکره قرار بدهند.

تجددید نظر بر مشی: ح دخ ۱ (پرچمیها)
متناوب به نوسانات و عقب گرانهای رژیم

رژیم جمهوری که در سالهای اول بعد از کودتا تحت تأثیر مشی ترقیخواهانه نیروهای ملی و دموکراتیک و قبل از همه ح دخ ۱ قرار گرفته بود به اقدامات مفیدی دست زد، چون: اعلام خط مشی متوفی، انجام اصلاحات معین در اداره دولت و در اقتصاد کشور، اعلام برنامه اصلاحات ارضی، وضع قوانین

معنی دموکراتیک مانند قانون اصلاحات ارضی، قانون مالیات مترقبی، قانون ملکی و قوانین دیگر، اقتصاد معنی بخاطر بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان، طرح و تطبیق پلانهای اقتصادی، جلب همکاریها و کمکهای فنی و مالی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و هند بخاطر رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان، پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و دنباله کردن سیاست یطری مثبت و عدم انسلاک در سیاست خارجی.

ستگیریهای متذکره در بالا، در سیاستهای داخلی و خارجی رژیم طبعاً مورد تأیید و پشتیبانی ح دخ (بر جمیها) قرار می‌گرفت. این موضع‌گیری حزب دایر بر حمایت از رژیم صادقانه بود. ولی بعداً معلوم شد که محمد داؤد بگونه مشهود و روزافزون مواضع نوسانی عقب گرا را در سیاستهای خویش اتعاظ می‌کرد و از پشتیبانی ح دخ امیتوانست صرف بسود تعکیم پایه‌های رژیم بهره برداری یافتد. همچنان پس از گذشت یک‌ماه معنی، گردانندگان اصلی رژیم جمهوری تصور کردند که پایه‌های رژیم تعکیم یافته است و باید راه هائی برای انحلال واز میان برداشتن ح دخ ا جستجو گردد. این وضع حزب را وادار ساخت تا قطعنامه و موضع‌گیریهای خویش را در قبال رژیم مورد بررسی مجده قرار بدهد.

بیان دارم که باری محمد داؤد به میدان ورزشی (ستادیوم) شهر کابل در سالگرد باصطلاح انقلاب ۲۶ سرطان (کودتا) حاضر و چنان مورد استقبال حاضرین در میدان قرار گرفت که کمتر نظیر آن دیده شده بود. این یک نمونه از پشتیبانی و امید مردم نسبت به رژیم جمهوری بود که متأسفانه بنا بر سیاستهای نوسانی، عقبگرایانه، ذهنیگرانه، مغروانه و متکبرانه رژیم این‌وضع، دیردادم نکرد.

سیاستهای دوران حکمرانی محمد داؤد را در رژیم جمهوری که اندکی کمتر از پنجسال سال را (۱۷ جولای ۱۹۷۳ - ۱۲ اپریل ۱۹۷۸) احتسوا می‌کرد، می‌توان بطور کلی به دودوره مشخص کرد؛ دوره نخست طی تقریباً دو سال اول

که مشخصه آن میاستها، فعالیتها و مانورهای ترقیخواهانه بود و دوره دوم که گرایشهاي فومنانی، عقبگرانی و راستگرانی متدرجاً مسلط میافست.

در دوره اول سه عامل درآندیشه و عمل رژیم مؤثر بود:

۱. تأثیر و تشویق جدی گرایشهاي ترقیخواهانه شرکت کنندگان کودتا و همکاران نزدیک محمد داود.

۲. تأثیر و نفوذ نیروهای دموکراتیک درآندیشه و مشی رژیم.

۳. تأثیر و نقش کمکهای اقتصادی - فنی اتحاد شوروی در سمت رشد اقتصادی - اجتماعی افغانستان.

در دوره دوم، عوامل زیر مؤثرت خود را نشان دادند و مسلط شدند:

۱. تضییف احصایات اولی ترقیخواهانه در قعن محمد داود و برخی از همکاران فرست طلب وی. مسلط شدن روحیه غرور کاذب، خودخواهانه و تکتازانه در کادر رهبری رژیم.

۲. تغییر تناسب نیروها بنفع جناح راست در درون هیأت حاکمه ناشی از احیای "وجдан طبقاتی" شخص محمد داود و خانواده وی.

۳. برکناری برخی از همکاران مؤثر نظام از پستهای رهبری که دارای تمایلات ترقیخواهانه بودند. شیع فساد اداری و مسلط شدن بر خودهای بوروکراتیک در دستگاه نواره دولت.

۴. تشدید فشارها و تحریکات نیروهای راستگرا علمی رژیم و تبارز واکنشهای نامتناسب از سوی رژیم علمی نیروهای مذکوره و مین عقب نشینی دربرابر آنها.

۵. اعمال فشار از جانب کشورهای همسایه: پاکستان، ایران و چین و ایالات متحده امریکا و عقب نشینی رژیم دربرابر آنها.

۶. مسلط شدن روحیه محافظه کارانه ناشی از هراس از دست دادن قدرت در رهبری دستگاه اداره دولت. البته گرایشها و تصامیم شخص محمد داود در این نوسانات و عقبگرانیها نقش عمده و حتی تعیین کننده داشت.

باينقرار سیاستهای نومنانی عقیقگرایانه در سیاستها و پرخوردها و علم پختگی و ثبات در حرفها و تصامیم رهبری و رژیم، هوجوب بروز نارضایتیهای گوناگون در میان نیروهای سیاسی و چربیانات دموکراتیک و ترقیخواه گردید. رژیم با اتخاذ سیاستهای راستگرایانه نیز نتوانست اعتماد نیروهای راست افراطی را بدست آورد. زیرا آنها به چنان امتیازات کوچک سیاسی نمیتوانستند بسته نمایند و کما کان به تحریکات خوبیش علیه رژیم ادامه میدادند. اصلاً محمد داؤد در تعصت تأثیرهای چهانات ذهنیگرانه با صلح اتفاقی خوبیش در برابر نیروهای دست راستی به اقدامات غیرضروری عجولانه و شدیداً سرکوبگرانه گذشت.

در حالیکه، محمد داؤد سیاستهای خشن را دربرابر مخالفین راستگرا و راست افراطی اعمال نمکرد، نتیجه گیریهای غیر منطقی را برای خود نیز استخراج مینمود و آن دادن امتیازات غیر ضروری به آنها و به همایان افغانستان، بمفهوم باز گشت از راه طی شده بود. بایجهت وی درین وارد آوردن تغییر در خط مشی سیاسی و دربرخوردهای خود نسبت به نیروها و شخصیت‌های دموکراتیک و مترقی در داخل و خارج برآمد. بایجهت او شماری از وفاداران توپین دوستان دیرین خود مانند دوکتیور محمد حسن شرق و همکاران کودتائی خود را از کنار خود دور کرد، هردو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان را تحت فشارهای گوناگون قرار داد، شماری از رهبران و فعالین مانوئیلی و همچنان سازمان اقلابی رحمتکشان افغانستان، از جمله محمد طاهر بدخشی را به زندان افگند و شکجه کرد و شماری از شخصیت‌های سیاسی را تهدید و وادار به فرار از کشور ساخت.

یکی از اقدامات محمد داؤد محدود ساختن مناسبات با اتحاد شوروی و مطالعه هند و ترکیه بحیث آلتنتیف بود. او تلاش نمود تا مناسبات با چین، ایران شاهنشاهی، عربستان سعودی و برخی کشورهای دیگر را بهبود بخشدلو به ایالات متحده امریکا و متحده‌نیان غربی آن چراغ سبز نشان دهد. وی در جریان مسافرت به ایران و ملاقات با محمد رضا پهلوی ویعده‌های لفظی بی پشوانه ایران را برای اعطای کمکهای بزرگ اقتصادی به افغانستان حاصل کرد و در بازگشت به

کشور در شهرهای علیه نیروهای دموکراتیک به کنایه سخن گفت. ولی او نتوانست که حمایت ایالات متحده امریکا و پاکستان را که هردو دربرابر او موضع سخت داشتند، جلب نماید. اگرچه او تصمیم جدی داشت که برای نخستین بار به مسئله مورد اختلاف جدی میان دو کشور یعنی مسئله خط دیورند و پشتوستان انعطاف پذیر و باگذشت برخورد نماید، ولی از قرار معلوم دیر شده بود.

با یقینار بملاحظه هیرسد که رژیم محمد داؤد بنا بر سیاستهای نوسانی و عقبگرايانه آن بگونه روزافرون در میان مجموعه نیروها و در میان مردم افغانستان تجربه میگردید. تجربه نشان داد: هنگامیکه در هر رژیمی سیاستهای عمیقاً ستوجه شده برایه دموکراتیک و منافع کشور و در مطابقت با نیازهای یعنی زندگی و زمان بگونه دوراندیشانه، با ثبات و استوار اعمال نگردد و در عوض سیاستهای ذهنیگرانه، عجولانه، کوتاه بینانه و نوسانی بکار گرفته شود، به سرنوشت رژیم جمهوری دچار خواهد شد.

تشدید فشار بر پرچمها و واکنش دربرابر آن:

فشار سیاسی از جانب رژیم محمد داؤد روز تا روز علیه پرچمها افزایش میافتد و از سوی دیگر، حزبها به تدریج علیه رژیم قرار میگرفتند. ولی رشته های ارتباطی سُست بنیاد کما کان با رهبری رژیم هنوز حفظ بود. گردانندگان رژیم و شخصاً محمد داؤد در اینجا و آنجا از فعالیتهای پرچمها اظهار ناخرسندی میکردند. باری محمد داؤد از طریق این رشته های ارتباطی به رهبری پرچمها بیام ظاهرآ گلا به آمیز، بلکه در واقع تهدید آمیز شفاهی را، رسماً ارسال نمود. در این بیام گفته میشد که:

« پرچمها از موضع دولتی نموده و به خصوصیت علیه نظام جمهوری گرانیده اند. ایشان اکنون خود را در سوراخ ها پنهان مینمایند (مخفي

کاری میگنند) و اگر به این وضع بایان داده شود، دولت نمیتواند آنرا دیگر تعامل نماید.^{۱۰}

در این پیام به صراحت نیات و هدایه غیر منطقی رژیم مشهود بود و هدف از آن متصل ساختن حزب و تسلیم شدن به خواست گردانندگان راستگرای رژیم استنباط میگردید. رهبری حزب با دریافت پیام، جلسه وسیع کمیته مرکزی را در منزل یک تن از فعالین حزبی، خلیل الله زمر در قلمه نیازیگ کابل دایر نمود و پیرامون آن به بحث های مفصل پرداخت. در پایان فیصله عمل آمد که حزب بر شیوه های سازماندهی خویش تجدید نظر نماید. باین مفهوم که بخشی از حزب مشتمل بر رهبران و فعالان شناخته شده آن علنی فعالیت نمایند، به مانورهای متناسب سیاسی پیردازند و انتخابات بر فعالیتهای منطقی رژیم را الغطاف پذیر و درخور تعامل ارائه کنند. ولی، بدنه اصلی حزب، میان اعضای شناخته شده، بشکل زنجیری ارتباط قایم گردد و آنان متدرجاً از اضطراردم و دستگاه ارتجاعی به سردمداری وزیر داخله رژیم و دستگاه جاموسی مصروفیت ملی آن مخفی شوند تا از ضربات احتمالی رژیم و پیگرد پولیسی آن در اسان بمانند.

شاری از رفقاء مؤلف شدند که این سیاست جدید را درعمل پیاده نمایند. ولی در این جریان دو سوء تفاهم بوجود آمد. یکی: چند تن انگشت شمار از کادرها که دارای ارتباطات معین با رژیم و شاید خواهان کرسیها بودند، تبلیغات دگرگونه ایرا که گویا در موجودیت رژیم "ستری" جمهوری حفظ تشکیلات حزبی ضرورت نیست، سازمان دادند. ولی این افراد به زودی شناسائی شدند. ایشان به اشتباه خویش اعتراض نمودند و اعتراضه آنان در سازمانهای حزبی قرائت گردید. دوم: برخی از فعالان حزبی این تصمیم رهبری حزب را عقب نشینی دربرابر تهدیدات رژیم تلقی کردند و به ترد دست زدند. این عده نیز به زودی متوجه اشتباه ذهنی خویش گردیدند. ایشان نه تنها به اشتباه خویش اعتراض نمودند، بلکه در اجرای فیصله های حزبی بیش از پیش فعال شدند.

شایان تذکر است که مگر دانش‌گان رژیم به سلسله تحقیقات پولیسی خوش که علیه زهبران برچمیها بگونه روز افزونی گسترده ترمیگر دید، دستگاه های ضبط صوت را در ته کاوی اپارتمانی که مقر کار روزانه رهبری حزب شمرده بودند، کار گذاشته بودند. این اپارتمان در منزل تھاتی بلاک ۲۴ مکروریات اول کابل قرار داشت. در تحت اپارتمان، منزل زیرزمین با به اصطلاح مردم ته کاوی عمومی قرار داشت که از میان آنها کیبلهای برق و تلفون، نلهای آب گرم و سرد و فاضله آب و غیره میستهای توزیع و تجمع تمدید باقیه بود. به دستور محمد قدری وزیر امور داخله از داخل ته کاوی، سطح اطلاعهای اپارتمان را با برمه سوراخ کرده و در آنها مکروفونهای خیلسی کوچک را کار گذاشته بودند که با دستگاه های ضبط صوت وصل میگردید. در اینباره اشاراتی از مسوی یک تن از اعضای سازمان نظامی حزب به نوراحمد تور رسیده بود. برایه آن، از این ماجرا عملان چند تن از فسالان حزبی و بحضور مشخص نجیب‌الله عبدالوکیل و نعمت‌الله، آگاهی می‌افتند. ایشان متوجه شدند که برخی افراد مشکوک گاه و بیگاه بالای این کارگران مؤلف مکروفوئهای ته کاویها رفت و آمد می‌نمایند. در اثر اطلاع ایشان در زیرفرش اتفاقهای اپارتمان مذکوره مکروفوئه کشف گردید و رفقاء خود به محل ضبط صوت وفتند و وسائل آنرا درحال کار دیدند.

در این ارتباط، در رهبری حزب دو نظر وجود داشت: یکی مبنی بر آنکه: آن عمل ناشایسته و خلاف قانون انسان، تهییج و محکوم گردد و عاقب برخورد با رژیم پذیرفته شود. ثانیاً اینکه: متناسب‌آن بازی نایخواهی وزارت داخله به بازی گرفته شود و از این طریق اطلاعات راه گم گشته به رژیم ارائه گردد. ولی هیچیک از این دوراه مورد قبول قرار نگرفت و راه سومی اتخاذ گردید که راه اصولی و صادقانه شمرده می‌شد. فیصله بعمل آمد که محل کار روزانه حزبی از آنجا بگونه غیر محسوس انتقال گردد و دید و بازدیدها و صحبتها در مقر تحت کنترول رژیم، گاهگاهی و تحت کنترول خودی تا زمان معینی ادامه یابد و بعد بطور کامل ترک آفجا شود. جالب است که کلیه کست

های ثبت شده، به تعداد صدها، که از هیچیک آنها حرفی غیراصولی استنباط شده نمیتوانست، پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸، از دفتر کار وزیر داخله رژیم بدست آمد.

کنفرانس حزبی:

فشار و تضیقات از بالا بوسیله رژیم از بکو و فشار و تقاضاهای از پائین بوسیله اعضای حزب از سوی دیگر، هیأت رهبری پرچمیها را وادار میاخت تا دربرابر رژیم موضعگیری مشخص خویش را اعلام نماید.

مسئله تجدید نظر بر موضعگیری حزب (پرچمیها) دربرابر رژیم، در پنجم (اجلاس) کمیته مرکزی حزب مورخ ۱۵ دسمبر ۱۹۷۵ و متعاقباً در کنفرانس حزبی مطرح گردید. در اجلاس کمیته مرکزی تعییل مفصلی درباره سیاستهای اخیر رژیم جمهوری بعمل آمد و فیصله گردید که موضوع در کنفرانس حزبی مطرح گردد. هیأت اجراییه کمیته مرکزی مؤلف گردید که تشکیل کنفرانس را طی ده روز دیگر تدارک ببینند.

قابل تذکار دانسته میشود که برپایه اساسنامه حزب کنفرانس یا کنفرانسهای حزبی میتوانست در میان دو کمیته حزب که عالیترین ارگان رهبری شمرده میشد، دایر گردد و یک بخش عمده صلاحیتهای کنگره را بیوژه در رابطه به تعیین مشی حزب، اعمال کند. طی ده روز با حفظ سریت، از تمام کمیته ها و سازمانهای حزبی در سرتاسر کشور، نماینده گان جهت شرکت در کار کنفرانس انتخاب گردیدند و به کابل اعزام شدند.

کنفرانس به تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۹۷۵ در منزل نور احمد نور واقع کارتنه چهار کابل با حفظ سریت از ساعت ۸ شام تا ساعت ۵ صبح دایر گردید. در بیانیه اساسی کنفرانس از جمله چنین تذکار بعمل آمده بود:

«دشمنان انکتاف و استقلال افغانستان، نیروهای ارتعاش دست راستی که با جناح راست فعلی رژیم مدفع گردیده اند، مبارزه تحریک آمیز خویش را علیه حزب شدید بخشنیده اند. رژیم حاکم افغانستان تلاش مینماید تا از یکسر

تمایل انحرافی و است خویش را در زیر پرده شعارهای انقلابی نمایوشاند و از مسوی دیگر بسیاست فشاره، اختناقی و پیگرد بولیسی و علیه نیروهای ترقیخواه جامعه تشید کند. چنانکه در سراسر کشور با استفاده از امکانات ارتجاعی پژوهان گشای خویش سیاسته تهدید و ترور را میخواهد علیه نیروهای متفرقی و قبل از همه علیه حدا من زند. رژیم به تدریج خط مشی سیاسی خویش را از جمله، مصونه در برنامه خطاب به مردم افغانستان مورد تجدید نظر قرار داد و گمیته مرکزی جمهوری را که در آن نمایندگان متفرقی اکثریت داشتند ب ارگان غیر فعال مبدل ساخت و مستغیری را نشانه را در سیاستهای خویش اتخاذ نسود. این رژیم بنابر خصلت طلاقانی خویش توانست که درجهت منافع مردم به پیش رود و در میان ایشان پیگاه و تکیه گاه پیدا نماید. به صراحت باید گفت که امکانات آن متصور است که نظام جمهوری به ریسمی انفرادی ارتجاعی و دکتاتوری تبدیل گردد... رژیم اکنون دگر تلاش میورزد تا منافع طبقات مظلوم جامعه را تحت عنوان آشتبانی با منافع طبقات استثمار گر، قربان نماید».

پس از استعمال بیانیه اساسی کنفرانس که بوسیله ببرک کارمل ارائه گردید، نمایندگان پیرامون آن و در رابطه به تجارت خود و سازمانهای حزبی مربوط خویش سخنرانی کردند. در تمام بیانیه ها ضرورت تجدید نظر بر پرشی حزب در برابر رژیم بازتاب داشت. کنفرانس سنتوی را به تصویب رسانید که بربابو آن حزب باید از بستبانی رژیم دست بکشد و مواضع سخت تر انفرادی را در برابر سیاستهای آن و به دفاع قاطع از منافع توده های مردم افغانستان اتخاذ نماید. در سند کنفرانس حزبی از جمله چنین آمده بود:

«تا زمانیکه مناسبات اجتماعی و اقتصادی فنودالی از راه واقعاً انقلابی از میان برداشته نشود، پیوسته خطرات ناشی از تهاجم ارتجاع موجود خواهد بود».

همچنان کنفرانس سند دیگری را به تصویب رسانید که در آن وضع کشور و برخورد رژیم در برابر تمام نیروهای دموکراتیک و متفرقی ارزیابی گردیده و چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

« بیگانه و سیله برای نیل به انقلاب ملی و دموکراتیک، وحدت و اتحاد تمام غیروصای خمکراتیک و متوفی و قبل از همه وحدت عام و تمام حزب دموکراتیک خلق افغانستان (هردو جناح آن) میباشد».

برچمیها در فبروری ۱۹۷۶ در برابر یک مصاحبه «محمد داؤد با خانینده آژانس غنیوگ یوگوسلاوی سندی را تحت عنوان «توضیع مختصر درباره حکومتیزم» منتشر دادند که در آن ظریفات رئیس دولت که با نظریات سوسیالیزم نوع ملی و همراه یوگوسلاوی مطابقت داشت، مورد انتقاد قرار گرفته بود. در این سند از جمله چنین نتذکار بعمل آمده بود:

« گرایشها، اندیشه ها و اظهارات به طرفداری از سوسیالیزم نیجه تأثیر حمده جانبه ایمه های سوسیالیزم علمی است، ولی در نظر نگرفتن نقش پیش‌نهنگ انقلاب کارگری، انگار از قوانین گذار به سوسیالیزم و نقی حقیقت طبقه کارگر خصوصیت سوسیالیزم های ملی رنگانگ است که در کنکانی از سوسیالیزم و شیوه برخورد خرد بزرگواری است که با اندیشه های آشنا طبقاتی پیوند داده مشود... لازم است هر اندیشه و نظری که به ارتباط هر مرحله ای از تکامل جامعه و ارزشیمه سوسیالیزم ارائه میگردد باید از لحاظ طبقاتی مطرح گردد».

اگرچه در ماهیت امر طرح مسئله بالا حائز کدام همیت جدی توریک سیاسی نبود، ولی از دولحاظ قابل باد آوری پنداشته میشد. یکی اینکه گرایش رژیم جنگلر پیدا کردن آلتنتیف یوگوسلاوی که سیاست جدایگانه از سیستم جهانی سوسیالیزم را در آزمان تعقیب میکرد، لفشاً گردد و از سوی دیگر مخالفت با سیاستهای رژیم از این مسئله که کدام مسئله جدی نبود آغاز و آزمایش گردد.

به تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۶ مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان به کمیسیونی سپرده شد. ولی قبل از آنکه قانون مذکور مورد بررسی کمیسیون قرار گیرد، ح دخ (برچمیها) طرح پیشنهادی خویش را درباره آن وسیعاً انتشار دادند. در سند ضمیمه این طرح، مسوده قانون اساسی پیشنهادی رژیم دایر بر

سیستم پرزنشل و قابل شدن صلاحیتهای وسیع به رئیس دولت، مورد انتقاد قرار گرفته بود.

طرح اصلی پیشنهادی حزب (برچمیها) برای قانون اساسی، مبتنی بود بر سیستم پارلمانی و حکومت فدرالی، برخی از مفردات عده طرح بقرار ذیل اند تضمین آزادیهای گسترده دموکراتیک تووده های مردم افغانستان؛ شناسائی رسمی و قانونی حق فعالیت آزادانه احزاب سازمانهای تووده ای و صنفی؛ تأمین آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات بر مبنای دموکراسی واقعی که برپایه خدمت به مردم افغانستان استوار باشد؛ من نوع ساختن استفاده از معتقدات مردم برای اغراض سیاسی و بسود مسائل حزبی و گروهی؛ قانونی ساختن برای تمام ملیتها و اقوام افغانستان؛ پیشینی راه های رشد و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و ساختمن جامعه مترقی آینده کشور در مطابقت با منافع اکثریت عظیم جامعه؛ در نظر گرفتن استفاده مؤثر از منابع طبیعی و ثروت های ملی بسود مردم افغانستان ... و مسائل عده دیگر.

این طرح برای تدوین یک قانون اساسی کامل و تمام عیار در مطابقت به شرایط کشوری چون افغانستان در لحظه تاریخی مین، بوجود آمد بود. طرح اساسی قانون مذکوره بوسیله من، برپایه تحلیلات مشخص از اوضاع کشور و جهان در اثر پژوهش و کاوش گسترده و با استفاده از شمار زیادی مآخذ معتبر، نگاشته شده و با همکاری برخی از اعضای باصلاحیت رهبری حزبی غنی ساخته شده بود.

طرح، بگونه خصوصی چاپ گردید و بگونه علنی بصورت مستقيم و غیرمستقيم در میان اعضای حزب و حلفات روش فکری کشور، اعضای کمیسیون و علاوه ندان پخش گردیده رژیم از انتشار طرح مذکوره برآشته گردید، ولی از اشاعه آن جلوگیری کرده نتوانست و در عوض چند تن از فسالان حزبی را بازداشت نمود و برای مدت های معینی در زندان نگهداشت.

(فصل پنجم)

مبارزه بخاطر وحدت مجدد ح دخ ا.

شایان یادآوری میدانیم که میان دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان (خلقیها و پرچمیها) درنتیجه بروز اختلافات جدی استراتژیک و تاکتیکی در سال ۱۹۵۷ انشعاب رخ داده و برای ده سال تمام تا سال ۱۹۶۷ تداوم یافت. موارد مورد اختلاف عبارت بودند از: تعیین اهداف و ماهیت انقلاب ملی و دموکراتیک در مراحل جداگانه و تناسب نیروهای اجتماعی در آن، نقش جبهه متحده ملی و نیروهای شرکت کننده در آن، تشکیل نوع حکومت دموکراسی اعم از ملی و خلقی و برخورده به مسأله ملی، در طی این مدت، هردو جناح که به نام و برنامه حزب واحد و فدار باقی مانده بودند، از یکسو دو برابر همیگر مبارزه و مقابله میکردند و از سوی دیگران ضرورت وحدت مجدد حزب حرف میزدند.

در جریان مبارزات جداگانه، چه بسا که هردو جناح نیروهای یکدیگر را تصفیه کردند و بایگونه زمینه‌ها برای ایجاد تحریکات در درون ح دخ ا از سوی نیروهای راستگرا و ارتیاج داخلی فراهم گردید. در طول زمان زیانهای عدم وحدت سازمانی را اعضای حزب در هردو جناح بدرسنجی در ک میکردند، ولی وهبری‌ها بر موضع خویش پافشاری مینمودند و هر یک جناح خود را اکثریت و ولوت تعیین موقوفیتهای حزب در زمینه اعلام مرام آن، دستاوردهای سیاسی در مبارزات انتخاباتی و پارلament و کسب شهرت حزب در میان مردم، می‌شمردند.

در رابطه به مسأله وحدت حزب، وهبران خلقیها موضع سخت وغیر قابل انعطاف داشتند و با ملاحظه گرایش‌های اصولی پرچمیها دایر بر تقاضای تأمین وحدت عمل حزب، خواهان بdst آوردن امتیازات سیاسی و کسب موقف

برتری جویانه در رهبری بودند. نقاط نظر هردو جناح بفرض قانون ساختن اذهان اعصابی حزب دراستاد و اعلامیه‌های درون حزب گامگاهی انعکاس می‌افتد. از آنجا که بعد از کودتای ۱۹۷۳ امکانات نشر و پخش وسیع اندیشه‌ها و مواضع سیاسی برای احزاب در داخل کشور رفته نداشت، برخی مفکرها و تصره‌ها تحت نام حزب و به دفاع از "حقانیت" این یا آن جناح خ دخ دربرخی از نشریه‌ها در خارج از کشور منتشر گردید. این ابتکار از سوی طرفداران خلیها آغاز گردید و خصوصیت تعریک آمیز و تحریش گننه بخود گرفت. بنظور جلوگیری از گسترش نظریات ناصواب و اغتشاش فکری میان هموطنان و بخصوص میان اعضای حزب مقسم در خارجه و رهبریهای احزاب مترقبی و کارگری علاقمند به امور افغانستان، پرچمیها سند تحلیلی مفصلی را آماده و تکثیر کردند و آنرا بدسترس سازمانهای حزبی و علاقمندان قرار دادند. در این سند حقایق مربوط به انشعاب در حزب، موضع‌گیریهای سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت خلقها و پرچمها و ضرورت وحدت عمل میان هردو جناح حزب توضیع گردیده بود. این سند مانند استاد عینده دیگر حزبی بوسیله شعبه تبلیغ سیاسی و ایدئولوژیک که من مسئولیت آنرا بر عهده داشتم، تهیه شده و به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده بود. سند نقش با اهمیت آگاهی دهنده برای تمام اعضای حزب و بویژه برای اعضای جدیداً پذیرفته شده حزب و هواخواهان و علاقمندان حزبی، ایفا نمود.

سند مذکوره که یک مجموعه یکصد صفحه‌ای بود بوسیله میراکبر خبیر و من و باهمکاری سرور پورش و صوفی جمعه به زبان انگلیسی برگردانده شد. بنابراین هیأت اجرایی کمیته مرکزی حزب، من مؤلف شدم که نسخه‌هایی از سند را به زبان فارسی و انگلیسی با خود بردازم و برای تبلیغ آن به خارج از کشور مسافت نمایم. قرار براین بود که این مسافت به کشورهای اروپای شرقی و اروپای غربی انجام گیرد و شماری از رفقاء در کشورهای مذکوره گه مشغول تحصیل بودند با خاطر انجام وظیفه با من بیرونندند. نتایج مؤید آن بود که مسافت با مؤقتی انجام شده بود. تبلیغ و

تو پسیع گسترده، تأثیرات مثبت سیاسی بر اذهان اعضای حزب در خارجه وارد نمود و فعالیتهای ایشان را تشید کرد. پیوندهای اعضای حزب در کشورهای متذکر کره با رهبری در داخل کشور بیش از پیش تعکیم یافت و دایرۀ نفوذ آنان در میان نیروهای امنیتی و گروه‌های سیاسی و نشرات علاقمند به مسائل افغانستان گسترده تر گردید.

در جریان مسافرت، محمد بربالی که در اتحاد شوروی به تحصیل می‌پرداخت با من پیوست و شعله از فعالان خزینه مانند حیدر مسعود و بوهان غیاثی و دیگران در اتحاد شوروی، شفیع و زمان قطبیار و دیگران در آلمان فدرالی، ابراهیم سروری در چکوسلواکیا، عبدالله کشتمند و اسدالله کشتمند (برادرانم)، قدیر محبوب و دیگران در فرانسه با ما همکاری نمودند. در جریان این بازدید از بزرخی کشورهای اروپایی شرقی و کشورهای عمدۀ اروپایی غربی (به استثنای بریتانیا) با رهبران برخی از احزاب متفرقی و کارگری دیدار بعمل آمد. من با هیأت رهبری مجله توریک صلح و سوسیالیزم که در پراگ (پایتخت چکوسلواکی) به نشر میرسید و با شماری از نماینده‌گان ذیصلاح احزاب کارگری جهان که از احزاب خویش در آن قورم بزرگ بین‌المللی آن عصر نماینده‌گی می‌گردند، درباره اوضاع سیاسی در افغانستان و درباره موضع حـدـخ (برچمیها) صحبت کدم و به سوالات ایشان پاسخ گفتم.

بورخورد مشخص به مسأله وحدت حزبـ

متلوجاً مجموع حزب و رهبری‌های هردو جناح ضرورت وحدت عمل و وحدت سازمانی حزب را بیش از پیش درک می‌نمودند. بعد از کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در رابطه به مسأله وحدت حزب اعلامیه‌های از سوی هردو جناح انتشار یافت. برچمیها نه تنها بروحت دخ اثکید بعمل آوردند، بلکه اتحاد و تجمع تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک را دریک جبهه وسیع ضد ارتجاع و به دفاع از اصلاحات اعلام شده از سوی رژیم جمهوری، مطالبه کردند. دریکی از

اعلامیه های پرچمیها، وحدت عمل هردو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعثابه یک ضرورت جدی لحظه ارزیابی گردیده بسود تا بعثابه یک گام اولی زمینه های عینی برای وحدت سازمانی فراهم گردد. چنانکه دراعلامیه مؤرخ ۲۷ آگوست ۱۹۷۳ (ده روز بعد از کودتا) پرچمیها چنین آمده بود:

«نیل به وحدت عمل حزب با کلیه نیروهای ملی ترقیخواه ضد ارتقاضی و بدرجه اول با دوستان نزدیک ما (خلقیها) که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی با آنان دارای وجود مشترک فراوان هستیم دروضع کنونی میراثین و ضروری ترین وظیفه اقلابی ماست تا راه برای نیل به وحدت کامل ایدئولوژیک سیاسی (استراتژیک و تاکتیکی) و وحدت سازمانی و رهبری هموار گردد. برای اینمنظور پیشنهاد مبنی‌ایم که هرگونه مبارزه تبلیغاتی و افشاگرانه علیه یکدیگر بطور کامل قطع گردد و بجای آن اصل همکاری متقابل پذیرفته شود».

ولی خلقیها درآغاز از موضع بلند پروازانه ای مبنی براینکه پرچمیها به آنان بپیونددند، حرف میزدند، یعنی تسلیم شدن پرچمیها به ایشان. بعدها، آنان از آن موضع خویش اندکی پائین آمدند، ولی درهرحال چیزی کمتر از وحدت سازمانی و رهبری را نمیخواستند. چنانکه دراعلامیه مؤرخ ۴ سپتامبر ۱۹۷۵ خلقیها چنین تذکار بعمل آمده بود:

«اصولیترین راه تأمین وحدت عام و تام اینست که بادرک مسئولیت تاریخی خویش براساس اصول مصوبه کنگره مؤسس و فیصله های کمیته مرکزی کنگره صورت بگیرد».

هدف عده از تأکید براساس فیصله های کمیته مرکزی (نخستین اجلاس بعد از کنگره) این بود که نورمحمد تره کی کماکان بحیث رهبر حزب پذیرفته شود.

ازسوی پرچمیها بادرک ضرورت وحدت نیروهای ترقیخواه و بدرجه اول هردو جناح حزب درقبال تشدید مبارزه نیروهای ارتقاض و به پاسخ به

تفاضلی خلقیها برای وحدت عام و تام دراعلامیه مؤرخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۵ به صفوں حزبی چنین دستور صادر گردید:

« تمام اعضای حزب در راه نیل به وحدت عام و تام بگونه طبیعی و اصولی در همه عرصه ها اعم از ایدئولوژیک و سیاسی (استراتژیک و تاکتیکی)، سازمانی و رهبری که در آن هیچگونه شیوه تحمیل، تهدید، تغیریض و دیکته مطرح بحث برده نمیتواند، بنحو پیگیر و خستگی ناپذیر بکوشند... واینکه در افغانستان باید یک حزب بنام ح دخ ا وجود داشته باشد، همه و همه وجوده مشترکی اند که زمینه های اساسی برای وحدت عام و تام شمرده میشود... و ما با کمال آرزو آماده بودیم و آماده هستیم تا کار اصولی در مسأله تأمین وحدت عام و تام را با رفقا برآساس مصوبات کنگره مؤسیس و فیصله های کمیته مرکزی واحد، آغاز نمائیم و با آنان به توافق بررسیم و حتماً به توافق صیریسم...».

بمنظور تعیین شیوه های کار برای نیل به وحدت کامل ح دخ ا، نمایندگان هردو جناح بتأثیر اول اکتوبر ۱۹۷۵ مذاکرات را آغاز کردند. در مرحله اول: نور احمد نور (بحیث نماینده پرچمیها) و صالح محمد زیری (بحیث نماینده خلقیها) و در مرحله دوم: سلطان علی کشتمند و عبدالکریم میشاف بالترتیب بحیث نمایندگان هردو جناح حزب مذاکرات را به پیش بردند. سرانجام بیرک کارمل و نور محمد تره کی در منزل نور احمد نور باهم ملاقات نمودند، ولی در این دیدارها و مذاکرات درباره مسائل ایدئولوژیک و مرامی، خط مشی سیاسی و اصول سازمانی و رهبری توافق نظر کامل بعمل نیامد و حزب به تأمین وحدت مؤقت نگردید.

مسأله اساسی همان اختلافات آغازین و دیرین بود که پرچمیها تشکیل جبهه متحده ملی متشکل از تمام نیروهای ملی، دموکراتیک و متفرقی به نمایندگی از کلیه اقشار اجتماعی اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران و متشبّهین ملی را تقاضا میکردند. هدف ایشان از این طرح، تأسیس دولت دموکراتیک ملی با به پیروزی رساندن انقلاب بگونه تکاملی از طریق مبارزات

سیاسی و پارلمانی بود. ولی خلقیها، نه تنها این نظریات و طرح‌ها بلکه هرگونه ائلاف، انعطاف و شرکت نیروهای دیگر را در هرگونه تحول انقلابی رد میکردند و صرف به تشکیل دولت خلقی از طریق تحمیل انقلاب پرولتری، اعتقاد داشتند.

بقرار یکه معلوم است، پرچمیها بنابر سیاست‌های نرم و انعطاف پذیر خویش در رابطه به مسئله وحدت و پس از آن در سیاست، امتیازات بیلزوم به خلقیها قایل شدند و در این حربیان خود از مواضع چپ خویش به مواضع چپروانه خلقیها نزدیک و نزدیکتر گردیدند. البته این امر تا حدود معینی از یکسو نگرانی رهبری رژیم جمهوری را بسیار آورد و از سوی دیگر بخاطر جلوگیری از ضربات بر خلقیها برای ایشان پوشش و سپرینز گردید.

به پندار من این لغتش در سیاست یکی از اشتباهات جدی پرچمیها بود که با وصف مواضع نیزمند و پرمانور سیاسی و اجتماعی خویش، صحت و اصولیت مشی خویش در شرایط مشخص آن زمان و برتری‌های سازمانی و وجاهت رهبری خویش به خواسته‌ای رهبری خلقیها تن در دادند. البته آنان به زودی، پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ متوجه این اشتباهات شدند و آنگاه دیر شده بود و بهای سنگینی برای آن پرداختند. برای افگنستان روشنی بیشتر به مسئله، توضیح و تفصیل این مطلب را بقرار زیر، ضروری می‌شمارم:

در زمینه تأمین وحدت حزب و چگونگی آن، در آغاز دو هدف کاملاً جداگانه از سوی هردو جناح دنبال می‌گردید. پرچمیها خواهان وحدت عمل با خلقیها در یک ائتلاف سیاسی درنهادی مشابه جبهه بودند. ایشان می‌خواستند که مشی عمومی خویش را با حفظ استقلالیت سازمانی در راستای وارد آوردن تأثیرات سیاسی بر موضع‌گیریهای رژیم جمهوری تحقق بخشدند و از گرایشها، لنزهای و کجرویهای راستگرایانه رژیم جلوگیری نمایند. ولی خلقیها جانبدار تأمین وحدت عام و تمام هردو جناح براساس شرایط خویش بودند تا در موضوعی قرار گیرند که بتوانند از نیروی سازمانی پرچمیها از لحاظ سیاسی و نظامی بسود پیشبرد اقدامات ماجراجویانه خویش استفاده نمایند.

برغم اینکه تفاوت‌های جدی در موضع هردو جناح در رابطه به مسئله وحدت وجود داشت، ولی بازار اعلامیه‌های زمان مشاجرات نیز گرم بود. واقعیت اینست که خلقیها حاضر بمبازه سیاسی رقابت آمیز با پرچمیها در فضای آزاد و دموکراتیک حتی در شرایط تأمین وحدت عمل نبودند. آنان صرف بریگانه طرح خویش، یا وحدت عام و تام سازمانی و رهبری یا هیچ، پافشاری میکردند.

پرچمیها در دوراهه قرار گرفته بودند: از یکسو وحدت با خلقیها را به اشتباه بمثابه سنگ پایه ای برای ایجاد جبهه متحد ملی ضرورت میرم می‌پنداشتند و از سوی دیگر نمیخواستند که هویت نیرومند سازمانی و مشی مردم پسند سیاسی خویش را قربان وحدت نمایند. بنا بر آن، ایشان بهترین واریانت را برای حل مسئله، وحدت عمل میدانستند. ایشان براین موضع خویش از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ ایستادگی کردند، ولی سرانجام عقب نشینی را پذیرفتند و با طرح شرکت کردن در معامله وحدت با پنجاه درصد، فریب خوردند.

رهبری پرچمیها به این نظر بودند که با نصف نمایندگی در تمام مقامات رهبری میتوانند از اتخاذ تصامیم غیراصولی جلوگیری نمایند و اندیشه‌های دموکراتیک خویش را از اینظریق نیز جامه عمل پوشانند. ولی اشتباه کردند و ناآگاهانه خود را در گلیم بیمار بیجیدند. درینجا یک عامل ذهنی اشتباه آمیز در رهبری و بویژه در ذهن بیرک کارمل غلبه یافت و اینکه او نباید بر موضع رهبری عمومی در حزب پافشاری نماید و در غیرآن، مسئولیت تاریخی ادامه برآگندگی در صفو حزب بر عهده وی باقی خواهد ماند. ولی همه بی پیشامد های زندگی را کسی نمیتواند دقیقاً پیشینی نماید. روزگاری پیش آمد که وی وادر گردید تا بعد ها بخاطر نجات پرچمیها از امحای کامل و رفع اشتباهات گذشته در پایان سال ۱۹۷۹، در شرایط نامناسبی رهبری عمومی را پذیرد.

در هر حال، باید اذعان نمود که خلقیها در مسئله وحدت، بر موضع گیری خویش مبنی بر وحدت عام و تام سازمانی و رهبری تا پایان پافشاری نمودند و پیروز شدند. پرچمیها تحت تأثیر احساسات و هیجانات ذهنیگرانه قرار گرفتند و

عنوان اینکه گویا وحدت یک ضرورت تاریخی بوده است و برای اینکه به این ضرورت و ندای زمان پاسخ مثبت داده باشند، در آخرین تحلیل به شرایط خلقیها تن دردادند. زیرا ظاهراً چنین پنداشته میشد که درقبال موضع‌گیریهای خصم‌انه رژیم علیه ح‌دخ و نفوذ سریع نیروهای راستگرا در درون رژیم، مبارزه برای تأمین وحدت بوسیله هردو جناح به یک ضرورت قاطع مبدل گردیده بود.

(فصل ششم)

کنفرانس وحدت ح دخ ا

در ماه می سال ۱۹۷۷، در حالیکه رهبری هردو جناح حزب، برخیها آگاهانه و برخیها مقلدانه، باین عقیده رسیده بودند که وحدت رهبری و سازمانی ح دخ ا یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، دراثر وساطت شاه محمد دوست، رهبران هردو جناح: نور محمد تره کی و ببرک کارمل باهم ملاقات کردند. سپس در ماه جون ۱۹۷۷ هردو تن "اعلامیه وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به امضاء رسانیدند. چندی بعد، کنفرانس وحدت ح دخ ا به تابع ۳ جولای ۱۹۷۷ در کابل دایر گردید.

در کنفرانس ۹۰ تن نماینده (۴۵ تن از سوی هریک از جناحها) شرکت کردند. در جریان کار آن، شماری از نماینده‌گان صحبت کردند و از وحدت مجدد حزب اظهار خورستند و پشتیبانی نمودند. رهبران حزبی نیز بیانیه هائی ایجاد کردند. در پایان کار، سند مصوب کنفرانس از سوی کلیه نماینده‌گان امضاء گردید. در سند چنین تذکر رفته بود:

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیروی از آرمانهای صلح، آزادی و استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی و ساختمند جامعه سوسیالیستی بحیث یک هدف عائی و به تطبیق خلاق جهانی‌بینی علمی در شرایط مشخص جامعه افغانستان اعتقاد راسخ دارد. ح دخ ا دارای کنگره مؤسس واحد، اینتلسوژی واحد، مرآتمانه و اساسنامه واحد مبیا شده و عقیده برآذ دارد که افغانستان در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک قرار دارد و هدف استراتژیک، خود را رسیدن به این مرحله قرار داده است.»

پس از مقدمه بالا، درسنده به آگاهی رسانیده میشد که وحدت مجدد ح دخ ا در فضای مساعدی انعام گرفته است و از جمله در آن چنین آمده بود:

« وحدت ح دخ ا یک امر بزرگ و مهم در راه رشد و تکامل نهضت دموکراتیک و کارگری کشور میباشد... وحدت در تمام عرصه ها اعم از ایدئولوژیکی و مرامی، سیاسی و سازمانی و رهبری بعمل آمده است... وحدت در فضای برادرانه و دموکراتیک، با صدیقیت و انتقاد رفیقانه و با درکهای مشترک صبورت گرفت».

درسنده علت بوجود آمدن افتراق در فعالیت حزب، عدم تجربه کافی، عقب ماندگی اجتماعی و ضعف در درک تثوری علمی ارزیابی شده و تذکار یافته بود که نیازمندیهای مبارزه طبقاتی ضرورت مبرم به وحدت حزب را پیش کشید. چنانکه در سنده «خاطر نشان شده بود:

« تأمین و تحکیم وحدت ح دخ ا یکی از مهمترین شرایط مبارزه انقلابی پیروزمندانه طبقه کارگر و سایر زحمتکشان افغانستان علیه نیروهای ارتعاج داخلی و خارجی و پیروزی اصر انقلاب دموکراتیک ملی است. مصالح مبارزه در راه تحقق آرمانهای کبیر کارگران افغانستان وحدت و فشردگی هرچه بیشتر صفو ح دخ ا، وحدت اراده، عمل و نظر ما را میطلبد».

باينگونه کنفرانس وحدت، تمام اعضای حزب را که طی دوازده سال فدا کارانه «باره نموده بودند، به همبستگی کامل و وحدت پیکار جویانه فرا خواند. در کنفرانس فیصله گردید که اعضای حزب باید در راه تشکیل جبهه متعدد دموکراتیک ملی باشتر اک تمام نیروهای ملی و دموکراتیک، ترقیخواه و وطنپرست تلاش نمایند؛ در راه تأمین حقوق و آزادیهای وسیع دموکراتیک مردم مبارزه کنند؛ در راه تعمیق و توسعه جنبش عمومی دموکراتیک در کشور کار کنند؛ در راه تأمین برابری حقوق تمام اقوام و ملیت‌های کشور و در راه املاحی تمام انواع و اشکال ستم اجتماعی و ملی پیگیرانه بکوشند. کنفرانس از کلیه اعضای حزب مطالبه میکرد که مسائل مورد اختلاف را از طریق مذاکره و

بررسی تجربیات، رعایت اصل مرکزیت دموکراتیک و بوسیله انتقاد و انتقاد از خود و اعتراف به اشتباهات، حل نمایند.

کنفرانس از تمام اعضای حزب از بالا تا پائین مجدانه چنین تقاضا مینمود: با تمام وسائل بصورت پیگیر و از صمیم قلب تلاش نمایند تا با همدیگر کمک کنند؛ از تبلیغات منفی، مبارزه غیر اصولی، وارد آوردن اتهامات نادرست علیه یکدیگر احتراز بجوینند؛ برای تحکیم انصباط آگاهانه و تأمین یکپارچگی، همبستگی ارگانیک و بر ضد انحرافات راست و چپ، بر ضد ناسیونالیزم و شوونیزم مبارزه کنند.

کنفرانس از تمام اعضای حزب تقاضا کرده بود تا سطح آگاهی سیاسی، دانش تئوریک و فرهنگی خود را ارتقا بخشدند، عناصر آگاه طبقه کارگر و تمام زحمتکشان را در حزب جذب و جلب نمایند و در راه ارتقای سطح شعور سیاسی و طبقاتی آنان مبارزه کنند.

بقراریکه بملحوظه میرسد، در کنفرانس سعی بعمل آمده بود تا وجود آن اخلاقی و انقلابی اعضای حزب آگاه و گواه باشد و ایشان اکیداً به وفاداری پناهان حفظ مسئله وحدت، راستکاری در این رابطه و جلوگیری از بروز اختلافات و برخوردگاه‌های نوین درون حزبی دعوت گردند. در واقعیت امر از این لحاظ مشکلی در رابطه به صفوف حزبی و اکثریت اعضای رهبری و فعالان حزبی وجود نداشت، ولی در ذهن وجود آن شماری که سرخخ به حفیظ الله امین میرسید، وحدت چیز دیگری نبود بجز یک وسیله برای نیل به هدف دستیابی انحصار گرانه گروهی و شخصی به قدرت. چنانکه کمتر از یکسال دیگر پس از وحدت، هنگامیکه قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ به "پیروزی" رسید، پر جمیها که در روزی کاغذ تعهدات محکم گرفته بودند، در عمل قربانی وحدت طلبی صادقانه خویش شدند.

افرون بر تکیه بر تعهدات سپرده شده در اسناد وحدت، پر جمیها از دستیابی به "تصمیم" پنجاه درصد شرکت در مجموع مقامات رهبری حزبی؛ راضی به نظر میرسیدند که گویا باین وسیله میتوانستند تداوم سیاستهای حزب را

در مسیر اصولی تضمین کنند. پرچمیها مقام منشی عمومی را به خلقیها واگذار شدند. اعضای اصلی کمیته مرکزی ۲۸ نفری وحدت بوسیله کنفرانس انتخاب گردید. اسمای ایشان، از هردو جناح، بقرارزی بر است:

از جناح پرچمیها

- (۱) ببرک کارمل
- (۲) میر اکبر خبیر
- (۳) سلطان علی کشتمند
- (۴) نور احمد نور
- (۵) سلیمان لايق
- (۶) محمد حسن بارق شفیعی
- (۷) اناهیتا راتبزاد
- (۸) محمود بریالی
- (۹) نظام الدین تهدیب
- (۱۰) عبدالوکیل
- (۱۱) عبدالتعیید سرتبلند
- (۱۲) نجیب الله
- (۱۳) محمد حسن پیمان
- (۱۴) عبدالاحد ولی

همچنان دو تن از هردو جناح بحیث اعضای علی البدل کمیته مرکزی انتخاب شدند که عبارت بودند از: فدامحمد دهنشین (پرچمنی) و عبدالقيوم نورزی (خلقی).

در یکیان کار کنفرانس وحدت، کمیته مرکزی جدید تشکیل جلسه داد و ده تن اعضای بیروی سیاسی را به ترکیب ذیل انتخاب نمود:

از جناح خلقیها

- (۱) نور محمد تره کی
- (۲) حفیظ الله امین
- (۳) صالح محمد زیری
- (۴) دستگیر پنجشیری
- (۵) شاه ولی
- (۶) عبدالکریم میناقی
- (۷) عبدالحکیم شرعی
- (۸) محمد اسماعیل دانش
- (۹) عبدالرشید آرین
- (۱۰) محمود سوما
- (۱۱) متصور هاشمی
- (۱۲) محمد یاسین بنیادی
- (۱۳) محمد حسن پیمان
- (۱۴) عبدالاحد ولی

از جانب پرچمها

- (۱) بیرک کارمل
- (۲) سلطان علی کشمند
- (۳) نوراحمد نور
- (۴) سلیمان لایق
- (۵) بارق شفیعی

از جانب خلقیها

- (۱) نور محمد تره کی
- (۲) صالح محمد زیری
- (۳) دستگیر پنجشیری
- (۴) شاه ولی
- (۵) عبدالکریم میثاق

اعضای دارالإنشاء کمیته مرکزی بقرار زیر انتخاب شدند:

نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی
 بیرک کارمل منشی کمیته مرکزی
 نوراحمد نور منشی کمیته مرکزی
 شاه ولی منشی کمیته مرکزی

اعضای کمیته مرکزی و مقامات رهبری آن براساس فهرست های ارائه شده در کنفرانس، اگرچه با آراء سری ولی بادرنظر داشت دقیق وابستگی آنان به جناحین حزب و تا حدود معینی تعلقیت آنان به ملتیهای عمده مسکون در افغانستان، انتخاب گردیدند.

برغم اینکه تلاشهای زیادی بعمل آمده بود که حفیظ الله امین بحیث یکتن از اعضای بیروی سیاسی تعیین گردد، ولی این تلاشها با برخورد شدید اعتراض آمیز از جانب اعضای کمیته مرکزی مواجه گردید.

بخاطر جلوگیری از تفوق جناحی، کنفرانس وحدت فیصله نمود که اعضای جدید در کمیته مرکزی صرف میتوانند با اکثریت دو ثلث آراء پذیرفته شوند و یا اعضاء از کمیته مرکزی صرف با چنین اکثریتی میتوانند اخراج

گردند. تغییر در ترکیب اعضای بیرونی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی میتوانست برطبق اساسنامه حزب انجام گیرد که آنهم متفاصلی دولت آراء بود. براساس رهنمود کنفرانس، ارگانهای محلی ولایات و نواحی حزبی، کمیسیون تفییش کمیته مرکزی و شعبات کمیته مرکزی برپایه رعایت پنجاه درصد عضویت از هردو جناح حزب تعیین شدند. من شخصاً براساس سابقه کار، عضویت در شعبه ایدئولوژیک کمیته مرکزی حزب را در حزب واحد نیز حفظ نمودم.

کنفرانس رعایت و تطبیق مرآمنامه و اساسنامه موجود مصوب در زمان قبل از انشاب را تا حين اصلاح آنها، مورد تائید قرارداد. کنفرانس، انجام شماری از وظایف را بر عهده کمیته مرکزی گذاشته بود که عبارت بودند از: تلاش برای حل ریشه ای کلیه تفاوت نظرهای سیاسی و سازمانی؛ تعیین اهداف و شعارهای تاکتیکی حزب برپایه اوضاع و احوال جدید که پدید خواهند آمد؛ مشخص کردن شیوه های برخوردار حزب در برابر نیروهای سیاسی؛ طرح پلانهای اساسی برای امنیت و حفاظت حزب؛ اتخاذ تدبیر عملی بخاطر تدویر کنفرانسهای محلی حزب بمنظور ایجاد کمیته های ولایتی، شهری، ولسوالی و علاقه داری. همچنان کمیته مرکزی مؤلف گردیده بود تا به امر ایجاد و گسترش سازمانهای توده ای حزب بمثابه حلقات اتصال با توده های مردم سعی جدی مبذول نماید.

کنفرانس همچنان، کمیته مرکزی را مؤلف ساخته بود که بخاطر برسمیت شناختن قانونی و عملی حزب در داخل کشور و شناسائی از آن در عرصه بین المللی تلاش ورزد، تدبیر برای انعقاد دومن کنگره حزب اتخاذ نماید و در شرایط مساعد تاریخ مختصر حزب را تدوین کند. البته هیچیک از این وظایف عمله سه گانه انجام نگردید.

در سند کنفرانس ح دخ ۱ چنین خاطرنشان گردیده بود:

«پیکار بر ضد ارتقای و امپریالیزم، پیکریست طولانی و مشکل، مبارزات عظیم و شدید در پیش رو است، ولی پیروزی حزب حتمی است!»

باينگونه، کنفرانس وحدت تصمیم تاریخی مهمی را درباره ختم فعالیتهای جداگانه بوسیله جناح‌های دوگانه حزب اتخاذ کرد. ولی در عرصه نظامی این امر تحقق نیافت و علت آن مداخله آشکار حفیظ الله امین برای دستبازی و دستیابی اغصه‌ی دراین زمینه بود.

در هر حال، وحدت حزب با مؤقتی نسبی انجام گردید که حداثه مهمی در تاریخ پراز فراز و فرود حزب دموکراتیک خلق افغانستان بشمار میرفت و زمینه‌های بسیار مساعد را برای فعالیتهای واقعی دگرگون کننده سیاسی هرگاه از آن صادقه و بموقع استفاده میشد، بوجود آورده بود.

(فصل هفتم)

تشدید فشار از جانب رژیم بر ح دخ ا

در سال ۱۹۷۶ قانون جدید جزا بوسیله رژیم جمهوری محمد داؤد طرح و نافذ گردید. در این قانون شرایط سختی برای جلوگیری از فعالیت سیاسی نیروهای دموکراتیک و مترقب در آستانه تصویب قانون اساسی جدید، پیشینی گردیده بود. قانون مذکور دربرابر فعالیت احزاب و تبلیغات دربرابر تأسیس احزاب سیاسی جزای سنگینی را اعلام میکرد. چنانکه در آن چنین آمده بود:

« شخصی که سازمانی را به نام حزب، جمیعت، هیئت یا گروه ایجاد، تأسیس، تنظیم یا اداره کند... تبلیغات یا نشرات نماید، حسب احوال به حبس طولی که از ده سال بیشتر نباشد محکوم میگردد (ماده ۲۲۱). شخصیکه بوسیله ای از وسائل طبع، ثبت، نشر یا اعلان مبادرت ورزد و منظور طبع، ثبت، نشر و پخش اعلامیه، قطعنامه، ثبتنامه، ترانه، رساله و یا تبلیغات مربوط به سازمانها... باشد، به حسب احوال به حبس متوسط محکوم میگردد (ماده ۲۲۳)».

برپایه همین قانون جزا، رژیم شماری از رهبران و فعالان احزاب و سازمانهای چپ سیاسی چون جمیعت دموکراتیک نوین و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بازداشت نمود و برای مدت‌های زیاد به زندان نگهداشت. از این میان میتوان از دستگیر پنجشیری، دو کتور صالح محمد زیری، برادران محمودی و برادران یاری، محمد طاهر بدخشی، مولانا بحر الدین باحت و دیگران یادآوری نمود. غالب این بازداشت شدگان به سختی شکنجه شدند. همچنان رژیم شماری از کادرهای پرچمی را بازداشت و زندانی نمود، ولی پرچمیها چنان برای دفاع از ایشان ابراز آمادگی کردند و در اعلامیه خوبیش باین مناسبت قاطعیت نشان دادند که گردنده‌گان رژیم به نفع خود دانستند که در این مورد پافراتر

نگذارند. برغم آنکه رژیم از فعالیتهای گسترده سیاسی خ دخ اشیداً ناخورستد بود، ولی به صلاح ندید که با آن رو در رو مقابله و تصفیه حساب نماید. باینجهت در این رابطه تاحدودی محتاط بود و به سیاست کج دار و مریز وارد آوردن فشار، اعمال تضییقات و پیگرد پولیسی اکتفا مینمود.

اعلام قانون اساسی جدید

و تشدید فشاربرنیروهای سیاسی، بویژه دربرابر خ دخ ا:

قانون اساسی جدید جمهوری در ماه جنیوری ۱۹۷۷ بوسیله لویه جرگه به تصویب رسید که بر اساس آن در کشور سیستم یک حزبی حکومت و در رأس آن "حزب انقلاب ملی" بر سمت شناخته میشود. این حزب نام نهاد بعنوان "نیروی رهبری کننده و پیشانگ انقلاب مردمی و متفرق ۲۶ سرطان" خوانده شده بود. به تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۷ اساسنامه این حزب نافذ گردید. با تصویب قانون اساسی آشکار گردید که رژیم محمد داؤد استبداد را رسمی اعلام کرده بود و برخلاف مفرادات بیانیه "خطاب به مردم افغانستان" و سایر تعهدات خویش نه تنها به موضوع ایجاد جبهه وسیع نیروهای متفرقی و دموکراتیک پشت پازد، بلکه خود را دربرابر یک چنین مفکر و نیرویی قرار داد و احزاد سیاسی را (به استثنای حزب انقلاب ملی خویش) از فعالیت علنی معروم کرد.

رژیم به اقدامات خویش برای تصفیه قوای مسلح کشور از وجود افسران دارای روحیات متفرقی ادامه داد. تعقیب نیروهای دموکراتیک و قبل از همه اعضای خ دخ ا را تشدید بخشید و بسیاری از ایشان را از صفوں کارمندان دولتی اخراج نمود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادر ک نیات و اهداف رژیم دایر بر سر کوب حزب، در شیوه های برخورد و فعالیت خویش تجدید نظر نمود و وادار گردید تا آمادگیهای لازم را جهت طرد عمل ارتجاعی رژیم اتخاذ نماید. چنانکه حزب در کنفرانس وحدت خویش فیصله بعمل آورد که فعالیتهای خویش را بگونه سری انجام بدده، از پخش اعلامیه های علنی خودداری نماید

و دربرابر سیاستهای ارتجاعی و پیگرد پولیسی وی به شیوه‌های مختلف به مقابله برخیزد.

حزب لازم شمرد تا فعالیتهای سازمانی خویش را در میان صنوف و صنوف رحمتکشان، در میان کارمندان ادارات و مؤسسات دولتی و در میان محصلان و استادان تحصیلات عالی و مسلکی، بگونه چشمگیری تقویت نخشد. در نتیجه سازمانهای جدید حزبی در کابل و ولایات کشور تأسیس گردید. در مؤسسات و تأسیسات دولتی کشور در شرایط غیرعلنی صندوقهای تعاقنی کارگران بمنزله اشکال ابتدائی اتحادیه‌های صنفی به فعالیت آغاز کردند. در میان دهقانان، کارآگاهی دهنده و سازماندهنده انجام میگردید. برغم اعمال تضییقات از سوی رژیم، شمار سازمانهای نظامی بیشتر میشد و کار در میان نظامیان بگونه فراینده‌ای گسترش مییافت. جنانکه در آن زمان در صنوف ارتش تقریباً یک هزار تن عضو حزب بودند و در حدود دوهزار تن علاقمندان حزب شمرده میشدند.

در ماه دسمبر ۱۹۷۵ سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که رهبری آن بر عهده برهان غیاثی بود، تأسیس گردید. این سازمان تا بهار ۱۹۷۸ بیش از ده هزار تن از جوانان را در صنوف خویش متعدد ساخته بود.

نیروهای مترقبی و دموکراتیک که قبلاً نسبت به رژیم محمد داؤد بنا بر تعهداتش بعاظر تطبیق اصلاحات مترقبی در کشور امیدوار بودند، با مشاهده سیاستهای عقب گرایانه آن از پشتیبانی آن دست کشیدند. با این آن، گرایش‌های مشهود برای اتحاد از سوی نیروهای ترقیخواه دموکراتیک دربرابر رژیم در حال پیدایش و گسترش بود. این روند و بویژه تأمین وحدت مجدد دخواه موجبات نگرانی محافل حاکمه را فراهم آورد. در نتیجه اوضاع بد اقتصادی و سیاستهای ضد ملی رژیم جمهوری، نارضایتیهای مردم بیش از پیش تشدید میگردید. مخالفتها بشکل مقاومتها دربرخی از ولایات کشور بوقوع می‌پوست. این وضع از جانب نیروهای ارتجاعی دامن زده میشد و مورد بهره برداری قرار میگرفت.

نسایندگان گروه‌های راستگرا در درون رژیم از حکومت تقاضا می‌کردند تا نیروهای دموکراتیک و قبل از همه حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرکوب گردند. شایعات انجام یک کودتای درون کاخ به اشتراک راستگرایان سر زبانها بود. درقبال اینوضع، ح دخ ابهلاخظه رشد جریانات سیاسی در کشور فیصله نمود تادرصورتیکه خطر کودتای دست راستی به واقعیت پیووند، حزب آگاهی و هشیاری سیاسی خویش را از دست نهاد، کودتا را ناکام سازد و قدرت را خود در دست بگیرد.

(فصل هشتم)

تحلیلی مختصر از اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور در تحت حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد

رژیم جمهوری با پیش کشیدن ادعاهای بزرگ بخاطر ساختمان یک جامعه تکامل یافته نوین، جاگزین نظام سلطنتی در کشور گردید. تعهدات رژیم برای انجام تحولات بنیادی در عرصه های گوناگون حیات اقتصادی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه گسترد و مفصل بود و در اینجا صرف از برخی مفرادات عمده آن نام برده میشود:

- «پایان بخشیدن به عقب ماندگی دیرین اقتصادی کشور؛
- تصفیه و اصلاح دستگاه اداری دولت؛
- بسط و توسعه حقوق و آزادیهای دموکراتیک بخاطر ترقی و تکامل جامعه؛
- اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه؛
- ریشه کن کردن همه انواع و اشکال تعیض؛
- فراهم ساختن شرایط برای اتحاد تمام ملت‌های افغانستان براساس برابری و برادری؛
- انجام اصلاحات ارضی؛
- بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان کشور؛
- امنیت بیسواستی عمومی؛
- رشد سریع تعلیم و تربیه و انجام تحول فرهنگی؛
- بسط و گسترش مطبوعات و انتشارات دموکراتیک؛
- تأمین حقوق برابر زنان با مردان؛
- تسريع ترقی اقتصادی و اجتماعی از طریق اجرای رفورم های بنیادی؛

- تأمین دموکراسی واقعی؛
 - خلل ناپذیر شمردن روابط همسایگی نیک و دوستی با اتحاد شوروی؛
 - تمرکز کلیه قواهی دولتشی به دست مردم و استقرار حاکمیت ملی؛
 - تجمع نیروهای ملی و مترقبی و تسام طبقات و طبیعت است کشور دریک جبهه وسیع؛
 - تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور؛».
- (برگرفته شده از سالنامه شماره ۴۰، سال ۱۹۷۳)

بالآخره، دریک جمله رژیم جمهوری چنین اعلام کرده بود:

«وظیفه انسانی دولت جمهوری افغانستان در این مرحله، تاریخی عبارت از پایان بخشیدن به ثابرابریهای اجتماعی، فقر و عقب ماندگی است که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ما بوده است».

اکنون باید دید که آیا رژیم جمهوری کدام یک از تعهدات متذکره در فوق و صدها و عده دیگر خویش را تحقق بخشیده است. باید اذعان کرد که محمد داؤد در سالهای اول حاکمیت خویش به یکسلسله اقدامات اقتصادی و اجتماعی پرداخت که دارای خصلت و ماهیت بالتبه مترقبی بود، ولی برای تداوم در این راستا با تأسف، اراده و اعتقاد و پیگیری لازم وجود نداشت. رژیم در راستای تطبیق برنامه اصلاحات ارضی که وعده سپرده بود، دو قانون را به تصویب رسانید، یعنی قانون اصلاحات اراضی و قانون مالیه مترقبی زمین. براساس قانون اولی حد نصاب زمینداری به یک صد جریب (۲۰ هکتار) زمین آبی و دو صد جریب (۴۰ هکتار) زمین للی تعیین گردید. درنظر بود که زمینهای اضافه از نصاب دریل قیمت‌های معین به دولت تعلق گیرد و به اقساط به مالکین، قابل تادیه باشد. زمینهای متذکره دربرابر قیمت‌های معینه و به اقساط بدسترس دهقانان بیزمین گذاشته شود. هدف از تدوین قانون دومن، وضع چنان مالیات سنگین بر اراضی مالکین بزرگ پیش‌بینی گردیده بود که آنان فروش زمین را پس از انجام اصلاحات به صرفه میدیدند.

هر دو قانون متفق‌کرده بنا بر نتیجہ دفاتر دقیق ثبت املاک، سوء استفاده‌ها و فربیکاریهای کارمندان عالیرتبه دولتی، اعمال نفوذ از جانب زمینداران بزرگ، چاق شدن بازار رشوه سرانی و یک سلسله عوامل دیگر منفی، زمینه تطبیق نیافتد.

برای تطبیق برنامه اصلاحات ارضی، شورای عالی مشتمل بر اشخاص ذیل تشکیل گردیده بود:

عزیزالله واصفی - وزیر زراعت؛ سید عبدالله - وزیر مالیه؛ قدیر نورستانی - وزیر داخله؛ فضل حسین مهمند - رئیس اداره اصلاحات ارضی و دوکتور محمد کبیر - رئیس توزیع زمین و اسکان در اداره اصلاحات ارضی. برپایه قانون، زمین باید از مالکین اراضی خریداری و به دهقانان دربرابر قیمت توزیع می‌گردید؛ بدینقرار که قیمت اراضی توزیع شده از دهقانان طی ۲۵ سال به اقساط حصول می‌گردید و طی ۲۷ سال به اقساط به مالکین پرداخت می‌شد. ولی تا پایان، قیمتهای خرید و فروش اراضی ثابت ناشده باقی ماند. بنا بر آن، نه زمین از زمینداران خریداری و نه توزیع گردید. صرف ۷۵ هزار هکtar زمین اضافه جزیبی در ولایات کاپیسا، بغلان، لغمان، نیمروز و در ده سبز ولایت کابل برای دهقانان محل توزیع گردید. در این راستا نیز برخی نیات و نظریات نادرست نیز وجود داشت. چنانکه محمد داؤد شخصاً ابراز تمایل نموده بود که زمینهای اضافه جزیبی دربرخی از مناطق هزاره جات و در دوشی و دره کیان که محل زندگی پیروان فرقه تشیع اسماعیلیه است، به کوچیها توزیع گردد؛ ولی دوکتور محمد کبیر که مسئولیت توزیع زمین را بر عهده داشت، مانع اجرای چنین دستاوری گردید و زمینهای را بدون معطلي به دهقانان محل توزیع نمود.

در قانون اصلاحات ارضی آمده بود که زمینداران میتوانند مازاد از حد نصاب زمینداری، یعنی بیش از یکصد جریب را به خویشاوندان خویش تمیلیک نمایند یا بفروش برسانند. با استفاده ناجایی از این فرصت، برخی از گردانندگان مقامات دولت و اشخاص بافوذ، قبل از آغاز اصلاحات ارضی به فروش زمینهای مازاد از حد نصاب خویش به قیمتهای بلند پرداختند. ولی محمد داؤد شخصاً

زمینهای خود را به خدمتگزاران و خویشاوندان خویش بخشید. جالب است دانست که عزیزالله واصفی، وزیر زراعت که در عین حال در رأس شورای عالی اصلاحات ارضی قرار داشت، باری گفته بود، هرگاه هر کسی بخواهد زمینهای وی را توزیع نماید در زیر عزاده های موسر وی جان خواهد سپرد. درنتیجه، اصلاحات ارضی رژیم ناتمام و در نیمه راه باقی ماند.

محمد داؤد شخصاً به طرح و تطبیق پلانهای رشد اقتصادی اعتقاد و علاقمندی بخصوص داشت. وی قبل از دوره ده ساله صدارت خویش پلانهای پنجساله اول و دوم را طرح کرد. پلانهای متذکره تاحدودی در عمل تحقق یافتند که در امر ایجاد زیربنای اقتصادی کشور نقش با اهمیتی ایفاء کردند.

محمد داؤد پلان پنجساله چهارم را که در دوران دهه نیمه دموکراسی طرح گردیده بود، مفید و قابل تطبیق تشخیص نکرد و تا چندی پلانهای کوتاه مدت را جانشین آن ساخت و سپس در سال ۱۹۷۵ پلان درازمدت هفت ساله اقتصادی را برای سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ طرح و اعلام نمود. در این پلان نیز مانند پلانهای پیشین، افزون بر استفاده از منابع داخلی، مصارف اسطعري از مدرک کمکهای خارجی پیشینی گردیده بود که مبالغ هنگفتی را تشکیل میکرد. چنانکه از زمرة ۲۴۰۰ میلیون دالر پیشینی شده از اعتبارات، قرضه ها و امدادهای خارجی، در حدود نیمی از آن (۱۱۴۱ میلیون دالر) از مدرک کمکهای دولت شاهنشاهی ایران در نظر گرفته شده بود که هیچگونه پشوونه عملی نداشت (دورقم متذکره از "افغانستان در پنج قرن اخیر" اثر میر محمد صدیق فرهنگ جلد دوم - ص ۵۷ - برگرفته شده است).

طی پنج سال حکومت محمد داؤد صرف ۱۰ میلیون دالراز کمکهای متذکره تحقق یافت. یکیارデ بگر سنگینی مصارف هنگفت، مانند پلانهای گذشته بر عهده کمکهای مالی - اقتصادی اتحاد شوروی گذاشته شده بود که مورد اعتماد و قابل تحقیق بود. برایه این کمکها در عرصه های اقتصادی اعم از صنایع و ساختمان، کشاورزی و آبیاری، راه سازی و انتقالات انرژی و مصلحه در عرصه های اجتماعی و فرهنگی اقدامات قابل ملاحظه ای بعمل آمد. هرگاه

این بخش را در نظر نگیریم، در موارد دیگر تعهدات رهبر قطعاً بر آورده نگردید و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای بوقوع نپیوست. دلایل بر عدم تحقق آنها از سوی رهبری رژیم از اینقرار بود: عدم آمادگی برای اینستادگی بر حرف و تعهدات خویش؛ عدم آمادگی ذهنی برای تداوم به سیاستهای نزدیکی با مردم؛ عدم پیگیری در ادامه سیاستهای مترقب؛ اتخاذ روش‌های نوسانی در سیاست خارجی و عقبگرانی در سیاستهای داخلی؛ دوری گزیدن از متحدین مترقب خویش و از نیروهای ترقیخواه دموکراتیک در داخل حاکمیت و در جامعه؛ تکیه کردن بر عناصر و نیروهای راستگرا در اداره دولت؛ شیوع فساد اداری در دستگاه دولت؛ تسلط روحیه جاه طلبی خودخواهانه و متکبرانه؛ سرافاجام غلبه مجدد خصوصیات شخصی هبني بر گرایش‌های شدید به یکه تازی، انحصارگری و استبداد.

بنابر آن، تصویر زیرین از اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور در پایان حکومت جمهوری محمد داؤد ارائه شده میتواند (ارقام و آمار استفاده شده در تحلیل زیر از سالانه‌ها، مجموعه‌های احصائی و گزارش‌های اداره مرکزی احصائی و وزارت پلانگذاری و منابع دیگر داخلی و خارجی بر گزیده شده است): افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان بشمار میرفت. در آن‌زمان این کشور از لحاظ درآمد سرانه جمعیت خویش در میان ۱۲۹ کشور در حال رشد جهان در مقام ۱۰۸ قرار داشت. چنان‌که در آمد سرانه ملی در میان ۱۹۷۷ اندکی بیشتر از یک‌صد دالر بود. هر گاه در ارتباط به این رقم، آن پرتابه ژرف نابرابری اجتماعی را میان توده‌های زحمتکش مردم و افشار بالائی اربابان فسودال و صاحبان ثروتهای باد آورده، در نظر بگیریم میتوانیم فقر و تنگدستی و حشتاک اکثریت اهالی کشور را به روشنی تصور نمائیم. معلوم بود که ۸۸ درصد کودکان از گرسنگی زنجع میبردند. در خشک سالیها، شمار انسانهای که از گرسنگی جان میدادند، شدیداً افزایش مییافت. در برابر هر ۱۰ هزار تن از اهالی کشور کمتر از یک داکتر و کمتر از دو بستر در بیمارستانها وجود داشت. حد وسطی عمر بنا بر فقر و گرسنگی مداوم و همگانی و شیوع امراض واگیر

بیشتر از ۴۲ سال نبود. مرگ و میر کودکان از هر هزار نوزاد ۱۸۱ نفر را تشکیل میکرد. بیشتر از ۵۰ درصد کودکان تا سن پنج سالگی به هلاکت میرسیدند. اکثریت قاطع مردم، ۹۲ درصد مردان و ۹۵ درصد زنان از نعمت سواد محروم بودند. در حدود ۴۰ درصد مردم به آب آشامیدنی صحی دسترسی نداشتند.

افغانستان بحیث یک کشور زراعتی با سطح پائین رشد نیروهای مؤله و موجودیت بقایای مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری و دربرخی مناطق حتی مناسبات تولید ماقبل فنودالی باقی مانده بود. فرآورده‌های کشاورزی ۶۰ درصد محصول ناخالص ملی را تشکیل میداد. در حدود ۸۰ درصد اهالی مستعد به کار در عرصه زراعت استعمال داشتند. افغانستان از لحاظ سطح حاصلدهی نباتات عمده کشاورزی در یکی از پائینترین مقام‌ها در جهان قرار داشت. در حالیکه از مجموع ۸ میلیون هکتار زمین قابل کشت بیش از نیم آن بدون زرع باقی میماند، ولی کشور از لحاظ کمبود مواد خوراکی پیوسته در مضيقه بود. بخش اعظم مواد خوراکی و کالاهای مصرفی مورد ضرورت مردم از طریق واردات تهیه میگردید. بگونه مثال، در آغاز سال ۱۹۷۸ واردات مواد خوراکی از اینقرار بود: غله جات ۴۱ درصد، روغن نباتی ۸۷ درصد، چای ۱۰۰ درصد، سبزیجات و میوه جات ۲۳ درصد.

سیستم مسلط در مناسبات ارضی مانع جدی در راه رشد نیروهای مؤله در کشاورزی افغانستان بشمار میرفت. چنان‌که ۳۰ درصد اراضی قابل کشت در دست زمینداران بزرگ بود، درحالیکه خود صرف ۲ درصد اهالی را تشکیل میکردند. مالکین خود با کشت و کار دهقانی سروکار نداشتند و زمینهای خود را به اجاره یا دهقانی میدادند و بخش اعظم محصول را دریافت میکردند. در حدود یک سوم دهقانان کشور اصلاً فاقد زمین بودند. شمار قابل ملاحظه دهقانان و مستأجرين بارگران قروض و سود را برداش میکشیدند.

یکی از مشخصات دوران حکومت محمد داود ورشکستگی اقتصادی بخششایی از دهقانان و روستاییان بود. درحالیکه ساختار اجتماعی شکسته و روشهای خود سرانه زمینداران و صاحبان سرمایه‌های بزرگ جاگزین قواعد

اجتماعی شده بود، برخاستن نیروهای جوان علیه نیروهای کهن آغاز به تشكل مینمود. درحالیکه سرعت پیشرفت نسی در شهرها شتاب فزاینده کسب مینمود و مردم را برای کار بسوی خود میکشیدند، ولی در شهرها تسهیلات لازم وجود نداشت که پاسخگوی هجوم روز افزون مردم باشد. درنتیجه؛ بیکاری، خلاف کاری، قانون شکنی، فقر و نارضایتی عمومی و بیغانگی گروه هائی از مردم به مسئله ارعاب انگیز روز مبدل شده بود. درحالیکه ایجاب میکرد که پا به پای رشد اقتصادی، برخی تغییرات اجتماعی متناسب رخ میداد.

البته که افغانستان در حال تحولات سریع و خروشان چون کدام جزیره متروکی نبود و به هر حال، تغییرات معین درساختار اقتصادی کشور درجهت رشد سرمایه داری هرچند بمقیاس نه چندان وسیع، رخ میداد و طبقه کارگر آگاهی و نیرومندی بیشتر کسب میکرد. درکشور روند ازین رفتن تدریجی مناسبات فتووالی و طائفی آغاز گردیده بود. در آن سالها درکشور درحدود ۲۰۰ مؤسسه صنعتی وجود داشت که شمار کارگران آنها جمعاً ۴۴ هزار تن بود. مؤسسات متذکره عمدهاً عملیه برگشتنده مواد خام کشاورزی را به کالاهای مصرفی انجام میدادند و شمار کارگران ساختمانی به ۶۷ هزار تن میرسید. ولی کشور قادر مؤسستای بود که بتواند وسایل تولید را بوجود آورند و پایگاه مواد سوت و انرژی رشد ضعیف داشت.

صنایع ملی که ۱۸/۵ درصد محصول ناخالص ملی را احتوا میکرد، درحدود ۲۰ درصد نیازمندیهای بازار داخلی را برآورده میساخت و از جمله سهم بخش دولتی در تولید صنعتی به ۸۵ درصد میرسید که نتیجه تحقق پلانهای پنجساله رشد اقتصادی از سال ۱۹۵۶ به بعد بود. اقتصاد افغانستان طی این دوران عمدهاً از مدرک منابع خارجی (قرضه ها و کمکهای بلاعوض) تمویل میگردید. بگونه مثال: سهم قرضه ها و کمکهای خارجی درسالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۱ (پلان پنجساله اول) ۶۳ درصد، درسالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۷ (پلان پنجساله دوم) بیش از ۷۵ درصد درسالهای ۱۹۶۷-۱۹۷۲ (پلان پنجساله سوم) ۶۰ درصد از مجموع سرمایه گذاریهارا از منابع داخلی و خارجی تشکیل میدادند.

با اینقرار، افغانستان از لحاظ دریافت سرانه حسد وسطی کمکهای مالی - اقتصادی خارجی طی سالهای ۱۹۵۳-۱۹۷۸ (از آغاز حکومت محمد داود بحث صدراعظم تا سقوط رژیم جمهوری وی) در زمرة کشورهای در حال رشد دریکی از مقام‌های اول قرار داشت. ولی برغم آن، بخش قابل ملاحظه این کمکها بطور مدام راکد میمانند و افزون برآن مبالغه هنگفتی که بدست صاحبان سرمایه تمرکز میکرد درجهت رشد اقتصاد کشور بکار گرفته نیشد. زیرا آنان که از سرنوشت ابانتههای خویش بینانک بودند، صدور سرمایه را بخارج ترجیح میدادند. فساد مالی و اداری در کشور اوج گرفته بود. کمکهای مالی - اقتصادی و بخش دولتی اقتصاد به سرچشم ثروت اندوزی معافل حاکمه و شمار کثیر کارمندان بلند پایه و متوسط مبدل شده بود. سرققت از دارائیهای عامه و سوء استفاده از قدرت که مسئولین مؤسسات تجاری دولتی به آن دست مییافتند، یکی از عمدۀ ترین علل عدم کارآئی این مؤسسات بشمار می‌آمد.

معهذا، تحقیق پلانهای اقتصادی و اجتماعی طی سالهای متذکره تا حدودی منجر به توسعه پایگاه اجتماعی رژیم جمهوری و جلب پشتیبانی اشار میانه حال جامعه شده بود. ولی حفظ مؤسسات کهنه و منسخ سیاسی دست خورده بعنوان منبع نارضایتی برای طرفداران اصلاحات باقی ماند. درنتیجه آن ضرورت برای تمولات اجتماعی و سیاسی به دستور روز قرار گرفت. زیرا در سالهاییکه جمهوری محمد داود بر قدرت بود، هیچیک از تقاضاهای اساسی نیروهای جانبدار اصلاحات اجتماعی و اصلاحات درسیستم اداره دولتی نه تنها در عمل تحقق نیافت، بلکه بگونه روزافزون خصلت عقبگرایانه بخود گرفت. در عین زمان اندیشه‌های دموکراتیزه کردن حیات سیاسی که جانبداران عمدۀ آنها روشنفکران و درآینبار نظامیان نیز بودند، بگونه فزاینده‌ای گسترش مییافت و مورد قبول عامه قرار میگرفت. زیرا اینچنین اندیشه‌های اصلاح طلبانه در سیاست و جامعه ریشه‌های عمیق داشت.

سیاست داخلی بالتبه ملاتم محمد داود و سیاست خارجی وی مبتنی بر بیطرفی که ویژه یکی - دو سال نخست رژیم وی بود، در سالهای اخیر دچار

نوسانات جدی گردید و بیش از پیش خصلت معامله گرانه بخود گرفت. مردم در آغاز، انتقال از سلطنت به جمهوری را پسندیده و خیلی خوب پذیرفته بودند و ادامه سیاست عدم انسلاک بمثابه اصل اساسی سیاست خارجی به آرزومندی نیروهای ترقیخواه کشور در مطابقت قرار داشت.

تحطی از اصول حکومت جمهوری به حاکمیت فردی و گرایشهای ارجاعی در عرصه سیاست خارجی موجب انفراد فزاینده حکومت محمد داؤد گردید. باید در نظر گرفت که آنگاه مردم و ذهنیت ایشان خلیلها متفاوت از دوران های گذشته بود و به تغییرات کوچک و کند دگرسینده نمی کردند و ایشان خواهان تغییرات بنیادی بودند. زیرا برآنداختن سلطنت و اعلام جمهوری در کشور و تعقیب سیاست عدم واپستگی به غرب نه تنها موجب ارتقای آگاهی ملی بلکه موجب پختگی سیاسی هواخواهان ترقی اجتماعی گردیده بود.

در این شرایط، پیوست با اندیشه های مستقی و وظیفه سانه یکباره بگر مطالبات برای تحولات سیاسی و آزادیهای دموکراتیک همانند سالهای اخیر دوره اول حکومت محمد داؤد بعنوان صدراعظم افغانستان، بالا گرفت. علاقمندی برای اصلاحات سیاسی بگونه برجسته ای فزونی یافت و حکومت محمد داؤد در تنگنا قرار گرفت.

اینگونه انکشافات سیاسی در عرصه داخلی با تشدید مبارزه عمومی علیه سیاستهای نوسانی رژیم در عرصه سیاست خارجی نیز همراه گردید. این مبارزه در عین زمان ناراحتی روزافروزی را در میان نیروهای طبقاتی محافظه کار که نماینده گان آنها در هیأت حاکمه و حلقات پیرامون محمد داؤد گرد آمده بودند، برانگیخت. آنان محاسبات خود را برپایه تصوراتیکه گویا از سوی غرب و همکاران آن در آسیا، چون رژیم شاهنشاهی ایران و کشورهای عربی پشتیبانی خواهند شد، بنا نهادند و بخطاطر حفظ مواضع و منافع شخصی، گروهی و طبقاتی خویش بحث و خیز پرداختند. این حلقات فکر میکردند که با پیوند زدن روابط از هم گیخته رژیم با پاکستان و کنار آمدن با آن روی مسئله پشتوانستان از تحریم سیاسی و از نتایج آن، رهائی خواهند یافت. ولی کشورهای غربی و

همکاران منطقوی آن بجز وعده‌های میان خالی عملاً حکومت محمد داؤد را بخاطر سیاستهای عدم انسلاک آن مورد بخشنودگی قرار ندادند و در همین راستا نیروهای ارتش ای ای ای بسیاد گرا در مقابله با آن برخاست. با وصف خشونت عمل حکومت محمد داؤد دربرابر این نیروها و تنگ شدن عرصه فعالیت برای آنها در داخل کشور، پاکستان عملاً به پایگاه پرورش و تسلیح آنها مبدل گردید.

بنابر عدم توافق در میان طبقات حاکم درباره سرعت و گسترهٔ اصلاحات که منجر به برنامه‌های معین تحولات اجتماعی و ارضی اعلام شده میگردد، سیاستهای حکومت در آن زمینه‌ها در حدود اعلامیه‌ها باقی ماند. تلاش‌های رژیم در عرصه سیاست داخلی که در راستای پلانگذاری اقتصادی درجهت رشد سرمایه داری دولتی و ایجاد زیربنا برای بخش خصوصی اقتصاد انجام میگرفت، حتی مؤقت به جلب پشتیبانی اقشار بورژوازی جامعه نگردید. بنابر آن، حکومت بمنظور پرکردن این خلا، در پلان هفت ساله اقتصادی برخی برنامه‌های اقتصادی را جداد که غالب آنها غیر واقعیت‌انه بودند.

همچنان در حلقات حکومتی در رابطه به لیرالیزم سیاسی رژیم بخشهای داغ انجام گرفت، ولی گامی فراتراز پذیرفتن موازینی برای توسعه و تشدید فعالیت حزب دولتی حاکم، یعنی حزب انقلاب ملی و سرباز گیری برای صفوی آن، گذاشته نشد.

در حالیکه رژیم محمد داؤد بایسو و آنسو در فرسان بود و بگونه روز افزون وزنه سیاستهای عقب گرایانه سنگینی میکرد، تناسب نیروهای اجتماعی در کشور خارج از اراده رژیم بسود هوای خواهان ترقی و اصلاحات بخشو اجتناب ناپذیری تغییر میکرد. حکومت میخواست که این تناسبات را بنفع خود برگرداند، ولی بسادگی قادریان نبود و بنابر آن به اعمال خشونت گرایش روز افزون پیدا نمود.

معهداً، حلقات حاکمه در جستجوی حوش برای یافتن راه‌های حل برای مسائل بغرنج سیاسی پدید آمده در کشور، اعم از مسالمت آمیز یا خشونتیار

میگوشید و به اقداماتی میپرداخت تا رویدادهای از بالا تعلق داشت کنترول خویش درآورد.

مسئله اساسی این بود که گرایش محمد داؤد در سیاست داخلی در راستای صدیقت با نیروها و جنبش‌های ملی و دموکراتیک نصیح یافته در کشور بگونه فزانیده‌ای سیر ارتقائی پیشود گرفته بود و او میتوانست که این تمایل را با سیاست خارجی خویش نیز همسان سازد. برپایه همین گرایش، وی به دعوت شاه ایران مدتی پیش از سقوط حکومت خویش به آن کشور مسافرت کرد و وعده‌های بدون پشتوانه بیان میکرد که این میلیارد دالری را از آنکشور دریافت نمود. او بالافصله، پس از ورود به خاک کشور و نارسیده به کابل، دربه دیوار ایران، درهرات بگونه شتابزده بی مخالفت شدید خویش را آشکارا برای نغصتین بار بر ضد باصطلاح "ایدئولوژیهای واردۀ اسلام" داشت و با یntertib از طریق شاه ایران گویا به ایالات متحده امریکا از گرایش‌های جدید خویش اطمینان داد. ولی پیش از آنکه پیام وی به گوش مقامات امریکائی برسد و پیش از آنکه مورد پذیرش آنها قرار گیرد، در داخل کشور موجب افزایش ناخوشیدی و برانگیختن نیروهای سیاسی و بیویزه حزب دموکراتیک خلق افغانستان گردید. درواقع این تلاش مذبوحانه در ماهیت امر، بمنابه یک هشیارباش و آماده باش برای این نیروها بود.

بموازات گرایش‌های جدید در سیاستهای محمد داؤد، آمادگی حکومت وی بخاطر نزدیکی با پاکستان روی مسئله پشتوانستان زنگ خطر دیگری بود که بگوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان طنین افگند. محمد داؤد در نظر داشت که به کشورهای غربی و بدرجۀ اول به امریکا حالی بسازد که حاضر است مناسبات خویش را با پاکستان بهبود بخشد و مانع را از سر راه نزدیکی با آنکشور بردارد. در این زمینه نیز ناپنهنۀ و شتابزده عمل گردید. قبل از آنکه او تلاش مینمود تا از طرق دبلوماتیک، جو سیاسی را آماده وارد آوردن تغییرات در سیاست خویش بسازد و به مذاکرات سازنده برای رسیدن به یک توافق با پاکستان پردازد، بیشتر باین امر مانور گرد تا انکاء به عمل. در راستای همین

سیاستی، وی زمینه مسافرت ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آنکشور را به افغانستان فراهم آورد. درنهایت، دگرگونی قابل ملاحظه ای در مناسبات میان دوکشور بوجود نیامد و این مناسبات، کماکان پرتش باقی ماند.

رژیم محمد داؤد همزمان با سیاستهای نوسانی خویش در عرصه داخلی درزمنه سیاست خارجی نیز دچار سردرگمی شده بود و آرزومند بود که توازنی را میان مناسبات با اتحاد شوروی ازیکسو و کشورهای غربی و سایر همسایه‌های افغانستان که همکار آنها بودند، از سوی دیگر بوجود آورد. رژیم در این رابطه دست به مانورهای گوناگون زد. محافل حاکمه بمنظور بهبود مناسبات خویش با پاکستان نتیجه گیری بعمل آوردن که باید سیاست خارجی رژیم در جمیع درجهٔ نزدیکی با غرب و دوری از کشورهای سوسیالیستی مورد تجدید نظر قرار گیرد. همچنان در این راستا سیاستهای داخلی آن درجهٔ تخت فشار قرار دادن نیروهای چپ و اغماض دربرابر فعالیتهای نیروهای راست که در درون دولت وسیعانه نفوذ کرده بودند، پیش از پیش تغییر می نمود. این سیاستهای خطرناک، احساسات هواخواهان نیروهای ترقیخواه دموکراتیک را بویژه در میان نظامیان، بشدت برانگیخت.

esalat.org

esalat.org

جلد دوم

قیام نظامی اپریل

و

پیامدهای آن

- تاریخهای عمله از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلد کتاب:
- اعلام تشکیل شورای نظامی - انقلابی ۱۹۷۸ اپریل ۲۷
- قتل محمد داؤد
 - و ابستگان وی به دستور حفیظ الله امین
 - تشکیل شورای انقلابی و برگزاری نورمحمد تره کی
 - بنوان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم و بیرک کارمل
 - بنوان معاون رئیس شورای انقلابی و صدراعظم ج ۱ ۱۹۷۸ اپریل ۳۰
 - تبیین حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان
 - اعلام خطوط اساسی وظایف انقلابی
 - فصله بیروی سیاسی در اثر فشار خلقها
 - جهت تبعید رهبران پرچمیها بنوان
 - سفیرو پس از آن تشدید فشار بر پرچمیها
 - بازداشت شاهپور احمد زی، لوی درستیز قوای مسلح
 - دو کوتور علی اکبر بنوان زمینه قبلی برای پیگرد
 - بازداشت عبدالقادر، وزیر دفاع
 - توطنه زندانی ساختن سلطان علی کشتمند، وزیر پلانگذاری و محمد رفیع، وزیر فائد عامه
 - بازداشت محمد طاہر بدخشی، رهبر سازا
 - تشدید تصفیه ها، بازداشتها، زندانی کردنها و سر به نیست ساختن های پرچمیها
 - سازمان یافتن پرچمیها در وجود "کمیته مخفی"
 - جلسه کمیته مرکزی خلقها و تصمیم
 - به اخراج کامل پرچمیها از حزب و مقامات آن

• امضاء معاهدة

- دستی و همکاری با اتحاد شوروی
- قیام مردم هرات
- اختطاف و قتل ادلف دابس، سفیر امریکا در کابل
- قیام مردم چندداول
- اصدار حکم اعدام در مورد عبدالقدار و سع کشتمند و بیست سال حبس برای محمد رفیع
- شورش بالاحصار
- برگزاری نور محمد ترہ کی، غصب تمام قدرت از سوی حفیظ الله امین و برگزاری وی بنوان منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی
- اعلام مرگ نور محمد ترہ کی
- قیام نظامی در فرقہ ۸ ریشنخور
- شهادت محمد طاهر بدخشی
- اعلام تعقیف جزا برای عبدالقدار و کشتمند به بیست سال و برای محمد رفیع به دوازده سال زندان
- ورود نخستین قطعه ویژه شوروی به افغانستان و جابجائی آن در بیانگاه بگرام
- ورود قطعات ویژه نظامی شوروی به افغانستان
- موافقت اتحاد شوروی برای اعزام قوای منظم آنکشور به افغانستان بنابر تقاضا و موافقت حفیظ الله امین
- آغاز ورود کنلوی نیروهای نظامی اتحاد شوروی

۰ انجام عملیات مشترک نظامی
قوای شوروی، کمیته مخفی پرجمیها
و خلقیهای مخالف حفیظ الله امین و برانداختن رژیم او ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹

بحث چهارم

پیروزی قیام نظامی و حاکمیت خلقیها

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«مردم افغانستان، بدون آنکه از کشمکش‌های درونی رژیم میان رهبری خلقيهای درحال تصرّض و پرچم‌هاي درحال دفاع، چيزی بدانند بيدريغ پشتيباني خوش را از قيام نظامي و تحول سياسي ۷ ثور درکشور، در مرکزو ولايات ارداشتند. درواقع، مردم از سياستهای رياکارانه و تعبيضي رژيمجمهوري در اخير بستوه آمده بودند و به رژيم جديده باخاطر بهبود زندگي خوش اميد بستند. اهالي خوش باور كابيل پيرامون تانکها در چهار راهيهای شهر كابيل گرد ميآمدند، برسر وروي سربازان گل ميشناسیدند، برای تحول جديده جشنها ميگرفتند و بهمديگر و به رهبران حزبي دولتى تبريك ميگفتند. نمايندگان اقشار مختلف مردم به وزراء جديده (درصورت يك آنانرا ميبديرند) مراجمه و شادباش ميگفتند و آمادگي خوش را برای همكاری ابراز ميداشتند.»

«گردنده‌گان رژيم چنان از باده پيروزي سرمest شده بودند و انقلاب شکوهمند ثور را شکست ناپذير، برگشت ناپذير و جاودان ميشمردند که ديگر نيازی به پشتيباني مردم و حمایت از جانب نيروهای مدافع سياسي نميدهيدند. رژيم عملاً اهميتي برای مردم و پشتيباني آنان از حاكميت قابل نبود. کوچکترین اظهار موجودت سياسي نيروهای ديگر و کوچکترین حرفاً مخالف بمثابه جنبايشه تلقني ميگردند، اشخاص، افراد و نيروهای گزناگرنسى كه ملدفع تحولات مترقى بودند و خودرا همكار اين تحولات ميشمردند و هنوز تمام اميد و اعتماد خودرا از رژيم بازنگرفته بودند، حين مراجمه بهقامات بالائي دولتى سيلی ياس بر روی خوش ميغورندند.»

(ص ۳۵۸ و ۳۷۴)

فهرست عناوین:

صفحات

- بعای پیشگفتار: ۳۱۲
- در آستانه سقوط رژیم جمهوری ۳۱۳
- بررسی کوتاهی از اوضاع پدیدآمده در کشور: ۳۱۴
- اختناق، بسی امنیتی و قتلهاي سیاسی: ۳۱۵
- برخورد رژیم با نظامیان: ۳۱۶
- آمادگیهای نظامی ح دخ: ۳۱۷
- صورت استفاده از وحدت حزبی: ۳۱۸
- فصل اول:
- کسب قدرت تحت نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان: ۳۲۴
- انگیزه های قیام و شهادت میراکبر خیر: ۳۲۴
- اتخاذ شیاست ناسنجیده در برابر ح دخ: ۳۲۷
- فصل دوم:
- چگونگی وقوع قیام نظامی ۷ نور (۲۷ اپریل ۱۹۷۸): ۳۲۹
- آغاز قیام:
- اعلام پیروزی: ۳۳۰
- نقش تعیین کننده قوای هوائی: ۳۳۹
- درهم شکستن آخرین مقاومتها: ۳۴۲
- وبه گیهای قیام: ۳۴۷
- فصل سوم:
- تشکیل شورای اقلایی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان: ۳۵۰
- دفع الوقت:
- حکومت جدید:
- استقبال مردم از حاکمیت جدید: ۳۵۶

صل چهارم:

شناسائی رسمی ج دا و نخستین انتباها:

۳۵۹

۳۶۰

موضوع اتحاد شوروی در قبال رژیم:

فصل پنجم:

نخستین کجرهایها و دربرابر آنها،

۳۶۳

پافشاری پرچمیها برای اسلام سیاست جدید:

۳۶۶

خطوط اساسی وظایف انقلابی ج دا:

فصل ششم:

بحث پیرامون نخستین فرمانها:

۳۷۰

فصل هفتم:

آغاز سیاستهای سرکوبگرانه:

۳۷۲

۳۷۳

برخوردهای خشنعتبار:

فصل هشتم:

تشدید اختلافات در درون ح دخ ا

۳۷۵

و اعمال فشار بر پرچمیها:

۳۷۶

پلان حفیظ الله امین برای تصفیه پرچمیها:

۳۷۸

اعتراض بیرک کارمل

۳۸۰

درباره تضییقات دربرابر پرچمیها:

۳۸۱

تشدید فشار و تبعید رهبران پرچمیها:

تشدید تضییقات

۳۸۲

و فشار بر مردم و نیروهای سیاسی:

۳۸۳

موقف دشوار من در درون رژیم:

۳۸۴

قبول مسئولیت:

آخرین تلاشها:

بجای پیشگفتار

در آستانه سقوط رژیم جمهوری بررسی کوتاهی از اوضاع پدید آمده در کشور

در آخرین سالها و ماه‌های حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد سرتاپی‌ای جامعه را از لحاظ اجتماعی و سیاسی بحران فراگرفته بود. سوء استفاده از قدرت و همچنان تبعیض و ستم ملی، نژادی، زبانی و مذهبی به واقعیت روزمره جامعه مبدل شده بود. سطح زندگی توده‌های وسیع مردم روز تا روز پائین می‌آمد. اهالی کشور در شرایط فقدان کامل ابتدائی ترین حقوق اجتماعی - اقتصادی بسر میبردند و از حقوق سیاسی، از جمله از حق ایجاد و فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی محروم بودند. فعالیت احزاب سیاسی موجود کشور منع گردیده، نه تنها اعضای آنها بلکه غالب روشنفکران تحت تمقیات پولیسی قرار داشتند و تنها جزو انقلاب ملی حاکم از حق موجودیت و فعالیت برخوردار بود.

در این جریان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان به فعالیت مخفی خویش ادامه میداد و از نگاه مردم یگانه مظہر امید برای مقابله با زورگوئیهای رژیم پنداشته میشد. ولی سیاستهای راستگرایانه دولت جمهوری و تنگ تر شدن روز افزون جلقه محاصره و پیگرد شدید پولیسی پیرامون حزب، زنگ خطر مینتواخت.

با نگونه، از یکسو نارضایتی مردم افغانستان از ادامه اختناق و بازگشت به استبداد سیاسی رسمی روز تاریخ فروتنی، میافات و از سوعد جبریلی، بی‌نظی و فساد در اداره دولت توانائی رژیم را برای تضمین یقای آن به جدائل و سانیده بود. بنابر آن، شرایط جهت وقوع دگرگونی سیاسی در کشور فراهم گردیده بود

و حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان بعیث عامل ذهنی مؤثر عمل میکرد. از آغاز سال ۱۹۷۷ به بعد، رژیم محمد داؤد روند تصفیه اداره دولت و ارتش را از وجود شمار زیادی از همکاران خویش که دارای گرایشها، اندیشه ها و احساسات دموکراتیک چپ بودند، تشدید کرد و جاهای ایشان را به شماری از نماینده‌گان طبقات و اقشاری که تکیه گاه سیاسی حاکمیت بودند، واگذار گردید. درنتیجه از یکسو روحیه^{۲۰} بین اعتمادی در دستگاه دولت و در میان مردم تقویت گردید و از سوی دیگر توروکرایزم و فساد در اداره دولتی شیوع بیشتر یافت. کرسی نشینان و کارمندان بالارتبه دولتی صرف در انديشه ثروت اندوزی شخصی بودند و برای هنایات خانوادگی و تبارگرانی اهمیت و ارزش بالاتر از نظام واقعون قابل میشنند. اداره دولت و سرنشته کلیه امور مملکتی را شماری از افراد متملق وزراییک به شخص محمد داؤد در دستگاه خویش گرفتند که بیشتر در انديشه حفظ خویشتن و ثروت اندوزی بودند و در زدوبنده با همیگر تابه فکر جفظ نظام، در امر تعیین اشخاص به مقامات دولتی وبالا کشیدن کادرها بابن مقامات، وفاداری شخصی بیشتر ملاک قضارت و عمل منحتم داؤد بود تابه پاکی، نام نیک و صلاحیت کاری ایشان در تهایت اداره دولت در مجموع بسوی فساد امیرفت و کسر اشخاصی در مقامات، خود را متهد و مکلف به اجرای وظایف میداشتند. اینوضع موجب گردید تا رژیم در انتظار مردم بیش از پیش بی اعتبار شود و ناخوشنودیهای مردم افزایش باید.

اختناق، بی امنیتی و قتلهای سیاسی: رژیم فضای اختناق و ترور را در کشور بوجود آورده بود و در سیاسته هر چه بیشتر به راست و راست تر میگردید. تزدیکان محمد داؤد روابط خویش را با گروه های افراطی راست نزدیکتر میاختند و تحکیم میکردند. به هر اندازه ایکه تاختنندی مردم از وحامت وضع زندگی اقتصادی، از شیوه های استبدادی اداره و از انتیاستهای ارتبا غنی رژیم بیشتر بیگردید بهمان اندازه راستگرانی و تکیه بر سیاست زورگوئی از سوی رژیم شدت میافتد. در پیش گرفتن سیاست

سرکوب نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه موجب رشد روحیه انقلابی در میان روشنفکران میگردید که باعث دموکراتیک ایشان بخاطر تأمین روابط سازمانی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ) تمایل نشان میدادند. این حزب نیز تحت فشارهای گوناگون قرار میگرفت. چنانکه در دسمبر ۱۹۷۷ شمار زیادی از اعضاء و فعالان ح.د.خ و هوداران آن بوسیله رژیم بازداشت گردید.

جنبش اغتراض آمیز اجتماعی و سیاسی بگونه روزافزون اقشار گستردۀ تر مردم را بسوی خود جلب مینمود و خصلت رزمجویانه تر کسب میکرد. در مناطق مختلف کشور در اثر نارضایتی مردم از سیاست خشن تمرکزگرایی حکومت، احتجاج صورت میگرفت. بی امنیتی و کشتهای سیاسی آشکارا آغاز یافته بود.

قتلهای سیاسی بدون بازجویی و بدون دستگیری مرتكبین آن، صورت میگرفت. در این راستا در پائیز سال ۱۹۷۷، شخصی را بنام انعام الحق گران که پیلوت آریانا بود، با ضرب چند کلوله در مقابل منزلش از پا درآوردند. او در عین بلاک مکروریان کابل میزیست که ببرک کارمل نیز در آنجا زندگی مینمود. از قرار معلوم از لحاظ انداز عمومی، او با کارمل مشابهت‌های داشت و در شام تاریکی که وی بقتل رسید، تشخیص کاردشواری بود. علاوه بر آن، هیچگونه دلیل سیاسی یا شخصی برای بقتل رساندن وی ارائه نگردید و قاتل یا محركین قتل وی نیز کشف نشدند. ولی در میان پرچمیها حدسیاتی بوجود آمده بود که سازمانده آن شاید حفیظ الله امین بوده باشد که با کارمل شدیداً کینه و خصومت میورزیله چندی بعد، علی احمد خرم وزیر پلان در حکومت محمد داؤ، در روز روشن ربوده و کشته شد. او در حالیکه با یک هیأت اقتصادی جاپان مشغول مذاکره بود، در برابر دیدگان کارمندان آن وزارت و دریکی از مزدهم ترین و مطمئن ترین نقاط شهر، در چند قدمی ارگ، مقر ریاست جمهوری بوسیله مرد مسلحی وادار گردید که با او از سه منزل به پائین بیاید. تروریست که بعدها با اسم مرجان شناخته شد، علی احمد خرم را پس از لحظاتی در روی

سرک در کنار هوترش با ضرب چند گلوله از پا در آورد و خود پا بفرار گذاشت. منشأ این کشته‌ها به نیروهای راست افراطی می‌بیوست.

عقب گرانی حکومت جمهوری ازلحاظ داخلی درسیاست خارجی آن نیز تداوم یافت. رژیم موضع‌گیریهای بین‌المللی خویش را از سال ۱۹۷۷ به بعد بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر داد و مناسبات خود را با کشورها و نیروهای ارتجاعی منطقه، بخصوص باکشورهای اطراف خلیج فارس بیش از پیش گسترش و تحکیم گشید. آنچه مربوط به مناسبات با اتحاد شوروی می‌گردید، در عرصه‌های همکاریهای اقتصادی، تغذیکی و تجاری با آنکشور تغییرات بزرگی بوقوع نیبوست، ولی در رابطه به تربیت کادرهای ملی و نظامی در عوض با کشورهای چون مصر، ترکیه، هند، ایران و حتی پاکستان موافقه‌های حاصل گردیده بود. نظامیان تحصیلکرده در اتحاد شوروی بدون تفرقی از اردو تصفیه می‌شدند.

برخورد رژیم با نظامیان:

تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی در جامعه، اردو را نیز بگونه روزافزون فرامی‌گرفت. در میان بخش قابل ملاحظه "افسان ارتش، روحیه مخالفت با موضع‌گیریهای ارتجاعی رژیم، شدت می‌افتد. محمد داؤد و اطرافیان وی با ملاحظه "این‌وضع نتیجه گیریهای نادرست بعمل آوردن و خواستند که با اتخاذ میاستهای خشن سرکوبگرانه ایشان را تابع خویش بسازند. بنابر آن، آنان به تجدید ساختار جزو قام‌های ارتش مبارت ورزیدند تا باین‌گونه شمار زیادی از افسران دارای اندیشه‌های دموکراتیک را که تشخیص شده بودند، از کادر ارتش و از صفوف فعال آن تصفیه، اضافه بست و برکنار نمایند. شمار زیادی از افسران به جاهای دور است تبدیل و اعزام شدند و برای شمار دیگری محکم نظامی فرمایشی سازمان داده شد و دوسيه‌ها و دسایس درست گردید. رژیم در نظر داشت که بطور کلی عناصر مترقبی مخالف را در ارتش فلک سازد و آنان را در اردوگاه‌ها نگهدارد و از حق فعالیت سیاسی محروم نماید.

محمد داؤد از نیرومندی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نفوذ آن در رده‌های پائینی و میانه ارتش ساخت بهراس افتاده بود. علاوه بر آن، شمار زیادی از افسران جوان که در داخل کشور، بخصوص با برگزاری از مکاتب ملکی آموزش نظامی دیده بودند یا در مؤسسات آموزشی نظامی اتحاد شوروی دوره هائی را تکمیل نموده بودند، بیشتر هوایخواه حزب دموکراتیک خلق افغانستان شمرده میشدند. پادرک این مطلب، رژیم به تصفیه ارتش از وجود افسران پرچمی و خلقی که شناخته شده بودند، آغاز کرد. افزون برآن، جانبداران و هوایخواهان حزب از صفوں اردو و دراداره دولت بویژه در مقامات بالائی، مشمول تصفیه های پی در پی قرار گرفتند. رژیم حتی نزدیکترین رفقاء کودتاچی خویش را با این شک که با حزب دموکراتیک خلق افغانستان همسوئی و همکاری دارند، اتهامات ایشان بر کنار کرد و عده‌ای از آنان را بهیث سفیر بخارج از کشور فرستاد.

درنتیجه تدایر متذکره، حکومت مؤقت گردید که ارگانهای رهبری کننده قدرت را بویژه در ارتش تاحددود زیادی از وجود افسران آگاه و مترقی پاک سازی کند و ضربات معینی را بر نیروهای دموکراتیک در ارتش وارد سازد. ولی برغم همه یی این تلاشهای نتوانست که نظامیان را در پشت درهای بسته قشله‌های نظامی مانند گذشته، نگهدار و مخالفین را بطور کامل از صحنه سیاسی کشور خارج کند. زیرا در جریان سالهای حاکمیت رژیم جمهوری از سال ۱۹۷۳ به بعد، نیروهای ملی و مترقی مؤقت شده بودند که نه تنها موجودیت سیاسی خویش را حفظ نمایند، بلکه هسته‌های رزمیانه را در میان نظامیان و در ارتش نیز ایجاد کنند.

رژیم قادر نبود که روند سیاسی شدن معافل ارتش را متوقف سازد و قبل از همه، آن بخش وسیع نظامیان را که عمدتاً متشکل از افسران خلقه‌های پائینی و خورد ضابطان بودند و در کودتای دولتی سال ۱۹۷۳ شرکت فعال داشتند، از میان بردارد. افزون برآن، در گیری فزاینده میان رژیم و نیروهای ملی و مترقی و همچنان تشدید تنشهای اجتماعی و سیاسی در کشور بر اذهان و روان

بخش قابل ملاحظه‌ای از افسران تأثیر وارد کرده بود. باینگونه بخش آگاه افسران و خوردن ضابطان بطور کلی نسبت به لفزانهای سیاسی رژیم و دست کشیدن آن از تعهدات قبلی مندرج دراعلامیه‌های برنامه و خط مشی خوبیش به صفوں ناراضی‌ها پیوستند.

آمادگیهای نظامی ح دخ ا:

از زیبایهای تاریخیکه ح دخ از سیاستهای رژیم در اواسط سالهای ۱۹۷۰ بعمل می‌آورد، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که محمد داؤد تلاش میورزید تا نحسht قدرت اقحاصاری خویش را تحکیم پختند و سپس در مساعدت ترین لحظات بخاطر سرکوب مخالفین به زور و نیرو متولی گردد. خرب به وضاحت درک میگرد که با آن کمیت محدود خویش بمقایس جمعیت کشور، با آن سطح پائین آگاهی سیاسی و طبقاتی زحمتکشان و پراگندگی آن و بخلافه عوامل نامساعد دیگر نمیتوانست صرف به انگاء جنبش توده ای مقاصد ضد ملی رژیم را نقش برآب سازد. ولی بخلافه شرایط موجود در کشور، بعضیها باین پندار بودند، نیرویکه میتوانست تاحدودی پاسخگوی سوال مقابله با رژیم باشد، بسیج ارتش و تشکل سازمان نظامی حزب بود. بنابر آن ح دخ ا توجه جدی و عاجل خویش را به بسط و تحکیم سازمانهای حزبی در میان نظامیان مبدول نمود و این تلاشها به زودی ثمرات معین به بار آورد. اعتبار و نفوذ حزب در میان بخش پیشناز افسران و خوردن ضابطان اردوی کشور بگونه قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

تاریخچه تشکل ابتدائی در میان افسران ارتش و پولیس به سال ۱۹۶۵ باز میگردد. نخستین هسته رهبری گننده سازمان نظامی، پس از تشکیل ح دخ ا، باشتر اک شماری از کادرهای حزبی در پوهنتون حربی و در اکادمی پولیس و در برخی از قطعات نظامی بوجود آمد که بنام سازمان انقلابی دموکراتیک اردو یاد میشد و البته بگونه غیرعلنی فعالیت داشت. پس از کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳، در رهبری این سازمان میراکبر خیبر، نوراحمد نور، عبدالوکیل، سرور منگل، محمد حکیم سروری، عبدالصمد اظهر، ذیبعلله زیارمل و دیگران

کار میکردند. نور احمد نور در سالهای اخیر قبل از قیام نظامی، مسئولیت نظامی کمیته مرکزی (جناح پرچمی) را بر عهده داشت که فعالیتهای چشمگیری را در امر ایجاد و تعیین سازمانهای حزبی در ارادو انجام داد. این سازمانها در صفوں خود شمار قابل ملاحظه‌ای از اعضای با انصباط، وفادار و انقلابی را در جزو تمام ها و قرار گاه‌های نظامی پایتخت گرد آورده بودند. همچنان سازمانهای حزبی در برخی از گارنیزونهای نظامی ولایات ایجاد گردیده بود. چنانکه سازمان نظامی حزب در قول اردوی قندهار شمار کثیری از اعضاء و هواداران را تشکل ساخته بود. بسیاری از اعضای حزب (پرچمیها) هنوز درست‌های کلیدی و درقرار گاه‌های قطعات ارتش، ایفا وظیفه میکردند. ولی بصراحت باید گفت که هدف پرچمیها از کار میان ارتش و ارتیشان هرگز توسل به زور و ازایضطریق رسیدن به قدرت نبود، بلکه هدف اساسی ایشان را، ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی منسویین اردو در دردیف بخشها و گروه‌های دیگر مردم تشکیل میکرد.

بموازات کار سیاسی جناح پرچمی در میان نظامیان، جناح خلقی حزب نیز در ارش فعال بود. جناح مذکوره در سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۵ نفوذ خود را در میان نظامیان بگونه "قابل ملاحظه‌ای گسترش بخشید و شماری از رهبران خلقی و از جمله عبدالرشید آرین در این عرصه فعال بود. ولی، با تأسف، حفیظ الله امین در رأس بخش نظامی کمیته مرکزی ح دخ (جناح خلقیها) قرار گرفت که بعداً با استفاده از نفوذ و روابط نزدیکیش با نظامیان بخاطر تحقق اهداف ناروا و مغرضانه خویش برای غصب قدرت در دولت و حزب، استفاده نمود که زیانهای جبران ناپذیری را برای میهن، انقلاب و حزب همراه داشت. عبدالقدار نیز گروهی از افسران آگاه را بویژه در صفوں قوای هوائی بگونه مستقل پیرامون خویش گرد آورده بود که برخی از ایشان با خلقیها نیز روابط داشتند. فعالیتهای جناح خلقی بخاطر جلب و جذب افسران و خورد ضابطان در صفوں حزب بیشتر در آن قطعات و جزو تام های اردو متصرف بود که در جریان قیام مسلحانه میتوانستند امکانات خویش را به نیروی ضربتی مبدل

سازند؛ یعنی قطعات تانک، پیاده، موتوریزه، مخابره، توپچی، قوای هوایی و غیره. در آستانه ماه نور ۱۹۷۸ جناح خلقی سازمان نسبتاً نیرومند نظامی خود را در قطعات گارنیزیون پایتخت و در ولایات ایجاد نموده بود.

هردو سازمان نظامی خ دخ (خلقیها و پرچمیها) پس از کنفرانس وحدت در جولای ۱۹۷۷ بنا به تصمیم رهبری حزب به فعالیت مستقل خویش ادامه دادند. ولی باید اذعان نمود که برغم برخی ادعاهایی که گاهی صورت میگرفت، کدام نوع تجزیه مطلق در عملکرد این دو سازمان چه در دورهٔ فعالیت مخفی و چه در هنگام پیشبرد قیام مسلحانه وجود نداشت.

کار حزبی در میان نظامیها بوسیله دارالانشاء رهبری میگردید و درباره این مسأله حتی در بیرونی سیاسی گزارش داده نیشد. سه تن منشی کمیته مرکزی مشتمل بر: ببرک کارمل، نوراحمد نور و شاه ولی، باضافه نورمحمد تره کی بحیث منشی عمومی، دارالانشاء کمیته مرکزی حزب را تشکیل میکردند. کار در اینمرصه از جانب خلقیها ظاهرآ بر عهده دو کتورشاه ولی سپرده شده بود، ولی عملاً فعالیت و صلاحیت بطور کامل بدست حفیظ الله امین متتمرکز بود. او صرف برخی مطالب معلوم و معمولی را در اختیار دو کتورشاه ولی قرار میداد تا به دارالنشاء گزارش بدهد. نوراحمد نور و ببرک کارمل نیز صرف برخی مسائل را در ارتباط باین عرصه گزارش میدادند. میراکبر خیبر، اگرچه عملاً مسئولیتی از لحاظ کار با نظامیها نداشت، ولی او با استفاده از شناختهای گسترده خویش با افسران ارتش و پولیس بنفع پرچمیها فعال بود. باینقرار هردو جانب احتیاط‌های لازم را در زمینه انجام کارسیاسی و حزبی میان نظامیها در نظر میگرفتند. باوجود این، هردو جانب شماری از اعضاء وهواداران همدیگر را از طریق اعضای خویش در ارتش شناسائی نموده بودند و ایشان در مجموع در فعالیتهای خویش برخورد مشابه داشتند.

حفیظ الله امین بخوبی دریافته بود که بدون اشتراک اعضای نظامی پرچمیها یا در صورت مخالفت آنان هرگز موفق به راه انداختن کدام اقدام نظامی در ارتش نخواهد شد. باینقرار، تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک

خلق افغانستان در جولای ۱۹۷۷، از نگاه رهبری خلقیها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت بوسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان تلقی میگردید. ولی وحدت حزب درنظر پرچمیها برپایه نگرشی اصولی استوار بود که هدف آن را همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و بثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحده ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک گشود، تشکیل میگرد.

صورت استفاده از وحدت حزبی:

فردۀ سخن اینکه: رهبری خلقیها میخواستند که از وحدت حزبی، بویژه در میان اعضای نظامی، هرچه زود تر بهره برداری نمایند. چنانکه از سوی حفیظ الله امین پیشنهاد گردید که حزب آمادگی برای انجام قیام نظامی را به اعضای حزب در اراده ابلاغ نماید، ولی چنین چیزی از سوی رهبری پرچمیها، بدليل اینکه یک اقدام قبل از وقت، ماجرا جویانه و بیباکانه شمرده میشد، رد گردید. بار دیگر در یکی از جلسات دارالاثراء از جانب خلقیها چنین پیشنهاد بعمل آمدۀ بود: در صورتیکه حکومت محمد دارڈ علیه خ دخ ابه اقداماتی متولّ گردد، اعضای حزب در ارتش فوراً به پاسخ آن دست به قیام نظامی پرندند. این پیشنهاد نیز از سوی پرچمیها رد گردید. زیرا اقدام به امری بدون تدارک دقیق قبلی، تحریک آمیز و قمار محض شمرده میشد.

با وجود این، حفیظ الله امین سریعچی کرد و پیشنهاد مذکور را بحیث یک دستور، بطور یکجا نه به نظامیان خلقی در ارتش اعلام نمود و باینقرار حزب را در تنگنا و در پر ابر قصبه انجام شده بی قرار داد. این امر در پیروی سیاسی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت. این‌ها انصباطی وی و چندین دست اندیازی دیگر ش موجب شد تا به پیشنهاد کمیسیون تفتیش کمیته مرکزی جزوی "خطاب" ببینند. این جزا به تمام سازمانهای حزبی ابلاغ گردید. افزون بر آن، فیصله بعمل آمد که وی از کار در میان اعضای نظامی حزب در بخش خلقیها سبکدوش گردد.

دراواعق دستور در سطح باقی ماند و عملاً امین در تاریخ و پیوست امور نظامی حزب نفوذ نموده و خانه کرده بود.

با ملاحظه این وضع، رهبری پرچمیها به اعضاخی خویش در ارثی دستور داد که مراقب و مترصد وضع باشند و با مشاهده هرگونه حرکتی در اردو از رهبری حزب (بخش پرسجیها) دستور بگیرند. در صورت علم دسترسی به رهبری با خلداد خادنه، قدرت را بحسب خویش بگیرند و با رهبری در تماس شوند.

بطور کلی در آستانه قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ (هردو جناح) مشتمل بر حدود سه هزار تن از افسران و خورد ضابطان اردو بودند و بصورت تقریبی، پرچمیها و خلق‌ها هریک جدا گانه، پنجاه درصد این رقم را تشکیل می‌کردند. اعضای حزب بیش از همه در لوای ۴ تانکه، لوای ۱۵ زرهی، لوای ۸۸ توپچی، لوای ۹۹ راکت، فرقه‌های ۷ و ۸، لوای ۳۲ و کندک کماندو در کابل و حومه آن متصرف شدند. همچنان اعضاء و طرفداران حزب در قول اردوی قندهار، لوای پکتیا، گازنیز یونتهای مزار شریف، جلال آباد، بگرام و شیبدند و در قرار گاه‌های هوایی و مدافعت هوایی وجود داشتند.

بطوریکه در بالا تذکار یافت با وصف اینکه شمار زیادی از اعضای حزب و هواخواهان آن تا آنجا که تشخیص شده بودند، بوسیله رهبری رژیم از صفوف اردو یا تصفیه گردیدند و یا بر کنار تبدیل و یا تأثیرگیرانه شدند، ولی شماری از ایشان تشخیص نگردیدند و در پستهای کلیدی و فرماندهی، چون قوای ۴ زره‌دار، باقی ماندند.

بطوریکه آشکار است، در این دوره در افغانستان سازمانها و گروه‌بندیهای دیگر چپ نیز وجود داشتند و غیر علیئ فعالیت می‌کردند. آنها نیز در صفوف خود نظامیان را منشکل می‌ساختند. در نتیجه فعالیتهای مجموع سازمانهای چپ در اردو نظریات چپ اعم از دموکراتیک و افراطی، گسترش می‌ساختند. در این میان، اندیشه‌های نادرست و غایم‌اله بنا بر تاپختگی ایدئولوژیکی، روحیه

شورشگرانه، ماجراجویی سیاسی و مظلقه ساختن شکل مبارزه مستلحانه مبنی بر درگیر شدن آشکارا و تصادم با مقامات دولت ارائه میگردید.

همچنان در سالهای حاکیت رژیم جمهوری، مبارزه بخاطر وارد کردن نفوذ در ارتش از سوی نیروهای راست و راست افراطی نیز شدت یافته بود. گروه‌بندی‌هایی از این نیروها تلاش میکردند تا در میان بخش رهبری و افسران بالا رتبه اردو اتکاء و پایگاهی برای خود بوجود آورند. در میان برخی از اعضای کابینه و نظامیان که پستهای عالیه و کلیدی را در دست داشتند، مناسبات همکاری و همساری با گروه‌بندی‌های متذکره ایجاد شده بود. معهذا، آنها نتوانستند که همانند دهه نیمه دموکراتی ابتکار عمل را از دست ابوزیسون چپ بگیرند.

آنچه مربوط به شخص محمد داؤد میگردید اینکه: وی نتوانست اردو را به تکیه‌گاه مطمئن رژیم خویش مبدل سازد. او به این تصور بود که چون در کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ مؤفق شده بود صرف به پشتیبانی گروهی از افسران و چند قطمه‌نظالمی و فداردار گانیزیون پایانخت به قدرت برسد، همین مقدار نیرو برای حفظه وی برقدرت، کافی میباشد. او با دست کشیدن از تحقق دگرگوئیهای اعلام شده از سوی خودش و با تشدید فشار بر نیروهای ملی و دموکراتیک در درون و بیرون اوتیش، آنانی را که از وی پشتیبانی میکردند، از خود دور نمود.

باین‌گونه، عقب گرد محمد داؤد در سیاست داخلی و خارجی، و خامب بعدی وضع زندگی مادی توده‌های مردم، فاتوانی محافل حاکمه در رفع مشنج ترین تضادهای اجتماعی، تشدید مبارزه میان نیروهای چپ و راست در جامعه و در درون رژیم با محتواه طبقاتی، تحریله تدریجی اجتماعی و سیاسی رژیم، تعقیق روله سیاسی شفت اوتیش و پشتیبانی بخش پیشناز افسران و خورد ضابطان از نیروهای ملی و دموکراتیک و پیروزه اول از ح دخ - همه بی اینها موجب گردید تا بحران قلت در افغانستان بروز نماید.

(فصل اول)

کسب قدرت تجسس فام حزب دموکراتیک خلق افغانستان

در نتیجه تضعیف همه جانبیه حکومت محمد داؤد، تشدید اختناق سیاسی، شیوع فساد اداری و گسترش می‌قانونی، می‌نظمی و می‌امنتی دوکشور وضع ناهنجاری بوجود آمده بود. اعتماد مردم از حکومت بطور روزافزون سلب می‌گردید و احسان ترس و تشویش پخصوص در میان روشنفکران بالا می‌گرفت. اینها میتوانست نشانه هائی از پایان یک دوران حاکمیت باشد.

تدارک برای قیام نظامی در شرایطی انعام می‌گرفت که فشار سیاسی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان از سوی حکومت محمد داؤد، پکونه روز افزون تشدید می‌گردید. هردو جناح حزب، گروه هائی و لاده‌های آمادگی برای هر اقدام محتمل با بهره‌گیری از نارضایتیهای روبه افزایش در میان مردم و بازتاب این ناخشنودی عمومی در میان افسران پائین‌تره و دموکرات منش، سازمان داده بودند.

انگیزه‌های قیام وشهادت میراکبر خیر

نقطه عطف بعran هنگامی بملاظله رسیل که بتاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ در کابل، عضو کمیته مرکزی حdx ا، افلاطی معروف، میراکبر خیر که از شهرت و محبوبیت فراوانی در میان نظامیان، کارگران، کارمندان دولتی، دانشجویان و روشنفکران کشور برخوردار بود، ترور گردید. این قتل سیاسی که هم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و هم حاکمیت محمد داؤد و در مجموع

تمام محافل سیاسی کشور را تکان داد، انفجاری از خشم و انزجار در میان وسیع‌ترین اشار مردم بوجود آورد. میراکبر خبیر شخصیتی فروتن و خوش برخورده، داشمند و با تقوا بود. اورا اعضای حزب، پخصوص در بخش پرچمیها خیلی دوست داشتند و احترام می‌گذاشتند و وی در درون حزب از مقام معنوی خاصی برخوردار بود.

میراکبر خبیر را دوستان وی و فعالین حزبی استاد مینامیدند و این نه تنها بخاطر اینکه وی مدتی در آکادمی پولیس بحیث آموزگار ایفسای وظیفه می‌کرد، بلکه بخاطر مقام معنوی او و اینکه او ادبیات مترقی در کوشش داشت و آنرا در کورس‌های آموزشی حزب تدریس مینمود. من سالهای زیادی با او در عرصه ایدئولوژیک همکاری می‌کردیم و برعکس از آثار مترقی را از یکسو از زبان انگلیسی به زبان فارسی بر می‌گرداندیم و از سوی دیگر برعکس از اسناد حزبی را به زبان انگلیسی در می‌آوردیم. او این زبان را با تلاش شخصی خویش هنگامیکه در زندان بود، خیلی خوب فراگرفته بود. خبیر انسانی بی تعصب بود و زندگی خیلی ساده و بسیار پیرایه داشت.

بتاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸، خبیر به پیشنهاد و با همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی (عبدالقدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (در منزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداد حادثه از جانب نامبرده تنها گذاشته شد. در هر حال، هنگامیکه وی در ساعت شام در نزدیکیهای منزل خویش رسیده بود، در کنار سرک عمومی متصل به عمارت مطبوعه دولتی با ضرب گلوله به شهادت رسید و قاتلین سواربر موتور فرار کردند.

در رابطه به شهادت خبیر حدسیات گوناگون بوجود آمد، ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده می‌شد. زیرا او از دیرباز با خبیر به تندی خصوصت می‌ورزید و اورا که انسانی با استعداد، محیوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در

میان نظامیها از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرمهخت خوش میپندشت. بعدها معلوم شد که عبدالقدوس غوریندی با حفیظ الله معین روابط معین و زد و بند داشت.

خبرشہادت خبر با خصه و انشوہ فراوان و با آه وافسوس در میان خانواده وی، دوستان و اعضای حزب همراه گردید و در میان مردم انکاس وسیع یافت. شمار زیادی از اعضای پیروی سیاسی در نخستین لحظات پس از استماع خبر، در منزل بیرک کارمل در مکروریان اندوه‌گینانه گردیدم آمدند. اطلاع به سرعت به تمام اعضای رهبری حزب موافقت ورزید.

جلسه کمیته مرکزی در منزل نورمحمد تره کنی دایر شد. پخاطر دارم که جین و رود در اتفاق تره کنی با کارمل، هردو با چشمان گریه آلود نشسته بودند و شماری از اعضای دیگر پیروی سیاسی نیز قبل از وارد شده بودند. آنانرا نیز اندوه‌گین یافتم.

هنگامیکه همه اعضاء حاضر شدند، تره کنی توأم با تأثیر وقوع حادثه را با اطلاع حاضرین رسانید و بیرک کارمل نیز با چشمان گریه آلود بر نامه تدفین خبیر را ارائه کرد.

در جلسه کمیته مرکزی پن از صحبتی‌های مختصراً فصله بعمل آمد که بر طبق پیشنهاد بیرک کارمل مراسم تشییع، خاکسپاری و فاتحه خوانی باید باشتر اک وسیع اعضای حزب، دوستان و هواخواهان بنحو شایسته و شائن داری برپا گردد. باینقرار تصمیم اتخاذ گردید که مراسم تشییع جنازه پس فردادی آنروز و محالف فاتحه خوانی در دوروز پیهم دیگر انجام شود.

بتاریخ ۱۹ اپریل، جنازه خبیر به شرکت ده ها هزار تن برداش اعضاي حزب، دوستان و هواخواهان از مسجد پل خشتی تا مقبره عمومی "شهداي صالحین" حمل گردید و به شاک مسپرده شد. پس از انجام مراسم مذهبي، نورمحمد تره کي مختصراً صحبت نمود و سپس بیرک کارمل يانيه هیجان انگيز وداعیه ابراد کرد و اعلام نمود که با این حادثه، طلس مکوت سیاسی در کشور خواهد شکست. يانيه خيلي برانگيزنده بود و در انتظاباق با زمان. زيرا

از مدت‌ها باشوا با عملکرد میامتهای اختناق آمیز از جانب حکومت محمد داؤد، صدای مردم در گلوی ایشان خفه شده بود و آنان از جسور و ظلم، خودسری و خودکامگی عمال حکومت بستوه آمده بودند.

با پنفار مراسم تشیع جنازه خیر به راه پیمانی و اجتماع عظیمی مبدل شد. یک روز بعد بنا به دعووت خ دخ اظهارات و گرد همایی کثیر العده ای در کابل برپا گردید. شرکت کنندگان درتظاهرات درحالیکه پرچم ها، پوسترها، پلاکارد ها و شعارهایی را با این نوشته ها: "مرگ بر بیدادگری" و "زنده باد دموکراسی" ... با خود حمل میکردند.تظاهر کنندگان در برابر ارگ ریاست جمهوری اجتماع کردند. در این اجتماع مخترانهای آتشین صورت گرفت و تقاضا بر عمل آمد که مازماندهندگان و اجرائی‌کنندگان ترور صورت شناسائی قرار گیرند. همچنان مخترانه تقاضا مینمودند که محمد داؤد باید تحویلات بنیادی را که حین پقدرت رسیدن تهد نموده بود، در عمل تحقق بخشد. این تظاهرات پس از پنجمال مسکوت مهمگین نمایانگر پدیده شدن مجدد وضع برای دگرگونی سیاسی در کشور از یکنور و نیرومندی و نفوذ خ دخ ایجیت نیروی رهبری کننده اپوزیسیون، از سوی دیگر بود.

محافل حاکمه که از یکپارچگی روزانه از نیروهای چپ و دموکراتیک دره راس بود، این تظاهرات و تقاضاهای را که در جریان آن پیش کشیده شده بود، عجولانه محکوم کرد و عنوان "یک عمل ضدقانونی" اعلام نمود.

اتخاذ سیاست ناستجیده دربرابر خ دخ:

این حادثه در هر حال موجبات درد سر بزرگ برای محمد داؤد و حکومت وی گردید و برای امین و نظامیان طرفدار وی بر انگیزندگی بود. آنان از بالا رفتن درجه محبوبیت بیرک کارمل در میان مردم آشکارا هراسان شدند. برای اینکه پرچمیها گویا از این رویداد بتفع خویش بهره برداری کرده نتوانند، دگربدون تذکر نام خیربر تام حزب را برای نوعی رودر روئی با حکومت محمد

داؤد بسیج نمودند که تا حدودی خصوصیت تحریکات سیاسی را بخود گرفت. از سوی دیگر حکومت محمد داؤد نیز در حالیکه به تیز مبارزه را اختیراً علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان متوجه ساخته بود، با اطلاع از مراسم باشکوه برگزاری، تظاهرات و پیامدهای آن به جوش آمده بود، خواست تا زهرچشمی به حزبها و علاقمندان اشان بزند. غلام حیدرسولی، وزیر دفاع رژیم شتابزده و بیباک به نیروهای خویش در مبارزه علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان دستور آماده باش صادر نمود. حکومت محمد داؤد بجای اینکه خونسردی خویش را حفظ مینمود و با اعلام این خبر و ابراز همدردی مختصر، آمادگی خویش را برای پیدا کردن قاتلین اظهار میداشت، به زورگوئی بیموجب تسلی جست.

یک هفته پر از کشمکش سپری گردید تا اینکه در شامگاهان ۲۶ اپریل ۱۹۷۸ محمد داؤد تصمیم گرفت که رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بازداشت نمایند. پولیس کابل نخست تره کی و کارمل و سپس شمار دیگری از اعضای رهبری حزب را دستگیر و توقيف نمود. در همان شب در نظر بود که شمار زیادی را بازداشت نمایند و سپس آنده از کارمندان دولتی ملکی و نظامی را که از لحاظ نظریات اپوزیسیونی خود شهرت داشتند توقيف یا از کار برکنار نماید. بقرار معلوم فهرستی از سوی رژیم حاوی اسمای رهبران و کادرهای حزبی برای دستگیری ترتیب گردیده بود که مجموعاً ۵۰ تن را در بر میگرفت.

در همان شب برخی از علاقمندان حزبی در میان پولیس موضوع را با اطلاع شماری از اعضای رهبری حزب رسانیدند. از جمله در حدود ساعت ۱۲ شب یکتن از فعالین حزبی، محمد سرور منگل، در منزل با من نیز تماس گرفت و من درست دقایقی چند پیش از یورش پولیس منزل را ترک گفته بودم. من همراه با چند تن دیگر از اعضای رهبری که قادر به فرار شده بودند، نخست در منزل یکتن از رفقاء عبدالودود و فامل، در ده بوری و سپس با نور احمد نور، نجیب الله و عبدالوکیل یکجا در منزل محمد داؤد رزمیار، یک تن از فعالین حزبی، در ششده رک کابل شب را اقامت گزیدیم.

(فصل دوم)

**چگونگی وقوع قیام نظامی ۷ ثور
(۱۹۷۸ اپریل ۲۷)**

در مخفیگاه، ما در اندیشه آن بودیم که چه باید کرد و چگونه حزب بتواند به بقا و رشد خود در شرایط پیگرد سیاسی ادامه بدهد. ما همزمان به رادیو نیز گوش مدادیم و مخواستیم بدانیم که چه تصرههایی پیرامون بازداشتهای شب گذشته صورت میگیرد. در ضمن جستجوی برنامه‌های گوناگون رادیوئی، یکی - دویار به پیامها و دستایر نظامی که روی فریکاسهای معین رادیوئی پخش میگردید، برخوردیم، ولی مغلوش بودند و چیز زیادی دستگیرمان نشد. نوراحمد نور که شخصیتی آگاه و خیلی پرتحرک بود و در امور نظامی اطلاعات و شناختهای زیادی داشت، اندکی گذشته از ساعت ۹ صبح بوسیله تلفون اطلاع حاصل کرد که درلوای چهار زرهدار حرکاتی آغاز گردیده است. وی موضوع را با ابراز تعجب با ما در میان گذاشت و اظهار داشت که چنین چیزی چگونه میتوانست رخ داده باشد، در حالیکه رهبری لوا در دست نظامیان وفادار به پرچمیها میباشد. او خیلی تلاش نمود که با محمد رفیع رئیس ارکان آن لوا که یکن از اعضای نظامی پرچمیا بود ارتباط تأمین نماید و سپس کوشید تا با حفیظ الله امین تماس حاصل نماید، ولی مؤفق نگردید. او بنحو بیقراری تلاش میورزید که با نظامیان پرچمیها تماس بگیرد و به آناییکه دسترسی مییافت پرسش‌هایی بعمل میآورد و دستایری میداد. در هرحال، ما گوش به آواز بودیم و هر چند دقیقه بی بعد یکتن از رفقاء مؤلف را برای کسب اطلاع به برون میفرستادیم. ساعت از یازده صبح گذشته بود که یکتن از رفقاء به ستاب خویشتن

را به مخفیگاه مان رسانید و اطلاع داد که قیام نظامی به رهبری قوای چهار زرهدار پیرامون ارگ جمهوری و وزارت دفاع آغاز گردیده است.

من برای نخستین بار درآجبا با فام شماری از اعضای نظامی پرچمیها آشنائی حاصل کردم و داشتم که با چه پُم بالنسبه وسیع در میان افسران نظامی کار سیاسی انجام گرفته بود. این برای من نه تسها او لین اطلاعات نظامی بود، بلکه به مفهوم معینی آخرین نیز شمرده هیشد. زیرا در طی تمام سالهای بعدی حاکمیت نیز، من سعی نکردم که در امور نظامی مداخلت نمایم و باین‌حاظ کمترین تمدنها و شناختها را با نظامیان داشتم.

بعداً معلوم گردید که شب پیش از قیام، پس از دستگیری نورمحمد تره کی و چند تن دیگر از اعضای رهبری حزب، حفیظ اللہ لمین مؤذق گردید تا بنحو سوال برانگیزی تا فردا صبح در منزل خویش گویا تحت نظرات باقی هماند. او باین‌طریق دست آزاد یافت تا یادداشتها و دستاوردهای بنویسد و بوسیله پسر خویش در ساعت ۲۷ اپریل برای عده‌ای از نظامیان و فدار به خویش در میان قوای زمینی و هوائی بفرستد. اینکه حفیظ اللہ لمین پس از صدور دستور خویش بنحو خویش‌دانه و بر طبق ادعای خود وی داوطلبانه حاضر گردید تا با ساعت ۹ صبح خود را تسلیم مقامات دولتش ببناید و قیام را که خود آغاز کرده بود مطلعاً بدون رهبری واحد بگذارد، مسئله سوال بر انگیز است. الله در این امر شکی وجود نداشت که وی انسانی ماجراجو و بیباک بود، ولی حرکات قبلی و بعدی وی گواه براینست که او در هر مسئله‌ای نقش چند پهلو و ذهنی‌گرانه ایفاء مینمود. این سوال بوجود می‌آید که آیا او بگونه‌ای پیش‌بینی نموده بود که هر گاه قیام به ناکامی می‌انجامید و دلایلی در عمل برای سرکوب کامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و خارج ساختن آن از صحنه سیاست از سوی حکومت محمد داود بدست می‌آمد، چه واقع می‌شد؟

در واقعیت امر، هیچ‌گونه اطمینانی درآغاز برای پیروزی قیام وجود نداشت. زیرا نجعت، قیام ناستجدید و فاقد رهبری واحد بود. سپس، محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زرهدار که یکتن از پرچمیهای وفادار بود و از رهبری

خویش دستوری دریافت نکرده بود و عبدالقدار رئیس ارکان قواهی هوانی و مدافعه هوانی که شخصیتی مستقل بود و صرف روابطی تا خلیق‌ها داشت ولی نه چندان معتقد به حرف حفیظ الله امین بود، هرگاه همکاری خویش را با قیام کنشه‌گان درهنان آغاز اعلام نمیکردند، امکان پیروزی وجود نداشت. در اینصورت سرنوشت قیام کنندگان، اعضای رهبری که در زندان و در اختفاء بودند و مجموع اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعم از نظامی و ملکی شدیداً به مخاطره افتدۀ بود و در اینصورت شکست قیام، وضع فوق العاده وخیمی بوجود می‌آمد.

آغاز قیام:

در هر حال، قیام از قواهی چهار زرهدار واقع در پلجرخی بفاصله ۱۵ کیلومتر از شهر کابل با اعلام اتحاد آمادگی از جانب محمد رفیع آغاز شد. وی ساعت ۹ صبح از طریق مایکروفون عمومی هستور احضارات جنگی را ابلاغ نمود که بوسیله بلندگوها پخش گردید و افزون بر افسران و سرتزاران قواهی ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ زرهدار در همچواری آن نیز به وضاحت شنیده شد. محمد اسلم و طنجار، خلقی و فدار که قوماندان آن یکی از کندگهای تانک قواهی متذکره بود با استفاده از ذوستی و باور شخصی محمد رفیع، وی را منتقد ساخته بود که دست به قیام زدن فیصله رهبری حزب می‌باشد. محمد رفیع نه تنها قواهی چهار را که در غیاب قوماندان آن، محمد سرور نورستانی رهبری میکرده، برای حرکت بسوی شهر آماده ساخته بله که با استفاده از نفوذ شخصی خویش از لوای پانزده زرهدار نیز استفاده نمود. محمد رفیع اظهار میداشت که هرگاه همکاری قواهی متذکره با قیام جلب نمی‌گردید و بخصوص اینکه هرگاه موضوع از همان آغاز باطلع مقامات وزارت دفاع محمد داؤد رسانیده میشد، سرنوشت قیام از قبل معلوم بود. زیرا گفته میشد که از همان آغاز، جنگ شدید تانکها میان هردو قوا شروع میگردید، قیام افساء میشد و به تعویق میافتداد. در آنصورت دفاع مقابل آماده میشد و وارد میدان میگردید. همچنان هرگاه

عبدالقدار رئیس ارکان قوای هوائی و مدافسه هوائی که قرار معلوم در آغاز دچار اشکال شده بود، برای همکاری آماده نمیگردید، امید برای پیروزی قیام وجود نداشت. وی در لحظات خیلی حساس نقش بزرگی بخاطر پیروزی قیام اداء نمود.

همزمان با اقدام جسوارانه محمد اسلم و طنچار در قوای چهار، سید محمد گلاب زوی نیز در میان منسویین قوای هوائی فعالیت سازماندهنده گستره ای را از اول صبح ۲۷ اپریل با حسارت آغاز کرد. هردو تن با همکاری تی چند از فعالین خلقی پیام و دستور حفیظ الله امین را بعنوان فیصله قبلی رهبری حزب با سرعت و مهارت برای شماری از اعضاء و علاقمندان حزب ابلاغ کردند و همکاری ایشانرا جلب نمودند.

بقراریکه در صفحات قبلی متذکر شدم، میگویند قبل از نورمحمد تره کی، بیزک کارمل، نوراحمد نوز و شاه ولی بعیث اعضای دارالاشاء کمیته مرکزی حزب مشوره بعمل آمده بود که هرگاه رژیم محمد داؤد علیه ح دخ به اقدامات سرکوبگرانه بگذرد وزیران آنرا زندانی بسازد باید نظامیان مربوط به حزب به قیام نظامی دست بزنند. این موضوع بگونه یکجانبه و خیلی سری بوسیله امین به نظامیان مربوط در بخشاهی عمله نیروهای زمینی و هوائی انتقال یافته و تلقین گردیده بود. اکنون دیگر دلایل قوی در دست بود که شماری از اعضای رهبری حزب بشمول نورمحمد تره کی، رهبر حزب زندانی شده بودند و باید قرار بود که شخصاً حفیظ الله امین خویشن رانیز تسلیم مقامات بدهد و باید قیام انجام میشد!

مجموع بازداشت شدگان بشمول امین، هفت تن بودند و سپس معلوم شد که با آنان هنگام دستگیری و همچنان در "نظراتخانه" ولایت کابل تمام شب و تمام روز فردای آن که قیام نظامی و جنگ خونین در جریان بود، روش خشونت آمیز صورت نگرفته بود.

اعضاء و وفاداران حزب در قوای ۴ تا دیگر بخاطر تحریم عناصر مخالف و احصارات بخاطر حرکت بسوی پایتخت اتحاد نمودند. ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

صیح خط ارتباطی تلفون میان وزارت دفاع و گارنیزیون پلیس خی قطع گردید. به ساعت ۱۱ نخستین تانک (شماره ۸۱۵) تحت فرماندهی محمد اسلم وطن‌حار در پیشاپیش ستونی از تانکها و زرهپوشها بسوی شهر به حرکت افتاد و بدون هیچگونه حادثه، برخورد یا مقاومتی وارد شهر گردید.حوالی ساعت ۱۲ ارگ ریاست جمهوری در محاصره تانکها قرار گرفت.

در این هنگام محمد داؤد با اضای کاینه خویش در ارگ، بیخبراز آنکه پیرامون وی چه میگذرد، مشغول جلسه بود و قراریکه بعداً گفته درباره تعیین سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بحث و مذاکره میپرداخت. میگویند که نظر عمومی در کاینه این بود که شماری از رهبران ح دخ ا به جرم خیانت و توطئه بتعاطر برانداختن حکومت، اعدام گردند. ولی برای این امر هنوز دلایل کافی در دست نبود. معهدها، علیه بازداشت شدگان هیچگونه قیودات فوق العاده وضع نشده بود. میگویند که رئیس جمهور غافل از فرجام اقدامی که برای سرکوبی ح دخ آغاز کرده بود میخواست آنرا جشن بگیرد و از جمله شام همانروز، ۲۷ اپریل کنسرتی برای کارمندان بالارتیه دولتی و نظامی برپا نماید. از قراین بر می‌آید که هرگاه محمد داؤد به این قاطعیت رسیده بود که بطور کامل وجود حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از صحنۀ برچیند، لازم داشت که دلایل قاطع و مستند بدست آورد. در هر حال او قربانی بازی‌های خام خویش گردید.

غلام حیدر رسولی وزیر دفاع به نوبه خود به تمام قطعات اردو فرمان احضارات درجه یک و در عین زمان برگزاری گرد هم‌آنیها را در قوای مسلح بخاطر پشتیبانی از اقدامات رژیم در سرکوب ح دخ ا صادر نموده بود. او دستور داده بود که در تمام قطعات نظامی این "پیروزی" را با دهل و اتن جشن بگیرند. ولی فرمان احضارات او از جمله برای قوای ۴ زرهدار و پرپائی گرد هم‌آئیهای متذکره برای سازماندهی قیام مسلحانه نظامی، خیلیها مساعدت نمود.

میگویند که محمد داؤد با ورود تانکها در یک کیلومتری مقر خویش از وضع اطلاع یافت و جلسه را پایان بخشید. شماری از وزراء به خانه‌های خویش

برگشتن و شماری خودرا در ارگ پنهان کردند. وی با چند تن از همکاران نزدیک خویش در ارگ باقی ماند و بسی از آغاز جیلات هوائی، اعضای خلائق این خویش را نیز پیرامون خویش در ارگ فراخواند که تا پایان در آنجا محصور بودند.

میگویند، برای محمد داؤاد اطلاع داده شد که بخاطر جلوگیری از درگیریها و خونریزیها تسلیم شود و البته وی آنرا رد کرد و به قوای گارد هدایت داد که تا پایان مقاومت نماید. در همین لحظات نخستین آتش از تانک وطنچار سوی وزارت دفاع که در بروون از دروازه شرقی ارگ قرار داشت، شلیک گردید. چنگ میان تانکهای قیوای ۴ و گارد جمهوری آغاز گردید. در آغازه مقاومت شدیدی از جانب قوای گارد ریاست جمهوری در برابر تانکها پیرامون ارگ صورت گرفت و شخصوص در برابر در ورودی شرقی ارگ مقاومت شدیدتر بود و چند عراده با یاصطلاح نظامیها چند چین تانک به آتش کشیده شد. در این جریان محمد عمر که بیکتن از نظامیهای وفادار به پرسچیها و از دولتیان نزدیک احمد ضیاء مجید قوماندان پیشین گارد جمهوری و میر اکبر خیر بود، دیگر چنین حادثه گردید. او بمنوان یکی از نخستین قوماندانهای یک کنک تانک قوای ۴ همراه با وطنچار حرکت نموده و نخستین شهید نیز شمرده میشود. پیش از همه، کنک کماندو در داخل ارگ سرخختانه مقاومت میکرد اما تانکیستها یکجا با افسران عضو حزب که پرچمی بودند و در داخل کنک قرار داشتند، فعالیت آنرا خنثی نمودند.

در همین لحظاتیکه مبارزه برای تسخیر ارگ اوچ میگرفت، وضع متینجی در میان افسران قوای هوائی خواجه روایش ایجاد گردید. عبدالقدیر را که رئیس ارکان قوای هوائی و مدافعه هوائی بود و در غیابت قوماندان نیز کار نمیکرد، زندانی کردند. اما به زودی بار میین چند چین تانک قوای ۴ زرهدار و فعالیت درونی در تحت رهبری سید محمد گلابزوی وضع بسود قیام کنندگان تغییر گردید، اگرچه وی خود به زودی جراجحت برداشت و به بیمارستان انتقال گردید.

عبدالقدار که از حبس رها گردید بلادرنگ بوسیله هلیکاپتر به میدان هوایی بگرام پرواز کرد. با مواصلت وی میدان بطور کامل تحت اداره و کنترول قیام کنندگان قرار گرفت و شرایط لازم برای استفاده از آن آماده گردید. پیلوتها فوراً فرمان گرفتند تا اقامتگاه محمد داؤد را در ارگ و برخی از مواضع را که در دست طرقداران رژیم قرار داشت، بمباران کنند. بینگونه به روز ۲۷ آبریل، نزدیک ساعت ۴ بعد از ظهر برارگ، نعستین ضربه هوایی وارد گردید.

در مرکز شهر افزوں بر ارگ، چند نقطه دیگر مقاومت وجود داشت. در نیمه دوم همان روز قیام کنندگان یا استفاده از تانکها و زرهپوشها به وزارت امور داخله که از سوی جزو تام های پولیس و زندامن پاسبانی مشتمل حمله بردنده و آنرا تصرف کردند. همچنان عمارت شهرداری کابل و اداره پولیس شهر و ولایت کابل نیز اشغال گردید. در حدود ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر جزو تام های زرهدار، استديوهای رادیو افغانستان را تحت کنترول خویش درآوردند. البته در نتیجه فعالیت فعالان حزب قبل از ساعت ۳ بعد از ظهر پخش برنامه های رژیم از طریق رادیو فقط گردیده بود. همچنان وزارت مخابرات، تلفونهای شهری، مراکز و نقاط حساس و کلیدی مانند میدانهای هوایی و مراکز سوقی و اداره هوایی و زمینی و چهار راهیهای عمله شهر به تصرف قیام کنندگان درآمدند.

سین گروهی از نظامیان با زرهپوشها وارد نظارت خانه ولایت کابل شدند و نور محمد تره کی، بیرک کارمل، حفیظ الله امین و سایر بازداشت شدگان را به مرکز رادیو افغانستان که از آن به بعد به قرار گاه قیام مسلحانه مبدل شده بود، انتقال دادند. پس از ساعتی برای سایر اعضای بیروی سیاسی و گمیته مرکزی که مخفی بودند و از جمله بایتعجانبه، نوراحمد سور، نجیب الله و عبدالوال کیل نیز اطلاع دادند تا به مرکز متذ دره مراجمه نمائیم.

اعلام پیروزی:

قبل از ورود ما، اعلامیه پیروزی نظامی از طریق رادیو افغانستان به دو زبان فارسی و پشتو بوسیله عبدالقدیر و محمد اسلم وطنچار مبنی بر سرنگونی رژیم محمد داؤد و پیروزی انقلاب، پخش گردیده بود. منن اعلامیه چنین بود:

« سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان، این عوام را بی نظیر تاریخ... برای همیشه از میان رفت و حاکمیت ملی بعد از این بشما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دقاع از دست آوردهای انقلاب، ازین بردن هوای راهان این سردار مستبد و مستیگر وظیفه فرد مردمان شرافتمند افغانستان است. »

شایان یادآوری است که از همان آغاز اعلام « انقلاب »، اختلافات جدی در میان اعضای رهبری حزب متبارز بود. اختلاف، نعست میان ببرک کارمل از یکسو و تره کی و امین از سوی دیگر درباره متن اعلامیه علنی گردید. کارمل مخالف آن بود که گفته شود: محمد داؤد ازین رفته است. زیرا هنگامیکه این اعلامیه پخش گردید، هنوز محمد داؤد و اعضای خانواده وی در قید حیات بودند و ازین نرفته بودند. او اظهار میداشت که درباره سرنوشت شخص وی و همکاران نزدیکش درآینده دادگاه باید تصمیم بگیرد. ولی تره کی و امین پافشاری کردند که ازین رفتن وی از پیش اعلام کردد تا هوای راهان او در هرجاییکه هستند، مأیوس شوند و مردم به نظام جدید انقلابی امیدوار گردند. اصطلاح مردم ما است که میگویند: « آب زور سریالا میرود ». مصادق این ضرب المثل در رابطه به نظریات و موضعگیریها میان خلقیها و پرچمیها از همینجا آغاز گردید.

در بازه اینکه اعلامیه بنام کی و کدام مقام انتشار یابد تفاوت نظرهای جدی وجود داشت. نورمحمد تره کی مایل بود که « انقلاب » از نام او و به آواز خود وی اعلام گردد. ولی کارمل و امین باین امر مخالفت کردند. حفیظ الله امین پافشاری میکرد که او باید « انقلاب » را اعلام و به قطعات نظامی پیوست با آن، دساتیر بعدی صادر نماید. این واریانت به مخالفت جدی ببرک کارمل و

نور محمد تره کی مواجه شد. این مسئله که "اعلامیه" بنام "شورای نظامی" با "شورای انقلابی" صادر گردد مورد اختلاف خیلی جدی بود. تره کی و کارمل جانبدار شورای انقلابی بودند و این برشورای نظامی پا می‌فرشد و بالآخره موافقت شد که اعلامیه، شورای نظامی - انقلابی نام بگیرد. سرانجام توافق بعل آمد که دو تن از رهبران نظامی به نمایندگی از قوای زمینی و هوائی "اعلامیه انقلاب" را قرائت نمایند. درباره عبدالقدار حرنی وجود نداشت، ولی کارمل اظهار میداشت که محمد رفیع "اعلامیه" را از طریق رادیو بخواند. تره کی و این بجهانه اینکه محمد رفیع فرمانده قوای زرهدار را بر عهده دارد و نباید محل فرماندهی را ترک گوید، بین امر مخالفت کردند و درنهایت موافقت شد که محمد اسلم وطنچار نمایندگی نماید. به پیشنهاد ببرک کارمل، اعلامیه با قرائت بسم الله الرحمن الرحيم، آغاز گردید.

از همان آغاز، در ارتش نیز فعالیت‌های مشکوک و جدائی طلبانه از جانب حفیظ الله امین انجام می‌گرفت. چنانکه به دستور وی در نهضتین ساعات نیمه پیروزی قیام، شاری از افسران مریبوط به پرچمیهای سابق عتمداً تحت عنوان اشیاء یا به بجهانه اینکه بنفع محمد داؤد مقاومت کرده اند، بقتل رسیدند یا قطعات آنان تحت بسیار دمان هوائی قرار گرفت.

از طریق رادیو پیوسته اعلامیه‌ها، شعارها، گفتارها و آهنگهای "انقلابی" انتشار می‌یافت. در عین حال مقاومنهای معینی در قطعات و گاریزیونهای نظامی کابل هنوز وجود داشت.

بخلافه وضع و بخاطر رعایت موضع بالنسیه ملایم رهبری پرچمیها و کاستن از ذرجه اختلافات، موافقت گردید که اعلامیه معمولتر ذیل با من نسبتاً ملایم‌تر صبیت به اعلامیه اویی، از طریق رادیو افغانستان از نام شورای نظامی - انقلابی بخش گردد:

"هقوطنان گرامی! برای اولین بار در تاریخ افغانستان آخرین تقاضایی سلطنت و قدرت خاندان نادرخان خاتمه یافت و تمام قدرت دولت بدهست خلق افغانستان قرار گرفته است... هر عنصر خد انقلابی که بخواهد از هدایات و

مقررات شورای نظامی - انقلابی سریع‌چی نماید به زود ترین فرصت به مرکز نظامی سپرده خواهد شد».

همچنان در پیامی عنوانی هم میهنان که شب ۲۷ اپریل پخش گردید،

چنین آمده بود:

«در افغانستان واقعاً انقلاب ملی و دموکراتیک که به سلطه سرداران عوام‌فریب که کلمه مقدس انقلاب را به بازیچه سیاست ضد مردمی خود تبدیل نموده بودند، خاتمه پختیله».

به ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه شب روز اول قیام؛ یعنی ۲۷ اپریل، شورای

نظامی پیام دیگری را عنوانی قطعات نظامی مستقر در پایتخت و ولایات کشور از طریق رادیو پخش نمود. در پیام چنین آمده بود:

«افسران و سربازان وطنیست! در هر قطعه ایکه قرار دارید نظم و دسپلین انقلابی را حفظ کنید و هر شخصی را که در برابر انقلاب دموکراتیک و ملی و ضد منافع حلق افغانستان قرار گیرد خلع سلاح و فلاح نمائید».

این پیام برای آن صادر گردید که در پرخی نقاط کابل نیروهای طرفدار رژیم محمد داؤد هنوز به مقاومت ادامه میدادند، مانند فرقه های ۷ و ۸ پیاده و قرارگاه قول اردوی مرکز واقع دارالامان و برخی از قطعات هنوز برخورد خود را در برابر حوالنیکه جریان داشت مشخص نساخته بودند و بیطرف یافی مانده بودند.

همانروز یا فرا رسیدن تاریکی شب، غلام حیدر رسیلی وزیر دفاع رژیم که از کابل فرار کرده بود به فرقه ۸ واقع قرغه وارد گردید و تلاش ورزید که آنرا علیه قیام کنندگان بمقابله برانگزید. پس از آن نامیرده همراه با قوماندان عمومی ارکان حرب خویش، عبدالعزیز به قرارگاه قول اردوی مرکزی واقع دارالامان نزد عبدالعلی قوماندان آن قرارگاه پنهان شدند. ولی به زودی قرارگاه منذکره از یکسو تحت آتش متراکم توپچی‌وارز سوی دیگر تحت بمباردمان متکاف هوانی قرار گرفت و هر سه تن از نظامیان عالرتبه رژیم ناگزیر شدند که با استفاده از تاریکی شب راه فرقه ۷ را در ریشه‌خور دریش بگیرند.

با وصول این اطلاع سرمهستی اولی در میان هیأت رهبری جای خود را به نگرانیهای گنگی بخشید. در عین زمان هرقدر بیشتر تاریکی شب مستولی میشد وضع بیش از پیش نگران کننده میگردید. زیرا قوای هوائی که نقش اساسی را برای پیروزی قیام ایقاً میکرد، در تاریکی شب نمیتوانست بفعالیت مؤثر خویش ادامه بدهد.

نقش تعیین کننده قوای هوائی:

قیصله بعمل آمد که هیأت رهبری موضع خویش را از استدیوهای رادیو افغانستان از مرکز شهر به قرارگاه قومانده هوائی و مدافعت هوائی (محل چنار) واقع در حاشیه جنوب غربی میدان هوائی کابل، انتقال بدهد. صرف حفیظ الله امین در محل نامعلوم دیگری خود را قائم کرده بود.

در مرکز فرماندهی هوائی گفته میشد که وضع از لحاظ دفاع نظامی چندان مطمئن به نظر نمی‌آمد. زیرا در صورت هجوم دو فرقه مجهز موتو‌بیزه در شهر، قوای کافی پیاده که سازمانداده شده باشد برای دفاع هنوز در اختیار قیام کنندگان وجود نداشت. لذا هوش و گوش حاضرین بسوی عبدالقدیر بود.

ما از همان لحظه ورود، در اوایل شب تا صبح فردا شاهد فعالیتهای شگفت‌انگیز و مستیهای عبدالقدیر بودیم. او خیلی حرفه‌ای و وارد در کار، خود را تیارز داد و در عین حال شادمان مینمود و با کارمندان هوائی و پیلوتها از طریق دستگاههای مخابره در ضمن صدور دستیز، شوخی و مذاخ مینمود و ایشان را بفعالیت بیشتر تشویق میکرد. او هر یک از پیلوتها، انجیران و تختنگران هوائی را به اسمای ایشان یا به اسمای مستعار خنده آور صد امیزد و به آنان وظفه می‌سپرد. ولی تعجب انگیز‌اینکه او تمام شب یکبار نیز با امین صحبت نکرد و او نیز با وی نیاس نگرفت. او واقعاً در برابر دیدگان هیأت رهبری خیلی ماهرانه قوای هوائی و پروازهای طیارات را از میدانهای هوائی بگرام و کابل در تاریکی شب از مرکز فرماندهی رهبری میکرد. حتی او غافل نبود تا هر گونه تجاوز به حریم هوائی کشور را تحت کنترول دقیق خویش قرار بدهد. او در لحظات معین

با تمام مراکز رادار و مدافعه هوائی در سرتاسر کشور تماس حاصل نمی‌گرد و در عین حال از وضع نظامی در ولایات اطلاع کسب نمی‌نمود.

برای عبدالقادر پیغم از وضع امنیتی و هرگونه حرکت نظامی اطلاع میدادند، او دستور میداد که اطراف دارالامان و مراکز معین قطعات قوای مرکز را در آنجا از تلا تحت آتش قرار بدهند و حتی الوسع بدون ضایعات انسانی با حملات از بالا در میان افسران و سربازان ترس ایجاد نمایند و از تجمع و دسته بندي قوتها جلوگیری کنند. زیرا هرگونه سازماندهی نظامی و حرکت آن قوتها بسوی شهر میتوانست دشواریهای عظیمی را برای قیام کنندگان بوجود آورد. باینجهت رهبران قیام در جریان روز مجبور شدند تا از دگروال خلیل الله فرماندان قوای توپچی مهتاب قلعه مساعت بخواهند. شکفت انگیز اینکه، بطبق دستور حفیظ الله امین قبل این قوا را از هوا بمباردمان کرده بودند. برای اینکه وی پرچمی معروف و عضو سابق کمیته مرکزی حکومت جمهوری محمد داؤد بود. با وصف آن، نیروهای توپچی مهتابقلعه واقع در چهاردنه کابل تحت فرماندهی خلیل الله، تأثیر بزرگی در امر فلنج کردن قوتها قوای مرکز که بطرور کلی وفادار به رژیم محمد داؤد باقی مانده بود، وارد نمود.

به رغم پیشگیریها و پیشنبینیها، باری به مرکز فرماندهی اطلاع رسید که نفرها و نیروهای فرقه ۷ پیاده واقع در ریشخور چهار آسیاب در چند کیلومتری شرق دارالامان سوار بر تانکها، زرهپوشها و موتورهای نظامی به سازماندهی غلام حیدر رسولی با استفاده از تاریکی شب بسوی شهر در حرکت است. بقرار معلوم قوماندان فرقه مؤمن گردیده بود تا در اثر تشویق وزیر دفاع تمام قوای فرقه را به پشتیبانی از رژیم سرنگون شده رهسپار کابل سازد.

بملاحظه اینوضع، پیغم تقاضا میگردید که قوای هوائی باید جلو آنها را بگیرد و در غیر آن وضع و خیمی پیش خواهد آمد. عبدالقادر پلان حمله خویش را چنین توضیح نمود: بگذار این قوتها از جاده های فرعی تاریک که از میان اراضی هموار میگذرد از دارالامان بسوی شهر وارد جاده اصلی روشن شوند و قطار تشکیل دهنند، آنگاه دستور حمله هوائی داده خواهد شد. هنگامیکه یکسر

قطار تانکها، موتوها و زرهپوشها نزدیکیهای دهمزنگ و سر دیگر آن از دارالامان گذشته بود، وی دستور داد تا طیارات شکاری که درهوا منتظر دستور بودند حملات شدیدی را بر سر قطار انجام دهند و چندتا از وسایل زرهی خودرو را در پیش از حرکت بیاندازند. پیلوتها این امیر را با مهارت انجام دادند و لحظاتی بعد اطلاع دادند که قطار موتوریزه از حرکت بازمانده است. سپس او وظیفه سپرد که از دهمزنگ تا دارالامان که جاده بی سراسر مستقیم واژ بالا قابل دید است، طیارات به ارتفاع پائین از بالای قطار قوتها بگذرند و وسایل را تحت ضربات آتش ماشیندارها قرار بدهند. عبور طیارات جت از ارتفاع کم و آتش شدید از بالا پانیک ایجاد نمود. برای وسایل نه راه پیش روی و نه بازگشت وجود داشت و علاوه بر آن، در دو جناح جاده، دورده جوی آب رو و درختهای سبز پشه خانه در چند ردیف در هردو سو مانع پراگنده شدن قوتها میگردید. درنتیجه، عمله وسایل زرهی و سربازان وسایل خود رو خودرا ترک گفتند و برگشت راه فرار در پیش گرفتند. این حرکت خیلی مؤثر واقع شد و باینگونه فعالیت فرقه متذکره عقیم گردید، در غیر آن، مقابله با آن کار دشواری بود.

معهذا، نابسامانی در میان منسوخین فرقه هنوز وجود داشت و در گیریهای شدید میان اعضاء و هواداران خ دخ از یکسو و عناصر طرفدار رژیم از سوی دیگر در طول شب بوقوع پیوست. چنانکه در جریان این درگیریها محمد علی عضو حزب که بر طبق پلان بحیث قوماندان فرقه تعیین شده بود، کشته شد و دوبال طیاره شرکت کننده درامر محاصره این فرقه سقوط داده شد واما پیلوتها نجات یافتد. پس از مبارزه سرسخت، سرانجام مقاومت بخش افسران جانبدار رژیم درهم شکسته شد و فرقه ۷ تسلیم گردید.

فعالیت دیگر قوای هوایی را که همچنان چشم دید من است و آنش بسلاخظه رسید در اینجا نقل مینمایم، ولی شایان تذکار میدانم که با وصف پرسش‌های لازم از یکتن از افسران، شاید اصطلاحات نظامی را در این یادداشتها و خاطرات به درستی بکار برد نتوانسته باشم. در هر حال هدف توضیح دقیق مطلب است و نه چندان درستی و نادرستی اصطلاحات معمول نظامی.

به همین طریق، فرقه ۸ پیاده قرغه نیز آمده حرکت بسوی شهر کابل گردید. ولی دو تدبیر مانع هجوم جمعی آن شد. نخست اینکه قوماندانان برخی از کندکها که خلقی و پرچمی بودند و بویژه یک کندک تانک که منسوبيان آن بطور کلی وفادار به پرچمها بودند، مانع حرکت بخشاهی عمه نیروهای فرقه شدند. ثانیاً محمد رفیع به قوای چهار زرهدار هدایت داد تا راه میان قرغه و شهر را از جانب غرب در نزدیکیهای افسار، پولیتخنیک و باغ بالا در چند نقطه سد نمایند و به مقابله پردازنند. معهذا، قوماندانی فرقه مؤقت گردید که بختی از نیروهای خویش را بشکل موتوریزه ولی با چراغهای خاموش در تاریکی شب با تاکتیکهای ماهرانه از راه های فرعی عقب کوه های افسار از طریق خیرخانه از شمال وارد شهر نماید. برای مقابله روپرور قوای ریزوفی در دست نبود و از اینوضع هیات رهبری بنحو آشکاری نگران شده بود و یقیناً نخستین هدف حمله آنرا همین محل چنان تشکیل میکرد. زیرا هم در مسیر ورود نیروهای موصوف قرار داشت وهم بمنابع مرکز فرماندهی هوائی، خیلیها برای جانب مقابل دردسر ایجاد نموده بود.

یکبار دیگر، قوای هوائی وارد میدان نبرد گردید و نقش خود را برای فلنج گردن نیروهای فرقه ۸ ایفاء نمود. عبدالقادر دستورداد که طیارات حمل و نقل نظامی نخست به پرواز درآیند و با نورافگنهای نیرومند خود، راه های عبوری و سایط را روشن نمایند و به تعقیب آن طیارات مگ موضع نیروهای متذکره را درمسیر حرکت آنها تحت ضربات متکاف نشاند. طوریکه عبدالقادر خود اظهار میداشت که این عمل اگرچه از لحاظ نظامی هیچگونه مؤثریتی ندارد، ولی میتواند پانیک ایجاد نماید و از سرعت ورود قوا به شهر بکاهد. واقعاً همینطور هم شد و باسی از شب گذشته بود که اطلاع رسید مبنی بر اینکه فعالیتهای فرقه ۸ خنثی گردیده است.

ما تمام شب را در محل چنان سپری کردیم و اما صبح کدام واقعه بی قابل تذکار دیگر بمشاهده نرسید. در ولایات نیز کدام حادثه یا مقاومت قابل ملاحظه بی رخ نداد. صرف در ساعات صبح ۲۸ اپریل، بخشی از نیروهای فرقه

۱۱ قول اردوی مرکزی که در جلال آباد مستقر بود در راه حرکت بسوی شهر کابل در منطقه ماهبیر بوسیله قوای ۴ و قوای ۱۵ زرهدار متوقف ساخته شد.

درهم شکستن آخرین مقاومنهای:

صیحگاهان ۲۸ اپریل در اثر مساعی مشترک تانکیستها و پیلوتها آخرین مقاومنهای گارد جمهوری درهم شکست. ولی محمد داؤد تا آنگاه مقاومت کرده بود. پس از آن گروهی از قاصدان نزد وی به ارگ فرستاده شدند.

هیأت رهبری حزب، هنگامیکه در حدود ساعت ۸ - ۹ صبح ۲۸ اپریل باز دیگر به مرکز رادیو افغانستان تشکیل جلسه دادند، مطلع شدند که محمد داؤد حاضر به تسلیم نیست. درباره اینکه با اوی، همکاران و خانواده اش چگونه برخورد صورت بگیرد بحث داغی میان اعضای کمیته مرکزی موجود، درگرفت. امین بنحو آتشین درباره انجام حمله مسلحانه بر وی و در صورت مقاومت، از عیان بردن فوری او و همکارانش سخن میگفت. عده بی از اعضای کمیته مرکزی حاضر در جلسه این نظر را حمایت کردند. ولی بیرک کارمل بنحو قاطع با آن مخالفت نمود و اظهار داشت که نباید به هیچصورت باین امر مبادرت ورزید. او گفت:

«بگذار با حوصله مندی و خونسردی این مسئله حل گردد. از همین اکنون نباید به مردم و جهانیان چنین انتباہ داده شود که انقلاب بیرحم است و ماوراء قانون عمل نمینماید. بگذار دادگاه مردمی درباره آینده وی تصمیم بگیر». .

من به پشتیبانی جدی از موضع کارمل گفتم که:

«به تائید از حرف رفیق کارمل من هم با این عقیده هستم که نباید از همین اکنون به خود سری راه داد و روسیاهی تاریخی را پذیرفت».

این حرفها موجب خشم امین گردید. وی درحالیکه اظهار میداشت:

«ما با سازشکاری سازگار نیستیم»، از جا برخاست و تحت بهانه تأمین تماس با برخی از قوماندانان قطعات جلسه را ترک گفت و پس از ساعتی بازگشت.

بحث پیرامون این مسأله و مسائل دیگر بدون موجودیت امین و با موجودیت او برای مدتی ادامه داشت تا اینکه یک تن از افسران که گفته میشد از زمرة خلقهای وفادار، ولی نه هواخواه شخصی امین بود، با دست و بازوی راست خونین وارد اتفاق گردید و مطالی باین مفهوم اظهار داشت:

«من با عده‌ای از افسران و سربازان داخل گلخانه ارسک شدم و از نام شورای نظامی به محمد داؤد ابلاغ کردم که سلاح بر زمین بگذارد و تسليم شود، ولی او نپذیرفت و با سلاح دست داشته خود بر ما فیر کرد. یک تن از رفقاء ما کشته شد و طوریکه می‌بینید من حرارت برداشتم. همراهان من طاقت نیاوردنده، او و همه را که همراه او بودند تحت آتش مقابله گرفتم». ^{۱۰}

آنچه که معلوم است اینکه: حفظ الله امین بنابر هر انگیزه‌ای که در ذهن وی تسلط داشت اعم از اینکه سیاسی انقلابیگرانه بود و یا شخصی، از همان آغاز تلاش میورزید تا محمد داؤد را ازیمان بردارد.

بدینگونه، آب سرد بالای آتش طرفداران و مخالفین این مسأله پاشیده شد. همه دانستند که امین آنرا سازمان داده بود تا همه را دربرابر قضیه انجام شده ای قرار بدهد. هیچ یکی از اعضای کمیته همکری واکنش آشکار ابراز نداشتند. آنایکه جانبدار بودند به هدف خویش رسیدند و تصره در اینباره را زاید دانستند و آنایکه مخالف بودند تبارز احساس نفرت خویش را بیهوده و دوراز احتیاط شمردند. ولی حرف دراینجا پایان نیافت و طوریکه میدانیم، امین مخالفت کارمل و مجموع و هبری پرچمیها را درباره حمله بر شخص و خانواده محمد داؤد و همکارانش، بعنوان بهانه بی بزرگ برای برچسب زدن سازشکاری بر پرچمیها با طبقات حاکمه و وسیله‌ای برای سرکوب آنان مورد استفاده قرار داد.

بیر حرمی توأم با فضای عدم اعتماد، اختلافات، برتری جوئیهای جنساجی و خودخواهی های شخصی که عامل اصلی آنها حفیظ الله امین و همیاران بیباک او بودند، از همان نخستین ساعات باصطلاح "انقلاب آغاز گردید و با فجایع پیهم پایان یافت. حفیظ الله امین و همکارانش فزدیک وی به این عقیده غلط بودند که گویا در هر دگر گونی خونریزی یک ناگزیری است و برای پیروزی آن باید هر گونه مخالفت و مقاومت را با خشونت درهم شکست. بنابر همین و وان مسلط مبتنی بر انقلابیگریها، انقلابی نمائیهای خودخواهیها و انحصار گریهای ذهنگرانه بود که بیر حمها، تصفیه ها، شکنجه ها، اتهامات، توطنه ها، دسایس، ترورها و کشته راه آغاز و تداوم یافت.

برگردم به بازگشی داستان قیام:

در طی یک روز و یک شب قوای محدود نظامی در دست حزب بر وضع در کابل مسلط گردید و به زودی غلام حیدر رسولی وزیر دفاع محمد داؤد در منطقه بی از دارالامان که آواره شده بود، دستگیر و به دستور اعیین اعدام شد. میگویند که عبدالقدیر نورستانی وزیر امور داخله، مجروح در شفایجانه نظامی قرار داشت و او نیز به دستور امین بقتل رسید.

پس از تصرف ارگ و درهم شکستن تمام نقاط مقاومت در کابل، «قیام مسلحانه در پایتخت به پیروزی رسید. آنچه مربوط به قطعات و جزو تام های مستقر در ولایات ارتباط میگرفت، آنها در قیام نظامی شرکت نجستند. در این قطعات و جزو تام ها فالان ح دخ، چه نظامی و چه ملکی پس از کسب اطلاع درباره پیروزی قیام در کابل، قدرت را بدست گرفتند. به زودی گارنیزیونهای قندهار، جلال آباد، هرات، غزنی، میدانهای هوائی نظامی شیندند، مزار شریف وغیره تحت نظر افسران مربوط به قیام کنندگان قرار گرفتند. باید در نظر گرفت که قیام کنندگان از آغاز تا پایان بگونه مشکل و با قاطعیت بی مانندی عمل کردند. برغم خصلت شدید نبرد در پایتخت، قیام بطور کلی با خونریزی کم به پیروزی رسید.

از ۲۷ اپریل تا ۳ می در کابل هیچ یکی از روزنامه ها انتشار نیافت. مردم تنها از طریق برنامه های رادیو افغانستان که تا ۲۹ اپریل اطلاعات از نام شورای

نظامی - انقلابی پخش میشد، درباره حوادثیکه در کشور جریان داشت مطلع میگردیدند. دربرنامه های رادیوئی شعارهای عمدۀ قیام کنندگان بازتاب می یافت.

بروز ۲۸ ابریل ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر از طریق رادیو افغانستان اعلامیه شورای نظامی - انقلابی پخش گردید که در آن چنین تذکار بعمل آمده بود:

۱. «الغای قانون اساسی خود ساخت محمد داؤد و سقوط دولت و حکومت مستبد وی رسماً اعلام میگردد. پس از این تمام امور کشور از طریق فرامین و دستور العملهای شورای نظامی - انقلابی قابل اجرا است».

۲. شورای نظامی - انقلابی بر اوضاع کامل‌آ مسلط است و تمام قطعات قوای مسلح کشور در تحت او این شورا و فرمانداری خود را اعلام نموده و وظایف وظیرستانه خود را ایفاء مینماید.

۳. آنده از جنرالها و وزرای برحال رژیم سقوط داده شده محمد داؤد که تاکنون به شورای نظامی - انقلابی مراجعه نکرده اند به زود ترین فرصت در وزارت دفاع حاضر شوند. در غیر آن برطبق مقررات نظامی با آنان برخورد خواهد شد.

۴. مطابق به مقررات نظامی تا تصمیم ثانی هرگونه اجتماعات ممنوع است.

۵. مردم بصورت عادی به کار و زندگی خود با اطمینان کامل ادامه بدهند».

اعلامیه متذکره بطور کلی از پشتیبانی مردم افغانستان و از جمله مقامات عالی نظامی و ملکی رژیم اسبق برخوردار گردید.

شورای نظامی - انقلابی طی دو - سه روز اول وظایف بزرگی را درقبال داشت. چنانکه به روز دوم پیروزی قیام نظامی از تعام کسبه کاران و دکانهاران شهر کابل، پرسونل ترانسپورتی، کارگران، کارمندان، دانشجویان و بخشی های

دیگر مردم تقاضا بعمل آورد که به کارهای عادی خویش پیردازند و مصنونیست کامل فعالیت ایشان را تضمین نمود. در اعلامیه این شورا که بتاریخ ۲۸ اپریل از طریق رادیو پخش گردید، چنین آمده بود:

«شورای نظامی - انقلابی از تمام اقتدار و بخشاهی مختلف مردم تقاضا مینماید که سر از فردا ۱۲۹ اپریل ۱۹۷۸ مانند هر وقت دیگر، همانطوریکه وجود آن ایشان تقاضا مینماید بسر وظیفه خویش حاضر شوند و با روحیه وطنپرستانه مطابق رهنمود ها و دستورالعملها، قوانین و مقررات به اجرای مکلفیهای خود پیردازند».

مردم در سراسر کشور به گرمی و شورو شعف فوق العاده از پیروزی قیام مسلحانه استقبال کردند، امنیت و نظم در کشور استقرار یافت. ده ها هزار تن از شهریان کابل طی تمام ۲۹ اپریل خیبانهای را که به ارگ متنه میگردید، راه پیمایی کردند.

ویژگیهای قیام:

البته "انقلاب" یا قیام نظامی ۲۷ اپریل بثباته یک حداثه غیر مترقبه، یک رویداد پیشیبینی ناشده و یک عمل ماجرا جویانه به "پیروزی" رسید. ولی این سوال هنوز پاسخ ناگفته باقی مانده است که انگیزه اصلی حفیظ الله امین از انجام این عمل بعنوان یک ماجراهای بزرگ که عواقب آن بطورقطع ازیش معلوم نبود و تضمین شده نمیتوانست، چه بوده است؟ به هر حال معلوم نیست که این یک ماجراجویی محض تحت عنوان انقلاب و انقلابی بودن یا یک برخورد ذهنیگرانه و یک اقدام بیباکانه ناشی از تنبیلات جاه طلبانه شخصی و ناشی از خود خواهی بزرگ برای دست یافتن به قدرت بوده است.

صرف نظر از انگیزه ها، رخداد ۷ ثور ییشتر یک قمار بزرگ بود تا یک اقدام دقیق ازیش محاسبه شده برایه تناسب نیروها. هرگاه در جریان عمل، فداکاری بزرگ از جانب اعضای حزب در بخش نظامی، صرف نظر از واستگاهای قبلی جناحی آنان، تبارز داده نمیشد، هرگاه محمد داآد و همکاران

نژدیک وی بخصوص وزرای دفاع و داخله، آنقدرها مغزور و خودخواه نمی‌بودند و غافلگیر نمی‌شدند، هرگاه برخی تصادفات محض و ابتکارات نظامی اعضاً حزب کمک نمی‌کرد، تناسب نیروها بهیچوجه بنفع قیام نبود.

درباره اینکه گفته می‌شود شورویها از اقدام به قیام ازیش آگاهی داشته‌اند، بی‌اساس است. حفیظ الله امین در این زمینه دو گونه، حرف بربازان رانده است. او در جلسه پیروی سیاسی بگونه رسمی گزارش داد که شام روز قیام یعنی ۲۷ اپریل هنگامیکه از توقيف آزاد شد، موضوع را باطلاع مقامات شوروی رسانیده است و این زمانی بوده است که شورویها خود مطلع شده بودند. حرف دیگر او که بگونه غیر رسمی اظهار کرده است اینکه از طریق مشاورین شوروی در اردو در جریان آغاز قیام بایشان نیز موضوع را اطلاع داده است. ولی محمد رفیع اظهار داشت که سرهنگ مشاور شوروی در قوای ۴ زرهدار پس از ابلاغ احصارات جنگی در حالیکه خیلی سراسیمه بود نزد وی آمد و موضوع را جویا شد و وی صرف همینقدر برای او گفته بود که اجرای وظایف خاصی در پیش است و ضرورت به توضیحات بیشتر نیست.

هرگاه شورویها از موضوع اطلاع قبلی میداشتند، مشاورین نظامی ایشان که بیش از ۳۰۰ تن در قوای زمینی و هوایی بودند سرکار نمی‌آمدند یا سفیر شوروی در همان روز برای مشایعت کسی به میدان هوایی کابل نمیرفت. هرگاه به گفته‌های نورمحمدتره کی و حفیظ الله امین استناد شود، آنان به تأکید اظهار میداشتند که از وقوع "انقلاب" نه مسکونه و اشغالگذرنگ، نه برزئونف و نه کارترهیچگونه اطلاعی نداشتند. بقراریکه بعد از "انقلاب" افشاء گردید، باری شورویها به نورمحمدتره کی گفته بودند که افسران خلقی در میان ارتش از قیام حرف میزندند، هرگاه چنین چیزی در نظر باشد اشتباه بزرگ خواهد بود. در اینصورت طبیعی بود که امین نمی‌خواست شورویها قبلاً از پلان قیام اطلاع داشته باشند و باید دربرابر یک عمل انجام شده قرار می‌گرفتند.

شورویها در آنهنگام از محمد داؤد کاملاً "دلسرد نشده بودند و رژیم اورا تاحدود زیادی مطلوب میدانستند. بهمین جهت رهبران حزب دموکراتیک خلق

افغانستان از محافظه کاریهای شورویها جداً انتقاد می‌کردند. البته باید میان احتیاط کاریهای، محافظه کاریها و برخوردهای سرد ایشان با حزب دموکراتیک خلق افغانستان قبل از قیام و استقبال گرم آنان بعد از پیروزی قیام، تفاوت جدی قابل شد. موضوعگیری تائیدی اتحاد شوروی دربرابر یک عمل انعام شده، از رژیم جدید که اهداف آن میتوانست با سیاستهای آنزمان آنکشور در مطابقت باشد، مسأله‌ای جداگانه است. باینقران هیچگونه قرایبی وجود ندارد که اتحاد شوروی اقدام به چنان عمل ماجراجویانه و تضمین ناشده را قبل از تأیید نموده یا از وقوع آن اطلاع قبلی داشته باشد.

فردای پیروزی "انقلاب"، وضع درسیمای افراد معینی تغییر کرد. در میان اعضای هیأت رهبری حزب و در میان نظامیان چهره‌ها شفاقت، گلوهای صافت، گردنها برافراشته‌تر، قائمها راست‌تر، لبها متبعم‌تر، روانها تازه‌تر، لیاسهای منظم‌تر و اشتهاء‌ها بهتر ویشرت مشاهده می‌رسید.

از تمام ولایات، از قطعات و گارنیزیونهای نظامی یکباره‌یکر (مانند کودتای محمد داؤد) تیریکه‌ها، شادباشها، اطمینانیه‌ها، امتنانیه‌ها و آمادگیها برای انجام خدمات صادقانه به وطن و انقلاب پیش مواصلت می‌ورزید و غرور سرکردگان قیام را افزونتر می‌ساخت. پیامها توأم با شعارها و گفتارهای "انقلابی" پیوسته از طریق رادیو پخش می‌گردید و در روزنامه‌ها بنشر می‌رسید.

(فصل سوم)

تشکیل شورای انقلابی
و
حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان

روزنهم ثور (۲۹ اپریل) از صبح، اعضای پیروی سیاسی در جایگاه وزارت دفاع افغانستان، در مقابل ارگ، در اتاق وزیر گردآمدند. جلسه دایر گردید و پیشنهادی از جانب عبدالقدار به جلسه ارائه شد مبنی بر اینکه: برابی مدتی تا استقرار کامل وضع، حزب باید در سایه باقی بماند و چهره نگشاید و رهبری دولت بر عهده بی شورای نظامی و نظامیان قرار بگیرد. طرح این مسأله مانند آب سردی بود که بر آتش اشیاق بعضیها برای رسیدن به مقامات پاشیده شده باشد. برای لحظات معینی کرتختی سرتا بای جلسه را فرا گرفت. منیش نور محمد تره کی آغاز به سخن کرد و با نشان دادن واکنش شدید در سیما و حرف خویش پیشنهاد را رد کرد. بقرار معلوم این پیشنهاد قبلًا بوسیله حفیظ الله امین با وی بنحو خصوصی مطرح شده بود، ولی آنگاه نیز آنا و به شدت رد گردیده بود. کارمل نیز از طرح چنین پیشنهادی از قول تره کی، آگاهی قبلی داشت.

حفیظ الله امین که در جلسه پیروی سیاسی دعوت شده بود، پافشاری نمینمود که قدرت دولتی را باید شورای نظامی و شخص او در رأس آن، تمثیل نماید و اکثریت وزراء نظامی باشند تا انقلاب به پیروزی کامل برسد و در نیمه راه ازحر کت باز نماند. هدف وی قبضه کردن کامل قدرت از همان نخستین روز بود. ولی اکثریت قاطع پیروی سیاسی با این پیشنهاد مخالفت کردند. طرح های دیگری نیز پیشنهاد شد و از جمله ببرک کارمل، همنظران وی و از جمله

از جانب معتقد بودند که یک اداره مؤقت غیر نظامی تشکیل گردد و سپس جای آنرا یک حکومت دموکراتیک انقلابی بگیرد. نور محمد تره کی و جانبداران وی از تشکیل شورای انقلابی مشکل از رهبران حزبی و البته خود در رأس آن پشتیبانی میکردند. پس از بعنهای بیهوده و مشاجرات زیاد، سرانجام طرح تشکیل شورای انقلابی باشترانگ رهبران حزبی و نظامی بحیث وجهه المصالحه پذیرفته شد و مورد تصویب قرار گرفت. البته، اینوضع برای حفیظ الله امین خیلی ناراحت کننده بود، ولی راه دیگری برای وی درآغاز "پیروزی" بجز پیشرش مؤقتی نظر جمعی وجود نداشت.

در جریان صحبت، مسائل دیگرینیادی نیز که از گذشته ها موجب اختلاف بود، مطرح بحث قرار گرفت. پیز کارمل، نور احمد نور، دوکتور اناهیتا راتزاد و من (نه تمام جناب برچمی) روی طرحهای قبلی خویش مبنی بر اعلام نظام دموکراسی ملی و تشکیل یک جبهه دموکراتیک و ملی برای ایجاد حکومت، با بنیاد وسیعتر اصرار میوزیدهم، ولی این حرفها از جانب خلقیها کهنه و بیموقع خوانده شد و حتی مورد استهزاء قرار گرفت. ایشان کماکان از دموکراسی خلقی واژ موضع چبروانه ترا از گذشته، صحبت میکردند. ایشان تلاش میوزیدهند تا مهر و نشان "خلقی بودن" بر "انقلاب" و پرهر فصله و تصمیمی نمایان باشد. آنان پاافشاری میکردند که نام رؤیس، دولت و حکومت عبارت باشد از: "جمهوری خلق افغانستان". پرچمیها میگفتند که اسم "جمهوری افغانستان" کافی است. هنگامیکه بعنهای روی این مساله خیلی داغ گردید و فضای چلسه منشج، کارمل پیشنهاد "جمهوری دموکراتیک افغانستان" را ارائه داد و خلقیها بحیث آلتنتیف، "جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان" را مطرح کردند. پرچمیها آنقدر استدلال کردند که سر انجام با تلحکامی پیشنهاد تنها "دموکراتیک" از جانب خلقیها پذیرفته شد و در واقع سیاست "خلقی ساختن" همه چیز را برای بعد موکول کردند!

شورای انقلابی بالنسبه به سادگی تشکیل گردید. ترکیب آنرا جمیعاً

تمام اعضای کمیته مرکزی حزب و افراد برآن یکتعداد از نظامیان که در قیام

دست اول شمرده می‌شدن، مشکل از ۳۵ تن و از جمله ۵ تن نمایندگان قواهی مصلح تشکیل می‌داد، بین‌قرار نظامیان در مناختر قدرت شریک شدند. حفیظ الله امین مؤقق گردید که اشخاص مطلوب خویش را از میان افسران، شامل اعضای شورای اقلایی بسازد و با پنتریت تابع نیزورا بنفع خلقیها تغییر بدهد. زیرا پیشنهادات او از جانب مجموع خلقیها و شماردیگری از فرست طلبان پشتیبانی گردیده بود. البته این امر برای پرچمیها خوش آیند نبود، ولی ناگزیر باآن تن در دادند. در هر حال، بزرگ کارمل بحیث یک اتمام حجت چنین اظهار داشت:

«هنگامیکه سرمتنی این نخستین پیروزی فخر و کش نماید؛ صاغراهمید دید، که با تشویق نظامیگری در حزب چه اشتباه بزرگ را مر تکب شله ایم».

من به ادامه صحبت کارمل خطاب به اعضای پیروزی سیاسی گفتم:

«اکنون قضایا را مستمالی میکنید، ولی نتایج تن دردادن به زورگوییها از نام نظامیان از همین اول و هله برای همه بی طاخ و خیم خواهد بود».

رهبر حزب و دولت ابرو درهم کشید و اظهار داشت:

«هیچکس هیچ چیزی کرده نمیتواند، حزب پشت سر ماست. هفتمین باشید!»

پیاده‌نشای: «طبیعی است که در موارد گوناگونی نیاز وجود دارد تا نکمل قول‌ها یا اقتباس از گفته های اشخاص در این پادشاهی و نخاطرات بصورت مستقیم ارائه گردد. البته نمیتوان مطالب را که شفاهی اظهار گردیده است با عین همان کلمات و جملات ارائه داد. زیرا لازم است که مطالب بر روی عمومی نگاشته ها بیان گردد. ولی آنچه حائز اهمیت بزرگ میباشد، اینکه گفته های در مطابقت کامل باعین مطالب اظهار شده ارائه گردد. من در این نگاشته ها و در تقلیل قولها، صرف نظر از آنکه از روزی پادشاهها اقتباس کرده ام یا از حافظه خویش یاری جسته ام، این حقیقت و امانت را، اعم از اینکه از خودم بسته باشد یعنی از دیگران، بگونه جدی در نظر گرفته و رعایت کرده ام.»

دفع الوقت:

بگونه ای در پاسخ به نگرانی رهبری برچمیها، در بیرونی سیاسی فیصله عمل آمد که نه تنها شورای نظامی منحل اعلام گردد، بلکه بصراحت عدم ضرورت شیوه های اداره نظامی در دولت و تعویض آن به اشکال ملکی توضیح گردد.

بنابر آن، اعلامیه زیرین ترتیب و مورد تصویب قرار گرفت که ساعت ۲۹ اپریل از طریق رادیو اعلام گردید:

«عادی شدن اوضاع در کشور امکان ثحق شکل ملکی اداره در کشور را بوجود آورده است. بنابر آن شورای نظامی - انقلابی قوای مسلح اعلام می‌دارد که تمام صلاحیتهای خویش را به شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که تازه تشکیل شده است، واگذار می‌گردد».

پیوست با آن، در فرمان مربوط چنین آمده بود:

«قیام انقلابی افسران و سربازان وطنپرست افغانستان به اراده خلق کشور به تاریخ ۷ تور ۱۳۵۷ صورت گرفت. این قیام که سر آغاز انقلاب دموکراتیک و ملی افغانستان بشمار می‌رود در کمتر از ۲۴ ساعت رژیم مستبد محمد داود را در هم شکست و اساس یک نظام دموکراتیک و ملی را تحت قدرت شورای نظامی - انقلابی در افغانستان پی ریزی کرد. لذا برای اینکه انقلاب ۷ تور وظایف خطیر دموکراتیک و ملی خود را بصورت خلاق، همه جانب و مؤثر ایفا کند، شورای نظامی - انقلابی تمام قدرت عالی دولتی را به شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان منتقل نمود و خود در آن مددغ گردید».

شورای انقلابی در نخستین جلسه خویش به روز ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ نور محمد تره کی - منشی عمومی کمیته مرکزی ح دخ ا را بحیث رئیس شورای انقلابی و صدراعظم و بیرک گارمل را بحیث معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم انتخاب نمود (فرمان شماره ۱).

اکنون برای همه، اعم در داخل و خارج، روشن شده بود که گویا قیام به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، انجام گرفته بود.

حکومت جدید:

به روز اول می، پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی ح دخ ۱ (جلسه با حضور تمام اعضاء کمیته مرکزی، اعم از اعضاء اصلی و علی البدل) در تالار گلخانه صدارت در فضای متشنج و پر درد سر دایر شد. قبل از تشکیل جلسه، از ساعت ۱۰ صبح، اعضاً کمیته مرکزی در تالار درونی نشسته و منتظر بودند. آنان در آغاز شادمان و سرحال بنتظیر می‌آمدند و بهمیگر پیروزی انقلاب را شادباش می‌گفتند و حرفهای شیرین بر زبان میراندند تا اینکه از تالار برونی صحبت‌های تلغ و جنجال برانگیز به داخل سرایت کرد و برروان ایشان سنگینی نمود.

در تالار برونی: تره کی، کارمل، نور، شاه ولی (اعضاً دارالإنشاء کمیته مرکزی) و امین نشسته بودند و رفت و آمد مکرری در آنجا صورت می‌گرفت. سرانجام بعد از ظهر، جلسه دایر گردید و فهرست کاینه یا هیأت وزراء مورد تأیید قرار گرفت. حفیظ الله امین نیز به پیشنهاد دارالإنشاء بخطاب «خدمات انقلابی» وی بحیث عضو پیروی سیاسی کمیته مرکزی انتخاب گردید!

در بیان جلسه معلوم شد که جنجال بر سرچند وزارت‌خانه بوجود آمده بود. حفیظ الله امین اصرار میورزید که به وی در عین زمان پست وزیر امور خارجه و وزیر دفاع سپرده شود. ولی از آنجائیکه اسم عبدالقادر بحیث وزیر دفاع مطرح بود، او در آن لحظه پاشاری زیادی از خود نشان نداد، ولی عقده وزیر دفاع بودن دست کم برای مراحل اولی برای او باقی ماند. او بر سرمسأله تعیین وزارت امور داخله سخت لجاجت می‌کرد. امین اصرار میورزید، درصورتیکه محمد اسلم وطن‌جار بحیث وزیر امور داخله تعیین نگردد، وضع از بنیاد خراب خواهد شد. او گویا ظاهرًا با دو مرتبه رفت و آمد نزد وطن‌جار حتی با گریه و زاری و باحیله گری روی این امر پاشاری می‌کرد. در حالیکه بعداً

وطنی‌بار اظهار داشت که اصلاً از موضوع اطلاع نداشته است، نه چنین مسأله‌ای برای او مطرح بوده است و نه همانروز، امین نزد وی مراجعت کرده بود. سرانجام پس از بحث زیاد، پست وزارت امور داخله به پرچمیها تعلق گرفت و نور‌احمد نور باین مقام تعیین گردید و دفعه‌ی دیگر، حق تعیین رئیس امور امنیت دولتی به خلقیها سپرده شد که بعداً اسدالله سروری باین امر مؤذن گردید.

شایان یادآوری است که چهار مقام در اداره دولت باصطلاح کلیدی و مهم تلقی می‌گردید که عبارت بودند از: وزارت‌های دفاع، امور خارجہ، امور داخله و اداره باصطلاح امنیت دولتی. تره کی و امین برای اینکه سکان قدرت را در دست داشته باشند برای بدست آوردن هر چهار مقام تلاش می‌کردند. درباره وزارت امور خارجہ حرفی در میان نبود، زیرا امین بالای آن دست گذاشته بود. در مورد وزارت دفاع نیز پرچمیها ادعائی نداشتند و در رابطه به "امنیت دولتی" اصلاً هیچگونه علاقمندی نشان ندادند. صرف در مورد وزارت امور داخله که با مسائل پیچیده روزمره مردم و مهمتر از آن با اداره تمام ولایات و محلات کشور سروکار داشت، پرچمیها ابراز علاقمندی نمودند. همچنان با یوسفیه و نظامیگریها بگونه‌ی جلوگیری بعمل آید.

محمد اسلم وطنی‌بار بحیث وزیر مخابرات و معاون صدراعظم و در مقابل محمد رفیع بحیث وزیر فوائد عامه پذیرفته شدند. پست وزارت زراعت و اصلاحات ارضی به صالح محمد زیری، وزارت تعلیم و تربیه به غلام دستگیر پنجشیری، وزارت مالیه به عبدالکریم میثاق و وزارت پلان به من، سپرده شد.

در جلسه موافقت بعل آمد که نور‌محمد تره کی نه تنها بحیث رئیس شورای انقلابی، بلکه در عین زمان بعنوان صدراعظم نیز کار نماید. بیرک کارمل در مقامات تشریفاتی معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم بدون اینکه وظایف مشخصی داشته باشد، تعیین گردید و حفیظ الله امین افزون بر وزارت امور خارجہ، مقام معاون صدراعظم را نیز احراز نمود که در عمل بالاتر از تمام صلاحیتها صدراعظم را در دست داشت.

با اینسان، جلسه کامل کمیته مرکزی حزب در فضای سخت پر تنش ظاهراء به توافقات معین رسید، ولی عملاً از همینجا هسته انشعاب دیگر، جدائی مجدد و بی اعتمادی علیه به جوانه زدن آغاز کرد. شام همانروز بار دیگر جلسه شورای انقلابی دایر گردید و گویا بر فیصله‌های کمیته مرکزی حزب صحه گذاشت و شب همانروز حکومت جدید "انقلابی" با صدور فرمان شماره ۲، مشکل از ۲۰ تن وزیر و معاونین صدراعظم، اعلام گردید و تدبیر امنیتی شدید برای حفظ جان نور محمد تره کی آغاز شد. وی از همانروز تا یکهفته دیگر در اقامتگاه کاخ گلخانه صدارت زندگی نمود، سپس به قصر نمر بک انتقال یافت و به زودی در حرم‌سرای ارگ که محل زندگی خانواده‌های سلطنتی بود و پس از خلع محمد‌ظاهرشاه بدست محمد داؤد، کسی در آن اقامت نداشت، تا پایان با خانواده خویش بسر بردا.

استقبال مردم از حاکمیت جدید:

مردم افغانستان، بدون آنکه از کشمکش‌های درونی رژیم میان رهبری خلقیهای در حال تعرض و پرچمیهای در حالت دفاع، چیزی بدانند بیدریغ پیشیبانی خویش را از قیام نظامی و از تحول سیاسی ۷ نور در کشور، در مرکز و ولایات ابراز داشتند. درواقع، مردم از سیاستهای ریاکارانه و تعییضی رژیم جمهوری در اخیر بستوه آمده بودند و به رژیم جدید بخاطر بهبود زندگی خویش امید بستند. اهالی خوش باور کابل پیرامون تانکها در چهار راهیهای شهر کابل گرد می‌آمدند، برسر و روی سربازان گل می‌پاشیدند، برای تحول جدید جشها می‌گرفتند و بهمیگر و به رهبران حزبی - دولتی تبریک می‌گفتند. نمایندگان اقشار مختلف مردم به وزراء جدید (در صورتیکه آنانرا می‌پذیرفتند) مراجعته و شادباش می‌گفتند و آمادگی خویش را برای همکاری ابراز میداشتند. بخاطر دارم که در طی تحسین دوماه، هزاران تن از مردم بی‌آلایش و بی‌توقع، با من نیز که آنگاه چندان کاره بی نبودم واژحاظ اداری (بعیث وزیر پلانگذاری) کمترین ارتباط را با مراجعین کاری داشتم، ملاقات کردنده و هزاران نامه پراحساس

و تلگرام های تبریکیه از کابل و ولایات باسم من فرستادند. مردم ، افزون برابر از احساسات گرم و صمیمانه، آمادگی، پشتیبانی و همکاری پیدربیغ خویش را به طرق گوناگون از رژیم جدید ابراز میداشتند و به امیدهای شریفانه بخاطر خیر و سعادت مردم و ترقی وطن دل می بستند.

اعضای جمعیت العلمای افغانستان و ملا امامان مساجد کابل در پیامی

عنوانی شورای انقلابی ج دا چنین اظهار داشتند:

«از آنجا که رژیم جدید در اولین اعلامیه خود از اساسات اسلام بمتابه اصول سیاست داخلی خود نام برده است، ما از رژیم جدید کاملاً پشتیبانی نموده و مسئولیت خود را در برابر آن درک میکنیم و در بارگاه خداوند دعا مینماییم که مؤقتیت نصیب آن نماید».

درجسه کاینه مؤرخ ۴ می ۱۹۷۸ خاطرنشان شده بود که حکومت هزاران تبریکیه، تلگرام و پیام از افشار گوناگون مردم کشور دریافت داشته است و بآن چنین پاسخ ارائه گردید:

« حکومت ج دا، از همه بخاطر تبریکات بمناسبت انقلاب ملی و دموکراتیک ۷ ثور، سپاسگذاری و ابراز امیدواری مینماید که نمایندگان مردم افغانستان که این تبریکات را ارسال داشته اند، اهمیت این کلمات را فراموش نخواهند کرد و در این لحظه حساس تاریخی با استفاده از تمام امکانات بخاطر تأمین زندگی شگوفان برای خلق شرافتمند کشور از صرف نیروی خویش دریغ نخواهند ورزیده».

ولی واقعیت اینست که این گردانندگان رژیم بودند که متأسفانه اهمیت آن آرزومندیهای بزرگ مردم را برای تحقق آزادی، دموکراسی و رفع سیاستهای تبعیضی علیه ملیتها محروم و تحت ستم کشور که در پیامهای شادباش ایشان با خطوط روشی تذکار یافته بود، بدروستی درک نکردند. چنانکه ببرک کارمل پعداً، در سالهای ۱۹۸۰ در اینباره چنین اظهار داشت:

« بیایید بخاطر بیاوریم که چگونه در نهضتین چند روز انقلاب، کابل و تمام کشور آگنده از شور و شوق و گرسی مردم بود. بخاطر بیاوریم که چگونه

فضای فراموش ناشدنی مشحون از سرور و انتظار در کوچه‌ها و خانه‌های مردم حکم‌فرما بود».

وی باز دیگر چنین اظهار داشت:

«سر کردگان رژیم بزرگترین اشتباه تاریخی را مرتکب شدند که احساسات پاک مردم را به هیچ و حتی بمسخره گرفتند، اهمیت پشتیبانی مردم را درک نکردند، برخوردهای جاه طلبانه و خودخواهانه، یکه تازی و انحصارگری را جانشین شیوه‌های دموکراتیک و مردمی، واقعیتی و دوراندیشی ساختند. آنان به غلط مینهادند که مردم چیز دیگری را بجز زور نمی‌بینند و نمی‌شناسند. ایشان بخطاب‌بازی کردن با احساسات مردم، کوتاه‌اندیشی خوبیش و پست پازدن به موازین انسانی و روش‌های دموکراتیک، بهای بزرگی پرداختند که دامنگیر خود ایشان و هزاران انسان آرزومند گردید و عواقب خلیلیها ناهنجار و وخیم در پی داشت. آنان صرف به یک کلمه دلستگی عصیق داشتند و آن کلمه "خلق" یا مردم بود و در عمل خلیلی چیزها به نام مردم علیه مردم انجام گردید».

(مطلوب اولی در فوق از متن انگلیسی مندرج در "تراژدی افغانستان" اثر راجا انور و مطلب دومی از متن انگلیسی مندرج در "افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه" اثر جورج آرنی به فارسی برگردانده شده است).

(فصل چهارم)

شناصائی رسمی ج ۱ و نخستین انتباها

جمهوری دموکراتیک افغانستان از همان آغاز تأسیس - ۱۴ اپریل ۱۹۷۸ از شناخت وسیع بین المللی برخوردار گردید. نخستین کشورهایی که آنرا برسمیت شناختند عبارت بودند از اتحاد شوروی، بلغاریا، هند، مغلستان، چکوسلواکیا، کوبا و پولند. سپس تاریخ ۵ می کشورهای پاکستان، ترکیه، جمهوری دموکراتیک مردم یمن، ویتنام، یوگوسلاویا و ایران و به روز ۶ می جمهوری دموکراتیک آلمان، ایالات متحده امریکا، بریتانیا کبیر، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا و کوریای جنوبی شناخت رسمی خویش را از جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام کردند. تاریخ ۸ می تمام اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد رژیم جدید افغانستان را برسمیت شناختند که شامل جمهوری مردم چین نیز بود. پس از آن رژیم از سوی رومانیا، عربستان سعودی، سوریه، بنگلہ دیش، چاچان، کانادا، آسترالیا، عراق، مصر، کوریای شمالی، ایتالیا، لبنان، لیبی، سویڈن، دنمارک، بلژیم، ناروی، سوئیس، کویت، اردن و دیگران برسمیت شناخته شد.

در نخستین روزهای سفرای کشورهای مختلف با رهبران حزبی و دولتی دیدار و ملاقات میکردند و منظماً گزارش‌های خویشا به مقامات مریبوط خویش ارسال مینمودند. در این میان سفیر پاکستان در کابل خیلیها فعال بود. او پس از دیدار با رهبران، همه روزه با وزراء مختلف ملاقات میکرد. او میخواست نظریات مجموع رهبری حزبی - دولتی را در زابطه به مسئله خط سرحدی دیورند، مسئله پشتونستان و درمناسبات آینده با پاکستان درک نماید. البته تأجیلیکه معلوم است در مجموع به وی این انتبا داده شد که رهبری افغانستان در

رابطه به مسائل متذکره، نه تنها جدی تر و قاطع تر نسبت به حکومت محمد داؤد میباشد، بلکه راه آشتب و مذاکره نیز با آن کشور بازگذاشته نمیشود. هرگاه در آنهنگام، دبلوماسی سنجیده شده بهتری در پیشگرفته میشد، حکومت پاکستان که از محمد داؤد دلخوشی نداشت شاید آنهمه به خصوصیت دریابر رژیم و افغانستان نمی‌لغزید.

مطلوب دیگری که قابل تندگار است اینکه: بنا به پیشنهاد امین، مناسبات دبلوماتیک با کوریای شمالی بدون هیچگونه ضرورتی نه تنها تأسیس گردید، بلکه بدون هیچ موجی یا بخودی خود، مناسبات موجود میان افغانستان و کوریای جنوبی از جانب وزارت امور خارجه قطعی اعلام شد.

ایالات متحده امریکا و کشورهای هم پیم اروپائی آن شاید وضع را مطالعه میکردند، ولی امر پیچیده ای نبود که از نخستین روزها با بررسی اعلامیه ها، قطعنامه ها، شعارها، فیصله ها و تصامیم رهبری «زب و دولت وبا مطالعه سیاستهای حزب قبل از رویداد ثور نیز از ماهیت وابعی رژیم در ک مشخص داشتند.

موقعیت اتحاد شوروی در قبال رژیم:

در ابتداء، ظاهر از رژیم وسیاستهای آن در تحت رهبری ح دخ از جانب رهبری شوروی تائید میگردید و معلوم میشد که ایشان از بُعد و عمق اختلافات میان هردویخش حزب اطلاع زیاد نداشتند. بخاطر دارم که در نخستین روزها، بتاریخ ۲۹ اپریل ۱۹۷۸، ضیافتی خصوصی از جانب حفیظ الله امین ترتیب گردید که در آن میخائيل بوزانوف سفیر اتحاد شوروی و تی چند از کارمندان بالا رتبه آن سفارت در کابل، شرکت داشتند. در جریان این ضیافت درباره مسائل عده در سیاستهای حزب و دولت میان تره کی و کارمل از موضع متناسب بحث صورت گرفت که شاید برای سفیر تازگی داشت و وی اظهار تعجب میکرد.

ترکیب شرکت کنندگان افغانی د، ضیافت متذکره از اینقرار بود: تره کی، امین و شاه ولی از جانب خلقیها و کارمل، من و قندوس غوربندی از جانب

پرچمیها، شگفت انگیز اینکه، امین تا سرمه‌لتو پیشافت، از کارمل با پافشاری خواسته بود که عوض من یا نور، غوربندی را که عضو بیرونی سیاسی نبود، پیذیرد. درحالیکه بطور مشهود موضع نوربندی که او یکتن از اعضای کمیته مرکزی بود، درضدیت علنی با پرچمی و درهمکاری بیچون و چرا با امین تغییر کرده بود و زورگویانه پرچمی جازده میشد. این مطلب ظاهراً کوچک را برای آن منذک شدم که عمق مداخلات اه بن از همان نخستین روزها درک گردد. او نه تنها باین امر اکتفاء نکرد، بلکه سد داؤد تلوں، قومدان زاندارم و پولیس را نیز دعوت کرد که در رأس میز روبروی ترجمان بنشینند. معلوم نشد که هدف وی از این امر چه بود؟

تره کی درآغاز حرفهای تعارف آمیز در رابطه به مناسبات با اتحاد شوروی و اهمیت پیروزی انقلاب، ثور برزبان راند. مقابلاً پوزانوف پیروزد انقلاب را شادباش گفت و از مناسبات دوستانه میان دوکشور صحبت نمود. او همچنان آگاهانه یا به روال مسئول، در جریان صحبت خویش تحکیم وحدت در صفو حزب دموکراتیک «بلق افغانستان را آرزو نمود. تره کی در پاسخ اظهار داشت که: «حزب ما واحد است و چون فولاد محکم، حزب مانند انقلاب شکست ناید بر است که میتواند سوسالیزم را به زودی در افغانستان تحقق بخشد و به پیروزی برساند».

نوبت سخن به کارمل رسید و وی بصراحت ابراز داشت: «در لحظه کنونی عملاً حزب واحد وجود ندارد و در صورتیکه ادعا میشود که حزب واحد هست، پس چرا برخورده دوگانه با آن صورت میگیرد». وی اظهار داشت که با اتخاذ سیاستها، روشها و گذشتهای اصولی، میتواند چنین حزبی واحد بوجود بیاید. او در دنباله صحبت‌های خود گفت: «هرگاه واقعیتهای عینی جامعه افغانی در نظر گرفته نشود، نه حزب کاری از پیش برده میتواند ونه انقلاب شکست نایدیر میشود».

بحثها و مشاجرات مفصل بود و من صرف محتوی اصلی آنها در اینجا نقل کردم. با تاختن و برآشته شدن امین در میان صحبتها و متشنج شدن وضع

تره کی جهت صحبت را تغییر داد و مسایل اتحاد شوروی و جهانی کشانید و پوزانوف که تا آنگاه حیرت زده مینگریست، خاموشی اختیار کرده و بیطرفی خود را در مسایل ذات البینی حزبی حفظ کرده بود، در باره مسایل شوروی و افغانستان صحبت نمود و بار دیگر از مناسبات دوستانه عنعنوی و با پیروزی انقلاب، ارتقاء آن به مرحله جدیدی از توسعه و تکامل سخن گفت. بایسان، وضع که داشت به کنیدگیهای جدی بیانجامد تاحدی تغییرمسیر یافت و ضیافت خاتمه پذیرفت.

(فصل پنجم)

نخستین کجرویها و دربرابر آنها
پافشاری پرچمیها برای اعلام سیاست جدید

در نخستین روزها، به پیشنهاد حفیظ الله امین، "ارگ" بگونه ذهنیگرانه بی بنام "خانه خلق" مسمی ساخته شد. کلمه ارگ که ریشه پهلوی دارد در زبان فارسی بمعنی قلعه مستحکم یا قصر کوچکی در میان قلعه بزرگ، پذیرفته شده است. این اسم با آن معنی در مورد محل اقامت و کار پادشاهان افغانستان طی سالیان دراز، کاملاً صدق مینماید. واقعاً ارگ بمتابه قلعه بی با برجها و باروهای بلند در میان شهر کابل که خود شکل یک قلعه بزرگ را داشت، برپاشده بود. این تغییرنام، ظاهراً شاید چندان مهم نبود، ولی در واقعیت امر گواهی بر گرایشهای لاقدانه درجهت تحمیل اندیشه های ذهنیگرانه سر کرد گان رژیم بر فرهنگ و موارث فرهنگی کشور شرده میشد.

دروازه بزرگ ورودی و بخششانی از "خانه خلق" برای چند روز محدودی برای بازدید مردم باز گذاشته شد. مراجعه هر روزه ده ها هزار تن از مردم کابل و حتی اینکه شماری از ولایات باین منظور میآمدند، نشانه علاقمندی آنان برای مشاهده این محل اقامت پادشاهان بود که در درازای سالها، درباره آن قصه های بعضاً درست و غالباً نادرست شنیده بودند. با مشاهده یعنی علاقمندی مردم، بخاطر دارم که من باری پیشنهاد کردم تا ارگ یا "خانه خلق" به موزیم مبدل گردد، ولی باعکس العمل شدید غیر پیشینی شده مواجه شدم. به زودی درهای "خانه خلق" بر روی خلق بسته شد و اینکه یکبار دیگر در دیوار آن شاهد چه رخداد ها بود معلومات زیاد در دست نیست. من خود طی سه ناه شاهد حوادثی چون تشکیل جلسات بیروی سیاسی، کمیته مرکزی، شورای انقلابی و

جلسات، نشستها، مستیها، صحبتها، بحثها و تصامیمی بودم که حتی اکنون یاد آنها وجودم را می‌لرزاند. مرا شخصاً در همان "خانه خلق" نفرین شده بازداشت نمودند و برای شهای متواالی و بلا وقفه بطور بی‌رحمانه شکنجه کردند تا توشه قبله تنظیم شده خویش را تحقق بخشنند. دراینباره در فصل بعدی این بادداشت‌ها و خاطرات صحبت خواهم کرد، ولی اکنون برگردم به موضوع مورد بحث.

قابل یادآوری است که در ارگ سلطنتی طی نزدیک به هفتاد سال، اموال واشیای تجملی و گرانبهاء از قبیل مفروشات ظریف و قالینهای نفیس، طروف، موبایل و اشیای قیمتی و انتیک مقادیر قابل توجهی جمع آوری شده بود. می‌گویند آنچه پس از پادشاه گردشها و غارتها در مراحل مختلف، باقیمانده بود، خود گنجینه‌ای شمرده می‌شده است. در آغاز نظری وجود داشت مبنی براینکه ارگ او بویژه بخشی از آن موسوم به حرمسرا و محلقات آن که محل سکونت خانواده‌های سلطنتی بود، بعنوان ملکیت عامه حفظ گردد و از سوی خانواده‌های رهبران جدید مورد استفاده قرار نگیرد، ولی پذیرفته نشد. مسایل امنیتی و حفظ جان رهبران شاید یکی از دلایل، مبنی بر عدم قبول نظر متذکره شمرده می‌شد.

در نخستین روزها پس از قیام اپریل، بازار تیاز راحساسات انقلابی گرفتار گرم بود و از آن تحول، نه بعنوان یک پیروزی انقلابی برای مردم و دستآورده میهنپرستان آزادیخواه کشور که در درازای تاریخ معاصر کشور بخاطر چنان تحولی رزمیده بودند، نام برده می‌شد؛ بلکه بیشتر بمعاینه یک پیروزی نظامی، گروهی و شخصی تلقی می‌گردید که حفیظ الله امین سرورشته آنرا بدست داشت. از نخستین روزها در جلسات بیرونی سیاسی و در مجلس وزراء مسائل بنیادی که ایجاب مطالعات، سنجشها و ارزیابیهای دقیق را مینمود، بدون بر رسانهای قبلی، گرم و جوشان مطرح می‌گردید و اسم آن برخورد انقلابی گذاشته می‌شد. البته تصامیم نیز با همان روحیه، عجلونه و احساساتی اتخاذ می‌گردید. دربرابر طرحهای هیجانی و انقلابی نما، از جانب برخی از اعضای رهبری پرچمیها ارائه استدلالهای منطقی مخالفت صورت می‌گرفت و عدم شتاب در اتخاذ

تصمیم توصیه میگردید، ولی اصلاً برای چنین حرفها گوش شنوا وجود نداشت.

با ملاحظه عطش برای شتاب در چپ گرائی و چپ روی از نخستین روزها پس از پیروزی قیام نظامی، رهبری پرچمیها با خاطر طرح برنامه نوین دولتی تدوین شده با فشاری نمودند. پس از بسته های زیاد، سر انجام فیصله گردید تا چنین سندي آماده گردد. درنتیجه، کار برای طرح خطوط اساسی وظایف انقلابی آغاز گردید. بنا به پیشنهاد بیرک کارمل در بیرونی سیاسی، تصویب بعمل آمد تا طرح سند بوسیله او و من آماده گردد. من طرح را تحت نام "خطوط اساسی وظایف انقلابی" آماده کردم و پس از دستگاری خیلی مختصراً بوسیله کارمل، سند به بیرونی سیاسی، او را شد و به تصویب رسید. شورای انقلابی نیز پر آن صحة گذاشت.

به تاریخ ۶ می ۱۹۷۸ امتن دری "خطوط اساسی وظایف انقلابی" بوسیله بیرک کارمل و برگردان آن به زبان پشوتو بوسیله نورمحمد تره کی از طریق رادیو فرائت و اعلام گردید. میتوان گفت که این طرح در اصل و در شرایط آنژمان، خوب تهیه شده بود و تا حدود زیادی، مبراز لفاظی های چپروانه، انقلابیگریها و هیجانات انقلابی ننماید. این سند، وظایف دولت را در تمام عرصه ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، بشمول سیاست خارجی دولت طی یک مرحله معین تاریخی با خصلت دموکراتیک مشخص میساخت. اگرچه مداخله دولت درهمه بی زمینه ها در این سند اندک، بیش از حد معین پیشینی گردیده است و چند مطلب مصلحتی نیز در آن گنجانیده شده است، ولی ناگزیری وجود داشت، زیرا این خواست همان زمان ود.

متن اصلی این سند ۳۰ فقره‌ای، حین‌تی نیم این بخش یادداشت‌ها و خاطرات به دسترس من نبود و ناگزیر آنرا از زبان نگلیسی که در خارج از کشور بچاپ رسیده است، به فارسی برگردانده ام که درینجا نقل میگردد. شایان یاد آوری میدانم که متن برگردانده شده حاضر با نسخه اصلی در زبان

فارسی حتی از لحاظ شکلی و کاربرد کلمات و ترکیب جملات شاید تفاوت اندک داشته باشد.

خطوط اساسی و «نیاز اقلابی» ج ۵:

«در عرصه سیاست، های داخلی:

۱. تحقق اصلاحات، دموکراتیک ارضی بسود دهقانان زحمتکش و به اشتراک آنان، احیاء زمینهای بایر، توسعه و بهبود شبکه های آبیاری و حل مسئله چراجاه ها.

۲. الغای مناسبات فژوالی و مقابله فژوالی.

۳. اتحاد اقدامات لارم در عرصه تجارت داخلی و خارجی بسود مردم و بسود اقتصاد ملی کشور.

۴. تقویت پخش دوازی اقتصاد از طریق پلانگذاری های علمی و تأمین حاکمیت بر ذخایر و منابع طبیعی کشور. پرورش کادرهای ملی.

۵. دموکراتیزه کران زندگی اجتماعی و دستگاه دولتی.

۶. حل دموکراتیک مسئله ملی.

۷. ابراز مخالفت با نمود استعمار نوین در عرصه های گوناگون بتمدن عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک.

۸. برخورد دموکراتیک با کارمندان دولتی و تصفیه دستگاه دولت بسود مردم کشور از وجود عناصر خرابکار و شیوه های غیر دموکراتیک کار. ایجاد یک اداره دولتی سالم و دموکراتیک بخاطر خدمت بمردم.

۹. تقویت و تحکیم نیروهای ملی آزادیبخش واردوی قهرمان جمهوری دموکراتیک اوستان تا قادر به دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن گردند؛ تأمین حقوق کامل و عادلانه برای افسران و سربازان میهنپرست دوستان بدوش سایر وطنپرستان و بخصوص حق اشتراک

وسعی برای ایشان؛ بدون تبعیض و انتیاز در حیات سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی در کشور.

۱۰. تأمین دموکراسی بسود مردم، تضمین حقوق و آزادی‌های

دموکراتیک و تحقق ضرورت‌های اقتصادی و مسلکی مردم افغانستان بشمول کارگران، دهقانان، افغانان و سربازان، پیشه‌وران، روشنفکران، روحانیون وطندوست، چوبانان زحمتکش، طبقات واقشار کوچک و متوسط، تاجران و سرمایه داران ملی.

۱۱. طرح، ندوین و اعلام قوانین دموکراتیک در تمام عرصه‌ها والفاء قوانین و مقررات غیر دموکراتیک، ممنوع کردن بنیادهای حقوقی ایکه با اصول و موازین انقلاب ۷ ثور ۱۳۵۷ درتضاد باشد.

۱۲. تأمین حقوق برابر برای زنان با مردان در کلیه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی.

۱۳. حل دموکراتیک مسئله کوچی ها.

۱۴. حمایت از صنایع و محصولات داخلی در برابر رقابت تولیدات خارجی؛ تشویق، پشتیبانی، کنترول و راهنمائی سرمایه‌های خصوصی در صنایع و درسایر تشبیبات کوچک و متوسط.

۱۵. توسعه مناسبات اقتصادی و همکاری فنی با کشورهای دوست و جلب کمکهای بدون قید و شرط آنها بغاطه تسریع آهنگ رشد اقتصادی کشور.

۱۶. بررسی اساسی عواید و مصارف بودجه دولت بسود آموزش و پرورش مؤثر، صحت عامه، محلات ساختمانی و رفاه عامه.

۱۷. بررسی مجدد سیستم مالیاتی در کشور درجهت تعقیف مالیات غیر مستقیم و افزایش تصاعدی مالیات مستقیم.

۱۸. تثبیت قیمتها در سطح لازم و کنترول آنها بسود توده‌های مردم.

۱۹. تأمین تعلیمات اسلامی همگانی، اجباری و رایگان برای کلیه اطفال بسن مکتب و ایجاد تمام شرایط اساسی برای مبارزه مؤثر بر ضد بیسواری.

۲۰. توسعه تعلیمات، تحصیلات متوسط، عالی و حرفه‌ای رایگان به منظور پرورش نادرهای علمی و فنی مورد ضرورت برای پیشرفت اقتصادی کشور. تجدید نظر بر برنامه‌های تعلیمی مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی.

۲۱. ایجاد یک سیستم ملی و مترقبی فرهنگی و درگام نخست تأمین شرایط اساسی، بغرض تکامل هنر و ادبیات، آموزش و انتشارات به زبانهای مادری اقوام و قبایل و ملتی‌های مسکون در افغانستان.

۲۲. تأمین خدمات مجانی صحی و پایان بخشیدن به تجاری ساختن خدمت اجتماعی امر روحی، مبارزه بر ضد بیماریهای گوناگون و توسعه طب وقاوی و معالجوی.

۲۳. اتخاذ اقدامات مؤثر بخاطر امراضی تمام اشکال و انواع استبداد و ستمگری، بیکاری و بیسواری، رشوی ستانی و سوء اداره، اختکار و فاچاق، نبارزه علیه فحشاء و قمار و اعتیاد به الکھول، حشیش، تریاک و مواد مخدر دیگر.

در عرصه سیاست خارجی:

۲۴. تعقیب سیاست عدم انسلاک، مثبت و فعلی بیطری فانه، مستقلانه و صلح‌جویانه مبتنی بر اصول همزیستی صالمت آمیز.

۲۵. تأسیس مناسبات حسن هم‌جواری، دوستی و همکاری با تمام همسایه‌های جمهوری دموکراتیک افغانستان. تحکیم، تعمیق و توسعه همه جانبه مناسبات دوستانه با همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد شوروی، توسعه مناسبات دوستانه باهند. تأمین مناسبات وستانه جمهوری دموکراتیک افغانستان با ایران، پاکستان و چین. حل مسئله خلق‌های پشتون و بلوج بر پایه اراده خود ایشان و بر اساس پس منظر تاریخی، حل این مسئله

از طریق تفاهمنامه‌ها کرات صلح‌جویانه سیاسی میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و پاکستان.

۲۶. تلاش در راه حفظ صلح جهانی و تحکیم بنیادهای صلح در منطقه، مبارزه با خاطر خلخال و درگام نخست پناه‌خواه جلوگیری از انتشار سلاح های هستوئی، الفای پایگاه‌های نظامی تجاوز‌کار در خاک های بیگانه و توسعه و تعمیق پروسه تشنج زدائی بین المللی.

۲۷. پشتیبانی از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و امپریالیزم.

۲۸. حمایت از حقوق عادلانه خلق‌های عرب پناه‌خواه آزاد ساختن سرزمینهای خویش از تسلط و تجاوز اسرائیل، پشتیبانی از حقوق مردم عرب فلسطین بشمول تأسیس یک دولت مستقل فلسطینی.

۲۹. پشتیبانی از مطالبات عادلانه خلقها و نیروهای میهنپرست کشورهای افریقای جنوبی پناه‌خواه استقلال خویش و حقوق خویش در مبارزه علیه تبعیض نژادی و جدائی طلبی نژادی.

۳۰. احترام و رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحده، (برگردانده شده از اثر گریش ماقور، خبرنگار و پژوهشگر هندی، تحت عنوان "افغانستان نوین" - ص ۱۰۱-۹۸).

طوریکه بملاحظه میرسد برنامه ۳۰ فقره‌ای متذکره در بالا پاسخگوی تمام مسائل اساسی زمان بود. هرگاه مسائل و مطالبات مطروحه در آن صادقانه رعایت میگردید و مورد عمل قرار میگرفت، تا حدود زیادی از چهارگانه و چهارویها، تکتازیها و بیموازنگیها میتوانست جلوگیری بعمل آید. افزون بر آن، با تحقق این برنامه، امکانات عملی برای توسعه پایه‌های انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور میتوانست فراهم آید. معهذا، برنامه متذکره صرف در روی کاغذ باقی ماند و عمل نکرد. موردن توجه و رعایت جناح رهبری مسلط در حزب، در ارتش و در دولت، قرار نگرفت.

(فصل ششم)

بحث پیرامون نخستین فرما نها

بر اساس فرایین رئیس شورای انقلابی یکسلسله مسائل شکلی و روبنائی که دارای ماهیت حقوقی بودند، خلاف خصلت عنعنوی مردم در افغانستان، چه با موجودیت اعضای رهبری بر جمیها در وضعیت دفاعی در ارگانهای حزبی و دولتی و چه پس از تصفیه کامل آنان از دستگاه دولت، حزب و اردو، اعلام گردید. از آنجمله: مسئله القاء قانون اساسی دوران حاکمیت جمهوری محمددادی، تصویب بیرق و نشان سرخ خلقی، القاء سود و سلم، القاء مهریه و طویانه در ازدواجها، سوختاندن بیلااحظه تمام دوسيه های جنائی، قابل تذکار میباشد. در رابطه به انجام اصلاحات ارضی و میازده با پیسوادی در کشور نیز تصامیم عجلانه و غیر عملی که نتایج وخیمی در پی داشت، اتخاذ گردید.

درباره مسائل بالا با موجودیت نمایندگان جناح پر جم در رهبری حزب و دولت، بعثهای طولانی صورت گرفت. خلقیها مؤمن شدند که برخی مطالب را با موجودیت آنان با کسب آراء اکثریت، در بسیاری سیاسی بگذرانند و برخیهای دیگر را موکول به آینده نمایند. از زمرة مسائل مطروحه، ایشان مؤمن شدند که پس از جدل طولانی فرمان شماره ۱۳۰ اپریل را درباره تشکیل شورای انقلابی، فرمان شماره ۲ مؤخر اول می را درباره تعیین اعضای کاینه، فرمان شماره ۳ مؤخر ۱۴ می را درباره الغای قانون اساسی سال ۱۹۷۷، فرمان شماره ۴ مؤخر ۱۲ جون را درباره نشان و بیرق دولتی، فرمان شماره ۵ مؤخر ۱۴ جون را درباره سلب تابعیت صادر نمایند.

رهبران خلقی درامر صدور فرایین شماره ۶ درباره الغای سود و سلم و طلب ملاکان بر دهستان، شماره ۷ درباره اعلام حقوق مساوی زنان والغای

طوبانه و شماره ۸ درباره اصلاحات ارضی، نخواستند گویا پرچمیها زا شریک بسازند و امتیاز را گویا تنها برای خویش حفظ نمایند. در حالیکه درباره هشت مورد مذکوره دربالا با موجودیت پرچمیها بحث های لازم صورت گرفته بود. درماهیت امر پرچمیها مخالف اتخاذ تصامیم لازم درباره هیچیک از مسائل مذکوره نبودند. ولی ایشان با نحوه فیصله های پیشنهادی از جانب خلقیها و ازلحاظ عامل زمانی درباره هریک مخالفت داشتند. صرف نظر از فرامین شماره ۱ و ۲ که درباره قبل اظهار نظر گردیده است، درباره بقیه، نظر پرچمیها مغایر پیشنهادات خلقیها بود.

(فصل هفتم)

آغاز سیاستهای سرکوبگرانه

رژیم برای تعکیم مواضع قدرت خویش تلاش مینمود تا بطور روزافزون در کلیه امور بر اعضای خلقی حزب و نظامیان خلقی تکیه نماید. با چنجه نفوذ نظامیان، عمدتاً طرفدار امین و افراد ملکی خلقیها در تمام امور و اداره حزب و دولت روز تارو ز فزو نترمیگردید. تمام مقامات حساس و کلیدی در دستگاه دولت، اعم از ملکی و نظامی، با شتابزدگی عجیبی در مرکز و ولایات بوسیله خلقیها تعویض و اشغال میشدند، غیر حزبیها، بیطرف ها و حتی علاقمندان حزب بدون توجه یکی پی دیگراز کاربر کنار میگردیدند. رهبران با غرور و احساس افتخار میگفتند که دراردو از خورد ضابط تا جنرال و در اداره از علاقه دار تا والی واز رئیس تا وزیر همه خلقیهای سرخ هستند.

گردانندگان رژیم چنان از باده پیروزی سرمیست شده بودند و انقلاب شکوهمند ثور را شکست ناپذیر، برگشت ناپذیر و جاودان میشمردند که دیگر نیازی به پشتیبانی مردم و حمایت از جانب نیروهای مدافعان سیاسی نمیدیدند. رژیم عملاً اهمیتی برای مردم و پشتیبانی آنان از حاکمیت قایل نبود. کوچکترین اظهار موجودیت سیاسی نیروهای دیگر و کوچکترین حرف مخالف بمثابه گناه تلقی میگردید. اشخاص، افراد و نیروهای گوناگونی که مدافعان تحولات مترقبی بودند و خود را همکار این تحولات میشمردند و هنوز تمام امید و اعتماد خود را از رژیم بازنگرفته بودند، حين مراجعت به مقامات بالائی دولتی سیلی یأس بر روی خویش میخوردند. بیاد دارم که باری از جانب عده ای از وزراء بشمول پنجشیری، زیری، میناق و من به مجلس وزراء مطرح گردید که حقوق اداری شماری از کارمندان دولتی بنابر سیاستهای تبعیضی رژیمهای گذشته

و همچنان بنابر تبدلات و برکناریهای جدید تلف گردیده است، ایشان برای اعاده حقوق خویش مراجعته مینمایند. حفیظ الله امین فوراً حرف را از زبان من قاپید و گفت که اینگونه افراد زیاد هستند و دولت هیچ‌کاری برای آنان انجام داده نمیتواند، باید به ایشان تفهیم شود که با انجام انقلاب، حقوق عمومی همه بی مردم افغانستان تأمین گردیده است و اعاده حقوق هر فرد جداگانه ناممکن است. اگرچه این جواب سربالا باصطلاح هیچ جوابی دربرابر پرسش نبود، ولی مداخله رئیس مجلس و تأیید قاطع حرف امین فرصت صحبت در اینباره را باقی نگذاشت. بهمن گونه، مسایل دیگری که در رابطه بمشکلات و مطالبات مردم در جلسات بیرونی سیاسی یا در مجلس وزراء مطرح میگردید بعضاً با استهزاء "بعضاً با خشونت رد میشد.

برخوردهای خشونتبار:

اصلًا توده‌های مردم بمثابه کتله‌های بی اراده انسانها تلقی میگردیدند که گویا هیچ‌گونه حق شرکت در اداره امور دولت و جامعه را نداشتند و گویا صرف وسیله‌ای برای منزبات رژیم بودند.

برخوردهای خشن دربرابر غیرحذیبها و گروه‌های از مردم مانند متثبتین ملی، پیشه و ران و کسبه کاران تحت عنوان کترول بر قیمتها و بازار صورت میگرفت. به کار و اندیشه روش‌فکران، فرهنگیان و هنرمندان اصلی و قعی گذاشته نمیشد و صرف به اشخاص چاپلوس مشرب و مداهنه کارمجال تظاهر داده میشد. نسبت به عقاید، معتقدات، عنعنات، رسوم، رواجها و سنن مردم بی احترامی صورت میگرفت و تظاهر به لاقیدی جزء افتخارات انقلابی شمرده میشد.

لغاظی، انقلابیگری و تظاهر به ترقی خواهی به عادات فرصت طلبان مبدل گردیده بود. در این میان، مسابقه برای احرار مقاهیات بالاتر دولتی به ابتکارات جهت اختراع القاب جدید و جدیدتر مداهانه و مداهنه گرانه چون: رهبر کبیر خلق، رهبر انقلاب، نابغه زمان، نابغه شرق، آموزگار خردمند... بستگی

یافته بود. به زودی ملیونها نسخه فوتوهای رهبربه چاپ رسید و درهمه جا بشمول خانه‌های شخصی نصب گردید. همچنان مسابقه برای سرخ ساختن همه چیز و همه جا و وادار کردن مردم به این امر برخیج و عبث، نیز در جریان بود. با اینسان، به زودی جای اعتقاد، خوشبینی و امیدهای زودگذرو کوتاه مدت را بی باوری، بدینی و یا س فراگرفت. فضای ترسناک و هراس انگیز در میان مردم و بخصوص در میان روشنفکران، دگراندیشان و شخصیت‌های سیاسی مستولی گردید. برای گروه‌ها و نیروهای سیاسی اعم از راست و چپ که از دهه دموکراسی تا آنگاه باقی مانده بودند، نه تنها کوچکترین امکان تبارز و تنفس داده نمی‌شد، بلکه اصلاً تحمل شنیدن نام آنان وجود نداشت. نام بردن از موجودیت مستقلانه چین گروه‌ها، نیروها و شخصیت‌های سیاسی گناه شمرده می‌شد و سیاست پیگرد شدید علیه آنان اعمال می‌گردید. آنچه از ایشان مطالبه می‌شد تسلیم بلا قید و شرط و امحای نام، نشان و گذشته آنان بود.

بر پایه این سیاست ترور و اختناق، بر اساس فهرست‌های موجود و اطلاعات جواسیس، پیگرد خشن شخصیت‌های سیاسی دورانهای پیشین به زودی آغاز گردید و دامنه آن هر روز وسعت می‌یافت. با مشاهده این وضع، فرار شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی، روحانی و روشنفکران دارای اندیشه‌های گوناگون به کشورهای پاکستان و ایران و به کشورهای غربی آغاز گردید.

حفيظ الله امین از شخصیت‌های معروف، روشنفکران و جوانان که بدست عمال وی سر به نیست می‌شدند، تلویحاً و به کنایه یاد می‌گرد که برای آنان "پاسپورت" (!) صادر گردیده است و وانسود می‌گرد که در صورت مراجعت خانواده‌های آنان گفته می‌شود که به پاکستان فرار گرده اند!

(فصل هشتم)

تشدید اختلافات در درون ح دخ ا و اعمال فشار بر پرچمیها

هنوز دو ماه از قیام ثور نگذشته بود که سیاست دیکتات رهبری خلق‌ها در دستگاه اداره حزبی و دولتی مطلقاً کسب کرد. اکنون دیگر هر آنچه می‌خواستند به کرسی می‌نشانندند. ولی مقاومت‌های معین از جانب ببرک کارمل واعضای دیگر رهبری پرچمیها صورت می‌گرفت و البته این امر از جانب رهبری خلق‌ها بعنوان گناهان نابخشودنی، تلقی می‌گردید.

رهبری خلق‌ها از همان آغاز در قلاش کسب اکثریت در کمیته مرکزی حزب و پذیرش هرچه بیشتر اعضاء در رهبری از میان نظامیان طرفدار امین بودند. چنان‌که در جلسه بیرونی سیاسی مژوئخ ۲۶ می، پس از مباحثات حاد و جدی، ایشان موفق شدند که چهار تن دیگران از نظامیان طرفدار امین را به عضویت کمیته مرکزی و شورای انقلابی شامل سازند. در عین زمان در این جلسه اعلامیه ریاست امور سیاسی اردو که امین محرک و سازمانده آن بود و در آن گفته می‌شد که افسران باید در صفوں رهبری پذیرفته شوند، مورد بحث قرار گرفت. رهبری پرچمیها با این امر مخالفت می‌ورزیدند و می‌گفتند که با ارتقای افسران جوان و بی تجربه در مقامات رهبری حزبی سرانجام حزب خصلت نظامی‌گرانه و مستبدانه کسب می‌نماید. در این اعلامیه ریاست امور سیاسی اردو که از سوی امین تنظیم شده بود، برای نخستین بار کلمه «رهبر کبیر» و «تفکر کبیر» ذکر شده بود که مورد انتقاد پرچمیها قرار گرفت. ایشان می‌گفتند که بکاربردن چنین تعاریف، سیاست رسمی حزب تلقی گردیده و زمینه اتحاف از اصول قبول شده حزبی را بوجود می‌آورد. ولی امین که اکنون در حزب دست بالا یافته بود، در مطبوعات نه

تنها چنین القاب، بلکه اصطلاحاتی چون "افسران خلق" و "انقلاب خلق" مورد استعمال قرار گرفت. در آغاز بر کلمه "خلق" بمعنی مردم پاافشاری بعمل میآمد و سپس به "خلقی" مبدل گردید. در نتیجه شکایتها، اعتراضات و استدلالات پرچمیها مبنی بر جلوگیری از برخوردهای جناحی و خلقی ساختن تصنیع تمام نهادها و سیاستها، بیروی سیاسی در جلسه فوق الذکر فیصله نمود که نامهای جناح خلق و پرچم بنام وحدت حزب منحل گردد و مورد استعمال قرار نگیرد، ولی این امر نیز موجب رفع تنش در درون حزب و روند خلقی کردن، نگردید.

امین با استفاده از نام خلقی بخشی از اعضای حزب را فریب میداد و در راهی که خود میخواست ایشان را سوق میداد. وی متدرجاً در هرسه بخش قدرت: دولت، حزب و ارتش همه چیز را قبضه کرد و برای رهبری صرف چند نام پرطمطران باقی گذاشت. امین در نخستین روزهای ماه جون به کیویا مسافت کرد و از آنجا افسانه های عجیب و غریب در مورد اینکه ابتکارات وی را در امربراه انداختن ابتکاری انقلاب ستوده اند، با خود آورد.

در جلسه ۱۲ جون ۱۹۷۸ شورای انقلابی، اختلافات میان پرچمیها و خلقیها شدت بیشتر یافت. در این میان، نورمحمد تره کی اظهار میداشت که کارمل و امین باید اختلافات خود را از طریق رأی گیری در مقامات حزب، حل و فصل نمایند و آنگاه امین اکثریت را در مقامات رهبری برای خود بوجود آورده بود.

پلان حفیظ الله امین برای تصفیه پرچمیها:

طور بکه در عمل دیده شد، پلان امین برای تصفیه کامل پرچمیها از حزب، از اداره و از اردو دارای سه مرحله بود. در مرحله اول باید فهرست پرچمیها در مقاماتیکه مؤثربود داشتند، تکمیل میگردید. البته، تشخیص ملکی ها کار مشکلی نبود و این فهرست در اختیار وی قرار داشت. ولی سوال در ارتباط به نظامیهای پرچمیها بود که آنان میخواستند تصویر کاملی در دست داشته باشند.

زیرا شماری از نظامیهای ملاحظه برخورد خصمانه امین، افساء هویت خویش را معوق گذاشته بودند.

بر پایه چنین پلانی، حفیظ الله امین تلاش نمود تا برآغاز به حیله گری، سپس با تطمیع و در اخیر با شانتاز و تهدید فهرست نظامیان پرچمیها را بدست آورد. او تا حدودی موفق به چنین امری گردید و با اینقرار مرحله اول پلان وی تکمیل شد.

در مرحله دوم، او در نظرداشت که اعضای رهبری پرچمیها را فلنج نماید و به سه بخش از هم‌دیگر جدا بسازد. برای این‌منتظر، اولاً "او موضع آن عده را که با وی تبانی داشتند، بنفع خویش محکمتر و مشخصتر می‌کرد. ثانیاً شماری را که در امور تشکیلات ملکی و نظامی حزب شناخت، اتوریته، دسترسی و امکانات بسیج داشتند، از افغانستان تبعید مینمود و با یونیسویله دست شانرا از سازماندهی درون حزبی کوتاه می‌کرد. ثالثاً شماری را از قبل انتخاب و نشانی مینمود و در توطئه ایکه قبل اخود سازمان داده بود، در گیر می‌ساخت و بهانه برای سرکوب کامل حزب بدست می‌آورد.

این بود مرحله دوم پلان وی و مرحله سوم عبارت بود از تصفیه وسیع حزب و سرکوب قاطع تمام پرچمیها. با خاطر تحقق این مراحل، رژیم فشار و تضییقات بر پرچمیها را در مقامات ملکی و نظامی بنحو روزافزونی تشدید می‌کرد. برای این‌منتظر، امین بهانه می‌کرد و هر روز شکایت جدیدی را بالا می‌آورد که گویا پرچمیها و بخصوص افسران نظامی در این و آن امر، در اینجا و آنجا، در اجرای وظایف انقلابی سهل انگاری می‌کنند و حتی کارشکنی مینمایند؛ یا گویا اینکه مشاورین شوروی از روشها و شیوه‌های کار غیرمشمولانه آنان انتقاد دارند. این حرفها، آن داستان معروف در زبان فارسی را بیاد انسان می‌آورد که

گرگ به گوسفند اعتراض می‌کرد که چرا آب را گل آلود می‌سازد و نمی‌بیند که وی از جوی آب مینوشد. گوسفند اظهار میدارد: من چطور می‌توانم آب را گل آلود بسازم در حالیکه از پائین جوی آب مینوشم! گرگ خشمگین می‌شود

ومیگوید: این چه بیحیائی است، هم گناه میکنی وهم زیانبازی! و در یک لمحه شکم اورا میدرد.

دیری نگذشت که عزل و تبدل نظامیان هوادار پرچمیها و اشغال پستهای آنان بوسیله خلقیهای وفادار، آغاز گردید. در این جریان، فهرستی از نظامیها که اکثریت آنان وفاداران شخصی امین بودند برای شمول در ترکیب شورای انقلابی پیشنهاد گردید. این حرکت موجب تحریک جدی رهبری پرچمیها بخصوص برک کارمل و نوراحمد نور گردید. مشاجرات بالا گرفت، ولی آب زور سربه بالا رفت!

پس از آن، کشمکشها بیشتر و بیشتر گردید و در جلسه مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۸ بیروی سیاسی، امین با اکثریت آراء خلقیها تصمیم گرفت که شماری از اعضای رهبری پرچمیها را به خارجه تبعید کند و البته بگونه مفهوم شده شمار دیگری را از سر راه خویش به طرق دیگر بردارد.

اعتراض ببرک کارمل در باره تضییقات در برابر پرچمیها:

ببرک کارمل حین ملاقات پوزانوف سفیر سوری با نورمحمد تره کی در دفترش واقع در قصر گلخانه "خانه خلق" خواست که مطالibi را در میان بگذارد. او به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۸، در حالیکه سفیر سوری پوزانوف و سرمشاور حزبی خارازوف نزد تره کی بودند، به دفتر کار وی وارد گردید. کارمل بدون توجه به سفیر کبیر، از اوضاع و احوال پیش آمده بشدت شکایت نمود و از تره کی خواست که به آن وضع ناهنجار خاتمه بخشد. تره کی دنباله صحبت را با کارمل موکول به آینده کرد، ولی از این واقعه بشدت برا فروخته گردید. معهدا، برطبق یادداشت پوزانوف دریک سند رسمی محروم که در میان ۲۰۰۰ بر روی شبکه اینترنت برگردان آن به زبان انگلیسی پخش گردیده است، کارمل چنین اظهار داشته بود:

«اخیراً به نظر میرسد که وحدت در حزب از میان رفته است و این امر بدون تردید تأثیر منفی بر خود حزب، بر اداره دولت، ارتش و انقلاب و بر اعتبار شوروی وارد مینماید و میتواند به عواقب ناگواری منجر گردد... متأسفانه علیه ما (پرچمیها) در حزب، دولت و ارتش تحریکات صورت میگیرد. من نیخواهم پر ایله‌ی ایجاد نمایم تا نه دوست و نه دشمن نتوانند از موقف من بهره برداری نمایند. بروطی فیصله مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۱ بیرونی سیاسی کمیته مرکزی شماری از رفقا بحیث سفیر به کشورهای خارجی فرستاده خواهد شد. من و نوراحمد نور... مفید میدانیم که بعیت سفرا یا در تحت نام تداوی صحی به خارجه برویم تا اینکه زمینه برای تحریکات علیه مردم نجیب و صادق داده نشود... متأسفانه من نه در حزب و نه در ارتش امکانات آنرا ندارم که از ترس‌های خویش دفاع نمایم، دشوار است که فیصله نامه ۲۴ می درباره وحدت حزب و رهنماوهای بیرونی سیاسی مورد تطبیق قرار بگیرد. آنها بر روی کاغذ باقی میمانند و چیزی بیش از آن نیست... من هم در حزب و هم در حکومت سمت دوم را پس از ترمه کی دارم، با وجود آن نمیدانم که در کشور چه میگذرد، آنان مرا تجربید کرده‌اند، من در مسائل سیاستهای داخلی و خارجی سهمی ندارم و من مثل اینکه در یک قفس طلائی زندگی مینمایم».

پوزانوف در سنده متن‌کرده بالا، تگرایی کارمل را درباره اینکه اعضاي حزب (پرچمیها) تحت فشار و کشتر فرار خواهند گرفت و بدنام ساخته خواهند شد، یادداشت کرده است. برایه آن، کارمل چنین گفتنه بود: «من خود در تحت تهدید بسر میبرم و ممکن است که مورد پیگرد قرار گیرم». وی در نتیجه صحبت‌های خود چنین اعلام کرده بود: «وضع در حزب بسوی انسعاد انکشاف مینماید».

بر طبق یادداشت پوزانوف در سنده متن‌کرده، ترمه کی چنین نظر قاطع ابراز نموده بود: « تمام مسائل در اگانهای حاکمه خ دخ ابراساس مرکزیت دموکراتیک فیصله میتورد و هیچکسی، هیچکسی را تهدید نمیکند. در حزب انسعاد وجود ندارد، وحدت حزب تعکیم گردیده است با اوصاف اینکه برعی

اشخاص علیه آن اند. هرگاه کسی علیه انقلاب و وحدت حزب حرکت نماید، در اینصورت تصفیه حزبی صورت خواهد گرفت. تبرور وجود ندارد، ولی باید دانست که این یا هر شخص دیگری برای انقلاب خطیری بوجود آورد، در آنصورت موازین قاطع جزائی بر وی تا جزای اعدام تطبیق خواهد شد».

پوزانوف در پایان یادداشت کرده است که با این حرفها، تره کی صحبت را قطع کرد و فهماند که نمی‌خواهد صحبت را با کارمل ادامه بدهد. کارمل خداحافظی کرد و رفت.

پوزانوف اظهار میدارد که در بقیه صحبت، تره کی اظهار داشت که: حزب متعدد است و وحدت آن روز تاروز مستحکمتر می‌شود و درباره کسانیکه علیه وحدت قرار گیرند چنین اظهار نمود: «ما آنانرا مانند اینکه زیر رولر بخار (جاده صاف کن غلتان) قرار گیرند، خسرو و خمیرخواهیم کرد. این چنین اقدامات صرف موجب تحکیم حزب می‌گردد».

تشدید فشار و تبعید رهبران پرچمیها:

فشار بر کارمل از طریق آراء اکثریت اعضاء بیروی سیاسی و کمیته مرکزی شدت یافت. با استفاده از آن بیروی سیاسی بتاریخ ۲۴ جون با اکثریت آراء فیصله کرد که شماری از رهبران پرچمیها به خارجه فرستاده شوند. کارمل وادر گردید که به آن تن دردهد. امین بجای کارمل مقام منشی کمیته مرکزی حزب را احراز کرد. ولی، حرف دراینجا پایان نیافت و متعاقباً اعزام عده دیگری از اعضای رهبری پرچمیها بخارجه مطرح گردید. درنتیجه کارمل به چکوسلواکیا، اناهیتا راتبزاد به یوگوسلاویا، محمود بریالی به پاکستان، نور احمد نور به ایالات متحده امریکا، نجیب الله به ایران، عبدالوکیل به بریتانیا بعیث سفیر تعیین و اعزام شدند. همچنان عبدالمجید سربنده در بمبی هند بعیث جنرال قونسل و عده دیگری بعیث سکرتورها تعیین و عازم کشورهای مربوط شدند. از میان اعضای مخالف در بیروی سیاسی مربوط به پرچمیها تنها من ماندم.

باينقرار، امين اکثریت آراء را که ظاهرآ برای ریشه کن کردن کامل پرچمها از حزب، دولت و ارتش لازمی ميشمرد، بدست آورد. در جلسه مؤرخ ۸ جولای، بیروی سیاسی رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را به دونت از خلقیها واگذار نمود، در حالیکه هردو سازمان صرف از جانب پرچمها ایجاد و تکامل داده شده بود و رهبری میگردید. به تاریخ ۱۶ جولای، بیروی سیاسی فیصله کرد که تمام والیهای ولایات که به توصیه پرچمها تعین شده بودند، بر کنار گردند و بیشتر صلاحیتهاي والیها به منشی های کمیته های ولایتی حزب تفویض گردد. بدینگونه، بیروی سیاسی به یک ماشین رأی دهن برای پیشنهادات امين مبدل شده بود. برای مدت کوتاه دیگر تنها یک رأی مخالف ازسوی من وجود داشت و بس که هیچ جائی را گرفته نمیتوانست.

تشدید تضییقات وفشار بر مردم و نیروهای سیاسی:

پس از عزیمت هیأت رهبری پرچمها به خارج از کشور، فشارهای سیاسی بر مردم عادی کشور نیز بخوا روز افزون کسب شدت میکرد. کوچکترین صدای اعتراض در برابر اعمال ضد مردمی رژیم، در گلوی اعتراض کننده خفه ساخته میشد. اختناق و ترسور سیاسی شدت و وسعت بیشتر مییافت.

تحمل آن وضع برای من غیرممکن شده بود. صدای اعتراض خویش را من بارها بلند کردم، ولی نه تنها سودی نبخشید بلکه برای من خیلیها گران تمام شد که نقصیل آنرا بعداً خواهم نوشت. باری من در یکی از جلسات بیروی سیاسی گفتم:

«ضرب المثلی میگویید که نیکبختها اشتباهات دیگران را میبینند و عبرت میگیرند و بدینختها خود اشتباه میکنند. شما میگوئید که محمد داؤد گناه کار بود، بلی گناه او این بود که مردم و حتی دوستان خویش را فراموش کرد و بر سر نیزه تکیه نمود و سرانجام مزه تلخ آنرا چشید وحالا که من بینم سرنیزه

های براق چشمان بسیاری را در اینجا نیز خیره کرده است و این بسیار خطرناک خواهد بود».

امین بلا فاصله و به برافروختگی گفت:

«بلی این سرنیزه‌ها چشمان خائین را کور خواهد کرد».

امین در حالیکه همچنان برافروخته بود، رئیس جلسه اظهار داشت:

«انقلاب به فلسفه بازی و قصه سازی ضرورت ندارد، ما راه انقلابی خود را در پیش می‌گیریم و پروای احمد و محمود را نداریم».

موقف دشوار من در درون رژیم:

من چنان از شرکت در برخی از جلسات و مشاهده آنمه غرور و خودخواهی به تنگ آمده بودم که دیگر نمی‌خواستم به کار ادامه بدهم. من باری در یک ملاقات خصوصی با منشی عمومی، تره کی از وی خواستم که استعفای مرا از حکومت و از حزب بیذیرد. البته لازم بود که مسأله را چنین مطرح می‌کردم، زیرا نمیتوانستم که «مستقیماً» استعفانامه خویش را ارائه نمایم. ولی تره کی نبذیرفت و گفت:

«مگر تو نمیخواهی که در اینجا نماینده بیرون جان باشی!»

من اظهار داشتم:

«کارمل مرا نماینده خود انتخاب نکرده است».

وی گفت:

«اگر اینطور است پس چرا او از من نخواست که مانند دیگران ترا نیز بخارج میفرستادم».

گفتم:

«من انسان مستقلی هستم و صلاحیت خود را خودم دارم».

وی اظهار داشت:

«اینطور باشد، پس حالا برس کار خود ببروید. ما استفقاء هیچ کسی را قبول نمی‌کنیم.»

پس از عزیمت اعضای رهبری پرچمیها و برکناری وسیع نظامیان هوادار پرچمیها از مقامات نظامی ایشان، رهبری خلقيها درامرتصفیه بقیه کادرهای ملکی و نظامی دست آزاد یافتند. وضع خيلي دشواری بوجود آمده بود، تعقیبات و تضییقات هر لحظه شدت کسب میکرد و مجال تنفس برای انسان باقی نمیگذاشت. اعضای حزب بخش پرچمیها کما کان تحت فشارهای گوناگون و مورد تعقیب و اهانت، آزار و اذیت قرار میگرفتند، از کار و عضویت حزبی اخراج میشدند. اعضای ناراضی و متاذی حزب گاهکاهی نزد من نیز میآمدند و از وضع اختناق آور که روح و جان انسان را گداخته میساخت، شکایت میکردند. البته، من نمیتوانستم کاری برای ایشان انجام بدهم بجز اینکه آنان را به شکیابی، حوصله مندی و ادامه مبارزه اصولی فرا میخواندم.

قبول مسئولیت:

زندگی و زمان، لحظات دشوار مبارزه، بار سنگین پذیرش مسئولیت سازماندهی و رهبری اعضاء و گروه های پراگانده، مأیوس، شدیداً رنجیده و ناراضی حزب (پرچمیها) را بر عهده من و شمار معین دیگری از رده های دوم و سوم رهبری حزب قرار داد. من تا آنزمان کار تشکیلاتی در حزب انجام نداده بودم و بیشتر در امور ایدئولوژیک و آموزش اعضای حزب، کارمیکردم و گاهگاهی هم باصطلاح سخنگوی حزب در مسائل اقتصادی در کشور شمرده میشدم. معهدزا، مشاهده شرایط دشواری که بر اعضای حزب بخصوص پس از سریمت رهبران پرچمی به خارجه، تحمیل شده بود و مراجعت ایشان مرا واداشت که بیش از پیش احساس مسئولیت نمایم.

سیاست اختناق و ترور گردنده‌گان رژیم در کشور بیداد میکرد و شرایط برای کار و مبارزه حزبی خلیها سخت و سنگین بود. به رغم آن، من نمیتوانستم که مراجعت رفای خوبش را نادیده انگارم و دربراير پرسشهای ایشان بى پاسخ

باقي بمانم. برای اینکه مبارزه بگونه بهترسازماندهی گردد و خصلت اصولی و جمعی یابد، گروه سه تنی رهبری پرچمیها در کابل بمتابه نخستین گام ایجاد شد. این کمیته رهبری مشکل بود از: نجم الدین کاویانی، محمد رفیع و من. البته بطور مفهوم شده رهبری آن بر عهده من بود و پس از زندانی شدن من و رفیع، برای مدت کوتاهی کاویانی آنرا رهبری می‌کرد و سپس ظهور رزمجو. بعد از بازداشت کاویانی، در تحت رهبری ظهور رزمجو "کمیته مخفی" پرچمیها بوجود آمد. کمیته مخفی در شرایط اختفاء، بمتابه وارت برحق و بالاستحقاق تمام مبارزات بزرگ واژجان گیسخته اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (بخش پرچمیها) در شرایط پیگرد بی‌رحمانه رژیم ترور و اختناق، کار دشوار و عظیم سازماندهی و رهبری پرچمیها را تا پایان بر عهده گرفت و به پیش برد و سرانجام درامر بر انداختن رژیم خود کامه حفیظ الله امین از اریکه قدرت، سهم فعال گرفت. در رابطه به اهمیت، ماهیت، هویت و مبارزه کمیته مخفی در این بادداشتها و خاطرات بیاد آوریهای لازم صورت خواهد گرفت و اکنون بر می‌گردم به موضوع مبارزه در آخرین ماه‌ها، هفته‌ها و روزهای قبل از بازداشت من و رفقاء.

من با کاویانی ورثیع جداگانه ملاقات می‌کردم و نظریات، پیشنهادات، فیصله‌ها و عملکردها را همسان می‌ساختم. غالباً بازدید با کاویانی در اتاق کار من در وزارت پلانگذاری انجام می‌گرفت. حرفاها شفاهی من با او بعضاً صرف چند جمله تعاریف بود و بعضاً هیچ. ما روپروری هم یا کناره‌م پشت میز جلسه می‌نشتیم و برروی پارچه‌های جداگانه کاغذ مطالب خویش را می‌نوشتم، گزارش ارائه می‌گردید، تبادل معلومات و نظر صورت می‌گرفت و وظایف مشخص بعدی تعیین می‌گردید. پس از پایان صحبت پارچه کاغذها را بزیریز می‌کردیم و در مجرای فاضل آب تشنب می‌انداختیم که آب ببرد. زیرا بدون تردید، در اتاق کار من پیشخدمتان رژیم وسائل استراق سمع و ثبت را، کار گذاشته بودند. بازدیدهای من با محمد رفیع اندک و خیلی کوتاه بود. گاهی او به دفتر کار من می‌آمد و گاهی من به دفتر کار وی در وزارت فرائد عامه میرفتم.

ملاقات‌های مان ظاهرآشخاصی ورسمی بود و بعضاً مطالب درباره کارحربی را همچنان ببروی کاغذ پاره‌ها باختصار می‌نوشتم. کاویانی کارعملی سازماندهی پرچمیها اعم از ملکیها و نظامیها را بر عهده داشت و در پخش نظامیها محمد رفیع و محمد سرور منگل با وی همکاری میکردند. همچنان محمد داؤد رزمیار که کارمند وزارت پلانگذاری بود، درامر تأمین ارتباط با اعضای غیرنظامی پرچمیها فعالانه سهم میگرفت و دیدارهای روزمره او با من طبیعی تلقی میگردید. محمد فتح تربین، معین آن وزارت که از جانب رژیم خلقی حربی تشخیص نشده بود، نیز در این امر صمیمانه همکاری مینمود.

شایان یادآوری است که هدف ما از رهبری پرچمیها مطلقاً سازماندهی بمنظور زنده نگهداشتن روان حربی و انقلابی ایشان، جلوگیری از تشتت فکری و پراگندگی سازمانی آنان و آمادگی ایشان برای دوام مبارزه اصولی وعادلانه بود. زیرا پرچمیها، پس از عزیمت اعضای رهبری به خارجه و تحمل فشارهای توافقسای رژیم، مشاهده عهد شکنیها، تکنازیها، زورگوییها، بی اصولیها، خودخواهیها، جاه طلبیها، بیرحیمهای و در مجموع تمام اعمال ناصواب و خشنوتبار سردمداران رژیم، بعض‌اً احسان سرشکستگی ونا امیدی میکردند.

در چنین اوضاع و احوالی، ضرورت مبرم بود تا رفقا از اینوضع رهائی یابند و روح رزمجوابانه انقلابی خویش را حفظ نمایند. اصلاً در شرایط متذکره وظیفه دیگری از قبیل برانداختن فوری رژیم، دست زدن به ماجراهای نظامیگرانه وغیره نه مطرح بود ونه امکانپذیر.

من در اوضاع دشواری قرارداشم. از یکسو باید کاری میکردم که فشار سیاسی بر رفقا از جانب رژیم تاحد ممکن کمتر میگردید واز سوی دیگر کارسازماندهی فعل انجام میگرفت تا روح ادامه مبارزه اصولی در جسد ایشان تقویت میشد.

آخرین تلاشها:

تحت فشار این وضع، من بار دیگر نزد نور محمد تره کی مراجعت کردم و اظهار داشتم که آیا او در جریان است یا خیر که وضع پدید آمده موجب گردیده است تا شمار زیادی از اعضای حزب و مردم بنحو غیر عادلانه ای متهم رنج و فشار گرددند. او به یکبارگی برآشته شد و گفت:

« هیچکس حق ندارد که از دیگران نمایندگی کند. رهبرتان کارمل حتی نزد سفیر سوری سرشکایت را بالا کرد چه فایده کرد که تو آنرا تکرار مینمائی! »

متعاقباً وی اظهار داشت:

« ما هرچه میکنیم، اختیار داریم. »

وی پس از مکث کوتاهی گفت:

« سفیر سوری چه کاره است، او در دربار ما سپیر است! »
او از این حرف خویش آشکارا نگران بنظر میآمد و پس از لحظه‌ای با ملایمت گفت:

« اگر تو به کار دیگران مداخله نکنی به مفادت خواهد بود. اگر تو مایل باشی و خود را اصلاح نمائی، میتوانی مانند ... با ما باشی! »

من اظهار داشتم:

« فکر میکنم در اینجا سوء تفاهمی رخ داده است. من درباره خود شکایت ندارم که مورد اعتماد قرار بگیرم یا نه. هدف من اینست که اگر و وضع بایمنوال ادامه یابد و دایره تارضایتها در درون و برون حزب روز تاریز توسعه بیابد، روند انقلابی در جامعه شدیداً صادمه میبینم. »

او شاید فکر میکرد که کدام توطئه، کدام نقشه‌ای در کار است، با

تعجب پرسید:

« مگر چه صادمه ای، کی میتواند با ما خود را بزند؟ »
من اکنون بوضاحت بیشتر متوجه شدم که برای رهبران، آن « پیروزی ارزان قیمت قیام نظامی و تصفیه‌های بعدی درون حزبی و خفه کردن کوچکترین

صدای اعتراض در گلوی هرمخالفی، کبر و غرور بیحد و حصر بخشیده است. بصراحت بیشتر دریافت که ایشان آنکون به اعتقادات قبلی ایدئولوژیک حزب خویش مبنی بر اینکه مردم منشأ همه بی تحولات و نیروی محركه تاریخ است و حزب طبقه کارگر پیشاهنگ سیاسی مردم میباشد، چندان اهمیتی قابل نبودن و صرف به زور عقیده داشتند و به سرنیزه نظامی تکیه مینمودند. لهذا لازم دیدم که هدف خویش را با وضاحت بیشتر چنین بیان نمایم:

«هدف من ایست که درنتیجه سیاست‌های سرکوبگرانه علیه مردم واعمال فشار بر بخش بزرگی از اعضای حزب، دایره نارضایتیها و درنتیجه مخالفتها علیه دولت روزتا روز بیشتر میگردد و هر دایره، پیرامون خود دایره‌های بزرگتر و وسیعتر ایجاد مینماید. زیرا هر نارضای و مخالف فعال و دارای طرقداران و هواخواهان میتواند گروه هائی از مخالفین جدید را بوجود آورد. باینترتیب بر درجه نارضایتی‌ها و بر تعداد مخالفین حزب و انقلاب روز تاروز افزود میگردد. معلوم است که سرانجام انقلاب در گرداب خطرناکی قرار میگیرد و حزب که از درون درحال شکستن است، قدرت دفاعی خود را متدرجاً از دست میدهد.»

من از منشی عمومی تقاضا نمودم که بنام حزب و مردم وبخارط پیروزی انقلاب کاری نماید تا دربرابر آن وضع ناهنجار دربرابر اعضای حزب و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی پایان داده شود و او خود ملامت تاریخی را بدوش نگیرد. من باصرار گفتم که برای بازگشت به سیاست اعلام شده حزب که عبارت از اتخاذ یک سیاست دموکراتیک و مردمی باشد و احیای وحدت حزبی هنوز چندان ناوقت نیست. در غیر آن زمان میگذرد و مردم مطلقاً از حزب و دولت روگردان میشوند. ولی او که تا آنگاه به صحبت من باسی اعتنای گوش داده بود، با عصبانیت اظهار داشت:

«تشویش ندادسته باش، هیچ چیز بدی واقع نمیشود. ما برای مردم کار مینماییم و مردم از انقلاب ما دفاع مینمایند. ما درنظرداریم که یک حزب یکپارچه و متحده بوجود آوریم. از اتحادها و وحدتهای مصنوعی کاری ساخته

نیست. ما میخواهیم که حزب را در یک قالب نو بریزیم تا یک حزب قوی مانند فولاد بوجود آید. ما دیدیم که ولذتگ کاری فایده ندارد. آهن از جانیکه ولذتگ شده باز میشکند. وحدت حزب ما چنین بود.»
اگرچه برای من دگر جائی برای حرف باقی نمانده بود، ولی نمیتوانستم که عدم موافقت خویش را با این حرفاها اظهار نه نمایم، لهذا خیلی با اختصار گفتم:

«تره کسی صاحب! اینکه آهن از کجا میشکند، من چیزی نمیدانم. ولی اعضای حزب آهن یا فولاد نیستند که در یک قالب مشابه ریخته شوند. شما میتوانید، که هنوز حزب را از گمراهمی و تباہی نجات بدینید. در هر حال اختیار در دست شما است!»

من و نورمحمد تره کی هردو دریافتیم که صحبت روی آن قضایا بیهوده است. وی طبق عادت چهره متبس بخود گرفت و درباره اوضاع اقتصادی و مطالب دیگر سوالهایی کرد و جوابهایی شنید. دقایقی بایمنتوال گذشته بود که سکرتردفتر وی وارد شد و گفت:

«امین صاحب آمده‌اند»

وی اظهار داشت: «بفرمائید!»

حافظ الله امین وارد شد و بالب و دهن متبس دائمی خویش با هردوی مان مصافحه کرد و گفت: «تره کسی صاحب برویم نان بخوریم.»
من خواستم مرخص شوم. ولی تره کی مانع شد و از من دعوت کرد که با آنان طعام چاشت صرف نمایم. تره کی در صدر میزنشست و به ترتیب در دو کنار میز نزدیک وی امین، چند تن از وزراء و نظامیان عالیرتبه نشستند و من نیز در آن ردیف جاگرفتم. در جریان صرف غذا، از اینجا و آنجا حرفهایی گفته شد، از انقلاب و دستاوردهای آن، از استقبال مردم از انقلاب، از فعالیتهای حزبی و درباره توصیف رهبران حرفهای مبالغه آمیز و چاپلوسانه زیادی بر زبانها آمد. پس از صرف غذا شماری مرخص شدند و در جریان صرف چای، نورمحمد تره کی خطاب به امین گفت:

«امریوز کشتمند از وضع حزب و تغییر و تبدیل اعضای حزبی بمن شکایت کرد. تو که حالا مسئول تشکیلات حزبی هم هستی، جوابش را بده!»
حفیظ الله امین چهره حق بجانب و غرورآمیز بخود گرفت و با بی اعتنایی گفت:

«دیگر این حرفا به درد نمیخورد. ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینماییم. دیگر هیچکس بما نگویید که چه بگیم وجه نکنیم!».

سپس او تره کی را مخاطب قرار داده و اظهار داشت:

«سرمشاور حزبی، درامور تشکیلات حزبی زیاد میفهمد و شخصی وارد در کار است و با ما خوب کار مینماید.».
من اجازه خواستم و هر خص شدم.

esalat.org

بخش پنجم

روزهای دشوار در کار و مبارزه
و
خاطرات تلخ دوران بازداشت و زندان

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«من از لحاظ شخصی دروغی دشواری قرارداشتم و مشاهده وضع بسیار دشوارتر رفقاء، روانم را می‌سایید. فشار و تضییقات بطور محسوس علیه من و عالان پرچمی روزتا روز، افزونتر می‌گردید و رفقا که برخی از ایشان مأیوس و دلسربنظر می‌آمدند و برخی های دیگر عصبانی و پرخاشگر، از جمله نزد من نیز مراجعته میکردند. من ایشانرا به شکبیائی و در عین حال بمبارزه آرام و مسامت آمیز فرامینخواندم و به ایشان توصیه میکردم که مرتكب هیچ عمل خشنوت آمیز، پرخاشگرانه و غیر مستولانه نشوند و بدست گردانند گان رژیم بهانه ندهند. کارسازماندهی در میان اعضا حزب تداوم میابافت و بگونه روز افزون شمار رفقاء در کمیته های مخفی بیشتر میشد.»

«در شرایطی که بشیوه غیراخلاقی بدون هیچ گناهی مرا بازداشت کردند و در زبان افگندند، آنهمه اهانت و شکنجه را که بر من روا داشتند، آنهمه اتهامات و تاروها را که بر من وارد کردند، از خود متبرسیدم که مبادا روح و ذهنم آلوده به گناه کینه ورزی و انتقام‌جوئی گردد. زیرا در چنین حالات، انسان میتواند دستخوش سوشه ها شود و آتش انتقام دروغود او زیانه کشد. من بنحو آگاهانه در برابر اینگونه تصورات در ذهن و روان خودم بمبارزه کردم و با خود تعهدیم که هرگاه زنده بمانم، در تحت هرگونه شرایطی هیچ انسانی و هیچ موجودی از دست من نباشد آزار و زیان بیند و هرگز متصل به خشنوت اش نداشت عمل نشوم. خوشبختانه همینطور هم شد و زنده ماندم و به هیچ بندۀ خدا عملاً کوچکترین ضرری نرساندم. برای خودم نیز اعجاب انگیز بود که تو ایستم تا در برابر خلقیها و مجموع مخالفین ذهن خودرا پاک از هرگونه لوث کینه و خصوصت بسازم و بجز شماری از پالیسی سازان و مسببن اصلی در رهبری آنان، دیگران را جزء اجرا کنندگان دستاپر گردانند گان واقعی بشمارم.»

(ص ۴۰۸ و ۴۶۳-۴۶۴)

فهرست عناوین:

صفحات

- بجای پسشگفتار: ۳۹۵
- وضع در دستنگاه اداره دولت: ۳۹۸
- ضیافتهای اشرف منشانه: ۴۰۰
- فصل اول: یادی از سه ماه دشوار کار و مبارزه من: ۴۰۰
- فشار برای طرح پلان جدید: ۴۰۳
- مسافرت به عراق و لیبیا: ۴۰۶
- فصل دوم: روزهای دشوار تر برای من و مجموع پرچمیها: ۴۱۰
- مقدمات برای گرفتاریها و تصفیه کامل پرچمیها و دیگران: ۴۱۱
- بازداشت عبدالقادر وزیر دفاع: ۴۱۵
- ضیافت در خانه خلق: ۴۱۹
- فصل سوم: یادی از دوران هفده ماهه زندان: ۴۱۹
- از کوتی با غجد ارگ تا زندان پل پرخسی: ۴۲۰
- جریان بازداشت من: ۴۲۶
- انتقال به محلی دیگر: ۴۲۸
- شکنجه های بیرحمانه: ۴۳۴
- انتقال از کوتی با غچه: ۴۵۱
- فصل چهارم: زندانی مجرد یا "کوته قفلی" در زندان مخوف پل پرخسی: ۴۵۷

- وضع دشوار و نامطمئن من در زندان **تپرخی**: ۴۶۳
- نگرانی عمیق خانواده من: ۴۶۴
- برخورد رژیم در برابر اهتمای خانواده من: ۴۶۶
- با صلح **محاکمه** من: ۴۶۸
- صدور حکم اعدام در مورد من: ۴۷۰

بجای پیشگفتار

وضع در دستگاه اداره دولت

من از نعستین روزهای پیروزی قیام نظامی ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، صرف نظر از موانع و فضای مستولی که دلسُری بوجود می‌آورد، بعیت عادت دیرین خویش سعی کردم تا با علاقمندی بعنوان وزیر پلان بکار آغاز نمایم. در عین زمان در روزهای اول، مراجعت مردم برای اظهار تبریکات بخاطر پیروزی "انقلاب" و احراز کرسی وزارت، خیلی زیاد بود. این مراجعتات خود بخودی و ناشی از خلوص نیات بود، در غیر آن وزارت پلان در حالات عادی مراجعتات مردمی نداشت و کاری برای اشخاص نمیتوانست انجام بدده. مراجعتات بی ریای مردم را من با طیب خاطر همیزدیر قدم و با ایشان صمیمانه برخورد و صحبت مینمودم.

گردانندگان رژیم در اداره دولت افزون بر آنکه قادر تجارب لازم اداری بودند، بیباک عمل میکردند. تصامیم خودسرانه و بدون استدلال منطقی، بدون ملاحظات و محاسبات، بدون ارزیابیها و بررسیهای اقتصادی در اینجا و آنجا، در این یا آن وزارتخانه و اداره اتخاذ میگردید. من که اصلاً شخصی دلخور و حساس هستم از این بابت خیلی رنج میبردم و همچنان از لحاظ کاری احساس مستلزمیت مینمودم. بطور مثال متذکر میشوم که در برخی از وزارتخانه‌ها علاوه بر استفاده بیحساب از بودجه عادی، تخصیصات بودجه ای انکشافی را نیز که مربوط به وزارت پلانگذاری بود، در امور غیر انکشافی و غیر ضروری بمصرف میرسانیدند.

گردانندگان رژیم درباره بخش خصوصی اقتصاد، درباره متشبthen ملی و تاجران، خصوصیت بدلیل ابراز میداشتند. صاحبان ثروت و سرمایه را تهدید

میکردند. ایشان تاجران را دزدان خطاب میکردند. نظریاتی مبنی بر اینکه هرچه زودتر تجارت ملی و دردست دولت تمرکز گردد، ورد زیانها بود. نخستین گام در اینجهت ایجاد مؤسسه تجارتی دولتی تحت نام "دخلکو تجارتی مؤسسه" بود. وزارت تجارت برای این مؤسسه صلاحیتها و امتیازات بزرگ قایل گردید. ادعا میشد که گویا مؤسسه مذکوره بمنابه هسته ای برای تمرکز تمام تجارت خارجی کشور بدرست دولت خدمت خواهد کرد.

مصارف دولتی بدون محاسبه و بدون هراس از مستولیت و محاسبات، انجام میگرفت. در برخی از وزارتخانه ها و مؤسسات در این رابطه تصامیم نادرست اتخاذ میگردید. خریداریهای بدون موجه اموال تجملی، موترة، موبیل و مفروشات در سیاری از وزارتخانه ها و مؤسسات، یک امر معقول شمرده میشد. چنانکه از نخستین ماه ها در اثر اصراف، استفاده از اسعار خارجی در داخل وخارج کشور افزایش یافت و به زودی توازن میان عواید و مصارف آن برهم خورد. صرف بعنوان یک نمونه از بیملاحظه گی در مصارف اسعاری را در اینجا متنذکر میشوم:

در نخستین هفتاهی پس از قیام، حفیظ الله امین بنحو احساناتی به وزارت مالیه دستورداد که تعدادی از بسیاری از بسیاری ای را موسوم به "چقدر" به اسعار قابل تبادله از ذخایر اسعاری دولت نقداً و به قیمت‌هاییکه با یک مقایسه اجمالي معلوم میشد که خیلی بلند بود، خریداری نماید. قرار معلوم سفیر بلغاریا در یک ملاقات به امین چنین پیشنهادی را ارائه داده بود. وزارت مالیه در این امر مشکوک بود و آمادگی نداشت. هنگام طرح مسئله در مجلس وزراء، من اظهار داشتم که اصلاً ضرورتی در این اول مرحله برای خرید بسیاری شهرتی وجود ندارد و هرگاه ضرورت باشد بهتر است که به قرضه آنها پس از حصول آفرهای متعدد بمناسب ترین قیمت خریداری شود. برای توجیه نظر خویش، اضافه نمودم که برایه اصل " تقسیم سویا لیستی کار" میان کشورهای سویا لیستی، این کشورهنجری است که بسیار خوبی را بنام "ایکاروس" تولید

مینماید و باید با موئسسه تولید کننده بسیاری متذکره یا لااقل با دولت هنگری در تماس شد. رئیس مجلس در حالیکه بسوی من و امین با نگرانی میدید، گفت:
 «دراین شکنی نیست که بس برای شهر کابل ضرورت است و مردم شهر از انقلاب دفاع کرده اند و باید یک تحفه برای ایشان داده شود». من گفتمن:

«اولاً ضرورتها و اولویتهای جلدی تر وجود دارد و ثانیاً باید سنجیده شده و آگاهانه در اینباره گام گذاشته شود».

امین که با تلخی صحبت مرا میشنید، در پاسخ گفت:
 «کی میگوید که بسیاری بلغاریائی خوب نیست. مانیتوانیم بگفته این مثل: منتظر بمانیم تا جو لفمان برسد! ما پول کافی در بانکهای خارج داریم و بدون استفاده باقی مانده است و میتوانیم بسیاری بلغاریائی را که آمده است خریداری نمائیم».

رئیس مجلس (تره کی) بخاطر جلوگیری از طول کلام اظهار داشت:
 «حالا که امین صاحب وعده کرده است، بهتر است که وزارت مالیه فوراً به خریداری بسها اقلام نماید».

فیصله در اینمرد صادر گردید و بسها خریداری شد. میتوان گفت که صرف یک تاجر ساده و تازه کار، آنهم به پول دیگران، شاید چنین معامله ایرا انجام بدهد. بسیاری متذکره دارای کیفیت پائین، کم سرعت و پر مصرف بودند و بمقایسه قیمت‌های بین المللی خیلی‌ها گذاف. اصلاً فابریکه ایکه این بسها را تحت مارک "چفلدر" تولید میکرد، بدست دوم ازیک فابریکه تولید بس در اتحاد شوروی سالها قبل خریداری گردیده بود و برای تولیدات خویش بازار نداشت.

وزارت امور خارجه که در دست حفیظ الله امین بود، سرکیسه اسعاری را برای وزارت توانهای و سفارتخانه ها در خارج از کشور باز کرده بود و در داخل ضیافت‌های مجلل و شب نشینیها را برای هیأت‌های خارجی، نظمیان و اعضای هیأت رهبری برپا میکرد.

ضیافتها اشراف منشانه:

من طی مدت کوتاه قبل از زندانی شدن، شاهد ده ها ضیافت بزرگ واشراف منشانه بودم که درارگ و قصر چهلستون، در تالار گلخانه صدارت و وزارت امور خارجه، در پفمان و فرغه، در کاریز میر و استالف و جاهای دیگر برپاشده بود. بیادم می‌آید، در یکی از این ضیافتها که از جانب حفیظ الله امین در تالار باشکوه وزارت امور خارجه برای هیأت رهبری بدون هیچگونه مناسبی برگزار شده بود، هنگامیکه نور محمد تره کی وارد گردید، شوخی کنان به امین گفت:

«جاهای خوب را برای خود نگهداشته ای و مارا در قصرهای کهنه جداده ای؟».

حفیظ الله امین خندید و گفت:

«بیائید که جاهای خود را تبدیل ننمایم!»

تره کی نیز خندید و اظهار داشت:

«مزاح کردم!»

در آن شب، کنسرتی از جانب نسیم چند از موسیقی نوازان و آواز خوانان مرد و زن انجام گرفت و انواع مشروبات بعد افراط مصرف گردید. اصلاً میخوارگی در میان صاحبان قدرت به سرعت شیعه میباشد و اینگونه تظاهرات و مستی هایکی از مشخصات و نشانه های انقلابی بودن شمرده میشود. میگویند که حفیظ الله امین، کارتهای انواع مشروبات خارجی اعم از ویسکی، ودکا و کنیاک و همچنان برندی داخلی (محصولات شرکت کلمد افغان) را در الماریهای دفاتر متعدد خویش نگه میداشت و چندین بوتل بحیث سردستی همیشه در روکهای میزهای کاروی موجود بود. او پس از ملاقات با کارمندان عالیرتبه و مهره های مهم، بخصوص به برخی از افسران نظامی، یک یا چند بوتل برسم تحفه «حسن نیت»، تعارف میکرد و باینقرار هر روز شمار بیشتر طرفداران بسوی او جلب میگردید!

امین و افراد نزدیک به وی، در حالیکه پرچمیها را تحت نام "اشراف زاده ها" هزاران بار اتهام میزدند و اهانت میکردند، ولی خود به تجمل برسنی و زندگی نوع اشرافی علاقمندی روزافزون نشان میدادند. ایشان که سرمست از باده پیروزی بودند، هر یک بقدرتسری خوبیش از خوان نعمات استفاده میکردند. ولی من در جریان اجرای صادقانه وظایف رسمی دولتی، از لحاظ شخصی، حزبی و سیاسی روزهای دشواری را از سر میگذراندم.

(فصل اول)

یادی از سه ماه دشوار کار و مبارزه من

من از نخستین روزیکه بعنوان وزیر پلان بکار آغاز کردم، بهیث یک گام نخست با کارمندان وزارت آشناei حاصل نمودم و به ایشان اطمینان دادم تا هنگامیکه من باشم هیچگونه ملاحظات اعم از جزیی و شناخت شخصی، بجز صلاحیتهای کاری درامر جابجایی کارمندان، درنظر گرفته نخواهد شد. سپس بمشوره کارمندان، نام "وزارت پلان" را که از لحاظ ترکیب در زبان فارسی بیمفهوم بود واژمدها جلب توجه مرا کرده بود به "وزارت پلانگذاری" تبدیل نمودم و تصویب قانونی را بر طبق مقتضیات آنزمان تقاضا نمودم. اگرچه وزارت برنامه ریزی "نام مساعدت تر و ترکیب فارسی بود، ولی میتوانست باصطلاح تحریک آمیز و تایرانی" تلقی گردد.

همچنان برپایه شکایت کارمندان، محل کار و وزارت را که واقع در یک چهار راهه مزدهم و دارای اناقهای غیر کافی بود به محل مناسب دیگری در یک عمارت جدید و بزرگ مقابله وزارت امور خارجه، منتقل ساختم.

فشار برای طرح پلان جدید:

از نخستین روزها بر من از جانب امین فشار وارد میگردید تا پلان رشد اقتصادی و اجتماعی کشور از نو طرح گردد. بخاطر ورود بکار، پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفتالله محمد داؤد را که سال سوم تطبیق آن آغاز گردیده بود، با همکاری رؤسای ادارات مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار دادم و برپایه آن گزارش مفصلی ترتیب نمودم و به مجلس وزراء توأم با پشنhadی مبنی بر ادامه تطبیق جهات عملی آن، ارائه ننمودم. در گزارش، پس از تحلیل

مختصر اقتصادی برپایه ارقام و حقایق آمده بود که برطبق پلان انکشافی هفتالله، نتایج رشد اقتصادی کشور در سال ۱۹۷۷ بالنسبة رضایت‌بخش است و در سال ۱۹۷۸ نیز پیش‌بینیها خوشبینانه است. در گزارش چنین پیشنهاد شده بود: از آنجاکه امکانات مادی و فنی ورزش‌فهای جدید برای سرمایه گذاریهای جدید تاکنون در دست نیست یا لائق متابع آنها روش نگردیده است، بهتر خواهد بود که پلان یکساله برای سال ۱۹۷۸ که براساس پلان هفتالله قبل‌آمده گردیده است، مورد تطبیق قرار گیرد.

بحث مختصری پیرامون گزارش صورت گرفت. ولی نه تنها به استدلالات من توجه لازم بعمل نیامد، بلکه اتهام ادامه کاری سیاست اقتصادی محمدداده و دنباله روی از وی وارد گردید. باینقرار، مجالی برای مطالعه گزارش و بررسی موضوع باقی نماند. زیرا حفیظ الله امین مداخله کرد و با قاطعیت اظهار داشت که:

«هیچ جائی برای سازش با نظریات و ملاحظات رژیم منسوخ گذشته وجود ندارد، پلان هفتالله باید متوقف شود و پلان پنجمالله جدیدی با همکاری دولتان شوروی و بر اساس کمکهای بزرگ آنکشور و سایر کشورها طرح گردد».

این نظر امین از جانب رئیس مجلس نیز تأیید گردید و ختم مباحثه درباره اعلام شد. ولی باو صفت آن، من اجازه خواستم و گفتم که پلان هفتالله نیز بکمک متخصصین شوروی طرح و تدوین گردیده است و تا جاییکه به کمکهای اتحاد شوروی، سایر کشورهای سوسیالیستی و برخی از کشورهای دیگر امداد رسان تعلق میگیرد، حاوی مطالعات، ارزیابیها و بررسی امکانات عینی مادی، مالی و فنی میباشد و کار تعداد زیادی از پروژه‌های انکشافی برپایه آن در جریان است. هرگاه تحقق آن در عمل تعطیل گردد شماربزرگی از کارگران، نجنيران و متخصصین بیکار و اضافه بست میشوند. پیشنهاد نمودم که تا هنگام آماده شدن پلان پنجمالله جدید، کما کان کاربراساس و ظایف پلانی مطروحه در پلان انکشافی هفتالله ادامه بیابد و در عین زمان کاربرای طرح و تدوین پلان جدید پنجمالله

آغاز گردد. راه دیگری وجود نداشت بجز اینکه پیشنهاد من مورد قبول قرار گیرد. ولی در مصوبه مجلس وزراء که فی المجلس ترتیب میگردید، توصیه گردید که هرچه زودتر پلان پنجساله جدید آماده گردد و پلان هفت ساله منسوخ اعلام شود.

من به زودی دست بکار شدم و به رؤسا و کارمندان وزارت پلانگذاری وظیفه سپردم که با همکاری فعال اداره مرکزی احصائیه و مجموع وزارت توانه ها و ادارات نوافض و کمبودهای پلان هفت ساله را تشخیص نمایند و پیشنهادات جدید توأم با امکانات تمویل از منابع داخلی و خارجی برای طرح پلان جدید ارائه کنند. در عین زمان تدبیر عملی برای تطبیق پلان موجود در جریان سال ۱۹۷۸ اتخاذ گردید و سیستم جدید کنترول و نظارت بر تحقق آن بوجود آمد. از سوی دیگر نور محمد تره کی از مقامات شوروی تقاضا نمود که تیمی از متخصصین پلانگذاری خویش را بخاطر طرح پلان پنجساله جدید به افغانستان بفرستد. بنا بر تقاضاهای مکرر، علاوه بر حضور تیم پلانگذاران کمیته دولتی پلانگذاری اتحاد شوروی در افغانستان که از سالهای خیلی پیشین در وزارت پلان کار میگردند، هیأتی دیگر متشکل از متخصصین پلانگذاری و مالی وارد کشور شدند. رئیس تیم متخصصین ضمن صحبت با من اظهار داشت که اگرچه ضرورت برای تجدید پلان وجود ندارد، ولی تصمیم سیاسی را باید رعایت و اجراء کرد. نظریات مجموعی در وزارت پلانگذاری خیلی باهم نزدیک و مشابه بود. قراربراین شد تا عجله صورت نگیرد؛ پلان سال ۱۹۷۸ بر طبق طرح موجود در عمل تحقق یابد و از آغاز سال بعد پلان پنجساله جدید مبتنی بر واقعیتهای عینی، امکانات و پتانسیلهای موجود طرح گردد.

کار آغاز گردید. متخصصین با همکاری فعال شعبات وزارت پلانگذاری و سایر وزارت توانه ها و ادارات دولتی دست بکار شدند. پیشینی میشد که طرح تا پایان سال آماده تصویب گردد. ولی، طی سه ماه خطوط اساسی و اهداف عمده پلانی برپایه ارقام و حقایق موجود و پیشینی های بالتبه واقعیت نامه امکانات عینی، منابع مالی و پتانسیلهای اقتصادی، پی ریزی گردید.

البته کار باینچا خاتمه نیافت. من به زودی دستگیر و زندانی شدم که خود داستان جداگانه بی دارد. حفیظ الله امین، پس از دستگیری من، به مخصوصین پلانگذاری افغانی و شوروی دستور داده بود تا برطبق آرزوی «رهبر کبیر خلق»، یک پلان پنجساله واقعی که افغانستان را بنحو جهشی از عقب ماندگی دیرین وارهاند و بمراحل ارتقائی-رشد و تکامل برساند، طرح گردد. من پس از آنکه از زندان رهائی یافتم، این ماجرا برای من ازسوی رئیس هیأت پلانگذاری شوروی، باز گو گردید.

بر میگردم به ادامه بحث در ارتباط به مسئله پلان:

مسئله اساسی، جستجوی امکانات و منابع جدید و واقعیت‌نامه تمولیل پلان بود. علاوه بر افزایش کمکهای مالی و مادی اتحاد شوروی، درنظر گرفته بود که کمکهای جدیدی از منابع دیگر جلب گردد. حفیظ الله امین بحیث وزیر امور خارجه درباره با سفرای عراق و لیبیا صحبت نمود و ایشان اظهار داشتند که موضوع باید در بغداد و طرابلس با مقامات عالیه دولتی آنها مستقیماً مطرح بحث قرار گیرد. باین‌قرار من مؤلف شدم تا به کشورهای متذکره مسافرت نمایم.

مسافرت به عراق و لیبیا:

نخست من به عراق مسافرت کردم و موضوع اعطای کمکهای مالی را با وزیر تجارت و معاون صدراعظم آنکشور مطرح نمودم. ایشان اظهار داشتند که اتخاذ تصمیم درباره چنین مسائلی از صلاحیت رئیس جمهور میباشد. قرار بر آن شد که با رئیس جمهور، حسن البکر ملاقات نمایم. ضمن ملاقات، او متعهد گردید که قرضه مساعدی را به مبلغ بیست میلیون دالر به افغانستان اعطاء مینماید و در عین زمان مبلغ هفت میلیون دالر کمک بلاعوض برای ساختمندان عمارت سفارت و اقامتگاه سفير افغانی در بغداد، در اختیار میگذارد. بر طبق برنامه بازدید، با صدام حسين که در آن‌زمان از لحاظ ظاهری و در رسومیات شخص شماره دوم ولی در عمل بنحو مفهوم شده مرد شماره یک شمرده میشد، ملاقات تعارفی بعمل آورد. ولی بالاتر از همه، برای من از لحاظ شخصی خیلی مهم و با ارزش بود که

در جریان مسافرت مؤقت شدم تا در کربلای معلو و نجف اشرف اماکن مقدس را زیارت نمایم.

دومین مسافرت من به لیبیا صورت گرفت. در طرابلس با وزیر پلانگداری لیبیا، با عبدالسلام جلود مرد شماره دوم آنکشور و برخی مقامات دیگر آنکشور ملاقات کردم و درنتیجه، آنان کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه ایران متعهد شدند و قرار بر آن گردید که برای هر پروژه جداگانه که مورد توافق جانبین قرار بگیرد، امکانات تمویل را فراهم آورند.

در بازگشت از هردو مسافرت، نتایج را به مجلس وزراء گزارش دادم. ولی دولتان درباره مسایل گوناگونی از من سوال میکردند و من چشم دیدها و برداشت‌های خویش را باشان توضیح میکردم. در این میان توضیح کرکرهای رهبران جالب بود. از جمله برداشت من از بازدید از عراق این بود که به زودی صدام حسین با آن بلند پروازی عظیمی که دارد، تمام صلاحیتها را در آنکشور قبضه خواهد کرد. البته این مطلبی نبود که از نظر هیچکسی حتی در نخستین ملاقاتها و در نخستین بازدید از آن کشور، پوشیده باقی بماند. من در ملاقات با رئیس جمهور، حسن البکر، وی را شخصی حلیم یافتم که در رفتار، گفتار و وجنات وی ظاهراً خود خواهی سراغ نمیشد. علاوه بر آن کاملاً محسوس بود که فتوهای صدام بیشتر و بزرگتر ذرمه جاها در کنار رئیس جمهور، حتی در نظر اول به چشم میخورد و این نمایانگر نفوذ قوی وی در دستگاه اداره دولت بود. مؤلفین دولتی در صحبت‌های خویش بیشتر از صدام نام میبرندند تا از حسن البکر و من شخصاً در ملاقاتات با هردو دریافت که صدام از اتوریته و شان وشوکت ظاهری بمراتب بیشتری برخوردار بود

در رابطه به برداشت‌های شخصی من از مسافرت به لیبیا، پیشگوئی من چنان بود که انعطاف پذیری در سطح و برخوردهای ظاهراً ساده و بی پیرایه رهبران رژیم در تماس نزدیک با توده‌های مردم و در برخی موارد رعایت احساسات و عواطف ایشان، میتواند موجب بقای رژیم گردد. کتاب سبز معمر القضاوی حاوی تصوری و سیاست دولتی حاکمیت مردمی او، اگرچه من در آورده بود، ولی برای مردم

ساده لبیا جالب به نظر می‌آمد. همچنان روشها و شیوه‌های خاص ظاهرآ متواضعانه و جالب شخص او بمتابه یگانه رهبربانفوذ در آنکشور و کیش شخصیت وی، میتوانست بحیث تضمین کننده سیستم اداره ویژه او برای سالهای متتمدی خدمت نماید.

(فصل دوم)

روزهای دشوار تربرای من و مجموع پرچمیها

من در آن روزها و شب‌های دلگیر خیلی به روشنی احساس میکردم که پیرامونم فضایی مملو از توطئه‌ها و تحریکات ایجاد گردیده بود. از سوی رهبران خلقی نسبت به هر حرف و عمل من با شک و تردید برخورد صورت میگرفت. در این فضای اختناق، من خود را در میان اعصابی رهبری آغازمان، کاملاً بیگانه احساس میکردم. اعمال خودخواهانه و لاف زنی‌های انقلابیگرانه امین و اطراfibans برای من اشمتاز آور شده بود. ولی در هر حال باز هم با صداقت کار میکردم؛ در جلسات نظریات خویش را با آرامش و مستدل مطرح مینمودم؛ علیه نظریات نادرست و جاه طلبانه دیگران بخوب ملایم و منطقی و نه برخاشگرانه قرار میگرفتم؛ از موضع اصولی پخش مهی از حزب یعنی پرچمیها و از منافع مردم ساده و رنجیده کشوردفع مینمودم.

در این جریان، با هر مشاور شوروی که امکان پذیر بود از وضع بسیار نامناسب و عواقب فاجعه آمیز ناشی از آن صحبت میکردم. ولی در ک سیاستها و روش‌های شورویها برای من خیلی دشوار شده بود. بسیاری از آنان فقط برخورد خشک رسمی دولتی را میدانستند وس. بخصوص ایشان از صحبت درارتباط به مسائل سیاسی احتراز میکردند و اگرهم از حقایق چیزی میدانستند، صدای خویش را در نهایاً وردند یا تأثیر سیاسی ایشان خیلی محدود بود.

من یکبار با سفیر اتحاد شوروی، پوزانوف درباره سیاستهای ضد مردمی و اعمال غلط رهبری که تحت نام دوستی و نزدیکی با شوروی و وفاداری به سوسیالیزم انجام میگرفت، به تفصیل صحبت کردم، ولی او بحیث یک دبلومات ماهر صرف حرفهای مرا شنید و حرفی نگفت که بازگو کننده کدام عمل،

عکس العمل و احساس مسئولیت معین باشد. من یکبار دیگر سعی کردم تا از طریق سرمشاور تیم پلانگذاری شوروى با سر مشاور حزبی، خرازو ف ملاقات نمایم. ولی میسر نگردید. این شخص قبل از آنکه بحیث سرمشاور حزبی به افغانستان باید، سکرتر دوم حزب کمونیست جمهوری شوروی لوتوانی بود. سکرتر های دوم در بخش‌های حزب کمونیست شوروی در جمهوری‌های آن کشور، در آن زمانه ها حایز صلاحیتها مهم بودند. زیرا غالباً مقام سکرتر های اول تشریفاتی و نمایشی محسوب میگردید و سکرترهای دوم در واقعیت امر گرداننده گان واقعی امور شمرده میشدند.

چند روز از این تقاضای من سپری گردید تا اینکه سفیر شوروی، پوزانوف در یک ضیافت شام که در هتل انتر کاتینتسل واقع باغ بالای کابل برپا شده بود، از من پرسید که چرا میخواستم با سرمشاور حزبی ملاقات نمایم. من گفتمن:

«میخواستم از وی شکایت نمایم که چرا او در مسایل حزبی مشوره های نادرست میدهد. زیرا به استناد مشوره های او، امین هر روز اعضای حزبی را مورد اذیت و اهانت قرار میدهد، ایشان را بدون هیچ دلیلی از عضویت حزبی اخراج مینماید و مشمول تصفیه های پس دریبی حزبی و دولتی میسازد».

سفیر اظهار داشت:

«من گمان نمیکنم که او در این امر دخالتی داشته باشد».

من گفتمن:

«پس چرا امین در هر اقدام ناصواب خوبیش علیه اعضای حزبی از او اسم میبرد؟»

وی در جواب گفت:

«این مریبوط به خود رفیق امین است!»

او به حرف خود چنین ادامه داد:

«هر حرفی دارم مبنو انم با وی که رسمًا سفیر و وظیفه او است، بازگو نمایم».

من اظهار داشتم:

«حرفهای خود را با شما در میان گذاشته ام و تکرار آنها سود ندارد».

وی در جواب اظهار داشت:

«پس از سرمشاور نیز نمیتوان کدام انتظار دیگر داشت!».

من اظهار داشتم:

«خوب همینطور باشد!»

در لحظه ایکه سفیر میخواست شاید برای آرامش خاطر من حرفهای دیگری را در میان بگذارد که رئیس تشریفات وزارت امور خارجه بنام مندوزی، از چاکران و فادر امین، با پرروئی تمام نزدیک شد و خطاب بمن گفت:

«از حافظ پرتوکول (۱) شما باید تشریف ببرید!»

واین در حالی بود که هنوز صرف در حدود یکربع ساعت از ورود من به محفل گذشته بود و هنوز غذا نیز تعارف و صرف نشده بود. جالب اینست که سفیر بعمرد نزدیک شدن رئیس تشریفات، آنا جریان صحبت را دپلومات مآبانه تغییر داد.

من از لحاظ شخصی دروضع دشواری قرارداشتم و مشاهده وضع بسیار دشوار تررققا، روانم را میسائید. فشار و تضییقات بطور محسوس علیه من و فعالان پرچمی روزتا روز افزونتر میگردید و رفقا که برخی از ایشان مأیوس و دلسوز بنظر میآمدند و برخی های دیگر عصبانی و پرخاشگر، از جمله نزد من نیز مراجعت میکردند. من ایشانرا به شکیباتی و در عین حال بمبازه آرام و مسامت آمیز فرامیخواندم و به ایشان توصیه میکردم که مرتكب هیچ عمل خشونت آمیز، پرخاشگرانه و غیر مشولانه نشوند و بدست گردانندگان رژیم بهانه ندهند. کارسازماندهی در میان اعضای حزب تداوم میبایافت و بگونه روز افزون شمار رفقا در کمیته های مخفی بیشتر میشد. در این کمیته ها صرف رفقای پرچمی شکیبا، مصمم و با تدبیر جمع میگردیدند و پیوندها میان کمیته ها و اعضاء بشکل زنجیری تأمین میگردید. من همه روزه از طریق رفقای مؤلف از وضع مستولی در میان اعضاء اطلاع حاصل میکردم.

روزها بایمندوال میگذشت. افزون بر تشدید فشارهای سیاسی بر پرچمیها، کماکان شمار قابل ملاحظه‌ای از روش‌فکران و روحانیون بازداشت، اذیت و شکنجه، سر به نیست یا زندانی میشندند و یا مجبور به ترک وطن میگردیدند. اکنون دیگر تمام مقامات بالتسه با اهمیت حزبی و دولتی و مقامات نظامی بطور کامل از وجود پرچمیها تصفیه گردیده بود. صرف بصورت نمونه من در مقام وزیر پلانگذاری و محمد رفیع در مقام وزیر فوائد عامه نگهداشته شده بودیم. من فکر میکردم که چون هردو مقام کم اهمیت، غیرنظامی و بسیار خطر محاسب میشندند، شاید موقف‌های مان بدین و تیره باقی بماند و ما بحیث وصله‌های ناجور ولی ضروری برای مدتی دیگر بخاطر آرایش حاکمیت دولتی در نظر گرفته شده باشیم!

زیرا در افغانستان معمول بود که غالباً حکومتها بخاطر خوب جلوه دادن ترکیب حاکمیت، یکی - دون و وزیر و معین کم اهمیت را از میان برخی از گروه‌ها یا اقوام ناراضی میگذاشتند. ولی غافل از اینکه رهبران رژیم، برای ما دراندیشه پختن چنان آشی بودند تا نه تنها کام بلکه تمام وجود مانرا بسوزاند!

مقدمات برای گرفتاریها و تصفیه کامل پرچمیها و دیگران:

رهبران رژیم هنگامیکه کاملاً اطمینان حاصل کردنده که هیچگونه خطری، دیگرایشان را نمیتواند تهدید نماید، به گیر و گرفت چند تن از اعضا ساده و غیرمعروف پرچمی دست زدند. این امر همزمان بود با دستگیری شاهپور احمد زی، لوی درستیز اردو و طبیبی بنام داکتر علی اکبر، سرتیپ شفاخانه جمهوریت. اتهام عبارت بود از توطنه علیه حاکمیت انقلابی بوسیله آناییکه وابستگی به غرب دارند. البته این اتهام را هیچکسی نه تنها باور نکرد، بلکه این دسیسه رژیم، نفرت مردم و حلقه‌های روش‌فکری را بیش از پیش علیه آن، برانگیخت.

این اقدام، ساده اتفاوت نشده بود، بلکه بخش اول پلان برای دستگیریهای وسیع آینده را تشکیل میکرد. اگرچه من هیچ‌گونه شناختی با شاهپور احمد زی نداشم، ولی میگفتند که وی افسری آگاه، وطنده وست و خیلیها متواضع بود و به سیاست چندان علاقمند نبود. دوکتور علی اکبر را من صرف سالها قبل در لیسه غازی دیده بودم. او دو صنف از من جلو تر، اصلًا شیعه مذهب و اهل مزار شریف بود. میگویند که او پس از فراغت از فا کولته طب کابل برای تحصیل به امریکا رفته بود و در بازگشت علاوه بر کار رسمی، در دواخانه فامیلی خویش برای مدتی در مزار شریف کار میکرد و در برخوردهای انساندوستانه خویش دوای مجانی توزیع میکرد، ولی وی هیچ‌گونه بلند پروازی شخصی و عضویت حزبی نداشت و هدفهای سیاسی را تعقیب نمیکرد. اینکه چرا وی بعیث قربانی بازی سیاسی از جانب امین انتخاب شد، بعیث معما باقی مانده است. هیچ دلیلی نمیتواند برای دستگیری او ارائه گردد، بجز اینکه وی پژوهشکی مردمدار بود. ولی تحقیقات او در ایالات متحده امریکا میتوانست بخاطر برچسب زدن اتهام وابستگی به غرب و شیعه بودن وی بر بازداشت شدگان همراه با وی و بازداشت شدگان بعدی، خدمت (!) نماید.

قبل از دستگیری دوکتور علی اکبر، طبیب دیگری را موسوم به دوکتور برنا افغان که پسر خاله ببر کارمل تحصیل کرده امریکا و عضو حزب بود، زندانی ساخته بودند و وی را پس از ساعتی رها کردند. اینهم معلوم نشد که برای چه؟ شاید بخاطر راه گم کردن (!) تا اینکه دستگیری یکی از قربانیان انتخاب شده یعنی دوکتور علی اکبر و اتهام وارد، موجه جلوه نماید. زیرا، بعداً معلوم شد که دست اندر کاران رژیم، تحقیق توطنده عظیم خویش را بعیث یک بهانه بخاطر قلع و قیم کردن تمام پرچمیها و هر میهنپرست دیگر، در ذهن و در چننه داشتند. متأسفانه من نیز یکی از قربانیان انتخاب شده قبلی در نقشه و فهرست سیاه آنها بودم.

بازداشت عبدالقادر وزیر دفاع:

چند روز دیگر سپری گردید تا اینکه از صبح یکی از روزها در شهر، این آواز پخش گردید که عبدالقادر، وزیر دفاع رژیم به اتهام انعام کودتای نظامی دستگیر گردیده است. شام همانروز (۱۶ آگوست) جلسه بیرونی سیاسی دایر گردید. در آغاز، نور محمدتره کی با آواز گرفته و لکن زبان مطلب را باطلاع رساند و گفت که تفصیل موضوع را امین صاحب بازگو مینماید. حفیظ الله امین با غرور و آشکارا اظهار داشت:

«جنral عبدالقادر در صدد انعام یک خیانت بزرگ ملی یعنی کودتا علیه دولت انقلابی بود. او آمر روز صبح دستگیر گردید و وی به جرم خویش اعتراف کرده است».

با استماع این مطلب، همه تکان خوردند و گیج شدند. بعضیها زیر زبان چیزهای نامفهومی گفتند و بعضیهای دیگر اعم از پرچمها و خلقیها سخت ترسیدند و خاموش باقی ماندند. این اولین بار پس از قیام نظامی اپریل بود که یکتن از اعضای رهبری حزب و آئهم وزیر دفاع دستگیر و زندانی شده بود. از میان همه، غلام دستگیر پنجشیری اظهار داشت که این غیر قابل باور است که عبدالقادر خاین باشد و در صدد انعام کودتا! او گفت:

«ما همه شاهد فدایکاریهای وی در شب انقلاب بودیم» و به تعقیب آن چنین پیشنهاد کرد: «بهتر است وی در جلسه بیرونی سیاستی احضار گردد تا از زبان خود وی بشنویم».

این حرف به شدت از جانب حفیظ الله امین رد گردید و گفت:

«او دیگر یک خاین است و حق ندارد که در جلسه حزبی شرکت نماید، ارگانهای مربوط از وی بازجویی خواهند کرد».

در راستای صحبت پنجشیری عبدالکریم میثاق و صالح محمد زیری نیز حرشهای گفتند و بنحوی ناباوری و مخالفت خویش را ابراز داشتند.

نور محمدتره کی بحیث یک استدلال، دلیل یا سند برای محکومیت عبدالقادر، اظهار داشت:

«فراموش نباید کرد که او (عبدالقادر) در اولین روز پس از بیروزی انقلاب، طرح شورای نظامی را پیش کشیده بود». همه بشمول تره کی میدانستند که آن طرح از حفیظ الله امین بود و صرف عبدالقادر به دستور وی آنرا ارائه کرده بود. امین ابرو در هم کشید و گفت:

« قادر بر طبق استناد محکوم است و ضرورت به یاد آوری از حرف یا کار گذشته او نیست».

من اگرچه میدانستم که حرف زدن درباره بی اثر و خطرناک است، ولی نتوانستم خاموش بمانم و اظهار داشتم: « من به هیچوجه باور ندارم که عبدالقادر اولاً در اندیشه کدام عمل کودتا ای باشد و ثانیاً هرگاه کودتا میکرد چگونه و همکاران وی کی ها هستند که دستگیر شده باشند».

حفیظ الله امین بشدت حرف مرا قطع کرد و اظهار داشت: « قادر رهبر کودتا نیست که همکاران وی دستگیر میشوند، بلکه او صرف یک وسیله بود و بزودی رهبری سیاسی کودتا کشف خواهد شد». او با اظهار جمله اخیر خویش کین توزانه چشم به چشم من دوخت و پوز خند زد.

نور محمد تره کی به اشاره امین، عجله پایان جلسه بیروی سیاسی را اعلام کرد و اظهار داشت که زمان کم است و باید فوراً جلسه نظامیان دایر گردد و موضوع باطلاع آنان نیز رسانده شود. وی از امین پرسید:

« همه جمع شده اند؟»
او بجواب گفت:

« بینم! »

و از اناق خارج شد. در مدت غیابت گوتاه وی، همه غرق در اندیشه های خود شدند و هیچ کسی حرفی بر زبان نیاورد. امین بازگشت و گفت که همه در تالار جمع اند و صرف چند تن از قوماندانان که از برخی ولایات تأثیر

داشتند، همین اکنون وارد میدان هوائی شده اند و پس از چند دقیقه اینجا میرسند.

برای اینکه به سوال احتمالی برای عدم شرکت اعضا بیروی سیاسی یا ترکیب اشتراک کنندگان در جلسه نظامیان گویا از قبل جواب گفته شده باشد، اظهار گردید:

«جلسه نظامی مشکل از اعضا صرف نظامی سورای انقلابی و قوماندان نظامی دایر میگردد و ضرورت برای شرکت اعضا بیروی سیاسی در آن نیست».

ولی این گفته برای سوالهای بیشماری جواب نبود که در ذهن و مغز هریک از اعضا بیروی سیاسی بوجود آمده بود و عده بیشتر ایشان با وجود آنها جزیعه دار، ارگ (خانه خلق) را ترک گفتند. من هرقدر با خود اندیشیدم که آیا عبدالقادر واقعاً کودتا میگرد، هرگز باورم نمیشد و تا حدود زیادی میدانستم که وی نه آرزو و نه امکانات کودتا را میتوانست داشته باشد و اینکه رهبری سیاسی کودتا (!) چگونه، کی و در کجا باشد، بیشتر به یک معا میماند. بعضی از اعضا دیگر بیروی سیاسی مانند من گنج شده بودند، ولی همه از آن فضای مشکوک و مخوف میترسیدند. همانشب خبر دستگیری عبدالقادر، گویا خیانت و کودتای وی (!) از طریق رادیو وتلویزیون دولتی پخش گردید.

بعدها، در زندان پلچرخی عبدالقادر بمن گفت که حفیظ الله امین از تحسین روزها در صدد بود تا اولاً باصطلاح خلع سلاح نماید و سپس طرد. باینجهت در فکر تراشیدن بهانه بود. او گفت که امین به هدف اولی خود به زودی دست یافت و در طی یکماه اول تمام قوماندانها را از زمرة وفاداران شخصی خود تبیین نمود و تمام صلاحیتهای وزارت دفاع را در دست خویش متمرکز ساخت. به زودی، بهانه برای بدnam ساختن وزیر دفاع نیز بدست امین افتاد و آن حادثه سقوط ولسوالی کشم بدخشنان بود.

حادثه از اینقرار که: در یکی از شبهای نیمه ماه اسد ۱۳۵۷ خورشیدی یا اوایل ماه اگست ۱۹۷۸ میلادی (اند کی بیشتر از سه ماه از قیام نظامی شور

ودوروز قبل از دستگیری عبدالقادر) عده‌ای اشخاص مسلح برادرانه محلی ولسوالی کشم برق آسا حمله نمودند و سربازان را خلع سلاح کردند. آنان سلاح، استناد، شخص ولسوال، قوماندان بلوک و گروهی دیگر از کارمندان ولسوالی را در اختیار خویش گرفتند و محل را تحت کنترول خود قرار دادند. ولی در جریان حمله مخالفین، موضوع باطلاع مقامات ولایت و سپس از جمله به وزارت دفاع رسانده شده بود. عبدالقادر از جانب تره کی و امین در حضور عده‌ای از وفاداران نظامی آنان مورد بازپرس جدی قرار گرفته بود که چرا برای دفاع ولسوالی از جانب وزارت دفاع اقدامات جدی و فوری بعمل نیامده و چرا محل، تحت بمباردمان هوایی قرار نگرفته بود. عبدالقادر گفت که این بهانه ای بیش نبود. وزارت دفاع اصلاً کدام اقدام مؤثر بعمل آورده نمیتوانست. زیرا کشم در اثربیک حمله غیر پیشبینی شده باستین در نیمه شب سقوط کرده بود و هنگامیکه اطلاع به وزارت دفاع مواصلت کرد، وضع مورد مطالعه قرار گرفت و اطلاع بعدی حاکی از آن بود که مهاجمین از منطقه به کوه ها بازگشته بودند. در اینصورت بمباردمان هوایی منطقه بجز کشتار جمعی مردم محل سود دیگری نداشت. با وصف آن وزارت دفاع دو فروند طیاره انتونوف را بالای محل پرواز داد و طیارات با نورافگذهای خود محل را روشن کردند. باینطریق هم محل از بالا مورد معاینه قرار گرفت و هم هجوم کنندگان از منطقه فرار کردند. همین امر بحیث یک بهانه برای ازسررهای برداشتن باصطلاح "قهرمان انقلاب" یعنی عبدالقادر کافی بود. ناگفته نباید گذشت که امین پیوسته و نج میبرد از اینکه عبدالقادر بعضاً باین عنوان یاد میشد، زیرا او خود "قوماندان انقلاب" لقب گرفته بود و دیده نداشت که در آن "افتخار" شخص دیگری شریک وی شناخته شود.

بقراریکه شرح مطلب در بالا آمد، نخست عبدالقادر را در رابطه به حادثه متذکره مورد مآخذde قرار دادند. سپس اورا متهم کردند که با هجوم آوران چپگرا و محل پرست^(۱) بر ولسوالی کشم بدخشان که بگمان اغلب از طرفداران مولانا بحرالدین باحت بودند، تبانی داشته است که علیه آنان به

بعباردمان توسل نجسته بود. شایان یادآوری است که عبدالقدیر را نیز از آنجائیکه از هرات و فارسی زبان بود، محل پرست میگفتند. دوروز بعد از حادثه، عبدالقدیر را با اتهام فوق زندانی کردند، ولی آن اتهام برای دستگیری او کوچک بنظر میآمد. بایجهت وی را به اتهام اینکه دست به کودتای نظامی میزد، بشرحی که در بالا آمد، دستگیر کردند و زندانی ساختند.

از فردا آنروز تبلیغات سوء علیه عبدالقدیر آغاز گردید. چند روز بعد از آن، ضیافت شام مجللی به دعوت نورمحمدتره کی برپا گردید. بایقرار که گویا هیچ چیز مهمی رخ نداده است، ولی مفهوم شده جشنی بود بخاطر دستگیری عبدالقدیر یا بخاطر انحراف و اشتغال ذهن دیگران بسوی دیگر.

ضیافت در "خانه خلق":

شام پانزدهم آگوست ۱۹۷۸، در محوطه حرم‌سرای ارگ که مسمی به "خانه خلق" ساخته شده بود، ضیافت اشرافی گونه مجللی برپا گردید. در این ضیافت تمام اعضای بیروی سیاسی، برخی از اعضای کمیته مرکزی، برخی از اعضای شورای انقلابی و برخی از قوماندانان نظامی همراه با همسران ایشان شرکت نموده بودند. در صحن چمن زمین حرم‌سرای ارگ، مدعوبین پیرامون میزهای گرد با رو میزهای قرمز، گلداهای زیبای پراز گلهای مطر و شمعدانهای نقره‌ای نشستند. پس از صرف غذاهای لذیذ و متنوع افغانی و خارجی و مشروبات فراوان الکهولی و غیرآن، شرکت کنندگان به سینما تیاتر حرم‌سرای که در بخش غربی محوطه قصر قرار دارد، برای تماشای هنرهای فولکلوریک خلقی، دعوت شدند. تره کی و امین در دردیف اول نزدیک به ستیز و دیگران در صفحه‌های بعدی جاگرفتند. ولی در کنار من سید داود تلون، رئیس ژاندارم و پولیس و وفادارترین دوست امین قرار گرفت. او چهار چشم مرا میپائید.

هنرمندان از تمام ولایات برای آوازخوانی و رقص فراخوانده شده بودند. این نمایش باصطلاح فرهنگی مشتمل بر آوازها، آهنگها، ترانه‌ها و رقصهای فولکلوریک واز جمله اتن بود. در آغاز بارق شفیعی که وزیر

اطلاعات و کلتور بود، پس از ابراز خوش آمدیدهای فراوان و اظهار افتخار و خوشنودی از شرکت "پدر معنوی ملت" ، "روح حزب و مردم" ، "رهبر کبیر خلق و انقلاب" ، به معرفی گروههای هنری هنرمندان فولکلور موسوم به "هنرمندان خلقی" پرداخت. او اظهار داشت که این نخستین نمایش هنری خلقی به دستور "رهبر کبیر" و تلاش‌های خستگی ناپذیر شخص وی و باهمکاری سلیمان لایق وزیر رادیسو - تلویزیون، سازماندهی گردیده است. بایجهٔت وی آنرا سرآغاز انقلاب فرهنگی و هنری در کشور وانمود کرد. سپس بازنشسته با مهارت و هنرمندی بی نظیری وظیفه معرفی نمایش را بر عهده گرفت. گروههای هنری و ادار شده بودند که لباسهای رنگارنگ تحت نام لباسهای ملی به تن کنند و بعضاً با البسه نامناسب روی صحنه ظاهر شوند.

در جریان وقفه در نمایش، مدعوبین برای صرف میوه و چای در اطراف میزهای مملو از انواع میوه‌ها، شیرینی‌ها، حلوبیات، مغزیات، شربتهای، چای و قهوه، گرد آمدن و کنیاک و شامپاین برای علاقمندان سرویس میگردید. در این نشست از اینجا و آنجا، از این در و آن در، صحبت‌هایی صورت میگرفت و همه از برکات انقلاب و از محبویت "رهبر کبیر" در میان مردم حرف میزدند و اظهار شادمانی میگردند و رهبران از این حرفاها و فضای پیش‌امون خویش سرخواشانه لذت میبرندند. باری تره کی خطاب به من که روپروری او نشسته بودم ضمن حرفهای دیگر گفت:

«میثاق جان درباره انقلاب و هزاره‌ها با من صحبت کرده است»

و درباره نظر مرا پرسید و اظهار داشت:

«چه کار باید کرد تا هزاره‌ها از انقلاب راضی باشند؟»

من گفتم:

«مشکل اساسی و عملده هزاره‌ها عبارت از آزادی عمل کوچیها و پایمال شدن کشت و زراعت ایشان توسط رمه‌های ایشان است. باید سعی کرد تا کوچیها تشریق گردند که متدرجآ مسکون ساخته شوند و این بنفع آنان و همچنان هزاره‌ها است. علاوه بر آن چنین یک اقدامی درجهٔت تعویض زندگی

بدوی کوچیگری به یک زندگی شهری یا دهاتی و در طول زمان بسود اقتصاد
کشور خواهد انجامید».

نور محمد تره کی باشندن این حرفها ابرو درهم کشید و گفت:
«نیشود کوچیها را از مالداری منع کرد، بهتر است که مناطق مرکزی
کشور (هزارستان یا هزاره جات) بحیث چراگاه های کوچیها اختصاص داده
شود و هزاره ها بجهات دیگر کوچانده و مسکون ساخته شوند!»

در شب اول این ضیافت یا «شب های فرهنگی»، بخشی از نمایشات
هنری پایان یافت و ادامه آن برای شبهای دیگر اعلام گردید. قابل بادآوری
میدانم که در میان هنرمندان چنان استعدادهایی میدرخشد که هر گاه بنحو سالم
نه بسوی گمراهمی، پرورش میباختند، مبدل به بزرگترین چهره های هنری کشور
میشدند.

فردا شب، من در نظر نداشم که در آن محفل در حرم‌سرای ارج که بنام
شب های کلتوری مسمی شده بود، شرکت نمایم. من در عوض رفتن به آنجا
ترجیح دادم تا در ضیافتي که از جانب سفير جدید الورود جمهوري دموکراتيک
آلمان بخاطر وداع با شارژ‌دافير (کاردار) آن کشور برگزار گردیده و به
اصرار برای شرکت به آن دعوت شده بودم، اشتراك و زم، دعوت با صرار
بخاطر آنکه، شخص شارژ‌دافير که دوست من بود و خوب او ضاع آنzman
کشور ما را در ک میکرد، ازمن تقاضا کرده بود که در محفل وداعيه او شرکت
نمایم و من هم قلباً باین امر موافق بودم. تحلیل ها و استدللات من و او در
رابطه به او ضاع افغانستان و شناخت ماهیت رژیم خلقی مشابه بود. او که انسانی
محافظه کار نبود بصراحة میگفت که حفظ الله امين تشهه قدرت است.

من پس از ورود و مصافحه با سفير آلمان دموکراتيک هنوز در تالار
پذيرائي وارد نشده بودم که سر و کله مندوبي رئيس تشریفات وزارت
امور خارجه پيداشد. او خطاب بمن گفت که از لحاظ پروتوکول لازم نبود که
شما در محفل وداعيه يك شارژ‌دافير شرکت میکردید. من در پاسخ به وي گفتم

که خودم بهتر میدانم که در کجاها شر کت نسایم و من بله چنین پرو توكولهای تصنیعی شما اهمیتی قابل نیستم. او دورشده و من با عده‌ای از مدعاونین و سفرا و از جمله باسفیر شوروی لحظاتی مصافحه و صحبت نمودم. بار دیگر مندوزی نزدیک من شد و با سرگوشی اظهار داشت:

«تره کی صاحب در حرم‌سرای منتظر هستند و از شما یاد آوری کردند. اگر تشریف ببرید بهتر است».

ناگزیر من پس از وداع با شارژ‌افیر آلمان دموکراتیک، آنجا را ترک گفتم و به سینما تیاتر حرم‌سرای ارگ رفت که تره کی و دیگران نشسته بودند. بار دیگر همان آش بود و همان کاسه. در بیان نمایش همان شب که بر همه تر عرضه گردید، برنامه‌های شبهای بعدی اعلام شد. ولی من دیگر بآن دعوت نشدم. زیرا که فردای همان شب به گلخانه ارگ (خانه خلق) دعوت (!) گردیدم، دستگیر و زندانی شدم.

(فصل سوم)

یادی از دوران هفده ماهه زندان
از کوتی با غچه ارگ تا زندان پلچرخی

یادآوری خاطرات جریان بازداشت، برخورد بیرحمانه و شکنجه‌ها و دوران سیاه زندان، روانم را می‌آزارد. من تعجب مینمایم که گردانش گان رژیم ترور و اختناق چگونه طی سه ماه واندی چنان شیوه‌های آزار، شکنجه و کشتار را فراگرفته بودند. آنها ترکیبی از شیوه‌های گوناگون را دربرابر متمهین و مخالفین واقعی و خیالی خود بکار می‌گرفتند که عبارت بودند از: حیله‌ها و توطئه‌گریها به شیوه‌های شرقی، قساوت‌ها و بیرحمیها به شیوه‌های قرون وسطائی، مظالم و زورگوئیها به شیوه‌های طراز فاشیستی، نیرنگ‌ها و دسیسه کاریها به شیوه‌های ماکیاولیستی، فریبکاریها و دوسیه‌سازیها به شیوه‌های معمول استبداد افغانی.

در جریان بازداشت، انتقال، بازجوئی، شکنجه، زندان، محاکمه، جزا و تخفیف آن من شخصاً شاهد کاربرد شیوه‌های فوق در مردم خویشتن بوده‌ام. بلی در مردم خود که باصطلاح "رفیق" حزبی ایشان شمرده می‌شدم.

جریان بازداشت من:

در حدود ساعت ۹ صبح روز اول سپتامبر ۱۳۵۷ شمسی (مصادف به ۲۳ اگust ۱۹۷۸ میلادی) بود که تلفون دفترم در منزل دوم وزارت پلانگذاری زنگ زد و گفتند:

«اکبر جان سکرتیر امین صاحب صحبت مینماید.»

محمد اکبر مهر کارمند سابقه دار وزارت امور خارجه و سکرتری امین

گفت:

«قرار معلوم شما چند روز بعد در یک کنفرانس شرکت خواهید کرد.
تره کی صاحب میخواهد که بیانیه شمارا بینند و درباره با شما صحبت نمایند».

واقعاً شرکت در کنفرانس سالانه انکتساد و گروپ ۷۷ مربوط به کشورهای در حال رشد که همانسال در بونس آیرس، مرکز ارجنتاین دایر میگردید و در راه رفت و بازگشت در لندن توقف هائی پیشیبینی شده بود، مطرح بود و من در رأس یک هیأت باید در آن شرکت مینمودم، البته عوض من بعداً داکتر شاه ولی در آن شرکت کرد.

اینگونه تلفون زدن برای من کاملاً غیرمعمول و غیرمتربقه بود. زیرا مرا نزد تره کی در اگ فرامیخواندند، ولی بوسیله سکرتر حفیظ الله امین که از وزارت امور خارجه زنگ زده بود. اندیشیدم چون مسئله مسافرت بخارجه در میان است، شاید موجه باشد. ولی اینکه اکبر مهر در تلفون تکرار کرد:
«همین حالا لطفاً نزد تره کی صاحب درخانه خلق - درخانه خلق»!
تعجب و تشویش من بیشتر گردید.

چند تن از دوستان در اتاق با من نشسته بودند. من جداً از نحوه تلفون

مشکوک شدم و از روی شوخی بایشان گفتم:

«میترسم که نام گیرک بس راغ من نیز نیامده باشد!»

اصلاً از زمانهای قدیم در افغانستان میگفتند که نام گیرگ او را برده است. حکومتها پیوسته فهرست هائی از کسانی را که باید سر به نیست شوند، در دست داشتند و بالترتیب از این و آن نام میبردند و آنانرا بقتل میرسانند یا حواله سیاه چالها میکردند.

حفیظ الله امین از نخستین روزهای حاکمیت خلقيه، فهرستهای کشتار شخصيتها و فعالين سیاسی، ملی و اجتماعی اعم از بزميها و غيرزميها آگاه را

بخصوص در عرصه نظامی تهیه شده در دست داشت و بطبق آن متدرجاً خود سرانه ایشان را از میان بر میداشت. من و دوستان نزدیک هنگامیکه اطلاع میافتم که کسانی وجود ندارند میگفتیم: نام گیر ک آنان را برد است!

در لحظاتیکه موثر بزرگ نهاده وزارت پلانگذاری مرا بسوی "خانه خلق" میبرد، قلبم وقوع کدام حادثه گنج را گواهی میداد، ولی باورم نمیشد که بکدام بهانه و به چه اتهامی؟ اگرچه خیلی خوب طینت بد، کینه توژی و غریزه انتقام جوئی، خودخواهی لجام گسخته، بیباکی و احساس عدم مسئولیت منکرین راستی و درستی را میدانستم، ولی اذعان مینمایم که از عمق آنمه بدینی ها، بد انديشي ها و توطنه های آنان آگاهی نداشتمن.

حين ورود به دروازه قصر گلخانه "خانه خلق" میخواستم در منزل بالا به دفتر کار تره کی بروم. ولی در دهليز پائينی، سيد داؤد تلوون رئيس ژاندارم و پوليس وزارت امور داخله را دربرابر خوش قد راست با تفنگچه های کمری در دو پهلویش، استاده یافتم. او بنم اشاره کرد که بطرف چپ بروم. بازهم برای یک لحظه بخاطر گذشت، شاید بخواهند نزد امین بروم. زیرا اتفاق بزرگ شیشه خانه بطرف چپ منزل پائينی قصر گلخانه، در آغاز دفتر ببرک کارمل و بعداً دفتر کار حفیظ الله امین بحیث معاون صدراعظم و معاون رئيس شورای انقلابی بود.

با ورود در اتفاق، جایگاه امین را پشت میز کار وی دریک دید خیلی کوتاه، خالی یافتم. ولی دیگر مجال کوچکترین تردید برایم باقی نماند که شخصی نظامی بنام یعقوب که تازه لوی درستیز (رئیس ارکان حرب وزیر دفاع یا رئیس ستاد ارتش) تعیین شده بود، دربرابر امین از عقب درپرده سیز کرد و گفت:

«ترا به امر انقلاب دستگیر مینمایم!»

من گفتم:
«کدام انقلاب(!!)»

سید داؤد تلون که در عقب سرم بود، گفت:

«باز می‌بینی!»

وبه بازرسی جیبه‌ها، پهلوها و پاهايم پرداخت. پس از آنکه مطمئن شد که من با خود سلاح حمل نمایم، از درون همان اتاق به اتاق عقبی هدایتم کردند. در آن جا، بجز یکپایه تحت فلزی هیچ چیز دیگری وجود نداشت. من در گوشه تحت نشستم. در کنار در اتاق، سربازی باتفنگ دارای برچه بر هنر بردوش کشیک میداد. او سرتاپا خاموش بود و حتی یک کلمه حرف هم نمی‌گفت. دقایقی چند گذشت و تلون وارد شد و خواست که کمربندم را به او بدهم. پس از دقایقی دیگر بار دیگر آمد و ساعتم را گرفت و رفت.

من همانگونه که نشسته بودم در آندیشه‌های گوناگون غرق شدم. اکنون دیگر کافی بود آنها را بقدر کافی شناخته باشم که بخاطر جاه طلبیهای خویش به هر چیز و به همه کس میتوانستند بد کنند! میدیدم که چگونه قدرت، برخی انسانها را نایينا و ناشتوا، ییگانه و فریغته می‌سازد که نمیتوانند حقایق و واقعیت‌هارا بینند! بخاطر می‌آمد که تشنجی دست یافتن به قدرت، شیوه‌شدن باان و حرص گناه آلود حفظ آن بهر قیمت، چقدر وحشتناک است! میدیدم، آن رهبران سیاسی که به قدرت دلستگی بیش از حد پسدا مینمایند و نمیتوانند بحرص ناشی از آن غلبه نمایند، ولی میتوانند بسادگی هرخانه و کاشانه ایرا به آتش بکشند و خونهای پاک انسانهای آرزومند را بر زمین بریزند! ظالمانه تراز همه اینکه، قدرت طبلان غالباً اعمال ضد انسانی خویش را تحت پوشش خدمت به انسان، خدمت بمردم، بخاطر سعادت و رفاه خلق و زیرنام دفاع از انقلاب، دموکراسی، ترقی و صلح انجام میدهند!

من خاموش نشسته و غرق آندیشه‌های خود بودم که افسری وارد شد و در حالیکه ماه رمضان بود، پرسید: نان میخورم که بیاورند؟ از افسر وقت را پرسیدم، ساعت ۲ بعد از ظهر بود، گفتم که نمیخورم. پرسید که سگرت بیاورند؟ گفتم: به سگرت عادت ندارم.

دقایقی چند سپری گردید و همان افسر بار دیگر وارد شد و مرا به اتاق درونی که از همان اتاق اولی راه داشت، راهنمایی کرد. اتاق دومی چند پله زینه پائینتر واقع شده بود و صحن آن از سنگ سفید رنگ فرش شده بود و صرف یک کلکین کوچک با پنجه‌های قلزی در زیر سقف داشت. در اتاق بجز یکایه چوکی چوین در گوشه مقابل دروازه، هیچ چیز دیگری موجود نبود. من روی چوکی نشستم. تفاوت آن از اتاق اولی این بود که دیگر سریاز با تنگی برقه دار بزدش، کشیک نمی‌داد. تنها خود، اندکی از لحاظ روانی آرامش بخش بود. ساعت بایمنوال با سکوت کامل گذشت تا ینکه آواز سرفه خفه ایرا از اتاق بروني شنیدم و فوراً تشخیص دادم که محمد رفیع بود. او چون سگرت می‌کشد آوازش غور و گرفته بود وزیاد سرفه هم می‌کرد. من با آواز و سرفه وی آشنا بودم و طی ماه‌های اخیر وی را بارها دیده بودم. من به دفتر او میرفتم و او به نزد من می‌آمد و باهم درد دل می‌کردیم. آخر، صرف ما دو تن از پرچمیهای باصطلاح واقعی تا آنروز در مقامات بالائی دولتی باقی مانده بودیم. یکی - دو ساعت دیگر بایمنوال گذشت، همه جارا خاموشی فراگرفته بود، تا ینکه زمزمه‌ها و صدای‌های پاها که از زینه‌های قصر گلخانه ارگ بالا و پائین می‌شدند، به گوشم رسید. این صدای‌ها به تدریج بالا گرفت و به کف زدنها و هورا گفتن‌ها انجامید. به یاد چند روز قبل افتادم که در روز دستگیری عبدالقادر چگونه جلسه دستوری بیرونی سیاسی دایر گردید و سپس در تظریم مجسم گردید که شاید در جلسه نظامیان و قوماندانان "خلقه‌ای سرخ" عبدالقادر بیچاره را محکوم کردد، برای هریک از جملات رهبران کف زند و برای سلامتی آنان هورا کشیدند.

بار دیگر یادآوری مینمایم که حین طرح مسأله زندانی شدن عبدالقادر در جلسه نظامیان بشمول اعضای نظامی شورای انقلابی، چگونه اعضای بیرونی سیاسی را، با وصف اینکه اعضای شورای انقلابی نیز بودند، در جلسه راه ندادند و اینکه چرا من فضای جلسه را نزد خود مجسم کردم، در اینجا توضیح میدهم تا

گویا لحظاتی سنگینی خاطره دستگیری مرموز و ساعتها انتظار بی سرنوشت نخستین روز زندانی شدن خویش را سبک تر بازم.

در طی ۱۱۷ روز یا سه ماه و بیست و چهار روز که از قیام نظامی ثور میگذشت تا زندانی شدن، من شاهد جلسات ییشمار یکتواخت، کسالت آور و ملال انگیز بودم که باصطلاح روی دل انسان میریخت و بر روانش سایه اندوه میافکرد. در جلسات، باصطلاح "رهبران انقلاب" در صدر می نشستند پا پشت تر بیرون قرار میگرفتند، در حالیکه دو تن افسران با بروتهای پرپشت، با سردوشهای نظامی و تفنگهای آخته با برچه های براق بردوش دردو کنار آنان چون مجسمه ها میایستادند، ساعتها حرف میزدند.

صحبتها مشکل بود از: نثار کردن فحشهای رکیک و دشنامه های آبدار علیه خاندان "آل یحی" یعنی نیکه های محمد ظاهرشاه و محمد داؤد، جملات مبالغه آمیز در وصف "انقلاب برگشت ناپذیر و دورانساز ثور" و "خلقیهای سرخ"، ابراز خصوصت و انتقام جوئی علیه "دشمنان خلق و انقلاب"، وعده ها و وعید ها درباره "خدمت به خلق" و یکسله حرفهای دیگر از همین قبیل.

روزهای دیگر، عین حرفها در جلسات دیگر تکرار میشد و سرتاپی بیانیه ها از طریق رادیو و تلویزیون پخش میگردید و در روزنامه ها، جراید و مجلات نشر میشد و بعیث جزو های جداگانه توأم با عکسها، بچاپ میرسید. مستمعین صبور، معتقد و وفادار سرتا پا گوش میشنند و پس از هر جمله و فقره ای کف میزدند و هورا میکشیدند. برای آنایکه افتخار بخشیده میشد که "بیانیه های تائیدی" ایراد نمایند، ایشان پس از هر جمله ای به توصیف از "رهبر کبیر خلق" و "رهبر انقلاب" میپرداختند، بیانیه رهبر را از دل و جان مورد پشتیبانی قرار میدادند و بنام "خلق" سوگند یاد میگردند که تا پای جان در راه تحقق "آرمانهای والای انقلاب" میرزمند. اینگونه بیانیه ها نیز مونوتون شده بود و در هر جلسه ای تکرار میشد. فقط کافی بود که مانند نمونه یک نامه متحددالمال، برخی جاهای بیانیه ها خانه پری گردد و بس.

با تأسف بزرگ ابراز میدارم که اینگونه روشها و عادات، ولو بمقياسهای خوبیها کوچکتر در دوران حاکمیت باصطلاح پرچمها نیز بحیث یکی از میراثهای خلقيها باقی مانده بود. تأسف اينکه پرچمها بعضاً بخاطر رقابت با خلقيها و بعضًا بخاطر رعایت آنان، در مراحل معینی از مبارزه برخی گرایشهاي شکلی و سطحی گرایانه را تقلید کردند و حتی در برخی موارد به رادیکالیزم چپ لغزیدند.

اکنون بر میگردم به ادامه توضیح خاطرات تلخ خویش از نحسین روز بازداشت خویش و انتظار "ashd almn alqatl"، از صبح تا شام، در ته کاوی قصر گلخانه "خانه خلق":

با شنیدن سروصدای هوراهما و کف زدنها، نمایش مضحكی بنام جلسه نظامیان در ذهنم تداعی شد. شاید در آن جلسه ابلاغ شده باشد که "رهبری سیاسی عبدالقدیر کودتاجی" را کشف کرده اند. البته اینبار نه باصطلاح یک خلقی (عبدالقدیر)، بلکه دو پرچمی (سلطان علی کشمند و محمد رفیع) مطرح اند که به "جرم خیانت به انقلاب (!)" دستگیر گردیده اند. باینقرار شاید چنان آتش خصومت، کینه توزی و انتقام جوئی را علیه پرچمها در ذهن و روان مستمعین وفادار برانگیخته باشند که چنان پرسرو صدا هوراهما سر داده بودند.

هلله ها، سروصدایها، کف زدنها، رفت و آمدها بتدریج خاتمه یافت و بار دیگر خاموشی هولناکی بر فضای اتفاق و ماحوال آن حکم فرماشد. خواستم برای رفع ضرورت به تشتاب بروم. لحظاتی چند مطلع شدم تا اتفاق اولی تخلیه گردید، از آن گذشتم، رفتم و باز گشتم. هوا تاریک شده بود، چراغ اتفاق را روشن کردم.

انتقال به محلی دیگر!؟:

درست نمیدانستم که چند ساعت دیگر آنجا نشستم. وجودم و مغزم خیلی خسته شده بود. سراجام صدای رفت و آمد در اتاق اولی شنیده شد و بعداً چند تن افسر و خوردن ضابط وارد شدند و گفتند که بجای دیگری میرویم. من خاموشانه از جا برخاستم. آنان کلاه سیاه اعدامی هارا برسر و گردنم تا روی شانه هایم گذاشتند و آنرا بستند. سپس دونفر از دو بازویم گرفتند و از چندین در گذشتندند. دربرون دروازه قصر گلخانه دریک موثر که طبعاً جیپ عسکری بود نشاندند و دو نفر در دو کنار قرار گرفتند. موثریه حرکت در آمد، معلوم بود که آهسته میرفت و من نمی فهمیدم که مرا بکجا میبرند. اندیشه های مختلف بخاطرمن خطرور میگرد. فکر میکرم که به زندان میبرند، بجای دیگر یا مستقیماً برای تیر باران کردن با آن کلاه سیاه اعدامی ها!

باید اذعان نمایم که کشن فوری را نیز از آنان بعید نمیدانستم و اینکه سرنوشت غده بی پیشماری از انسانهای بیگناه قبل از چنین بوده است. بخصوص عمل بیباکانه ایکه برای بازداشت من در همان روز و برای بازداشت عبدالقدار چند روز قبل صورت گرفته بود و در میان مردم عمداً اشاعه داده بودند که عبدالقدار اعدام گردیده است، چندان جای شک و تردیدی برای سربه نیست کردن فوری، در ذهن انسان باقی نمیماند. ولی هنوز نمیدانستم که پلانهای آنان خیلی پردازنه ترا از آن بود که من فکر میکرم.

من سرگرم این فکرها بودم که موثر پس از پانزده - بیست دقیقه حرکت، متوقف شد و بار دیگر از زیر بازو هایم گرفتند و در جائی وارد شدند. کلاه را از سرم برداشتند. چشمهايم در زیر نور مستقیم برق خیره گردید تا اینکه پس از لحظاتی حالت خود را باز یافتم. در یک اتاق بزرگ مستطیل گونه که سمت کلکیهای آن بیضوی شکل و پوشیده با پرده های ضخیم مخلعی چرکین بود، وارد شده بودم. در وسط اتاق یک تخت پر کاری شده با پوشش تافته زرد گونه، ولی بدون پایه ها افتیده بود و در گوشه ای از آن پشتی اسفنجی کدام کوچ کهنه را گذاشته بودند. در کنار تخت صرف یکپایه چوکی بازودار

قرارداده شده بود. در آغاز برای مدتی روی آن چوکی بازودار نشستم و صورت استفاده از آن البته معلوم بود ولی درمورد تخت افتیده در سطح اتفاق چیزی نفهمیدم، در ذهنم گذشت که شاید برای خواباندن انسان و چوب زدن بر روی آن، گذاشته شده باشد.

به هر حال، نشستن در طول روز، نور خیره کننده چراغ و فشارروانی خیلی خسته ام ساخته بود. بفکرم رسید که بر روی تخت افتیده در روی زمین، بخوابم. همین کار را کردم و روی آن لمیدم. سرباز ایستاده تفنگ بردوش هیچ چیزی نگفت و من هم چیزی از وی نپرسیدم. زیرا قبل این آزمایش را انجام داده بودم. چند بار از سرباز پرسیده بودم که جای اولی را برای کشیدن باشد هیچ جواب نداده بود و سرباز دومی که جای اولی را برای کشیدن گرفته بود، نیز چیزی نگفت. بعداً فهمیدم که حق حرف زدن را از ایشان گرفته بودند.

نمیدانم چه مدتی، در زیر نور چراغ وجود هزاران مگس مراحم، از فرط خستگی خوابم برده بود که با خشونت بیدارم کردند. دیدم که عزیز اکبری، خویشاوند نزدیک اسدالله سروری، در برایرم ایستاده است. اکبری از سالها قبل در بخش پولیس وزارت امور داخله کار نمکرد و شنیده بودم که دارای "تجارب" زیادی در عرصه شکنجه دادن بود، ولی غافل از آنکه عده بی دیگری با تجربه تراز او سر برآورده بودند. سرجایم نشستم و او ساعت هرما که تلوی گرفته بود برایم باز گشتد. سپس او چند فورمه و یک قلم خود کار را در اختیارم گذاشت و گفت باید فورمه ها را خانه پری نمایم. در فورمه ها شهرت من THEM باید به تفصیل نوشته میشد و اینکه در گذشته من هم مرتكب جرایم گردیده است یا خیر؟ من گفتم:

«چه ضرورت به خانه پری این فورمه های جنائی است. شما همه مترا میشناسید!».

عزیز اکبری اظهار داشت:

«حرف کافی است. تو دیگر نه عضو بیرونی سیاسی هستی و نه وزیر!»

من حرف زدن را با آنان زاید دانستم. فورمه ها را خانه پری کردم و کنار گذاشتم و بار دیگر سر بر روی پشتی اسفنجی گذاشتم و خوابیدم. در خواب عمیق بودم که ضربه ایراد گرده خوبیش احسان کردم و از جا پریدم. اصلاً با بوze بوت عسکری به گرده ام زده بودند. گفتند: برخیز که جای دیگر میرویم! بار دیگر کلاه را روی سرم گذاشتند و دونفر زیر بازو هایم را گرفتند و با خود گشیدند. آنان میگفتند:

«احتیاط، اینجا جویجه است، اینجا زینه است، اینجا دروازه است، اینجا ... است!»

بدینظریق اندکی راه پیمودیم، بفکرم در حدود دو - سه صد متر و بار دیگر کلاه را از سرم برداشتند و عینک هایم را بدستم دادند.

جریان بازجوییها:

من، اینبار خود را در داخل یک اتاق کوچکتر یافتم که در کنار دیوار آن یک پایه چپر کت فلزی با تشک، بالش و لحاف، گذاشته شده بود و مانند گذشته یک تن سرباز - گنگ (!) - تفنگ بردوش در کنار دروازه ایستاده بود. در گوشش چپر کت برای لحظه ای نشتم و سپس تقاضا کردم تا به تشناب بروم. موافقت شد و سرباز همراه وارد تشناب گردید، ولی او را گفتم بروون بایستند و او دروازه را باز گذاشت. باز گشتم و بر روی چپر کت و تشک، بالش و لحاف چرکین و بویگین آن خوابیدم.

فردا صبح از خواب وحشتناک بیدار شدم ولی اندکی با انرژی بیشتر و روانی بهتر از روز پیشتر! چای صبحانه را آوردند و خوردم و باز هم اندیشیدم، چیزی دستگیرم نشد که چرا و بخاطر چه منظوری مرا گرفتار چنین وضعی ساخته اند؟ پرده کلکین را عقب زدم، از آنطرف، کلکین را بنجره آهنین گرفته بودند و دیوار حیاط بروونی خیلی بلند و کنگره دار بود. هرچه فکر کردم در کجا هستم چیزی نفهمیدم. از سرباز پرسیدم که اینجا کجا است؟ چیزی نگفت. باز هم سرباز - گنگ!

نیمه های شب بود که با سروصدای زیاد آدم های مست، از خواب پریدم. هیأت "تحقيق آمده بود و مشکل بودند از: اسدالله امین (برادرزاده و داماد مورد اعتقاد حفیظ الله امین)، اسدالله سوروری (رئیس اگسا - اداره جاسوسی و پولیسی شکنجه گر رژیم، معنی "دافتارستان د گنو ساتونکی اداره" و رئیس آن معروف به "قصاب")، سید داؤد تلون (رئیس ژاندارم و پولیس رژیم)، غلام جیلانی (جنرال هوائی)، عزیز احمد اکبری (رئیس یک بخش خاص در وزارت امور داخله) و تورن جان محمد (سکرتر خاص دفتر نور محمد تره کی). برای هیأت چو کی آوردند و نشستند. اسدالله امین آغاز به سخن کرد و گفت:

«تنه کی صاحب فرموده اند که اگر تمام مطالب را بدون کم و کاست بگزئی جزایت کمتر خواهد برد!»
 من پرسیدم که کدام مطلب را؟
 او در حالیکه چهره حق بجانب بخود گرفت، گفت:
 «کدام مطلب! همینکه چه وقت و چطور کوتنا میکردید!»
 به صراحت بگویم که من از اینحرف یک خوردم و خیلی تعجب کردم.
 هر اتهام دیگری را میتوانستم تصور نمایم و نه این یکی را! زیرا میدانستم که آنان به زندگی و طرز تفکر و گذشته من آشنا هستند، چطور میتوان بر کسی چون من چنین اتهامی را وارد آورند که فرسنگها از نظایمگریها، از دسیسه سازیها، از توطئه گریها، از ماجراجوییها و از بیقانویها، از شدت عمل واخشنوت بیزار و بدور بودم. باینقرار، من هنوز هم مسأله را در ترازوی شخصی و در حدود اخلاقیات معمول میسنجیدم. در حالیکه من بیخبر و آنان آگاهانه مرا برای یک هدف بزر گتر یعنی وسیله ای برای بهانه تراشیدن بخاطر سرکوب قطعی پرچمیها انتخاب کرده بودند.

من تازه متوجه شده بودم که شکارچه دام و حشتگاهی گردیده ام. اتهام خیلی سنگین و خطرناک بود. تا آنگاه فکر میکردم که شاید اتهام باصطلاح عدم

همکاری انقلابی، تماس دائمی با پرچمیها، مخالفت با اندیشه‌ها و سیاستهای خلقیها و مطالب دیگر از همین قبیل عنوان گردد. اکنون دیگر و خامت مسئله را درک کرده بودم.

من باشان گفتم:

«در رابطه بنم چنین مطلبی نمیتواند مطرح باشد. چنین اتهامی درباره من کاملاً بیایه و دروغ محض است. این بر ضد من یک توطئه است و در صورتیکه نمیتوانید مرا تحمل کنید و در نظر دارید که مرا محکوم سازید، میتوانید مرا ازین بیرید و ضرورت به صحنه سازیها نیست». اسدالله امین گفت:

«هنوز ضرورت برای ازین بردن تو نیست. خوب است رفقا کار خود را شروع میکنند».

سپس اسدالله سروی، عزیز اکبری، تلون و دیگران ورقه‌های سوال و جواب را از بکس برون کشیدند و به پرشهای شفاهی و تحریری آغاز کردند. ده‌ها سوال را در همان شب اول و صدهای دیگر را در شباهی بعدی بمثابه شخصی که گویا «حق دفاع» از خود را دارم بر پایه اصول شناخته شده بصورت شفاهی و تحریری، جواب گفتم. ولی اذعان مینمایم که هنوز هم عمق توطئه علیه خود و مجموع پرچمیها را نمیدانستم.

در آغاز، سوالات خصلت عام داشت، از قبیل آنکه: «چرا پرچمیها مایل به همکاری با انقلاب نبودند؟ آیا پرچمیها دارای سازمانهای مستقل مخفی هستند؟ افسران نظامی در میان پرچمیها کسی ها هستند؟ چرا درباره رهبران حزبی و بخصوص شخص رهبر کبیر خلق، تره کسی صاحب و همچنان امین صاحب از جانب پرچمیها تبلیغات سوء صورت میگیرد؟ چرا پرچمیها از ببرک کارمل که دیگر در مقام رهبری نیست، هنوز هم دفاع مینمایند؟ پرچمیها چرا از سیاستهای انقلابی دولت خلقی که بنفع مردم و وطن است دفاع نمی نمایند؟ همچنان سوالات دیگری در رابطه به شخص من نیز صورت گرفت، از قبیل: «تو چرا اصطلاحات شوونیستی و فاشیستی را درباره ما اطلاق کرده ای؟

تو چرا کارسازماندهی پرچمیها را بر عهده خود گرفته بودی؟ تو چرا نزد رفقاء شوروی، ازما شکایت کردی ای؟ تو با عبدالقدیر وزیر دفاع سابق چگونه و چه وقت تماس فایم کردی؟ و درباره کدام مسائل تصمیم مشترک اتخاذ کردی بودید؟ ... وغیره، وغیره.

به پاسخ هریک از صدھا پرسش غالباً تکراری، بی ماهیت و خودخواهانه «هیأت تحقیق»، من بر پایه اصول قبولشده حزبی و مردمی، مطالبی نوشتم و از اصل وحدت حزب، ضرورت تجمع تمام نیروهای دموکراتیک و ملی، اتخاذ یک سیاست معقول بنفع مردم، دفاع از دستآوردهای دموکراتیک مردم و بخاطر انجام تحولات واقعاً انقلابی در کشور، دفاع کردم و اتهامات آنانرا بطور مستدل و با ارائه دلایل منطقی رد نمودم. ولی معلوم بود که برای فهم این مطالب گوش شنو و چشم بینا یا اصلاً علاقمندی وجود نداشت. آنان صرف میخواستند چیزهای مطلوب خوبیش را بدست آورند.

بعد از چهار شب متواتی سوال و جواب، هیچ چیزی که پاسخگوی مطالب قبله چوکات شده براساس نقشه قبله تنظیم شده آنان باشد، دستگیر شان نشد. شب پنجم، همان گروه مست و لایعقل مرا با خود در منزل دوم عین عمارت در اتاقی که بالای اتاق من قرار داشت، بردنده. من در آنجا عبدالقدیر را در وضعی بسیار خراب، دریچه‌گی محض و خیلی خسته و مأیوس دیدم و حالت رقت و دلسوزی برایم دست داد. اسدالله امین از عبدالقدیر خواست که حرفهای خود را بگوید. عبدالقدیر با بی میلی اظهار داشت:

«من و کشتمند پلان داشتیم که یکجا کردنا نمائیم!»

من با استماع چنان حرفی مطلقاً غیر حقیقت از زبان عبدالقدیر خیلی متعجب شدم و اذعان مینمایم که دریک لحظه احساس ناخوشندی شدید دربرابر او در ذهنم برانگیخته گردید که چگونه و چرا چنان چیزی را ساخته و باقی است. من گفتم:

« قادر تو چرا برخود و من اتهام وارد مینمائی؟»

قادر فوراً جواب داد:

«کشتمند باید بدانی که این ظالم‌ها مرا بسیار زده و شکنجه کرده‌اند، راه دیگر نداشتم!»

با استماع این جمله عبدالقادر، اسدالله امین بلا معطلی از جا برخاست و باعشوتن گفت:

«دیالوگ بس است. بیا برویم!»

راست بگویم که یکبار دیگر، بیش از پیش، حالت دلسوزانه‌ای نسبت به عبدالقادر برای من، دست داد.

قابل یادآوری میدانم که میان قادر و من صرف شناخت رسمی وجود داشت. یکبار از جانب عبدالقادر برای صرف طعام چاشت به دفتر کارش در وزارت دفاع دعوت شده بودم و این یک دیدار عادی و معمول میان اعضای کابینه بود. عبدالقادر که انسانی ظریف و خوش مشرب است، چند بار از روی مزاح بمن گفته بود که:

«بیا با من یکروز چاشت یک شوربای عسکری بخور تا بودجه انکشافی وزارت دفاع را اجراء نمائی».

او چنین حرفهای مزاح آمیز را با اکثربیت وزراء اظهار میداشت. روزی پس از پایان یک جلسه نزد نورمحمد تره کی در قصر گلخانه، وی هنگام خداحافظی گفت که برویم و همان شوربای عسکری وعده شده را بخوریم. من پذیرفتم و هردو سوار بر موتو وی به وزارت دفاع رفتیم. او غذای معمول همه روزه خوبی را فرمایش داد و در ضمن صرف غذا باهم صحبت‌هائی عادی داشتیم. البته حرفهای انتقاد آمیز چندی نیز ضمن آمد کلام درباره اعمال نادرست گردانید گان اصلی رژیم میان ما گفته شد و وی اظهار داشت که او اسماعیل وزیر دفاع است و در عمل حفیظ الله امین از وی سلب صلاحیت کرده است. ولی خیلی خوب بخاطر دارم که او گفت:

«من از وضع خود چندان ناراضی نیستم. من وظیفه خود را برای وطن و مردم خود خوب یا خراب انجام داده ام و دیگر حوصله جنجال را ننمایم. هرچه میکنند برای خود میکنند و هرگلی میزند برسرخویش. خوب است خسروان کارخود دانند!»

درباره اینکه حرشهای بسیار جدی، خطرناک، غیر واقعی و غیرممکن درباره «کودتا» میان ما گفته شده باشد، اصل نمیتوانست مطرح باشد. بفرض محل، هرگاه من یا قادر در فکر چنین چیزی بودم چطور میتوانستیم بر همیگر اعتقاد نمایم؟ من یک پرچمی بودم و او یک خلقی شمرده میشد. گذشته از آن مناسبات و شناختهای متقابل ما خیلیها محدود بود. همه میدانستند که من یک شخص ماجراجو نبودم، از خشونت و تشدد نفرت داشتم و از گذشته‌ها صرف درامور فرهنگی و آموزشی برای حزب کار میکردم.

برمیگردم به اصل مطلب: بار دیگر همه همراه با من پائین آمدند. سید داؤد تلون به افسری که سکرتر، حاضر باش (اصطلاح مردمی) یا بادی گارد او بود، اشاره نمود که چیزی را به وی بدده. بنظرم آمد سامانیکه به دست تلون داده شد و دارای پوش پرمین بود، تیپ ریکاردری باشد!

تلون آنرا بر زمین گذاشت و گفت:

«حالا دیگر حرف میزنی یا سر حرفت بیاورم؟»

من اظهار داشتم:

«شما از من چه میخواهید؟!»

او گفت:

«حقایق را درباره کودتا!»

من که خیلی احساس مسئولیت میکردم تا یک حرف نادرست، غیراصولی و دروغ اظهار ننمایم، با خود اندیشیدم اکنون که بخصوص آوازم ثبت میشود باید اصولی، جدی و قاطع باشم و باید بدرستی از مواضع اصولی خود و

رفقا دفاع نمایم و صرف حرفهای حقیقت را بگویم. روی این احساس، من آغاز به صحبت کردم و گفتم:

«شما باید مرا بدستی درک نمائید. من در زندگی خوبیش نه یک شخص نظامی بوده ام و نه به کودتا و کودتا بازی عقیده ای داشته ام. من تمام زندگی آگاهانه سیاسی خوبیش را با تحمل دشواریهای عظیم، صادقانه در راه اصولیت انقلابی و حزبیت و بخطاطر مردم رنجیده افغانستان صرف کرده ام. شما سعی نکنید تا مرا وادار به گفتن حرفهای مظلوم خود بسازید که حقیقت ندارد. چنان حرفها نه بدرد شما میخورد، نه بنفع مردم، انقلاب و وطن است و نه برای من مساعد...»

اسدالله امین حرم را قطع کرد و گفت:

«فالسخه گوئی بس است! ما به نصیحت احتیاج نداریم!»
او به تلون اشاره کرد که شروع نماید و خودش از اتفاق خارج گردید.

شکنجه های بیر حمانه:

گفتند: اپارات را بیاورید. صندوقچه چرمن را باز کردند و از میان آن یک پایه تلفون صحرائی نظامی برنگ نصواری بروون آوردن. هنوز هم من از آن چیزی نفهمیدم. مرا روی تخت خواباندند. غلام جیلانی دستانم را با روی جائی در میله های آهنین تخت خواب بست. ولی تلون به وی گفت:

« فقط یک دستش را بینند» او خود دست راستم را به دست خود محکم گرفت. سیم های تلفون را در شصت های هردو پایم بستند و تلون دسته تلفون را چرخاند.

از جا چنان تکان خوردم و احسان کردم که گویا از ده منزل پائین افتاده باشم!

فریاد زدم:

«ظالم ها بس کنید!»

چرخاندن دسته متوقف شد و اند کی نفس راحت کشیدم. یکی از آنها گفت:

«حالا میگوئی یا نه؟»

من گفتم:

«نمیدانم چه چیز را باید بگویم؟»

گفتند: «شروع!»

باز هم از جا پریدم، بشدت تکان خوردم، بفکرم گذشت که هزار مرتبه میجیرم و تمام حجرات و اجزای بدنه از هم میپاشد. واقعاً خیلیها در دنیاک بود. نمیدانم جریان برق در وجود انسان چه کارها میکرد، چه تعاملات و عکس العملها را ایجاد مینمود تا چنان درد کشنده و طاقت فرسا بوجود میآورد. باورم نمیشد که پس از آنمه تکانهای شدید بر قی کسی بتواند زنده باقی بماند.

جریان برق را متوقف کردند و یک جگ بزرگ آب را روی پنجه های پاهایم که خیلی داغ شده بود و مانند اینکه خشکیده باشد، ریختند و یک جگ بزرگ دیگر را بدستم دادند که بنشو. ازسر ورو، دهن و پاهایم بخار داغ برون میزد، مانند اینکه از درون کوره آتش برونم کرده باشند. نفس تازه کردم، ولی بطور قطعی دگر از حال رفته بودم.

شاید آنان ملتقت اینتو شخص شدند و نیخواستند که قبل از بدست آوردن مطالب مطلوب ایشان از بین بروم. یا اینکه پس از نشان دادن روی دیگر، یعنی زور و خشونت، میخواستند که مجال داشته باشند تا با خود بیاندیشم و ترجیح بدهم که بگویم: بلی کودتا میکردم تا باصلاح از من اعتراض بگیرند و بخشی از پلان را باینگونه تحقق بخشنند. شاید خود آنان نیز از «کار» زیاد تا آنوقت شب خسته شده بودند. شاید آنان قبل از آمدن نزد من در همان شب چند تن دیگر از انسانهای بیگناه را شکنجه کرده بودند، چند تن را برای کشتار به پولیگون پلچرخی فرستاده بودند. شاید عیاشی زیاد شبانه، آنان را بیچوصله ساخته بود. در هر حال، آنان «کار»(!) خویش را، در حدود ساعت ۳ - ۴ آتشب ختم کردند و رفتند.

پس از آنکه آنان گور خود را گم کردند، سرباز تفنگ بر دوش بجا خود درون اتفاق بازگشت و من برای مدتی از درد بخود پیچیدم و نالیدم تا اینکه

بین خود شدم و خوابم برد. صبح وقت پس از یک خواب تلخ، بیدار شدم ولی خیلی با خود مجادله کردم تا از جا بلند شوم و تشاب ببروم. زیرا در پایها و سرم درد شدید احساس میکردم و بخصوص توانائی قدراست ایستاده شدن را مؤقتاً از دست داده بودم. به هر حال، دست و روی خود را شستم. چای آوردنده، خوردم و باز هم خوابم برد. از درد شدید ساقهای پاهایم، بزوی بیدار شدم. دیدم که افسر مؤظف که انسانی بالنسبه با عاظمه به نظر میآمد، بجای سرباز تفنگ بر دوش نشسته است. وی سلام کرد و حالم را پرسید. من گفتم که سر و پاهایم بشدت درد میکنم. وی رفت و دودانه تابلت مسکن برایم آورد. در جریان روز درد تا حدود زیادی آرام گرده بود و من توانستم که به وقfeه ها خواب نمایم. هنگامیکه غذای شب را آوردنده، حالم از لحاظ جسمی بهتر شده بود، ولی روح و قلبم بشدت جریحه دار.

شهنگام دراکولاهای مست باز آمدند. پس از مقداری ارجیف و مقدمه چینیها، گفتند که من فکرهای خود را گرده و سر عقل آمده ام یا چطور؟

من گفتم: «شما خدا ناترسها برای انسان کجا جای فکر کردن میمانید!» گفتند: «چطور نه! ما دماغت را تکان دادیم تا خوب فکر کرده بتوانی!»

اسدالله امین گفت: «حرف فایده ندارد، عمل کنید!»

اسدالله سروری گفت: «میگوئی یا ادامه بدھیم؟»

من گفتم: «آنچه را میدانستم طی چند روز قبل نوشتم، دیگر از جان من چه میخواهید؟»

اظهار داشتند: «چیزهایی را که گفته ای به درد هیچکس نمیخورد!»

من گفتم: «چه چیزهایی را باید بگوییم؟»

جواب دادند: «حقایق را!»

گفتم: «حقایق به نظر شما چیست؟»

اظهار داشتند: «حرف بس است. حقایق درباره کودتا را بگو که تو بادیگران تدارک دیده بودی!»
گفتم: «باور کنید که کودتا نبوده و این اتهام هیچ حقیقت ندارد.»

اظهار داشتند: «پس معلوم است که تو نمیخواهی سر حرف بیائی و حالا خواهی گفت!»

یکن از آنهای بفکرم جان محمد تورن سکرتر دفتر نور محمدتره کی، بر روی سینه ام نشست. در عین حال دهنم را نیز سخت بستند. یکدستم را نیز بسته کردند و دست دیگرم را غلام جیلانی در دست خود گرفت.
اسدالله سروری گفت: «هرگاه خواستی چیزی بگوئی دستت را بلند بکن!»

با جریان و تکان شدید برق در وجودم که عسلاً تحمل آن غیر ممکن بود، حالتی برایم دست داد که گریا به هزاران پارچه کوچک تجزیه میشوم. به سختی دستم را از دست جیلانی رها و بلند کردم. جریان قطع شد و درحالیکه تمام انزوی و نیروی خود را از دست داده بودم، دهنم را باز کردند. پس از لحظه ای، اندکی بحال آمدم. باز هم برسر، گروی و پاها یم فراوان آب ریختند و عطش عظیم را با نوشیدن مقدار زیاد آب، فرو نشاندم.

گفتند: «حالا چطور؟ میگوئی یا نه؟»

گفتم: «سوگند میخورم که درباره کودتا چیزی نمی فهمم. با وجود آن، شما فرض نمائید که من کودتا میکردم یا از آن چیزی میفهممیدم، ولی عسلاً هیچ چیزی واقع نشده است. پس اینقدر ظلم برای چیست؟»

گفتند:

«معلوم میشود که تو هنوز از گپ های نمانده ای؟ تو هنوز سرعقل نیامده ای!»

گفتند:

«شروع!»

بار دیگر دهنم را بستند، برای اینکه فریاد زده نتوانم. بیادم است که جان محمد یا (محمد جان) سکرتر تره کی، برای اینکه بنابر تکانهای شدید برق از جان پر م روی سینه ام نشسته بود، گفت:

«تو میخواستی که با بای ما، تره کی صاحب را از بین ببری!»
در چنان وضعی البته من نمیتوانستم با دهن بسته چیزی بگویم و هم اصلاً آن حرف ارزش جواب گفتن را نیز نداشت.

سیم ها را به تأثی در شخصتی پاها میم سفت میکردند و منتظر بودند، بیستند که از پای افتدیده ام یا چطور؟ ولی من بیحال و بی تفاوت افتدیده بودم. باز هم جریان برق و تکانهای شدید پیهم، ولی به وقته های کوتاهتر. حال دست بلند کردن پرایم باقی نمانده بسود و هنگامیکه فوق العاده طاقت فرسا شد، ناگزیر دستم را بلند کردم. جریان قطع شد.

با پاشیدن آب بر سر و روی پاها و تو شیدن مقدار زیاد آب، حالم از لحاظ جسمی اندکی بجا آمد، ولی روح و روانم به سختی شکسته بسود، مایوسی عظیمی بر روان و ذهن مستولی شده بود، برای لحظاتی زندگی در برابر دیدگان اسم بیمقدار و بیمعنی جلوه گرد. خود را تحقیر شده ترین انسان کره زمین یافتم. روح و روانم، تمام وجودم مالا می از نفرت نسبت به پستی انسانهای خودخواه و ظالم گردید. با خودم فیصله کردم و عهد بستم که مرگ را ملیونها بار بر زندگی ترجیح خواهم داد و دیگر دست بلند نخواهم کرد، مقاومت خواهم کرد تا بیمرم.

گفتند: «چطور! باز هم میخواهی؟»

گفتم: «میخواهم که بیمرم و روی شمارا دیگر نبینم! نفرین زمین و آسمان و همه بر شما!...»

دلم هرچه میخواست به آنان گفتم، روح اندکی آرام گرفست. در مقابل آنان چندین سیلی و لگد محکم برس، روی و کمرم کوفتند. در دنک بود!

سپس عملیه جریان برق تکرار شد، ولی دیگر تاب و تحمل کاملاً از من سلب گردیده بود و حالت نیمه اغماء بمن دست داده بود. دسته را چرخاندند و متوقف نداشتند. از دهنم قف واژ بینی ام خون برور میزد و به سرفه های شدید افتیدم. حتی در چنین حالتی نیز آنان هنوز دربی آن بودند که حرفهای مطلوب خویش را از زبان من بشنوند. ولی من دیگر نه چیزی گفتم و نه گفته میتوانستم. سرانجام رهایم کردند و رفتند.

ساعتی چند بیحال و بیحرکت روی تخت سیمی افتیده بودم. درست توضیح کرده نمیتوانم که چه وضعی داشتم. همه بی اعصاب وجودم بشدت کوفته شده بود. سرم از درد میگوشی که میکفید. نمیدانستم که برای چه زنده مانده ام. از همه چیز نفرات داشتم. اصلاً دیگر نمیتوخاستم که درباره هیچ چیزی بیاندیشم!

ساعتی گذشت، اندکی آرام شدم و متدرجاً بخودآمدم. فکرهایم را جمع کردم. بر اندیشه های نادرست ناشی از یأس و نالمیدی محض، غلبه یافتم. برخود تلقین کردم که راه مبارزه دشوار و آزمایشها سخت اند و باید مقاومت کرد. بخاطر چند انسان بیرحم چرا باید نسبت به آینده، نسبت به زندگی، نسبت به مبارزه و نسبت به انسانیت، بدین شد. باخود اندیشیدم که هنوز انصاف، عدالت و انسانیت نمده است و روزی فرا میرسد که مشت جنایتکاران باز میشود. با این اندیشه ها اندک بر وضع خود مسلط شدم. از سریاز آب تقاضا کردم، آنرا نوشیدم و به آهستگی از روی تخت سیمی لغزیدم و پاهایم را بر زمین گذاشتم، ولی گویا خشک شده باشد و قادر به برداشت جسمم نباشند، نتوانستم که بایستم. سرانجام پس از لحظاتی تمرین سر دویا ایستادم ولی مشکل. درواقع بگونه بی نظری کوفته و مانده شده بودم. روی اتاق چند گام گذاشتم، وضعم بهتر شد. نگرانی ام از اینکه مبادا از پاهای فلنج شده بهم رفع گردید؛ ولی شیشه ها و دسته عینکم که درز برداشته بودند نگرانم ساخت، زیرا بدون آن دید برایم مشکل بود. همچنان سیم دو دندان مصنوعی الاشگی و یک دندان اصلی پیش روی

بالائی شکسته بود که بیره هایم را سخت می‌فشردند. دندانهارا کشیدم و بدور افگیندم.

از فرط خستگی و بیحالی مطلق درزیز نورخیره کننده چراگ، در لای لحاف چرکین و بر بالش و دوشک که همه در اثر عرق و خون بینی و ریختن آب متغیر شده بودند و در حالیکه هزاران مسکن سمجح و گُرک ماه سنبله، اینسو و آنسو می‌بینند و بر سر روروی من می‌نشستند، بخواب سنگین و وحشتانک فرورفتم که کابوس سینه ام و خفقان گلوبم را می‌فشد.

آن شب هم گذشت. حرف پدرم بی‌دام آمد که همیشه می‌گفت: انسان میتواند از سنگ سخت تو را از گل نازکتر باشد! او بما، فرزندانش می‌گفت که سختی امروز و خوشی فردا، هیچیک پایدار نیست، نباید از یکی هراس داشت و به دیگری غره شد! پدرم که روزگارهای سختی را از سر گذرانده بود، مارا به سخت جانی و پایداری در پر ابر سختیها توصیه می‌کرد و خود نمونه عملی آن بود. ماجراهی اتهام ناروا، دستگیری، شکنجه و زندانی شدن پدرم بی‌دام آمد و استواری وی در برابر ظلم ظالم. من این ماجرا را در بخش اول این یادداشتها و خاطرات نقل کرده‌ام.

پدرم با یاد آوری از این حادثه، باری گفته بود که هر گاه سخت جانی و مقاومت از خود نشان نمیداد و باصطلاح "اقرار" به کاری می‌کرد که مر تکب نشده بود، حالا دیگر اثری از وی بجا نمیماند. حرفاها پدرم بار دیگر در خاطره ام زنده شد. در نخستین شب بازداشت، هنگامیکه تخت بیباوه بر کاری شده با پوشش تافته زرد گونه را افتداده در وسط اتاق دیده بودم (در اینباره قبلاً صحبت کرده‌ام) بفکرم خطور کرد که شاید مرانیز برای گرفتن "اقرار" روی همین تخت چوب بزند، همانگونه که پدرم را پس از آنکه صدھا مرتبه با نهالهای نورسته آلو بالو و گردآلو سفت شده در آب بر پشت و کمر کوفتند. ولی تجربه عملی نشان داد که گردانندگان رژیم شیوه‌های پیشرفته تر شکنجه دهنی را "کشف" کرده بودند.

قابل توجه است که یک تلفون نظامی صحرائی چگونه بوسیله خطرناک شکنجه دهن مبدل گردیده بود. من بعدا در زندان از عبدالقادر شنیدم که این "کشف" توسط رئیس مخابره وزارت دفاع امین، صورت گرفته بود. وی گفت که قبلًا بوسیله همین آله، صدها تن انسان دیگر از جمله در زیر زمینهای وزارت دفاع، هرشب شکنجه میشند و چه تعدادی که در زیر شکنجه های وحشیانه و چه بعد از آن جانهای خود را از دست دادند و سر به نیست شدند.

آن شب را نیز پس از شکنجه های وحشیانه به سختی به صبح رساندم، در جریان روز بیحال و خیلی کم انرژی بودم. من دربرابر وجود این خود و مجموع وجود انسانی، حتی دربرابر سربازیکه کنار در اتاق می ایستاد و دربرابر افسر مؤلف که میرفت و می آمد، هم از خود که بچنان حالت اسفناک و اهانت آمیز افگنده شده بود و هم بخاطر اعمال آنانیکه بغلط تا روزهای قبیل ایشان را رفیق میگفتم، شدیداً احساس شرمندگی میکردم. در هر حال، گاهی خوابم میرد و تکان میخوردم و بیدار میشدم و بار دیگر اندیشه های گوناگون بر مغزم هجوم میآورد.

شب هنگام، در حالیکه افسر زیر بازیم را گرفته بود، مرا به اتاق مجاور کوچکتری برداشت که صرف در دهليز یک دروازه داشت و بس و شاید برای آنکه آواز و فریاد از آن سختی برون میشد. در سطح اتاق همان تحت چوبین آشنا بدون پایه، پر کاری شده با پوشش تافته زرد گونه. دیتم این همان تحتی بود که در شب اول در کدام جای دیگر در یک اتاق بزرگ گذاشته شده بود و من روی آن خواهید بودم. مرآ عین همان تحت را از فاصله های زیاد به آنجا انتقال داده بودند. طوریکه قبلًا رساد آور شدم مرآ از آن اتاق بزرگ در حالیکه سر و رویم پوشیده شده بود بفاصله نسبتاً زیادی به اینجا آورده بودند، ولی در هر حال این امر زیاد توجه همای بخود مشغول نساخت و بفکر رسمید که شاید تحت مشابهی باشد، اگرچه بدون پایه ها و عین رنگ کمتر اتفاق میافتد. دو - سه ساعتی با چرتها، خیالات، نفرتها، تصورات و اندیشه های خود روی آن تحت گاهی نشستم و گاهی لمیدم. در عین زمان از اتفاق اولی صدای

جایجا کردن چیزهایی را میشنیدم یا چنین وانمود میشد. طعام آوردند، ولی مانند اینکه چیز بسیار تلخی را خورده باشم.

پس از آن بر روی تخت لعنتی خوابم بود و بار دیگر نیمه های شب بود که با سر و صدای همان آدمکهای مست، که دیگر نمیتوانستم بسوی ایشان بینم، بیدار شدم. یکتن ایشان که لوچه نکردم کدام یک از من پرسید: «چطور! تصمیم گرفته ای که همه چیز را بگوئی؟» با وصف اینکه من بر افکار ناشی از یأس غله یافته بودم ولی یکبار دیگر بدون ملاحظه گفتمن:

«من فقط تصمیم گرفته ام که بمیرم و چه بهتر که شما هرچه زود تر صرا بکشید!»

یکی از آنها بگمانم اسدالله مسوروی گفت:
«ترا باین آسانیها کشی نمیکشند. هرچه زودتر همه چیز را بگو بیسم میشوی!»

من گفتمن: «هیچ چیزی برای گفتن نمیروم، ماشین دوم را هم بیاورید!» آنها گفتند: «اینطور نمیشود، ماشین دوم را هم بیاورید!» دیدم دوپایه تلفون را کنارهم قرار دادند. دو سیم بر هنر را مانند شباهای پیشین بردو شست پاها میم و دو سیم بر هنر دیگر را در دو انگشت کوچک پاها میم پیچیدند. همان تدبییر قبلی. در آغاز دسته یک تلفون چرخانده شد. همان دردهای وحشتناک، تکانها و خورد شدنها!

تهذید کردن که هرگاه چیزی نگویم، همزمان هردو دستگاه را بکار خواهند گرفت. اینبار جریان برق از طریق هردو پنجه کوچک پا وارد وجودم شد و خورد و خمیرم ساخت. نمیدانم که هردو دستگاه را همزمان بکار انداخته بودند یا صرف یکی را، ولی چنان درد و شکنجه ایرا احساس میکردم که حتی برای شکستن تعلم فیل هم گویا کافی بوده باشد. آن جریانات و تکانهای شدید انسان را یکبار و بطور کامل نمیکشت، بلکه هر لحظه و هزاران بار انسان را

میکشست و در لبهٔ پر تگاه مرگ و حشتاک میکشاند و باز میگرداند. با صطلاح مردم ها، انسان را نمیکشت ولی از کشته بدقیر میساخت.

لحظات خیلی وحشتاک دیگر بود که بر من سپری گردید. چنان حالت ضعف بر من مستولی شده بود که قدرت و اراده گفتن، نگفتن، چیزی را از من سلب کرده بود. باز هم از دهنم قف و از بینی ام خون سرازیر شد و باز هم مانند اینکه تمام حجرات بدنم هر یک از هم مجزا شده اند. ولی چه معجزه‌ای که هنوز زنده مانده بودم و فیکر و حواس بخوبی کار میکرد.

بآنها پس از هر بار شکنجه پافشاری میکردند که حرف دلخواه آنها را بگویند و من مقاومت مینمودم. معلوم بود که ایشان بسادگی دست بردار نبودند، نه رهایم میکردند و نه میکشندند. سرانجام احساس کردم که در لبهٔ پر تگاه واقعی مرگ قرار گرفته ام و حالم را کاملاً از دست داده بودم. شاید آنها نیز اینوضع را مشاهده کردهند یا خسته شدند و دست از شکنجه دهی برداشتند. پس از دقایقی که اندکی بحال آمدم، تهدید کنان گفتند که فردا شب حتماً از من گپ خواهند کشید.

درباره اینکه همان شب و فردای آن در ذهن و روانم، در جسم و وجودم چه کشیدم خدا میداند. اکنون باز گو کردن آنوضع برای من خیلی دشوار است. بار دیگر اندیشه‌های گوناگون در مغزم هجوم آورندند. جای خوشبختی بود که جریان و تکانهای شدید بر قی دماغم را صدمه نزده و سلسله تفکر را در ذهنم از هم نپاشیده بود و اینهم به معجزه میماند!

دو جریان روز، بعد از تفکر زیاد باین نتیجه رسیدم که باید از آن بن بست خود را خارج سازم. زیرا شکنجه ها ادامه خواهد یافت، ولی نه فوراً بلکه با درد والم فراوان مرا خواهد کشت. اصلاً دیگر قدرت تحمل بالای نسانده بود و بدروستی درک کردم که آنان در پی ترتیب اسناد برای خویش هستند و دست از سرم برخواهند داشت.

بار دیگر شب فرارسید و نیمه های شب و باز همان آدمکهای مفروض و بیباک وارد شدند با ترکیب کم و بیش متفاوت. اینبار سیمهای یک دستگاه را در

انگشتهای پاها و از دیگری را در انگشتهای دستهایم بستند. بار دیگر همان آش و همان کاسه. نحسین جریان‌ها به نوبت یکبار از طریق پاها و دیگری از طریق دستها و شاید هم همزمان وارد شد و فریادم را به آسمانها رساند! حرف یکی بود، اینکه درباره کودتا که گویا باید صورت میگرفت، معلومات بدhem. سرانجام من مغلوب شدم و اظهار داشتم که خود هرچه میخواهد بنویسد و من پای آن امضاء خواهم کرد. ایشان موافقت نکردند و گفتند که من خود بنویسم.

من گفتم: «چیزی را که نمی‌دانم چیزکونه بنویسم؟» در یاسخ باز هم چرخاندن دسته‌ها، جریانهای برقی و تکانهای کشنده که بطور قطع و به مفهوم واقعی کلمه غیرقابل تحمل شده بود. بار دیگر به لعن و نفرین آنها پرداختم و گفتم که چرا مرا نمیکشند و باید داستان پایان نمیدهند. آنها نقطه ضعف مرا و وسیله تحمیل نظر خویش را بدرستی یافته بودند. اکنون دیگر بدون هیچگونه حر斐 و جواب و سوالی، دسته‌های دستگاه‌ها را به وقفه‌های کوتاه میچرخانند. سرانجام آنان گفتند که هر گاه بیش از این مقاومت نمایم سیم هارا به گوششایم خواهند بست و آنگاه من مže شکنجه واقعی را خواهم چشید! حقیقت را بگویم که اگر صد جان دیگر میداشتم و نیروی مقاومتم صد چندان هم میگردید، دیگر برایم ناممکن شده بود که آنوضع را تحمل نمایم. من در آغاز فکر میکردم که هرقدر مقاومت نمایم با تکانها اندکی عادت خواهیم کرد، ولی بر عکس دربرابر آن خیلی حساس و آسیب پذیر شده بودم. یکبار دیگر با آنان موافقت کردم که مینویسم. آنها گفتند: «می‌بینی که راه دیگری وجود ندارد و آخرالامر سر عقل آمدی!».

قلم و کاغذ آوردند. آن شب نیز در همان اتاق کوچکتر و روی همان تخت چوین بی پایه با پوشش تافته زرد گونه، شکنجه‌های وحشتناک را متحمل میشدم، روی تخته تکیه به دیوار اتاق نشستم. سیمهای دستگاه همچنان

در انگشت‌های پاها و دستهایم چون ترجیح و زولانه نازک عصر برق، آویزان بود و با چرخاندن دسته دستگاه گوئی از بالای پل صراط در آتش دوزخ می‌افادم و می‌سوختم. وضع وحشتناکی داشتم.

گاغذها دروسط از بالا به پائین خط کشی شده، دریکسو سوال نوشته شده بود و به سوی دیگر باید جواب گفته میشد. درسوال آمده بود که «من چه وقت، چگونه، برای چی و با همکاری کی ها علیه حاکمیت خلق کودتا می‌کردم» (۱)؟

گفتند:

«بنویس!»

من گفتم:

«چه بنویسم؟»

گفتند:

«مارا فریب میدهی، وقت را ضایع میکنی، جواب سوال را بنویس!»

من نوشتم:

«نه کودتا می‌کردم، نه میتوانستم کودتا نمایم، نه منظوری داشتم. نه همکاری کسی مطرح بود.»

آنها گاغذ را از دستم گرفتند و پس از چند فحش و ناسرا گفتند:

«تو نمیخواهی که آدم شوی! حالا میفهمی که چه باید بنویسی!»

دسته های لعنی دستگاه مختصراً به چرخش آمد و گویا جهان دور سرم چرخید و درحالت نشسته درد بسیار کشند و شدیدی در کسرم احساس کردم.

فریاد زدم:

«می نویسم!»

سوال اول را تکراراً نوشتند و بدستم دادند.

من گفتم:

«حاضرم بفرمائید! (۱) چه بنویسم؟»

با عصبانیت گفتند:

«تو از هر کس دیگری بهتر میدانی که چه بنویس!»

گفتم:

«شما بگوئید من نویسم، هرچه شما دیکته نمائید، همانرا به خط خودم
منویسم و امضاء میکنم!»

گفتند:

«زرنگی بس است، ما چرا دیکته نمائیم، خودت آنچه را که درباره
کنون تا میدانی بنویس!»

گفتم: «من خود چیزی نمیدانم و اینرا نیز نمیدانم که مطلوب شما
چیست؟!»

گفتند: «دیگر چنان زدن کافی است و الا جانت را میکشیم!»

حقیقت را چرا پنهان نمایم، واقعاً دیگر از شکنجه بجان آمده و خیلیها
ترسیده بودم. البته در آن لحظات دیگر از مرگ نمیترسیدم و حتی مرگ فوری
بهترین آرزوی آن دقایق بود، ولی از یکسوخاطرم نمیآمد که چطور آغاز نمایم
و چه بنویسم و از سوی دیگر بهیچوجه دیگر تحمل شکنجه را نداشم. بالآخره از
روی بسیار بیجارگی خواستم به نوعی معامله با ایشان بگذرم. لهذا بیشهاد کردم
که بگذارند تا فردا خاطرم را جمع نمایم و همه چیز را بنویسم. آنها نیز که خسته
شده بودند با کراحت موافقت کردند، درحالیکه خود را برای وقتی جمع و جور
میکردند، گفتند:

«تو بسیار وقت مارا ضایع کردی. فردا شب آخرین خواهد بود و

هرگاه باز هم فریب بدیم دیگر از ما ندانی از خود بدانی!»

آنها رفتند و آنگاه که من بجنان وضعی پس از شکنجه در طول چندین

شب، تقریباً عادت کرده بودم، با جان پر درد و روح افسگار خسته و درمانده

در افق خودم خواییدم.

باز هم روز! نگرانیها، بدختیها، چرتها، اندیشه ها، حواس پرتیها، نفرتها و

چگرخونیها!

لحظاتی در فکر بیچارگیها و غم و اندوه عظیم پدر و مادر، همسر و فرزندان گوچک، برادران و خواهران، رفقا و دوستان افتادم. رنج بزرگ برایم دست داد. در میان دو اندیشه متضاد گیرمانده بودم. آیا خودم را از رنج عظیم و دیگر غیرقابل تحمل شکنجه ها نجات بدهم و آنچه میخواهند بنویسم یا اینکه یک حرف هم ننویسم و بگذار که مرا بکشند و در هر حال دیر یا زود خواهند بیست. من هیترسیدم که در برابر خانواده، رفقا و دوستان شرسار نشوم. بازهم درین بست جدی قرار گرفته بودم.

با خاطر جمع کردن بهتراندیشه های پراگنده و متضاد، خواستم روی اتفاق چند قدم بزنم. از سر باز تقاضا کردم و او افسر مؤظف را که در دهليز بود و انسان بدی نبود، فراخواند. از افسر پرسیدم که میتوانم چند قدم بزنم و شخصی پاهايم را بکشم. او با ادب توأم با عاطفه گفت: «بفرمائید». در عین زمان او بعنوان گنگی دلسوزی نشان داد و گفت: «ما بوس شویید، خلا مهربان است».

هنگامیکه در اتفاق آهسته گام بر میداشتمن، پاهايم که گوشی خشک شده باشند، بختی درد میکردن و لی متدرجا بهتر شدند. از کلکین بازهم بروون حوصلی را دیدم احاطه شده با دیوارهای بلند گشته دار. از افسر پرسیدم که اینجا کجا هست؟ او گفت:

«شما نمیدانید! اینجا کوتی باعجه خانه خلق است. شما قبل اینجا را ندیده بودید؟»

من گفتمن:

«نه!»

او گفت:

«تعجب آور است. دیگران (منظورش وزراء و اعضای بیروی سیاسی) همه اینجا ها را دیده اند. در اینجا سردار ولی نیز زندانی بود. شما چگونه تاکنون اینجا را ندیده بودید؟»

من گفتمن:

«متأسفانه یا خوشبختانه انسانی متوجه نیستم».

اینکه فهمیدم در کوتی باعچه زندانی شده ام یا در محل دیگری می‌بودم برایم مفهومی نداشت. ولی سوالی بخاطرم خطور کرد که چگونه چند روز قبل از زیرخانه قصر گلخانه ارگ پس از گردش طولانی درموتر، در اتاق بزرگی در جائی انتقال داده شده بودم و چگونه بار دیگر بیاده در داخل ارگ در کوتی باعچه منتقل شدم. این سواد برای لحظاتی مشغولم کرد، ولی بزودی فراموشش کردم. زیرا بحال من چه فرق می‌کرد که در کجا بودم و آنگاه در کجا قرار داشتم.

اندیشه اصلی، یعنی اینکه شب باید چه کار کرد و در برابر شکنجه گران چگونه قرار گرفت، خیلی مشغولم ساخته بود. در جریان قدم زدن باین نتیجه رسیدم که بگذار آنها هرچه را از من می‌خواهند بنویسم. ولی هیچ حرفی که بتواند بطور مشخص به زیان رفقاء دیگر بیانجامد، نباید بزرگ باشد. با این نتیجه تمام سعی را بعمل آورم تا رفقا از زیان من مورد تاخت و تاز رژیم قرار نگیرند. البته اینهم خیال خامی بود، زیرا رژیم از قبل تمام فهرستهای لازم را آماده در دست داشت و صرف نیاز به بیانه بود. آنها خوب میدانستند که من از لحاظ شناختهای نظامی کمکی کرده نمی‌توانم.

در هر حال، من ذرتلاش بودم که وجود آن خودم را نا راحت نسازم. من شروع کردم که در ذهن خویش، داستان کودتا را جعل نمایم و در عین حال اگر بتوانم گردانندگان رژیم را افشاء کنم. البته باورم نمی‌شود که زنده بمانم، ولی می‌خواستم که در آینده قضاوت نادرست درباره ام صورت نگیرد. با چنین اندیشه ها خود را برای بازجویی شب آماده ساختم.

شب فرار سید و باز هم نیمه های شب شکنجه گران مست خدا ناترس فرا رسیدند و بدون معطلي سیم ها را در شصت های پاهای و دردو گوش بستند. گفتمن:

«این دیگر برای چی؟»

گفتند: «ما دیگر وقت اضافی نداریم و هرگاه حقایق را ننویسی، چنان جزابت بدھیم که پشیمانی دیگر سودی نخواهد داشت!»

شاید بخاطر یاد آوری یا بیمارگونه، دسته تلفون را کوتاه چرخاندند و جریان برق از طریق پاها وجودم را سوخت. از آنجا که دربرابر آن دیگر تا آخرین سرحد حساس شده بودم، بشدت تکان خوردم و از جا پریدم. هر گاه برق را از طریق گوشها بجربان میانداختند، نمیدانم چه واقع میشد. خدارا شکر که چنان نشد! اینکه از طریق گوشها جربانات برقی وارد میگردید شاید برای انسان دوام زندگی امکان‌پذیر نبود و شاید آنان تا حصول حرفهای مطلوب خویش از من، به زنده ماندن نیاز داشتند!

بعد ما شنیدم که چندین تن از پرچمیها و شخصیتهای دیگر را با جربانات برقی از طریق گوشها و حتی آله تناسی، دیوانه ساختند یا کشتند. از جمله، شاهپور احمدزی از اثرهاینگونه شکجه‌ها حواس خود را از دست داده بود.

طوریکه متذکر شدم از اثر آخرین تکان شدید برق از جا پریدم، گفتمن:

«خدا ناترسها! من تویسم، سیم هارا باز نمائید!»

گفتند: «نه، همینطور باشد، ما دیگر حوصله گپ زدن را نداریم!»

چه وحشتی!

ورقه سوالیه را در دستم دادند. سوال‌ها همانها بودند. جرا، چگونه، چه وقت، برای چه، باهمکاری کیها... گویا من کودتا میکرم؟ من برطبق ستاریوئی که در ذهن خویش از قبیل ساخته و پرداخته بودم، دربرابر هر سوال با صراحةست حرف میزدم. ولی جای شکرش باقیست که نتوانستند هیچ چیز مشخصی را که دلایل برای واقعیت بودن آنها در عمل باشد، بدست آورند. من توانستم که از نام گرفتن بسیاری از رفقا که مورد نظر ایشان بود، به دلایل گوناگون طفره بروم. باینجهت هیچ کسی را براساس نوشه‌های من دستگیر نکردند، بلکه بازداشتها براساس فهرستهای از قبیل ساخته خود رژیم، انجام گرفت.

از سوی دیگر قابل توجه است که آنها با تمام حیله گریهای خویش مؤفق نشدند، از من حرفی بکشند که از لحاظ اصول حزبی آن‌مان نادرست یا

برای خودم، خانواده‌ام، رفقا، دوستان و وطندوستان مایه شرمساری باشد. بلکه برخی از پاسخها خصلت افشاگری ماهیت سیاستهای رژیم را داشت. رژیم بخشی از سوالها و پاسخ‌هارا که بنفع خویش تلقی کرده بود، منتشر ساخت که در دسترس است و آنها خود اسناد محکومیت رژیم ترور و اختناق شمرده می‌شوند.

کشمکش برای اخذ باصطلاح "اعتراضات(!)" از من در تحت فضای شدید اختناق، اهانت، تھویف و تهدید به شکنجه‌های نوین، بستن و کشتن و تمام اشکال و شوه‌های دیگر خشونت، طی دوشب دیگر چریان داشت.

من احتراز کردم تا اسمای اعضا حزبی و غیر حزبی، بجز آنایکه رسمًا باصطلاح "متهم" به شرکت در "کودتا" شده بودند، چون عبدالقادر، محمد رفیع، شاهپور احمدزی، دو کثور علی اکبر و دو سه تن دیگر، درنوشته‌های من مورد بحث قرار نگیرد و همینطور هم شد.

هیأت بازجویی می‌خواست بنویسم که قرار براین بود، بسیک کارمل و دیگران از طریق پاکستان وارد کشور می‌شدند تا باصطلاح وابستگی "ارتجاعی و امیریالیستی" پرچمیها "ثابت(!)" گردد. غافل از آنکه چنین چیزی غیر قابل باور بود و این خود دلیل بری پایه بودن باصطلاح کودتا شمرده می‌شد.

تصمیم برای به قتل رساندن رهبران خلقی از جانب باصطلاح "کودتاچیان" از جانب هیأت بازجویی شکنجه گرف پاپشاری می‌شد، ولی من با وجود فضای اختناق و ترس استدلال کردم که تصمیم به قتل در کار نبود و در چنین موارد نقطه نظر پرچمیها معلوم است و هنگام تصمیم بر سرنوشت محمد داؤد، موضع‌گیری ایشان را همه میدانند. من در پاسخ به سوال ایشان بصورت تقریبی چنین نوشتم:

"تصمیم بر آن برد که در صورت پیروزی "کودتا" رهبران زندانی شوند و مورد محاکمه قرار گیرند!"

من برای ایشان استدلال کردم که اولاً طی سه ماه اخیر در کشور چنان به کشnar دست زده شده است که دیگر از نام کشن هر کسیکه باشد، مسوی

براندام مردم راست میشود و ثانیاً خوب نیست شما برای محکوم کردن من و رفاقت خود مسأله قتل رهبران خویش را مطرح میسازید. گویا این استدلال قناعت ضمیمی ایشان را فراهم آورد و دست از سرم برداشتند، به همان جواب اکتفا کردند و آنرا به نشر سپردند.

مسئله خیلی مهم و مغلق پیش آمد و آن نقش من باصطلاح در "کودتا" بود. نوشتم که در "کودتا" من تظاهرات اعتراضیه شاگردان و محصلان، پسران و دختران و مجموع روشنفکران و زحمتکشان را سازماندهی میکردم. آنان در آغاز آنرا کافی ندانستند، ولی من استدلال کردم که هرگاه شما مرا مجبور بسازید، چیزهای دیگر می‌نویسم. ولی در آنصورت کسی باورنخواهد کرد. زیرا همه میدانند که من نه نظامی هستم، نه روحیه و سابقه نظامیگری دارم، نه با نظامیان کار کرده ام و نه از ایشان شناخت دارم. سرانجام ایشان آنرا پذیرفتند و به همانگونه به نشر سپردند.

گرچه من آمادگی داشتم تا افسانه "کودتا" را برای شب های دیگر "تحقيق" ادامه بدهم، ولی آنها دست از بازجویی کشیدند و بار دیگر نیامدند. معلوم بود که برای بهانه، همانقدر اظهارات کافی بود.

انتقال از کوتی با غچه:

یک شب و یک روز دیگر را با تلخکامی در شکنجه گاه بسر بردم. نیمه های شب باز هم آواز کوپیدن چکمه های نظامی در دهليز پیچید و چهار تن افسر جوان وارد اتاق شدند و گفتند:

«برخیز که بجای دیگری میرویم!»

من گفتم:

«بکجا؟ به قتلگاه؟»

گفتند:

«ما نمی‌دانیم، معلوم خواهد شد!»

برخاستم. ایشان عینکم را از چشم گرفته بدمستم دادند و با "مهارت" بی نظیری یک روحانی عسکری از صحن کوره را با سرعت تعجب آوری به دورسر، چشمان و گردمن پیچیدند و گوشه های آنرا در زیر بازو های تا روی سینه سفت بستند. دو تن از زیر بازو هایم گرفتند و حرکت کردیم. پس از دقایقی در موتر که پایه دان بلند داشت و یقیناً جیپ عسکری بود، بالا شدم. مرا در وسط سیت عقبی نشاندند و دو تن در دو کارم نشستند. از قرار معلوم، یک تن دیگر از همان چهار نفر در سمت کنار راننده نشست و فوراً به مخابره کردن آغاز کرد. صحبت، شفری صورت میگرفت و برای من مفهوم نبود.

نمیدانستم که مرا بکجا میبرند و سرنوشتم چه خواهد بود. از وضعی که با من از تختیں لحظات بازداشت صورت گرفته بود و با شناختی که از ماهیت رژیم داشتم، باورم نمیشد که زنده بمانم، مگراینکه مقتضیات ایجاد نماید.

با خاطرم گذشت که هر گاه موتو پس از خروج از دروازه ارگ بطرف راست بیچد، در اینصورت به زندان دهنزنگ یا به شکنجه گاه اکسا و با به شکنجه گاه ژاندارم و پولیس که دریاره آنها مطالب و حشتناک زیادی شنیده بودم، انتقال داده خواهم شد. اگر موتو پس از خروج از دروازه روبرو و مستقیم برود بسوی پلجرخی خواهیم رفت.

موتر حرکت کرد، متوقف شد و نام شب مبادله گردید و بار دیگر حرکت نمود، باز هم ایستاد و پس از دقیقه ای دروازه سنگین آهینه ارگ که به حدس من همان دروازه شرقی ارگ بود، باز شد و موتر به راه افتاد. حواسم را خیلی خوب جمع کردم، ولی موتر به راست نیچید بلکه مستقیماً به پیش رفت. همه بی اینها هنوز بیش از یک حدس نبود و نمیشد باور کرد. بخصوص اینکه خاطره موتو رانی چند روز قبل هنگام بازداشت در درون ارگ براهم خیلی تازه بود. طوریکه قبل از متذکر شدم من پس از چند روز دریافتیم که در شام همان روز اول دستگیری با گذاشتن کلاه بلند سیاه بر سرم چشمانم را بستند و مرا بموتر نشاندند و پس از بیست - سی دقیقه گردش شاید در محوطه ارگ، در چند قدمی محل اولی، پیاده نمودند. اینگونه راه گم کردن ها شاید با خاطر رد پا گم کردن،

شاید بخاطر مرمز جلوه دادن، شاید بخاطر فریب دادن، شاید بخاطر ترساندن ... معمولاً از جانب گردانندگان رژیم انجام میگرفت. ولی برای من واقعاً حیرت انگیز بود که آنها چگونه طی سه ماه توانسته بودند که تمام اشکال و شیوه های جیله گری و خشونت طراز فاشیستی را بیاموزند و بکار گیرند!

موتر همچنان حرکت میگرد و از قرار معلوم چندین عراده موتر دیگر در پیشو و در عقب نیز درحال حرکت بودند، زیرا پیوسته بطوط لاینقطع مکالمه شفری صورت میگرفت و آواز ماشینهای قطار موتها بگوش میرسید.

لحاظات خیلی طولانی سپری میشد و بر قلب انسان بشدت سنگینی میگرد. مجموعه خاطرات زندگی اعم از خوب و بد بسرعت از ذهنم میگذشتند، ولی روح تا حدود زیادی آرام گرفته بود واستواری عجیبی در خود احسان میگرد. زیرا دیگر ناگزیر مرگ را پذیرفته بودم و برخود تلقین و دعا میگردم که هنگامیکه زیرشلیک گلوله ها قرار میگیرم مبادا پاهايم بسرزد يا از زبان چیزی که عجز و ضعف را نشان يدهد، بلغزد.

باری بخاطرم گذشت که شاید در پلچرخی نه بسوی قتلگاه، بلکه بسوی زندان بردۀ خواهم شد، ولی باور نمیگردم. زیرا، حرکات شمال رژیم چنان مرمز و قوام با خشونت بود که در هر حالت برای امید جای کستر باقی میماند. ولی در عین حال اعتقاد نسبت باینکه همه چیز برطبق دلخواه آنانیکه هر قدر بدخواه باشند سیر نمی نماید، در ذهن و روانم تقویت میگردید. آری، حتی در دشوار ترین شرایط، توکل به خداوند و امید، میتواند مایه تسلی انسان گردد.

به هر حال، بکار دیگر حواس را خوب جمع کردم و مخدود گفتم که هرگاه موتر بطرف چپ بیچد، بسوی قتلگاه است و حرف تمام است و هرگاه بطرف راست دور بزند بسوی زندان خواهد بود. من در باره هردو محل چیزهای شنیده، ولی هیچیک را از نزدیک ندیده بودم. همینقدر شنیده بودم که قتلگاه رژیم بطرف چپ سرک پلچرخی (از غرب به شرق) در محلی موسوم به بولیگون، محل اندامتهای قوای چهار و قوای پائزده زرهدار و مؤسسات دیگر

نظامی، واقع بود و محبس پلچرخی بطرف راست سرک که قبلاً آنرا از هوا هنگام مسافرت توسط طیاره دیده بودم، موقعیت داشت.

زندان معروف پلچرخی در دوران حکومت جمهوری محمد داؤد به نفعه و همکاری مهندسین آلمان غرب از بنون آرسه، ساخته شده بود. این زندان، طوریکه از هوا معلوم میشد، در دشتی که بفاصله های زیاد پیرامون آن آبادی وجود نداشت واقع بود. زندان پنج ضلع بزرگ داشت و ساحه وسیعی را اختوا میکرد و دودیوار بلند امنیتی، یکی در عقب دیگری، آنرا احاطه مینمود. استخوان بندی اصلی کانگریتی زندان تا پایان حکومت محمد داؤد تکمیل گردیده بود و بخشهایی از آن برای زندانیان آزمان، عمدتاً برای صدها تن از زندانیان بنیادگرای اسلامی معروف به اخوانیها، مورد استفاده قرار میگرفت. بعداً ساختمان زندان بوسیله رژیم خلقی امین تکمیل گردید و از آن بطور کامل "بهره برداری" بعمل آمد!

موتر همچنان حرکت میکرد و من سرگرم خیالات خود بودم. برای لحظاتی خاموشی در موثر حکمفرما گردید و دونفر در دو کنار چندان محسوس نبودند. از روی احساس کنجکاوی بیلزوم، باری هردو دستم را به آهستگی به دو کنار کشیدم و دستانم به فنداقها و میله های تفنگها تمسیس کرد. محافظین عصبانی شدند و گفتند: «اگر آرام نه نشینی، به هردو دستت ولچک میزیم».

پس از آن، بار دیگر مشغول خیالات خود شدم. باز گوکردن جزئیات آنهمه اندیشه ها پس از گذشت سالها خیلی دشوار است. ولی من معتقدم که خاطرات اندوه گین لحظات دشوار و همچنان سرور لحظات خاص زندگی، برای سالها در ذهن انسان زنده باقی میمانند. اگرچه شخصاً حافظه من نیز بدنبیست و هرگاه برمغز و ذهن فشار وارد نمایم، جزئیات اندیشه ها و خیالاتم در آن دقایق پر تلاطم در درون و تظاهر آرام آنها دربرون، بخاطرم خواهد آمد، ولی ضرورت ندارد و چیز مهمی نیستند. در هر حال میتوان قیاس کرد، انسانیکه در چنین وضعی قرار میگیرد، هر لحظه بر وی چقدر سخت میگذرد و حالات گوناگون یأس، بدینی، نفرت و ترس از یکسو و امید، آرزو، خوشبینی و

استواری ازسوی دیگر در ذهن او در هم می‌آمیزند؛ گاهی یک احساس و گاهی اندیشه دیگری بر دماغ و ذهن انسان غلبه می‌یابد و من هم چنین وضعی داشتم. حرکت در موتو زمان زیادی را گرفته بود. شاید از لحاظ عینی جهل - پنجاه دقیقه ولی از لحاظ ذهنی زمانی برابر به سالها. در چنین حالات است که مصدقاق عملی نظریه نسبیت، بخوبی درک می‌گردد. بخود آدم و تمام توجه خویش را دقیقاً معطوف کردم به اینکه آیا موتو به راست می‌جرخد یا به چپ! برای من در آن لحظات، چرخش موتو بطرف راست سرک گویای یک امید گنگ و بطرف چپ، مرگ حتمی بود. مسأله برای من خیلی اهمیت داشت، در حالیکه برای دیگران بی تفاوت بود. واقعاً که همه چیز قدر نسبی اند! می‌گویند، در ایالات متحده امریکا خیلی مینازند که بخاطر جلوگیری از رنج مرگ و بخاطر رعایت حقوق بشر، محکومین به اعدام را بوسیله گاز یا چوکی الکتریکی می‌کشنند. ولی اینکه به محکوم، حکم اعدام را از قبلها ابلاغ مینمایند و حتی از سالها قبل و همچنان تشریفاتیکه برای این امر قبلاً در حضور و بالای محکوم صورت می‌گیرد، چندین بار اورا با شکنجه‌های روانی عظیم می‌کشنند.

دقیقاً مترصد وضع بودم و باری خیلی خوب متوجه شدم که موتو بطرف راست پیچید و وارد سرک خامه شد. میتوان تصور کرد که چگونه وضع مساعد تری توأم با نوعی خوشحالی هنوز غنوده دراندوه، برایم دست داد. موتها همچنان در پستی‌ها و بلندی‌های سرک خامه حرکت می‌گردند تا اینکه صدای عوّع سگها بلند و بلندتر گردید و موتو متوقف شد. نام شب و حرفهای دیگر شفری تبادله گردید و از قرار معلوم دو - سه دروازه آهینس باز و بسته شدند. با آخرین توفّق موتو، مرا پائین آوردند و روجائی را از سر و رویم برداشتند.

در آغاز بہت زده بودم و نور چراغهای موتها و چراغهای محوطه زندان پلچرخی چشمهايم را که در تاریکی عادت کرده و خیلی خسته شده بود، اذیت

کرد، ولی پس از لحظه‌ی حیرت زده دیدم که به تعقیب من عبدالقدار و سپس محمد رفیع با همان وضع من از موتها پائین شدند.

(فصل چهارم)

زندانی مجرد یا "کوته قفلی" در زندان محوف پلچرخی

مارا به قوماندان زندان تحويل دادند و وی دستان مارا بدست چند تن سریاز داد و در یک محوطه کوچکتر وارد شدیم و سپس از یک دروازه آهنین گذشتم و وارد دهليز کوتاهی شدیم و از درآهنین دیگر وارد یک دهليز مریع شکل گردیدیم که در دوسوی آن اتفاقها با دروازه های آهنین، قرار داشت، هر یک مارا در یک اتاق جداگانه راهنمایی کردند و بدون هیچ حرفی، در آهنین را لبیرون بستند و با سرو صدا قفل کردند. برای ما معلوم شد که علی العجاله زندانی کوته قفلی هستیم.

در گوشش اتاق، جای خواب منتشرکل از یک تخته شطرنجی رنگ و رو رفته سریازی به عرض یک متر و بطول دو متر، یک دانه دوشک و بالش خیلی لاگر اندکی پر شده با چیزهای مشابه با تفاله های پخته، یک روحانی از صحن کوره و یک تخته کمپل سریازی، بر روی زمین پنهن شده بود. ساعتم سه بعد از نیمه شب را نشان میداد. پس از لحظاتی تفکر و حیرت، خوشی و اندوه بر روی جای خواب لمیدم و عمیقاً بخواب رفتم.

صبح ساعت هشت، قفل از پرون و دروازه آهنین با آواز گوشخراش باز گردید و برای رفع حاجت به بسون فراخوانده شدم. روی جانی را روی سرم انداغتند، ولو از فاصله های دور، مبادا زندانیان دیگر مرا بینند. با آب آفتابه پلاستیکی دست و رونم را شستم و به اتاق باز گشتم. سریاز موزف روی جای خواب که یگانه جا برای نشستن بود، یک جایجوش دودزده با چای که روی شمه دم شده بود، یک پارچه نان سیاه سیلو، یک دانه گیلاس مسی با اندکی

بوره در آن، پیش رویم گذاشت. آن صبحانه را با اشتهاي تمام خوردم. باینگونه، زندگی نويسي در گوش "خاصي از زندان پلچرخی، آغاز گردید. زندگی در زندان پلچرخی طی نزديك به هفده ماه تعریفي ندارد. ولی به هر حال ارزش آنرا دارد که برخی از گوشه هاي آن مختصراً توضیح گردد.

شرايط بازجوئي، شکجه ها و زندگي در زندان پلچرخی ميان ما سه تن، عبدالقدار، محمد رفيع و من کم و پيش مشابه بود. از نخستين روز دستگيری و پس از آنكه به زندان پلچرخی منتقل شديم، اصلاً رابطه ما با برون بطور قطعی قطع گردید. اصلاً برای ما تصوری وجود نداشت که در کدام بخش زندان قرار داريم، در یه امون ما و دربرون اعم از افغانستان و جهان چه وقایعی میگذرد. تمام روزها و شبها در اتفاهات منفرد کوته قفلی بودیم. درماه هاي اول، من با رفيع و قادر بعضاً دردهليز هنگامیکه روز دومربه، صبح و شام، به نوبت برای رفع ضرورت و دست و رو شوقي برون برده ميشدیم، بر میخوردم. ما صرف میتوانستیم به اشارات باهم سلام نمائیم. درماه هاي بعدی، بعضاً دزدکسی دقایقی باهم دیدار و گفتگو میکردیم و این نعمت عظیمي برای هریک مابود.

درماه هاي اول، زندگي در گرمای طاقت فرسا در يك اتاق همیشه دربسته، به عرض دونيم و بطول سه و نهم متر، با يك کلکين کوچک سیخ بندی شده در زیرسقف، خيلي اذیت گتنده بود. طول و عرض صحن اتاق را که گلين و ناهموار بود، شايد هزاران بار در روز قدم میزدم. هنگامیکه خسته ميشدم و روی جاي خاک آسود خويش می نشتم یا من لميدم، مگن هاي بيشماری که در اتاق درحال پرواز و چرخش بودند، برون و درون ميرفتند و باز میگشتند، بر سر و رویم هجوم میآوردن. شب ها موش ها که در زير صحن اتاق، زمين را میکاویدند و سوراخ ها در داخل اتاق کشیده بودند و بعضاً بر سر و رویم میلغزیدند، خيلیها آزاردهنده بود. هر روز من در سوراخهاي موشها سنگ میکویدم و شب موشها سنگها را با دندانهاي خود میخراشيدند و بالآخره جاي ذيگري را سوراخ میکردند.

سر انجام در مبارزه با موشها من غالب شدم. زیرا اولاً من آنقدر سوراخهارا با کلوله سنگها بستم که سر انجام شاید موشها زحمت گاویدن را از خود رفع کردند؛ ثانیاً هرگاه وارد اتاق میشدند، هیچ چیزی حتی ذره بی نانی برای خوردن نمی‌یافتدند؛ ثالثاً روی جای صحن کوره را که بکمک سرباز چون خریطه ای دوخته بودم، شبهای در داخل آن خود را زندانی می‌ساختم. بدینظر از دیگر هراسی از گردش شبانه موشها نداشتم. همچنان شاید عامل دیگری برای فرار تعدادی از موشها کمک کرده باشد و آن اینکه: ما سه تن زندانی و سرباز از مؤظف در اتاقی که برای ساختن تشناب پیش‌بینی شده بود، ولی صرف یک نشانه از جفاله سنگ بر روی زمین آن انداخته بودند و پس، سر و روی خسروها می‌شتم و آب استفاده شده که برای غبور آن آبرو معین وجود نداشت، در مقطع تمیز جذب می‌شد. آب که در داخل جذب می‌گردید شاید پرسنی از سوراخهای موشها را بسته و تخریب کرده بود.

دشواری‌های ماه‌های اخیر خزان و زمستان نیز کمتر از تابستان نبود سرمهی درون اتاقها که سایه رخ نیز برداشت، بیناد می‌گرد. صرف در چله زمستان بنواری در اتاق گذاشتند و روزانه یک‌قدر محدود چوب سوخت در اختیار می‌گذاشتند که برای دومرتبه روشن کردن کافی بود. چوبها بشدت آتش می‌گرفت و زود می‌سوخت. اتاق برای چند دقیقه چنان داغ می‌شد چون جهنم که اجباراً کلکین را باز می‌گرد و نیزه‌ها هجوم سردی جان‌سوز به درون. ولی با سردی نیز مبارزه کردم و آن اینکه: یک قوه کمپل سربازی را از یک طول و یک عرض مانند خریطه ای دوخته بودم و شبهای درین آن می‌گندم.

روزها و شب‌ها بطور یکنواخت می‌گذشتند. اکنون با آواز عویشه سگها از خارج زندان و آواز گوییدن بوتها و پاشنه‌های نظامی، گوش ماشینهای موترها در نیمه‌های شب و پس از آن، عادت شده بود. بعدها گفتند که زندانیهای جدید را در نیمه‌های شبها می‌آوردهند و عده‌ای را برای کشتار در قتلگاه پلچرخی می‌برندند.

شیی از نیمه‌ها تا سحر گاه، آواز فیروزهای پیغم و شدید گلوله‌ها در محوطه زندان می‌بیجید. فردای آتشب خیلی محروم‌انه از سربازان محافظ دریافتیم که عده‌ای از زندانیان را دریک بس نشانده بودند تا برای کشtar جمعی به پولیگون پیرنام، از قرار معلوم چند تن ایشان مقاومت نشان دادند. درنتیجه نظم بهم خورد، زندانیان در محوطه زندان پا به فرار گذاشتند و پناه گاه جستند. محافظین مرا اسیمه به دستور رئیس زندان برآنان آتش گشودند و تا آخرین فرد را در هر گوش و کنار پیدا نموده شکار کردند. بعد‌ها گفتند که حادثه متذکره پس از حمله، چند تن از زندانیان اخوانیها بر سید عبدالله قوم‌ماندان زندان بوسیله کارد دست داشته صورت گرفته بود. در هر حال، چنانکه گفتند مرده‌ها را در یک موتو بارگش اتیار کرده شاید به قتلگاه بردن و در حفره‌های آنجا انداختند و آنطوریکه معمول بود با پل تراکتور روی آنان خاک ریختند.

با وصف قطع رابطه کامل ما با بروون از زندان، بعضاً برخی اطلاعات و شایعات توسط بعضی از سربازان محافظ خیلی محروم‌انه بگوش ما میرسید. همچنان چندین بار اتفاق افتید که شام‌ها هنگام پخش اخبار از طریق رادیو و تلویزیون، در لحظات خروج از اتاق برای رفع حاجت، برخی از اخبار را بگوش خود شنیدیم. اما چه چیزهایی!

بحیث اخبار مهم روز عدتاً از برگزاری جلسات و از سخنرانیها گزارش می‌شد و حتی چندین فعش و ناسزا، اتهامات و بدگوئیها نثار کارمل، من، قادر، رفیع، شاهپور احمد زی، داکتر علی اکبر و دیگران می‌گردید. تعداد کثیری از فرchte طلبان در مقامات حزبی و دولتی برای خوش خدمتی در جلسات و میتنگها، در مرکز و ولایات و در مناسبتها سخنرانی مینمودند و علیه ما و مجموع پژوهشیها، اتهامات را تکرار مینمودند، فحش میدادند و ناسزا می‌گفتند. در این امر نوعی مسابقه در میان افراد متذکره وجود داشت.

با چنین فضاء و وضعی که گفته آمد، تصور اینکه چگونه من و برخی دیگران از رفقای مان زنده ماندیم، به معجزه شباهت دارد. در چنین اوضاع و

احوالی میتوان تصور کرد که خانواده‌های مان و دوستان چه وضعی داشتند و چقدر نگران حال ما بودند.

وضع طوری بود که در درون زندان ما به فراموش شده ترین و متروک ترین افراد مبدل شده بودیم، ولی میگویند که در خارج از زندان روزتا روز مشهور میشدیم. برای اینکه هر روز و هر شب صدها بار در میتگها، تظاهرات فرمایشی، جلسات و محافای واژطريق رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و جراید از ما اسم میبردند. البته نام بردن باین معنی که فعش و ناسزاها نثارهای میکردند. ولی از آنجاییکه رژیم در انتظار مردم خیلی بدناش شده بود، مسارات بحث مخالفین رژیم و همچنان مجمع پرچمها را خوب میشناختند. حرف روی احساس عمومی مردم ساده کشوراست والا نقاط نظر خصمانه دشمنان آن‌دیشه‌های متفرق دربرابر همه معلوم بود.

زنگی ما در زندان همچنان یکنواخت، گرخت و دور از هرگونه اطلاع قابل اعتماد از برون میگذشت. بارها بمالحظه میرسید که تدبیر امنیتی یا سری شدید اتحاد میشد و حتی برای ضرورت جدی نیز قفلهای دروازه‌های سلول مانرا باز نمیکردند. بعدها بنحو گنگی میدانستیم که یکتن از گردانندگان اصلی رژیم به زندان آمده بود. میگفتند که غالباً با قدم گذاشتن نامیمون آنان عده ای را سرمهیت میکردند یا تضییقات بر زندانیان شدید تر میگردید. باری سید داؤد تلون، نمیدانم که در آن وقت محافظ، یاور یا دستیار شخصی نورمحمد تره کی بود یا از حفیظ الله امین، به زندان آمد و ازما نیز دیدار نمود. او درحالیکه خیلی چاق و لشم شده بود و با دوسرانه ای و کمرنگ برآق چرمی دو فنگجه را به دو طرف شکم خود بسته بود و چهار تن محافظ با برچه های برآق روی میله های تفنگهای شان، پیش رو و درعقب وی بودند، سرزده و پایکوبان وارد اتفاق من شد. شاید ماه های قوس یا جدی ۱۳۵۷ بود و من درحالیکه در گوشه اتفاق نشسته و هردو زانویم را از سردی دریغله گرفته بودم، از جا نجنبیدم. وی با غرور بی نظیری پرسید که چه حال دارم و من گفتم:

«من بینی!»

سیس او اظهار داشت:

«برای تره کی صاحب حرفی داری که برسانم؟»

گفتم: «نه! چه حرفی میتوانم داشته باشم!»

وی حتی بدون یک کلمه حرف دیگری اتفاق را ترک گفت. آمدن او به عال ما خیلی بداند. زیرا سربازان محافظه که تا حدودی با ما عادت کرده و رعایت های معین داشتند، شرایط گوته قفلی را برای مدتی شدیدتر کردند. آنان قبل برآن قدم زدن های روزانه مارا در دهیز و دیدارهای دزدگی ما سه تن را نادیده میگرفتند. قیود شدید تا مدتی دوام کرد تا اینکه مطمئن شدند که کسی سرزده وارد نخواهد شد و سهولتهای قبلی از سرگرفته شد. یکی - دوبار سربازان آمادگی گرفتند که محمد اسلم وطنچار و شیرجان مزدوریار، وزرا و امور داخله وقت که دردو مرتبه جداگانه به زندان پلچرخی آمده بودند، مبادا سرزده وارد زندان جداگانه و متروک ما شوند. ایشان نزد ما نیامدند، ولی دره رد و بار تأثیرات محسوسی را نه درجهت منفی مانند سرگشی های دیگران، بلکه درجهت بالنسبه مشت بر وضع خوبی احساس کردیم. در یکمرتبه برای ما اجازه دادند که روزانه نیم ساعت درسرون بنشیم و خودرا آفتاب بدھیم و در مرتبه دوم استحقاق طعامها بهتر ویشتر شد. این هردو تغییر برای ما نعمت بود. زیرا در حالت نخست اتفاقهای ما مایه رخ، سرد و مرتوب بود و در حالت دومی طعام سربازی درجه اخیر ما خیلی آنکه واژل حافظ کیفیت اصلاً از خوردن نبود. بطور مثال باید بگوییم که یکمقدار از سبزیجات را بنام سان میبخندند و در واقع به شوربا شباهت بیشتر داشت. این غذای ریگ و کپر حلبي یا المونیسی برای ما میآوردند، طوریکه کاسه پراز آب میبود و چند رشته چیزهایی بنام سبزی پالک، کچالو، کدو، شلغم وغیره در داخل آن گویا آبتنی میکرد و درته کاسه مقدار کافی ریگ، خاک و چیزهای دیگر جمع میشد. باجهت من کاسه را برای مدتی مینگذاشم که چیزهای اضافی جمع شده خوب ته نشین گردد تا مایع متذکره را به دنبال قرت کردن لقمه های نان سیاه سیلو بنوشم.

وضع دشوار

و نا مطمئن من در زندان پلچرخی:

برای من بسربردن در زندان، بدون آگاهی از همه آنچه که در جهان پیرامون میگذرد و بدون حداقل اطمینان از آینده خوبی خیلی ملاں انگیز و هو لناک بود. از جمله، محتروم کردن ما از مطالعه کردن و نوشتن یکی از ظالمانه ترین شیوه ها و برخوردها شمرده میشد. در هر حال، امکانات دیدار میان ما سه تن غنیمت بزرگی بود. از همان فرصت‌های کوتاه روزانه که میتوانستیم با هم ببینیم، درباره مسایل گوناگون صحبت میکردیم و از توحش تنهایی کامل برای لحظاتی رهایی میبافتیم. عبدالقدیر و محمد رفیع به نظریات من اهمیت زیادی قابل یودند و من نیز متقابلاً به آنان احترام میگذاشتم.

بخش اعظم وقت را من به تنهایی در اتاق خوبی که بر رویم قفل میگردید، به تفکر میگذستاردم. اندیشیدن درباره مسایل و مطالب رنگارنگ در تنهایی نیز خود عالمی دارد. من از تحریه خوبی دریافت که در نتیجه تمرکز فکری برای انسان در ک های دست میدهد که میتواند در طول زندگی روشنگر راه بدی وی باشد. به صراحت اذاعان و ابراز میدارم که در نتیجه بررسی عیق اندیشه ها و اعمال گذشته خودم و دیگران توانستم طرزدید و برداشت خود را از جهان، طبیعت و انسان، که خیلی کتابی و جذمی بود، اصلاح کنم و برخوردها و روشهای خوبی را در کار وزندگی بعدی تاحدود زیادی تصحیح نمایم.

در شرایطی که بشیوه غیراخلاقی بدون هیچ گناهی مرا بازداشت کردند و در زندان افگندند، آنمه اهانت و شکنجه را که برمن روا داشتند، آنمه اتهامات و نارواها را که برمن وارد کردند، از خود میترسیدم که مبادا روح و ذهن آلوده به گناه کینه ورزی و انتقامجویی گردد. زیرا در چنین حالات میتواند انسان دستخوش و سوسمه ها گردد و آتش انتقام در وجود او زبانه کشد. من بنحو آگاهانه در برآبرانگونه تصورات در ذهن و روان خودم مبارزه کردم و با خود تعهدبستم که هرگاه زنده بمانم در تحت هرگونه شرایطی هیچ انسانی و هیچ موجودی از دست من نباید آزار و زیان بیند و هرگز متولّ به خشونت

و شدت عمل نشوم، خوشبختانه همینطور هم شد و زنده ماندم و به هیچ بنده خدا عملای کوچکترین ضرری نرساندم. برای خودم نیز اعجاب انگیز بود که تو انتستم تا در برابر خلقيها و مجموع مخالفين ذهن خودرا باک از هر گونه لوث كينه و خصوصمت بسازم و بجز شماري از پاليسى سازان و مسببين اصلی در رهبری آنان، ديگران را جزء اجرا کنند گان دستاير گردانند گان واقعی بشمارم. البته در اين شکن نیست که از مبارزه اصولی و مخالفت قانونی هرگز دست نکشیدم، ولی با هيجکس هيجگاه معامله نکرم و سازش غيراصولی و غير قانونی بعمل نياوردم، در مسائل کاري و در ارتباط به منافع عامه نسبت به هر کسی از لحاظ قانونی و اصول قبول شده حزبي و دولتي سختگير بودم.

من و دو تن دیگر (عبدالقادر و محمد رفيع) را زنداني های "خاص" و آنmod کرده بودند و بهمین جهت در يك زندان کوچك در درون زندان بزرگ پلچرخی نگهداري و از انتظار همه مخفی نگهداشته ميشدیم. در رابطه به اينکه زنده هستيم و بکجا قرار داريم، به خانرواده های ما هيجگونه معلومات داده نشده بود. دوستان و علاقمندان نيز نميدانستند که آيا زنده هستيم يا خير؟

نگرانی عميق خانواده من:

تمام اعضای خانواده من اعم از والدین، همسر، فرزندان، برادران و خواهرانم خيليها نگران بودند. ايشان ده ها بار فرز مقامات رژيم مراجعيه گردند و جويای احوال شدند و در هر يار به ايشان جواب سر به هوای "چيزی نميدانيم!" داده ميشد. باري همسرم همراه با پدرم نزد وطنچار که وزير امور داخله بود، مراجعيه نمودند و چند جلد كتاب و يك قطمه فوتوي فرزندانم را به وي سپرندند تا اگر ممکن باشد برایم رسانيده شود. هدف در عين حال نوعی جستجو بود برای اينکه زنده هستم یا چطور؟ وطنچار کتابها و فوتو را گرفت و گفت که در اينباره اقدام خواهد کرد. ولی پس از دو - سه روزی آنها را به منزل ما باز فرستاد. فوتو که برای مختصات تاریخي یافته است، اکنون بالاي ميز کارم قرار دارد.

همسرم کریمه کشمندو برادرم حسن علی طیب در هردو هفته بلا استثناء به روزهای معین که گویا برای "پای واژه" اختصاص داشت به هوای اینکه هر گاه جزی، خبری درباره من بشنود با هزار و یک مشکل عقب زندان پلجرخی می‌آمد و با خود نامه، کتاب، فتووهای فرزندان و والدین، غذا و لباس می‌آورد و بوسیله سریازان مؤظف به داخل زندان میرستاد. همسر ساعتها در میان جمع غیری از پای واژه‌ها مشکل از زنان، مردان و کودکان که با گریه‌ها و ناله‌های دلخراش خوبیش محشر برپا می‌کردند، می‌نشست و انتظار می‌کشید. سرانجام در پیان ساعت‌های معین، اشیای فرستاده شده وی را باز می‌گشتندند و می‌گفتند که: «او اینجا نیست!»

عین مراججه و عین جواب در مرتبه بعدی و در تمام دو هفته‌های بعد، تکرار می‌شد.

می‌گویند که در عقب زندان پلجرخی در روزهای معین اختصاص داده شده برای پای واژه، در هر هفته چنان محشری برپا می‌گردید که هر بینده و حتی آنایرا که قسی القلب بودند، نیز به رقت می‌آورد. هزاران تن که هر یک پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند، خوشاوند و دوست خانوادگی کسی بودند، از سحرگاه‌ها تا شامها، در گرمای سوزان و در سرمای یخبندان، در آن صحراهای محشر می‌نشستند، می‌لویلندند، می‌گرسندند، آهانت می‌شدندند، جواب رددند، امید خود و ازدست میدادندند و با دلهای شکسته بر می‌گشتندند.

در این اهانتگاه، در عقب دو رده دیوار قطور زندان، حتی زندانچه‌ای برای پای واژه‌ای "بن انصباط" وجود داشت. هر گاه کسانی اصرار می‌ورزیدند که اشیای اورا زودتر ببرند یا جویای احوال غریزان گم شده خوبیش می‌شندند و در این یا آن مورد پافشاری می‌کردند، آسانرا برای چندین ساعت در "زندانچه" می‌انداختند تا "ادب" شوند. می‌گویند، بارها اتفاق افتاده بود که گویا بخاطر "حفظ نظم و انصباط" در آنجا، پای واژه‌ها اعم از مردان و زنان سالخورده، جوانان و کودکان را محکوم به جزاها گوناگون می‌کردند. از این میان، یکی از شیوه‌های اهانت آمیز و در عین حال مضحك این بود که تمام پایوازها را اعم

از اینکه بزعم آنها مقصراً بودند یا خیر، وادار می‌ساختند. تا برآسان فرمان چندین ده بار بر زمین بنشینند، برخیزند و بازهم بنشینند. بعضًا "زمت فرمان" دادن با حرف را از خود کم می‌کردند و با دستهای خویش اشاره به نشستن و برخاستن می‌تمودند. همه بی اینها برای آنکه صدای هر گونه اختراض را در گلوی مردم خفه سازند و هر گونه اراده انسانی را از ایشان سلب نمایند. بخصوص پس از ماجراهای قتل عام هزاران تن از مردم چندالوی که تعداد پایوازهای افراد مفقود الا ثربطور فوق العاده افزایش یافته بود و سرو صدای خیلی بالا گرفته بود، تدابیر "اضباطی" نیز بیشتر شده بود. ماجراهایی از قبیل اینکه: پدر کلان و مادر غمده‌یده و بیچاره را که نمیتوانستند کودکان دلتیگ و تشنگ و گرسنه خویش را از گریه و ناله باز دارند، به شیوه‌های غیر انسانی گوناگون محکوم به جزا می‌ساختند. آخر طفل بنابر اینکه پوست تربوز یا خربوزه افتاده بر زمین را می‌خورد و مادر مانع آنان می‌شد، آب و نان می‌خواست، بخاطر دیدن پدر یا برادر زندانی خویش یا برای زود رفتن از آنجا اصرار می‌ورزید یا بنابر هر عامل دیگری گریه و ناله می‌کرد و این مادر بود که اهانت می‌شد و جزا میدید.

برخورد ظالمانه رژیم در برابر اعضای خانواده من:

نشاهد چنین ماجراهای، مادرم، پدرم، همسرم، برادرانم و خواهرانم به کرات بوده اند. زیرا علاوه بر من برادر کوچکترم، وحید‌الله کشتمند نیز در زندان پلچرخی برای یکسال زندانی بود. او جوان و تازه از دانشکده اقتصاد فارغ گردیده و هنوز به سیاست نپرداخته بود. اورا به جرم "هیچ" به زندان انداختند. برادر دیگر کوچکتر از من، اسد‌الله کشتمند را که تازه پس از پایان تعصیلات خویش از فرانسه به وطن برگشته بود، می‌خواستند دستگیر نمایند. ولی او خود را مخفی ساخت و تا پایان حیات رژیم، دراختفاء بسر برد و با کمیته مخفی پرچمیها علیه رژیم امین فعالاته همکاری نمود. خوشبختانه وی توانست که

خود را کنار بکشد و به مبارزه مخفی مپردازد، در غیر آن دستور ترور وی از جانب گردانند گان رژیم صادر شده بود.

یکی از آقدامات غیر اخلاقی رژیم، دستگیری و زندانی کردن شماری از اعضای رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اعضای خانواده و همسران شخصیت‌های سیاسی زندانی بود. از این‌جمله: همسرم کریمه کشمند را که رئیسه کودکستانها بود، دوروز پس از دستگیری من یکجا با شماری از اعضای دیگر سازمان، توقيف و برای بیش از یکماه در زندان افگنستان و مورد بازجویی قرار دادند. از همسرم دو مرتبه دیگر نیز به فاصله‌ها، سید داؤد تلون، بنوان قوماندان زاندارم و پولیس در وزارت امور داخله رسماً بازجویی بعمل آورد و توأم با تهدیدات اظهار داشت که براساس اطلاعات، وی به کار مخفی مپردازد. ولی همسرم شجاعانه از مواضع سیاسی من، خود و پرچمیها دفاع نمود.

در زمرة زندانیان زن، ثریا رئیسه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بود که همراه با شمار دیگری دستگیر و شکنجه شدند و تا پایان حیات رژیم در زندان پلچرخی باقی ماندند. شمار زیادی از زندانیان زن چون ظاهره دادمل، عالمه، صالحه، فاضله دلزاده، سیمین، دوکور شهلا نجمی و دیگران نیز از زمرة اعضای رهبری یا فعالین سازمان بیرون گشته و زندانی شدند. همه بی این شیر زنان دربرابر اجحافات رژیم دلیرانه مقاومت کردند و از خود و سازمان و خانواده‌های خویش با شهامت دفاع نمودند.

در خانواده ما فراموش نمی‌شود که پدرم چندی‌باز به مراجع نمربوط مراجعت نمود و با اصرار تقاضا کرد که به عوض همسرم، وی را زندانی بسازند. او برای این تقاضای خویش دلیل می‌آورد که برای زندانی کردن چون گناه یا تقصیر شخصی مطرح نیست، میتوان این با آنرا زندانی کرد!

اینکه بقیه اعضای خانواده و دوستان خانوادگی ما در تشویش دائمی بسر می‌پردازند، بجای خودش باشد. ولی اعمال فشار اقتصادی و طرد همسرم از کار که عضو هیأت اجراییه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و رئیسه کودکستانها بود، در حالیکه مسئولیت پرورش چهار فرزند مانرا بر عهده داشت، یکی دیگر از

اعمال غیر قانونی و غیر اخلاقی گردانندگان اصلی رژیم بود. ولی در اینصورت قابل یاد آوری است که غلام دستگیر پنجشیری، وزیر فوائد عامه وقت، پس از مدتی توانست همسرم را بهیث معلم در یکی از مکاتب ابتدایی بگمارد.

تحقیق داییی اعضا خانواده ما وبخصوص همسرم از جانب شماری از جواسیس کیش پوش تا پایان دوران حاکمیت حفیظ الله امین باقی ماند. این جواسیس از صبح تا شام دربرابر اپارتمان مان در بلاک ۶ مکروریان کشک میدادند و رفت و آمد اعضا خانواده، دوستان خانوادگی و اعضا سازمان زنان را زیر نظر داشتند. حتی در آستانه در ورودی بلاک خلاف هرگونه ضرورت و معقولیتی تبنگ سگرت فروشی را برپا کرده بودند. این جاسوس نمائیهای آشکار بیشتر برای رُعب برانگیزی و کتمان جاسوسهای پنهانی بکار گرفته میشد. مطالب یاد شده در بالا که گوشش کوچکی از مظلوم و تضییقات رژیم، منجمله علیه پرچمی ها میباشد بر اساس رواح سخن از شنیدگیهای من پس از رهائی از زندان، در اینجا نقل گردید. مطالب اصلی فصل دیگری است که در پیش بعده گفته میشود.

باصطلاح "محاکمه" من:

شش ماه از زندانی شدن من گذشته بود که روزی، در پایان زمستان ۱۳۵۷، چند تن از افرادی که قبل ایشان را ندیده بودم، همراه با قوماندان زندان نزد ما آمدند. آنان یک دوسيه دعواي از جانب باصطلاح "حارنوالي اختصاصي انقلابي ابتدائي" را که عليه من ترتیب داده شده بود و در آن از "محکمه" صدور حکم اعدام تقاضا گردیده بود، دربرابر گذاشتند. سرتاپی آن ادعانامه را فحش و دشنام های خیلی رکیک، اتهامات و ناسراهای ناروا تشکیل میکرد. دوسيه را همراه با چند ورق کاغذ و دو عدد قلم خود کار دربرابر گذاشتند و اظهار داشتند که "دافعيه" خویش را بنویسم وحداکثر چهار ساعت وقت برای این امر تعیین کردند.

به رغم اینکه من میدانستم این یک خیمه شب بازی بیش نیست، با آنهم تمام چهار ساعت را بدون لحظه‌ای تأخیر صرف کردم و دفاعیه مفصلی که افشاء گنده ماهیت توظیه علیه من و بخش بزرگ حزب و در رادار چیف عنوان شده در اقامه دعوی بود، نوشتم. در دفاعیه، من فتواستم که به فحش‌ها و ناسازهای رکیک اظهار شده دربرابر من در اقامه دعوی، جواب بدhem و در یک سطح نازل فرهنگی مقوط نمایم. دفاعیه من بیشتر برخلاف و استدلال‌های منطقی استوار بود.

آمدند و کاغذها و قلم‌ها را بردنده، ولی باید اعتراف نمایم که بخط امر شریف نوشتن برخی یادداشت‌های کوتاه، نیجه قلم خود کار را برآورون کشیدم و در درون بالش زیر سرم پنهان نمودم و دو سه صفحه کاغذ سفید را نیز برداشتم و برای خودم کنار گذاشتم.

روزها، هفته‌ها و ماه‌ها سپری گردید تا اینکه بار دیگر چند تن و شاید همان اشخاص اولی سرزنشیدند و دو سیه قطور دیگری را دربرابر گذاشتند. در دو سیه حکم "محکمه"، اقامه دعوی مجدد "حارنوالی اختصاصی انقلابی نهائی" و چند ورق کاغذ و قلم جداده شده بود.

در فیصله باصطلاح "محکمه اختصاصی انقلابی ابتدائی" آمده بود که تقاضای "حارنوالی اختصاصی انقلابی ابتدائی" مورد قبول قرار گرفته و حکم بر اعدام من، صادر گردیده است.

اقامه دعوی باصطلاح "حارنوالی اختصاصی انقلابی نهائی" علیه من حاوی مطالب جدیدی نبود. بجز تکرار بی بنیاد اتهامات ناروا و دشنامه‌ای خلاف ابتدائی ترین حقوق و کرامت انسانی. تقاضاشده بود تا "محکمه اختصاصی انقلابی نهائی" حکم باصطلاح محکمه ابتدائی را مبنی بر اعدام قائل نماید.

قابل توجه است که هردو اقامه دعوی از جانب حارنوالی‌های ابتدائی و نهائی را یک نفر به نام پتوال امضاء کرده بود.

من در آغاز دفاعیه خویش نوشتم که اگرچه رد ادعاهای اتهامات بی اساس باصطلاح حارنوالی و دفاع از خودم دربرابر فیصله ایکه علیه من از لحاظ

سیاسی قبلها اتفاقاً گردیده است، بن اثر میباشد، ولی بخاطر آرامش و جدالی خویش بجهنم امری میپردازم.

در دفاعیه اظهارداشتم که چنین «محاکمه» قلابی نمیتواند ماهیت واقعی صحنه سازی های مسخره و توطنه های گردانندگان رژیم را بهان سازد و هرگاه واقعاً میخواهند که محاکمه ای در کار باشد، بگذار که علی‌دربرابر دیده دیگران و حتی تحت نظارت نمایندگان سازمانهای بین‌المللی انجام گیرد، تا سیه روی شود، هر که در او غش باشد!»

دفاعیه بطور مفصل، مستدل، منطقی و با روحیه نیرومند انقلابی مطابق به خصوصیت آفرمان، نوشته شده بود.

صدور حکم اعدام در مرد من:

مدتی دیگر سیری گردید و خبری نشد تا اینکه پس از گذشت ماه دوم یک ورقه اطلاعیه توسط یکتن از معتمدین رژیم، درحالیکه قوماندان زندان نیز همراه بود برای ما سه تن باین مفهوم ابلاغ گردید:

« محکمه اختصاصی انقلابی نهائی، تخصصی حارتوالی اختصاصی انقلابی نهائی را مبنی بر اعدام سلطان علی کشتمند و علی‌القادر و بیست سال حبس برای محمد رفیع، تائید مینماید. حکم پس از طی آخرین مرحله آن اجرا خواهد شد ». اگرچه این باصطلاح اطلاعیه بمثابه بیام مرگ، سیلی محکم یاس بر تمام آرزوهای ما بخاطر زندگی بود، ولی مارا از یا نینداخت. جرقه های امید همچنان به قلب من گرمی میداد. من معتقد بودم که جفاپیشگان روزگار نمیتوانند همیشه به تمام آرزوهای نایاک خویش، دست یابند. هست نیروی عدالت، بازگیرنده طاغوت و تأمین کننده پیروزی حق بریاطل که در آخرین مراحل باین یا آن نحو، دیریا زود، عمل مینماید.

بخش ششم

روزگار ناهنجار

حفیظ اللہ امین براريکہ قدرت

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«صرف نظر از آنکه حفظ الله امین در ابتداء ظاهرًا و از لحاظ رسمیات دوین شخص قدرتمند در رژیم شمرده میشد یا اینکه پس از دومین و سومین کودتاها خوش علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان رسمًا تمام قدرت را قبضه کرد، پیوسته ابتکار عمل و فرماندهی در دست وی بود.

در تحت فرمان امین متأسفانه، با گذشت هر روز، گردانندگان رژیم مغزورتر و اشتباهات آنان بیشتر میگردید و همه چیز سرخ تر جلوه داده میشد. از سوسیالیزم و ساختمان جامعه سوسیالیستی هنوز یکمدت کوتاه، از انقلاب پرولتاری سور، از دکتانوری پرولتاریا و از طرحهای بلندپروازانه بزرگ با صراحة و به کرات صحبت بعمل میآمد».

اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، نشرات، تبلیغات و مجموعه فعالیتهای رژیم بر نیات و اعمال رژیم توتالیتیرنوع افغانی و شرقی گواهی میداد که نیروی برانگیزند و محركه آنرا گراشیهای نیرومند برتری خواهی تشکیل میکرد.

خصوصیه دیگر گردانندگان رژیم اعتماد به زور و اتكاء به نیروی نظامی بود. در نظر ایشان قدرت نظامی حلال تمام مشکلات شناخته میشد. باینجهت آنان بیشترین توجه را به تقویت ارتش و دل gioئی از افسران هارفاردار خوبیش مسئول میکردند و سربازان را مجریان بیچون و چرای منویات و دستیز صاحب منصبان میشمردند. در مجموع، روحیه نظامیگری در آن دوران بنا بر دلایل چندی تسلط داشت: اولاً اینکه قیام بوصیله نظامیها به پیروزی رسیده بود. ثانیاً نیروی نظامی بمنابع یگانه تکیه گاه انقلاب تلقی میگردید. ثالثاً روحیه مسلط در میان نظامیان با روان مجموعی مطالعه میشد. باینجهت رهبران، به استثنای خلقیهای وفادار بر هیچ شخص، نیرو یا گروهی از مردم و سازمانها و گروه‌ها اعتماد نداشتند و این سیاست انزوا طلبانه موجب تحریک هرچه بیشتر رژیم از مردم میگردید».

(ص ۴۸۰ و ۴۸۴)

فهرست عناوین:

صفحات

- بهای پیشگفتار: ۴۷۷
- برداشت‌های گوناگون از قیام نظامی تور: ۴۷۸
- نظریات شاگرد و فادار درباره قیام نظامی: ۴۷۸
- فصل اول: ادعاهای ادame اشباها رژیم: ۴۸۰
- دلزدگی مردم از آنهمه شعارهای سرخ: ۴۸۱
- فاتحین مغورو: ۴۸۲
- فصل دوم: بیگرد و اختناق: ۴۸۹
- فصل سوم: غصب کامل و انحصاری قدرت بوسیله رژیم: ۴۹۶
- تصفیه ها و بیرحمیها دربرابر پرچمیها: ۵۰۵
- فصل چهارم: برخی نتیجه گیریها و تحلیلات در رابطه به رفورمهای بلند پروازانه در عرصه های اجتماعی و اقتصادی: ۵۱۰
- درباره الغای قانون اساسی سال ۱۹۷۷: ۵۱۱
- درباره نشان و بیرق دولتشی: ۵۱۲
- درباره سلب قابیت: ۵۱۳
- درباره الغای سود و سلم: ۵۱۴
- درباره مهریه و الغای طوبایه و مصارف عروسی: ۵۱۵
- درباره اصلاحات ارضی: ۵۱۸
- درباره سواد آموزی: ۵۲۷
- پیامدهای اصلاحات و میاستهای اقتصادی و اجتماعی: ۵۲۷

فصل پنجم:

تشدید مخالفتهای مردم، آغاز مقاومتها،
فعالیتهای مسلحانه - سرگوب خونین آنها:
مبارزات آزادیخواهانه:
برچمیها در دوران اختفاء:

۵۳۱

۵۳۷

۵۳۹

فصل ششم:

۵۵۱

۵۵۴

تشدید اختلافات در میان خلقیها و کودتای درون قصر:
سومین کودتای حفیظ الله امین و
یکبار دیگر غصب انحصاری قدرت:

فصل هفتم:

۵۶۵

۵۶۷

وضع من در زندان پلجرخی پس از ابلاغ حکم اعدام:
آخرین دیدار با محمد طاهر بخشی در زندان:

فصل هشتم:

۵۷۴

۵۷۷

نتیجه گیریها و تحلیلها از اوضاع پدید آمده
در آخرین ماه ها و روزهای سال ۱۹۷۹
در تحت حاکمیت حفیظ الله امین:

فصل نهم:

۵۹۹

۵۹۹

۶۰۰

۶۰۲

۶۰۴

تقاضا برای اعزام سپاهیان شوروی
و ورود قطعات نظامی آنکشور به افغانستان:

فصل دهم:

خاطره هائی از سه ماه اخیر زندان و رهائی از زندان پلجرخی:
اطلاع از مطالبی که بمشکل باورم میشد:
استماع زجه ها و ناله ها:
کسب اطلاع از تخفیف جزای اعدام به حبس ابد:
استماع فریادهای مسرت یخش نیمه شب:

مشاهده افسران افغانی

و سربازان شوروی در محوطه زندان:

رهائی:

ملاقات با هیأت رهبری:

۶۰۶

۶۰۸

۶۰۹

esalat.org

بعای پیشگفتار

برداشت‌های گوناگون از قیام نظامی ثور

من قیام ثور را نه بعیث انقلاب و نه بعیث کودتا میشناسم. من آنرا در این یادداشتها و خاطرات قیام نظامی نامیده ام. زیرا اقدام متذکره یک عکس العمل نظامیان دربرابر سیاستهای ارتجاعی رژیم محمد داؤد در رابطه به مجموعه ارشن و دربرابر مردم بود. اکر این اقدام ماهیت محض کودتائی میداشت، با محاسباب مختصری که در صفحات قبل این یادداشتها بعمل آمد، امکان پیروزی آن وجود نداشت، باو صفت اینکه نحوه اقدام به قیام، شباhtهای زیادی به یک کودتای نظامی میرسانید. طوریکه گفته شد این اقدام خصلت و خصوصیت انقلاب را نیز حایز نبود و توده های مردم نه تنها در آن دخالت و شرکت نداشتند، بلکه هنوز درخواب دیرین بی اطلاعی و عدم آگاهی سیاسی و اجتماعی بر میبردند. معهذا، قیام یک دگرگونی واقعی بود و هرگاه از همان آغاز و هله بسوی گمراهی چپروانه سوق نمیگردید، امکانات آن وجود داشت که به یک تحول انقلابی واقعی مبدل گردد.

قیام مسلحانه نظامی ثور را طرفداران آن ازیکسو و نویسنده گان، خبرنگاران، تاریخ نگاران و ناظران سیاسی از سوی دیگر بگونه های خوشبینانه، بدینسانه و بیطرفا نه به عنایین و صفات گوناگون نامیده اند. برخی از این صفات خوب و بد را دستگیر پنجشیری در اثر خویش بنام «ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، جلد اول (ص ج) فهرست کرده است. براساس آن، وی اصطلاحات زیرین را یادداشت کرده است:

«انقلاب کبیر ثور»، «انقلاب ثور»، «انقلاب ملی ثور»، «انقلاب دموکراتیک ثور»، «انقلاب نجات بخش ثور»، «انقلاب شکوهمند ثور»، «انقلاب

برگشت ناپدیر ثور، انقلاب ظفر آفرین شور، ثور ظفر آفرین، آغاز انقلاب دموکراتیک - ملی، انقلاب شکست ناپدیر ثور وغیره وغیره».

دستگیر پنجشیری مینویسد که آنرا برجیهای دیگر چنین خوانده اند: «رویداد ثور، تحول سیاسی ثور، حادثه نامیمن ثور، حادثه خونین ثور، آغاز ترازدی تاریخ معاصر، کودتا ثور، دستبرد ثور، کودتسای تصادفی ثور، حادثه شوم، فاجعه ثور، مصیبت ثور و عامل اصلی همه کشمکشهای خونین، جنگها، ویرانیها، خودسریها و افراط کاریهای مستبدانه».

نظریات شاگرد وفادار درباره قیام نظامی:

حفیظ‌الله امین بمنابه شاگرد وفادار اظهار میداشت که چگونه راه رسیدن به یک «مدل جدید انقلاب» را «از طریق عملیات مختصر نظامی» یا «راه کوتاه نیل به انقلاب» را آموخته بود. او میگفت که این راه منحصر به افغانستان بوده و استثنائی میباشد. او حتی ادعای نمیکرد که با پیروزی «انقلاب بزرگ ثور» در افغانستان، راه جدیدی برای انجام انقلابات آزادیبخش و پرولتری گشوده شده است و در گجینه تجارب انقلابی جهان «فصل نوینی آغاز گردیده است!»

حفیظ‌الله امین که پس از قیام به ثوری باتفاق نیز مبدل گردیده بود، میگفت:

«حزب که پیش‌نهنگ طبقه کارگر بود، اردو را با مسلح ابدئو-سوژیک مسلح ساخت که نقش پرولتاریا را ایفاء نماید و انقلاب را به پیروزی برساند».

او متعاقباً اظهار میداشت که:

«انقلاب ثور یک انقلاب پرولتری است».

ولی، او درک نمیکرد که ارتش هرگز نمیتواند جاگزین طبقه کارگر شود. بنا بر آن، ارتش قیام نظامیان را به پیروزی رسانده بود، نه انقلاب پرولتری را!!

هرگاه اصطلاح انقلاب ملی و دموکراتیک را که در نحس‌تین روزهای پس از قیام بکار برد میشد، می‌پذیرفتند تاحدودی معمولیت داشت.

پایه های کیش شخصیت را بنامهای «رهبر کبیر خلق، آموزگار بزرگ و نابغه شرق» گذاشت. چنانکه او میگفت:

«ماهم بحیث پیروان صدق رهبر کبیر خود در پیروزی انقلاب کبیر نور و حفظ دست آوردهای آن چنان باهم متحده و همیشه دور رهبر پرافتخار خود جمع شده ایم و دسپلین حزبی خود را احترام گذاشته میگوئیم: حزب و تره کی جسم و روح اند: جسم و روح از هم جدا شده نمی توانند که از حزب سخن میزند، سخن از تره کی است. که از تره کی سخن میزند، سخن از حزب است.»
 (اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۶)

(فصل اول)

ادعاها و ادایه استباها رژیم

صرف نظر از آنکه حفظ الله امین در ابتداء ظاهرًا واز لحاظ رسمیات دومین شخص قدرتمند در رژیم شمرده میشد یا اینکه پس از دومین و سومین کودتاها خویش علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان رسماً قدرت را بپس کرد، پیوسته ابتکار عمل و فرماندهی در دست وی بود.

در تحت فرمان امین متأسفانه، با گذشت هر روز، گردانندگان رژیم مغروفتر و استباها آنان بیشتر مگردید و همه چیز سرخ تزلجوه داده میشد. از سوسیالیزم و ساختمان جامعه سوسیالیستی طی یکمدم کوتاه، از انقلاب پرولتاری شور، از دکتاتوری پرولتاریا و از طرحهای بلندپروازانه بزرگ با صراحت و به کرات صحبت بعمل میآمد. گفته میشد که طی یکزمان کوتاه همه بی مردم با سواد و صاحب نان، لباس و خانه خواهد شد. شعار: «کور، کالی، دودی» برای همه (!) ورد زبان همه بی چپروان و چپ نمایان رژیم گردیده بود. حفظ الله امین در بیانیه عوام‌فریبانه خویش درباره خاطره شهدای سوم

عقرب به تاریخ ۱۹۷۸ اکتوبر ۲۵ چنین اظهار داشت:

«اینست ای شهدای قهرمان! تحت رهبری حزب پرافتخارشما بسیری سرخ و گلگون را که شما به آرمان آن جان سپردید، بدست رهبر کبیر و قهرمان خلق رفیق نور محمد تره کی در فضای انقلاب افغانستان برافراشته شد و تاریخ پرشکوهی را بخود ثبت نمود. اینست حزب پرافتخارشما شهدای قهرمان انقلاب خلقی را انجام داده و بخاطر تحقیق کامل زمینه اعمار جامعه بدون استثمار فرد ازفرد مطابق قوانین عام و خاص، ایدیالوژی دورانساز طبقه کارگر با سرباندی و اطمینان به پیش میروند و بزودی تحت شعار از هر کس مطابق استعدادش و به

هر کس مطابق کارش زندگی خواهد کرد تا بخاطر تحقق شعار از هر کس مطابق استعدادش و به هر کس مطابق نیازش مبارزه نماید.» (اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۰)

اینچنین اظهارات غیر مستولانه نمایانگر سطح نازل در ک از شناخت جامعه و لاف زنیها و بلند پروازیهای لاقدانه بود. وی در بیانیه منتذکره خویش ساختمان جامعه سوسیالیستی و گذار به جامعه کمونیستی را گویا تحت پوشش شعارهای معروف مارکسیستی پنهان کرده بود و دریکی از بیانیه های دیگر خویش مطلب را چنین بی پرده بیان نمود:

«ما می خواهیم که با ازیز بردن پایه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی قبودالیزم مستقیماً اعمار جامعه سوسیالیستی را در افغانستان آغاز کنیم. در این هیچ ایهام وجود ندارد و کاملاً واضح است که خلق ما به اعمار جامعه فاقد از استثمار فرد از فرد در افغانستان و درجهت جامعه فاقد طبقات به پیش میروند.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۱۱۴)

دلزدگی مردم از آنمه شعارهای سرخ:

مردم واقعاً از آنمه شعارهای انقلابی گراند، از آنمه سرخگراییها و سرخنماییها، از آنمه انقلابی نمائیها، از آنمه حرفاها بیمایه و از آنمه ادعاهای بی پشتونه بستوه آمده بودند. هیجان مشاهده اعمال برخی از نایندگان رژیم دراینجا و آنجا، نفرت و مخالفت مردم را بر میانگیخت.

تلوزیون که تازه به فعالیت آغاز کرده بود، علاوه بر رادیو، روزنامه ها و جراید، بوسیله آله و ملعبه بی برای خودستائی رهبران استعمال میشد. این وسیله مؤثر که قاعدتاً باید برای ترویج اخلاقیات اجتماعی و تفریحات سالم، اشاعه دانش و فرهنگ انسانی و سیله پرورش ذوق هنری در میان مردم قرار میگرفت، بر عکس متدرج ا به مظہر بر هنگی در جامعه مبدل میگردید.

ستیزه‌های کنفرانس‌های مکتبی و مناظرات علمی مکاتب جای خود را به سکوهای رقص میدادند و بی بند و باری در میان جوانان ترویج میگردید. جالب اینکه همه بی این اعمال تحت نام ترقی و پیشرفت، تحت عنوان کار و مبارزه با خاطر سوسیالیزم و ساختمان جامعه سوسیالیستی انجام میگرفت.

تمام عمر رژیم مجموعاً بیست ماه بود و من مدت هفده ماه آنرا در زندان بسر بردم. ماهیت و برخی اقدامات رژیم را طی سه ماه اول که شخصاً شاهد بودم در "بخش چهارم" این یادداشتها و خاطرات نوشتم. همچنان در "بخش پنجم" که حاوی خاطرات من از زندان میباشد، در رابطه به ماهیت، هویت و سیاست‌های رژیم مطالبی آمده است. محتویات و مندرجات هردو فصل پیشین این بخش یادداشتها و خاطرات، عمدتاً چشم دید و تجارب شخصی من اند. باین‌ناسبت بیشتر مطالب آنها خاطرات شخصی اند و کمتر متکی به مدارک و شواهد استفاده شده از دیگران. ولی بطور کلی با نظرات مشاهدان و شاهدان آگاه هستم اند.

بنابر آن، در این بخش بطور کلی مطالبی مطرح بحث و بررسی قرار خواهند گرفت که حین وقوع آنها من در زندان بودم. باینجهت برای نوشتن این بخش بیشتر به شنیدگیها و مآخذ انتکاء خواهد شد.

فاتحین مغورو:

با مطالعه اکثریت قریب به اتفاق یادداشتها و نوشته‌های مشاهدان و تاریخ‌نگاران داخلی و خارجی بین عقیده میتوان رسید که حلقات رهبری خلقیها، بویزه طرفداران امین پس از پیروزی قیام نظامی ثور نه تنها زست در می‌آوردند، بلکه جداً باور داشتند که چون کار عظیمی انجام داده اند و تقایقی مؤسسه سلطنت را از پا در آورده اند، بنابر آن برتر و بالاتر از جامعه و مردم قرار دارند. ایشان تصور میکردند که حق دارند به گونه و شیوه دلخواه خویش حکومت نمایند، تمامی ارکان جامعه را از بنیاد دگرگون سازند و مسأله مرگ

وزنده‌گی مردم کشور را در دست خویش بگیرند. به یاد می‌آورم گفته‌های مکرر امین را که اظهار میداشت:

«ما یکبار انقلاب کردیم و به یکبارگی حقوق مردم را اداء نمودیم، اکنون دیگر آنان بالای ما حقیقی ندارند».

ازون برآن، ایشان ابراز میداشتند که با انجام «انقلاب» در افغانستان گویا رژیم دارای حق بزرگی بر مجموع سیستم جهانی سوسیالیزم و بخصوص بر اتحاد شوروی می‌باشد. ایشان نه تنها با صلح خود را عضو جدید در آن «خانواده» می‌پنداشتند، بلکه باین تصور اشتباه آمیز بودند که گویا در گنجینه انقلابات جهانی تجارب نوی را افزوده اند. مدعی این امریش از همه حفظی الله امین بود که وی می‌گفت: «انقلاب ظفر آفرین ثور برای نخستین بار این امکان را بوجود آورد که حزب طبقه کارگر از طبق قیام نظامی می‌تواند قدرت سیاسی را دریک کشور بدست گیرد و این مطلبی بوده است که وی همیشه درباره به رهبر کبیر اطمینان میداده است! چنانکه وی در بیانیه خویش «بنسبت سالگرد اولین کنگره ح دخ ا مؤرخ اول جنوری ۱۹۷۹ چنین ابراز داشت:

«رهبر محبوب ما در جامعه رو به اکتشاف افغانستان درک کردنده که با مجهز ساختن اردوی کشور با ایده‌یال‌وزی علمی طبقه پرولتاریا و مشکل ساختن آن در سازمانهای حزب طراز نوین طبقه کارگر میتوان انقلاب کارگری را به انجام رساند که در آن، اردو نقش سرنگون ساختن دولت ستمگر را که بدوش پرولتاریا تصور میشند نیز ایفا نماید».

سپس او ادامه میدهد:

«اردو را باید خلقی و انقلابی ساخت. رفیق کبیر ما چنین کرد و طبق آن حزب را رهبری کرد تا انقلاب کبیر ثور به پیروزی رسید».

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۵۱۲)

در رابطه به مطلب فوق ضرورت به اظهار ناروجود ندارد. علم و عمل،

هردو نادرستی آن «ثوری» امین را به اثبات میرسانند.

وی به ادامه تئوری بافیهای خویش در جای دیگری اظهار میدارد:

«آن یک (لتیز) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری (تره کی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است، هردو رهبر کبیر دو انقلاب کارگری را رهبری کردند که در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلابات پرولتاری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند، آن یکی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر و این دیگر انقلاب کبیر خلقی ثور بود. انقلاب کبیر اکتوبر جهان را به لرزه آورد، اما اینک به تعقیب انقلاب کبیر ثور، این منطقه آسیا به حرکت آمده است.»
 (اقbas از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۶۱)

از حرفهای بالا بدون تبصره میگذردم. البته ادعاهای وحروفهای پرطمراه دیگر ذهنیگرانه هر روز بوسیله امین و گروهی از طرفداران وی بیان کشیده میشد. ایشان با این طریق نه تنها تمايل و اشتباق خود را به تعظیم و خورد بزرگ یعنی افتعال میکردند، بلکه به کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی و انسود می‌ساختند که باید از سیاستهای آنها، هرچه باشد، پشتیبانی کنند. آنان مجموعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را بدھکار خود می‌پنداشتند. اعلامیه‌های، بیانیه‌های، نشرات، تبلیغات و مجموعه فعالیت‌های رژیم بریتانیات و اعمال نظام توالتی‌بیر نوع افغانی و شرقی گواهی میداد که نیروی برانگیزند و محركه آنرا گراشتهای نیرومند برتری خواهی تشکیل میکرد.

خاصیصه دیگر گردنده‌گان رژیم اعتقاد به زور و انکاء به نیروی نظامی بود. در نظر ایشان قدرت نظامی حلal تمام مشکلات شناخته میشد. باینجهت آنان بیشترین توجه را به تقویت ارتش و دلجهوی از افسران طرفدار خویش مبذول میکردند و سربازان را مجریان بیچون و چرای منویات و دستاير صاحب منصبان می‌شمردند. در مجموع، روحیه نظامیگری در آن دوران بنا بر دلایل چندی تسلط داشت: اولاً اینکه قیام بوسیله نظامیها به پیروزی رسیده بود. ثانياً نیروی نظامی بمثابه یگانه تکیه گاه «انقلاب» تلقی میگردید. ثالثاً روحیه مسلط در میان نظامیان با روان هجموئی مغالطه میشد. باینجهت رهبران، به استثنای خلقیهای وفادار بر هیچ شخص، نیرو یا گروهی از مردم و سازمانها و گروه‌ها اعتماد

نداشتند و این سیاست انزوا طلبانه موجب تحریم هرچه بیشتر رژیم از مردم میگردید.

امین باین اندیشه نادرست بود که گویا میتواند بشیوه های تجربه شده پیشین مبتنی بر استبداد خشن درس را سرکشور حکمرانی کند و هرگونه صدای اعتراض را قبل از آنکه از گلوی مردم برزیان رانده شود، خفه سازد. باین لحاظ، ابزار و دستگاه های مشابه ترور و اختناق را از جمله به نامهای اگسا، کام وغیره برای جواسیس پروریها، دسیسه سازیها، بازداشتها، بازجوئیها، شکنجه دادنها، سربه نیست کردنها، ناپدید ساختنها و اعدامها بوجود آورد. او و طرفدارانش تضییقات علیه بخشاهای باصلاح غیر پرولتری مردم را متراوف با دکتاتوری پرولتاریا میشمردند. چنانکه امین در صعبتها خویش میگفت:

«انقلاب و دکتاتوری پرولتاریا هنگامی به پیروزی کامل میرسد که هرگونه مخالفتی و مقاومتی دربرابر آن درهم شکسته شود و هر مخالفی از سر راه آن برداشته شود!»

او معتقد بود که: «برای ساختمان افغانستان نوین(!) ضرورت به نفووس زیاد نیست. سه - چهار میلیون پرولتاریا و نیزروی کار و فدار به آرمانهای انقلاب ثور کافی است که جامعه را دگرگون سازند و سوسیالیزم را درکشور به پیروزی برسانند!»

فرد هالیدی، پروفیسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن وابسته به دانشگاه لندن، شرق شناس و افغانستان شناس در اثر خویش بنام افغانستان، اسلام گرانی و اثرات جنگ سرمهین مینویسد:

«و هبر خلقیها، حفظ آن امین، دربرابر مستمعین حریص خویش با غرور اظهار داشت: «ما افغانها مخالفین خود را با گلوه نمی زیم، ما کله های آنان را با توب به هوا می پرانیم».»

برایه اینچنین عقاید و گفتار و کردار بیرحمانه، افزون بر بی اعتبار جلوه دادن و بدنام ساختن مفاهیم سوسیالیزم و دکتاتوری پرولتاریا، اجازه ازین بردن مخالفین بالفعل و بالقوه، دشمنان خیالی ضد انقلاب و مرتعین تصویری از

قبل صادر گردیده بود. عنوان یک نمونه از میان چنین افراد یکی هم سید عبدالله قوماندان زندان پلچرخی بود که به دستور خویش زندانیان را شکجه میکرد و سرمه نیست می‌ساخت. وی به کرات می‌گفت:

« دولت خلقی به افراد مختلف ضرورت ندارد، کافی است که یک میلیون از وفاداران خلقی وجود داشته باشند تا چندین میلیون افراد بیکاره مرتاجع وضد انقلاب (۱) »

سیاستهای ضد دموکراتیک و بیرحمانه رژیم نه تنها در داخل کشور بگونه روزافزون مورد انتقاد و اعتراض مردم قرار می‌گرفت، بلکه در خارج از کشور نیز موجب واکنشهای تند می‌گردید. حتی رهبری جزبی و دولتی اتحاد شوروی که بدون تردید رژیم را همه جانبه مورد عنایت و حمایت خویش قرار میدادند، از میاستهای نادرست و ناکام، خشوتبار و اختناق آمیز واز بسی کفایت‌نیها، اشتباهات و غلطیهای رهبری رژیم فاراضی و شاگرد بودند.

بوریس گروموف، قوماندان قوای نظامی شوروی در افغانستان، در اثر خویش تحت عنوان « ارتش سرخ در افغانستان » اینجنبین موارد را از میان اسناد محروم حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق قلل کرده است. از جمله او تذکار میدهد: در یادداشت مؤرخ ۱۸ مارچ ۱۹۷۸ که از جانب اندره گرومیکو وزیر امور خارجه، یوری اندروپوف رئیس کمیته امنیت دولتی، دیمیتری اوستینوف وزیر دفاع و بوریس پونوماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب برای اعضای بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تهیه شده بود (ص ۵۴) چنین ابراز گردیده است:

« نقطه ضعف دولت انقلابی اینست که این دولت تاکنون برای خود تکیه گاهی واقعی در ارگانهای اداری سیاسی، ولایتی، شهری و روستائی ایجاد نکرده است، تا زحمتکشان از طریق آنها در راه راه امور دولت، هم در مرکز و هم در روستاهای سهیم شونند... حزب تاکنون نتوانسته است آن محافل جامعه افغانی را که میتوان بسوی انقلاب متایل گردانید، زیرا تأثیر خود بیاورد، مانند: روش‌نگران، کارمندان دولتی، خرد بورژوازی و لايه های زیرین و وجاییون ».

درادامه مسند متذکره (ص ۵۵ - ۵۶) چنین آمده است:

«...روشن است که پس از پیروزی انقلاب اپریل هنگام حل و فصل تا هنجریهای درون حزبی و مسائل دولتی اکثران لغزشها، اختناقهای ناموجه و تسویه حسابهای شخصی صورت گرفته و در روند بازرسی دوسيه های بازداشت شدگان از خشونت استفاده شده است. نارضایتی از خشونتهای بیدلیل به ارتضی که تکیه گاه مهم رژیم بوده و هست، نیز سراابت کرده است و این اصر بمیزان چشمگیری و ظایف ضد انقلاب را در زمینه بی اعتبار ساختن نظام نوین نه تنها در درون کشور، بلکه در خارج هم تسهیل کرده است. بسیاری از فرماندهان با مشاهده اینکه همکاران شان بازداشت شده و ناپایید میگردند، احساس بسی اعتمادی کرده، از بازداشت شدن میترسند. این مسئله را رخدادهای هرات - جاییکه نه تنها پخش قابل ملاحظه ای از اهالی، بلکه جزو تام های جداگانه ای از ارتش به ابتکار فرماندهان شان به شورشیان پیوسته اند - نیز تائید کردنده. رخدادهای هرات همچنان ضعف کار کرد سیاسی و تبلیغی حزب دموکراتیک را در میان مردم نشان داد».

پس در مسند متذکره گفته میشود:

«رهبران شوروی چندین بار توصیه ها و مشورتهای لازم را به رهبران جمهوری دموکراتیک افغانستان در عالی ترین سطح داده اند و توجه شان را باین اشتباهات و لغزشها معطوف گردانیده اند؛ ولی رهبران افغان با تنشان دادن انعطاف پذیری سیاسی بسیار اندک و بسی تجربیگی، درکتر موردی به این مشورتها گوش فرآداده اند».

محمد قاریب رئیس اکادمی عنوم نظامی فدراسیون روسیه در اثر خویش تحت نام «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» (ص ۱۷) میتویسد:

«پیروزی سهل بر دولت محمد داؤد، گردانندگان انقلاب اپریل را سرمست از باده بی پیروزی ساخته و چپ گرانی و گراشتهای افراطی را بر آنان چیره گردانیده بود. ناسازگاری برنامه های انقلابی با روح جامعه، تلاش برای

تحمیل این برنامه‌ها باروشهای ستمگرانه و زور، تنشها و مبارزه آشنی ناپذیر میان گروهی در حزب و پیمانگری‌های گروهی دربرابر روحانیون و لایه‌های گستردۀ مردم، نیروهای انقلابی را در چشمان توده‌ها هرچه بیشتر بسی ارج میگردانید. امین و شماری دیگر از رهبران حزب میکوشیدند دریک کشور نیمه فتووالی بسرعت سوسیالیزم رادیکال را با خشوت‌بارترین روش‌های زورگویانه و جابرانه پیاده سازنده».

(فصل دوم)

بیگرد و اختناق

دست اندر کاران طراز اول رژیم در گرماگرم حدادی که خود بوجود میآوردند، بیباک و بی اعتناء نسبت به عواقب اعمال خویش سیاست پیگرد و اختناق را اعمال میکرند. سرمستی قدرت و ترس از دست دادن آن موجب شده بود تا آنان نسبت به هر حرکت و هر شخصی بدگمان شوند. برایه ترس از هر کس و از همه چیز و با تصور کوچکترین بدگمانی و شکاکت های بدلیل به دستگیری و نابودی اشخاص میبرداختند. آنان آشکارا اعلام میداشتند که افراد فعال و گروه های مربوط به "asherاف زاده ها" (یعنی پرچمیها)، "سکرتیستها و ناسیونالیستهای تنگ نظر" (یعنی سازائیها، سفرالیهای...)، "ماجراجویان چهرو" (یعنی مأثوئیستهای شعله جاوید و "اخوان الشیاطین" (یعنی اخوان المسلمين) را یکسره نابود خواهند کرد.

رژیم امین برایه این سیاست خویش، شماری از شخصیتهای معروف غیرسازمانی در حیات ملکی و نظامی را از میان برداشت. چنانکه به ذبال قتل فجیع محمد داؤد، خانواده و شماری از وزراء و مسئولین مقامات بالارتبه وی در امور نظامی و ملکی، عده ای از کارمندان عالیرتبه سابق چون محمد موسی شفیق، آخرین صدراعظم قبل از رژیم جمهوری محمد داؤد، بدون هیچ موجسی کشته شد. همچنان رژیم خود شایعه ایران اشاعه داد که گویا نوراحمد اعتمادی صدراعظم دو دوره ای سابق افغانستان دهه دموکراسی، بنوان رهبر کدام دولت ائلافی تعیین خواهد شد. برایه چنین افواه بی بنیاد، رژیم که اعتمادی را تا آنگاه در دست خود در زندان نگهداشته بود، بیرحمانه به قتل رساند.

بر طبق نظر گروه کثیری از تابیخ نگاران، پژوهشگران، و قایع نگاران و خبرنگاران، رژیم امین به وسیله سرکوب انسانها مبدل گردیده بود. میگویند که فهرست محلات و خانه هائی که مورد بیورش و رژیم قرار گرفته اند، فهرست اشخاص و افراد بیشمار باتام و گمنام که بوسیله رژیم -اهانت و اذیت، نابود و سر به نیست شده اند، فهرست بیرحیمه و مظالم رژیم امین خیلی عولانی، سهمگین و اندوهبار است که امکان بازگو کردن آنها برای من وجود ندارد. درباره صرف اقتباسها و نقل قولهای خیلی کوتاه از برخی از نویسندها و قارئینگاران که آثار ایشان از شهرت کافی در میان روشنفکران افغانی برخوردار میباشد، ذیلاً تذکار میباشد:

بنای گزارش سازمان عفو بین الملل، شمار زندانیان سیاسی در سال ۱۹۷۸ به هزاران تن تخمین زده شده بود که هر شب در حدود پنجاه یا یکصد نفر آنان اعدام میگردیدند. گزارش دیگری از این سازمان با اعتبار مدافع حقوق بشر مشعر است که شوکهای برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن وغیره، شکنجه های معمول رژیم را تشکیل میداد.

بورس گروموف قوماندان قوای اتحاد شوروی در افغانستان در اثر خویش تحت عنوان: "ارتش سرخ در افغانستان" استخراج از یک سند بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از قول الکسی کاسگین صدراعظم آنکشور (ص ۱۲) چنین نقل کرده است:

"فکر میکنم که ماباید لغزشها را که تره کی و امین طی دوره زمامداری مرتكب گردیده اند، فستقیماً به آنان خاطرنشان سازیم. در واقعیت امر تا همین اکنون تیرباران مخالفان ادامه دارد".

در همین سند از زبان کریلکو غضو بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (ص ۲۷) چنین نقل قول میگردد:

"ما برای افغانستان همه چیز دادیم، اما نتیجه چیست؟ این آنها بودند که انسانهای بیگناه را تیرباران کردند.« وی چنین ادامه میدهد:

«دشواری اینجاست که بسیاری از فرماندهان را درارتیش یا بازداشت و یا تیزباران کرده اند و این امر تأثیر منفی و بزرگی بر جا گذاشته است». در عین سند آمده است که اندره گرومیکو عضو بیروی سیاسی و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی چنین اظهار داشته است:

بله بی تعازف باید گفت، رهبران افغانی اشتباهات زیادی را مرتکب شده اند و پشتیبانی مردم خویش را تنوانته اند کسب نمایند».

برخی از گفته های بالا را دیگو کوردوویز سابق معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص ملل متحد برای افغانستان و سلیگ هریسن مؤلف و وزیرنالیست معروف امریکائی متخصص در امور آسیای جنوبی نیز در کتاب مشترک خویش نقل قول کرده اند. این اثر مشترک تحت عنوان «آنسوی افغانستان - داستان درونی خروج شوروی» در سال ۱۹۹۵ به زبان انگلیسی به نشر رسیده است. این اثر به زبان فارسی تحت عنوان «حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان» بو سیله عبدالجبار ثابت برگردانده شده است. در اثر متذکر چاپ پشاور (ص ۶۲) چنین آمده است:

«نیت خوبی را که مردم در مرحله اول در مقابل رژیم از خود نشان دادند، با پیشرفت اصلاحات (منظور الفاء عجوانه سود و تعیین حق مهر) و با بوجود آمدن حالت اختناق آبیزی که زاده فعالیتهای بی رحمانه پولیس مخفی تحت ریاست برادرزاده امین، اسدالله امین بود، به تدریج ازین رفت و به دشمنی صبدل گردید. محاکم نظامی اقلابی بدون اینکه به متهم حق دفاع بدهد بصورت عجوانه فیصله صادر نمیمود و زندان پاچرخی به سبب شکنجه ای که به مخالفین رژیم در آن داده میشد و هم به سبب اعدام های اشخاص مهم مخالف که در آن اجراء میگردید، شهرت خیلی بدی بخود گسب کرد».

جورج آرنی در کتاب خود تحت عنوان «افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه» که برگردان آن به زبان فارسی «افغانستان گذرگاه کشور گشایان» نام گرفته است، (ص ۸۵) چنین مینویسد:

«اکثر زندانیان سیاسی بدون کدام مجوز قانونی دستگیر میشدند و هرگونه تماس شان با بروند قطع میگردید و به سادگی از بین میرفتند». میر محمد صدیق فرهنگ در جلد دوم اثرخویش تحت عنوان «افغانستان درینچ قرن اخیر»، دوران حاکمیت رژیم را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است. وی (ص ۱۰۰) مینویسد:

«دولت مضموم بود که بعضی از قشرهای اجتماع راجسمان از میان بردارد. بنابراین دایره گیر و گرفت گسترش پاقته، اشخاص مختلف از ماموران دولت تا محصلان و شاگردان مکاتب، صاحب منصبان، مقساعدان، تجار، دکانداران و اهل کسبه حتی دوره گردان بی بضاعت در شهرها و خوانین، ملاکان، زمینداران، دهقانان بی زمین و بازیمن در روستا، به نام پرسش و تحقیق به وزارت داخله و دوایر پولیس و مرآکز ولایات و ولسوالی ها جلب شده، در ضمن استنطاگی بی مدرک مورد شکنجه های غیر انسانی و دور از کرامت بشری، مانند: لت و کوب، گرسنگی، تشنجی، بیخوابی، کندن ناخنها، تکان برقی، شکنجه افراد خانواده و بی حرمتی به ایشان، قرار گرفتن و تعداد دیگر سرراست در کابل به پولیگون پلچرخی و درولايات به کشتارگاه های همانند فرستاده شدند، برخی تیرباران و بعضی دیگر زنده در زیر خاک دفن گردیدند».

محمد نبی عظیمی در اثر خویش تحت عنوان «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» (ص ۱۶۷) مینویسد:

«...اعضای نظامی و ملکی پرچم و تعداد بیشمار مردم عادی، رجال سابق، عناصر غیروابسته، روحانیون، متنفذین، روشنفکران و هر کس که سرش به تنش می ارزید بدون هیچگونه دلیل، سند و مدرکی گرفتار گردیده، به زندان پلچرخی افگنده میشدند و یا بدون محاکمه در شهای سیاه و ظلمانی در پولیگون پلچرخی اعدام میگردیدند و در چهور زیهای قبل از آماده شده سر به نیست میگردیدند».

وی به ادامه مینویسد:

« دولت برای سازمان پخشیدن هرچه بهتر سیاست ترور و اختناق خویش سازمان پولیسی موسوم به اگسا را که دارای تشکیلات خاصی بود، بر بنیاد ریاست ضبط احوالات گذشته ایجاد کرد و یکی از چهره‌های قسی القلب و خون آشام بنام اسل‌الله سروری را در رأس آن مقرر نمود ».

محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه در اثر خویش تحت عنوان "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" که بواسیله عزیز آریانفر به زبان فارسی برگردانده شده است، در باره بیدادگری‌های رژیم (ص ۱۸) چنین مینویسد:

« آزادیهای سیاسی تنها ظاهر اعلام گردیده بود. مگر در عمل همه بی آنانیرا که حتی در کدامیں مورد با مشی دولت جدید سازگار نبودند، در شمار دشمنان قلم میزدند. سرکوهای گروهی بیداد میکرد. در بس از موارد همه باشندگان روسنا هارا تیر باران میکردند. حاکمیت ساختارهای جدید دولت به ویژه در دوره فرمانروائی دیکتاتوری امین با روشهای بس خشن‌تبار و توتالیتیر تحکیم میافت که منجر به اعتراض حتی کسانیکه در آغاز از اندیشه‌های انقلاب اپریل پشتیانی میکردند، شد ».

هنری برادرش تاریخ نگار امریکائی در اثر خویش بنام "افغانستان و اتحاد شوروی" از قول بروتس امستوتز گزارشگر و دبلومات امریکائی که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ شارذافیرسفارت ایالات متحده امریکا در کابل بود، اظهار میدارد که امین مستقیماً مسئول قتل احتمالاً شش هزار تن از مخالفین سیاسی بوده است. ولی، وی با رقم بالا عدم موافقت خویش را ابراز داشته و اظهار میدارد که نامبرده مسئول اعدام خلیلها بیشتر از شهرهار تن افزون بر تعدادی‌شمار مرگ در جنگ داخلی است که او نقش عمده در شروع آن داشته است. وی به ادامه اظهار میدارد که وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا محتاطانه گزارش کرده است که اعدام‌ها بشمار هزاران میرسید و سازمان عفو بین‌الملل گزارش‌هایی را تائید مینماید مبنی بر اینکه: پس از اعلام رسمی

فهرستهای هزاران تن بحیث کشته، هنوز ۹ هزار تن بدون شمار باقی مانده‌اند. در این ارتباط لازم به تذکر است: امین پس از آنکه تمام قدرت حزبی، دولتی و نظامی را به دست خویش متصرف کر ساخت، فهرست دوازده هزار تن از کشته شدگان بوسیله درخیمسان خویش را در عقب دروازه‌های وزارت امور داخله نصب نمود.

رجا اناور ژورنالیست پاکستانی و مؤلف اثر «ترازدی افغانستان» که وی خود از سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ در زندان پلجرخی زندانی و بنا شماری از وزرا و سایر خلقیها هم صحبت بود، مینویسد که پس از اعماق پرچم، روشن بود که خود خواهی‌های بی‌لجام این انقلابی‌ها(!) به زودی کشته ایرانی‌که چنان نامنظم شانه می‌راندند، غرق خواهد کرد.
میرعنایت الله سادات، مؤلف «افغانستان سرزمین حمامه و فاجعه» چنین مینویسد:

« حفیظ الله امین اقدامات خونین خود را جنسی خود در اسری بنام «انقلابی لیار و فلمی که خود نقش هیرورا در آن بازی کرد، یکایک تشریح نموده است ». »

کورت لوہبک ژورنالیست امریکائی در اثر خویش بنام «جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - شاهد عینی جنگ مخفی سیا در افغانستان»، می‌نویسد که در جریان ماه‌های تابستان و خزان ۱۹۷۸ بی‌رحمی رژیم جدید به ابعاد دیوانه واری رسید. حفیظ الله امین، مسئول وحشت‌آفرین اعمال تروریستی و شکنجه بود. بازداشت‌های کثیروی در سراسر کشور صورت گرفت و زندان پلجرخی به سرعت از زندانیان سیاسی پر گردید.

رژیم هر روز و هر شب تبلیغ مینمود، کسانکیه دربرابر باصطلاح اقدامات انقلابی آن مخالفت نمایند گویا بر اساس فتوای کدام ملای مسجد «مباح الدم واجب القتل» شمرده می‌شوند(!) و برپایه آن بادست آزاد آدم می‌کشند.

امین در بیانیه‌های خویش آشکارا، برملا و با غرور به کرات می‌گفت: « آنانکه در تاریکی توطئه نمایند ما آنها در تاریکی از میان می‌بریم ».

چنانکه وی (حفیظ الله امین) در بیانیه خویش بتاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۷۸

در حرفی پوهنتون چنین گفت:

«ما به تأسی از هدایات و رهنمائیهای درخشنان رهبر کبیر و پرافخوار خود به صراحة اعلام میداریم، آنانیکه بحیث وسیله اعراض شوم دشمنان ما در تاریکی علیه ما توظیه می‌چینند بهترین حکمتی عادلانه در آن است که در تاریکی از بین برده می‌شوند و مسئولیت آن بدوش عمال نوکر صفت امیر بالیزم و ارتقایع است».

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۱۲)

امین گویا برای رفع مسئولیت از خود، در چنین مواردی از رهنمائیهای رهبر کبیر حرف می‌زند.

همچنان می‌گویند که شعار گونه بزرگی به رنگ سیاه بر جسته در روی پارچه بزرگ سرخی نوشته شده و در پیشانی عمارت وزارت امور داخله آویزان شده بود که چنین خوانده می‌شد:

«آنانیکه در تاریکی توظیه می‌کنند، در تاریکی از بین برده می‌شوند»

(فصل سوم)

غصب کامل و انحصاری قدرت بوسیله رژیم تصفیه‌ها و بیرحمیها دربرابر پرچمیها

تلاش رهبری رژیم به سرمداری امین برای غصب کامل قدرت سیاسی، نظامی و دولتی در کشور پایانی نداشت. ایشانرا هیچ چیزی در این راستا راضی ساخته نمیتوانست بجز در وهله اول و عمدتاً ادامه تصفیه‌های پی درپی پرچمیها و زنجیر بی پایانی از گرایش‌های افراطی تا اینکه خود به پرتگاه نابودی و تباہی رسیدند.

دراین شکی نیست که حفیظ اللہ امین توانست از راه توطئه و فریب به قدرت برسن، او محرك و فرمانده تمام تصفیه‌های خونین، کجرویها و ناهنجاریها بوده ولی شماری از گروه رهبری و فعالان حزبی بودند که وی را برای رسیدن به آرزوهای آزمدنه اش کمک کردند. ایشان دربرابر عمل خودسرانه کسب قدرت بشیوه کودتائی، دربرابر بکار گرفتن روش‌های غیرمجاز اجباری، دربرابر تضليل اصل مرکزیت دموکراتیک و رهبری دسته جمعی، دربرابر شکستن وحدت حزبی و راه دادن به تبارز کیش شخصیت، تبانی با سازش‌های غیراصولی تن دردادند. راه دادن به تبارز کیش شخصیت، اعمال غیراصولی، دفع الوقت کردن و ترس از دست دادن مقامات خویش، بکار گرفتن حсадتها و رقبتها ییمورد وزیان بخش با پرچمیها، موجب آن گردید که امین بتواند تمام قدرت را به دست خویش متبرک بسازد.

درنتیجه موافقت با مشی ماجراجویانه و تگ روانه و تسليم طلبی دربرابر خودخواهی‌ها، انحصار گریها، یکدندگیها، خودپرستها و وزدویندها، شیرازه وحدت حزبی درهم شکست و راه برای ادامه فرمانروائی امین و

دارودسته وی هموار گردید. به ادامه آن: سیاستها و برخوردهای اجتماعی درسطح فوق العاده نازل خودستانی و تعظم شخصی و گروهی پائین آمد؛ شعارها و عملکردها چپ و چپروانه تر گردید؛ واقعیتهای عینی جامعه و حقایق درهمه عرصه ها نادیده گرفته شد و تحریف گردید؛ نسبت به سن و معتقدات مردم بی احترامی صورت گرفت؛ قانونیت و اصولیت انقلابی ب نحو خشنی زیرباشد؛ بازداشتها و شکنجه ها، بیرحمیها و اعدامهای افراد بیگناه و از جمله عمدتاً پرچمیها انجام یافت.

رهبران، فعالین واعضای حزب که خلقی یا بیویژه خلقی وفادار به امین نبودند، مشمول تصفیه های بی دربی از حزب، دولت و حاکمیت نظامی قرار گرفتند. این تصفیه در اردو از نعمتین روزها آغاز شده بود و در حیات ملکی پس از عزیمت رهبران پرچمی به خارجه آغاز و شدت گرفت.

تا روزهایی که من بواسیله رژیم بازداشت وزندانی شدم، تصفیه نظامیان پرچمیها که تا حدود زیادی شناخته شده بودند، از اردو تکمیل گردیده بود و ایشان در حیات ملکی صرف در برخی مقامات کم اهمیت باقی مانده بودند. بخاطر تصفیه کامل و بست آوردن بهانه، رژیم گویا توطئه کودتا را بواسیله پرچمیها در روزهای عید فطر باصطلاح دستاویز قرار دادند. البته هیچکسی از ناظران نمیتوانست این اتهام را باور نمایند. همه درایمنورد متفق القول بودند که این بجز بهانه ای برای سرکوب پرچمیها چیز دیگری نبوده است.

رهبری پرچمیها هرگاه در آنزمان درآندیشه کودتا و کودتا بازی برای کسب قدرت سیاسی بودند، پس چرا تبعید از کشور را پذیرفتند و به تصفیه های پیهم رژیم میدان دادند و آنگاه که تمامی امکانات را در درون رژیم از دست داده بودند، چگونه میخواستند و میتوانستند که گویا از راه پاکستان یا ایران به کابل بیایند و کودتای خیالی را قیادت نمایند؟ چگونه در روزهای رخصتی عید، جزو قاتم های اردو به فرماندهی افسران پرچمی که خود هیچکاره شده بودند، دست به فعالیتهای نظامی کودتائی بزنند؟ چگونه در روزهای رخصتی عید،

محصلان و شاگردان و روشنفکران میتوانستند تجمع نمایند و در تحت رهبری

پرچمیها و سازمان زنان دست به تظاهرات بزنند و بی نظمی ایجاد نمایند؟

بته که این تصورات مضحك را بجز توطئه برای برچیدن آخرین بقایای پرچمیها، هیچ انسان آگاه نمیتوانست قبول نماید. ولی در بعد تبلیغاتی چنان از این توطئه خویش با دهل و کرنا برای خود مفتضحانه استفاده نمودند که باصطلاح گوش فلک را کر میکرد!

میر محمد صدیق فرهنگ، مؤلف «افغانستان درینج قرن اخیر»، جلد دوم، ابراز میدارد که ادعای دسیسه اصلاً حقیقت نداشت. وی مینویسد (ص ۹۱):

«دولت خلقی کوشید تا با کلان نشان دادن موضوع، از یکسو پر جسم را بحیث سازمان سیاسی و نظامی بکلی از میان بردارد واز دیگرسو، به این بهانه وژیم ترور و دهشت را به گونه شدید تر در کشور برقرار سازد. شامل ساختن نام دوتن از شخصیتها غیر سازمانی جنرال شاهپور احمدزی و دوکتور میرعلی اکبر نیز مؤید این ادعا است، زیرا نعیتین یک صاحب منصب غیر سازمانی و دومنین علاوه بر عدم ارتباط با حزب و مردم آن به گرایش قوی مذهب شیعه ائمی عشری شهرت داشت. چون هیچ دلیلی موجود نیست که اینان بکر همکاری با پرچم بوده باشند به گمان غالب مقصود دولت از تذکار نام ایشان این بود که از یکسو صفووف پرچم را بر رهبران آن بد گمان سازند و از دیگرسو بهانه ای برای قلع و قمع مخالفانشان دراردو و درین اهل تشیع بدست آرتد...اما کار در اینجا پایان نیافت. به دنبال گزارش تره کی (به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۷۸) صدها تن از اعضای پرچم و تعداد بزرگ دیگر از مردم غیر وابسته به ادعای شرکت در دسیسه بازداشت شده، بعضی بدون محکمه از بین برده شدند و عده ای دیگر تحولی زندان گردیدند».

در سرتاسر ماه های اکتوبر و نومبر افسانه های «بانان عید» از مطبوعات رسمی و رادیو و تلویزیون پخش میگردید. شعبه روابط بین المللی حزب که

رئيس آن نیز امین بود به تاریخ ۲۸ اکتوبر گزارشی را مبنی بر تصمیم رهبری حزب و دولت برای تصفیه کامل پرچمیها اشاعه داد.

بخاطر باصطلاح موجه نشان دادن توشه خویش، رژیم افسانه هائی از قبیل اینکه: رهبران پرچمیها در غرب سرمیرند و بوسیله امپریالیستها بصورت مخفی به کشور باز میگردند؛ دوکتور علی اکبر و شاهپور احمد زی و عبدالقدار نیز پرچمی بودند؛ قرار بود که دوکتور عبدالواحد حقوقی قاضی القضاط سابق بحیث صدراعظم بوسیله پرچمیها تعیین گردد؛ پاچاگل وفادار عضو کمیته مرکزی سابق جمهوری محمد داؤد که اصلاً وفادار به خلقیها بود، نقش دوگانه بازی میکرد و با کارمل نزدیک شده بود و اطلاعات را به تره کی صاحب میرسانید... و حرفاها دیگری از این قبیل که سرهم بندی کرده بودند. رژیم میگفت که پرچمیها توشه امریکائی - چنانی را سازمان داده بودند و در آن حقوقی و میرعلی اکبر نماینده های امپریالیزم امریکا هستند و محمد طاهر بدخشی وابسته به چین میباشد ولاطائلات دیگر از این قبیل. امین میگفت که کارمل با امریکا و چین درتبانی است. چنانکه او در نومبر ۱۹۷۸ باخبرنگار پراوادا در مصاحبه ای دراینمورد حرف زد. خبرنگار از وی پرسید:

«آیا شما درباره مداخله متتابع و حلقات خارجی استناد و مدارکی در دست دارید؟»

امین با پرروئی جواب داد:

«بیش از آنکه شما تصور کرده بتوانید.»!

پس از گزارش مؤرخ ۱۸ نومبر رهبری رژیم به کمیته مزکری، حتی اعضای باقیمانده پرچمیها که به خلقیها پیوسته بودند و چون دگر به درد نمیخوردند، از کمیته مرکزی و بیروی سیاسی اخراج و شماری از ایشان زندانی شدند. هر عضو حزب که پرچمی تشخیص میشدند، فوراً بازداشت میگردیدند. هزاران تن از پرچمیها بازداشت، شکنجه و زندانی شدند و هزاران تن دیگر ایشان به شهادت رسیدند. در دورانی که باید پایه های پروسه انقلابی در کشور تعکیم می یافت، گروه هایی از درون رژیم مصروف توشه دربرابر پرچمیها بودند.

درواقعیت امر دارودسته امین یکی از بزرگترین بیرحمیهای تاریخ را علیه پرچمیها اعمال کردند. هزاران تن از بهترین فرزندان کشور: دوکتوران، انجینیران، افسران، فرهنگیان، هنرمندان، کارگران، محصلان و شاگردان را از میان نمایندگان ملتیهای گوناگون مسکون در کشور کنیرالمله ما، قربانی هوسها، رقابتها، حсадتها، تکتازیها، برتری خواهی ها و جاه طلبی های خویش ساختند. تن های پاک هزاران جوان آگاه، بادرد و آرزومند با دلهای آگنده ازدوستی به وطن و مردم خویش، بدست جلالان امین، آغشته به خون شدند. شمار پرچمیهایی که در دوران حاکمیت رژیم، ناپدید، تیرباران و سربه نیست شدند به چندین هزار تن میرسد.

فهرست اعدام شدگان پرچمی و وطیبرستان دیگر مشتمل برده ها هزار تن بود که بازماندگان ایشان برپایه قانون: حقوق خانواده های شهداء، درسالهای ۱۹۸۰ حقوق خویش را دریافت میداشتند. ولی اکثریت خبرنگاران و حتی پژوهشگران و تاریخ نگاران درسالهای متذکره (دهه هشتاد) که تحت طلس تبلیغات یکجانبه غربی قرار گرفته بودند، واقعیتهای عینی را درمورد پرچمیها نادیده میگرفتند و حتی بعضیها دوران حاکمیت غصبی و خونین حفیظ الله امین را دولت قاتونی میخوانند. قضاوت‌های شمار پیشتر ایشان در شرایط حضور نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان، در ارتباط به گذشته و حال پرچمیها، از قبل معلوم، یعنی بطور کورانه بدینانه بود. با وصف آن، شماری از آگاهان سیاسی گوش هائی از حقایق را در رابطه به ظلم بزرگی که از جانب رژیم به سردمداری امین دربرابر پرچمیها صورت گرفته بود، بازگو کرده اند. دزاینجا صرف برخی از گفته ها بگونه نمونه تذکار میباشد:

سلیگ هریسن روزنامه نگار معروف و تاریخ نگار امریکائی مینویسد:
 «تقره کی و امین دریک مجادله نهایت شدید درون حزبی رقیب خویش (پرچمیها) را مغلوب ساختند و به نام انقلاب پیروزمند خلق قدرت را بصورت انحصاری در دست خویش گرفتند... این بود آغاز ترازدی افغانها!»

انتونی هایمن در اثر خویش بنام "افغانستان در زیر سلطه شوروی"

مینویسد:

«...عبدالقادر همسراه بقیه افراد پرچم بازداشت شدند. با اعمال شکنجه از بازداشت شدگان اقرار گرفته شد... وزیربرنامه ریزی سلطان علی کشتمند و یکی از قهرمانان انقلاب ثور محمد رفیع از کاریمه اخراج شدند... با برایمن ازین پس دولت یک دولت مؤتلفه نبود و بجای آن حزب خلق بصورت دکتاتوری در کشور مسلط شد».

بروتیس استوتز شارژ دافیر سفارت ایالات متحده امریکا در کابل (۱۹۷۹-۱۹۸۴) در کتاب خویش تحت عنوان "افغانستان: پنج سال نخست اشغال شوروی" مینویسد:

« در جریان ۲۰ ماهیکه فراکسیون خلق بر کابل حکومت کردند... ایشان آنچه را انجام دادند که بعداً "حاکمیت وحشت" نامیده شد. ایشان ۱۷۰۰۰ تن از افراد مورد شک بیحیث مخالفین شامل بیش از ۵۰۰۰ تن از اعضای فراکسیون پرچم را اعدام کردند».

جورج آرنی خبرنگار رادیویی بی‌بی‌سی در افغانستان در اثر خویش بنام "افغانستان گذرگاه کشور گشایان" چنین مینویسد:

« خلقیها آغاز به تصفیه اداره، مؤسسات تعلیمی، حرفه‌ها و ارتش کردند تا پرچمیها و دیگر مخالفین بالقوه را از پنهان کن سازند. عده زیادی از کار برکنار ساخته شدند، شمار زیادی زندانی گردیدند و شماری دیگر شکنجه شدند تا نام‌های پرچمیها دیگر را افشاء ننمایند... این آغاز تصاحب تمام قدرت بدست خلقیها بود که بنام مردم (از لحاظ لفظی برای اینکه کلمه خلق بمعنی مردم است) حکمرانی داشتند».

بوریس گروموف قوماندان قوای اتحاد شوروی در افغانستان در اثر خویش تحت عنوان "ارتش سرخ در افغانستان" برپایه یک سند سری بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از برخی از رهبران

شوروی نقل قول کرده است. در این سند (ص ۱۲) از قول الکسی کاسگین صدراعظم آنکشور گفته میشود:

«ایشان (رهبران خلقی) تقریباً تمامی رهبران نه تنها رده بالا، بلکه حتی رده متوسط گروههای پرچم را تابرد کرده اند».

در عین سند (ص ۳۵) آمده است که بوریس پونوماریوف عضو بیرونی سیاسی و هنری کمیته مرکزی که ریاست مناسبات بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی را بر عهده داشت، چنین اظهار میدارد:

«رئیس تره گسی و رفیق امین اشتباهات جدی را در برخورد با اعضای حزب پرچم مرتکب گردیده اند و رفاقتی زیادی را از این حزب تیرباران کرده اند».

همچنان بوریس گروهوف سند دیگر سری را که برای مطالعه بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بوسیله اندروبیوف رئیس کمیته امنیت دولتی، گرومیکو وزیر امور خارجه، اوستینوف وزیر دفاع و پونوماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کمونیست تاریخ اول اپریل ۱۹۷۹ تهیه شده بود، در کتاب خوش اقتداء کرده است. درینتی از آن سند (ص ۳۴) چنین آمده است:

«...بر حسته ترین رهبران گروههای پرچم یا تابرد شده با از کارهای حزبی برکنار گردیده و با ازارتش و دستگاه دولتی رانده شده اند».

مطلوب زیر گزینشی از یک سند اند محروم حزب کمونیست اتحاد شوروی است که عنوانی اریش هونیکر رهبر جمهوری دموکراتیک آلمان نگاشته شده است. این سند، مورخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۷۸، اخیراً بر روی شبکه انترنوت پخش گردیده است و برگردان آن از زبان انگلیسی به زبان فارسی به صرار زیرین است:

«برطبق دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، عضوی علی البدل بیرونی سیاسی کمیته مرکزی بوریس پونوماریوف از ۲۵ تا ۲۷ سپتامبر امسال از کابل دیدار بعمل آورد... هدف عملده مسافت این بود تا به

پیگرد کنلوی که به مقیاس فرازینده‌ای پس از انقلاب افغانستان اجراه میگردید، بشمول پیگردها علیه جناح برجم که به امر برانداختن رژیم استبدادی سهم گرفته‌اند، پایان داده شود. در جریان صحبتها از جانب ما تأکید ویژه‌ای بر مسأله اختناقها و تضییقات غیر موجه در جمهوری دموکراتیک افغانستان، بعمل آمد. افزون برآن، خاطرنشان گردید که ما ایشرا ازروی نگرانیهای برادرانه خویشن بخاطر سرنوشت انقلاب افغانی ابراز میداریم وخصوص اینکه افسای برخی از جهات حوابث در افغانستان مستقیماً بر اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی تأثیر میگذارد.

در آغاز حین به رسمیت شناختن وضع جدید در افغانستان، اتحاد شوروی همیستگی خویشن را با افغانستان در انتظار تمام جهان ابراز داشت. این موضوع یکباره گردد با قدرت بیشتر در بیانیه ل.ا. برزنف در یاکو تأکید گردید. همه کس میدانند که ما به هر طریق حکومت جدید را کمک و پشتیبانی مینماییم. در تحقیق چنین شرایطی تبلیغات حصانه هم در داخل افغانستان و همچنان در خارج از مرزهای آن، در جریان است اینکه نشان بدند که گروه‌های میان رویدادها در افغانستان بوزیره جهات منفی این رویدادها - به استراکه مستقیم یا غیر مستقیم اتحاد شوروی واستگکی دارد.

توجه رهبری افغانی به این حقیقت جلب گردید، در این اوآخر پیگردها که مقیاسهای کنلوی را بعوز گرفته است، بدون توجه به حقوق و قوانین نه تنها علیه دشمنان طبقاتی رژیم جدید ("اخوان المسلمين"، "حامیان سلطنت و غیره") انجام میگیرد، بلکه علیه اشخاصی که ایشان میتوانند بسوی انقلاب کار نمایند؛ این امر موجب نارضایتش عمومی مردم میگردد، موقف حکومت انقلابی را اطمینه میزند و منجر به تضعیف رژیم جدید میگردد.

نظریات ما با توجه نسینده شد، ولی با شنجه آشکار، بدون مواجهه مستقیم با آنها، رهبران افغانی کوشیدند که سیاستهای خود را با متنهم کردن برجمنتها (اعضای جناح برجم) که آنان همراه با جناح "حلق" وحدت حزب

دموکراتیک خلق افغانستان را در سال ۱۹۷۷ تأمین کردند) به فعالیتهای ضد دولتی توجیه نمایند.

نور محمد تره کی اظهار داشت که حتی قبل از انقلاب ما به پرچم اعتماد نداشتیم و وحدت با پرچمها جهاد یک امر شریمانی بود.»

در بیان سند مذکوره چنین نتیجه گیری میشود:

«ملاقات‌ها باشند. تره کی و ح. امین این انتباہ را بوجود آورد که پیگرد پرچمها قبل از همه نتیجه میازده درونی بین الجنایح و خصوصیات شخصی است. افزون برآن، رهبری افغانی به تأثیر منفی پیگردها که بر اوضاع عمومی درکشور و بر احساسات درون ارتضی و حزب وارد مینماید، آشکارا گرس بهاء صیده‌هند».»

مطلوب زیرین نیز گزینشی از یک سند محروم پخش شده بر روی شبکه اینترنت است که رویداد جلسه صورت ۲۲ مارچ ۱۹۷۹ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و درباره ملاقات رهبران شوروی با هیأت افغانی تحت ریاست نور محمد تره کی که تاریخ ۲۰ مارچ ۱۹۷۹ در مسکو انجام گرفته بود، بیان مینماید. در این جلسه برزنت به اعضا بیروی سیاسی درباره ملاقات گزارشی ارائه نمود. وی در بخشی از گزارش خویش چنین اظهار داشته بود:

«پادرنظر داشت اینکه رهبری افغانی درباره پیگردها مرتکب اشتباهات کم شده‌اند، در مذاکرات توجه به این حقیقت جلب گردید که در وله نخست باید وسائل سیاسی و اقتصادی نقش عمله را در اصر جلب اشاره گشترده بی مردم ایفاء نماید تا رژیم موجود را پشتیبانی کنند. من مستقیماً به رفیق تره کی گفتم که تضییقات یک سلاح بزرگ است و آن باید نهایتاً و نهایتاً با احتیاط تطبیق گردد و آنهم صرف در صورتیکه موجبات جدی قانونی برای آن وجود داشته باشد... ما در عین زمان رهبری افغانی را درباره خطر افراطی گری و درباره کم بهاء دادن به کار سیاسی توهه بین آگاه ساختیم.»

در مورد فشارهای جانکاه و پیگرد های خونین، رنجهای سهمگین و شکنجه های خشنوتبار، کشتارها و اعدام هائی که طی سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بر پرچمیها تعیین گردید، در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ حقایق و اقسام زیادی افشاء و برملاعه گردید که خیلیها غم انگیز است.

درباره^۱ پرچمی هایی که در دوران رژیم خویان امین شهید شده اند، مطالبی به استناد نوشته ها و گفته های دیگران در بالا ارائه گردید. ولی واقعیتها در رابطه باین فصل آندوهبار، خیلیها تکاندهنده است. خانواده های شهداء اظهار میدارند که شمار بزر کی از پرچمیها نه تنها تیرباران شدند بلکه به شیوه های بی رحمانه ای چون از بالا ها از هلیکاپتر به زمین افگاندن، به دریاها انداختن و به شیوه های دیگری سر به نیست ساخته شدند. در مورد شهداء، سربه نیست شده ها و ناپدید شده ها، فهرستهای از سوی تاریخ نگاران و از جمله میرمحمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر"، ص ۱۷۵-۱۷۹، ارائه گردیده است. همچنان در گزارشها و استناد دولتی دهه هشتاد اسمای شهیدان ثبت است. ولی من از یکسو در شرایط کنونی به آنها دسترسی نیافدم و از سوی دیگر، لازم ندیدم تا آندوه خانواده ها و دوستان ایشان تازه گردد. روان ایشان شاد باد!

پرچمیهای زندانی شده:

درباره^۲ پرچمیهای زندانی و شمار آنان در بالا تذکراتی ارائه گردید و اینک شماری چند از ایشان بگونه مشخص تذکار می یابد. ولی قبل از باید یادآورشوم که اسمای شماری از زندانیهای آن دوران بوسیله میرمحمد صدیق فرهنگ در ارایشان "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، ص ۱۸۱-۱۸۲ درج گردیده است. همچنان در آثار دیگر و در استناد دولتی دهه هشتاد اسمای زندانیان ثبت است. من در اینجا فهرست مختصری از شماری از پرچمیها را که زندانی رژیم بودند، به سختی شکنجه شده و سرانجام جان بسلامت برداشت، نمونه وار ارائه مینمایم. البته این فهرست به هیچصورت کامل نیست. زیرا دسترسی به استناد

در شرایط گتوںی برای من میسر نبود. بنابر آن، این فهرست صرف آنانی را شامل میشود که در حافظه من و چند تن از رفقا باقی مانده بود و عبارتند از:	
غلام حضرت همگر	عبدالقدار (بدون گرایش جناحی)
عبدالشکور کشتکار	محمد رفیع (افسر)
فاروق میاخیل (افسر)	عبدالصمد ظهر (افسر)
نبی شوریده	محمد سرو منگل
دو کنور حیدر مسعود	نجم الدین کاویانی
دو کنور رحمت الله همبدرد	ثريا (پرلیکا)
عبدالجلیل پرشور	محمد نبی (افسر)
عبدالاستار پردلی	محمد عثمان راسخ
محمد اکبر کرگر	نور الحق علومی (افسر)
سید طاهر شاه ییکار گر	نظام الدین تهدیب
محمد عوض نبی زاده	حیب منگل
محمد عظیم شهابان	محمد افضل لودین (افسر)
دو کنور خلیل احمد ابوبی	آدینه سنگین
محمد عارف صخره	محمد عزیز مجید زاده
مقتاح الدین صافن	حشمت اللہ کیهانی
دو کنور عبدالمیت غفاری	دو کنور سید امیر ذرا
حیات اللہ زیارمل	انجینیر نعمت اللہ
سید مجتبی	نصر اللہ منگل
امین افغانپور	فاروق (افسر)
ظاهره دادمل	محمد حکیم سروی (افسر)
دو کنور اسدالله حبیب	حسام الدین حسام
محمد نبی کارگر	محمد آصف الم (افسر)
نواز علی سرود	اسدالله کاؤش
محمد یعقوب کمک	محمد اسماعیل محشور

هدایت الله حبیب	محمد عمر نادی
محبوب الله سنگر	عبدالجعیل نورستانی
یحیی هارون	عبدالودود فاقم
وحید الله کشتمند	صالحه اچکزی
توریالی کارمل	حسن رشد
سرفراز مهمند	فقیر محمد (افسر)
حمید کارگر	عبدالواحد نستوه
محرم علی	ذبیح الله زیارمل
محمد ظاهر طینین	محمد اسماعیل جهش
دوکتور مجاور احمد زیار	شیراقا سرشک
انجیری محمد عزیز	عبدالرشید وزیری
سید زربنیشا	فضلله دلزاده
محمد بشیر کریمزاده	کریمه کشتمند
نجم الرحمن مواح	عبدالرحمان کوچی
محمد عزیز کوشان	محمد عظیم لمر
سید شریف	دوکتور محمد فاروق
مهرعلی بلوج	محمد امین
بصیر	غلامی
محمد حسن نوابی	جلال رزمندہ
محمد آصف	محمد حسن سپاهی
عادل کارگر از بغلان	دوکتور شہلا نجیمی
غفور رزمجو	سیمین
حافظت الله مصدق	عبدالله فقیرزاده
وکیل پیکارجو	مسحور جمال
عالمه	احمد مرید
رسول مرید	علی آقا رادمهر

محمد یعقوب	مهر چند و رما
علی احمد احمدیار	عبدالفارحمیدی
جان باز (افسر)	حمسید برتا
مرتضی کیوان	صدیق وفا
فقیر شاه	صلاح الدین زوین
داود سرلوی	شکوری
محمد نبی غرووال	امین علمیار
سید کاظم (افسر)	ظاهروردک
نورعلی گنجعلی	محمد فردیلعلی
محمد ابراهیم	محمد اسرار
محمد سلیم الم	محمد غنی (افسر)
محمد ابراهیم دلزاده	حفیظ‌الله اشرفی
دوكتور عبدالطفیف	محمد اسلم دادمل
احمد فهیم معروفی	محمد عمر روند
احمد شاهین	عبدالله سپنتگر
محمد نبی کوشان	محمد سالم فخری
متین	صدیق کاون
سعیان الله سپهر	فیض‌الله ذکری
احسان (افسر)	جمشید پایمند
ستار (افسر)	رحمت‌الله اخگر
با به رزاق	خلیل‌الله زمر
محمد کاتب تنگین	محمد یاسین
حیدری	حیات‌الله کریم
صمد نور	محمد صبور رکین
صدیق (افسر)	سلیمان لایق
باقی (افسر)	خان محمد

صلاح الدین	محمد سوربورش
نجیب الله امینی	عبدالله صدیق
اختر (افسر)	حافظ اللہ (افسر)
محمد نسیم سحر	اسلام الدین
دین محمد (افسر)	محمد صدیق نظام
فضل احمد هراتی	خواجہ سلیمان صدیقی
محمد نسیم پیلوت	خواجہ ذکریا صدیقی
غلام نبی (افسر)	چوبان (افسر)
محمود علی	تاج محمد
احمد رهنورد	محمد بشیر رویگر
نورالله اورنگ	جمیل پیلوت
رحم علی	سید غنی
حنیف (افسر)	عنایت الله نصیری
فضل احمد (افسر)	عبدالله نصیری
ضیاء الدین وحدت	میر خلیل الله نصر
جان آقا (افسر)	محمد عزیز حبیب
دادمحمد (افسر)	محمد نسیم فورملی
دوكتور لعل پاچا ژوندون	غلام سخی اندر
فضل محمد (افسر)	محمد عزیز (افسر)
حمیدالله	عبدالرزاق لا
فضل الله (افسر)...	ضیا عبادی
محمد رفیق هما	محمد عزیز پرهیز
و دیگران	---

پرچمیها، به رغم تمام دشواریهای ناهنجار، بیدادگریها و دست اندازیهای بی
بایان رژیم ترور و اختناق امین و دارودسته اش، برای یک لحظه از پا نشستند و از

پیکاری پر خروش آشکارا پنهان بر پایه آرمانهای عادلانه خویش دست نکشیدند. این کارزار بر طلاطم، خود فصل درخشانی از حماسه‌ها و رخدادهای فراموش ناشدندی به رهبری «کمیته مخفی حزب» است که جای ویژه‌ای در تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان دارد. فقط بر همین بنیاد با همکاری بخشی از خلقیها، بموازات مقاومتها و خیزش‌های توفنده مردمی و کمک اتحاد شوروی بود که طلسه دم و دستگاه امین از هم پاشید و موجب قریب‌باشی شیرازه نظام خدعا و ستم او و سرنگونی شخص وی گردید.

(فصل چهارم)

برخی نتیجه‌گیریها و تحلیلات در رابطه به رفورمهای بلند پروازانه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی

بقراریکه در فصل قبلی تذکار یافت درباره تدابیر اصلاحی یا انقلابی رژیم بحث‌های داغ از همان نهضتین روزهای پیروزی قیام نظامی در میان هیأت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام میگرفت.

در رابطه بمسایل مترونه نظریات رهبری پرچمیها با پیشنهادات و نظریات رهبری خلقیها نه تنها یکسان نبود، بلکه از نیاد متفاوت داشت. ولی از آنجا که بعد از تصفیه و طرد پرچمیها از حاکمیت، برپایه فرامین جداگانه شورای انقلابی مفرادات اصلاحات تاحدوی جنبه تطبیقی یافت، در اینجا پیرامون مباحث و نتایج تطبیق آنها بحث‌های مختصری بعمل میآید. بدینقرار، مباحثات و نظریات متفاوت میان پرچمیها و خلقیها در رابطه به "اصلاحات" قبل از تطبیق و نتیجه‌گیریها بعد از تطبیق، مطرح بحث قرار گرفته است.

قبل از آنکه به بحث پیرامون نتایج منفی فرامین مذکور پیردازم، شایان یادآوری میدام که بر طبق دستور حفیظ الله امین پلان پنجم‌ساله جدید اکشاف اقتصادی و اجتماعی پس از بازداشت من، بسرعت باصطلاح تکمیل و در آن طرح‌های بی‌بنیاد و هوایی از جمله در رابطه به اصلاحات ارضی، مبارزه با بی‌سادی و احداث پروژه‌های صنعتی پیشینی گردید. طرح‌ها غیر واقعی، احساساتی و بلند پروازانه بودند. هدف بیشتر عوام‌گریبی بود تا توجه به رشد اجتماعی و اقتصادی کشور. باین‌طریق گردانندگان رژیم عطش تصنی خویش را بعاظر رشد و اکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور بگونه ذهنیگرانه‌ای آرزومندی برای بهبود زندگی مردم، جا زدند.

فرامین شورای انقلابی جمع مسأله مبارزه با بیسوادی که در جریان سال ۱۹۷۸ اعلام گردید و به شتاب بی نظری در عمل مجال تحقق یافت، واکنشهای منفی تندی را در جامعه سنتی افغانستان خلاف انتظار و توقع خلقیها بوجود آورد. زیرا فرامین متذکرہ درباره یکرشته مسائل عمدۀ وحیاتی در عرصه های اقتصادی و اجتماعی کشور اصدار یافته بود و در ظاهر امر خیلی ضروری وامری نکو در مطابقت با منافع و خواستهای اساسی مردم شمرده میشدند. فرامین عمدۀ متذکرہ عبارتند از:

فرمان شماره چهارم مؤرخ چهاردهم جون درباره "نشان و بیرق دولتی"

فرمان شماره ششم مؤرخ دوازدهم جولای درباره "تخفیف والغای طلب ملاکان برده‌هفقاتان"

فرمان شماره هفتم مؤرخ ۱۷ اکتوبر درباره "مهر و مصارف عروضی"

فرمان شماره هشتم مؤرخ ۲۸ نومبر درباره "اصلاحات ارضی"

در پلان انکشاف اجتماعی و اقتصادی درباره "حل مسأله مبارزه با بیسوادی" در ارتباط به هر یک از فرامین و اقدامات دولت خلقی نتیجه گیریهای زیرین به عمل می‌آید:

درباره الغای قانون اساسی سال ۱۹۷۷:

پرچمیها معتقد بودند که الغای کامل قانون اساسی از لحاظ قانونی خلای بزرگی را در کشور بوجود می‌آورد. به نظر ایشان تا هنگام تدوین قانون اساسی جدید که زمان خیلی طولانی را در بر خواهد گرفت، صرف میتوان برخی از فقرات آنرا پس از طی مراحل قانونی تعدیل نمود. ایشان میگفتند که قانون اساسی موجود باید کما کان بطور کل مرعی الاجرا باقی بماند. ولی به این استدلالها از سوی خلقیها نه تنها وقوع گذاشته نشد، بلکه این مورد بهانه دیگری برای بر جسب زدن وابستگی ایشان گرایی به اشرافیت و طبقات حاکمه در دست داد. بنابر آن خلقیها بوسیله یک فرمان، قانون اساسی را یکسره ملنی اعلام کردند و بدینگونه خلای قانونی را در کشور بوجود آورند.

درباره نشان و بیرق دولتی:

پرچمیها اظهار میداشتند که سه رنگ عنفنتی سیاه، سرخ و سبز بیرق دولتی دارای پس منظر و مفاهیم قبول شده در جامعه سنتی و عنعنی ما است و بالاتر از همه اینکه مورد پسند مردم افغانستان قرار دارد. به نظر ایشان هیچگونه ضرورتی برای تعديل و تغییر آن وجود نداشت. ایشان درباره تغییر نشان محراب و منبر در بیرق نیز مخالف بودند و عقیده ایشان تعديل بیرق یک مسئله شکلی شمرده میشد و نباید در اینصورت سر و صدایی بیمورد تحریک میگردید. پرچمیها پیشنهاد میکردند که صرف میتوان تغییرات و تعديلات کوچک شکلی را از لحاظ مقیاسها در رنگهای بیرق و از لحاظ ترکیب در نشان بوجود آورد.

معهذا، به تأسی از سیاست مسلط در رهبری حزب، بنا به پیشنهاد امین، پرچم سرخ و نشان "خلق" در وسط آن بمانیه بیرق دولتی، به رغم مخالفت شدید پرچمیها، مورد تصویب قرار گرفت. کارمل آنرا مثال دیگری از ماجراجوئی چپروانه خواند و با تأکیدات فراوان متذکر شد که تغییر بیرق عنعنی سه رنگ افغانستان و نشان محراب و منبر، بزرگترین اشتباه تاریخی خواهد بود و عواقب خیلی و خیم دربی خواهد داشت و در جلسه بیروی سیاسی صرف اناهیتا، نور و من نظریات وی را تایپیان در اینصورت پشتیبانی کردیم و دیگران در بیروی سیاسی وشورای انقلابی بخطاطر "سرخ ساختن" و "خلقی ساختن" بیرق رأی دادند. بر بنیاد آن، به تاریخ ۱۲ جون ۱۹۷۸ فرمان شماره ۴ درباره نشان و بیرق دولتی جدید صادر گردید. تجربه نشان داد که اقدام به تغییر رنگ بیرق سرخ عنعنی سه رنگ افغانستان و نشان دولتی محراب و منبر و برافراشتن بیرق سرخ خلقی در واقع یک اقدام احساساتی، تحریک آمیز و اشتباه بزرگ و جران ناپذیر بود.

جورج آرنی خبرنگار رادیو بی بی سی در افغانستان در اثر خویش که برگردان آن به زبان فارسی "افغانستان: گذرگاه کشور گشایان" نام گرفته است (ص ۸۴)، مینوسد:

«درباره برخی مسائل که بیروی سیاسی انقلابی در دو ماه اول پس از کودتا جلسه میکرد، تنشها میان ببرک کارمل و امین بشکل اختلافات دربرون

ظاهر میگردد. یکی از نخستین مظاہر اختلاف نشان می‌داد که از انشعاب حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۶۷ تا آنگاه اندک تغییراتی بوقوع پیوسته بود. در یک رویداد که یادآوری کننده اعتراض ببرک کارمل درباره سرخط هر شماره جریده حزبی (خلق) به رنگ سرخ یک دهه قبل بود، رهبر پژوهیها درباره پیشنهاد خلقیها در ارتباط به جاگزینی برق تمام سرخ به غوض برق سه رنگ، به شدت مخالفت ابراز داشت. این مخالفت خیلی وارد بود هنگامیکه رئیس دریافت که برق جدید با اعتراضات گسترده مردم مواجه شد».

درباره سلب تابعیت:

پژوهیها اصلاً با این طرح از جانب خلقیها شدیداً مخالفت می‌ورزیدند. ایشان با این عقیده بودند که سلب تابعیت از اعضای خانواده سلطنتی عملی احساساتی و کینه توزانه تلقی می‌شد و اقدام به آن در واقع هیچ مشکلی را نمیتواند سهل بازد، بلکه بر مشکلات می‌افزاید. این زون برآن، با الغای قانون اساسی گذشته هیچگونه بنیاد و پایه حقوقی برای آن وجود ندارد و اصلًا حق تابعیت هیچکسی را که حق طبیعی و نسی ایشان شمرده می‌شد، نمیتوان بسادگی سلب نمود.

درباره الغای سود و سلم:

گزدانندگان اصلی رژیم چنان سرمومت باده غرور و پیروزی بودند که مینهادشنده هر کاری بکنند حق با ایشان است و مینتوان هر مسأله ایرا با اصدار فرامین حل کرد. از نخستین روزها دو مسأله بطور حاد در جلسات مطرح میگردید و آنها عبارت بودند از: برانداختن ستم ملاکان و سود خواران بر دهقانان تهدیدست و برچیدن ستم خانواده ها بر دختران و زنان که شواهر اختیار مینمایند. باینقرار، مشخصاً الغای سود و سلم از یکسو و مهریه و طویانه از سوی دیگر، مطبع نظر بود. اکثریت قاطع اعضای کمیته مرکزی با شور و شعف از این پیشنهادات پشتیبانی نمودند.

مدخله در این دو پدیده بی روئائی، صرف نظر از جوانب عاطفی آنها، بمعابه نخستین تکانه‌ها در ساختار اجتماعی جامعه عنونی افغانستان، واکنش سریع در میان مردم پدید آورد. عده‌ای از دهقانان که زیر بار قروض سود خواران بودند، بنحو بسیار محاطانه بی از آن دلخوش کردند، ولی تشویش عدم دریافت هیچگونه وامی برای خرید تخمیانه و کود و نیازهای عاجل دیگر کشاورزی بردل ایشان نشد. زیرا جاگزین کردن هیچگونه بنیاد مالی دیگر برای دستگیری عاجل از دهقانان، پیشینی نگردیده بود. با اینکه زراعتی اصلاح برای مقیاسهای بزرگ کمکهای مالی و پولی برای دهقانان نه پیشینی و نه امکانات داشت و تأسیس کوپراتیفهای دهقانی هنوز در تئوری بود.

لغاء سود و سلم دهقانی، مناسبات دوجانیه میان دهقانان و ملاکان را که طی سده‌ها تأسیس گردیده بود، برهمنم زد و دهقانان دست خالی باقی ماندند. زیرا، اکثریت قاطع سود خواران و سلم گیران همان ملاکان محل بودند. نه تنها وام برپایه سود ملنگی گردید، بلکه قروض قبلی ملاکان بر دهقانان نیز "سخاوتمندانه" بخشیده اعلام گردید و این ضربه سختی بر ملاکان بود.

سود عبارت از ربح یا تکانه سالانه قرضه‌ای بود که ملاک یا سود خوار برای تدارک مایحتاج کشاورزی یا برای ضروریات عاجل خانوادگی از قبیل عروسیها، مرده داریها وغیره به دسترس دهقانان می‌گذاشت. البته فیصدیهای ربح بالنسبه بلند بود و بعضًا تا پنجاه و شصت فیصد میرسید، زیرا ریسک آن نیز زیاد و تضمین ناشده بود. دهقانان معمولاً با جمع آوری محصولات کشاورزی و فروش بخشی از آنها قروض و سود آنها را تادیه می‌کردند و بعضًا حتی چیزی برای خواراک خود و حیوانات ایشان باقی نمی‌ماند.

سلم یا پیش خرینه برآن معامله اطلاق می‌شد که ملاک یا صاحب پول یکمقدار قرضه به دهقان میداد و شرط می‌گذاشت که حین جمع آوری محصول، بخشی از آنرا به قیمت معین پائینتر از قیمت روزه اختیار وی بگذارد. با اینقرار هر دو طرف معامله بنحو مفهوم شده قبول می‌کردند که در نتیجه تفاوت قیمت‌های محصول در واقع ربح قرضه تادیه و گرفته می‌شود. بعضًا صاحبان پول از نیاز شدید

دھقانان سوء استفاده میکردند و قیمت‌های بسیار پائین را شرط میگذاشتند. ولی در هر حال، چرخ زندگی در دهات افغانستان به کندي میچرخید و با صدور فرمان الغاء سود و سلم این چرخ کندر شد و بمثابه یک عامل بالتبه باز دارنده، تأثیر معکوس بر سطح تولید زراعتی وارد آورد.

در این امر تردیدی وجود نداشت که در افغانستان فقر، دھقانان بیزمین در شرایط فوق العاده ذشوار، کار و زندگی میکردند. آنان وابسته به زمین و تابع خصوصیات ارباب رعیتی بودند. برایشان غالباً شرایط نیمه برگی تطبیق میگردید و غرق تاگلو در مفروضیت بسرمیردند. ولی راه خروج از این وضع، شتاب و بازهم برخوردهای احساساتی نبود.

در رابطه به اینکه تدابیر قبلی اتخاذ گردد تا شبکه های بانکی قرضه دهی ایجاد شود، مسئله رهن (گرو) اراضی که با الغای قروض، سیستم آن کاملاً بحیث یک نوع تضمین مالی از میان برداشته میشد، حل گردد، سنجشها لازم بعمل نیامده بود.

قروض سرسود به دھقانان غالباً با گرو (رهن) زمین همراه بود. غالباً زمینداران کوچک تا پایان زیربار قروض باقی میماندند و صرف میتوانستند سالانه سود را پردازنند نه اصل قرضه را. بنا بر آن، اهداف الغای طلب ملاکان بر دھقانان هرگاه همانطوریکه پیشیتی گردیده بود، تحقق می یافت شمار زیادی از خانواده های دھقانی از زیربار قروض و سود آنها رهائی حاصل میکردند. ولی آن پیش یینها تا حدود زیادی در عمل تحقق نیافتدند و اضافه روی های زیادی در زمینه صورت گرفت.

درباره مهریه والغاء طویانه و مصارف عروسی:

فرمان الغاء مهریه و طویانه در میان اقوام مختلف مردم بخصوص در دهات کشور، نه با عکس العمل چندان مساعد که از جانب گردانندگان رژیم توقع برده میشد، بلکه با واکنش بالتبه منفی روبرو گردید. این رواج یا عنونه که ریشه های عمیق اجتماعی و اقتصادی دیرپا داشت، باید با تأثی در طول زمان جای خود را به

شیوه‌های دیگر مناسبات میان خانواده‌ها و زن و شوهر، خالی میکرد. چنانکه در شهرها و در میان افشارزوشنگر در طول زمان با پیدایش تغییرات معین در ساختار اجتماعی زندگی شهری، تغییراتی در مناسبات تولید و آگاهی دختران و زنان جوان از موقف اجتماعی خوبیش، باین عننه پشت پازده شده بود.

مهریه عبارت از مبلغ معین بول، اشیای قیمتی متفقول یا ملکیت معین بود که حین نکاح میان خانواده‌های عروم و داماد درباره آن توافق بعمل میآمد، حق مهر نامیده میشد و درج نکاح خط میگردید. این رسم نه تنها عننه است، بلکه خصلت مذهبی دارد و کماکان مرعی الاجرا میباشد. نهایتاً در سالهای اخیر در شهرها و در میان برخی از خانواده‌های روشنگر و تجدد پسند زیاد سخت گرفته نمیشد و غالباً معادل همان چند درهم شرعی، درنکاح خط درج و حک میگردید. ولی در غالب خانواده‌ها این امر را سخت میگرفتند، زیرا تضمینی بود برای اینکه شوهر خانم خود را بیموجب طلاق نمهد، فرزندانش را از وی جدا نسازد و اگر طلاق میدهد حق هر درج شده درنکاح خط را به وی بدهد که حداقل جبران مالی برای راندن او از خانه مشترک نکاخی و دوری اجباری از فرزندان وی باشد. منطق مسأله در آن بود که چون زن حق گرفتن طلاق را نداشت یا باصطلاح این حق در شاخ آهو بود و آهو نیز بسادگی دستگیر شده نمیتوانست، لهذا باید بنحوی حمایت قانونی وجود نمیداشت. زیرا این مرد است که هرگاهی خواسته باشد، میتواند طلاق بدهد و قانوننا اطفال مشترک را از مادر ایشان جدا نسازد و نزد خود نگهدارد.

طوبایانه که خصلت مذهبی و قانونی نداشت و صرف یک عننه بدعت پسندانه بود، منشأ خود را از اجره‌های زندگی و فقر اقتصادی میگرفت. باینمعنی که فرزند پسرخانواده، دستیار پدر برای کار و تأمین معیشت خانواده شمرده میشد و علاوه بر مهر فرزندی و خصوصیت معنوی، تا پایان در کنار والدین باقی میماند و برای ایشان یک سرمایه مادی نیز بود. ولی دختر تا آنگاه که در منزل والدین بود در کارهای منزل دست پیشی مینمود و از لحاظ اقتصادی نیز عضو مفید و عزیز خانواده بود. ولی، از هنگامیکه وی تن به ازدواج میداد، دیگر به خدمتگذار خانواده شوهر مبدل نمیشد و خانواده پدری عملاً اورا از دست میدادند. بگونه

مفهوم شده در وجود این رسم یعنی طویانه تاحد کوچکی ارزش اقتصادی دختر که بخانه شوهر می‌رود، نهفته بود و این رواج قبول شده تلقی می‌گردید و در میان خانواده‌ها بطور کلی رعایت می‌شد. زیرا علاوه بر جهت اقتصادی مسأله، اهمیت انسانی آن نیز مطرح بود. زیرا باین‌طریق وانمود می‌گردید که دختر، یک عضو اضافی خانواده نیست و برای بارآوردن و بزرگ‌گردن وی والدین زحمت کشیده‌اند. باین‌نسبت طویانه را در زبان ادب "شیر بهاء" نیز می‌گفتند. افزون بر آن، هر خانواده‌ای اگر عروس یا عروسها بمنزل می‌آورد، دختر یا دختران خویش را مشهور می‌نامد و بدینسان بگونه‌ی می‌جاسیات اقتصادی نیز، در جامعه تاحدودی متعادل می‌گردید.

قابل تذکار است که علیه شیربهاء یا به زبان عامیانه متدم‌ما طویانه، از سالهای تئیک نخستین نشانه‌های بیداری اجتماعی و فرهنگی پدید آمد، ممتازه آغاز گردید. شاعران، نویسنده‌گان و سایر روشنفکران بر ضد آن در مراحل مختلف به مبارزه برخاستند و آنرا مترادف یا معادل انسان فروشی دانستند. باین‌جهت در رساله‌ای اخیر مطالبه طویانه بخصوص در شهرها ازین رفته بود یا تحت رسوم دیگر تغییر ا اسم داده بود. مثلاً رواج گذاشتن یک‌مقدار بول جای پتوس شیرینی داما دی. باین‌معنی: خانواده داما د در پتوس بجای شیرینی نامزدی یک مبلغ پول می‌گذارند و آنرا به خانواده عروس باز می‌گردانند. خانواده عروس از آن بول برای بخشی از مصارف شیرینی خوری و تجایف برای داما و خانواده او و تهیه جهیزیه برای عروس استفاده مینماید. جهیزیه مصارف قابل توجهی دربردارد. مادر عروس تقریباً تمام مایحتاج یک خانه برای زن و شوهر را که تازه به زندگی جدید آغاز مینمایند قبل از عروسی تدارک می‌بینند.

در دهات نیز در رساله‌ای اخیر تقریباً طویانه از میان رفته بود و کدام معضله بزرگ نبود که به هیاهو بیارزد. میتوان گفت که بطور کلی رسوم و رواجها به وضع اقتصادی و سطح فرهنگی جامعه و مردم تعلق دارد و با فرمان و احسasات نیتوانست تغییر نماید یا لغو شود. اگرچه پس از صدور فرمان الغاء مهریه و طویانه، فعالان حزب و کارمندان دولتی با ها به خانه‌های مردم تاختند، در مراسم عروسی سرزده وارد شدند، دیگهای پخته شده غذاها برای مهمانان را بر زمین ریختند و مراسم

خوش مردم را به غم مبدل ساختند، ولی کدام تأثیر مشخص مبنی بر ترک این رسم بمشاهده نرسید.

بنابر آن، برخورد به مسئله حقوق زنان والای طویانه در جامعه بی عیقاً سنتی افغانستان، احساساتی و پیشتر عاطفی صورت گرفت. انجام این اقدام برایه اعتقدادات ابدئولوژیک جمع جهات عوام فریبانه آن ضروری شمرده شد. سنجهای لازم صورت نگرفته بود که آیا تصعیم متذکره ضمانت اجرائی داشت یا خیر و عواقب آن چگونه میتوانست باشد؟

البته در این شکی وجود نداشت که حقوق زنان در حانواده تلف میگردید و آنان فاقد آزادیهای طبیعی خویش در رابطه به ازدواج بودند، ولی تدبیرزیرین اقتصادی باید راه را برای حل اینگونه مسائل روپرایی عاطفی هموار میساخت. مثال ساده و علی در چنین موارد صدق مینماید که میگویند: اول خانه را پر از زن کن و بعد فکرزن (گرفتن)!

از اضافه روپهای مجریان فرهنگ در زمینه جلو گیری از ازدواجها و رسوم و رواجها، از یک سوم مخالفین رژیم و سیاست پهله برداری کردند و از سوی دیگر برخیها از مشهولهای آن سوء استفاده نمودند و خلاف توافق زن قبلی، زن دومی و سومی... گرفتند.

درباره اصلاحات ارضی:

یکی از میاستهای اصلی رژیم، مسئله اصلاحات ارضی بود. اگرچه در شرایط آن زمان کاملاً موجه به نظر نیامد که اصلاحات ارضی باید بسود دهقانان بیزمین و کمزین انجام شود و این مسئله در واقع ستون فقرات مراعنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و برنامه خطوط اساسی وظایف اقلایی را تشکیل میکرد. در رابطه باین مسئله که اصلاحات باید صورت بگیرد، میان رهبری خلقیها و پژوهیها توافق نظر وجود داشت، ولی درباره "شیوه اجرا و زمان اجرای آن، تفاوت های بزرگ موجود بود. رهبری خلقیها با شور و هیجان مطرح میباختند که زمین متعلق به کسانیست که روی آن کار مینمایند، یعنی زمین از آن دهقان است. ایشان استدلال مینمودند که عادلانه خواهد بود تا تمام اراضی زراعی در کشور

مصادره گردد و ملی اعلام شود و سپس بخشی از آن بطور مجاني به دهقانان توزیع گردد و بخش دیگر به فارمehای زراعتی دولتی مبدل گردد. این عین برخورد ستالین در رابطه به زمین بود منفی اینکه در شرایط افغانستان به دهقانان پیچاره نیز توجه صورت میگرفت و برای ایشان نیز یکپارچه زمین اعطاء میگردید. یعنی خورده مالکیت خصوصی دردهات در وهله اول بر سمیت شاخته میشد. سپس گویا بطور داوطلبانه دهقانان کمزین گردهم آمده و کوپراتیفهای زراعتی را تشکیل میدادند و با این طریق خورده مالکیتهای خصوصی جای خود را به مالکیت دستگمی میداد. یعنی مؤسسات شبیه کاغذها و سوخوزهای نوع ستالینی که اصلاً در افغانستان نه تنها امکان نداشتند، بلکه برای اقتصاد ناتوان زراعتی در کشور، کشنده شمرده میشد. جینین طرح های غاشی از هیجانات انقلابی به تغیل بیشتر میماند تا به واقعگرایی.

در مقابل، زهبری پرچمیها استدلال میکردند که نخست تحول سیاسی در افغانستان قشری است و این تحول جمع سطح آگاهی نازل سیاسی و اجتماعی و از لحاظ طبقاتی غیرسازمان یافته هنوز نمیتواند توده های دهقانی را بسوی خویش جلب نماید تا با دولت در امر انجام اصلاحات ارضی نیبادی همکاری کنند و در یکمباره دوامدار که سخت خواهد بود، شرکت نمایند. بملاحظه عقب ماندگی اجتماعی دهقانان و خصوصیات سنتی ایشان، اصلاً انتظار آنکه آنان در امر اصلاحات ارضی فعالانه شرکت نمایند، توقع بیجا بود.

افزون برآن، آمارهای دقیق در دسترس نبود تا بتوان سلحنه زمینداری را در سرتاسر کشور معین ساخت و زمینهای زراعتی را به ملیونها پارچه کوچک تقسیم کرد. پرچمیها باین عقیده بودند که مازاد زمینهای ملاکین به قیمت‌های عادلانه به اقساط از ایشان خریداری گردد و در برابر این اقساط دولت میتواند به زمینداران کود کیمیاوی، تعمهای بدزی، ادویه ضد آفات زراعتی، تراکتور و سایر سامان آلات تحقیکی زراعتی بفروش برساند و باین طریق عده‌ای از دهقانان بیزمین صاحب زمین شوند و همچنان مسئله رشد و توسعه کشاورزی مطرح باشد. علاوه‌تا مالیات بر اراضی بصورت تصاعدی وضع گردد و از این مذرک قیمت زمینهای خریداری شده و توزیع شده به دهقانان تدارک گردد.

پرچمیها حد نصاب زمینداری را پنجاه جزیب، معادل ده هکtar، پیشنهاد میکردند و استدلال مینمودند که مساحه زمینداری نباید بیش از یک حد معین کوچکتر شود، زیرا از لحاظ اقتصادی صرفه نخواهد داشت و بخصوص با غها و تاکستانها، فارماها و مزارع نباتات تحقیکی ویران خواهند شد. از لحاظ ایشان منطقی شرده میشد تا به خانواده های دهقانی که امکانات کارداراند بطور داوطلبانه بیست جزیب، معادل چهار هکtar زمین دربرابر یک قیمت معین توزیع شود و قیمت زمین به اقساط از ایشان حصول گردد و از این مدرک نیز قیمت زمینهای خربزداری شده از زمینداران بزرگ تکافو گردد. از نظر ایشان مسئله اساسی در هر حال جلب یا لااقل حفظ رضائیت زمینداران و دهقانان متوسط بود تا علاقمندی خویش را نسبت به کشت و زراعت از دست ندهن و سطح تولید محصولات زراعی پایان نافتد.

خلقیها دربرابر استدلال پرچمیها به ایشان اتهام میزدند که چنین پیشنهاداتی سازشکارانه است و عین نظریات محمد داؤد در رابطه به اصلاحات ارضی او میباشد که وی حتی حاضر نگردید آن طرحهای نیم بند خوبیش را در عمل اجراء نماید. واقعیت اینست که طرحهای پرچمیها شباهتهای معینی با جهات منطقی طرح اصلاحات ارضی محمد داؤد داشت و این تصادفی نبود. زیرا نظریات پرچمیها از طریق اعضای آن در وزارت های مالیه و زراعت حکومت محمد داؤد، در آن طرح تاحدود معینی بازتاب یافته بود، ولی بهیچوجه عین طرحها نبود.

چون از اصلاحات ارضی دوران جمهوری محمد داؤد یادآوری گردید، بیمورد نخواهد بود که در اینجا درباره برخی از جهات آن که در پیش قبلى مورد بررسی قرار گرفته است، از نگاه دیگری توضیحات کوتاهی ارائه گردد:

در سالهای اخیر حکومت جمهوری محمد داؤد، کمیسیونی مشکل از متخصصین امور زراعت و امور مالی مؤلف گردید تا طرح اصلاحات ارضی را در افغانستان آماده نمایند. در کمیسیون و شورای عالی پغاطر تطبیق اصلاحات ارضی دو تن از همکاران حزبی، دو کنور محمد کبیر و فضل رحیم مهمند عضویت داشتند و ایشان مشوره های مقامات رهبری حزب و از جمله نظریات اینجانب را بکار میگرفتند. طرح ارائه گردید و مشتمل بر دو مرحله بود: مرحله اول، طرح مالیات

جدید بر زمین (مالیات ارضی قدیمه در افغانستان بنا بر نسوز نظام فودالی، خلیلها ناچیز وغیر عادلانه بود و آنهم بنابر همین عامل افزون بر فساد اداری پنهان صور از زمینداران بزرگ اعم از فودالها و بوروکراتها جمع آوری نمیگردید). مرحله دوم، خردباری زمین از زمینداران به قیمت‌های دولتی معین بیش از حد نصاب یکصد جریب (بیست هکتار) و توزیع آن به دهقانان به اقساط معینه مالانه دربرابر قیمت. مرحله اول در عمل آغاز گردیده و براساس آن مالیات بر زمین بصورت هترقی و تصاعدی وضع گردیده بود. مالکین کمتر از ۵۰ جریب زمین اصلًا از تابعه مالیات معاف بودند و مالیات ارضی تا یکصد جریب به فیضیهای معین ارتقاء می‌یافت و مالکین بیشتر از یکصد جریب زمین مالیات تصاعدی بزرگ میپرداختند. هرگاه وضع باینمود ادامه می‌یافت بسد مالکین بزرگ بود که اراضی بیش از ۱۰۰ هکتار یکصد جریب خویش را داوطلبانه بفروشند تا مالیات گذاف پردازنند. بدینسان امکان داشت که اصلاحات ارضی بطور داوطلبانه و دریک حد مطلوب انجام گیرد و یکنقدار سرمایه بفرض سرمایه گذاری در رشته‌های صنعتی، خدماتی و فرهنگی فراهم آید. طوریکه بلاحظه میرسد، این طرح در شرایط افغانستان دارای معقولیت لازم بود، ولی بطور کامل فرست تحقق نیافت. اداره ایکه برای اینمنظور مجهز با وسائل، وسایط و محاسبات معین بوجود آمده بود، بعداً برای انجام اصلاحات ارضی رژیم خلقی مورد استفاده قرار گرفت.

خلفها حدنصاب زمینداری را سی جریب زمین درجه اول یا معادل آن (شش هکتار) و حدود توزیع زمین آبی را برای هر خانواده دهقانی از پنج الی دوازده جریب (معادل یک الی اندکی بیشتر از ۶ هکتار) پیشیگیری میگردند. بر اساس چنین سیاست ارضی، زمینهای بیش از نصاب باید از تمام زمینداران اعم از مالکین متوسط یا بزرگ بدون تادیه قیمت مصادره میگردید و بصورت مجانية به دهقانان توزیع میشد.

رهبران خلقی در رابطه به انجام اصلاحات ارضی انگیزه ها و نیروی بزرگ مذهب را در جامعه سنتی افغانستان و همچنان خصوصیات یک جامعه عنعنی، محافظه کار، روستائی و قبیلوی را نادیده انگاشتند. زمینهای زیاده از نصاب بدون

پرداخت قیمت آنها، ولو محدود و نامنهاد، به دهقانان بیزمن از قرار تعیین ده
جریب برای هر خانواده بصورت رایگان توزیع گردید. ولی گفته میشود که بر عیی
از دهقانان پس از دریافت زمین، از تصاحب آن که بدون تابیه قیمت و جلب
رضایت مالک، مال غصب و حرام شمرده میشود، دست کشیدند. ملاها و رهبران
مذهبی که بعضاً خود زمیندار یا تابع یا طرفدار و همگار ملاکان بودند، فتورا
فوای غصبه بودند و حرام بودن زمینهای توزیع شده را صادر گردند و حتی
ملاهایکه از این امر خود نفع برداشتند، ولی با شیوه تطبیق آن، مخالفت ورزیدند.
قبل از انجام اصلاحات، همانگونه که صالح محمد زیری، وزیر زراعت و
اصلاحات ارضی پیشیبینی میکرد که در حدود ۸۰ درصد جمعیت روستاهای مستقیماً
از آن نفع خواهد برد، هرگاه ندرستی انجام میشد، تصمیم درست بود. ولی در عمل
چنین نشد و بویژه شیوه های تطبیق آن فاجعه آمیز بود. بزرگترین کمبود این بود
که اصلاحات از بالا تطبیق گردید و کمیته های یا واحدهای دهقانان بیزمن ایجاد
نشده بود که خود در اصلاحات شرکت میکردند. باید قبل از انجام اصلاحات ارضی
کار بزرگ سیاسی و تهییجی میان دهقانان صورت میگرفت و سازمانهای سیاسی و
حرفه ای مناسب در میان روستائیان بوجود میآمد تا به پایگاه ها و نهاد های تحقق
اصلاحات مبدل میشدند.

کمیته های اصلاحات ارضی مستقیماً در قعده رهبری مشیهای کمیته های
حرزی، والیها و ولسوالها فعالیت میکردند که قائد تجارب در این زمینه پیچیده
بودند. افزون بر آن، کارمندان محلی حرزی بخشی از بهترین اراضی را به خانواده،
دوستان خانوادگی و شخصی، عشیره و قبیله خوش بخشیدند. برخی از دهقانان که
درجاهای دیگر - صدھا کیلومتر دورتر از محلات سکونت قبلی خویش زمین
بدست آوردند، خود را در بر ایزمهای لم یزرع و فاقد تسهیلات اساسی برای کشت
و کار و بود و باش یافتدند و غالباً ناگزیر شدند که به موطن اصلی خویش، لقیتر
از پیش برگردند.

حين انجام اصلاحات ارضی، آمادگیهای لازم برای کشت تیرماهی و بهاری
از جانب دولت در نظر گرفته نشده بود، در حالیکه توزیع زمین همه چیز نبود

ودرواقع زمین ارزش کمترداشت و آنچه مهم بود دسترسی به آب، تخمیانه، کود، گاوهای قلبه‌ای، افزارکار دهقانی و خدمات دیگر را عتی بود که تا قبل از اصلاحات معمولاً بوسیله مالکان و مسود خواران تهیه میگردید. آنچه بزرگترین اشتباه یافلاحت عمدۀ در امرانجام اصلاحات ارضی شمرده میشود، شیوه‌های خشنوتباری است که بکار گرفته شد. جوانان و هواداران احساساتی با هیجانات، با سخنرانیهای تند و پر طمطراء، با تبلیغات مبالغه آمیز و تکرار برگات...، با هورا و هیاهو در محلی وارد میشدند و با شتاب زیاد زمین را بگونه ناقص پیماش و فوراً اسناد ملکیت را به دهقانان توزیع میکردند. هر گاه ملاها یا ملاکان اعتراض مینمودند، به شدت و با خشونت مورد سرزنش و ملامت، اذیت و اهانت قرار میگرفتند.

میر محمد صدیق فرهنگ در ارتباط به انجام اصلاحات ارضی در اثر تاریخی خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۹۵)، چنین یادداشت کرده است:

"اگر مالک زمین یا شخص دیگری از اهل قریه بر اجر آلت ایشان خسوردۀ میگرفت یا نواقص کار را بازگر مینمود، بدون گوش دادن به دلیل و برهان اورا در محل مورده لست و کوب قرار داده... اعتراض کننده را در پیش چشم افراد خانواده و قوم و خویش او با بی عنی به قتل میرساندند".

اهانت و تحقیر زمینداران با اقدامات خشونت آمیز، دهقانان را شدیداً برانگیخته میساخت. غالباً دهقانان با ملاکان محل رابطه قومی و خویشاوندی، دوستی و همسایگی داشتند یا لاآفل ایشان را بحیث محاسن سپید، رئیس قوم، سابقه دار و بزرگ قریه و روستای خویش به چشم احترام میدیدند.

این اندیشه که الغای قروض و اصلاحات ارضی، دهقانان تشنه و گرسنه زمین را راضی و خوشحال خواهد ساخت و آنان را در کنار انقلاب و به دفاع از آن قرار خواهد داد، درست به اثبات نرسید. در این رابطه، میر محمد صدیق فرهنگ در اثر تاریخی خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۹۵)، مینویسد:

«...اما این تصور دولت و حزب هنگامی به خاک برابر شد که در جیب و کمر روسستانیانی که به مقابله با دولت برخاسته، کشته یا دستگیر میشدند، اسناد توزیع زمین به دست آمد و معلوم شد که از جمله گسانی میباشند که از دولت زمین دریافت کرده‌اند».

جورچ آرنی خبرنگار رادیو بسی بسی در افغانستان در اثر خویش این موضوع را از روی مصاحبه ایکه شخصاً داشته است، چنین بیان مینماید:

«هم محافظه کاری دهقانی و هم سروصدای اصلاحگران در مطلبی که بوسیله یک افسر نظامی خلقی دریک محفل عروسی در بلخ گفته شد، بخوبی ترسیم گردیده است. قطعاً او اخیراً دریک حمله، «دارودسته ضد انقلابی» ایران بقتل رسانید و هنگامیکه آنان رفتند تا اجساد کشته شدگان را معاشه نمایند، دولت ایشان استاد ملکیت زمین را در جیوهای خویش داشتند. تبصره افسر خلقی چنین بود: این مردم جاهل را بینید، ما به ایشان زمین دادیم و ایشان علیه ما جنگی دیدند».

صرف نظر از آنکه نتیجه گیریهای فوق مبنی براینکه عمدتاً دهقانانی که تازه زمین دریافت کرده بودند به مخالفت با رژیم پرداختند، صحیح باشد یا خیر، ولی حقیقت این است که بخشی از اقشار دهقانی به صروف مقاومت پیوستند. به عقیده من این دهقانان متوسط الحال و زمینداران میانه و بالاتر بودند که ستون فقرات مخالفت و نیروهای مقاومت دربرابر رژیم را تشکیل میکردند، نه دهقانان قبله بیزمین که تازه زمین دریافت نموده بودند.

بر اساس تحقیقات متعددی که صورت گرفته است، در حدود ۴۰۰ خانواده زمیندار بزرگ در کشور وجود داشت و معلوم است که افزون بر آنان، دیگران در صروف مخالفان در دهات، عمدتاً متشکل از اقشار متوسط دهقانی بودند. البته شمار معینی از دهقانان بیزمین نیز درینجا و آنجا بوسیله باند گروپهای اغوا یا استخدام شده بودند و یا جبراً به مقاومت و ادراسته و کشانیده میشدند. همچنان تعداد بسی شماری از دهقانان که زمین دریافت کرده بودند بوسیله باند گروپهای مسلح کشته شدند، یا تهدید و تغویف گردیدند و یا تحت فشارهای گوناگون قرار گرفتند.

طوریکه معلوم است بیش از هشتاد فیصد جمعیت افغانستان در روستاها زندگی مینمایند و اینهم معلوم است که نیروهای مخالف دولت به گروههای متعددی در مناطق مختلف کشور تشکیل و منقسم شده بودند. گفته میشد که تعداد افراد گروههای مسلح در اوخر حاکمیت خلقیها به هشتاد هزار تن میرسید. البته همه بی این افراد مشتمل بر فنودالها و خوانین و سایر طبقات و اقسام اصحاب امتیاز و ثروتمند نبودند، بلکه صفوی آنها را عمدتاً اقسام اشار دهقانی و بخصوص دهقانان متوسط الحال، تشکیل میکردند. چنانکه در سال ۱۹۷۸، وزارت زراعت و اصلاحات اراضی ارقامی را انتشار داد مبنی بر اینکه در حدود ۸۳ درصد مالکین میان ۱۰ تا ۳۰ جریب زمین داشتند. برپایه این ارقام بیشترین بخش اقسام اشار دهقانی را دهقانان متوسط الحال تشکیل میدادند که در حدود ۹۵ درصد زمینداران را احتوی میکردند.

در سال ۱۹۷۹ اعلام گردید که اصلاحات اراضی در افغانستان، کشوری بالتبه پهناور به وسعت ۶۵۲۰۰۰ کیلومتر مربع، در طی هشت ماه تطبیق گردیده است. ادعایش که اراضی به مساحت ۲۹۷۱۰۰۰ جریب، معادل ۵۹۴۰۰۰ هکتار به ۲۴۸۰۰۰ خانواده دهقانی (بطور متوسط در حدود ۱۲ جریب برای هر خانواده) توزیع گردیده است. سوال در اینجاست که چگونه ممکن بود با فقدان دفاتر ثبت املاک و عدم موجودیت احصایهای دقیق ساحه زمینداری، تخمین سه میلیون جریب زمین مازاد نصاب را دریک مدت کوتاه کمتر از بیکمال توزیع کرد؟ (ارقام بالا مأخوذه از اثر "افغانستان در پنج قرن اخیر" میباشد)

علاوه بر آن، چند عامل دیگر را نیز در این راستا باید در نظر گرفت. عامل کوhestani بود کشور که در حدود هشتاد فیصد ساحه را کوهها و تپهها و زمینهای ناهموار تشکیل میدهد. عامل دومی دست نفوذیه باقی گذاشتن زمینهای شمارزیادی از زمینداران بزرگ برپایه مناسبات قومی و قبیلوی در بخششانی از شمال و غرب کشور. عامل سومی اینکه در بخششانی از کشور عملاً ناآرامیها و مقاومتها تازه آغاز گردیده بود و بر سرعت جان میگرفت.

واقعیت اینست که توزیع زمین قسمای برپایه ارقام و فاکتهای بسیار ناقص استفاده شده و جمعیندی شده از دوران حکومت جمهوری محمد داؤد، ولی بدون

سنجشها و محاسبات دقیق اقتصادی و قسم‌آبدون در نظر گرفتن روحیه و روان، عادات و عنعنات، خصوصیات و آمادگیهای زمینداران و دهقانان با اتخاذ تصامیم عجولانه در هر محل، بدون پیشینی نتایج و عواقب آن، صورت گرفت.

نصاب زمینداری سی جریب (شش هکتار) تعیین گردیده بود و گفته میشد که در حدود ده جریب برای هر خانواده دهقانی توزیع گردیده است. البته حد نصاب بر روی کاغذ تعیین گردیده بود و در عمل تمام اراضی در برخی از مناطق کشور بشمول زمینهای کم آب ولا مزروع و همچنان تاکستانها و باغستانهای کستراز حد نصاب سی جریب، پارچه پارچه گردید و توزیع شد. باین‌قرار، شمار زیادی از خانواده‌های دهقانی که توانستند صرف ده جریب زمین خویش را برای خود حفظ نمایند در زمرة خانواده‌هایی که زمین دریافت داشته‌اند، حساب شدند.

افزون بر آنکه چنین اصلاحات از لحاظ اقتصادی صدمه بزرگ بر تولید کشاورزی، باغداری و دامپروری وارد آورد، دهقانان میانه حال را که اکثریت دهقانان و زمینداران متوسط را دردهات تشکیل میکردند از لحاظ سیاسی بشدت ناراضی ساخت و در برابر رژیم قرار داد. از میان این افشار دهقانی و روستائی میانه حال و ناراضی بود که نیروهای مقاومت و بیاند گروپهای سرباز گیری کردند. البته، بخشی از زمینداران متوسط و بزرگ که زمینها و امکانات خویش را از دست دادند، کشته یا فراری شدند، ولی برخی از ایشان با دادن رشوه‌های بزرگ و نسبت‌های قومی پابرجا باقی ماندند و عملاً به دشمنان رژیم مبدل گردیدند.

علوم است که از جمله ۶۵ میلیون هکتار ساحه افغانستان، صرف ۱۲ درصد آن قابل زرع بود، ولی از آن جمله در حدود ۴۰ درصد تحت کشت قرار نگرفته بود و دلیل عدمه آن کمبود آب بود. البته عوامل دیگر از قبیل عدم علاقمندی زمینداران متوسط به کشت و عدم دسترسی زمینداران کوچک به وسائل کشت، تجهیزات و غیره، خاره باقی ماند.

بدین‌قرار، اصلاحات ارضی شتابزده نظام قدیم را در روستاهای افغانستان برهم زد و مناسبات دیرین را، از هم پاشید. افزون بر عامل سیاسی، از لحاظ اقتصادی نیز دهقانان متوسط الحال که صرف زندگی خویش را به پیش میبردند با از دست

دادن بخشی از بهترین قسمتهای زمین خویش، مأبوس و دلسرد شدند و به کشت و کار علاقمندی؛ و دلبستگی پیشین خودرا ازدست دادند.

دهقانان بیزهین که تازه پارچه‌های کوچک زمین را بدون دستیابی به وسائل دیگر تولید و از جمله آب و افزار کار، حاصل کرده بودند، نتوانستند که بالای زمین بدرستی مستقر شوند و بگونه مؤثر کار نمایند.

چنین بود نخستین نتیجه اصلاحات ارضی گویا بسود دهقانان که ایشان را علیه رژیم برانگیخت و دومین نتیجه وحیم آن بطور کلی لامالک شدن و خساره ماندن بهترین بخش‌های زمینهای زراعتی و پائین آمدن شدید محصولات کشاورزی و دامداری در کشور، بود.

برنامه سواد آموزی:

بعوازات "اقدامات اصلاحی" دیگر، بی توجهی به رسوم و خصوصیات عنعنوی مردم در برنامه سواد آموزی رژیم نیز انعکاس یافت که بخصوص موجب برانگیختن واکنشها و حساسیتها؛ جدی در میان اقسام روتاستائی مردم گردید.

احساسات طفیانگر آن جوانان خلقی برای با سواد ساختن مردم دردهات نیز سرایت کرد. بعضًا شماری از داوطلبان سواد آموز دردهات و در مساجد، زنان رانیز در جامعه عیقاً سنتی افغانستان وادر به حضور در کورس‌های سواد آموزی می‌ساختند. این امر احساسات مردم را برانگیخت. این همه شتاب برای آنکه: ادعا شده بود که در طی سه سال یک میلیون انسان خواندن و نوشتن خواهند آموخت و در طی یک پلان پنجساله بیسوادی از کشور که ۹۰ درصد مردم بیسواد بودند، ریشه کن خواهد شد! ولی این ادعای بلند پروازانه بعد از هجده ماه به پنجسال دیگر تمدید گردید.

پیآمدهای اصلاحات و سیاستهای اقتصادی - اجتماعی رژیم:
بقرار یکه بلاحظه میرسد، بدون درنظر گرفتن بفرنجیها، پیجید گیها و دشواریهای کار در رابطه به طرح و تطبیق مندرجات فرامین متذکره در فوق بگونه

احساساتی عمل گردید. باینطریق احکام جزئی و عام انقطاع جامعه روستائی به دهستان فقیر و اربابان فودال ساده ساخته شده بود.

میتوان گفت که با طرح و تطبیق ناقص اصلاحات درواقع به قلب جامعه عنوانی افغانستان دست اندازی گردید و باشیوه های اجرای آنها ناخواسته موجبات مخالفت و تعزیز مردم فراهم گردید. درنتیجه توده های فقیر مردم که اکثریت جامعه وا تشکیل میکردند و باید بر ضد دشمنان طبقاتی خویش بر میگشتدند، دربرابر اصلاح‌گران به مبارزه برخاستند.

سیاستهای نادرست رژیم بسیاری از نیروهای مخالف را دریک پلاتفرم جمع کرد. رژیم پس از هر مقابله مردم با سیاستهای عجولانه و ناصحیح آن، بعوض تصحیح آنها به تقابل پرداخت و خشونت را تشدید کرد که باز هم موجب تشدید مخالفتها گردید. تولید کشاورزی که بخش اعظم تولید ملی را تشکیل میکرد دراثر اشتباهات در تطبیق اصلاحات ارضی و نا آرامیها در روستاهای شدیداً صدمه دید. با وصف آن، رژیم اظهار میداشت که حاصلات زراعتی و بخصوص گندم قناعت بخش است. چنانکه امین در سال ۱۹۷۹ اعلام داشت که حاصلات خیلی خوب بوده است و در طی چند سال آینده افغانستان از لحاظ تولید گندم متکی بخود خواهد شد. ولی، ارقام واقعی مؤید آن بود که در سال ۱۹۷۸ از جمله ۱۵/۶ میلیون جریب زمین آماده کشت صرف ۱۳ میلیون جریب زمین واقعاً کشت شده بود. درنتیجه محصول گندم از ۲۹۳۶ هزار تن در سال پیشین (۱۹۷۷) به تخمین ۲۵۵۰ هزار تن (۶/۴ درصد) در سال ۱۹۷۸ پائین آمد. کاهش در تولید پخته ۳۰ درصد و در تولید کشمش ۴۰ درصد بود. در مجموع محصولات زراعتی در سال ۱۹۷۸ بمقایسه سال ۱۹۷۷ به اندازه ۹ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۷۸ سهم صنایع در تولید ناخالص ملی صرف ۱۵ درصد و تجارت و صادرات ۶ درصد بود. ولی صرف صدور گاز به اتحاد شوروی بزرگترین قلم صادراتی و درآمد اسعاری کشور را تشکیل میکرد.

باید درنظر گرفت که حکومت شوروی مقدار یکصد هزار تن گندم اضافی به افغانستان معهده شد و تره کی شخصاً بنا بر صدمه شدید زراعت مقدار یکصد

هزار تن دیگر از آنکشور تقاضا نمود. مجموعاً ۳۵۰ هزار تن گندم در سال ۱۹۷۸ به کشور وارد گردید. هر گاه کمکهای شوروی در عرصه عرضه مواد خوراکی وجود نمی‌داشت، مسلماً قلت و قحطی شدید مواد غذائی در افغانستان بوقوع می‌پیوست. این وضع در رابطه به تولید محصولات زراعی در کشور در سال ۱۹۷۹ خیلی‌ها بدتر و وخیمتر بود. چنان‌که در سال مذکوره اراضی زیر کشت ۹ درصد کمتر شد و محصولات گندم ۱۰ درصد کاهش یافت.

در نظر بود که تجارت خارجی کشور ملی اعلام گردد، ولی بنا بر عدم موجودیت منابع دولتی از آن صرف نظر بعمل آمد و در عوض محدودیتهای غیر ضروری و زیان آور برای تجارت کشور وضع گردید. ولی، برخی از تاجران منبع باج دهی برای برخی از صاحبان زور در رژیم شمرده می‌شدند. سرمایه داران خود از سرمایه‌های خوبی در عرصه های تجارت، ترانسپورت و خدمات وسیعاً سود می‌بردند، ولی حاضر نبودند که در امور تولیدی سرمایه گذاری نمایند. مالیات بزرگ‌ترین خیلی ناچیز بود و سهم آن در مجموع مالیات ملی ۳،۵ درصد را تشکیل می‌کرد. صاحبان اراضی بزرگ تحت نام اینکه اصلاحات اراضی صورت گرفته است از تادیه مالیات فرار کردند. تمام عواید از مدرک مالیات غیر مستقیم و عمدتاً از عواید گمر کی بدست می‌آمد. از لحاظ اقتصادی، افغانستان یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای جهان شمرده می‌شد و فقر از در و دیوار آن می‌بارد.

طوری‌که بمشاهده میرسد در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ در طرح و تطبیق سیاستهای اجتماعی و اقتصادی از اصول اساسی و مشی قبول شده حزب انصراف بعمل آمد. همچنان احکام مندرج در برنامه حزب که در سال ۱۹۶۶ در جریده «خلق» اعلام شده بود و تا اپریل ۱۹۷۸ وسیعاً تبلیغ می‌گردید و رویه خطوط اساسی و ظایف انقلابی اعلام شده مؤرخ می‌باشد، عملاً اغماس گردید.

روح‌مرام یا برنامه حزب منتشره جریده خلق را ایجاد قدرت دموکراتیک در کشور متکی بر شرکت ترده‌های مزدم و جلب رضائیت ایشان تشکیل می‌کرد. این قدرت باید بر جبهه متحده ملی مشکل از تمام نیروهای ملی، مسترقی و دموکراتیک

اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه وزان، زمینداران متوسط، تاجران کوچک و متوسط، متسبّین و صاحبان سرمایه‌های ملی استوار می‌بود.

ولی رهبران رژیم، پس از پیروزی قیام نظامی، ارزیابیهای نادرستی ارائه میدادند. حفیظ الله امین و همکاران او بسیارور از رهبری طبقه کارگر و ساختمند جامعه سوسیالیستی حرف میزدند. چنانکه او در یکی از بیانیه‌های خوبش چنین اظهار داشت:

«رفیق ارجمند ما (نور محمد تره کی) که حزب را رهبری میکرد، از آغاز مبارزات حزب پرافتخار خود روی مبارزات کارگری با خاطردکننده ای پرولتاریا بشدت تأکید میکرد، بادر نظرداشت شرایط جالعه ما معتقد نبود که در مرحله اول باید رهبری را جنبش دموکراتیک به هریک از اقطار و یا طبقات غیرپرولتری داد، بلکه از آغاز مبارزات حزبی خود علاوه‌نامه رهبری طبقه کارگر به نمایندگی از آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مبارزات انقلابی بود و بشدت بالای انتکای اطمینان بخش بر حزب طبقه کارگر فشار وارد میکرد»
(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۵۸)

او در یک بیانیه دیگر خویش (مؤرخ ۷ نوامبر ۱۹۷۸) گفت:

«انقلاب کبیر نور در کشور ما افغانستان عزیز در حالی به پیروزی رسید که نظام اقتصادی اجتماعی فتووالی بکلی مسلط بود و خلق ما با استقرار دولت خالقی دوران فیودالی را عقب میگذارد، بدون پیمودن دوره پرازرنج سرمایه داری بسوی اعمار جامعه سوسیالیستی به پیش فیروزد.»
(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۸۰)

نقض اساسی در اینجا بود که وظایف غیرقابل اجرا، مغایر با شرایط عینی اجتماعی و اقتصادی موجود در افغانستان، قبل از وقت پیش کشیده شد و از خصلت قیام نظامی ابریل یعنوان یک انقلاب سوسیالیستی و پرولتری ارزیابی نادرست بعمل آمد.

(فصل پنجم)

تشدید مخالفتهای مردم، آغاز مقاومتها،
فعالیتهای مسلحانه - سرکوب خونین آنها

دربرابر بیدادگریهای رژیم پس از سه - چهار ماه نارضایتیهای شدید، تنش‌ها و مقاومتهای مردمی آغاز گردید. نخستین یپورش علی‌مردمی بر مقامات ستمگر رژیم در ولسوالی کشم در نیمه ماه جولای ۱۹۷۸ انجام گرفت که به بهانه آن، رژیم عبدالقادر وزیر دفاع را بازداشت کرد و شرح آن در فصل پیشین آمده است. میر محمد صدیق فرهنگ، مؤلف افغانستان درینجع قرن اخیر مینویسد که اولین برخورد نظامی در ۲۰ جولای ۱۹۷۸ در مقام فلوجی در دره پیچ رخ داد. در همین زمان در جدران پکتیا دربرابر رژیم مقاومت مسلحانه صورت گرفت. وی مینویسد:

«در زمستان سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ هنگامی که راه‌های رفت و آمد در نقاط کوهستانی برازیر بارش برف پسته شد صدم نورستان، هزاره جات، بدخشان، کنر و سایر مناطق دشوار گذار نیز حکام و کارمندان دولت را از بین برده با از منطقه بروون کردند و زمام امور را بدست خود گرفته و آزادی مناطق مذکور را از سلطه رژیم کابل اعلام نمودند».

در ماه مارچ ۱۹۷۹ قیام عمومی در شهر هرات انجام گرفت. بوریس گروموف در اثر خویش بنام «ارتش سرخ در افغانستان» (ص ۵ - ۶) چنین مینویسد: «در بهار سال ۱۹۷۹ کاملاً روشن گردید که در افغانستان به معنی واقعی کلمه جنگ داخلی در گرفته است. پانزدهم ماه مارچ در ولایت هرات خیزش‌های ضد دولتی آغاز گردید».

وی صورت جلسه مؤرخ ۱۷ مارچ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی را در کتاب خویش اقتباس کرده است؛ اندره گرومیکو وزیر خارجه شوروی در گزارش خویش به جلسه متذکره (ص ۶) چنین ابراز داشته بود:

«برایه آخرین گزارشها نیکه ما از افغانستان چه بشکل رمز وجهه از طریق گفتگوهای تلفونی بدست آورده ایم، اوضاع در افغانستان به شدت وخیم گردیده است و اکنون ولایت هرات در مرکز نا آرامیها قرار دارد. در هرات بگونه ای که از تلاکرهای پیشین بر می‌آید، فرقه ۱۷ ارتش افغانستان مستقر است. اکنون اطلاع گرفته ایم که این فرقه از هم پاشیده است. نیروی تپیچی و پرسنل از تبروهات پیاده که در مناطق این فرقه شامل بودند، به جانبداری از شورشیان برخاسته اند. باند های خرابکاران که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها بکمک دولت پاکستان، بلکه چین و هم ایالات متحده امریکا و ایران آموخته دیده و مسلح گردیده اند، در هرات راه سرکشی در پیش گرفته اند. ضد انقلابیون داخلی به این شورشیان رخنه کرده از پاکستان و ایران نیومنته اند. رهبران ترده های نیز روی هم رفته شخصیت های مذهبی اند. تخمین شمار شورشیان دشوار است؛ اما رفاقتی ما میگویند که سربه هزاران میزند، درست هزاران...»

شورش یا جنبش مردمی در هرات با قساوت بی نظیری از جانب رژیم سرکوب خوینی گردید و به تاریخ ۲۰ مارچ پایان یافت. گروهوف (ص ۵) مینویند:

«یکروز بعد در فرقه جلال آباد توپخانه دیگری کشف گردید که در آن بیش از دو صد و سی افسر و سرباز به جرم اقدامات ضد دولتی بازداشت گردیدند. این رخدادها موجودیت رژیم انقلابی در کابل را تهدید نموده و در عالمیترین سطح در مسکو مطرح شد».

به تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۷۹ مردم، جاده موتو رو میان جلال آباد و کنرا را قطع کردند و در نتیجه غند کوهی اسمار وقوای نظامی در بیریکوت را در محاصره قرار دادند. رژیم در برابر این عمل بتوخو انتقام گویانه ای به قتل عام مردم پرداخت.

میگویند که به دستور نظامیان امین شمار زیادی از اهالی اعس از زن، مرد، کودک و پیر و جوان را به دریای کنگ افگندند.

در هزارستان رژیم به عمل تحریک آمیز اهانت، اذیت و کشتار رهبران مذهبی بخاطر ارعاب مردم دست زد. مردم در مناطق مختلف، بمقابله برخاستند و رژیم که قادر به اعزام نیروهای نظامی در کوهستانات نبود، به محاصره اقتصادی هزارستان متولّ گردید. درنتیجه آن، اهالی به کمبود جدی اموال مورد نیاز اویله از قبیل آرد، چای، شکر و نمک مواجه شدند، ولی تسليم نگردیدند.

شورش‌های مردمی در ماه‌های اپریل و می ۱۹۷۹ در دره صوف ولایت سمنگان و سرکوب خونین آهای به دست نظامیان رژیم در تاریخ معاصر کشّور صفحه‌ای است که در بخش اولی آن با خطوط برجسته ایستادگی و پایمardi مردم در برابر ظلم وزور گوئی عمال رژیم و در بخش بعدی با خون، بیرونی انتقام‌جویانه جنگ سالاران دولتی گویا درج شده باشد.

بموازات قیامهای مناطق مختلف و ملیتهای دیگر کشور، برای نخستین بار، اهالی هزاره نشین دره صوف در ولایت سمنگان در برابر زور گوئیهای رژیم ابراز نارضایتی و ایستادگی کردند و جواب ایشان با سرنیزه و کشتار خونین داده شد. قوای نظامی دولت به فریب و نیزگ ن نوع امیر عبدالرحمن خانی، داخل دره صوف گردیده و مردم را غافلگیرانه گروگان گرفتند. آنان هزاران تن از هزاره هارا کشته و در کاریزها زنده بگور ساختند و خانه‌های ایشان را ویران گردند.

این عمل رژیم در برابر مردم دره صوف موجب واکنش و انزعاج شدید در میان مجموع هزاره ها گردید. از اینجا مقاومت و ایستادگی هزاره ها آغاز شد و در سراسر هزارستان پخش گردید.

پس از آن مقاومت در سراسر هزارستان همه گیر گردید و در آغاز اداره امور هزارستان بدست سازمانی موسوم به شورای اتفاق افتاد و بعدها سازمانهای متعددی از میان هزاره ها بوجود آمدند تا اینکه شورای ائتلاف و سپس حزب وحدت اسلامی تشکل یافتدند.

نخستین مقاومت در پراپر رژیم ترور و اختناق در شهرها، پس از حادثه هرات از چندماول در شهر کابل توسط هزاره های مسکون در این تاحیه و سایر شیعیان اعم از قزلباشها و سادات آغاز گردید. دلیل قیام، بیداد گریها و پیر حمیهای رژیم بخصوص علیه شیعیان بود، چنانکه صدها تن از شخصیتهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی و روشنفکران ایشان، مانند هزاران تن از شخصیتها و روشنفکران و اهالی ساده ملیتهای دیگر، ناپدید و سربه نیست ساخته شدند.

من در زندان وحشت‌ناک رژیم بودم که خبر قتل عام کردن هزاره ها در چندماول، در درون زندان رخته گرد و شگفت انگیز تراینکه بوسیله یکتن از محافظین حتی بگوش من نیز که بشدت در بی اطلاعی محض نگهداری میشدم، رسید. حادثه به چشم دید شاهدان عینی و ثبت آن در تاریخ "افغانستان در پنج قرن اخیر" تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ و شمار دیگری از تاریخ نگاران و وقایع نگاران داخلی و خارجی، از اینقرار بود:

این حادثه در بی اذیتها و اهانتها، بازداشتها و ناپدید ساختهای گروهی از بهترین و معروفترین علماء، خطباء و مبلغان مذهبی و دانشمندان، فرهنگیان، روشنفکران و شخصیتهای مبرز سیاسی و اجتماعی جامعه شیعه کابل که بوسیله عمال رژیم انجام میگرفت، رخ داد. مردم چندماول دست به تظاهرات اعتراض آمیز زدند و در جریان آن برخوردهای خشونت آمیز میان مردم در مقابله با نیروهای پولیس و نیروهای نظامی مسلح صورت گرفت. رژیم با شدت و خشونت بی نظری بندو کین توزانه و انتقام‌جویانه به قتل عام مردم چندماول و نواحی اطراف آن پرداخت. شمار کشته شدگان مردم مظلوم ویگناه در اثر این قتل عام به ده هزار تن تخمین گردیده است.

شرح مختصر حادثه چنین است: به تاریخ ۲۳ جون ۱۹۷۹ عده بی که عمدتاً هزاره ها بودند در چندماول تجمع نمودند، نخست تاحیه جزبی را اشغال گردند و سپس با چوب و چماق در دست و شعار های ضد رژیم بزرگان، از مقابل سینمای پامیر در جاده میوند به تظاهرات آغاز گردند. در طول این جاده طوبیل هزاران تن از اهالی تسبیع چندماول و مردم دیگر شهر کابل به صفوف نظاهر کنندگان پیوستند.

رژیم به زودی قوای مسلح خویش را گسیل کرد و در اثر تیراندازی صدھا تن را بقتل رسانید و عده بیشماری را زخمی ساخت. عده ایکه از این معركه که جان به سلامت برده بودند در کوچه های چندماول متواری شدند. ولی آنان مسورد تعقیب مسلحانه قرار گرفتند و عده زیاد دیگری در کوچه ها و خانه ها به شهادت رسیدند و جراحت برداشتند.

دلایل قیام چندماول را بگونه های مختلف نقل کرده اند. اینکه این قیام به تحریک و عده همکاری یکی از تنظیمهای اسلامی مقیم پشاور سازمان داده شده بود (طوریکه میر محمد صدیق فرهنگ نیز در افغانستان در پنج قرن اخیر چنان ابراز نظر کرده اند)، یا به انتمام بیماردمان سنگین مناطق هزاره نشین غزنی بوسیله رژیم و یا تشویق جمهوری اسلامی ایران که رژیم مدعی آن بود وغیره، ولی واقعیت اینست که اهالی چندماول از مظالم رژیم چنان بستوه آمده بودند که به چنان اقدام انتحار گونه دست زدند.

در پی این حادثه هزاران تن از هزاره ها بدون تشخیص بقتل رسیدند و شماری باقیمانده از شخصیتهای هزاره و تشیع ناپدید، سر به نیست و اعدام شدند. این حادثه یکیار دیگر ماهیت ضد مردمی و از جمله ضد هزاره و ضد تشیع رژیم را بر ملاساخت.

رژیم امین بححو بیمار گونه ای با هزاره ها خصومت میورزید؛ چنانکه همه بیاد دارند که عبدالله امین برادر حفیظ‌الله امین، اهالی پغان را هنگامیکه گرد آورده و برای جنگ به بامیان تشجع و اعزام مینمود، در سخنرانی خویش، آشکارا این شعار معروف امیر عبدالرحمن را تکرار کرد:

«سر مردم هزاره از ما و ممال و ناموس شان از آن شما!»

بورس گروموف در اثر خویش بنام "ارتش سرخ در افغانستان" تحت عنوان "گاهنامه رویدادها" و "ماهنامه رویدادها" (ص ۵۹ - ۶۳) بر خوردهای نظامی، شورشها و قیامهای مردمی را طی ماه های اپریل و می ۱۹۷۹ ضبط کرده است. برپایه گزارش وی در ماه اپریل ۱۶ حادثه و در ماه می ۴۵ حادثه از قبیل رویدادهای

منذ کرده بالا در میان جزو تامهای اردو و در میان اهالی با خصلت تسوده یی در مناطق مختلف کشور، رخ داده بود.

به ادامه رخدادهای فوق، در تابستان ۱۹۷۹ شورشها و برخوردهای مسلحه شکل سراسری کشوری را بخود گرفت. اینگونه رخدادها که اشکال اعتراض، مقاومتهای مسلحه و فعالیتهای خرابکارانه را بخود گرفته بود، رژیم را در تنگناهای خطرناک قرار داد.

مخالفتها آشکار و پنهان، مقاومتها و فعالیتهای مسلحه تا بهار سال ۱۹۷۹ عمدتاً در ولایات و روستاهای متصرکز بود، ولی پس از آن نه تنها در شهرها بلکه در شهر کابل که پایگاه اصلی رژیم بود نیز سرایت کرد.

درنتیجه سیاستهای ضدمردمی، خشونتبار و تحریک آمیز رژیم، از تاریخی اش شدید مردم در برابر رژیم و از قیامهای ایشان که در آغاز شکل خود بخودی داشت، سازمانها و نیروهای اسلام گرا که عمدتاً در پشاور پاکستان تجمع کرده و تشکل یافته بودند، وسیعاً بسود خوبیش استفاده نمودند.

فعالیتهای گروههای مسلح در بهار سال ۱۹۷۹ که کمتر از یکسال از عمر رژیم گذشته بود، در محلات مختلف افغانستان مشهود گردید. نمونه بر جسته بهره برداری "جاهدین" از قیام اهالی هرات در ماه مارچ ۱۹۷۹ است که شرح آن در بالا گذشت. همچنان در رخدادهای مسلحه دیگر اعم در داخل ارشن یا در میان اهالی، کم و بیش اثرات شرکت یا حضور فعال "مجاهدین" محسوس و مشهود بود.

دامنه مخالفت با اعمال زورگرانه رژیم، درنتیجه اشتباہات سنگین آن، روز یاروز ابعاد وسیعتریه خود میگرفت. مخالفتها و مقاومتهای مردمی در میان ارشن و نظامیان بازتاب روشن یافته بود. افزون بر آن، گیروگرفت ها در میان افسران از یکسو و هر اس کشته شدن بدست مخالفین و مجاهدین از سوی دیگر برای سربازانی که به بقای رژیم علاقمندی نداشتند، وضع دشواری را در ارشن بوجود آوردند. افسران افسرده خاطر و سربازان درمانده در این یا آن قطعه نظامی یا فرار را برقرار ترجیح میدادند یا به گروههای مسلح تسلیم میشدند و یا به طفیان و شورش دست میزدند. کاروانهای اموال و مهمات با وجود برقه نظامی در جاده های موتر رو از

سوی برخی از گروه‌های مسلح تاراج و غارت می‌گردیدند. اعتماد به پسیداری رژیم در برابر بورشهای مسلح‌انه مخالفین ذرمیان ارتش و ارتشیان روز تاروز کمتر می‌گردید و بین آن میرفت که با یک چرخش تبدیل بحزان فراگیر شود و رژیم را از بنیاد براندازد.

مبارزات آزادیخواهانه:

اهمیت مخالفتها، اعتراضات و مبارزات روشنفکرانه علیه رژیم و گرایشهای افراطی آن کمتر از زیانهای مرگباری نبود که قیامها و فعالیتهای مسلح‌انه بربیکران وارد می‌وردن. به رغم اینکه اشاره روشنفکری، بخصوص محصلان، شاگردان، استادان و معلمان، بنابر فشارهای سیاسی و خصوصیات شهری به فعالیتهای آشکار برانگیزند و براندازند پرداخته نمی‌توانستند، ولی تأثیرات عظیم روشنگرانه، افشاگرانه و بسیج کننده مردمی آنان در مبارزه علیه رژیم مشهود بود. در این زمینه یکی از مراکز عملده پیکار آزادیخواهانه همانند گذشته‌ها دانشگاه کابل بود. معهد اشمار زیادی از بهترین نماینده‌گان اشاره روشنفکری کشور مؤسسه‌انه قربانی خود کامگی‌های گردانند گان رژیم گردیدند.

بقایای پرچمیها در تحت رهبری "کمیته مخفی حزب" در داخل کشور در تماس با اعضای رهبری در تعیین، آگاهانه و جانبازانه علیه حاکمیت ترور و اختناق امین میرزه میدند که فصل درخشان و جداگانه ای را در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ح دخ اتشکیل میدهد. احزاب و سازمانهای سیاسی پیشین که از فعالیتهای علنی بازمانده و شیوه‌های مبارزه مخفی وزیرزمینی را اختیار کرده بودند. درییکار آزادیخوش در برابر رژیم فعالانه سهم می‌گرفتند. بقایای احزاب و فراکسیونهای رادیکال و چپ در داخل و خارج کشور به یکرشته عملیات و فعالیتها در برابر رژیم ذست می‌زدند. از جمله، سازمانها و فراکسیونهای زیرین را می‌توان نام برد:

سازا (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان)، سزا (سازمان زحمتکشان افغانستان)، سفزا (سازمان قدائی زحمتکشان افغانستان)، کجا (کارگران جوان افغانستان)، سپکجا (سازمان پیش‌آهنگ کارگران جوان افغانستان)، ساما (سازمان

آزادبیخش مردم افغانستان)، ساوا (سازمان انقلابی وطنپرستان افغانستان)، هجاما (هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان)، سازمان رهائی افغانستان، سازمان جوانان متفرق، گروه اخگر، سازمان پیکار، گروه مستضعفین، گروه نجات، سازمان فدائیان، افغان ملت و شمادیگری.

همچنان تعداد زیادی نهادها و سازمانها با طیف وسیعی از اشکال و شیوه‌های مبارزه سیاسی جدیداً تشکیل شدند. غالب سازمانهای مذکوره در بالا شاخه‌های انشعابی از احزاب عملده دوران دهه دموکراسی سالهای ۱۹۶۰ بودند. بگونه مثال: حزب مائوئیستی دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تخمیناً به ۳۰ گروه انشعابی تحت نام‌های جدا کانه در داخل و خارج کشور بوجود آمدند و به فعالیتهای گذرا برداختند.

هدف تمام این سازمانها و جمعیتها اعم از سابق و جدید، پیکار علیه رژیم خود کامه و برانداختن فرماتروائی آن بود. ولی، فعالیتهای اغلب فرآکسیونها و جریانات مذکوره در بالا بوسیله احزاب بنیادگرای اسلامی معین در داخل و خارج کشور محدود و عقیم گردید، سازمانها و رهبران آنها نابود و کشته شدند. برخی از آنها به خودی خود ازین رفتند. همچنان رژیم نیز با کاربرد سیاست پیگرد بی‌امان، کشف سازمانها و تشکیلات آنها بوسیله جواسیس بیشمار خویش، مشی خشن قلع و قمع آنها را دریش گرفت. معهداً، شماری از آنها، دارای گرایشهای ملی و چپ چون: سزا، سزا، سفزا، کجا و شماری دیگر توanstند موجودیت خود را حفظ نمایند. برخی از آنها در طی دهه ۱۹۸۰ ذرا ساختار سیاسی و دولتی همگام با حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شرکت کردند.

شايان يادآوري است که ازلحظه سیاسی، از میان تمام جریانات و جنبشها، این بخش پرچمیهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که بزرگترین قربانی را متحمل گردید و نقش تعیین کننده را بخاطر برانداختن رژیم خدعاً و ستم امین ایفاء نمود.

پرچمیها در دوران اختفاء:

در طول زندگی سیاسی بالتبه کوتاه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بر پرچمیها اشکال و شیوه‌های گوناگون مبارزه تحمیل گردید یا حزب (پرچمیها) خود بخاطر رشد و گسترش، تکامل و بقای خویش اشکال مناسب مبارزات سیاسی را آزمایش کرد و دورانهای پرافتخار مبارزه^۱ انقلابی و دشواریهای عظیم را از سر گذراند. در میان آنها، دوران مبارزه مخفی پرچمیها در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ در تاریخ تکامل و بقای حزب جایگاه ویژه و تعیین کننده دارد. این مبارزه، از یکسو خیلی سهمگین و دشوار و از سوی دیگر، درخشان و افتخار آفرین بود.

پرچمیها بمعارزه مخفی متسلک و پرمخاطره هنگامی روآوردن که سیاست اختناق و پیکرد از سوی رژیم به سردمداری حفیظ‌الله امین بگونه فراینده‌ای تشدید گردید. آنان درک کردند که مسأله مرگ و زندگی، بود و نبود مطرح است. در جریان آن مبارزه، شمار بزرگی از بهترین پیکارجویان از حان گسیخته پرچمی در راه آرمانهای والا خویش برای آزادی و عدالت جان سپردند، زندانی، شکنجه و سر به نیست شدند. در تحت فشار و یورشهای بی‌رحمانه رژیم، هر آن امکان دستگیری، بازداشت و تیرباران شدن فعالان پرچمی وجود داشت؛ ولی آنان، پرچم مبارزه را برای یک لحظه برزمن نه نهادند تا آنرا در جریان حوادث آخرین روزهای ماه دسمبر ۱۹۷۹ که خود در آن نقش اساسی داشتند، برافراشند.

در اینجا بخاطر یادآوری از دوران اختفاء، برخی جهات مبارزه پرچمیها را در تحت رهبری "کمیته مخفی حزب در داخل کشور" مذکور می‌شون. کمیته رهبری مخفی پرچمیها متسلک از شش تن از کادرهای سابقه دار و با تجربه حزبی بشمول یک تن از بانوان مبارز عبارت بودند از: ظهور رزمجو، جمیله پلوشه، آصف دین، امتیاز حسن، نسیم جویا و دوکنور کریم بهاء.

فعالیت حزبی در صفوں این سازمان به هزاران تن میرسید که مشتمل بر کادرهای وفادار، اعم از مردان و زنان، پسران و دختران سابق و اعضای نوین پیوسته در صفوں پرچمیها، بودند. گرچه فهرست بنده نامهای فعالان حزبی آن دوران کاریست که باید بواسیله گروهی از مسئولین سابق و محققین انجام گیرد؛

ولی من در اینجا اسمای شماری از فعالان حزبی پر جمی را اعم از مردان و زنان که در آن روند نقش فعال داشتند، به انتقاء یادداشت‌های چند تن از رفقا و بوسیه برادرم اسدالله کشتمند و همسرم کریمه کشتمند که خود برگشم پیگرد پولیسی رژیم در شرایط اختفاء درسازمانهای مخفی حزبی فعال بودند، نمونه وار بقرار زیر (برخی از این رفقا قبلاً یا بعداً زندانی شدند) ارائه مینمایم:

داؤد مازیار	محمد ولی
وحید کریمزاده	نظام الدین تهذیب (سپس زندانی)
نوراحمد سنگر	اسدالله رهیاب
حشمت کیهانی	عبدالحقی خروش
شیرآقا سرشک	گل آقا (افسر)
احسان واصل	نظر محمد سرمند
غنى هدفمند	فرید احمد مزدک
انور ایثار	شفیق الله توده ای
سعیح کارگر	یاسین صادقی
حفیظ مصدق	شریف رفیق
داؤد گرفنڑی	اشرف سرلوتوس
معصوم سرباز	کبیر خوزئن
خلیل رخشان	دوقاتور احسان مل
سلیم (افسر)	سید اکرام پیگیر
محمد نبی عظیمی	حشمت اورنگ
قیام الدین (افسر)	داؤد رزمیار
فتح (افسر)	حنیف بکتاش
منوکی منگل	عطاءالله رادمرد
جلال رزمende	قادرمل
محمد هاشم زحمت	حکیم سروری
حسن آرش	اساعیل جهش

انجینیر جعفر کاظم	سید عباس
انجینیر دستگیر	احمدشاه راستا
قلندر (افسر)	شرف گردیزی
نسیم صدیقی	دوكتور ضمیر مهندور
میرعلی احمد	دوكتور بصیر رنجبر
محمد کارگر	اسلم اکرم
حبيب اللہ مہینار	عباس دهاتی
شیر محمد	غلام علی رہش
همايون محسن	محمد اسماعیل راسی
جمال الدین جمال	علی احمد علی
شیر جان	نبی شوریدہ
شریف رزمان	محمدالله نصیری
پریت پال	قدیر حبیب
غلام حسن	نجیب یونسی
غوث وزیری	خلیل عنایت (افسر)
فریدون رشیدی	اسماعیل کارگر
ملک پرهیز	ضیور ناظری (افسر)
ولی پرهیز	اسماعیل کریم
زلیمی افغان	میر حشمت (افسر)
نظربرهان	عبدالرحیم نطیف زی
زلیمی رزمی	سلطان محمد
امیر کارگر	متین ہود خیل
صابرالم	انجینیر نصیر
اسلام الدین (افسر)	دوكتور سید احمد
شیر محمد سرشک	انجینیر فضل احمد
ثار صدیقی	امان اللہ صیفی

محمد موسی رosta	نصریل صدیقی
زلمنی	لا لا ظریف
محمود کارگر	سلطان
محمد حسن کاروان	کرامت الله
محمد عیسی (افسر)	شیر محمد وردک
حاجی نبی لیلامی فروش	عارفی
محمد ناصر تایپست	نور الله احمدزی
حفظیه الله معلم	انور هزاوه نظام (افسر)
خدابخش کارمند	یعقوب منگل
صفرعلی معلم	رجب علی
محمد احسان کتابفروش	حیدر رحمانی
قمیرعلی کارگر	زلمنی شهابی
نقش بند چاپگر	خاکی راه از بد خشان
جمال یوسف زی	واسع کارگر
عتبیق رحیمی	عارف میهندیار
نعمت زرغون	سید تیمور شاه
حکیم	عبدالرحیم کارگر
فرید مرید	عبدالرحمان زرگر
وکیل پیکارجو...و دیگران	ستار کارگر

شار زیادی از زنان و دختران، افزون بر مبارزان سرسپردهٔ مستقل حزبی، عمدتاً مربوط به خانواده هائی بودند که شوهران، برادران و بدران ایشان شهید و زندانی شده یا در شرایط اختفاء مبارزه مینمودند. نقش حمامه آفرینشی را که این پیکارجویان در آن برده ای از زمان ایفاء کردند، با شرکت زنان مبارز درنهضت مقاومت در جریان جنگ جهانی دوم، مقایسه شده میتواند. آنان که قبل اعضای حزب یا سازمانهای اجتماعی زنان و جوانان بودند، در شرایط اختفاء در سازمانهای

مخفى حزب بمبازه فعال میپرداختند. در میان ایشان شمار زیادی از زنان و دختران قرار داشتند که دارای پیوند قبلی سازمانی نبودند و شمار زیادی از مادران و زنان خانه نیز در صوف مبارزان پیوستند. شرکت فعال، مبارزه جویانه، سازماندهنده و پرتحرک زنان در این جنبش آزاد بخواهانه، از یکسو نمایانگر برخورد دموکراتیک و مساویانه با ایشان و از سوی دیگر نشاندهنده صلاحیت و آمادگی زنان در کار و مبارزه برابر با مردان، شمرده میشد. اسمای شماری از زنان و دختران مبارز و از جان گشیخته که در این مبارزه جدی مرگ و زندگی فعالانه شرکت ورزیدند، در اینجا نمونه وار، بقرار ذیل تذکار می‌یابد:

ثريا (پرلیکا) زندانی	بلقیس تاش
لیلا حبیب	نجیبه هوتكی
سهیلا شیرزی	نجیبه آرش
نسیمه سنگین	دلجان آرش
فهیمه امیریار	کبراعلی
کریمه آصف	نسیمه غیاثی
محبوبه ذهین	انیسه واحدی
سائزه سرخابی	سیما کیهانی
لینا معلم	مینا یوسفی
ساجده کاوشن	ظاهره دادمل (زندانی)
مرضیه جهش	کریمه کشمکش (زندانی)
شفیقه رزمنه	شهلا نجیمی (زندانی)
عاشقه نعمت	سیمین (زندانی)
امینه احمدی	عالمه (زندانی)
نسرين مفید	فاضله دلزاده (زندانی)
عزیزه پیوستون	صالحه (زندانی)
تورپیکی ماه جان	باصره روینگر
نجیبه مجید زاده	

عصمت رادمهر از هرات	هاجره مجید زاده
شفیقه از پروان	مستوره دهنшин
سارا نبی	نفیسه پیکارگر
بشیره کریمزاده	سهیلا خلیل
ظرافت	گلجان کیبر
سهیلا	زینب غروال
ملیحه سلام	ماری علیم
ظاهره سلام	مرغلى سرمند
پشتون تهدیب	ماری شهال
سیده مشرف	تورپیکی کشتکار
سهیلا نظر	شیوا
سامعه اخلاص	خیریه چیلانی
جمیله اخلاص	کامله حبیب
ملیحه سرخابی	نورجهان
سهیلا سرخابی	نفیسه انگار ازغلان
رخشانه کریمزاده	سهیلا نجیمی
رحیمه مشخص	حمیده
فوزیه نوری	نفیسه
سهیلا کیانور	جمیله شالیکار
سهیلا ابوی	بروین
رخشانه نجیمی	مرغلری کامبیعش
پروین هاشم منصور	ملیحه صادقی
سامعه	راحله
شفیقه کارمند	عفیفه
ماهره حکیم	نفس جهد از بدخشان
گلختی میهنپرست	زینب از تخار

عالیه نثار	توریپسکی
زهرا نثار	شفیقہ حسن
عالمه ضیاء	راحله دلزاده
و دیگران	کریمہ

در جریان مبارزه مخفی، از میان فعالان حزبی شماری کشف و افشاء میشده‌ند و به بازداشتگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها محول می‌گردیدند، ولی بدون تأخیر جای ایشان را داوطلبان دیگر پُریسکردند و این امر بمفهوم دوام مبارزه بود. شیوه‌های کار سازمانی پرچمیها در شرایط اختفا مبتنی بر اشکال زیرین بود:

۱. ایجاد سازمانهای مخفی حزبی و حلقات، عمدتاً بشکل مثلثی مشکل از دو عضو و یک تن مستول گروپ در کابل و ولایات. تمام اعضای وفادار و پایدار پرچمی در این سازمانها و حلقات پیوسته بودند و تا پایان کار و تا پای جان در صفوپ آن رزمیدند.
 ۲. تأمین ارتباط با اعضای سازمانها، حلقات و گروهها از سوی کمیته رهبری برپایه سیستم زنجیری و شفری در کابل و ولایات.
 ۳. تشکیل حلقات نظامی حزبی بگونه جداگانه با رعایت حد اعظم اصول مخفی کاری در محلات زیست و در گارنیزیونها.
 ۴. پذیرش اعضای جدید حزبی با حفظ جداگانه احتیاط و تشکیل آنان در سازمانها، حلقات و گروههای جداگانه.
- رقماً در شرایط اختفاء، افزون بر کار تشکیلاتی فعال، سازماندهی و تشکیل را یعنوان وسائل بُران و محملهای مبارزه برای نیل به اهداف معین بکار می‌گرفتند. هدفهای عده مبارزه را در شرایط تسلط رژیم ترور و اختناق امین، مسائل زیرین تشکیل می‌کرد:
- جلب اعضای حزب بمبارزه فعال، ارتقای سطح آگاهی سیاسی و سازمانی ایشان.
 - تلاش بخاطر حفظ امنیت اعضای حزب و جلوگیری از پراگندگی فکری و سازمانی آنان.

- افشاری ماهیت و سیاستهای ضد دموکراتیک رژیم از طریق کارگستردهٔ تبلیغاتی.
- تضعیف رژیم از طریق برانگیختن احساسات و اعتراضات مردم.
- انجام کار سیاسی و تبلیغی در میان نظامیان اعم از خلقیها و بیطرفها.
- انجام کار تبلیغی افشاگرانه، تهیجی و سازماندهنده بگونه شفاهی و تحریری.
- تبلیغ شفاهی تک تک انجام میگرفت و تبلیغ جمعی بوسیله اوراق تبلیغاتی که در آن شرایط، بنام شبناهه ها معروف بود و با آنکه عمدتاً در روز پخش میگردید. شبناهه ها حاوی مطالب زنده و قابل لمس از حوادث روز و افشار سیاستهای رژیم بود. شعارهای برانگیزندۀ، پخش قابل توجه آنها را تشکیل میکرد که از جمله مردم را در مبارزه برضد رژیم فرامیخواند.
- شبناهه ها، از طریق مسئولین بالائی به مسئولین نواحی و از آنطریق به مسئولین گروپها سپرده میشدند تا تکثیر و توزیع گردند. منبع مشخص تنظیم و صدور آنها تا پایان ناشاخته و غیرقابل کشف باقی میماند. اوراق تبلیغی هرقدر که از بالای اهرم به قاعده گسترش می‌یافتد، فروتنر میگردید و عرصهٔ پخش آنها گستزه تر میشود. توزیع به شیوه های مختلف انجام میگرفت و در اینصورت افزون بر رهنمودهای معین، ابتکارات گوناگون بکار گرفته میشدند. اوراق متذکره، بگونه مثال، سخرگاهان در عقب دروازه های خانه ها و اپارتمانها گذاشته میشدند یا در درون حیاط خانه ها پرتاب میگردید. همچنان در بس ها، دفاتر، مکاتب، کلینیکها، شفاهانه ها و محلات مزدحم پنحو ماهرانه توزیع میگردید یا در بسته ها کنار دروازه ها و کوریدورهای مرآکز رفت و آمد مردم گذاشته میشدند. در روزهای باصطلاح «پایواز» در عقب زندان پلچرخی که بنابر مراجعته اعضا خانواده های زندانی درد رسیده و داغ دیده، هر هفته یکبار محشری برپا میگردید، اوراق تبلیغاتی تک تک و مخفیانه توزیع میشدند. چنان‌وัน یک مثال مشخص قابل یادآوری است که باری شمار زیادی از اوراق تبلیغی از فراز عمارت سینمای پامیر بر روی جادهٔ پر از دحام، پخش گردید.
- یکی از شیوه های کار افشاگرانه، اشاعه وسیع برخی از فعالیتها و سیاستها بعنوان شایبات و افواهات بود که رژیم را دچار سردرگمی و سراسیمگی میساخت.
- ولی دفاع صریح از سیاستهای اصولی پرچمیها و تبلیغ آنها، شیوه اصلی مبارزه بود.

فعالان حزبی در صورتیکه دستگیر و شکنجه میشدند، وفاداری خود را تا پای جان از اصول اعلام شده "حزبی" از اعضای رهبری و فعالان زندانی و از اعضای رهبری که در خارج از کشور بحال تبعید بسرمیبردند، ابراز میداشتند و چه بسا که شماری از رفقا در تحت شکنجه ها، بنام بیرک کارمل و رهبران دیگر حزبی جان سپردند. وفاداری، پایداری، استواری و شکیباتی اصولی اعضای حزب در ادامه مبارزه، نتیجه آموزش و پرورش ایدئولوژیک، معتقدات حزبی و سیاسی ایشان بود که قبلاً درسازمانهای مربوط فراگرفته بودند. در دوران اختفاء نیز، مطالعات سیاسی بمیزان گسترده ای صورت میگرفت و عمده‌تاً آثار دوران نهضت مقاومت فرانسه و نشرات حزب توده ایران دست بدست میگشت. بخاطر همین پختگی عقیدتی آنان بود که در ساخت ترین شرایط اختناق و پنگرد، آنان از راه درست عدول نکردند و تسلیم نادرستیها و امتیازات نشدن و به سازشکاری رو نیاوردند.

کمیته های مخفی حزبی در تمام ولایات کشور ایجاد گردیده بود و از طریق زونها با کمیته رهبری سراسری داخل کشور در ارتباط بودند. فعالان حزبی در میان مرکز و ولایات پیوسته حرکت میکردند و اطلاعات و گزارشها، رهنمودها و دستایر را تبادله می نمودند. بعضی، برخی از اعضای حزب که بوسیله رژیم شناخته میشدند، برای انجام کار حزبی و همچنان بخاطر مصروفیت شخصی ایشان به ولایات اعظام میگردیدند و برخی از فعالان شناخته شده در محیط های کوچک و لایات به کابل منتقل میگردیدند. غالباً اعضای حزب در صورت ضرورت، تغییر قیافه میدادند و با لباس تغییر بگونه مثال: مردان با استفاده از دستار، کلاه، کیش، چپن، عینک و ریش و بروت و زنان با چادری، ظاهر میشدند.

برخی از رفقا و بویژه آنیکه از ولایات میآمدند در منازل رفقاء دیگر پناه داده میشدند و بدینقرار اعضای خانواده ها در مجموع خصوصیت سیاسی کسب می کردند. کلیه اعضای خانواده ها، اعم از جوانان - پسران و دختران، پیرمردان و پیر زنان و حتی کودکان برای انجام کارهای سیاسی و تبلیغاتی و تأمین ارتباطات، سهم میگرفتند. برای رساندن اطلاعات و اوراق تبلیغاتی از وسایل گوناگون استفاده بعمل میآمد و حزب مخفیگاه های معینی برای اقامت رفقاء در حال اختفا و سازماندهی

امور حزبی در اختیار داشت. منابع در آمدهای سریعی عیارت از حق العضویت ها و اعانه ها و امدادهای خانواده ها بود. گروهی از رفقا به عنوان گوناگون بخاطر امرار معیشت و کمک به چرب به کارهای شاق و دشوار میبرداختند و گروه دیگر تحت پوششهای گوناگون و نامهای مستعار به کارهای فعال سیاسی مشغول بودند. در این امر تدابیر قبلی سازمانی حزب که در سالهای اخیر حاکمیت جمهوری محمد داؤد اتخاذ شده بود، کمک نمود. مسئولین حرفه ای در تمام ولایات از قبل وجود داشتند و در شرایط اختناق امنیتی، رهبری سازمانهای مخفی حزبی را در دست خویش گرفتند.

همستگی درون حزبی و روحیه وقف بزرگ که در میان خانواده های رفقا ایجاد شده بود، انجام وظایف خطیر سیاسی را در شرایط اختناق و پیگرد پولیسی رژیم امکان پذیر ساخت. حزب از خانواده های زندانیان و شهدا مواظبت میکرد و آنها از لحاظ مادی تا حدود امکان کمک میشدند. در مجموع، روحیه فدائکاری و از خود گذری مادی و معنوی در میان اعضای حزب و خانواده های ایشان خیلیها بلند و نمونه وار بود که صرف در چنان شرایط و لحظات دشوار از سوی گروهی از مبارزان سرسپرده آزادیخواه متصور بوده میتواند.

رهبری حزبی بخاطر فعالیت و مبارزه اعضاء پیوسته رهنمود ها تنظیم میکرد و بخاطر حفظ و ارتقای سطح آگاهی و هوشیاری سیاسی ایشان ابلاغ مینمود. اعضای رهبری در میان خویش تقسیم وظایف و برنامه مشخص داشتند. بگونه مثال: یک تن ایشان وظیفه تأمین ارتباط با گروه ها و سازمانهای دیگر سیاسی و بویژه با بخشی از حقیقتها را ایفاء میکرد؛ در حالیکه یک تن دیگر وظیفه تأمین ارتباط با سازمانها و اعضای حزب در ولایات را بر عهده داشت. به همینگونه، اعضای دیگر وظایف تبلیغاتی، سازمانی، ارتباط با خارج و عدم تابا اعضای رهبری وظایف کشور و امور دیگر را انجام میدادند. بخاطر احتیاط، در قدمه های مختلف رفقای مشخص، برای قبول مسئولیتهای معین وجود داشتند. بمجرد یکه برخی از مسئولین افشاء، کاملاً مخفی یا بازداشت میشدند، رفقا در احتیاط، بلاوفقه اجرای وظایف معنی ایشان را بر عهده میگرفتند.

کمیته رهبری حزبی در داخل کشور، همکاریهای گسترده، فعال و همه جانبیه سازمان دموکراتیک جوانان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را در پیوند با سیاستهای حزب، هماهنگ میساخت. اعضای این سازمانها، در همکاری و هماهنگی با مجموعه «پرچمیها»، درامر تشکل و اعتلای مبارزات آزادیخواهانه، متعدد ساختن نیروهای دیگر بشمول بخشی از خلقیهای مختلف سیاستهای حفیظ الله امین و سازماندهی مقاومت دریابر رژیم، نقش برجسته ای ایفاء کردند.

در گزارشی محترمانه که اخیراً بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است، در رابطه به جریان رویدادهای ۲۷ و ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹، که از سوی آندره گرومیکو وزیر امور خارجه، یوری اندریویف رئیس کمیته امنیت دولتی، دیمیتری اوستینوف وزیر دفاع و یوریس پونیماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کوئیست شوروی، به بیروی سیاسی آن حزب ارائه شده بود، از جمله چنین گفته میشود:

«گروه پرچمی ها در اختفای کار بزرگی را برای متحد ساختن تمام نیروهای ترقیخواه بشمول حامیان تره کی از گروه قبلی «خلق» انجام داده بودند.» پرچمیها بعنوان ادامه دهنده «راه مبارزه» حزب در دشوارترین مرحله ای از آزمایش زمان، موفق بدرآمدند و تشکل سازهای خویش را بعنوان یک سازمان سراسری پویا و پر تلاش حفظ کردند، در حالیکه شماری از سازمانهای دیگر از لحاظ تشکیلاتی از هم پاشیدند یا بوسیله رژیم به انزوا رانده شدند. بدینگونه دست کم، نیمی از بدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمیها) بمتابه یک سازمان منتشرکل، برغم پیگردهای رژیم، نه تنها زنده ماند، بلکه در آستانه سرنگونی رژیم تکنار حفیظ الله امین، پرتحرک و نیرومند سربرون آورد و در پیوند برانداختن رژیم و در تحولات بعدی در جامعه، نقش تعیین کننده ای ایفاء نمود.

(فصل ششم)

تشدید اختلافات در میان خلقیها و کودتای درون قصر

بن از آنکه کار تصفیه پرچمیها یکسره گردید و نیروهای دیگر سیاسی و شمار زیادی از شخصیت‌های اجتماعی و فرهنگی سر به نیست شدند، اختلافات درونی دولت رهبری خلقیها بروز کرد، بشدت گسترش یافت، تشدید گردید و به خصوص مت آشنا ناپذیر مبدل گشت. یکباره دیگر تکرویها، جاه طلبیها و آزمندیهای بی‌لجام حفظ الله امین حتی نزدیکترین افراد نسبت به وی را، دربرابر ش برانگیخت. او به هیچ چیز قناعت ننمیکرد، بجز حکمرانی مطلق خودش و تابعیت پیچون و چرا از جانب دیگران و هنوز هم چیزهایی بیشتر میخواست. تضاد های آشکار - در منافع و مواضع، در طرز دید و برداشت از مسائل، در شیوه های برخورد و در ملاحظات سیاسی - گروهی از رهبران و فعالان خلقی را دربرابر امین قرار داد. ولی او پیوست به گذشته سیاست های خیله، توطئه، تحریک، مقابله، تضعیف، خشونت و تشدد را متناسبآ در مقابل آنان بکار گرفت. هنوز بیش از چند روزی از عزیمت رهبران پرچمی به خارجه نگذشته بود که در ماه جولای ۱۹۷۸ محمد اسلم وطنجار از سمت معاون صدراعظم اضافه بست گردید و بعیت وزیر امور داخله تعیین گردید. بعد از آن امین و وطنجار آشکارا در مبارزه و مخالفت با خاطر کنترول ارش قرار گرفتند. تره کی بشدت خواهان آن بود که وطنجار اداره وزارت دفاع را بر عهده خویش بگیرد، ولی امین حاضر نبود که این مقام را به کسی واگذار نماید. سرانجام تره کی وادار گردید که به یک سازش غیر طبیعی تن دردهد و آن اینکه: خود او وزیر دفاع باشد و امین معاون وی.

در حالیکه این پست برای تره کی نامی بیش نبود و تسام اداره امور بُدست امین، کما کان متمرکز باقی ماند. دیری نگذشت که وطنچار از وزارت داخله نیز بر کنار گردید و باز دیگر بحیث وزیر مخابرات، ولی بدون سمت معاون صدراعظم، تعیین گردید.

پس از حوادث هرات، در جلسه مؤرخ ۱۷ مارچ ۱۹۷۹ در جلسه شورای انقلابی وضع مشوشی بوجود آمد. امین از جانب وطنچار و سید محمد گلابزوی مورد سوال قرار گرفت مبنی بر اینکه: چرا چنان حوادث در فرقه ۱۷ هرات رخداد، در حالیکه او رهبری وزارت دفاع را علماً در دست دارد؟ درین جلسه سازش دیگری صورت گرفت. وطنچار بحیث وزیر دفاع تعیین گردید و امین به حیث صدراعظم تحت عنوان "لمری وزیر" ولی امین نه تنها نفوذ خویش را در ارتش حفظ و توسعه داد، بلکه دوتن از نزدیکان خویش: محمد یعقوب و اقبال وزیری را بالترتیب بحیث قوماندان عمومی ارکان حرب و رئیس عمومی امور سیاسی اردو، به صفت معاونین وزیر، مقرر کرد.

با نگونه علایقی مبنی بر اختلاف میان تره کی و امین از بهار ۱۹۷۹ پدید گردید و در مطبوعات جهانی راه یافت. راجا انور در اثر خویش موسوم به "ترازدی افغانستان" اظهار میدارد:

«باوصف اینکه تره کی در مارچ ۱۹۷۹ گفت: "میتوانیم بگوییم که من و امین چون گوشت و ناخن هستیم که از هم هرگز جدا نمی شوند" ، ولی اختلافات چنان جدی بود که با این حرقوها ماست مالی شده نمیتوانست. درواقع تاریخ ۲۶ مارچ آخرین فصل مناسبات پدری و پسری یا استادی و شاگردی میان تره کی و امین بود».

تا تابستان سال ۱۹۷۹ اختلافات میان وطنچار و امین شدت گرفت. راجا انور مینویسد:

«وطنچار با استفاده از مقام خویش بحیث وزیر دفاع قوماندانان را نزد تره کی میآورد تا پیوند های شخصی میان آنان تأمین گردد. ولی امین که از اپریل ۱۹۷۹ یکنون از وفادارترین افراد خویش، سید داؤد تلومن را بحیث قوماندان گارد

ارگ و پادی گارد ترہ کوئی تعیین کرده بود، بوسیله وی از تسامح جریانات مطلع میگردید. امین روز دیگر فرماندانان را مورد عنایت و تنقید خویش قرار میداد و کارهای کرده جانب مقابل را ناکرده میساخت. علاوه بر آن، تمام کلیدهای قدرت اعم از نظامی و ملکی بدست امین بود».

امین دریانیه های خود به تکرار میگفت: کسانیکه در ماحول ترہ کی قرار دارند، از وی بخاطر اهداف خود استفاده مینمایند. او بعد ها آنان را «کنجکی ها» مینامید و میگفت که ایشان دشمنان طبقه کارگر هستند. به تاریخ ۱۴ جولای سالگرد تولد ترہ کی چنان پرمصرف و پرهیا هو بر پا گردید که دریک کشور فقیر و جنگ زده مانند افغانستان، خارج از تصور بود و پیرامون آن شایعات زیادی بوجود آمد. سعی میشد که در ظاهر همه چیز عادی نشان داده شود ولی در عمق خیلیها پر تنشیج بود. میگویند که آن سالگرد به آنگونه از جانب امین برپا شده بود تا وفاداری خویش را به استاد نشان بدهد، ولی در واقع برای تحفیض مقام وی باین امر مبادرت ورزیده بود.

امین کم و بیش عین شبیه هائیرا که برای طرد پرچمیها از شرکت در حاکمیت بکاربرده بود، دربرابر رفقاء خلقی خود نیز بکار گرفت. او قدم بقدم با کسب اکتریت در مقامات رهبری مواضع خود را تعکیم میبخشد و مخالفین خویش را در تنبگاهها قرار میداد. در جریان مبارزه برای قدرت او تاریخ ۲۸ جولای بار دیگر ظاهر ابیت معاعون ترہ کی در وزارت دفاع موضع سائق خود را بدست آورد و دوتن از مخالفین وی: وطنبار باردیگر بحیث وزیر داخله و شیرجان مزدو بار بحیث وزیر سرحدات و قبایل مقرر گردیدند و در عین زمان دوتن از وفاداران شخصی امین، بیرک شواری و محمد قفری، بفرض نظارت بر فعالیتهای آنان بحیث معینان وزارت خانه های متذکره گماشته شدند. امین پست قبلی اولی خود، وزیر امور خارجه و معاعون صدراعظم را به شاه ولی واگذار گردید. او با تعیین سالم مسعودی بحیث وزیر تعلیم و تربیه و عبدالرشید جیلی بحیث وزیر مشاور، افزون بر محمود سوما و منصور هاشمی، در واقع تمیز چهار نفری خویش هنگام تحصیل در امریکا دوباره تشکیل کرد.

میگویند که یکی از خصلتهای دیگر امین برای انداختن جنگ روانی و برانگیختن مخالفین خوبیش بود تا برای سرکوب یا تحریب آنان بهانه بدست آورد. او دربرابر مخالفین خلقی خوبیش اصطلاحات "باند جهان‌نفری" (محمد اسلام وطنچار، اسدالله سروری، شیرجان مزدوریار و سید محمد گلابزوی) و "کنجکی ها" (صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، عبدالکریم میشاق) را آنقدر به تکرار بکار می‌برد تا ایشان از جا درروند.

در جریان ماه اگست ۱۹۷۹ اختلافات درونگروهی شدت اختیار کرد و مناسبات شخصی میان تره اکی و امین تیره گردید تا اینکه پس از بازگشت تره کی از کیویا علی شد. تره کی به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۷۹ در رأس هیأتی جهت شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک منعقده هاوانا مسافرت نمود و در راه یازگشت با برزنف رهبر شوروی ملاقات نمود. میگویند که اکثریت اعضای هیأت او بشمول سید داؤد تلون آشکارا از وفاداران امین بودند. صرف نظر از آنکه داستانهای زیادی گفته شده است مبنی بر اینکه حین پذیرائی از تره کی در میدان هوایی کابل اسدالله سروری می‌غواست که امین را تبرور نماید و عزیز احمد اکبری، خواهر زاده اش از این پلان به امین خبر گشی کرده بود یا اینکه سید داؤد تلون از صحبت‌های تلفونی اسدالله سروری با تره کی حین اقامت در کیویا برای امین خبر چینی کرده بود، واقعیت اینست که بی اعتمادی شدیدی میان دو جناح خلقیها به خصوصت آشکار مبدل شده بود. شایان یادآوری است که صرف هنگامی خلقیها متوجه زیانها و خطرات شدید اعمال حفیظ الله امین شدند که لبه تیز شمشیر وی علیه خود آنان برگشت.

سومین گزنتای حفیظ الله امین

و یکبار دیگر غصب انحضراری قدرت:

تنش میان هردو جناح، بویژه پس از بازگشت تره کی شدت اختیار کرد. در مورد اینکه گفته می‌شود در مسکو گربا رهبران شوروی تره کی را علیه امین برانگیخته باشند، چندان مؤثث نیست. همچنان این ادعا که ببرک کارمل و نور محمد

تره کی، به وساطت شورویها در مسکو ملاقات کرده باشند، حقیقت ندارد. زیرا تشدید تنش میان دو جناح خلقی مسأله تازه‌ای نبود که با بازگشت تره کی بوجود آمده باشد یا شورویها چنان ملاقات تحریک آمیزی را ازaman داده باشند که نتایج آن پیشینی شده نمیتوانست و امین حتماً از آن مطلع میگردید.

در رابطه به تنش میان تره کی و امین موضع رهبری اتحاد شوروی از روی دو سند سری ایکه اعیراً بر روی شبکه اینترنت پخش گردیده است، به روشنی آشکار میگردد.

برگردان یکی از اسناد متذکره (گزیده شده از فیصله جلسه مؤخر ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۹ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) از زبان انگلیسی به زبان فارسی پقراراً زیر است:

«رهنمود زیرین به سفیر در کابل تصویب است.

(اول) سفیر شوروی موظف میگردد که با تره کی و امین ملاقات نماید و عاجلاً این آرزومندی را ابراز بدارد که هردوی ایشان دربرابر انقلاب احساس مسئولیت از خود نشان بدهند. به نام نجات انقلاب، ایشان باید باهم کنار آیند و در هم‌آهنگی از یک موضع اتفاق نظر گار نمایند. دوبارچگی در رهبری برای آرمان انقلاب و برای مردم افغانستان گشته خواهد بود.

هرگاه امین به ملاقات مشترک بکن و عین پیام را به وی برسان».

بمتابه سند دوم، متن زیرین از پروتوكول نمبر ۱۰۶ نقطه ۴، اشد محروم، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پخش شده بر روی شبکه اینترنت، برگرفته شده است:

«برطبق اطلاعات و اصله از تمام مجاری درباره اوضاع در رهبری افغانستان، رویدادها در روزهای اخیر در انتداد خطوط زیرین اکتشاف کرده است: با بازگشت از هواخا، به تره کی از جانب امین اخطار داده شد که کارمندان خیلی نزدیک به تره کی - وزیر امور داخله (اسلم) و طنچار، وزیر مخابرات (سید محمد) گلابزوی، وزیر امور سرحدات (شییرجان) مزدوریار و رئیس ارگانهای

امنیت دولتی (اسلام الله) سروری - از کار برگنار شوند و به بیانه اینکه در یک توظیه اعیان یا لیستی ملکیه امین دست داشته اند، مورد مجازات قرار گیرند. تلاش‌های تره کی مبنی بر اینکه امین را قائم بازد تا از تقاضاهای خویش دست بردارد و در رهبری وضع را عادی بسازد، بچائی نرسیند. تمام شواهد مؤید آنست که امین با استفاده از غایابت تره کی زمینه های تضمین متوجه کردن تمام قدرت واقعی را بدست خویش بشمول ارش و ارگانهای امنیت دولتی مساعد ساخته بود.

با تشخیص سیر حوادث؛ تره کی سرانجام در آستانه تصمیم بود که امین را از رهبری برگنار نماید، ولی او عدم قاطعیت و دو دلی از خود نشان داد و شاید هم به کمبود نیروی کافی برای انجام نیت خویش دچار بود.

پیام بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از تره کی و امین تقاضا مینمود تا نیروهای خویش را یکجا سازند و موضع برونس یکپارچه اتخاذ کنند، بوسیله آنان و دیگران بخوبی استقبال گردید، ولی برغم آن، امین برای نیل به هدفهای خویش فعلانه به کار ادامه میداد و تره کی مانند گذشته قاطعیت نداشت و آشکارا قادر به پایان بخشیدن به فعالیتهای امین نبود. درنتیجه تمام اهرم های قدرت واقعی اکنون در دستهای امین است. او رهبری نیروهای مسلح، ارگانهای امنیت دولتی و ارگانهای امور داخله را نظارت مینماید. در این جریان، امین تره کی را بطور کامل با استفاده از نیرو تجربه کرده است؛ هیچگونه دسترسی به وی حتی برای نمایندگان ما ممکن نیست. بخصوص با پهنه گیری از داستان تبادله آتش در امامتگاه تره کی که دو تن بشمول محافظت جان امین کشته شدند، امین آشکارا تقاضا نمود تا تره کی تمام مقامات خود را ترک بگوید.

برطبق آخرین اطلاعات که در جریان یک مذاکره با امین از سوی نمایندگان ما حاصل گردیده است، درنظر است که یک پنجم کمیته مرکزی حبخ ا به تاریخ ۱۶ سپتامبر دایر گردد. به تره کی گفته خواهد شد که داوطلبانه از نام مقامات خود بر اساس بیماری دست بکشد و حتی اگر او موافقت نکند، تصمیمی در این باره اتخاذ خواهد شد.

امین تقاضاهای رفقای ما را مبنی بر دادن آگاهی به وی که چنین اقدامی نتایج وخیم هم برای حزب و هم برای کشور به بار خواهد آورد، نادیده گرفته است. در تحت چنین شرایطی، موضع ما در این مرحله مطابق به خطوط زیرین خواهد بود:

(اول) با درنظر داشت وضع واقعی امور که اکنون اکشاف کرده است، ما نباید از ارتباط با امین و رهبری تحت ریاست وی اباورزیم. در عین زمان ما تلاشهای ممکن را بکار بندیم تا از وارد آوردن تضییقات بر حامیان تره کی دست بگیرد. ما باید از تماسهای خود را با امین استفاده نمائیم تا از دید سیاسی و نیات وی تصور روشی و دقیق بدهیم آورزیم.

(دوم) مشاورین نظامی مشغول در نیروهای افغانی و همچنان مشاورین ما در ارگانهای امنیت دولتی و امور داخله باید در جاهای خود باقی بمانند، وظایف مستقیم خویش را در ارتباط به آمادگی و پیشبرد عملیات رزمی دربرابر دسته بندیهای شورشیان انجام بدهند، ولی البته بدون هیچگونه سهمگیری در اقدامات اختناق آمیز علیه مردم که مورد بی عنایتی امین فرار گرفته اند و در صورتیکه به واحدهای ارتش دستور انجام چنین اقدامات داده شود.

(سوم) ارسال سلاحها و تجهیزات نظامی شوروی به افغانستان تا حدودی قطع گردد، عدالتاً به ارسال پرزره جات و مهمات مورد ضرورت در مبارزه علیه شورشیان، محدود شود.

(چهارم) ما باید از امین تقاضا نمائیم و نظر خویش را ابراز بداریم، هرگاه تره کی از مقامات خود برکنار شود، ضرورت به انجام اقدامات اختناق آمیز دربرابر وی و یا انجام نوعی معاقمه او نمیباشد».

در مورد اینکه آیا چهارتن از اعضای رهبری خلیفهای طرفدار تره کی پیشستی میکردند که امین را از میان بردارند و با امین یازرنگی خاصی زمینه سازی نمود تا خود بار دیگر ابتکار را در دست بگیرد، بجای خودش باشد. مسئله اینست که مخصوصیت میان دوچنان، خلیفها و خامت کسب نمود و در این میان خبرچینان که نقش دوگانه ایفاء نمینمودند، آتش خصوصت را تیزتر کردند. تقاضا از پوزانوف سفیر

شوروی برای پادرمیانی جهت تخفیف تشنیج میان تره کی و امین نه تنها به این امر کمک نکرد، بلکه موجب تشدید تنش میان آن دو گردید. زیرا با کشیدن پای سفیر به این ماجرا که خصوصت در آخرین نقطه اوج خود رسیده بود، گویا امین شاهد با اعتباری برای سلب قدرت از تره کی بدلست آورده بود.

قضیه از اینقرار بود که تره کی و امین دیگر تحمل دیدن یکدیگر را به تنهائی نداشتند. قرار معلوم تره کی از سفيرشوری تقاضا بعمل آورده بود که میان او و امین میانجی گری نماید. به تاریخ ۱۴ سپتامبر، ساعت ۴ بعد از ظهر، درحالیکه پوزانوف نزد تره کی در حرم‌سرای ارگ بود، از امین نیز تقاضا بعمل آمد که نزد ایشان بیاید. ظاهراً بعهد و رود امین، محافظین تره کی از بالای زینه های عریض و طوبیل حرم‌سرای گویا براو آتش کرده باشند و در اثر آن بجای امین، سید داؤد تلون کشته شد و نواب مجرروح گردید و شنبه‌نگام در شفاخانه جمهوریت بنحو مرموزی بقتل رسید. اینکه آیا نعست محافظین تره کی از بالا آتش گشوند یا نفرات امین از پائین تحریکات عمده بوجود آوردن، معلوم نیست. غیر قابل باور به نظر میرسد که باحضور پوزانوف بحیث شاهد، محافظین تره کی آگاهانه از فاصله دور درحالیکه امین پس از دقایقی در تیررس ایشان قرار میگرفت، آتش کرده باشند. به هر حال، این حادثه برای امین بهترین بهانه بدلست داد که تره کی را فوراً خلع ید نماید. محافظین تره کی به دستور امین فوراً کشته شدند. امین تره کی را در ارگ زندانی ساخت که سه هفته دیگر زندگی خویش را در آنجا سپری نمود و تلون و نواب را بمنایه قهرمانان چندین مرتبه ای تجلیل کرد.

کودتای سوم امین واينبار برضد خلقیها به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ به تحقق رسید. شایان تذکر است که کودتای اولی امین علیه محمد داؤد، کودتای دومی وی علیه پرچمیها و کودتای سومی اش علیه تره کی و بخش بزرگ خلقیها به انجام رسید. از این تاریخ به بعد خلقیها به دو بخش یا دو جناح، آشکارا تقسیم شدند. امین در همین روز، چهارتن از وزراء (طنچجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری) را از مقامات ایشان سبکدوش نمود. فردای آن در جلسه کمیته مرکزی، او تره کی را به سوء قصد علیه خویش محکوم ساخت و به تاریخ ۱۶ سپتامبر وی را تحت عنوان

دلایل پیماری مستعفی و خود را بجایش منشی عمومی کمیته مرکزی حزب اعلام نمود. پس از آنکه او تمام قدرت را بدست خود گرفت، برطبق عادت پیشین خود، نزدیکترین افراد و فدار به خویشن را در پستهای کلیدی گماشت. او برای اینکه دیگر رقیبی در رهبری نداشته باشد، دوکنور شاه ولی را بحیث چهره دوم در حزب و دولت، بحیث معاون صدراعظم، وزیر امور خارجه و منشی کمیته مرکزی تعیین نمود.

اگرچه شاید قبول این تغییرات برای اکثریت اعضای کمیته مرکزی خلقی کارسهای نبود، ولی شاید ناگزیر برای حفظ جان خویش بآن تن دردادند و آنude از فعالان حزبی که باین یا آنطريق ابراز نارضایتی کردند یا علیه امین بمبازه برخاستند، بلادرنگ بازداشت شدند یا سر به نیست گردیدند. ولی از همینجا تخم بدینی، نفرت و مخالفت نسبت به امین در میان اکثریت اعضای رهبری و فعالان خلقی به جوانه زدن آغاز کرد. چهار تن از وزرای معزول شاید راه دیگری نداشتند جز این که به سفارت اتحاد شوروی در کابل پناه ببرند. مقامات شوروی نیز شاید راه دیگری نداشتند جز این که آنانرا بپذیرند. در غیر آن ایشان با شکنجه های فجیع و مرگ حتمی از جانب امین روپرتو میشدند و این امر موجب بدنامی شوروی میگردید. در نوامبر ۱۹۷۹ پوزانوف از افغانستان بازجوسته شد، ولی او قبلاً از عزیمت خویش سه تن از پناهندگان (وطنجار، گلابزوی و سروری) را در یک طاره ترانسپورتی به شوروی منتقال داد.

ملاحظه اعمال خود پرستانه امین، توطئه ها و بیباکیهای وی که دیگر حدود و ظفور نمی شناخت با آخرین شیوه پرازدیسه دستیابی کامل به قدرت، مسلماً مقامات مسئول شوروی را تکان داده و نفرت و خشم ایشان را برانگیخته بود. شوروی در سیاستهای افغانستان از مصالح پیشین و بعثبه فصل نوبنی از مناسبات بویژه درسالهای پاصلطاح "انقلاب خلقی" سخت در گیر شده بود و بهولت نیتوانست خود را از این مخصوصه نجات بدهد. دولت خلقی چه در زمان تره کی و چه امین چنان به شوروی چسپیده بود که ناگزیر در این یا آن مسأله باین یا آن طریق پای آن کشانده میشد. یکبار دیگر به رعایت عننه مناسبات میان کشورهای همسایه، این شوروی بود

که باید جاگزینی دیسیسه آمیز و زور گویانه امین را بعیث نخستین کشور تبریک میگفت. چنانکه، اگرچه با تعلل، ولی به تاریخ ۲۹ سپتامبر این تشریفات دبلوماتیک را انجام داد. پس از آن همسایه های دیگر و برخی کشورهای دیگر اعم از شرقی و غربی چنین رسم معمول دبلوماتیک را بجا آوردند.

پس از آنکه امین از تعکیم قدرت خویش در ارتش، حزب و دولت اطمینان حاصل نمود، به تاریخ ۶ اکتوبر همسر و شماری از نزدیکان خانواده تره کی را به زندان پلچرخی منتقل ساخت. به تاریخ ۱۹ اکتوبر از طریق رادیو و تلویزیون بعنوان یک خبر عادی اعلام گردید که تره کی در اثر بیماری وفات کرده است. ولی در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰ معلوم شد که او در شب ۱۹/۸ اکتوبر بوسیله یک بالش در یک اتاق کوچک زیر زینه کوتی باعجه ارگ بر روی یک تخت بی پایه بگونه فجیعی خفه شده بود. قاتلین عبارت بودند از: روزی آمر سیاسی گارد، شایسته افسر گارد و اقبال قوماندان گارد.

مناسبات میان رژیم امین و اتحاد شوروی بگونه کج دار و مریز ادامه داشت. امین تلاش مینمود که آن مناسبات را عادی و حتی دوستانه تراز گذشته جلوه دهد. نقاط نظر اتحاد شوروی در ارتباط با رژیم امین درستند سری زیر، پخش شده بر روی شبکه اینترنت، مشخص گردیده است. این سند گزارشی است که از سوی گرومیکو، وزیر امور خارجه - اندرopoف، رئیس کمیته امنیت دولتی - اوستینوف، وزیر دفاع - پونیماریوف، رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کمیته مرکزی آن حزب به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۷۹ ارائه گردیده است.

(اشد محترم، پرونده ویژه)

« به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، وضع در افغانستان به دنبال رویدادهای ۱۳ - ۱۴ سپتامبر امسال که درنتیجه آن تره کی از قدرت برآنداخته و سپس جسمًا از میان برداشته شد، فوق العاده بفرنجیانی مانده است.

تلاشها برای تحقیم مواضع قدرت امین بموازات چنان حرکات تصنیعی مانند آغاز به تجدید کار طرح قانون اساسی و آزادی برقی افرادیکه قبل از زندانی شده بودند، درواقع میزان پیگرد در حزب، ارتش، دستگاه دولت و سازمانهای ملکی گسترش یافته است...

برطبق اطلاعات دست داشته ما، در حال حاضر اعدام گروهی از اعضای بیروی سیاسی (زیری، میثاق، پنجشیری) که متهم به فعالیت جناحی "ضد حربی و ضد انقلابی" هستند، برناهه ریزی گردیده است. در پنجم کمیته مرکزی ح دخ اکه اخیراً انجام گردید، امین در مقامات رهبری حزب اشخاصی را که بیش از همه به وی وفادار هستند، بشمول شماری از خویشاوندان خویش را گماشته است... اخیراً نشانه های مشخص این حقیقت وجود داشته است که رهبری جدید افغانستان درنظر دارد که یک "سیاست متوازن" را در رابطه به نیروهای غربی در پیش بگیرد. بخصوص تشخیص گردیده است که نمایندگان ایالات متحده امریکا براساس تعاملات خویش با افغانها درباره امکانات تغییر در مسی سیاسی افغانستان درستی که موجب خورستنی و اشتبکت میگردد، به تبعیجه رسیده اند.

مناسبات رژیم امین با ایالات متحده امریکا پس از هجوم بیباکانه کماندوهای امین بر اختلاف کنندگان سفير امریکا در کابل و کشته شدن ادلب دايس سفیر به تاریخ ۱۴ فبروری ۱۹۷۹، لرزان شده بود. امین درحالیکه چهارده مرتبه قبل از این ملاقات نموده و مناسبات خوبی با وی تأسیس نموده بود، ولی جاه طلبی های آمیخته با تعصبات وی اجازه نداد که در حادثه اختلاف وی با معقولیت عمل نماید. پس از آن، وی آشکار و پنهان خیلیها تلاش بخراج داد تا خود را به آنکشور نزدیک بسازد. او بارهای دیگر شارژ دافیر سفارت امریکا را در کابل ملاقات نمود و پیام های حسن نیت ارسال داشت، ولی دیگر عمر سیاسی وی کفایت نکرد که به آخرین آرزوی خویش، یعنی بازی آشکار روی دیگر سکه شخصی دست یابد.

امین از گذشته ها خودرا یکتن از وفادار ترین مهره های طرفداران مسئله پشتونستان میشمرد. او تره کی را پس از سبکدوشی وی که چرا با جنرال ضیاء

الحق، رئیس جمهور پاکستان در هاوانا ملاقات کرده است، به سازش با مقامات آنکشور روی این مسأله متهم گرد. اما، او خود پس از غصب کامل قدرت به کلید آن قفلی که در دست پاکستان بود، دست انداخت، ولی دست خالی ماند. زیرا او در این مسأله مانند هر امر دیگری برای بقای قدرت خویش عجلانه عمل کرد. در رابطه به تلاشهای رژیم امین جهت نزدیکی با پاکستان، کلیه تاریخ‌نگاران که بمسایل مربوط به آن‌زمان افغانستان پرداخته‌اند، نظریات مشابه دارند. میر محمد صدیق فرهنگ در پنج قرن اخیر در افغانستان مینویسد:

«راجح به اقدامات امین درجهت نزدیکی با کشورهای غربی و همکاران آن در منطقه در "استناد لانه جاسوسی" آمده است که پس از رسیدن امین به مقام اول، وزیر خارجه او شاه ولی در ملاقات با نیوسام معاون وزارت خارجه امریکا به او خبر داد که: "جنرال ضیاء و آفشاوهی رئیس دولت و وزیر خارجه پاکستان هردو به کابل دعوت شده‌اند و حکومت (افغانستان) می‌خواهد اختلافات خود را با پاکستان رفع کند"».

در مورد آمادگیها برای پذیرائی آغا شاهی وزیر خارجه پاکستان با پای انداز های سرخ قالینی در میدان هوائی کابل و تغییر مسیر او به بهانه هوای خراب، حرفا و حدسیات گوناگون وجود دارد. درواقع، طوریکه یکتن از آگاهان یادداشت کرده است، امین از ضباء الحق و آغا شاهی مشاور او در امور سیاست خارجی پاکستان دعوت بازدید از افغانستان را بعمل آورد. قرار بود که به روز ۲۲ دسمبر آغا شاهی به کابل وارد گردد. برای او در میدان هوائی قالین سرخ انداخته شد و شاه ولی در میدان انتظار اورا می‌کشید. ولی طیاره او فضای کابل را عبور و مستقیماً بسوی ایران پرواز کرد. به کابل اطلاع دادند که نسبت خرابی هوا، نشست طیاره ممکن نبود.

امین برای تره کی کیش شخصیت بوجود آورده بود تا در ورای آن سپر، نخست پرچمیها را بکوبد و چنگالهای خود را به جان حزب و دولت سخت چسباند و پس از آن تمام گناهان خود را بر عهده وی افگند. اگرچه عکس العملهای معنی از جانب خلائقها در اینجا و آنجا صورت گرفت، ولی از جانب امین سرکوب گردید.

میگویند که قرار براین بود که به تاریخ ۲۰ اکتوبر قیامی نظامی از جانب طرفداران تره کی انجام گیرد، ولی برای انجام آن آمادگی و هماهنگی لازم وجود نداشت و صرف فرقه ۸ ریشخور به اقدام آغاز کرد که یک قیام خشونتبار بود و ۲۴ ساعت دوام کرد. امین برای راه گم کردن، غلام محمد فرهاد رهبر حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت) را مسئول آن شمرد و وی را زندانی ساخت.

امین خیلی تلاش کرد تا چهاره "دموکرات" و قابل قبول برای خود در میان مردم، بگیرد، ولی چنین یک فریب پرگ و آشکار را هیچکسی نمیتوانست بیدارد. او شمارخویش مصونیت، عدالت، قانونیت را قرار داد. او اظهار میداشت که تره کی مشتاق کیش شخصی خویش بود، دو حالیکه از نظر هیچکسی پوشیده نیست که امین خود ایجاد کننده و تشویق کننده این کیش بود. او بیرحمی های سازمان جهنمی اگسا را اعتراف نمود و برای فریب اسم آنرا "کام" گذاشت؛ یعنی کارگری اطلاعاتی مؤسسه و برادرزاده و دامادش، اسدالله امین را در رأس آن قرار داد. اسدالله امین در گذشته نیز دوش بدوش با اسدالله سروری در اگسا همکاری میکرد و در فن شکنجه دهی و آدمکشی استاد شده بود. درباره "کام" باید گفت که این کلمه فارسی دری معنی مراد و مقصود آمده است و بهمنی معنی عبدالرحیم مجید، پسر عبدالمجید زابلی شرکت تولید نوشابه های غیر الکهولی خویش از قبیل کوکوولا، فانتا، اسپرایت را بنام کام مسمی ساخت. امین بدون توجه به آن مخفف دستگاه شکنجه و ترورخویش را نیز کام نام نهاد و به شرکت هدایت داد که بصورت فوری اسم آنرا تعویض نماید. رئیس شرکت ناگزیر این کار را گرد، ولی در سال ۱۹۸۰ بار دیگر اسم شرکت خویشن را کام گذاشت. البته این یک نمونه خیلی عادی است، ولی نشاندهنده خودخواهی امین بود که هر چه را هرسوس میکرد باید النجام میگرفت. نمونه بارز تر در این ردیف: امین نام های تاریخی شهرهای پرسابقه، معروف و قدیمه افغانستان چون لشکر گاه را بنام "نواب شار" و شهر جلال آباد را بنام "تلون شار" درین کشته شدن آنها در حادثه تیراندازی در ارگ که شرح آن قبل گذشت، از نو نام گذاری نمود. این دیگر واقعاً به مسخره گرفتن و بازی با تاریخ بود!

لشکرگاه نام شهر معروف دوران سلاطین غزنوی است که بخصوص در زمان حاکمیت سلطان مسعود غزنوی از اهمیت بزرگ نظامی و استراتژیک برخوردار بود. جلال آباد در عصر بابریها بنا نهاده شده بود و بویژه در دوران سلطنت جلال الدین اکبر از شهرت و عظمت بهره مند بود. ولی در هر حال، میگویند که در مجموع مردم اشتباه نمی‌کنند، ایشان هرگز آن نامگذاریهای خودسرانه را پذیرفته‌اند و پس از سقوط حاکمیت امین در نهضتین روزهای سال ۱۹۸۰ نام‌های گذشته تاریخی دو شهر متذکرۀ اعاده گردید.
 امین ترکیب کمیته مرکزی حزب ویروی سیاسی آنرا مورد تجدید نظر قرار داد و دو تن دیگر؛ عبدالرشید جلیلی و عبدالحکیم شرعی را بهیث اعضای جدید شامل ساخت. ترکیب اعضای پیروی سیاسی چنین بود:

۱. حفظ‌الله امین
۲. شاه ولی
۳. صالح محمد زیری
۴. غلام دستگیر پنجشیری
۵. محمود سوما
۶. عبدالکریم صیاق
۷. عبدالرشید جلیلی
۸. عبدالحکیم شرعی

برای فریب، یک کمیته پنجاه نفری برای تسویه قانون اساسی بوجود آمد و شماری از زندانیان بهیث "حسن نیت" رها شدند، ولی در جریان قدرت کوتاه او بر شمار زندانیان بگونه قابل ملاحظه‌ای افزایش بعمل آمد.

(فصل هفتم)

وضع من در زندان پلچرخی
پس از ابلاغ حکم اعدام

مقاومت برای زنده ماندن و امید را تا آخرین لحظه از دست ندادن از یکسو و تسليم به مرگ و مأیوس شدن از سوی دیگر، نبرد سخت دشواری بود که در درون من میگذشت. **والعا** مبارزه میان دلیری و هراس درونی در چنین لحظات خصلت تعیین کننده دارد؛ یا انسان را تا آخرین لحظه که امکانپذیر باشد، زنده و سرپا نگه میدارد و یا قبل از فرار سیدن لحظات مرگ واقعی انسان را از پا میاندازد و میکشد. همچنان انتظار مرگ را کشیدن خلیلها دشوار است و فقط با تصور نمیتوان سختی آنان را فهمید! با وجود این، اگر انسان در عین زمانیکه امید را از دست ندهد، از مرگ زیاد نترسد، میتواند زحمت این انتظار را بهتر تحمل نماید.

بدون هرگونه تبارز خودخواهی و مبالغه گری باید اظهاریدارم که من در مجادله میان تسليم شدن قبل از وقت به مرگ و هراس ندادشن از مرگی که ناگزیر باشد، در وجود خود غلبه اراده به دوام زندگی بر تسليم قبل از وقت بمرگ را شاهد بودم.

باری امکان دست داد که بکمک یک سرباز محافظت که مردی سخت شرافتمند و اهل ولایت فاریاب بود، یادداشتی را روی چه کاغذ سگرت رفیع بنویسم و بخارج از زندان بفرستم. در آن یادداشت توطنه علیه خود و رفقا را افشاء نموده و از صدور حکم اعدام اطلاع داده بودم. یادداشت بدست همسرم رسید و بوسیله وی به کمیته مخفی مبارزان پرچمی در حال اختفاء در داخل و به رفقاء رهبری در خارج کشور ارسال گردید. من خلیل سپاسگذارم که رفقا با تحرک زیاد به دفاع از من و سایر رفقا برخاستند. هدف من از ارسال یادداشت این بود که

خانواده، رفقا و دوستان قبل از مرگ من بدانند که قربانی یک توطئه شده بودم. من دریاداشت متذکر شده بودم که تا آخرین مرق حیات به آرمانهای انسانی خویش، به رفقا، دوستان، به مردم و وطن خویش و فادار باقی خواهم ماند. این باداشه نزد چند تن از رفقا وجود دارد.

اگرچه دوماه و نیم پس از اعلام تصمیم مبنی براعدام دراینحالت باقی ماندم و کوچکترین خبر و اشاره دیگری نیامد، ولی مانند گذشته زندگی میکردم. دراین جریان امکان دست داد که با دوست عزیزم محمد طاهر بدخشی دیدار و مصاحبت داشته باشم. روزها با بدخشی با تمام قلب، احساس و وجودام صحبت مینمودم و شب هارا با آرامش خاطر میخوابیدم.

خیلی خوب بخاطر دارم که ظاهر بدخشی از اطلاعیه مبنی براعدام من بشدت تکان خورد و اظهار داشت که:

«هرگاه سرکردگان رژیم به چنین جنایتی دست بزنند، بارجنبایات و گناه های آنها هنوز هم خیلیها سنگین تر، خواهد شد». زیرا پس از مالهای زیاد، به قول بدخشی:

«مردم فقیر و مستبدیده هزاره فرزند دیگری بوجود آورده اند و او مم
قربانی بیشترانه ترین توطئه گردد، چه جنایت نزدگی!»

من با همان اوراق کاغذهای ویجه های قلم خود کار پنهانی که در دست داشتم و گاهگاهی برخی از خاطره ها و گفته هارا بادداشت میکردم، اینبار وصیت نامه پژوهشی برای همسر و فرزندانم نوشتم مبنی بر اینکه درزندگی هرگز از راه شرافتمندانه انحراف نورزند و به رفقا و دوستان برسانند که تا آخرین لحظه بیاد ایشان بوده ام. کاغذ را با چند لایه دربارچه ای پیچیدم و ظاهر بدخشی آنرا در گوشه ای از چپن پخته ای خویش درزیر استربا تار و سوزن دوخت.

اینک میبردازم به توضیح مختصر آخرین دیدار با بدخشی در زندان پلجرخی و اینکه وی را چگونه در پیش دیدگان من برند و به شهادت رساندند. برای من در زندان، مسأله خیلی با اهمیت، فرصلت نیکو و درعن حوال بسیار دردنگ و حسرت آور، دیدار با دوست گرامی و شخصیت بیمانندی که نام و خاطره اش

جاودان باد، با محمد طاهر بدخشی بود. در اینباره بعنوان آخرین دیدار با آن دوست عزیز، سطور زیرین را یادداشت مینمایم:

آخرین دیدار با

محمد طاهر بدخشی در زندان:

روزی، در ساعات شام قوهاندان محبس در زندان کوچک ما آمد و اتفاهی مارا در اطراف عین همان دهیز مرتع شکل که تعربیش قبله گذشت، تعویض نمود. با ینقرار او یک اتفاق را که در آستانه درآمد بود تخلیه کرد. ما حدس زدیم که شاید انسان مهم و خطرناک دیگری برای روزیم، در آن انتقال داده شود. بدینحاظ تمام نیمه اول شب را گوش به آواز بودیم تا اینکه سروصدا و رفت و آمد مختصراً صورت گرفت و خاموش شد. یکار دیگر نیز قبله چنین اقدامات بعمل آمده بود و فردای آن من از جای کلید قفل دروازه دریافت که نظام الدین تهدیب، یکن از اعضای رهبری پرچمنی ها را آنجا آورده بودند. ما مختصراً از عقب در باهم دوسته صحبت و در دل نمودیم، ولی به زودی وی را بجای دیگری در زندان انتقال دادند.

اینبار سختگیریها بیشتر بود. فردای آن شب که در آن باره در بالا صحبت کردم، و روزهای دیگر هر قدر از سربازان محافظ پرسیدم و جستجو کردم، حرفی نکفتند. پس از گذشت یکهفته فرست مختصراً دست داد تا از سوراخ کلید قفل داخل اتفاق را بگرم. دیدم که مردی نورانی با ریش بزرگ دقیقاً تنظیم شده برنگ خرمائی روش دربرابر چشم انداز گرفت و پس از مکث مختصراً شناختمش. دهن را بعض چشم در سوراخ کلید گذاشت و صداردم:

«طاهر، طاهر، بدخشی!»

وی فوراً در عقب دروازه آمد و پرسید که: «کشمنه هستی؟»

گفت: «بلی! چطور دانستی که منم».

گفت: «از سربازان پرسیده بودم».

چندین روز دیگر گذشت و گاهگاهی که فرصت دست میداد از عقب دروازه چند کلمه‌ای میان ما تعاطی میگردید. متدرجاً سربازان دانستند که ما هردو نه تنها دوست، بلکه خویشاوند نیز هستیم. همچنین ایشان تحت تأثیر شخصیت و حرfeای صمیمانه انسانی بدخشی قرار گرفتند و اجازه دادند که بعضًا باهم دیدار و صحبت داشته باشیم. روزهای بعد ساعتها باهم می‌نشستیم، صمیمانه وبا ذهن باز، آگنده از احترام و دوستی متقابل، باهم صحبت میکردیم.

این دیدارها و صحبت‌های تقریباً همه روزه برای ما مایه تسلی، خورسندی و متفاپلاً آموزندۀ بود. از گذشته‌ها، از دوستی‌ها و رفاقت‌ها و از اینکه بالآخره خویشاوند هم شده بودیم، یاد آوری میکردیم و بعضًا از گذشته اظهار نداشت که چرا ماما در تحت شرایط سیاسی وقت فرب خوردیم و هردو که از لحاظ احساس، دید سیاسی و اندیشه‌های خویش نزدیک بودیم و خواهرم جمله همسر و فادر، همکار و همفکر وی بود، از هم‌دیگر برای مدتی دورماندیم. البته صحبت‌های ما عمدتاً خصلت سیاسی و انسانی داشت و از موارد خانوار اگر نیز یادآوری هائی بعمل میآمد.

بدخشی در سالهای اخیر زندگی خویش نیز چه در زندان رژیم امین (هنگامیکه در دهمزنگ زندانی بود) و چه قبل از زندان محمد داؤد، فرصت یافته بود تا بطور مخفی کتاب بدست آورد و مطالعه نماید. وی همچنان فرصت‌های را که دربرون از زندان بود، افزون بر مبارزات عملی سیاسی، همه را عمدتاً وقف مطالعه مفید آثار کلاسیک و ادبیات نوین زبان فارسی کرده بود. معلومات فرهنگی وی درمورد قدما، حکما، شعراء و دانشمندان فرهنگ فارسی خیلی غنی بود. او بخشهای بزرگ متنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی را به حافظه سپرده بود و از شعرای خوب گ دیگر این زبان برای هر موردی اشعار ناب و بجا ازیاد میخواند. او خیلی خوب مینوشت، ولی افسوس و صد افسوس که این امکان را از وی گرفته بودند.

در زندان پلچرخی، بدخشی مانند من، امکانات دسترسی به کتب، قلم و کاغذ نداشت، ولی روح جستجوگر وی آرام نمیگرفست. او اندیشه‌های خود را بعضًا روی لوله‌های کاغذ تشناب می‌نوشت و برای من میداد که مطالعه نمایم و من هم با نیجه قلم خود کار که در دسترسم بود برای او برخی مطالب از اندیشه‌های

خویش را مینوشت، محمد طاهر بدخشی در زندان پلچرخی قرآن شریف را حفظ کرده بود و به آخرین بخش‌های آن رسیده بود که دشمنان انسانیت، فرهنگ و دانش، دیگر به او مجال ندادند و شهیدش کردند.

محمد طاهر بدخشی شخصیت کمیاب سیاسی و اجتماعی، مبارز، دانشمند، پژوهشگر، ادبیات شناس و از لحاظ شخصیت انسانی خویش عیقاً با فرهنگ و مهریان بود. او در بدخشنان مردپرور که گوئی روح و ذهن مردم ساده آن با فرهنگ و دانش عجین گردیده است، در میان یک خانواده متوسط الحال و برخوردار از علوم مروج مردمی متولد گردیده بود. وی که استعداد خداداد سرشار داشت نمیتوانست در محیط کوچک بدخشنان پابند باقی بماند. او پس از چند سال درس مکتب در آنجا به کابل آمد و به لیسه حبیبه شامل گردید. وی هنگامیکه هنوز خود شاگرد مکتب بود، از خویشتن مکتب سیاسی و راه و روش بخصوص داشت. او همیشه لباس وطنی به تن میکرد و خیلی مخالف غرب زدگی جوانان بود و به اندیشه رهانی ملت‌های تحت ستم دودسته چنگ زده بود.

بدخشی پیوسته با فضلا، دانشمندان، اهل عرفان، شخصیتهای علمی و ادبی، با صاحب دلان و صاحب قلمان نشست و برخاست داشت. او انسانی حق شناس بود. وی پیوسته از شاعر و صوفی وارسته دهقان کابلی که از مصاحبت با وی فیض برداشته بود، با احترام بزرگ و به نکوتی فراوان یادآوری میکرد. بدخشی پس از فراغت از لیسه حبیبه، بحیث محصل به دانشکده حقوق پذیرفته شد. و از روی حسن تصادف من هم در همان سال شامل آن دانشکده شدم. خیلی زود ما باهم آشنا، دوست، برادر و همفکر شدیم. پس از دوسال تحصیل من علاقمند در رشته اقتصاد بودم و او نیز، علیرغم تمايل به تحصیل حقوق، رشته اقتصاد را ترجیح داد. سالهای زیادی که در دانشکده تحصیل و در وزارت معادن و صنایع باهم کار میکردیم در رابطه بمسائل سیاسی و فرهنگی اندیشه‌های مشترک داشتیم.

سالهای مطالعه، مبارزه سیاسی را یکجا پشت سر گذاشتیم تا کار برای تدارک تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کنگره مؤسس آن آغاز گردید.

وی بزودی بنابر استعداد سرشار و دایش سیاسی اش بهیث عضو کمیته تدارک برای تأسیس حزب پذیرفته شد. نقشه او در تشکیل حزب و کنگره اول آن برجسته بود. محمد طاهر بدخشی و من در نتیجه شرکت در نخستین تظاهرات بزرگ خیابانی پس از سالها سکوت سیاسی، در اکتبر سال ۱۹۶۵ دستگیر و زندانی شدیم. در نتیجه ادامه اعتراضات و مقاومت شدید محصلان و روشنفکران، حکومت دو کشور محمد یوسف سقوط کرد و ما نیز او را زندان رهائی یافیم.

از نخستین روزهای برگشت اسرارآمیز حفظیه الله امین از ایالات متحده امریکا و تحمیل وی بر حزب، محمد طاهر بدخشی با او بقاپ اندیشه های شوونیستی اش مخالفت میورزید. در انشاع به دوجناح خلق و پژجم در سال ۱۹۶۸ محمد طاهر بدخشی به جناح خلقیها پیوست و من پرچمی شدم. از آنجا جدائی فکری میان من و بدخشی پدید گردید. تفاوت های فکری میان بدخشی و امین بعدی تشدید گردید که راه دیگری باقی نماند تا اینکه انشاع دیگری در درون حزب خلقیها بوجود آمد. در نتیجه آن بدخشی و علاقمندان وی از خلقیها جدا شدند و پس از مدتی وی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) را بنیاد گذاشت. این سازمان به زودی بنام "ستم ملی" معروف گردید. زیرا که در سرلوحة مرام سازمان متذکر مبارزه علیه ستم ملی در افغانستان، نقش شده بود.

محمد طاهر بدخشی در دوران حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد برای مدت هجده ماه در زندان بسر برد و شرایط دشوار و شکنجه ها را متحمل گردید. من و بدخشی در یک تاریخ، در یک روز بازداشت و زندانی شدیم. من صبح روز اول سنبه و بدخشی شام همانروز، بازداشت گردید. پا و صیف اینکه اتهامات واردہ بر من و بر بدخشی کاملاً از هم متفاوت بود و مادوتن در آن زمان از لحاظ اندیشه از هم جدا بودیم، معلوم نشد که چرا تاریخ دستگیری را عین روز تعیین کرده بودند. طوریکه بدخشی خود توضیح داد، در آغاز وی را در وزارت امور داخله به سختی شکنجه کردند و سپس به محیی دهمزنگ انتقالش دادند. بار دیگر وی را در مرکز اگسا بردنده و توأم با شکنجه ها بازجویی نمودند و پس از آن، اورا به بلاک دوم زندان پلچرخی منتقل ساختند. بعدها او را در زندان کوچک

ما در درون زندان بزرگ پلچرخی انتقال دادند. سرنوشت او تا آخرین لحظه نا معلوم بود و رژیم حتی وی را در محاکم قلابی خویش مورد محاکمه قرار نداد. ما چهار تن؛ بدخشی، قادر، رفیع و من در زندان "خاص" خویش کاملاً بسی اطلاع از آن بودیم که در برون و از جمله در میان قصر نشینان خلقی چه میگذرد. ولی شام یکی از روزها صداحای گریه، فاله و زوجه عده ای از خانمها و اطفال چنان در درون زندان پیچید و بالا گرفت که حتی بگوش های ما نیز رسید. پس از آن ما نیز در یاقین که مرگ تو رمحمده تره کی از جانب رژیم امین اعلام گردیده است. سربازان محافظ گفتند که:

«سر و صد اها از همسر و برادر زاده های تره کسی صاحب بوده است که در بیان یک زندان پلچرخی زندانی شده بودند».

یکی - دوروز از این حادثه گذشته بود، در خالیکه بدخشی، قادر و رفیع نیز در اتاق من بودند و ما باهم چای میتوشیدیم، سربازان محافظ ابلاغ کردند که همه بسرعت به اتاق های خویش برگردند و در روازه های اتفاقها قفل گردید. عزیز اکبری در حدود ساعت دو بعد از ظهر، همراه با قوماندان زندان وارد اتفاق من شد. او پس از احوالپرسی مختصری گفت:

«شاید اطلاع نداشته باشید که اخیراً در کنادر رهبری حزب و دولت تغییراتی بوجود آمده است».

وی اظهار داشت:

«اکنون امین صاحب بعیت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی افغانی وظیفه مینمایند!» وی با غرور اضافه نمود: «شعار دولت انقلابی مصثوبیت، قانونیت و عدالت است». من گفتم: «خداء کنند!»

و خیره و سرد بسوی وی نگریستم. او دوسيه کاغذی را که در دست داشت، باز کرد و طوریکه به نظر میآمد در یک فهرست علامتی گذاشت و اتاق را بر ک

گفت. گفتند که وی بعداً به آن‌قها دیگر نیز رفته و مانند اینکه در فهرست دست داشته خویش علامت گذاری کرده باشد.

فردای همان‌روز، بدخشی و صیانتامه مرا که در داخل چپن وی دوخته شده بود، از لای استر آن برون کشید و بدستم داد و گفت:

«مثل اینکه من این امانت شمارا بجایی زمانده نمیتوانم!»

گفتم: «چرا؟ خیر باشد!»

بدخشی توضیح کرد که حفیظ الله امین با او شدیداً خصوصت میورزید و فکر نمیکند که وی را زنده نگهدارد. من بخاطر تسلی وی حرفهایی گفتم. او در حالیکه میدانست، حرفهای خوشبینانه من در مورد آینده^۱ وی اثری ندارد، ولی بخاطر رعایت من موافقت کرد که در اینباره زیاد ناندیشد. او اشعار زیبائی مناسب همان حال و احوال از شعرای بزرگ چون مولانا جلال الدین بلخی، سعدی، حافظ، فردوسی، خیام و جامی زمزمه کرد. در واقعیت امر او شخصیتی نکته سنج و آگاه و یکی از چهره‌های استثنایی در شهامت و شجاعت بود.

ولی آه و افسوس، درد و آندوه که بدخشی، آن شخصیت شرافتمند و اندیشمند، آن مبارز نستوه و آزادیخواه فریخته بدست آغشته بخون درخیم، به شهادت رسید.

فردای همان نیمه شبی که خفashان اورا با جمع دیگری از انسانهای خوب جامعه ما برداشت و شهید کردند، من، قادر و رفع سحر کاه، عقب دروازه اتاق بدخشی رفیم، ولی از سوراخ کلید جای اورا خالی یافتیم. ما همه همان‌روز خیلی گریستیم و برای او از ته قلب گریستیم. یادش گرامی، خاطره اش همیشگی و روانش شاد باد!

در همان نیمه شب ماه قوس ۱۳۵۸ خورشیدی، همراه با بدخشی، شاهپور احمدزی، دوکتور علی اکبر، دوکتور گریم زرغون و جمع دیگری را به قربانگاه برداشت و شهید کردند. شاهپور احمد زی را من ندیده بودم، میگویند که او انسانی حلیم، متواضع و شرافتمند بود. سریازان مؤلف میگفتند که در اثر شکنجه‌ها، حواس وی پرت گردیده بود. درباره دوکتور علی اکبر قبل از نوشته ام ولی در مورد

دوكتور زرغون باید گفت که او یکتن از وفادارترین افراد مکتب خلقیها و از دوستان وفادار نور محمد تره کی بود. امین با وی و گروه طرفدارانش شدیداً خصوصیت میورزید.

(فصل هشتم)

نتیجه گیریها و تحلیل ها از اوضاع پدید آمده
در آخرین ماه ها و روزهای سال ۱۹۷۹
در تحت حاکمیت حفیظ الله امین

اوضاع افغانستان پس از غصب کامل قدرت بوسیله حفیظ الله امین بتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۹ به پیمانه زیادی آشفته تر و بغرنج تراز گذشته ها شده بود. جنگ داخلی در نتیجه سیاستهای ضدمردمی و اصلاحات ازیلاً بشکل مقاومت هسلحانه از نخستین ماه های ۱۹۷۸ آغاز گردیده و در سال ۱۹۷۹ شدت یافته بود. مداخلات آشکار پاکستان و سازماندهی مقاومت و "جهاد" از جانب استخبارات نظامی آنکشور مجاهدین را به نیروی کمی و کیفی قابل ملاحظه ای مبدل کرده و اوضاع سیاسی را در افغانستان خیلیها بیچیده ساخته بود.

بنا بر آن، این ادعاهای که گویا درواکنش به ورود قوای نظامی شوروی و باصطلاح "اشغال" افغانستان بوسیله آنکشور، "جهاد" و "مقاومت" آغاز گردیده باشد، قطعاً حقیقت ندارد. این امر بر هیچکسی پوشیده نیست که تنظیم های گروه های مسلح بنیادگرای اسلامی در پاکستان حتی در سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ علیه حکومت رئیس جمهور محمد داؤد، به تشویق و حمایت آنکشور تشکیل شده بود و گروه های مسلح مربوط این تنظیم ها آشوبهای را در کنترها، پکتیا، لغمان، لوگر، بدخشان و پنجشیر وجود آورند. مجاهدین بتاریخ ۲۳ جولای ۱۹۷۵ بر پنجشیر حمله کردند و آنرا از نیمه شب تا ساعت ۱۰ روز در تصرف خود داشتند. ایشان از همان زمان از کمکهای مالی و تسليحاتی کشورهای عربی و برخی سازمانهای غربی برخوردار بودند.

گروه‌های مسلح مجاهدین در ماه می، یکماه بعد از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸، بیش از پیش فعال شدند و به دریافت کمکهای مالی و تسليحاتی از خارج موفق گردیدند. در اکتوبر ۱۹۷۸ نخستین حملات مسلحانه آنها در بخش‌های مختلف کشور آغاز یافت.

در ماه جنیوری سال ۱۹۷۹ کنفرانس سرکردگان تنظیم‌های بنیادگرا در پاکستان تشکیل گردید و «کمیته مبارزه» بوسیله آن ایجاد شد. در این کنفرانس زمان حملات مسلحانه تعیین گردید و مسئله مناسبات با «دولت‌های دوست» مورد بررسی قرار گرفت. همین کمیته مبارزه، شورش وسیعی را در ماه مارچ ۱۹۷۹ در هرات سازماندهی کرد. همچنان یک تن از سران تنظیمها در یک سطح بلند دروزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا در واشنگتن پذیرفته شد و بک هیأت نظامی چین در همین سال از سرحد پاکستان با افغانستان در خیریه باز دید بعمل آورد. راجا انور زورنالیست پاکستانی در اثر خویش بنام «تراثی افغانستان»

مینویسد:

«تاسیل ۱۹۷۸ در پاکستان ۱۸ اردوگاه تربیت ایجاد شده بود که در آنها اداره استخبارات نظامی آنکشور مهاجرین ساده افغانی را به جنگجویان چریکی بر میگردانند. بر طبق منابع غربی از جمله افراد تربیت شده در این اردوگاه‌ها و مسلح با اسلحه چنانی مشکل از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ تن جنگجو در تحت رهبری حزب اسلامی به ولایت کنترها وارد شدند و به اسعد آباد مرکز آن ولايت حمله برداشت و سپس لوای کوهی اسمار را به تصرف خویش درآوردند. قومندانان لوا نسام عبد‌الرؤوف به مجاهدین پیوست.»

راجا انور چنین ادامه میدهد:

«در سال ۱۹۷۸ شمار زیاد ناراضی‌ها از سیاست‌های رژیم به پاکستان فرار کردند و در آنجا از جانب حکومت نظامی و در مرکز کار، اداره استخبارات نظامی آنکشور، به آغوش باز استقبال گردیدند. این امر بهانه و وسیله مهمی برای گروه نظامیان و ذرایس ضیاء الحق بود که مواضع خویش را در داخل پاکستان تحکیم بخشنند. با وصف دشواریها، حکومت پاکستان برای مهاجرین کمک پولی تعیین

میکرد و این کمکهای «سخاوتمندانه» برای آن صورت میگرفت تا هرچه بیشتر فراری های افغانی جلب شوند. در سال ۱۹۷۸، بر طبق ارقام رسمی پاکستان، هشتاد هزار مهاجر افغانی به پاکستان سرازیر شده‌اند.

یکن از خبرنگاران پاکستانی به تاریخ ۲۷ جنیوری ۱۹۷۹ ضمن مصاحبه‌ای با حفظ الله امین چنین اظهار داشت: «شب گذشته بی سی خبرداد که یکی از خبرنگاران آن در پاکستان از یکی از کمپهای تعلیمی نزدیک سرحد افغانی در خاک پاکستان در علاقه خیبر بازدید کرد که در آنجا گوربلاهای حزب اسلامی به منظور اعزام شان به افغانستان تحت تربیه نظامی قرار گرفته‌اند. گفته شده که این چنین پایگاه‌های دیگر نیز در خاک پاکستان وجود دارد که توسط عساکر پاکستان محافظت میشوند.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۹۱۴)

تعداد مهاجرین در پاکستان در سال ۱۹۷۹ به صدها هزار تن میرسید. رژیم دراول میگفت که داستان مهاجرین حقیقت ندارد و کسانیکه به پاکستان میروند کوچیها اند و بعداً که وجود آنان را برسمیت شناخت، اعلام داشت که مهاجرین به وطن باز میگردند! ولی تنظیم‌های مجاهدین میگفتند که این امر حقیقت ندارد و این کوچیها اند که به افغانستان بطور عادی باز میگردند. البته روش بود که هردو جانب حقیقت را نمی‌گفتند.

در حالیکه کمکها بجز از شوروی بر روی رژیم قطع گردیده بود، در عوض از جانب ایالات متحده امریکا، جمهوری مردم چین، عربستان سعودی، پاکستان، جمهوری اسلامی ایران و کشورها و سازمانهای متعدد غربی و طرفداران منطقه‌ای آنها کمکهای پیحساب بسوی مخالفین مسلح سرازیر گردید و آنان هرچه فزاینده تر و گسترده تر در فبرد علیه آن تشویق و تشجیع میشدند. در واقع رژیم در تگنا قرار گرفته و در گردداب دشواریهای سیاسی و مالی گیر افتاده بود. وضع چنان مینمود که تند بادی پیرامون رژیم بربا گردیده و به زودی به توفان همه گیر برای آن مبدل گردد.

(فصل نهم)

تقاضاها برای اعزام سپاهیان شوروی
و
ورود قطعات نظامی آن کشور به افغانستان

شواهد و مدارک انکار ناپذیری دردست بود که رهبران رژیم برای دفع و ترد گروه‌های مقاومت مسلح نفوذ داده شده از خارج کشور بخصوص پس از حوادث هرات بارها از مقامات شوروی تقاضای اعزام نیروهای نظامی آنکشور را به افغانستان بعمل آورده بودند و این تقاضاها بارها رد شده بود. ولی در شرایط جدیداً پدید آمده، هنگامیکه حفظیه الله امین کردنی دولتی درون قصر را درماه سپتامبر ۱۹۷۹ علیه نور محمد تره کی و طرفداران او انجام داد، این مسئله جدیت کسب نمود.

درواقع، امین بوسیله این سومین کودتای خویش که اینبار ماهیت ضدخلقی داشت، قدرت سیاسی و نظامی را محکمتر و قدرت‌تر بدهد خود متمن کر ساخت. قابل تذکار است که او قبل از کودتای خویش دیگر را انجام داده بود، یکی دربرابر دولت محمد داؤد و دیگری دربرابر پرچمیها. یکی از نتایج این کودتا اینکه، مسئله اعزام قوای شوروی به افغانستان از یکسو مورد تقاضای مجدد و مکرراً امین و از سوی دیگر مورد مطالعه مجدد شوروی قرار گرفت. استناد منتشره سری از آرشیف‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی درسالهای اخیر که قسماً در آثار برخی از بزوشگران بازتاب یافته است، نمایانگر این حقیقت است که رهبران رژیم خلقی، بویژه امین بکرات ورود قوای شوروی را به افغانستان، پیشنهاد و تقاضا نموده بود. در اینمورد صرف از چند اثر معروف و مستند

نمایم:

"ارتش سرخ در افغانستان" اثر بوریس گروموف قوماندان قوای نظامی شوروی در افغانستان؛ " توفان در افغانستان" اثر الکساندر لیاخوفسکی مشاور نظامی در افغانستان؛ " افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" اثر محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون، وسیه و مشاور نظامی نجیب الله رئیس جمهور افغانستان؛ "برون از افغانستان" که در زبان فارسی زیر قام "رازهای نهان" برگردانده شده است، اثر مشترک دیکو گوردویز سابق معاون سرهنگی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان برای افغانستان و سلیگ هریشن روزنامه نگار معروف امریکائی.

بوریس گروموف مینویسد که براسامن یک گزارش محترمانه به جلسه مؤخر ۱۷ مارچ ۱۹۷۹ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رهبری و زیم خلقی پس از حوادث هرات، ۱۴ بار از مقامات شوروی خواهان اعزام قوای نظامی آن به افغانستان گردیده بودند.

حفیظ الله امین پس از سومین کودنای خویش درنتیجه تشید جنگ و خاکت وضع سیاسی - نظامی در کشور، دست پاچه شده بود و برای حفظ قدرت، خودرا به هر در و دیوار میزد. وی به ایالات متحده امریکا مراجعت نمود و آشکارا بیانهای را بجانب آنکشور مبنی بر پشمایانی از گذشته و وفاداری در آینده "مخابره" میکرد و اینکه در صحبت های متعدد خصوصی و از طریق نماینده گان قابل اعتماد خویش در خارجه چه ها گفته و تهدید کرده باشد، معلوم نیست. ولی بقرار معلوم، امین همچنان سرگشاده باب سازش با مقامات پاکستانی را باز کرد. بک ژورنالیست امریکائی موسوم به کورت لوہبک در کتاب خویش تحت عنوان "جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - چشمدیدها از جنگ مخفی سی، آی، ای در افغانستان" اظهار میدارد که ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان گفته بود که حفیظ الله امین میخواهد از شورویها بیرون و لی براز کرد.

امین به سلسله تلاش‌های خود، از قرار معلوم با گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی تماس‌های نزدیکی را برقرار کرده بود، این امر در شرایط نامساعد برای امین

و بنا بر خصیلت وی نمیتوانست دوراز واقع باشد و معلوم است که حکمتیار نیز در سازش دست دراز داشت و میتوانست بسادگی با امین کنار بیاید. سید محمد گلابزوی وزیر امور داخله جمهوری دموکراتیک افغانستان بتاریخ ۲۱ جنیوری ۱۹۸۰ در یک کنفرانس مطبوعاتی متن سند مهمی را افشاء کرد که پرده از روی توپشه امین بر میدارد و ابزار میدارد که چرا بتاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ برای برانداختن وی اقدامات نظامی به اشتراک پرچمیها و خلقیهای ضد امینی و بکمک قوای شوروی، بعمل آمد.

بر طبق این سند، قرار بود که حفیظ الله امین چهارمین کودتای خویش را علیه بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ایجاد یک دولت مشترک با دستیاری حزب اسلامی بتاریخ ۲۹ دسمبر ۱۹۷۹، انجام بدهد. برقایه اطلاعات ارائه شده، در سند گفته میشود که در اوآخر ماه سپتامبر ۱۹۷۹ نماینده امین در پاکستان با گلبدین حکمتیار ملاقات نمود و ضمن آن پیرامون قطع مقابله و ایجاد همکاری ممکن موافقت بعمل آمد. در همین روزهای عبدالله امین برادر بزرگ حفیظ الله امین که فعالانه برای تأمین چنین ارتباطی با استفاده از شناختهای قبلی خویش، همکاری میکرد، چنین اشاره نمود:

«بیانگید تا انقلاب بازی را خاتمه بدیم، خوبشوندان و وفاداران خود را به مقامات عالی دولتی مقرر نمائیم».

به تاریخ ۱۴ آکتوبر ۱۹۷۹، این در کابل جلسه سری مشورتی را با وفاداران شخصی خویش تشکیل کرد و در آن شرایط «اتحاد» با حزب اسلامی را مورد بررسی قرار داد؛ در این جلسه فیصله شده بود که از شعارهای انقلاب ثور صرف نظر گردد؛ حزب دموکراتیک خلق افغانستان ازین بوده شود؛ فهرستهایی برای ازیمان برداشتن مجموعه مخالفین اعم از اعضای رهبری و فعالین حزبی، پرچمی و خلقی، دربرون و درون زندان تهیه گردد؛ در دولت جدید مقام رئیس جمهور برای حفیظ الله امین حفظ گردد و نقش صدراعظم به حکمتیار واگذار شود.

همچنان در اطلاعه ارائه شده بوسیله گلابزوی گفته میشود که در اواسط دسمبر ۱۹۷۹ نماینده شخصی امین بوسیله طیاره مخصوص متصل به شرکت

هوای پیمانی آریانا از کابل بسوی پاریس - روم - کراجی برواز کرد تا اطلاعات لازم را بمراجعت مریبوط درباره "تفیر در دولت" برساند. از تاریخ ۲۶ تا ۴ دسمبر نماینده خاص امین در پشاور، پاکستان مسافرت کرد. گلابزوی همچنان با اطلاع رسانید که بر طبق سند متذکره بتاریخ ۲۶ دسمبر، امین حکم اعدام حداقل ۱۳۰۰ تن از اعضای پرچمی حزب را در درون و برون زندان و شماری از خلقیها را امضاء کرده بود که به پیشواز کودتای جدید به تاریخ ۲۹ دسمبر باید انجام میگرفت و به آن توفيق نیافت (اقbas از منابع دولتی).

اینکه چرا عاجلاً به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ در اثر عملیات مشترک کمیته مخفی پرچمیها، خلقیهای ضد امین و قوای شوروی، امین از اریکه قدرت برآنداخته شد، توضیع روشن آن اطلاعات مؤنق فوق بود، در غیر آن سه بار دیگر قبل از تاریخهای ۱۴ اکتوبر، ۲۷ نوامبر و اول دسمبر ۱۹۷۹ پلان اقدام برای برآنداختن رژیم امین از سوی کمیته مخفی پرچمیها تنظیم گردیده و در حلقات معین مخفی بگونه سری اطلاع داده شده بود. در هر سه مرتبه پلان قیام به تمویق انداخته شد، ولی حرکات پرچمیهای ستر و اخفاء شده شکهای را در دستگاه امین ایجاد کرده بود که منجر به بازداشتها و شکجه های برخی از فعالین گردید.

واقعیت اینست که در هر سه بار پلانهای قیام از سنجشها و پختگیهای لازم بادر نظر گرفتن تناسب نیروها، برخوردار نبود و در آنها جوانب احساساتی و عاطفی بر ضمانت اجرائی، غلبه داشت. بهمین جهت ارزیابیها دقیقاً نشان میداد که اقدام از جانب کمیته مخفی به تنهائی، به نتیجه قابل اطمینانی منتج نمیگردید.

در رابطه به اینکه قوای شوروی چرا و چگونه وارد افغانستان گردید تذکرات معینی لازمی شمرده میشود. ولی قبل از همه باید به این سوال پاسخ گفت، در حالیکه امین به ایالات متحده امریکا و به پاکستان به اشارات پیام همکاری میداد و با حزب اسلامی حکمتیار بطور مشخص به توافقات معین رسیده بود، چگونه ورود قوای شوروی را به افغانستان دعوت کرد یا اجازه داد؟

آشنازی با خصوصیات حفیظ الله امین، نیرنگها و زرنگیهای او پاسخ گفتن به این سوال را تاحدودی سهل میسازد. امین شاید با کنار آمدن با حکمتیار اصلاً

میتواست که به مقاومت مسلحانه علیه دولت خویش پایان بخشد و او نیز شاید میتواست بوسیله امین نخست "کمونیستها" را از سرراه بردارد و سپس در رقاتهای میانگروهی از سران دیگر نیروهای مسلح رقیب مستقر در پاکستان پیشی بجوید و سرانجام بگونه انحصاری بقدرت برسد.

ملماً آن هردو، امین و حکمتیار، نمیتوانستند که تا پایان برهمدیگر اعتماد داشته باشند. بنا بر آن، هردو باید ریزرفها و احتیاط های قبلی خویش را برای خود محفوظ نگهداشته باشند. پشتواه حزب اسلامی مبارزه نیروهای مسلح خود او در میدان نبرد و گروه های مسلح دیگر بود که در صورت پایان سازش میتوانست آنها را بسادگی به مبارزه مسلحانه برانگیزد. ولی امین چنین امکانات را در دست نداشت. زیرا اولاً در تجربه ثابت شده بود که نیروهای مسلح وی توانانی مقابله با نیروهای مسلح فزاینده نفوذ داده شده و تحریک شده از پاکستان را نداشت و ثانیاً این نیروها رو به ضعف و همپاشیدگی بود و در ائتلاف جدید بیش از پیش تضمیف میگردید. بنا بر آن، امین به نیروی خارج از دولت او بمنابع قوت الظهر شدیداً نیاز داشت. باین لحاظ او شاید در نظر گرفته بود که موجودیت شمار محدودی از قوای نظامی سوروی میتواند در حالات غیرعادی و ضروری به دفاع از حاکمیت وی برخیزد و در هر حال بعیت "مترسک" دیگران را سرجای شان بشاند. در این رابطه، این عامل مهم ذهنی را نیز باید در نظر گرفت که همکاران و بویژه افسران نظامی امین بطور کل علایق دوستانه نسبت به اتحاد شوروی داشتند و ایشان بدون تائید و حضور آنکشور، هیچ نیروی دیگری را در ائتلاف نمی پذیرفتند.

کرکت و سیاستهای امین تبیک بود: او در حالیکه جلب کمک از غرب و بویژه از ایالات متحده امریکا را برای همای خویش لازم میشمرد، در عین زمان از نیروهای شوروی دعوت بعمل میآورد که از وی عمل اپشتیبانی نماید. این روش و عمل خام امین با برخی جهات سیاستهای محمد داؤد شباهت داشت که وی در بعضی موارد نزدیکی با غرب را برای کسب کمک بیشتر از اتحاد شوروی مورد استفاده قرار میداد و از نزدیکی بیشتر با شوروی غرب را میترساند. مثال معروفی

درباره این سیاست محمد داؤد وجود دارد که میگویند: او سگرت امریکائی را با گوگرد روسی روشن میکرد.

امین دربازی خود، مناسبات خوبیش را با شوروی خیلی گرم نگهداشت بود و از طریق مشاوران ییشمار نظامی و ملکی و نمایندگان بالارتبه آنکشور که در رفت و آمد بودند با ارسال نامه‌ها و صحبتی‌ای تلفونی پیامهای حسن نیت و "رفیقانه" به رهبران شوروی میفرستاد و کماکان از ایشان کمک "برادرانه" نظامی و اقتصادی مطالبه میکرد. او بموازات دریافت کمکهای بزرگ تسليحاتی از آنکشور بفرض سرکوب گروه‌های مسلح و دفاع از دستآوردهای "انقلاب" تقاضاهای خوبیش را میتوان براعzام دسته هائی از سربازان شوروی به افغانستان تکرار میکرد. برای همین تقاضاهای "بازیها" دسته هائی از قواتی نظامی شوروی خلیبها قبل از ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ به افغانستان وارد گردیده بود.

در هر حال، هرچه محرك امین بوده باشد، وی از ماه مارچ ۱۹۷۹ به بعد چهارده مرتبه ورود قواتی شوروی را به افغانستان تقاضا نمود. رهبران خلقی مجموعاً ۲۱ بار این تقاضاهارا بعمل آورده بودند. امین تنها پس از غصب کامل قدرت ۷ بار تقاضاهای خوبیش را بگونه مشخص ارائه نمود و صرف در ماه دسمبر سال ۱۹۷۹ وی چهار تقاضا نامه در اینباره به مسکو فرستاد.

برطبق استند مؤثق، رهبری اتحاد شوروی چندین مرتبه مطالبات رهبران خلقی و از جمله امین را درباره ورود قواتی شوروی به افغانستان رد کردند. صحبتی‌ای تلفونی چند مرتبه ای نورمحمد تره کی و الکسی کاسگین صدراعظم شوروی در این ارتباط معروف است و همه صاحب نظران درباره اطلاع دارند. این مطلب و حتی متن ثبت شده صحبتی‌ها را گنریخ بورویک ژورنالیست معروف روسی، گروموف قوماندان قواتی ۴۰ شوروی در افغانستان، دیگو کوردوویز و دیگران انتشار داده‌اند. چنانکه در جلسه ایکه در حضور اثونید برزنف رهبر حزب و دولت شوروی بتاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۹ در مسکو دایر شده بود، کاسگین چنین گزارش داد: «من دیروز دوبار با رفیق تره کی گفتگو کردم. وی گفت که همه چیز از هم فرو می‌پاشد و لازم است تا ما نیرو بفرستیم».

در این جلسه دوناره عدم قبول تقاضاهای رهبران خلقی مبنی بر اعزام نیروهای شوروی حرفهای زیادی گفته شده بود. حتی حرفهای هریک از رهبران طراز اول شوروی آنزمان درباره، اکنون افشاء گردیده است. برزنیف پس از استماع گزارش با تعجب چنین موال کرده بود:

«ارتشر آنان از هم فرو می پاشند، حالا دیگر ما باید وارد چنگ شویم؟!»

اندروپوف چنین اظهار داشت:

«اعزام سپاهیان یعنای مبارزه بر ضد مردم کشور... است. ما آنگاه در انتظار جهانیان بمنوان متاجوز معرفی خواهیم شد و ما نمیتوانیم دست به چنین عملی بزنیم».

اندره گرومیکو وزیر خارجه شوروی نیز مخالفت خوبش را در ارتباط به اعزام قوا به افغانستان ابراز داشت و چنین گفت:

«با این کار، ما برای خود وضع بس دشواری را در عرصه سیاست خارجی بوجود خواهیم آورد. ما همه آنچه را که با چنین مشقت احیاء نموده ایم و قبل از همه خلح سلاح را به میزانی زیاد به پشت سر خواهیم افکنند. گفتگوها پیرامون سالت - (تهدید چنگ افزارهای استراتژیک) نیز برهم خواهد خورد. موافقتنامه ها نیز امضاء خواهد گردید... به این ترتیب به رغم خرابی اوضاع در افغانستان، ما نمیتوانیم دست به چنین عملی چون اعزام نیرو بزنیم».

وی بار دیگر به تأکید گفت:

«من کاملاً از پیشنهاد رفیق اندرپوف مبنی بر نقی چنین اقدامی چون اعزام نیرو به افغانستان پشتیبانی میکنم».

اوستینوف وزیر دفاع اتحاد شوروی اظهار داشت:

«روشن است که من هم مانند دیگر رفقاء اندیشه اعزام نیرو به افغانستان را تائید نمیکنم».

بر حسب رهنمود جلسه مذکوره دربالا، سند تحلیلی سری برای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ترتیب شده بود که از جمله در آن چنین آمده بود:

«بی تجربگی سیاسی رهبران افغانستان در اوج رخدادهای هرات - هنگامی ظاهر گردید که روشن شد که آنان پیامدهای سیاسی ناشی از اعزام سپاهیان سوروی به افغانستان را درک نمی گشته‌اند. در این میان، روشن است که به علت خصلت عدم تراکم اقدامات ضد دولتی در افغانستان، شرکت سپاهیان سوروی در سرکوب این اقدامات، از سوی زیان جدی به انتوریته بین المللی اتحاد شوروی وارد آورده و روند تنش زدایی را با کندی مواجه ساخته واز سوی دیگر ضعف موجود دولت تره کی را ظاهر خواهد ساخت و به میزان بیشتری نیروهای ضد انقلاب داخلی و خارج از افغانستان را در زمینه گسترش ابعاد اقدامات ضد دولتی شان ترغیب خواهد کرد... بدین ترتیب تصمیم ما مبنی بر خود داری از برآوردن خواهش رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر اعزام نیروهای سوروی به هرات کاملاً درست بوده است. این مشی را ناگزیر باید همچنان در صورتی بروز خیزی‌های تازه ضد دولتی در افغانستان که درست نیست امکان وقوع آن را نفس نمائیم، پیگیری کرد».

بملاعظه حقایق مستند فوق، چگونه باید ارزیابی کرد که رهبری اتحاد سوروی با آنمه وضاحت و قاطعیت خوبیش مبنی بر عدم اعزام نیرو و به افغانستان چرا به یکبارگی حاضر گردید که در ماه دسمبر ۱۹۷۹ نیروهای خوبیش را به افغانستان گسیل نماید؟ واقعیت اینست که سوروی در جریان تداوم جنگ سرد بمقیاس عظیم بین المللی، در گیرمالة افغانستان گردید. معلوم است که آنکشور نه دراندیشه اشغال بود، نه رسیدن به آبهای گرم بعرهند و خلیج و نه دستیابی به منابع نفتی جدید نیا عوامل ذهنی کوچکی چون گرفتن خصوصیت با این بنابر اقدامات وی علیه شخص تره کی. ولی، عوامل زیرین شاید موجب گردیده باشد که اتحاد سوروی سرانجام به چنان قمار بزرگی درمورد افغانستان دست بزند که عبارت بودند از: شدت گرفتن و فراگیرشدن سیاستهای ضد مردمی رژیم امین و بویژه زد و بند اخیر وی که جان هزاران تن دیگر از افراد بیگناه و روشنفکران را جدا بمحاطه افگنه بود؛ افزایش کمکهای مادی و تسلیحاتی ایالات متحده امریکا و متعددین غربی و منطقوی آن و همچنان چنین برای نیروهای بنیادگر؛ گسترش ابعاد مداخله

و تجاوز از قلمرو پاکستان و احتمال سقوط رژیم به دست نیروهای بنیادگرای تحت کنترول آن کشور.

با تقدیر، طوریکه گارشناسان آن کشور اظهار میداشتند در صورت از بین رفتن رژیم کابل سرحدات جنوبی اتحاد شوروی و جمهوریهای آسیای میانه و حتی در درون فدراتیف روسیه از ناحیه نفوذ و مداخلات نیروهای بنیادگرای اسلامی که آشکارا و مقیاسهای بزرگی از جانب غرب پشتیبانی، تحریک و تشجع میگردید، جداً به مخاطره میافتد.

طوریکه بخلافظله میزرسد در سیاستهای رهبری اتحاد شوروی طی چند ماه، از ماه مارچ ۱۹۷۹ تا پایان آن سال، تغییر در اساتیک دل رابطه به اعزام نیروهای نظامی آن کشور به افغانستان، رخ داد. گوشنی ماتور که برای مطبوعات هند از حوادث سال ۱۹۷۹ مطالب تهیه می‌نمود در اثر خویش تحت عنوان "افغانستان نوین" (ص ۱۳۱) مینویسد:

«شورروی‌ها مدت‌ها از فرستادن سپاهیان خویش به افغانستان ابا ورزیدند... و هنگامیکه دانستند وضع در آن کشور و خامت کسب می‌نماید، آنگاه به تقاضای امنی پاسخ مثبت دادند».

بنا به تقاضا و موافقت امین، دسته هاشی از نیروهای نظامی شوروی قبل از ماه دسمبر به افغانستان وارد گردیده و در برخی از مناطق دارای اهمیت استراتژیک چون میدانهای هوالی پکرام و شیندند، شاهراه سالنگ و جاه‌های دیگر جابجا شده بود.

البته در این شکی وجود ندارد که نیروهای شوروی به دعوت رژیم امین به افغانستان وارد گردیده بود، ولی شاید نه با ان مقیاس بزرگ. معهذا، درباره اینکه در چه زمانی سربازان شوروی وارد افغانستان شده بودند، بعضاً مباحثاتی وجود دارد. بروتون امستوتز کاردار (شارژدافیر) سفارت ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۴ دوکابل، دزائیر خویش تحت عنوان "اولین پنجسال اشغال شوروی" (ص ۴۵) اظهار میدارد:

«در تاریخ ۲۴ دسمبر صرف سه واحد نظامی شوروی در کشور وجود داشت: یک واحد ۲۵۰۰ سرباز برای کمک جهت محافظت پایگاه هوائی بگرام در شمال کابل، یک واحد زرهی ۱۰۰ عربن سرباز برای محافظت تونل کوتول سانگ و یک واحد کوچک نظامی در میان هوائی کابل. علاوه بر آن در حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ تن از مشاورین نظامی و افراد فنی شوروی که در کشور پرآگنده بودند».

ولی بیرک کارمل اعلام داشت که شمار واقعی افراد نظامی شوروی قبل از برانداختن امین در افغانستان به پانزده هزار تن میرسید.

فرد هالیدی (شرق شناس و افغانستان شناس بر قانونی و پروفیسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن، وابسته به دانشگاه لندن)، در تقریبی برای اثر راجالنور بنام «قرارداد افغانستان» چنین نوشت: است:

«این ماجراجویی و سوء اداره رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تره کی و امین بود، نه کدام پلان استراتژیک که نیروهای شوروی را به کابل کشانید».

پروفیسور هالیدی که از منطقه جنوب غرب آسیا و شرق میانه شناخت دارد و با تحولات در این بخش جهان خیلیها آشنا است، در رساله «رسان از شرق» چنین نوشت: است:

«شواهد موجود القاء مینماید که خطیث الله امین سربازان شوروی را دعوت کرده بود» و مصاحبه ای را نقل مینماید که امین یاروزنامه عربی الشرقي الوسط بعمل آورده و در آن وی از ورود سربازان شوروی استقبال کرده بود.

هالیدی می افزاید:

«غربی ها که اصطلاح «تجاوز» را بکار میبرند مایل هستند که حقایق را مبهم بسازند. افراد دست کم دو غنبد شوروی قبل از دسمبر اخیر در افغانستان جا بجا شده بودند؛ این صرف میتوانست با فیصله امین صورت گیرد».

میر محمد صدیق فرنگ در اثر خویش «افغانستان در پنج قرن اخیر»، جلد دوم (ص ۱۵۶) به مصاحبه امین با یک خبرنگار عربی درباره تأیید وی نیز مبنی بر ورود قرای شوروی به افغانستان اشاره نموده است.

• مطالبی که در بالا ذریاره دعوت از نیروهای شوروی بوسیله امین و ورود بخشش آنها به افغانستان قبل از ماه سپتامبر ۱۹۷۹ به استناد برخی از بهزوهشگران نگاشته شده، اختیاراً با افسای استاد محترم مقامات رهبری اتحاد شوروی در این رابطه، نیز تائید نمیگردد. مطالب ذریعنی در این ارتباط از میان استناد سیری مقامات رهبری اتحاد شوروی که در سال ۲۰۰۰ پس روی شبکه انتربث به زبان انگلیسی پخش گردیده است، برگزیده و به زبان فارسی برگردان شده است.

گزینش از گزارش رئیس گروپ مشاورین شوروی در افغانستان، تورن جنرال لند، گوریلووف از ملاقات باح. امین مؤخر ۱۴ اپریل ۱۹۷۹، مسکو - عاجل

- محرم:

« من به بازدید در گذشته امین دعوت شدم که وی به وزارت، مترجم کس تھا اضافه نمود که ما به کلیل در حدود ۱۰۰ هیکاپتر جنگی یا صهیمان و عمله بردازی روسی پھرستیم تا در صورتیکه اوضاع در مناطق دور و مرکزی روسیه خرابی بنهاد، آنها علیه گروه های اشرافی شوروی تها که از پاکستان نفوذ کرده اند، سورد استفاده افراز پکن لای، در اینجا در اطمینان داریم شارکه عورود آنها و استفاده از عمله بردازی شوروی تھمسن نکند، اشنه بخواهد شام ام»

افتباش از گزارش گرومیکو - اندرویوف - اوستینوف - پونیماریوف به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره وضع دریاره وضع در افغانستان، ۲۸ جون ۱۹۷۹ (اشد محروم - دو سید خاص)

« به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

... دشواریهای اجام شده در جهاد، دارای مشخصه عینی اولی میباشد. اینها به عقب ماندگی اقتصادی، میزان کمی کوچک طبقه کارگر، ضعف حزب دموکراتیک خلق افغانستان (وحده) امیریوط میشنوند. معهدها، این دشواریها بیشتر درنتیجه دلایل ذهنی تشدید میگردند؛ در حزب و دولت یک رهبری بسادانش کمبود است، تمام قدرت در حقیقت بدست ن.م. تره کی وح. امین متصرکر گردیده است که هردو نه نادر اشتباه میکند و از قانونیت تحالف میوزنند...

پشتیبانی عده حکومت افغانی در مبارزه با ضد انقلاب کماکان ارتش است. اخیراً نیروهای امنیتی، واحدهای مرزی و نیروهای دفاع خود را که «جدیدساز» ایجاد شده اند، آغاز کرده اند که در این مبارزه فعالانه تر شرکت ورزند. معهدها، افسار گشته‌ده مردم در این مبارزه با ارتقای بگونه غیر کافی شامل اند و نتیجتاً تدبیری را که دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای استقرار وضع اتخاذ کرده است، علیل مؤثر نبوده است...

در باره این اطلاعات وزارت امور خارجه، کمیته امنیت دولتی، وزارت دفاع و شعبه مناسبات بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مقتضی می‌شمارند که:

۱. بهمنظور کمک به سرمشاور نظامی، اعزام یک جنرال و گروهی از افسران پاچرخ به افغانستان تا مستقیماً در میان واحدهای نظامی (در فرقه ها و چیزیات) کار نمایند...

۲. بهمنظور تأمین امنیت و دفاع از واحدهای هوائی شوروی در میدان هوایی بگرام که با موافقتنمای جانب افغانی به جمهوری دموکراتیک افغانستان فرستاده شده اند، اعزام یک کندک پراشوت تحت پوشش یونیکسورم (بلورکل) یک تیم مراقبت تغذیکی - هوائی.

۳. برای دفاع از سفارت شوروی، اعزام یک واحد خاص کمیته امنیت دولتی (۱۵۰ تن) به کابل در تحت پوشش پرسوئل خدماتی سفارت.

هد). در شروع ماه اگست، پس از آنکه آمادگیها تکمیل گردد، اعزام یک واحد خاص ستاد ارتش به افغانستان (میدان هوایی بگرام) تا در صورت خوابی سریع اوضاع برای امنیت و دفاع پخصوص تأسیسات مهم دولتی، مورد استفاده قرار گیرد».

اقتباس از سند گزارش مذاکرات میان سفير شوروی ا.م. پوزانوف و ن.م.

تاره کی، ۱۹۷۹ جولای:

«... تره کسی از ورود و بکارگیری واحد خاص شوروی در بگرام اظهار رضایت نمود. او همچنان میتواند که با رفاقتی شوروی درباره تدبیر بفرض تعکیم دفاع صریح مشورت نماید.».

اقتباس از گزارش (صریح و عاجل) بوریس یونیماریوف از کابل ۱۹ - ۲۰ جولای ۱۹۷۹:

«... تره کسی و همچنان امین مکرراً به مسئله توسعه حضور نظامی شوروی در کشور باز میگشند. ایشان مسئله اعزام تغمین دو فرقه (شوروی) را به جمهوری دموکراتیک افغانستان در اوضاع فوق العاده در اثر تقاضای حکومت قانونی افغانستان پیش کشیدند.».

گزارش از کابل (صریح، عاجل)، ۱۹۷۹/۷/۱۹، یونیماریوف:
 « به تاریخ ۱۹ جولای ملاقات دومنی با ن.م. تره کسی انجام گردید... تره کسی یکبار دیگر به مسئله تعکیم پشتیبانی نظامی از جانب اتحاد شوروی، باز گشت. وی در این مرد میگفت که در صورت وقوع یک حالت فوق العاده اعزام یک فرقه پرشور میتواند نقش تعیین کننده در سرکوب نیروهای ضد انقلاب در صورت ظهور آنها، ایفاء نماید.».

اقتباس از گزارش سفير شوروی در ملاقات باج. امین در ۲۱ جولای ۱۹۷۹:

« امین این تقاضا را پنهان آورد که به افغانستان - ۸ - ۱۰ هلیکاپتر با عملیه پروازی شوروی در ارتباط به از کار افتادن هلیکاپترهای ۲۴ - MI - ۱۱ که در اختیار دارند، ارسال گردد.».

برگرفته شده از گزارش سرمادر گروپ نظامی شوروی در افغانستان، تورنجرال گوریلوف باج. امین، ۱۱ آگست ۱۹۷۹:

«به تاریخ ۱۱ با امین در اثر تقاضای وی مذاکره بعمل آمد. در جریان ملاقات توجه پخصوص به تقاضا برای ورود واحدهای نظامی شوروی به ج دا مبدول گردید. ح. امین قاطعه‌نه از من خواست تا رهبران شوروی را درباره ضرورت اعزام سریع واحدهای نظامی شوروی به کابل، اطلاع بدهم. او چندین بار تکرار کرد که «ورود قوای شوروی بگونه بارزی روحیه معنوی مانرا بلند خواهد برد، اعتماد بیشتر و آرامش بوجود خواهد آورد».

برگرفته شده از گزارش ستر جنرال ایوان پاولوفسکی، معاون وزیر دفاع شوروی در جریان بازدید از افغانستان، ۱۲۵ آگوست ۱۹۷۹:

«به تاریخ ۲۵ آگوست به همراهی سر مشاور نظامی (گوریلوف)، با امین ملاقات کردم. امین یکباره بگر مسأله اعزام قوای مانرا به کابل مطرح نمود. بعیده وی این امر یکی از دو فرقه و از گازنیزیون کابل برای جنگ با اشرار فارغ خواهد ساخت».

برگرفته شده از یک متن کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مؤرخ ۶ دسامبر ۱۹۷۹:

«اشد محروم، دوسيه ويزه

به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی،

ح. امین، رئیس شورای انقلابی، منشی عمومی کمیته مرکزی ح دخ ا، و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان اخیراً مصراوه مسأله ضرورت اعزام یک غنده تفنگدار موتوپریزه را به کابل برای دفاع از اقاماتگاه وی، بلند کرده است.

بادر نظر داشت وضع طوریکه انتکاف کرده است و بنابر تقاضای ح. امین ضروری تلقی میگردد که به افغانستان 『 واحد نظامی GRU وابسته به ستاد ارتش که برای چنین اهدافی آماده شده اند با ۱۵ کمال تقریباً ۵۰ تن افراد با یونیفورمی که تعقیبت آنها را به نیروهای اتحاد شوروی آتسکار نسازد، اعزام گردد. امکان اعزام این

واحد نظامی به جمهوری دموکراتیک افغانستان با تصمیم بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ ۱۲/۶/۱۹۷۹ PISG/IX مطابقت دارد. بخلاف آنکه این حقیقت که مسایل مربوط به اعزام واحد نظامی به کابل با جانب افغانی موافقت شده است، ما پیشنهاد مینماییم که آنان بر سیله هوابیمهای نظامی هوانوردی ترانسپورتی در عربیان نیمه اول ماه دسمبر امسال انتقال گردند. رفیق اوستینوف د.ف. در توافق است.

ا.ی. الدر و پروف
ن. اوگارکوف ».

تا اینجا گزیده هائی از استاد سری آرشیف مقامات رهبری اتحاد شوروی سابق و جمهوری دموکراتیک آلمان سابق که بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است، یادداشت گردید. افزون بر آنها از سوی امین تقاضاهای زیرین نیز بعمل آمده بود:

امین درنظرداشت که قوای نظامی خویش را از کابل و از شمال فارغ سازد و به جاهای دیگر بفرستد. او تاریخ دوم دسمبر تقاضا کرد که شوروی یک غنده تقویت شده را به ولایت بدخشان بفرستد. در چهارم دسمبر تقاضا نمود تا جزو تمامی شوروی در کابل و در تواحی شمال افغانستان اعزام گردد و به تاریخ دوازدهم دسمبر تقاضا نمود تا گازنیزیونی از قطعات نظامی شوروی در شمال کشور مستقر گردد. امین این تقاضاهای را عنوانی «اگاماتیف سرمشاور جدید شوروی بعمل میآورد و تقاضا مینمود که مستقیماً به شخص برزنیف ارسال گردد. امین روی اعزام غندهای تقاضی شده پافتشاری میکرد.

از یادداشت‌های فرستاده شده عنوانی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر می‌آید که امین مؤفق گردید تا تقاضای وی «جامه» عمل پوشد. به تاریخ ۱۶ و ۱۷ دسمبر موافقت شوروی برای اعزام قوای شوروی به افغانستان برای امین موافصلت کرد. امین برای اعزام قوا ۲۱ تقاضا را از منسکو بعمل آورده بود که از جمله ۷ آن

بوسیله وی پس از بدست گرفتن انحصاری تمام قدرت حزبی، دولتی و نظامی صورت گرفته بود.

در هر حال، آنچه مسلم است اینکه قوتهاي نظامي شوروی به موافقت حفیظ الله امین قبلاً به افغانستان وارد شده بود. در غیر آن نمیتوانست امکانپذیر باشد که آنهمه انتقالات بزرگ بدون توافق وی و دریش چشم صدها تن از افسران بلند رتبه و فادرار به وی و هزاران مشاهد دیگر، انجام گیرد. او درحالیکه در عین روزها مصروف زد و بند های جدی بود، مانند روزهای پیشین بیانیه ها ایجاد نمیکرد و به رادیو و تلویزیون دسترسی کامل داشت. بوریس گروموف در "ارتشر سرخ" در افغانستان (ص ۶۶) میتواند که در ارتباط به ورود قوای شوروی سفیر شوروی در کابل حفیظ الله امین را از پیش در جریان قرار داده بود. وی می افزاید:

"حفیظ الله امین به ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا با سپاهیان سوره از هیچ گونه همکاری دریغ نشود. بامداد ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹، فرمانده سپاه چهلم، سرتیکر توشارینف، دربار با سرتیکر یابه جان، رئیس اداره عملیاتی ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین، برادر بزرگ حفیظ الله امین در شهر کندز در شمال افغانستان دیدار کرد".

ورود قطعات نظامی شوروی به دعوت و اجازه امین به این معنی نیست که بیرون کارمل و رهبری پرچمیها در خارجه و گروهی از زهران خلقی ضد رژیم امینی از این امر بی اطلاع بوده باشند. در شرایط سرنوشت سازیکه مسئله بود یا تبدیل مجموع روشنگران و مخالفان رژیم و بویژه جان ده ها هزار تن از پرچمیهای دیگر و بعض بزرگی از خلقیها مطرح بود، در شرایطیکه اشغال کشور بوسیله نیروهای عقبگران وابسته به محاذیق نظامی پاکستان مسئله روز بود، ابراز توافق، رضایت و تعجیل دعوت برای ورود قوای شوروی به افغانستان از جانب ایشان نیز، یک امر طبیعی شمرده میشد.

از تاریخ ۲۴ دسمبر، انتقالات هوایی به کابل و بکرام و از تاریخ ۲۵ دسمبر از طریق زمین ورود ستونهای بزرگ افراد نظامی و نفربرهای زرهی آغاز گردید. این انتقالات چندین روز دوام کرد قبل از آنکه به تاریخ ۲۸/۲۷ دسمبر به

برانداختن رژیم به رهبری شملوی از رهبران قبله تبعید شده پرچمی و شماری از رهبران خلقی ضد امین و کمیته منطقی پرچمیها با همکاری قوای متذکره بعیث قوت الظاهر اقدام گردد.

امین در همان شب (۲۷ دسمبر) در واقع به پیشواز تغییرات مهمی که در پیش رو داشت (آمادگی برای کودتای چهارم) ولی ظاهراً به اصطلاح بنام «بوریا کوبی» کاخ تپه تاج پیگه، محل قلعه شب نشینی برای نزدیکان و دوستان خویش بشمول شماری از اعضا بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب و خانواده‌های ایشان، برپا گرده بود.

در مورد اینکه کی‌ها امین را ازین برده باشد نظریات، حدسیات و ادعاهای گوناگون وجود دارد، ولی، نظر ژورنالیست مطلع و معروف امریکائی، سلیگ هریسن که نوشته است: «شواهد بیشتر گواه برآنست که وی از جانب یک گروه رقیب سابق وی به طرفداران تر کی به قتل رسیده است» فرین به حقیقت می‌باشد (نقل از اثر گریشی هاتور بنام «افغانستان نوین» - ص ۱۳۲).

اینکه چرا اقدام به برانداختن رژیم به تاریخ ۲۷ دسمبر عمل آمد، در حالیکه معلوم است آمادگیهای قبلی بقدر کافی وجود نداشت و در آن شب بدون ضرورت با آتش درهوا، یعنی از حد بازی شد. توضیح روشن اینست که باید از یک فاجعه بزرگ دیگر، قبل از تاریخ ۲۹ دسمبر (کودتای چهارم) جلوگیری می‌شد. باین‌لحاظ مسئله زمان مطرح بود که شتابه و تقدم را می‌طلبید نه آمادگیهای کامل را. در این امر هر سه جانبه شرکت کننده در اقدام: پرچمیها، خلقیها و شورویها علاقمند بودند. پرچمیها و خلقیها غیر اینکی بخاطر نجات جان خود، رفقاء، دوستان، مردم و وطن از اعماقی دسته جمعی؛ و شورویها قبل از همه بخاطر جلوگیری از به مخاطره افتادن. سرحدات طولانی جنوبی آن با افغانستان.

موقع اتحاد شوروی در قبال تغییرات مبنی بر برانداختن رژیم امین و استقرار حاکمیت نوین در سطحی توضیح گردیده است که اخیراً بر روی شبکه اینترنت به زبان انگلیسی پخش گردیده است و بخشهایی از برگردان آن به زبان فارسی در اینجا ارائه می‌گردد سند متذکره گزارشی است به امضای گرومیکو،

اندروپوف، اوستینوف و پونیماریوف عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره رویدادها در جریان ۲۷ - ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹ در افغانستان:

«پس از یک کودتا و بقتل رساندن منشی عمومی کمیته مرکزی ح دخ ا و رئیس شورای انقلابی افغانستان، ن.م. تره کی که در سپتامبر امسال بدست امین انجام گردید، وضع در افغانستان شدیداً وخیم گردیده و تناسبهای بحرانی را بخود گرفته بود. ح. امین یک رژیم دکتاتوری فردی در کشور وجود آورده بود... بوسیله دستور مستقیم امین شایعات ساخته و پرداخته شده در سرتاسر ج دا پخش گردیده بود تا اتحاد شوروی را بدانم بسازد و برفعالیتهای پرسوئل شوروی در افغانستان سایه افگند...»

در عین زمان تلاشهایی صورت می‌گرفت تا مناسبات با امریکا به تایه پختی از "استراتژی سیاست خارجی متوازن" اتخاذ شده بوسیله ح. امین بهبود یابد... ح. امین تلاش می‌کرد که موضع خود را با رسیدن توافق با رهبران داخلی ضد انقلاب تحکیم نماید. او از طریق افراد مورد اعتماد خویش با رهبران مخالفین بنیاد گرای اسلامی در تعاون گردیده بود...

مقیاسهای اختناق سیاسی تناسبهای بسیاره بخود گرفته و صرف در جریان مدتی پس از رویدادهای ماه سپتامبر بیش از ۵۰ هزار از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، افراد نظامی و اشخاص دیگر متهم به داشتن احساسات ضد امین بدون بازجویی یا محاکمه اعدام شدند. در واقع هدف انجالاب حزب بود... شیوه های استبدادی اداره کشور، پیگرد ها، اعدام های جمعی و پشت پازدن به موازین قانونی نارضایتی گشته ای در کشور وجود آورده بود... این نارضایتی در ارتش نیز گسترش یافته... و در واقع یک جیوه ضد امین در کشور ایجاد شده بود...

گروه پرچمیها در احتفاء کار بزرگی را برای متحده ساختن تمام نیروهای ترقیخواه بشمول حامیان تره کی از گروه قبلی "خلق" انجام داده بودند. بر پایه مرجعی از احساسات وطنپرستانه که شمار بزرگی از مردم افغانستان را در ارتباط به استفاده از نیروهای شوروی نیز شامل میگردد... نیروهای مخالف امین

عملیات مسلحانه ای را سازمان دادند که منجر به برانداختن رژیم ح. امین گردید. این عملیات پشتیبانی گسترده ای را از سوی توده های زحمتکش، روشنفکران، بخششای مهم ارتش افغانی و دستگاه اداره دولت کسب نمود. ایشان تشکیل یک اداره جدید را در خواص را استقبال کردند.

حکومت جدید و شورای انقلابی بنیاد گسترده مردمی را بشمول نمایندگان جناحهای قبلی پرچم و خلق، نمایندگان ارتش و اعضا غیر حزبی بوجود آورده است».

باید دید که برایه کدام توافقی دولت افغانستان میتوانست از شوروی تقاضای وجود قوای نظامی را بعمل آورد و شوروی جه دلیلی برای چنین اقدامی دردست داشت. در ماه دسمبر ۱۹۷۸ نور محمد تره کی و حفیظ الله امین در رأس یک هیأت بزرگ به مسکو مسافرت کردند. موافقتنامه همکاری و دوستی افغان - شوروی به تاریخ ۵ دسمبر به اعضاء رسید. براساس فقره چهارم این موافقتنامه افغانستان میتوانست که جن پروردت کمک نظامی شوروی را تقاضا نماید. متن ماده چهارم موافقتنامه حسن همچواری، دوستی و همکاری میان هردو کشور چنین اعلام میداشته:

«جانبین عالیه متعاهد با عمل مطابق با روحیه عنعنوی دوستی و حسن همچواری و همچنین منتشر مؤسسه ملل متحده باهم مشوره خواهند کرد و با موافقت هردو جانب بنظر تأمین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هردو کشور به اقدامات مربوط متول نخواهند شد.

آنها به منظور تحکیم قدرت دفاعی جانبین عالیه متعاهد به اکشاف همکاری خود در رشته نظامی برایه موافقتنامه های مربوط که بین آنها عقد میگردند دوام خواهند داد».

حکومت اتحاد شوروی موضع خوش را دایر بر اعزام نیروهای خوش به افغانستان بنابر خواهش جانب افغانی، دفع مداخلات وتجاوز از خارج و کمک به مردم و کشیده افغانستان که بقای آنها شدیداً بمخاطره افتاده بود، توضیح نمود.

در اینجا بخش‌هایی از مصاحبه مؤرخ ۱۳ جنیوری ۱۹۸۰ لتوینید برزنف را با روزنامه پراوادا اقتباس می‌نماییم:

«افغانستان حین مراجعته بنا بر اصول صریح معاهده دوستی، حسن هم‌جواری و همکاری که افغانستان با اتحاد شوروی در ماه دسامبر سال ۱۹۷۸ عقد نمده بود، به حق هر دولت مطابق با منشور مؤسسه ملل متحد برای دفاع انصارادی و دسته جمعی از خود، حقی که چندین بار دول دیگر از آن استفاده نموده‌اند، اتکا نمود».

«برای ما فرستادن قطعات نظامی شوروی به افغانستان تصمیم ساده نبود. اما کمیته مرکزی حزب و حکومت شوروی بادرک کامل مسئولیت خویش عمل میکردند و تمام اوضاع را در نظر گرفتند».

«ما از جانب خود به کسانیکه لازم بود اخطار داده بودیم که اگر تجاوز قطع نشود در آنصورت ما خلق افغانستان را در بدبختی خواهیم گذاشت و قرار یکه معلوم است قول ما با عمل ما یکی است».

«مد‌داخله مدام مسلحانه، دستیه و اضعیت نیروهای اجتماعی خارجی برای افغانستان خطر واقعی از دست دادن استقلال خود و تبدیل آن به پایگاه امپریالیستی در سرحد جنوبی کشور ما را بیار آورد».

«بطور دیگر عمل کردن بمعنی آن میبود که افغانستان برای پارچه پارچه شلف بدست امپریالیزم گذاشته میشد و به نیروهای تجاوز کار اجازه داده میشد تا چیزی را در اینجا تکرار کنند که مثلاً در چیلی بعمل آورده که در آنجا آزادی مردم در خون غرق ساخته شد».

«یگانه وظیفه ایکه در برابر قطعات شوروی قرار دارد عبارت است از کمک به افغانها در رد نمودن تجاوز از خارج. بمجرد یکه علیکه رهبران افغانستان را برای خواهش به ورود عساکر شوروی و ادار ساختند ازین بروند عساکر شوروی کاملاً از افغانستان برون کشیده خواهند شد».

صرف نظر از آنکه داعوت از ورود قوای شوروی به افغانستان یا باصطلاح «تجاوز» آنکشور بر کدام پایه ها و دلایل استوار بوده است، این حقیقت را باید در نظر گرفت که شرایط آن دوران با تأسف در بحبوحه جنگ سرد در جهان وقتاً

فوقتاً مداخلاتی در اینجا و آنجا صورت نیگرفت. هرگاه شوروی مانند اقدامات امریکا در گرانادا، پاناما، هائیتی و جاهای دیگر پس از برآورده شدن یک هدف معین، فوراً به عقب نشیتی میپرداخت، وضع در افغانستان چنان پیچیده نمیشد. با اینکه هرگاه همراهی چنگ مرد درجهان با چنان شدت مستولی نمی بود، امکانات آن وجود داشت که بعوض قبول پذیرایی شوروی بحیث هنجمازو در افغانستان مانند کمپیوچه، میله رژیم امین و رژیم پولپوت حتی به توافق جهانی حل میگردید. مانند اینکه در رابطه به عراق، بوسنیا، کروشیا، بوسنیا، کوسوفو، سیرالیون و جاهای دیگر حتی شدید ترین برخوردیهای نظامی برای خود توجیهات بایسته بیافتد.

بقرار معلوم اتحاد شوروی در آغاز جدای در نظر داشت که پس از عادی ساختن اوضاع، مانند هنگری و چکوسلواکیا، فوراً افغانستان را ترک بدهد. ولی غافل از آنکه به چنان عکس العمل شدید و وسیع از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی از جانب غرب مواجه گردید که با صلح برای حفظ پرستیز سیاسی خود درجهان، سالها منتظر پیدا شدن یک راه آبرومندانه باقی ماند. چنانکه بیش از نیم زمان اقامت نیروهای آتششور در افغانستان زمامداری میخانیل گریاچوف که جانبدار جدی خروج نیروها بود، بایمنظور سپری گردید. افزون بر این عامل ذهنی، امکانات پولی، مالی، مادی، سیاسی، تبلیغاتی و بالاتر از همه تسلیحاتی ایالات متحده امریکا و متعددان غربی آن باهمکاری چین و تحریکات و بیباکی ها در این زمینه موجب گردید که اتحاد شوروی از خود یموجب "سخت جانی" شان بدهد. معلوم بود که گروه های مسلح و رهبران آنها مستقر در پاکستان از امکانات مالی و تسلیحاتی بمقیاسهای سراسم آور برخوردار بودند و برای انجام عملیات نظامی در افغانستان، تشویق، تشجیع، تحریک، سوق و اداره میشدند. در آغاز تسلیحی این حقیقت دشوار بود که چگونه باورود قوای شوروی به افغانستان از لحاظ تبلیغات مذهبی و مسائل وطنی تبر منخالفین مسلح دسته یافت و تبلیغات غرب چگونه ایشان را به "جنگجویان مقدس" و "مبازان آزادیخواه" شهرت داد. دیگر کوردیویز و سلیگ هر بسن درباره این مطلب که اداره ایالات متحده امریکا میخواست افغانستان

را به وینتم دیگر برای شوروی مبدل سازد، بحث مفصل در کتاب خویش موسوم به "آنسوی افغانستان" آورده اند.

این نصوات که گریا اتحاد شوروی میخواست از طریق افغانستان به آبهای گرم پیر هند، نیمکاره و خلیج فارس دست یابد از جاتب غالب صاحب نظران باطل اعلام گردیده است. ولی واقعیت ایست که اتحاد شوروی در رابطه به تصور حفظ کشورپنهان و خود از نفوذ بنیاد گراتی از طریق سرحدات جنوبی با جلوگیری از استقرار یک رژیم با مناسبات خصمانه در همسایگی آنکشور، دچار وسوسه گردید و پای خود را در گل چسبناک افغانستان هرچه عمیقتر فرو برد. سربازان شوروی بی لزوم برای فرار سیده فروزان خروج "آبرومندانه" در افغانستان باقی ماندند. در هر حال حضور دوامدار قوای شوروی در افغانستان یک اشتباه جدی بود.

تجربه نشان داد که اصلاً قیام اپریل ۱۹۷۸ یک اقدام قبل از وقت بمثابة نوزادی ناقص بود که خیلیها پیش از آنکه به پختگی لازم برسد، متولد گردید. بعدها در تحت نام "انقلاب"، سوسایلیزم و دکاتوری برولتاریا ناهنجاریهایی رخ داد که این اندیشه ها را بدتر ساخت. حفظ الله امین با تخلف خشن از موازین حقوق بشر و اصولیت انقلابی، با سوء استفاده از قدرت علیه تمام موازین قبول شده اخلاق سیاستی عمل کرد. سرانجام "انقلابی" را که خود ایجاد کرده بود، وی را نایبد ساخت.

(فصل دهم)

خاطره هایی از سه ماه اخیر زندان و رهائی از زندان پلچرخی

یادآوری خاطرات دوران زندان میتواند برای هیچکسی خوش آیند باشد. ولی از زندان تا به رهائی در این یا آن کشور و چگونگی زندانی شدن برای اشخاص مختلف، متفاوت است: برای من که به ناسع و بشیوه ظالمانه زندانی عقیدتی بودم، یادآوری خاطرات تلح آن دوران خیلی رنج آور است. من خاطراتم را در این مورد درینچه پنجم این یادداشتها نگاشته ام. اکنون میخواهم که هفته ها و ماه های پایانی آن دوران نیزه را تکرار و از جند خاطره ازینستین روز بازداشت و پس از رهائی از زندان که ذهنم را بپرمنه بخود مشغول داشته اند، درینجا یادآوری نمایم.

اطلاع از مطالبی که بمشکل باورم میشد:

بساییکه قبل نگاشته ام، در راه های اخیر زندان اندک سهو لتهای در شیوه برخورد با من و دوتن از هم زندانی هایم، محمد رفیع و عبد القادر بوجود آمده بود و آن ناشی از باصطلاح "کهنه کی شدن" ما بود. سهولتها از اینقرار که قوماندان زندان دیگر کمتر سراغ ما میآمد و با استفاده از آن، ما سه تن بیشتر اوقات در جریان روز همیگر را میدیدیم و شنیدگی یهای خویش را از محافظین باهم در میان میگذاشتیم. شنیدگیها از اینقرار که رژیم از یکسو روز تاروز ناتوان تر میگردید و فرار در میان افسران و سربازان از قسله های نظامی و در میان مردم ملکی از داخل کشود بسرعت افزایش میافت و از سوی دیگر دامنه "مخالفتها" و گیر و گرفتها و سمعت اختیار میگرد. تا اینجا به درستی باورم میشد، ولی آنچه را بمشکل میتوانستم باور نمایم، یکبار دیگر

تشدید اختلافات شدید در میان رهبران حزب حاکم وبخصوص در میان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین بود. زیرا من به تجربه خود دیده بودم که در ارتباط به سیاستهای خشن و چپروانه در میان رهبری حزب یگانگی و همبستگی جدی وجود داشت. بویژه مناسبات میان دولت در رأس اهرم حاکمیت غیر شکننده به نظر می‌آمد.

نور محمد تره کی در طول حیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوسته از حفیظ الله امین به چنان شدت حمایت می‌کرد که هیچکسی نه از شاگرد و فادر و نه از فرزند دوست داشتی خویش میخواهد و میتواند چنان پشتیبانی نماید. این حمایت بیجون و جرا شامل تمام بی اصولیها، چپرویها و خشونتهای وی میگردد. بعنوان یکی از عوامل عمده یا لاقل بعنوان یکی از دلایل اساسی همین حمایت از تمام فعالیتهاي شورونیستی وی بود که سه مرتبه انتساب عمده در حزب دموکراتیک خلق افغانستان رخ داد و منشأ آنها امین و توطئه های وی بود. در سال ۱۹۶۷ جدائی پرچمیها، در سال ۱۹۶۸ جدائی باصطلاح سمتیها و در سال ۱۹۷۸ بازهم جدائی پرچمیها از حزب.

از سوی دیگر، حفیظ الله امین همه می‌کارهای را بنام نور محمد تره کی انجام میداد، وی را صاحب مکتب تئوریک میدانست و دست کم نامبرده را در قطار متالین، مائو تو سه دون و کیم ال سن مشمرد. باینجهت کیش شخصیت وی را در حد اغراق تبلیغ میکرد و خود را یگانه شاگرد برق و وفادار به وی میخواند. اگرچه خصوصیات امین در فریبکاری، گفته ورزی، جاه طلبی بی لجام، خصومت و خشونت برای همه و از جمله برای من نیز معلوم بود، ولی اعتراف مینمایم که بشکل باورم میشد وی تا آن سرحد پیباک باشد.

استماع زجه‌ها و ناله‌ها:

در زندان، گوشاییم با فریادهای زندانیان تا حدودی آشنا بود. زیرا از دور دستها بعضًا ناله‌ها و فریادهای افرادی را که شکنجه میشدند و بادرنتیجه شکنجه‌های وحشتناک قبلى هوش و حواس خود را از دست داده بودند و یا آنان را که پس از نیمه شبها برای کشتن میبردند، میشنیدم. ولی اینبار، شام روز ۱۰ اکتوبر ۱۹۷۹.

عمدتاً آواز زجه‌ها و ناله‌های زنان بگوش هان رسید که تا حدودی بیگانه و غریب بود.

من، عبدالقدیر و محمد رفیع در زندان «خاص» خویش کاملاً بی اطلاع از آن بودیم. که در برtron و از جمله در میان رهبران خلقی چه میگذرد. ولی آن صدای گزیده، ناله و زجه، چنان در درون زندان پیجید و بالا گرفت که حتی بگوش های ما نیز رسید.

هنگامیکه در عقب کلکنچه آهنین اتفاق قرار گرفتم و گوش و هوش خود را خوب جمع کردم برخی از کلمات و جملات را ماند اینکه: «ستاره آسمان را از من گرفتند! و جزیه‌های دیگرا تشخیص نمودم. فریادها و ناله‌ها هم از لختی به خاموشی گرانید و بار دیگر تکوت و حشناک و منگینی بر فضای زندان سایه افکند.

من به بیانه و فتن به تشناب در اتاق را کوپیدم و محفظ ، اینبار اندکی بیشتر از تأخیر و تعلل همیشگی، قفل در را باز کرد. من با عبدالقدیر در دهلیز برخوردم که از تشناب بر میگشت و هزار معلوم به صراحت بیشتر صدایها و فریادها را شنیده و شناخته بود. افزون بر آن، وی کنجکاوتر، آگاه تر و آشناتر با خصوصیات رهبران بود. او یا یک جمله به من گفت:

«ناله های همسر و برادرزاده های تره کی را شنیدی؟»

گفتم: «بلی تاحد و دی! ولی...».

عبدالقدیر از کنارم بسرعت گذشت. پیه حرفا را فردای آتش، ما سه تن باهم گفتشم و شنیدیم. سربازان محافظ گفتند که روز قبل خبر مرگ نورمحمد تره کی از جانب وزیر نعین اعلام گردیده بود و «آن سر و صدایها از همسر و برادرزاده های تره کی صاحب بوده است که دریلاک یک زندان پلجرخی زندانی هستند».

تمام اطلاعات ما در زندان همینقدر بود، ولی صرف پس از رهائی از زندان عمق آن داستان نیمه تمام و ضعیف را دریافتیم.

به شهادت تاریخ، در کشورهای گوناگون بری کسب و حفظ قدرت نظامی و دولتی کشوارهای وحشتناک و دسایس بزرگ صورت گرفته است. ولی تاریخ افغانستان از این لحاظ با شغف بیزیها و بیرحمیهای سهمناکی آغشته است. در طول

تاریخ این فرق هیچ‌گواییم که پادشاهان و حکمیر عایان بر هیچ‌گكس و حتی بر اعضای خانواده خویش رحم نکردند و با فجیعترین شیوه‌ها یک دیگر را سر بر بدند و از سروراه خویش بزداشته‌ند. در همین سالهای اخیر محمد داؤد واعضای خانواده او را بیز جمیانه قتل کردند، نور محمد تره کنی را با چنان شیوه خلاف کرامت انسانی کشته‌ند و فجیعتر از همه تعیب الله و برادر جوانش را بگونه‌ای حق آویز کردند که در تاریخ نموده آن کمتر سراغ شده می‌تواند. چنین است خصوصیات جامعه افغانی!

کسب اطلاع
از تخفیف جزای اعدام به حبس ابد:
 درباره معما که کنائی و غیابی خویش بوسیله باصطلاح آزارنوالی و محکمه شخصی مطالیب آن و محکوم کردند من و عبد القادر به جزای اعدام و محمد رفیع به بیست سال حبس در دو مرحله ابتدائی ونهائی قبله در این یادداشت‌ها مطالیب نوشته ام واینک درباره تخفیف آن حکم:

شام روز ۱۵ آکتوبر ۱۹۷۹ از روی تصادف، محمد رفیع در محوطه باز زندان بود که متن فرمان حفیظ الله امین را درباره تخفیف جزای اعدام من و عبد القادر به بیست سال حبس و تخفیف جزای خود وی از بیست سال به دوازده سال زندان، از طریق اخبار تلویزیونی که برای زندانیان بلاک اول پخش می‌گردید، شنید و آنرا باطلاع مادر تن نیز رسانید بعضاً برخی از اعضای حزب ویخصوص ثربان پرلیکا، سابق رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که در گوش اخیر بلاک اول زندانی بود، کلاش می‌گرد تا هر گاه بتواند خین پخش اخبار مهم از طریق تلویزیون، آواز آنرا بلند نماید تا باشد که تصادف ما سه تن نیز چیزی بشنویم.

البته، شنیدن این خبر همانقدر که برای ما غیرمنتظره و غیرقابل باور می‌نمود، تا حد معینی مسرت بخش و امیدوار کننده نیز بود، به رغم اینکه باور کردن به حرف امین را گناه تلقی می‌گردیم و میدانستم که وی در صورت تحریک موضع خویش هر مخالفی را بشمول من از سروراه خود با بیز جمی تمام برمیدارد، ولی این خبر لاقل تخم ایندی گنج و آراءشی مؤقتی در ذهن افشارند. از همان شب به بعد

لاقل ساعت شماری نمیگردم که کدام شب پس از نیمه شب خفاشان می‌ایند و مرا برای اعدام باخود میبرند. من باخود عهد بسته بودم که حین بردن من باهایم نلرزد. بهعنین جهت شبها تا ساعت سه - چهار صبح بیدار میمایند که مبادا سرzedه وارد شوند و من از عواب پیرم و حرج کن نادرستی ازمن سربزند. زیرا بقدر یک «قبل» نگاشته ام حکم اعدام را برای هن ابلاغ نموده بودند.

من میدانستم که امین به هیچصورت به چنین ~~جهت~~ پابند نبود که بزحرف خویش باشد. او چنان تعیل بود که کمتر زمامداری در نیزه‌نگ بازی به پای وی میرسید. قیاس من این بود که وی به این اقدام خویش وانمود سازد که این تنها تره کی بوده است که جزاهای شنگین را اعمال میگرده است. در این باره حدسه‌ها و قیاسهای دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه امین در اثر فشار شورویها به این ازمبادرت ورزیده باشد. اگرچه این حدس و قیاس نیز چندان دور از واقعیت نیست، ولی نه بقیه قشار شورویها، بلکه بحاطر فریب آنان. زیرا که شورویها در مجمعن از رفع خشونت و تأمین وحدت مجدد حزبی جانبداری میگردند.

از زمان اعلام تغییف، وضع ما در زندان اندکی بهبود یافت، باینمعنی که بظهور ناگزیر ماسه تن را ذوبک اتفاق اجازه زندگی دادند، ولی باز هم بظریز کوتاه قفلی. ناگزیر باینجهت که از کثرا معلوم در مجموع زندان وسیع پلچرخی محل تجربید شده تر، محکمتر و مطمئن‌تر دیگری بجز زندان ما نداشتند. دو اتفاق مارا برای زندانیان جدید از میان کادرهای خلقی که جانبداران تره کی شمرده میشدند، تخلیه نمودند. شمار زیادی از خلقیها را آنجا آورده وس از چند روزی گفتند که عده ایرا به قتلگاه بردن و سرمه نیست صاختند و عده دیگر باقی ماندند.

برای نخستین بار، پس از پانزده ماه تلاشها، مراجعتات مکرر، جستجوها و تقاضاها از جانب خانواده‌های ما، بایشان اجازه دادند که برای ما لباس و درهر دوهفته یکبار غذا بیاورند. وضع ما از لحاظ جسمی تغییر کرد و فقر عظیم غذائی تاحدودی رفع گردید. پای دو کتوور و دوا نیز بیان آمد. دو کشوران چندین بار ادویه عادی و مسکن‌ها بدهسترن ما گذاشتند و بازی مرا از طریق رگ نیز چند بیچکاری نمودند.

استماع فریادهای

صریح بخش نیمه شب:

از آغاز شب، مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ زندان پلچرخی را آوازهای پیش
و بلا لقطع آتش سلاح‌های سنگین و انفجارات از بنیاد میلرزاند. این وضع در پی
چندین روز نشست و برخاست طیارات تغیل نظامی از میدان هوایی کابل که بالای
زندان پلچرخی نیز دورمیزدند، بوجود آمده بود.

آتش اسلحه و آوازهای مهیب انفجارات خمپاره‌ها پیرامون زندان هر آن
گسترده‌تر، منگین‌تر و نزدیکتر می‌شد. تمام شب این وضع ادامه داشت. برای ما
در ک حقیقت مسأله دشوار بود. ما دو آغاز فکر می‌کردیم که شاید در درون و پرون
زندان، زندانیان انسان‌هارا باردیگر شکار می‌کنند. پکار چنین وضعی بوقوع پیوسته
بود که شرح آن در پیش قبلي این یادداشت‌ها گذشت. ولی ادامه بدون توقف آتش
اسلجه که گویا انداخت متقابل را تلقین مینمود، اندیشه‌های را درباره کدام قیام
نظامی، کودتا یا حمله باسقین "مجاهدین" نفوذ داده شده از خاک پاکستان بر زندان
بوجود می‌آورد. ممهدی، ساعتی که از شب گذشت، اندیشه‌های فوق رنگ باخت.
زیرا ضرورتی وجود نداشت که دربرابر آنمه مقاومت سرخخت، کودتاجیان آنمه
آتش سنگین را بر زندان متعمیر کر سازند و "مجاهدین" نیز نه توان آنمه مقاومت را
داشتند و نه زندان برای ایشان هدف شمرده می‌شد. درک واقعیت مسأله برای ما به
معماً مبدل شده بود.

ساعاتی از شب گذشته بود که کلیا معماً بدست ما رسید. چند تن از رفقا و از جمله
ثریا پرلیکا که در منزل بالائی بلاک یک در همسایگی زندان ها، سر می‌برد با آواز
بلند مرا اسم گرفته صدا می‌زندند و می‌گفتند:

«تبریک!؛ خانه ظلم خراب شد!؛ امین از بین رفت!؛ رفقا برگشته اند!»
ما سه تن بیخبراز همه چیز در داخل اتاق در بسته قفل شده بودیم و حتی
دربرابر آنمه تبریکات، صدایها و هلهله های خوشی پاسخ گفته نمی‌توانستیم. بهت
زده و حیران بودیم که چه حوادثی و چگونه رخ داده است. تمام شب را برای یک
لحظه نخواهیم دیدیم.

تا صبح همچنان پیرامون زندان گلوله می‌بارید. واقعیت این بود که اصلاً در عمل هیچ‌گونه مقاومتی در حوالی زندان وجود نداشت. ولی رفقاً با خاطری شگیری از هر گونه عمل تروریستی و خرابکارانه امین و طرفدارانش دربرابر زندانیان که عمدتاً مشتمل بر پرچمها و سایر روش‌های کشور بود، باین امر مبادرت ورزیدند. همان‌گونه که بدرستی پیشینی شده بود باید به اینها هیچ‌گونه مجال برای انتقام جوئی دیگر نداشته باشد. هرگاه چنان باقاطعیت عمل نمی‌گردید احتمال آن وجود داشت که زندانیان بی‌رحم امینی بنا بر دستور نظامیان امین از بروند یا بنابر انجیزه‌های انتقام جویانه درونی خواهند بود کدام عمل تروریستی دربرابر همهٔ با عده‌ای از زندانیان دست میرزند یا لافل ایشان را به گروگان می‌گرفتند. افزون بوان، اطلاعاتی در دست بود که احتمالاً امین در نظرداشت با یکی از گروه‌های بنیاد گرای مستقر در پاکستان سازش نماید و از جمله تمام زندانیان را قتل عام کند. با این‌نحوی بی‌رک کارمل و سایر رهبران حزب که از خارجه بازگشته بودند، در ابطه به حفظ جان زندانیان نگرانی جدی داشتند. باری مشوزه شده بود که شهنه‌گام به داخل زندان بورش برند و آذاره آنرا بدست گیرند. ولی با خاطر جلوگیری از هر گونه مقاومت بوسیله قطعه مجهز نظامی مسلح با سلاح‌های سنگین و سبک داخل زندان و با خاطر پیشگیری از بمحاطه‌افتیند جان زندانیان، از پلان متذکره صرف نظر گردید و بوضع آن ترجیح داده شد که با برپا کردن محشری از تمرکز آتش بی‌هدف شخص فزیکی پیرامون زندان هر گونه مجال مقاومت و توپه‌های جان زندانیان را از سوی امین‌های سلب نمایند. قطعه محافظ برون زندان بدون هیچ‌گونه مقاومتی از همان آغاز آتش گشائی تسلیم و خلع سلاح گردید، ولی با دمیدن صبح نیروهای مشترک، به قوماندانی زندان ابلاغ کردند که تسلیم شوند. در آغاز قوماندان و همکاران وی حاضر نبودند و تعلیم می‌گردند تا اینکه از طریق بلند گوها ابلاغ گردید که آنان تسلیم شوند و از زندانیان تقاضا بعمل آمد که از اتفاقهای خوبیش برون شوند، روحیه و آگاهی خود را از دست ندهند. سرانجام قوماندان و همکاران وی تسلیم شدند. قوماندان زندان بنام میرعبدالله که شخصی خلیل‌ای بدان زبان و بد اخلاق، خشن و بی‌رحم بود و مرتكب شکنجه کردنها و قتل‌های بیشمار به

دستور مقامات بالائی رژیم و به "ابتکار(!)" خود شده بود، بازداشت شد و پس از چندین ماه بازجویی، محاکمه و به حکم محکمه محکوم به اعدام گردید.

مشاهده افسران افغانی

و سربازان شوروی درمحوطه زندان:

سرگاهان آتش سلاح ها به خاموشی گرایید و متدرجاً سکوت سنگینی مهه جا را فراگرفت. دقایق و لحظات دلهره آور به سختی و کندی میگذشت. آفتاب تازه طلوع کرده بود و فضای روشن شده بود. عبدالقدیر از محمد رفیع خواست که وی را کمک نماید تا بلنند شود و از ورای کلکینچه آهینی به بردن نگاهی بیافکند. او فوق العاده شگفت زده شد و درحالیکه خیلی بہت زده بسوی ما مینگریست، گفت:

«کشتمند! میدانی که سربازان شوروی آمده اند!»

من با نا باوری آشکار پرسیدم که چگونه؟ وی اظهار داشت که درمحوطه زندان چندین تن از سربازان شوروی همراه با افغان ها ایستاده اند و کیشیک میدهند. سپس من و محمد رفیع نیز بلند شدم و از کلکینچه به بردن دیدم و حرف عبدالقدیر را تائید کردم.

ما خواستیم از اتفاق بردن شویم. در را کوییدم، ولی جوابی نشنیدم. صدماً زدیم و باز هم خبری نشد تا اینکه چند تن از زندانیان جدید خلقی ضد امین که سلوی ایشان درمحواری ما بود عقب دروازه سلوی ما آمدند و گفتند که اتفاق شما از بردن قفل است و مطلعین فرار کرده اند. ایشان در عین زمان به ما پیریک گفتند و ما نیز به آنان متنبلاً تبریکات اظهار داشتیم.

ساعتی دیگر گذشت، ولی از سربازان محافظ خبری نشد. چند لحظه بعد یکتن از رفقاء نظامی پرچمی در عقب در آمد و از ما اسم گرفت و خود را معرفی کرد و اظهار داشت:

«رفقا رفته اند که کلید را بیاورند، امنیت شما تأمین است. به زودی پیش نزد رفقاء بزرگ میرویم!».

ما برای نخستین بار، پس از آنهمه رنج و دلهره احساس آرامش و اطمینان نمودیم. ما روی جاهای خوش نشسته بودیم و در حالیکه منتظر آمدن رفقا بودیم بیاد آوردم که چگونه روزها و حتی شهای متواتی از چند روز به آنسو، بویژه از ۲۵ دسمبر ۱۹۷۹، آواز غرش طیارات غول پیکر نظامی که پیغمبر اسلام و برخاستن در میدان هوائی کابیل، از بالای زندان پل پیرخی نیز دور میزدند، توجه مارا بخود جلب نموده و موجب حدسیات گونا گون در اذهان ما گردیده بود که باهم در میان میگذاشیم. این آوازهای پروازها و نشستهای لاينقطع که شب و روز بگوش مرسی، برای چهار روز ادامه داشت. ما حدس میزدیم که آنهمه طیارات شاید مواد کمکی و تجهیزات نظامی برای رژیم امنی با خود میآورند. باید اذعان کرد که غم بزرگی بیرون از ما می‌نشست و با خود میگفتیم که بینید، چگونه شورویهای ظالم (۱) با ارسال جنان کمکهای عظیم، کما کان از چنان رژیمی حمایت مینمایند!

دروازه همچنان بر روی ما یافل و سرباز مؤظف کلید را برداشت و رفته بود. سرانجام ساعت ۹ صبح وی را یافتند و کلید را آوردند. شماری از رفقای نظامی که تا یکروز قبل خود در اختیاء بسیار میزدند، آمدند و مارا از سلوی مان برون کشیدند. پس از آن در مامنین محاربوی نشسته بسوی شهر دهسپار شدم. هنگام خروج، از دریچه نفر بر زرهی پسرای نخستین پار محوطه و دروازه ها، دیوارها و برجهای ترصده باستیل پل پیرخی را یک نگاه به چشم دیدم.

در حالیکه خودرو با ناراچتی بر روی سرک ناهموار از زندان تا جاده عمومی در حرکت بود، بیاد آمد که چه لحظات دشواری را پس از تحمل شکنجه های غیر قابل تحمل در زندان ارگ و حرکت بسوی نامعلومی که فاصله ای میان مرگ و زندگی وجود نداشت، سیری کرده بودم و هراسان به زندان مخوف پل پیرخی رسیده بودم. در طول راه بخاطر گذشت که آزادی چه نعمت بزرگی است؛ ولی آزادی برای همه؛ آزادی و زندگی شرافتمندانه و ازلحاظ اجتماعی مفید؛ آزادی یقیناً عام تاحدوی که موجب زیان رساندن به منافع عامه و سلب آزادی دیگران نگردد.

ما سه تن یکروز قبل از سایر زندانیان سیاسی و عقیدتی و سایر بیگناهان از زندان بزون شدیم و روزهای بعد دروازه‌های باستیل پلچرخی بر روی همه زندانیان باز گردید. و هزاران تن زندانی آرزومند که از ظلم و زیم پل بت گونه جان بسلامت برده بودند، رهائی یافته‌ند. دربرون دروازه‌های باستیل پلچرخی ده ها هزار تن از زندانیان آزاد شده، خانواده‌ها و دوستان ایشان در هم آمیختند، هم‌بیگر را در آغوش کشیدند و اشک سرور ریختند.

رهنگاهی:

هنگامیکه از زندان بسوی شهر کابل و دیبار با رهبران حزبی رهسپار بودم، باید به صراحت اذعان نمایم که دیگر دل و هوای کار دولتی را نداشتم. زیرا تجربه شخصی من از دوران کار مبارزه در شرایط دستیابی حزب به حاکمیت دولتی، از شکنجه‌ها، اهانتها و رنجهای خوب باصلاح بدست رفقاء دیروزی ام خیلیها دلگیر، تلح، ناگوار و مأیوس کننده بود. هر لحظه بخاطر میگذشت که برخی از رهبران و حتی برخی از فعالین حزبی چهار بد شده بودند، چقدر سقوط کرده بودند و برای دستیابی بقدرت و برای حفظ آن مرتكب چه اشتباهات سنگین، گناه ها و بیرحمیها میشنندند ایشان باین پندار غلط بودند که با سرکوب متحدین دیروزی خویش یعنی پرچمیها و با اعمال خشونت و ترور علیه نازاضیان واقعی و خیالی و با چپروپه درسیاست، میتوانند بقای خویش را تضمین نمایند.

بیاد میآمد که آئمه رفقاء خوب، فداکار، از خود گذر، دلسوز و با احساس دوران مبارزه وطن‌پرستانه و آزاد خواهانه درآپوزیسیون، پس از رسیدن بقدرت دولتی و نظافتی، سرشار ازباده پیرودی سهل، مست و لا یعقل شدند و به معتقدات پاک خویش یکسره بسته بازند. آن را قدرت حاکمه غصی و متقابل دستگاه اداره دولت را ایشان، فاسد ساختند.

خیلیها دلم میخواست که راهی بایم و دیگر از کار دولتی کساره بگیرم. ولی بنا بر اعتقاد رفقاء، من از شب پیش که هنوز در زندان بودم بعنوان معاون شورای انقلابی، معاون صدراعظم وزیر پلانگنگاری تعیین ورسماً باین سمتها اعلام شده

فشرده‌ای از

زندگینامه نویسنده:

سلطان علی کشتمند در بهار سال ۱۹۳۵ در یک خانواده

دھقانی در دهکده‌ای واقع در حومه کابل متولد گردید. وی

چهار قلعه چهاردهی آموزش ابتدائی و دریس غازی آه

دید. او پس از فراغت از دانشکده اقتصاد دانشگاه

سال دورشته اداره صنعتی دروزارت معدن و صنایع کار کرد.

سلطان علی کشتمند در کنگره مؤسس حزب دموکراتیک

خلق افغانستان منعقده کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵، شرکت ورزید و

عنوان یکن از هفت تن اعضای اصلی کمیته مرکزی آن حزب.

انتخاب شد. وی در نخستین سالهای دهه نیمه دموکراسی در ۲۵

اکتوبر ۱۹۶۵، در پی حادثه ۳ عقرب برای مدت کوتاهی زندانی

گردید.

سلطان علی کشتمند در سال ۱۹۶۶ ازدواج کرد و همسرش

کریمه کشتمند نیز تابیان از لحاظ سیاسی و سازمانی و در امور

اجتماعی کار نمود. ایشان دارای چهار فرزند استند.

منع کشتمند از آغاز تشکیل حزب تا سال ۱۹۷۸

در عرصه ابدئولوژیک و ادبیات سیاسی برای حزب کار کرد. او

در ماه می ۱۹۷۸ پس از قیام نظامی ۲۷-اپریل، بعنوان وزیر

پلانگذاری تعیین و برای مدت کوتاهی در این سمت کار نمود.

سلطان علی کشتمند باریخ ۲۳ - اگست همان سال

تصفیه‌ها و بازداشت‌های پرچمیها و دیگران از سوی خلق‌بهاء

زندانی سیاسی و بحثی شکنجه شد. او در نتیجه یک ت

که در واقع بوسیله حفیظ الله امین سازمان یافته بود، در

و سپس با تحقیف، به بیست سال حبس، محکوم گردید.

ادامه در پشتی این مجلد ...



فوتوژنی از سلطان علی گشتنده حین ابراد بیانه

ادامه فشرده‌ای از زندگینامه نویسنده:

سلطان علی گشتنده دریابان سال ۱۹۷۹ از زندان رهائی یافت و عضویت خوبش را دربروی سیاسی کمیته مرکزی حزب باربدیگر بدست آورد. او از اول جنیوری ۱۹۸۰ تا ماه جون ۱۹۸۱ بعنوان معاون رئیس شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری کارنمود. سپس او تا ماه می ۱۹۸۸ بعنوان رئیس شورای وزیران یا صدراعظم افغانستان کار کرد. وی مدت ۹ ماه بعثابه منشی کمیته مرکزی حزب ایقای وظیفه نمود.

س.ع. گشتنده، همزمان با خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ماه فبروری ۱۹۸۹، برای بار دوم در مقام صدراعظم افغانستان تعین گردید. او پس از ۱۶ ماه کار در این

سمت، در ماه می ۱۹۹۱ بعنوان معاون اول رئیس جمهوری افغانستان انتخاب و برای مدت پنجماه در این مقام باقی ماند. گشتنده در ماه جولای ۱۹۹۱ از عضویت هیأت اجرایی کمیته مرکزی حزب وطن (حزب حاکم) و از عضویت در آن حزب استعفای کرد.

سلطان علی گشتنده در ماه فیبروری ۱۹۹۲ مورد سوءقصد تروریستی در کابل قرار گرفت و بخشی مهروح گردید. وی بگونه اعجاب انگیزی از مرگ تجات یافت. در ارتباط به آن جراحت، گشتنده تاکنون پنج عمل جراحی را از مرگزدانه است.

س.ع. گشتنده و خانواده اش از مال ۱۹۹۲ بدینسو در خارجه بعنوان پناهندۀ سیاسی بر میزباند.